براهین قاطعه
ترجمه
صواعق محرقه

فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه کتاب صواعق محرقه در رد رفضه و مبتدعه که تصنیف شیخ شهاب الدین احمد بن حجر مکی هیتمی است و او در زمان
خود اعظم علما و فقها و شیخ الاسلام مکه معظمه بود در فقاهت نظیر نداشت و در علم حدیث و علوم دیگر نیز مهارت تمام
داشت تصانیف بسیار دارد در فقه و حدیث و شافعی مذهب بود و شرح داده بر شمایل النبی ترمذی و بر اربعین
امام نووی و بر مشکاة نیز شرح نوشته تصنیف دیگر دارد مسمی بزواجر در بیان کبایر بغایت مفید و بر قصیده همزیه
بوصیری صاحب قصیده برده که در نعت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم در غایت عذوبت و رشاقت واقع است نیز شرح
نوشته است مشتمل بر فواید کثیره و بر کتاب عباب العلم نیز بسیار شرح که نوشته بود که اتمام نشد و در مناقب امام اعظم ابو حنیفه کوفی
رحمة الله علیه نیز رساله دارد مسمی بقلائد العقیان فی مناقب النعمان و در سال نه صد و پنجاه هجری در مکه معظمه زادها الله
تعالی قدرا و شرفا صواعق بزبان عربی نوشته و در سال نه صد و نود و چهار هجری مولانا کمال الدین فخر الدین جهرمی بامر
شاهنشاه بیجاپور کتاب مذکور را بزبان فارسی نقل کرد تا فایده آن عام باشد و فارسی خوانان را نیز حظی وافر و نصیبی کامل
کامل شود و این کتاب را براهین قاطعه در ترجمه صواعق محرقه موسوم گردانید رحمة الله علیه **مقدمه اول**
در ذکر احادیثی که در باب اهل بدعت شیعه و روافض وارد شده **مقدمه دوم** در بیان وجوب نصب امام
مقدمه سیوم در اثبات امامت **باب اول** در بیان کیفیت خلافت صدیق و استدلال بحقیقت آن
فصل اول در بیان کیفیت خلافت **فصل دوم** در بیان منعقد شدن اجماع بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه **فصل سیوم**
در بیان نصوص سمعی که دلالت میکنند بر خلافت ابو بکر از قرآن و حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم **فصل چهارم**
در بیان آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم نص بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه کرد یا نص بر خلافت او نکرد **فصل پنجم**
در ذکر شبهای شیعه و رفضه و امثال اینها و بیان بطلان [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

ترجمهٔ کتاب صواعق محرقه در رد روافض و مبتدعه تصنیف شیخ شهاب الدین احمد بن
حجر مکی هیتمی است و او در زمان خود اعظم علما و فقها و شیخ الاسلام مکهٔ معظمه بود در فقاهت
نظیر نداشت و در علم حدیث و علوم دیگر نیز مهارت تمام داشت تصانیف بسیار دارد
در فقه و حدیث و شافعی مذهب بود و شرح [illegible] بر شمایل النبی ترمذی و بر اربعین امام
نووی و بر مشکات نیز شرح نوشته تصنیف دیگر دارد مسمی بزواجر در بیان کبایر بغایت مفید
و بر قصیدهٔ همزیه بوصیری صاحب قصیدهٔ برده در نعت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
در غایت عذوبت و رشاقت دارد نیز شرحی نوشته است مشتمل بر فواید کثیره و بر کتاب عین
العلم نیز بنیاد شرحی کرده بود که تمام نشد و در مناقب امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه نیز
رساله دارد مسمی بقلائد العقیان فی مناقب النعمان و در سال نهصد و پنجاه هجری در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی
قدرا و شرفا صواعق بزبان عربی نوشته و در سال نهصد و نود و چهار هجری مولانا کمال الدین فخر الدین
جهرمی بامر پادشاه بیجاپور کتاب مذکور را بزبان فارسی نقل کرد تا فایدهٔ آن عام باشد فارسی خوانان را نیز حظی
وافر و نصیبی کامل حاصل شود و این کتاب را براهین قاطعه در ترجمهٔ صواعق محرقه موسوم کردانید رحمة الله علیه

صواعق محرقه

در اثبات [illegible] امامت

نزول عیسی علیه السلام از آسمان و خروج مهدی رضی الله عنه و فتنهٔ دجال لعین و ذکر تزویج فاطمه با علی رضی الله عنهما در این آیت

آیت سیزدهم ۲۴۰
از آیات داله بر فضایل اهل بیت

تتمه ۲۳۶
بدانکه اظهر آنست که خروج مهدی پیش از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود و بعضی از علما گفته اند که خروج مهدی بعد نزول عیسی علیه السلام خواهد بود والله اعلم بالصواب

مقصد اول ۲۴۱
در تفسیر این آیات

آیت چهاردهم ۲۴۰
از آیات داله بر فضایل اهل بیت

مقصد سوم ۲۴۹
در الجزای این آیت اشارة است بان از تحذیر و تخویف دشمنی اهل بیت

مقصد دوم ۲۴۴
در الجزای این آیت معنی التماس و طلب محبت اهل بیت و انکه این محبت از کمال ایمان است

مقصد پنجم ۲۴۹
در الجزای این آیت اشارة است بان که از توقیر و تعظیم و شناسائی اهل بیت

مقصد چهارم ۲۴۸
در الجزای این آیت اشارة از ترغیب بصله اهل بیت و سرور ساختن ایشان

بیان ۲۵۹
آنچه چند نماید به پرهیز از بدعت روز عاشورا

خاتمه ۲۵۵
در آنچه پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه از آن خبر داده که بان اهل بیت از بعد آنحضرت چه خواهد رسید از بلا و در آنکه هر کسی که نسبت باهل بیت مرتکب گناهی کند در دنیا و آخرت جزا آن بوی خواهد رسید

فصل دوم ۲۶۱
در ذکر احادیثی که در فضایل اهل بیت وارد شده

فصل سوم ۲۶۹
در ذکر احادیثی که وارد شده در قتال بعضی از اهل بیت مثل فاطمه و اولادش

ذکر ۲۷۰
احادیثی که مخبر است از شهادت امام حسین ابن علی رضی الله عنهما

بیان ۲۷۵
خروج امام حسین ابن علی رضی الله عنه

ذکر ۲۸۰
امام زین العابدین رضی الله عنه

ذکر ۲۸۲
امام محمد باقر رضی الله عنه

ذکر ۲۸۲
امام جعفر صادق رضی الله عنه

ذکر ۲۸۵
امام موسی کاظم رضی الله عنه

ذکر ۲۸۷
امام علی رضا رضی الله عنه

ذکر ۲۸۸
امام محمد تقی رضی الله عنه

ذکر ۲۹۰
امام علی نقی رضی الله عنه

ذکر ۲۹۰
امام علی عسکری رضی الله عنه

خاتمه کتاب ۲۹۲
در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت در صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین و در قتال معاویه با علی رضی الله عنه و در حقیت خلافه معاویه بعد از انکه حسن رضی الله عنه تفویض خلافه بوی نموده با او صلح کرد و در بیان احوال در کفر یزید و اختلاف در جواز لعن او والله تمام شد

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله الذي فضل نبينا محمدا صلى الله عليه
وسلم على سائر الانبياء واختار بمحض فضله وعنايته
له اصحابا واصهارا واختانا وخلفاء فبذلوا جهدهم
وطاقتهم في تقوية دينه المبين فهم على الكفار اشداء
وصرفوا اموالهم واولادهم وانفسهم في تشييد
قواعد بنيان الاسلام فكانوا على كافة الاسلام رحماء
وصاروا واكثرهم للفوز الى المثوبات الاخروية في
سبيل الله شهداء فكانوا بدخول الجنة والوصول الى الدرجات
العلية السنية احقاء ومما قال في شانهم بعض هم اهل
البدع والاهواء براء فصل يارب وسلم على هذا النبي المنعوت
صلوة وسلاما لا انتهاء وعلى اله العظام المغترفين من بحار
اخلاقه وشمائله مياه الدراية والادراك واصحابه الكرام

المقتبسین من مشکوة اقواله وافعاله انوار الهدایة والاهتداء
بعد از سپاس و ستایش ملک علام و درود نامعدود بر سید انام بر ذوی الافهام
مخفی نماند که مکلف را بعد از تصدیق بوحدانیة الهی و تصدیق بنبوة حضرت رسالت پناهی
در تکمیل ایمان لابدست از علم بحقیقت امامت و خلافت خلفاء اربعه رضی الله تعالی
عنهم و فضایل و کمالات ایشان و ما یتعلق بها از ابطال سخنان مخالفین مذهب
حق و غیر ذلک چنانچه علما در کتب اصول و کلام بنا این معنی کرده اند اما کتابی علیحده که مشتمل
بر جمیع مسایل این مطلب بوده باشد تصنیف نشده بود تا در سنه خمسین و تسعمایه در مکه معظمه
زادها الله تعالی شرفا و تعظیما افضل المتاخرین و اکمل العلماء المتبحرین
قدوة ارباب التقی و اسوة المشایخ النقباء الحبر الزکی حافظ احادیث
نبوی الشیخ شهاب الملة والدین احمد الشهیر بابن الحجر
الهیتمی المکی ادرکه الله بلطفه الجلی کتاب صواعق محرقه
فی الرد علی الرفضة والمبتدعة تصنیف فرمود بامید هدایت بعضی که از راه
راست منحرف شده بودند چنانکه در عذر تصنیف کتاب مذکور چنین اظهار نموده که پیش از
مدید قبل ازین شخصی طلب تالیف کتابی که مشتمل باشد بر بیان حقیت خلافه ابوبکر صدیق
و عمر ابن الخطاب رضی الله عنهما ازین نموده من بنابر عذری در خدمت آن جناب
اجابت نموده انموذجی لطیف و منهجی منیف و مسلکی منیف نوشتم باز در شهر رمضان
سنه خمسین و تسعمایه التماس نمودند که آن تالیف را در مسجد الحرام درس بخوانم بواسطه
کثرت شیوع روافض و امثال ایشان در مکه معظمه که اشرف بلاد اسلام است پس من
بامید هدایت بعضی که از راه راست گشته بودند قبول این معنی نموده بار بخاطر رسید که آنرا

زیادت

زیادت کرده انیده بیان حقیت خلافه ائمه اربعه و فضایل ایشان و انچه لایق ست بادلیل
واواخر نمایم پس بعد از اتمام کتابی شد در فن خود جامع و مطلبی در زیور و صیانت و تحقیق
ساطع و سیفی شد مر دلایل مبطلین و اعناق شرار مبتدعین گمراه را قاطع بواسطه اشتمال
آن بر براهین عقلیه و دلایل واضحه منقحه نقلیه که تفصیل میدهد آنرا عالم متبحر و انکار آن نکند
مگر آیات حق تعالی را منکر لیکن چون کتاب مذکور بزبان عرب تصنیف شده بود و فایده
آن مخصوص بود بکسی که بکشف استار عربیت قادر باشد و در استنباط مسایل ماهر بنا علی ذلک
در ایام سلطنت اعلیحضرت خورشید طلعت عدالت دستگاه معالی پناه سپهر لطف اله
مالک رقاب الامم مرجع صنادید العرب والعجم باسط بساط الامن والامان ناشر مناشر الجود
والاحسان ماحی آثار الکفر بجهاده قاطع رسوم الفجور بقوة سیفه و سداده طراز رایت ظفر
آیتش انا فتحنا لک فتحا مبینا و نقش لواء فتح انتمایش و ینصرک الله نصرا
عزیزا مربی السادات والعلماء مظهر اسماء الحسنی و مظهر کلمات الله العلیا المؤید
من السماء المظفر علی الاعداء مجدد جنود الشرع المتین محو رسوم اعاظم السلاطین المنصور
بنصر الله المؤید من عند الله المستغنی عن الخلق بالله المستعین بعنایات الله الموسوم باسم
خلیل الله ابو المظفر ابراهیم عادلشاه خلد الله تعالی ظلال جلال سلطنته و عم البرایا من جوده
و کرمه و رافته در زمانی که رتق و فتق جمیع بلاد و قطع و فصل مهام عباد در قبضه قدرة
عالی حضرت متعالی مرتبت سامی منقبت آصف صفات ملایک سمات صاحب النفس القدسیه
والریاسة الانسیة دستور اعاظم الوزراء ملجاء افاخم الامراء کهف خواص و عوام المخصوص
بعواطف ملک علام ذو السیف والقلم مرجع علماء العرب والعجم کاسر جیش الکفرة و هادم عادات
الفجرة قاطع اعلام اهل البدع والاهواء موهن مکاید ارباب الفتن والاغواء رافع لواء شریعه

عادلشاه ابراهیم عادل

احمدی جامع فنون سعادة سرمدی ممهد مبانی عدالت وانعام مشید قواعد دین وملت
اسلام ناصر جیوش اهل السنة والجماعة ومقوی قلوب ارباب التوفیق والطاعة معتمد
الدولة المنیعة السلطانیة مقرب الحضرة العلیة الخاقانیة بیت ای بسرپرده صورت تمکین
زتو، زینت درگاه سلاطین زتو، اعنی منظور نظر الهی مفخر الاسلام والمسلمین دلاور خان
عادلشاهی لازال ظله العالی ممدودا بود وبنابر آنکه آن عالیحضرت در تعظیم اوامر ونواهی
واعلاء معالم دین واحیاء مراسم شرع متین وتعمیر بقاع ومساجد وتربیت سادات
وعلما مساعی جمیله مرعی میداشت وهمت عالی نهمتش بترویج مذهب اهل سنت وجماعت
میگماشت ودر اکثر اوقات نفیسش با وجود کثرت مشاغل امور مملکت صرف صحبت علما
ومطالعه ومباحثه علمی میشد در سنه اربع وتسعین وتسعمایه این قلیل البضاعت
کمال الدین بن فخر الدین جهرمی را مامور ساخت تا آنکه کتاب مذکور را بزبان فارسی
نقل کنم تا فایدهٔ آن عام باشد وفارسی زبانان را نیز حظی وافر ونصیبی کامل باشد ومن
ضعیف با وجود تفرق بال وتشتت احوال وقصور باع وقلت متاع امتثال امر واطاعت
نمودم واطاعت امر اولو الامر را واجب دانسته بعد از استخاره عنان عزیمت بجانب مامور به معطوف
ساخته در آن شروع نمودم وبی تغیر وتبدیل در وضع وترتیب کتاب آن را بفارسی
نقل کردم بی آنکه چیزی از اصل کتاب نقصان کنم یا بر آن زیاده نمایم مگر ترجمه آیات واحادیث
وبیان الفاظ مشکله که از روی تفاسیر معتبره وشروح لغات وکتب احادیث مشهوره
استخراج نمودم واحیانا بتبیین تایید وتقویت دلیل از تفسیر کشاف وقاضی وتفسیر کبیر
وجامع البیان وصحیح بخاری ومسلم آنچه مناسب مقام بود روایة کردم واین کتاب را براهین
قاطعه در ترجمه صواعق محرقه موسوم گردانیدم مامول از مکارم اخلاق اولو الالباب آنکه

اگر سهوی

اگر سهوی یا زللی اطلاع یابند بنظر اصلاح در آرند والله الموفق للسداد
والیه المرجع والمعاد قال الشیخ فی الاصل ورتبته علی مقدمات
وعشرة ابواب وخاتمة الی آخره یعنی این کتاب مرتب ساختم بر چند مقدمه
وده باب وخاتمه مقدمهٔ اولی در ذکر احادیثی که در باب اهل بدعت وشیعه وروافض وارد
شده مقدمه دوم در بیان وجوب نصب امام مقدمه سیوم در اثبات امامت باب اول
در بیان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه واستدلال بحقیقت آن بدلایل عقلی ونقلی وذکر
شبهای شیعه وروافض وجواب آنها وغیر ذلک از مسایلی که بآن متعلق است ودر آن چند
فصل است باب دوم در آنچه از آثار در فضل ایشان وارد شده از مزید شان شیخین رضی الله
عنهما باب سیوم در بیان افضلیت ابوبکر بر تمام امت بعد از عمر بعد از عثمان بعد از علی ودر ذکر فضایل
ابوبکر رضی الله عنه وآیات واحادیثی که در شان وی وارد شده بود ودر آن چند فصل است
باب چهارم در خلافت عمر رضی الله عنه ودر آن چند فصل است باب پنجم در فضایل وخصوصیات
عمر رضی الله عنه ودر آن چند فصل است باب ششم در خلافت عثمان رضی الله عنه ودر آن
چند فصل است باب هفتم در خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه باب هشتم در مآثر وفضایل
وبعضی از حالات علی بن ابی طالب رضی الله عنه ودر آن چند فصل است باب نهم در خلافت
حسن وبعضی از مآثر وفضایل وی رضی الله عنه باب دهم در فضایل اهل بیت نبوی وذکر ائمه
اهل بیت بترتیب ودر آن چند فصل است خاتمه در بیان اعتقاد اهل سنت وجماعت در شأن
صحابه رضی الله عنهم ودر قتال معاویه با علی رضی الله عنهما ودر بیان اختلاف علما در کفر
یزید واختلاف در جواز لعن وی وغیر ذلک مقدمهٔ اولی بدانکه باعث ذاتی بر تالیف این
باب اگر چه قاصر بوده ام از درک حقایق آنچه در این مقام است حدیثی بود که خطیب بغدادی

عادلشاهی دلاور

براهین قاطعه ترجمه صواعق محرقه

در جامع وغیر آن از کتب روایت کرد از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود اذا ظهر
الفتن او قال البدع وسب اصحابی فلیظهر العالم علمه فان لم
یفعل فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله
له صرفا ولا عدلا یعنی که ظاهر گردد فتنها یا گفت بدعتها و سب کرده شوند اصحاب
من باید که ظاهر سازد عالم علم خود را پس اگر چنین نکند یعنی علم خود را ظاهر نسازد پس بر وی است
لعنت خدای و فرشتگان و مردمان جمیعا و قبول نکند خدای مر او را نه صرفی و نه عدلی
یعنی نه توبه از وی قبول کند و نه فدیه یا آنکه نه نافله او قبول کند و نه فریضه او و بدعت
در لغت چیزی است که بنیاد نهند و پیش از این نبوده باشد از بعض سلف چنین منقول است
که بدعت نزد ابلیس دوستتر است از معصیت ظاهره زیرا که معصیت ظاهره را توبه میکنند واما از
بدعت توبه نمیکنند بواسطه آنکه مبتدع می پندارد که عملی نیکو میکند پس فتنه او در اصل شریعت
و مضرت آن بدیگران سرایت میکند و نزد بعضی از علما بدعت دو قسم است بدعت حسنه و بدعت
سیئه حسنه آنست که در شریعت نص خاص از آن وارد نشده و در کردن آن مصلحت بعضی مردم
یا عامه مردم است مثل آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه مردم را جمع کرد تا نماز تراویح در مسجد بجماعت
گذارند بعد از آن گفت نعمت البدعة هذه یعنی نیکو بدعتی است این و وجه تسمیه
این فعل به بدعت بواسطه آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابو بکر رضی الله عنه نماز تراویح
باین نوع که عمر رضی الله عنه کرد ایشان نکرده بودند واما فی الحقیقت این بدعت چون مخالف
شریعت نبود سنت است بدلیل حدیث علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین
من بعدی بر شماست سنت من و سنت خلفاء راشدین از پس من واما آنکه در حدیثی
دیگر وارد شد که کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة که امری محدث

بدعت است و هر بدعت ضلالت و گمراهی است محمول بر چیزی است که مخالف اصول شریعت باشد
و موافق با سنت نداشته باشد کذا فی النهایة الجزری و بدعت سیئه آنست
که در شریعت نص خاص از آن وارد شده و مراد از بدعت در این حدیث و احادیثی که بعد
از این خواهد آمد این قسم دوم است والله اعلم وحدیثی دیگر که مرویست بروایت حاکم از ابن
عباس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما ظهر اهل البدع الا
اظهر الله فیهم حجة علی لسان من یشاء من خلقه ظاهر نشوند اهل بدعت
مگر آنکه ظاهر سازد خدای تعالی در میان ایشان حجت و برهان خود را بر زبان کسی که خواهد از
مخلوقات خود و دیگر مرویست بروایت ابو نعیم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اهل البدع
شر الخلق والخلیقة اهل بدعت بدترین مخلوقات اند بعضی گفته که خلق و خلیقه
هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند مراد از خلق بهائم است و از خلیقه انسان کذا فی النهایة
و مرویست بروایت ابو حاتم خزاعی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اصحاب البدع
کلاب النار اهل بدعت سگان دوزخ اند خواهند بود و بروایت رافعی مرویست که رسول
علیه السلام فرمود عمل قلیل فی سنة خیر من عمل کثیر فی بدعة عمل اندک
در سنتی از سنن بهتر است از عمل بسیار در بدعتی و طبرانی روایة کرده که رسول علیه السلام
فرمود من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام هر کس
که توقیر و تعظیم اهل بدعت کند تحقیق مدد و نصرت بر خرابی اسلام کرده است و بروایة
بیهقی و ابن عاصم در کتاب سنت مرویست که رسول علیه السلام فرمود ابی الله ان یقبل عمل
صاحب بدعة حتی یدع بدعته ابا و امتناع می نماید خدای تعالی از آنکه قبول
کند عمل صاحب بدعت را تا وقتی که بدعت خود را ترک کند و بروایت خطیب و دیلمی مرویست که

رسول علیه السلام فرمود اذا مات صاحب بدعة فقد فتح فی الاسلام فتح
زمانی که یکی از اهل بدعت بمیرد بتحقیق فتحی عظیم در اسلام واقع شده است وطبرانی و بیهقی
وضیا روایت کرده اند که رسول علیه السلام فرمود ان الله احتجر التوبة علی کل
صاحب بدعة بدرستیکه خدای تعالی منع کرده است و بسته در توبه را بر هر که اهل بدعت
باشد و این حدیث از باب مبالغه است در وعید اهل بدعة و بروایت طبرانی مرویست
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود ان الاسلام یشیع ثم یکون له فترة فمن
کانت فترته الی غلو و بدعة فاولئک اهل النار بدرستیکه اسلام
شایع و عام خواهد شد و قوة خواهد گرفت بارها و افترتی یعنی سکونی و ضعفی خواهد بود و کسانی
که فترت ایشان بسوی غلو و بدعت باشد ایشان اهل دوزخ خواهند بود و بروایة بیهقی مرویست
که رسول علیه السلام فرمود لا یقبل الله لصاحب بدعة صلوة و لا صوما
و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا جهادا و لا صرفا و لا عدلا یخرج
من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین یعنی قبول نمیکند خدای تعالی
از صاحب بدعة نماز و نه روزه و نه صدقه و نه حج و نه عمره و نه جهاد و نه نافله و نه فریضه بیرون
می رود از اسلام همچنانکه موی از خمیر بیرون آید یعنی اگر مبتدع در بدعت خود تا وقت
موت راسخ باشد و از ان توبه نکند از اسلام بیرون می رود و این شعار سوء خاتمت مبتدع است
نعوذ بالله منها و بدانکه بعد ازین خواهد آمد درین کتاب چیزی که ترا ازان علم قطعی حاصل شود
که شیعه و روافض و امثال ایشان از اکابر اهل بدعت اند و معلوم می شود که این احادیث مذکوره
وارد است شامل ایشان است با آنکه احادیث مخصوصه در شان ایشان نیز وارد شده از آنجمله
حدیثی است که محاملی و طبرانی و حاکم از عویم بن ساعده روایت کرده اند که رسول الله علیه و سلم

فرمود

فرمود ان الله اختارنی و اختار لی اصحابا فجعل لی منهم وزراء
و انصارا و اصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس
اجمعین لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا بتحقیق که خدای تعالی مرا اختیار فرمود
و برگزید و اختیار فرمود از برای من اصحاب مرا گردانید مرا از ایشان وزراء و انصار و اصهار
یعنی پدر زنان و دامادها و خویشان پس هر که ایشان را دشنام کند بروی است لعنت خدای و ملائکه
و آدمیان جمیعا و خدای تعالی قبول نخواهد کرد از وی نه توبه و نه فدیه یا نه نافله و نه فریضه
و خطیب از انس رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله اختارنی
و اختار لی اصحابا و اختار لی منهم اصهارا و انصارا فمن
حفظنی فیهم حفظه الله و من اذانی فیهم اذاه الله تعالی
بدرستیکه خدای تبارک و تعالی برگزید مرا و برگزید از برای من اصحاب و برگزید از ایشان از برای
من اصهار و انصار پس کسیکه نگاه داشت مرا در باب ایشان نگاه داشت کند خدای تعالی
او را و کسیکه برنجاند مرا در باب ایشان خدای تعالی او را برنجاند و عقیلی در ضعفا از انس رضی الله
عنه روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله اختارنی و اختار لی
اصحابا و انصارا و سیاتی قوم یسبونهم و ینتقصونهم فلا
تجالسوهم و لا تواکلوهم و لا تشاربوهم و لا تناکحوهم
بدرستیکه خدای تعالی مرا اختیار فرمود و اصحاب و انصار از برای من اختیار فرمود و بعد ازین
قومی خواهند آمد که سب و نقص اصحاب من کنند پس شما اگر آن قوم را دریابید با ایشان
مجالست مکنید و با ایشان مخورید و میاشامید و نکاح با ایشان مکنید و مرویست
بروایة بغوی و طبرانی در معرفت و ابن عساکر از ابن عیاض انصاری که نبی علیه السلام فرمود

احفظوني في اصحابي واصهاري فمن حفظني فيهم حفظه الله
في الدنيا والآخرة ومن لم يحفظني فيهم تخلى الله منه يوشك
ان يأخذه نگاه داشته كنيد مرا در حق اصحاب و اصهار من پس هر كه نگاه داشت مرا در باب
ايشان خداى تعالى نگاه دارد او را در دنيا و آخرت و هر كه نگاه داشته نكرد مرا در باب ايشان
خداى تعالى فارغ و برى شد از وى و هر كس خداى تعالى از وى برى شد زود باشد كه جزاى او خواهد
داد و ابوذر هروى مانند اين حديث از جابر و حسن بن على و ابن عمر رضي الله عنهم روايه كرده
وايضا ابوذر هروى و وصلى از ابن عباس رضي الله عنهما مرفوعا روايه كرده اند كه فرمود رسول
عليه السلام يكون في آخر الزمان قوم يسمون الرافضة يرفضون
الاسلام فاقتلوهم فانهم مشركون در آخر زمان قومى پديد آيند كه نام
ايشان رافضه باشد ايشان رفض اسلام يعنى ترك اسلام كنند ايشان را بقتل آريد كه ايشان
مشرك اند و حديث مرفوع آنست كه اضافه كنند به پيغمبر صلى الله عليه وسلم قولى يا فعلى يا تقريرى
خواه سند آن متصل باشد يا منقطع والله اعلم و ابوذر هروى نيز از ابراهيم بن حسن بن حسن
بن على و او از پدر خود و از جد خود على رضي الله عنهم روايه كرده كه پيغمبر صلوات الله عليه فرمود
يظهر في امتي في آخر الزمان قوم يسمون الرافضة يرفضون
الاسلام پديد آيند در ميان امت من قومى در آخر زمان كه نام ايشان رافضه باشد ايشان
رفض كنند اسلام را يعنى ترك اسلام كنند و دارقطنى از على بن ابي طالب روايه كرده كه پيغمبر صلى الله
عليه وسلم فرمود سيأتي من بعدي قوم لهم نبز يقال لهم الرافضة
فان ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون قال قلت يا رسول الله
ما العلامة فيهم قال يقرظونك بما ليس فيك ويطعنون على السلف

[illegible]

بعد از من قومى خواهند آمد كه لقب ايشان رافضه باشد پس اگر ايشان را دريابى مقتول ساز
ايشان را از بهر آنكه مشرك اند على رضي الله عنه گويد گفتم يا رسول الله علامت ايشان چيست رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرمود علامة ايشان آنست كه مدح و وصف ميكنند ترا بچيزى كه در تو نيست و طعن و سب
سلف ميكنند و دارقطنى نيز از طريق ديگر از طرق اسناد مانند اين حديث روايه كرده از على
رضي الله عنه و همچنين دارقطنى از طريق ديگر روايت كرد اين حديث از على رضي الله عنه
و زيادت كرد درين روايت آنكه فرمود ينتحلون حبنا اهل البيت وليسوا كذلك و
آية ذلك انهم يسبون ابا بكر وعمر رضي الله عنهما يعنى
دوستى ما اهل بيت بخود نسبت ميدهند و حال آنكه دوست ما نيستند و علامت عدم دوستى
آنست كه سب شيخين رضي الله عنهما ميكنند و در روايه ابو موسى حافظ قزوينى آنكه على
رضي الله عنه گفت علامت ايشان چيست رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود علامت ايشان
آنست كه جمعه و جماعات را نمى دانند و شتم ابو بكر و عمر ميكنند رضي الله عنهما و دارقطنى بنظر
ناظر در نظره بچند طريق اسناد و از ام سلمه رضي الله عنها مانند اين حديث روايت كرده و گفت
طرق اين حديث نزد ما بسيار است و طبرانى از ابن عباس رضي الله عنهما روايت كرده كه
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود ومن سب اصحابي فعليه لعنة الله و
الملائكة والناس اجمعين هر كه سب اصحاب من كند بر وى است لعنة خداى و
فرشتگان و آدميان جميعا و طبرانى از على رضي الله عنه روايه كرده كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم
فرمود من سب الانبياء قتل ومن سب اصحابي جلد هر كسى كه سب
پيغمبران كند حكمش قتل است و كسى كه سب اصحاب من كند حكمش زدن است [illegible] حديث و تفصيل حكم اين
حديث و اكثر احاديث كه درين مقدمه مذكور است موافق صحاح مذاهب اربعه در خاتمه باب اول از اين

کناه خواهم آمد ان شاء الله تعالی و دیلمی از انس رضی الله عنه روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود
اذا اراد الله برجل من امتی خیرا القی حب اصحابی فی قلبه یعنی چون
خدای تعالی بیکی از امت من خیر خواهد محبت اصحاب من در دل او می اندازد و ترمذی از عبد الله
بن مغفل روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی
ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله
یوشک ان یاخذه بپرهیزید و بترسید از خدای تعالی در حق اصحاب من و ایشان را
هدف تیر ملامت مسازید بعد از من پس هرکه دوست دارد ایشان را به دوستی من دوست
داشته است او را و هرکه دشمن دارد ایشان را به دشمنی من دشمن داشته است ایشان را و هرکس که
ایشان را برنجاند مرا رنجانیده و هرکه مرا رنجانید خدای تعالی را رنجانیده و هرکس خدای تعالی
رنجانید زود است که عقاب خواهد نمود او را و خطیب از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده
که رسول علیه السلام فرمود اذا رایتم الذین یسبون اصحابی فقولوا
لعنة الله علی شرکم یعنی چون ببینید جماعتی را که سب اصحاب من میکنند بگوئید ایشان را
که لعنت خدای بر شر شما باد و ابن عدی از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فرمود ان شرار امتی اجرؤهم علی اصحابی یعنی بدترین امت
من کسی است که دلیری بر اصحاب من بیشتر کند و ابن ماجه از ابن عمر رضی الله عنه روایت کرده
که آنحضرت فرمود احفظونی فی اصحابی ثم الذین یلونهم الحدیث
نگاه داشته من کنید در باب اصحاب من بعد از ایشان با جمعی که بعد از ایشان آمده اند یعنی تابعین
و تبع تابعین از علماء راسخین و ائمه هدی رضوان الله علیهم اجمعین و شیرازی در القاب

ازابو

از ابو سعید رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود احفظونی فی
اصحابی فمن حفظنی فیهم کان علیه من الله حافظا ومن لم
یحفظنی فیهم تخلی الله منه ومن تخلی الله منه یوشک ان یاخذه
محافظت و نگاه داشته کنید مرا در باب اصحاب من پس هرکه نگاه داشتن کند در باب ایشان مرا
بود وی را از جانب خدای تعالی حافظی که محافظت وی کند و هرکس نگاه داشتن نکرد در باب
ایشان فارغ و بری شود خدای از وی و هرکه خدای تعالی از وی بری شد زود است که او را بگیرد
فرماید و خطیب از ابن جابر و دار قطنی در افراد از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده که رسول
علیه السلام فرمود ان الناس یکثرون واصحابی یقلون فلا تسبوا اصحابی
فمن سبهم فعلیه لعنة الله یعنی بدرستی که مردمان بسیار میشوند و اصحاب من کم میشوند یعنی
بواسطه آنکه هر یکی از اصحاب وفات یافت بدل او یافت نمیشود لهذا غیر اصحاب بسیار میشوند
و اصحاب کم میشوند پس اصحاب مرا دشنام مدهید و هرکه ایشان را دشنام کند بر وی باد لعنت خدای و حاکم
از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود اما انه لا
یدرک قوم بعدکم صاعکم ولا مدکم یعنی آگاه باشید و بدانید که قومی که از
شما خواهند بود ای اصحاب نخواهند یافت صاع شما را و نه مد شما یعنی خیر و برکت و حسن
عملی که شما دارید بعد از این باین طریق نخواهد بود قرن شما بهترین قرون است و عمل شما بهترین
اعمال و صاع چهار مد و مد یک رطل و ثلث عراقی است نزد شافعی رح و اهل حجاز و دو رطل است نزد
ابو حنیفه رح و اهل عراق چنانکه صاع پنج رطل و ثلث رطل است نزد شافعی و هشت رطل است نزد
ابو حنیفه رحمة الله علیه و بعضی گفته اند که مد بری دو رطل است کذا فی النهایة للجزری و ابن عساکر
از حسن بسلار روایت کرده است که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم ما شانکم و شان

اصحابی ذروا لی اصحابی فو الذی نفسی بیده لو انفق احدکم
مثل احد ذهبا ما ادرک مثل عمل احدهم یوما واحدا واگذارید
برای شما یاران من بجهت برای من یاران را نظر ایشان مکنید پس قسم بکسی که روح من بقبضه قدرت اوست
اگر نفقه کند یکی از شما مانند کوه احد طلا در دنیا برابر نباشد بعمل یکی از آن یاران در یک روز و بروایت
احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو سعید و مسلم و ابن ماجه از ابو هریره رضی الله عنهما
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود لا تسبوا اصحابی فو الذی نفسی بیده
لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه
دشنام مکنید اصحاب مرا پس بآن خدای که جان من در قبضه قدرة اوست که اگر یکی از شما مثل کوه احد طلا
نفقه نماید بمد یکی از ایشان و نه بنصف آن نرسد یعنی عمل بسیار شما برابری نمیکند با عمل اندک
ایشان چنانچه یکی از شما اگر مثل کوه احد زر نفقه کند باین قدر فضیلت نمی یابد که ایشان بمدی
یا نصف مدی نفقه کنند و بروایت احمد و ابو داود و ترمذی از ابن مسعود رضی الله عنه مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود لا یبلغنی احد عن احد من اصحابی شیئا
فانی احب ان اخرج الیکم وانا سلیم الصدر یعنی نرساند کسی بمن چیزی از یکی
از اصحاب من بدرستی که من دوست میدارم که بیرون آیم بسوی شما حال آنکه سلیم الصدر
باشم و غشی و کدورتی از هیچ کس در دل من نباشد و احمد از انس رضی الله عنه روایة کرده که آن
حضرت صلوة الله علیه فرمود دعوا لی اصحابی فو الذی نفسی بیده لو
انفقتم مثل احد ذهبا ما بلغتم اعمالهم یعنی بگذارید برای من اصحاب مرا
بآن خدای که جان من در قبضه قدرة اوست که اگر شما مثل کوه احد طلا نفقه کنید بعمل ایشان
نمی رسید و دارقطنی روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود ومن حفظنی فی اصحابی

ورد

ورد علی الحوض ومن لم یحفظنی فی اصحابی لم یرد علی الحوض و لم
یرنی یعنی کسی که نگاه داشته من کند در باب اصحاب من در حوض کوثر نزد من حاضر خواهد بود و کسی نگاه نـ
نکند در باب ایشان در حوض نزد من حاضر نخواهد شد و مرا نخواهد دید و طبرانی و حاکم از عبد الله
بن بسر روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود طوبی لمن رآنی وآمن بی وطوبی
لمن رأی من رآنی ولمن رأی من رأی من رآنی وآمن بی طوبی
لهم وحسن مآب خوشی و لذت باد جنت یا درخت طوبی باد مر کسی را که مرا دید و ایمان
آورد بمن خوشی و لذت باد جنت مر کسی را که دید کسی را که دید مرا و مر کسی که دید کسی را که دید مرا و
ایمان آورد بمن خوشی و لذت بهشت باد مر ایشان را و نیکو جائی بازگشت و این بشارت
بحال همه است که بسبب وصول بدرجات جنانست و فوز برضای رحیم و رحمان و عبد بن حمید
از ابو سعید و ابن عساکر از واثله روایت کرده اند که رسول علیه السلام فرمود طوبی لمن رآنی
ولمن رأی من رآنی ولمن رأی من رأی من رآنی خوشی و لذت باد جنت یا
درخت طوبی مر کسی را که مرا دید و مر کسی که دید کسی را که دید مرا و کسی که دید کسی را که دید کسی را که دید مرا
و طبرانی از ابن عمر رضی الله عنه روایة کرده که فرمود رسول علیه السلام لعن الله من
سب اصحابی لعنت خدای بر کسی باد که اصحاب مرا سب کند و بروایة ترمذی و ضیا از بریده
رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود ما من احد من اصحابی
یموت بارض الا بعث قائدا ونورا لهم یوم القیمة هیچ یک از
اصحاب من در زمینی وفات نیابد مگر آنکه برانگیخته شود حال آنکه کشنده راه نماینده آن قوم
باشد و نوری باشد مر ایشان را در روز قیامت و ابو یعلی از انس رضی الله عنه روایت کرده
که آنحضرت صلوات الله علیه و سلم فرمود مثل اصحابی مثل الملح فی الطعام لا

يُصْلِحُ الطَّعَامَ اِلَّا بِالْمِلْحِ مثل اصحاب من مثل نمک ست در طعام که اصلاح نمی یابد طعام
مگر بنمک یعنی با وجود ایمان و اعمال صالحه مکلف ناچارست از دوستی اصحاب هم چنان که
طعام را از نمک ناچارست پس اعمال بغیر محبت اصحاب فاسد ست و از حسن بصری رحمه الله
چنین منقولست که گفت چون نمک رفت پس چگونه اصلاح نمائیم واحمد ومسلم
از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود اَلنُّجُوْمُ
اَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ فَاِذَا ذَهَبَتِ النُّجُوْمُ اَتَى السَّمَاءَ مَا تُوْعَدُ وَاَنَا
اَمَنَةٌ لِاَصْحَابِيْ فَاِذَا ذَهَبْتُ اَتَى اَصْحَابِيْ مَا يُوْعَدُوْنَ وَاَصْحَابِيْ
اَمَنَةٌ لِاُمَّتِيْ فَاِذَا ذَهَبَتْ اَصْحَابِيْ اَتَى اُمَّتِيْ مَا يُوْعَدُوْنَ ستارها
سبب امنیت و حفظ آسمان اند پس وقتی که ستاره ها و کواکب غایب کردند آسمان را خواهد آمد
چیزی که بان وعده داده شده است یعنی منشق شدن و ناپدید گشتن در روز قیامت
و من سبب امنیت و نگاه داشتن اصحاب خودم پس چون من از میان ایشان بروم خواهد آمد
اصحاب مرا آنچه موعود ایشانست از قتال و جدالی که واقع شد و اصحاب من سبب امن و حفظ
امت من اند و چون اصحاب من انقطاع یابند خواهد رسید امت مرا آنچه وعده کرده شده اند
بان یعنی از شر و فتن و بی برکتی که واقع ست بالفعل ومرویست بروایة ترمذی
وضیا از جابر رضی الله عنه که رسول علیه السلام فرمود لَا تَمَسُّ النَّارُ مُسْلِمًا رَآنِيْ
اَوْ رَاٰى مَنْ رَآنِيْ نمی رسد آتش دوزخ بمسلمانی که مرا دیده یا آنکه دید کسی که آنکه مرا دیده
یعنی کسی که دیده مرا و بر متابعت من مستقیم ماند یعنی اصحاب و تابعان ایشان که بر طریقه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و آل رفتند و شاهد این معنی قول خدایتعالی ست وَالَّذِيْنَ
اتَّبَعُوْهُمْ بِاِحْسَانٍ آنانکه متابعت سابقان کردند با ایمان و طاعت و در روایت

ترمذی

ترمذی و حاکم مرویست که رسول علیه السلام فرمود خَيْرُ الْقُرُوْنِ قَرْنِيْ ثُمَّ الَّذِيْنَ
يَلُوْنَهُمْ ثُمَّ الَّذِيْنَ يَلُوْنَهُمْ الحديث بهترین قرنها قرن منست آنگاه جماعتی
که پهلوی ایشانند باز جماعتی که پهلوی آن جماعت اند یعنی صحابه و تابعین و تبع تابعین و فضائل
ایشان بر ترتیب است و قرن اهل زمانی واحدست بعضی گفته اند هشتاد سال و بعضی گفته اند صد سال
و بعضی گفته اند چهل سال و بعضی گفته اند سی سال ست والله اعلم وطبرانی وحاکم از جعدة ابن هبیره
روایت کرده اند که رسول علیه السلام فرمود خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِيْ الَّذِيْنَ اَنَا فِيْهِمْ ثُمَّ
يَلُوْنَهُمْ ثُمَّ الَّذِيْنَ يَلُوْنَهُمْ وَالْاٰخَرُوْنَ اَرَاذِلُ ومسلم از ابو هریره روایت
کرده که رسول علیه السلام فرمود خَيْرُ اُمَّتِي الْقَرْنُ الَّذِيْ بُعِثْتُ فِيْهِ
ثُمَّ الَّذِيْنَ يَلُوْنَهُمْ ثُمَّ الَّذِيْنَ يَلُوْنَهُمْ الحديث مضمون این مروی هم
با حدیث سابق موافق ست لهذا محتاج بترجمه نیست وحاکم وترمذی از ابو درداء رضی الله
عنه روایت کرده اند که رسول علیه السلام فرمود که خَيْرُ اُمَّتِيْ اَوَّلُهَا وَاٰخِرُهَا وَفِيْ
وَسَطِهَا الْكَدَرُ بهترین امت من اول ایشان ست یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
و اصحاب من و اتباع ایشان و آخر ایشان یعنی عیسی و مهدی علیهما السلام و اتباع ایشان
و در میانه آن کدورت و تیرگی یعنی بواسطه ظهور بدع و هرج و مرج چنانچه در مرسل ابو نعیم
در حلیه روایت کرده خَيْرُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ اَوَّلُهَا وَاٰخِرُهَا اَوَّلُهَا فِيْهِمْ رَسُوْلُ اللهِ
وَاٰخِرُهَا فِيْهِمْ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَبَيْنَ ذٰلِكَ نَهْجٌ اَعْوَجُ لَيْسُوْا
مِنِّيْ وَلَسْتُ مِنْهُمْ بیان معنی این حدیث میکند و حدیث مرسل آنست که تابعی
گوید رسول الله چنین گفت یا چنین کرد یعنی بی آنکه اسناد متصل سازد و بآن حضرت صلی الله
علیه وسلم وطبرانی از ابن مسعود روایت کرد که رسول علیه السلام فرمود خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِيْ

ثم الثانی ثم الثالث ثم یجیء قوم لا خیر فیهم بهترین مردم اهل قرن منند
باز قرن دوم باز قرن سوم باز قومی خواهند آمد که خیری در ایشان نباشد یعنی باعتبار غالب
و در صحیح مسلم حدیثی آورده که تفسیر این حدیث میکند و مضمونش آنست که باشند بعد از من
پیشوایان ضلالت که راه بطریقه من نیابند و پی روی سنت من نکنند و در میان ایشان
جماعتی باشند که دلهای ایشان مثل دلهای شیاطین باشند در اجساد آدمیان و بروایت
ابن ماجه از انس رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود أمتی علی خمس
طبقات فاربعون سنة اهل بر و تقوی ثم الذین یلونهم
الی عشرین ومائة اهل تواصل و تراحم ثم الذین یلونهم
الی ستین ومائة اهل تدابر و تقاطع ثم الهرج والمرج النجا
النجا است من بهترین طبقه اند پس چهل سال اهل صلاح اند و تقوی باز گروهی که نزدیک
ایشان اند تا یکصد و بیست سال ایشان اهل تواصل و تراحم اند یعنی صله بجای آرند و رحم
و شفقت بیکدیگر می نمایند باز جماعتی که نزدیکند بایشان تا یکصد و شصت سال که ایشان
تدابر اند یعنی پشت بیکدیگر میکنند بسبب ظلم و قطع وصله رحم می نمایند باز هرج و مرج
خواهد شد یعنی قتال و فساد و اختلاط در میان مردم پدید آید تا دویست سال که پنج طبقه
بوده باشد طبقه چهل سال چنانکه از حدیث آینده معلوم میشود النجا النجا منصوبست
بنزع خافض بفعل محذوف ای انجوا النجاة یعنی نجاة و خلاصی دهید نفسهای خود را از
فسادی که در میان مردم واقع خواهد شد وایضا ابن ماجه از انس رضی الله عنه روایة کرده
که رسول علیه السلام فرمود کل طبقة اربعون عاما فاما طبقتی وطبقة
اصحابی فاهل علم وایمان واما الطبقة الثانیة ما بین الاربعین

الی

الی الثمانین فاهل بر و تقوی هر طبقه چهل سال است اما طبقه من و طبقه اصحاب
من اهل علم و ایمان اند و اما طبقه دوم که ما بین چهل و هشتاد است از اهل صلاح اند و تقوی باز تا منته
حدیث سابق مذکور شد و بروایت حسن بن سفیان و ابن منده و ابو نعیم در معرفت از دارم
تمیمی مرویست که فرمود طبقه اول که منم و اصحاب من اهل علم اند و تقوی تا چهل سال و طبقه دوم
اهل صلاح و تقوی تا هشتاد سال و طبقه سیوم اهل تراحم و تواصل اند تا یکصد و بیست
سال و طبقه چهارم اهل تقاطع و تظالم اند تا صد و شصت سال و طبقه پنجم اهل هرج و مرج خواهند بود
تا دویست سال و روایة ابن عساکر مانند این روایت است لیکن عبارت او اینست که گفت
طبقه من و طبقه اصحاب من اهل علم و ایمان اند و بجای مرج حرب آورده و از جهة استدلال
بر فخر و بزرگی اصحاب رضی الله عنهم همین بعدد کافیست که حق سبحانه تبارک و تعالی گواهی داده
با آنکه ایشان بهترین مردمانند بقول خود کنتم خیر امة اخرجت للناس
یعنی هستید شما در امم ماضیه و در لوح محفوظ بهترین امتی که ظاهر شد از برای مردمان و اصحاب کبار
اول کسانی اند که درین خطاب داخل اند و هم چنین رسول الله صلوة الله وسلامه علیه گواهی
داد که ایشان بهترین باشند بدلیل حدیثی که بر صحة آن علما اتفاق نموده اند یعنی حدیث خیر
القرون قرنی چنانکه گذشت و مقامی بزرگتر و بلندتر نیست از مقام قومی که خدای تبارک
و تعالی ایشان را از جهة صحبت و نصرت پیغمبر خود صلوة الله وسلامه علیه اختیار کرده و در حق ایشان
فرمود محمد رسول الله محمد فرستاده خداست بحق والذین معه اشداء علی
الکفار و آن کسانیکه با وی اند سخت دل و غلیظ اند بر کافران رحماء بینهم مهربان و
مشفق اند میان یکدیگر تراهم رکعا سجدا می بینی ایشانرا رکوع و سجود آورندگان
یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح آورده که این مناقب راجعست بجمیع اصحاب لیکن

در این الفاظ اشارتیست باختصاص هریک از خواص اصحاب بمعنی خاص وَالَّذِينَ مَعَهُ صفت
صدیقست رضی الله عنه که بتقریب و معیت در رفاقت در دار و غار و اسفار مخصوص بود أَشِدَّاءُ
عَلَى الْكُفَّارِ صفت فاروقست رضی الله عنه چه در نهایت شدت و غلظت او با اهل کفر و شرک
که جمیع عمار القاوست رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ صفت ذی النورین ست که رافت و حیا و تودد
و وفا او مشهورست و معروف و نزد خالق و خلایق بر آن صفات موصوف تَرَاهُمْ رُكَّعًا
سُجَّدًا شرح حال علی مرتضی ست که اکثر اوقات شریف او رضی الله عنه بوظایف طاعات
و عبادات می گذشت تا بحدی که بر شب او از هزار تکبیر احرام از خلوت بسمع خادمان عتبه اش
می رسید يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا می طلبند این بزرگان از خدای تعالی
فضل یعنی زیادتی ثواب می جویند و خوشنودی می طلبند سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ
مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ علامت ایشان در رویهای ایشان نشان نشان سجده کردن
در لباب آورده که اثر نماز بر جبین مبین ایشان لایح و ظاهر بود چه روی نماز گذارنده در نظر
اهل دل خورشید نما باشد ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ این وصف مذکور
شد صفت ایشانست در کتاب موسی علیه السلام یعنی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
باین صفت در توریت مذکورانند وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ و صفت ایشانست در انجیل
یعنی بهمین نهج که در کتاب عیسی علیه السلام مسطورست یا صفت ایشان در انجیل اینست کَزَرْعٍ
أَخْرَجَ شَطْأَهُ مانند کشته ایست که اول بیرون آرد شاخ خود را یعنی تنج زند و یک
شاخ دیگر بیرون آرد فَآزَرَهُ پس قوی گرداند آن یک شاخ را فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر شود
فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ پس بایستد بر ساقهای خود و اول دانه بود بعد از ان گیاهی ضعیف
شد و باخر درختی گشت يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ که بشگفت آرد مزارعان را قوت و سطبری

دراسے

دراسے و خوبی او و این مثلیست متمثل وی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و یاران وی بد
که با او دعوت ضعیف بود و هر چند بر آمد قوت گرفت و بتعجب عالمیان شد و حق تعالی این تمثیل
فرمود لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تا خشم گیرند با صحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که
قشیری که این آیت در شان صحابه است پس هر که ایشان خشم گیرد و ایشانرا دشمن دارد
داخل کفار خواهد بود به تصریح کلام الله وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای تعالی
آنانرا که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای ستوده مِنْهُمْ مَغْفِرَةً
وَأَجْرًا عَظِيمًا همه ایشانرا وعده فرموده آمرزش و مزد بزرگ و تمامی تفسیر این آیت
در خاتمه کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چهرم در شان اصحاب فرموده وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ
مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و سبقت گیرندگان آنانی که اولند از مهاجر و انصار
مترجم گوید در تفسیر بیضاوی آورده که مراد از سابقان مهاجر اهل بدرند یا کسانی که پیش از هجرت
ایمان آورده‌اند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده‌اند و از انصار یعنی مسلمانان مدینه که رسول الله
صلی الله علیه و سلم را یاری داده‌اند مراد از سابقان ایشان اهل بیعت عقبه اولی ست که شش
کس بودند و اهل بیعت عقبه ثانیه که هفتاد کس بودند و آنانی که ایمان آوردند وقتی که ابو زراره
مصعب ابن عمیر نزد ایشان آمد یعنی جهة تعلیم شرایع آن حضرت وی را بمدینه فرستاد وَالَّذِينَ
اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ آنانکه متابعت سابقان کردند بایمان و طاعت مراد بقیه صحابه
اند از مهاجر و انصار و گفته اند هر کس متابعت ایشان کنند تا روز قیامت از زمره متابعانست
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان و خشنود
شدند از ایشان از خدای در آنچه یافتند از نعمت دینی وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ و آماده کرده خدای تعالی از برای ایشان بهشت و بوستانها که میرود

در زیر درختان آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا اَبَدًا جاوید باشند و آن است ذٰلِكَ
الْفَوْزُ الْعَظِیمُ آنست فیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد پس تامل و تدبر کن درین آیات
تا لجاجة بانی از فتح کذب و شبهها و افترا که رفضه نسبت باصحاب کبار رضی الله عنهم داده اند چنانچه
بعد ازین بیان این شبهها و جواب آن بتفصیل در باب اول ازین کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی
و بر مرد زاید اعتقاد و آنکه تنقیص در حق اصحاب کنند چرا که اختیار کرد خدای تبارک و تعالی
از برای صحبت اکمل و افضل انبیاء خود مگر اکمل و افضل از باقی امت چنانکه در قول خدای
كُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بیان کردیم و دلیل بر کذب و شبهات رفضه
آنکه هیچ خبر نقل نکرده اند باسنادی که راوی معلوم بوده باشد تا بالتحدید ناقلان آن توانیم نمود
مبنی بر بهتان و جهل و حماقت ایشانست و نگاه دار خود را از آنکه صحیح بگذاری و تابع سقیم
شوی و روایت از علی و بزرگان اهل بیت رضی الله عنهم خواهد آمد بعد ازین در باب تعظیم
و توقیر صحابه خصوص ابوبکر و عمر و عثمان و باقی عشره مبشره رضی الله عنهم و آنکه کسی ملهم رشد
و صواب است آن روایات او را کاذب است و کسی از عترت نبویه یا از تابعان فی دوان ایشان گفت
چگونه جایز است مر او را که عدول کند از آنکه امام ایشان علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده که
خَیْرُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِیِّهَا أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ بهترین امت بعد از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم ابوبکر است بعد از و عمر رضی الله عنهما و روافض چون انکار این نمیتوانند کرد
بواسطه کثرت رواة و صحت اسناد زعم کرده اند که صدور این حدیث از علی رضی الله عنه
بسبیل تقیه شده و بیان بطلان زعم ایشان و بطلان تقیه خواهد آمد انشاء الله تعالی و خواهد
آمد آنکه این اعتقاد فاسد بعضی از روافض مثل ابی کامل که از رئیس ایشان بود بدین درجه رسید
که تکفیر علی ابن ابی طالب رضی الله عنه کردند و گفتند که وی امداد کفار کرد و بر کفر ایشان بنا برین

کافر شد

کافر شد نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ هٰذَا الْاِعْتِقَادِ فِی حَقِّهِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ وَكَرَّمَ
اللّٰهُ وَجْهَهُ و طبرانی و غیر او از علی رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت اَللّٰهَ اَللّٰهَ
فِی اَصْحَابِ نَبِیِّكُمْ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَاِنَّهُ اَوْصٰی بِهِمْ یعنی بپرهیزید
و بترسید از خدای در شان اصحاب پیغمبر خود بدرستی که آنحضرت وصیت فرمود بتعظیم و توقیر
ایشان علیهم التحیة و الرضوان مقدمهٔ دوم بدانکه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اجماع کرده
بر آنکه نصب امام بعد از انقطاع زمان نبوة واجب است بلکه آنرا از اتم واجبات دانسته که بآن
مشغول شدند از دفن رسول الله صلوات الله علیه و سلامه علیه اما اختلافی که در میان ایشان بواسطه
تعیین امام واقع شد آن اختلاف در اجماع قصوری نمیکند و بنا بر این اهمیت بود که رسول الله
صلوات الله و سلامه علیه از عالم رحلت فرمود ابوبکر رضی الله عنه برخاست و خطبه خواند
چنانچه خواهد آمد و گفت اَیُّهَا النَّاسُ هر که بندگی محمد میکرد بدرستی که محمد صلی الله علیه و
سلم از عالم رحلت نمود و هر که بندگی خدای تعالی میکند خدای زنده است که هرگز نمیرد و این
امر خلافت ناچار است از کسی که بآن قیام نماید باید که در این امر نظر کنید و آنچه رای شما در این باب
قرار گیرد بآن عمل نمائید صحابه گفتند راست گفتی در این امر مشورت خواهیم نمود و کسی را امر خلافت
مقرر خواهیم ساخت بنابر این وجوب نصب امام نزد ما که اهل سنت و جماعتیم و نزد اکثر معتزله سمع است یعنی از جهة
تواتر و اجماع مذکور و بسیار از علما گفته اند که این وجوب بعقل است و وجه آنکه پیغمبر صلی الله
علیه و سلم امر فرمود باقامت حدود و سد طرق مخوفه و ثغور آن و تجهیز لشکر از جهة جهاد و محافظه
بیضهٔ اسلام و غیر ذلک و این امور تمام نمیشود و منتظم نمیپذیرد مگر بنصب امام و چیزی که
واجب مطلق تمام نشود مگر بآن و مقدور است آن چیز واجب است و دیگر آنکه در نصب امام جلب
منافع و دفع مضار بشمار است بطوری که چنین باشد آن واجب است الاصولی بر آن وجهی که

در شرح مقاصد است نزدیک بدان است که بسبب تعطیل ملحق شود بلکه تمت الشهادات الخ می بینیم از فتنه
و شکست امور عباد بمجرد موت امام اگرچه نبوده باشد آن امام بر چیزی که سزاوار است از صلاح و سداد
واما کبری ثبوت آن باجماع است نزد ما و بدیهه عقل است بیشتر که حکمی قایل است بوجوب عقلی
از معتزله مثل ابی الحسین و جاحظ و خیاط و کعبی واما مخالفت خوارج و مانند ایشان در وجوب نصب
زیراکه مخالفت ایشان مثل سایر مبتدعه موجب طعن و شکست در اجماع نمی شود و خلل در انچه فایده
الست از قطع بحکم مجمع علیه نمی یابد و دعوی آنکه در نصب امام ضرر است از جهت ملزم ساختن
وی شخصی را که مثل وی باشد بقبول اوامر ضرر است با شخص و این ضرر منجر می گرداند و دیگری دعوی
آنکه امام معصوم نیست از کفر و فسق اگر عزل او نکنند او را ضرر بمردم می رسد و اگر عزل کنند او را منجر
بجنگ و قتال می شود و این نیز ضرری عظیم است این هردو دعوی باطل است و منظور الیه نیست زیراکه
ضرری که از ترک نصب امام حاصل میشود اعظم و اقبح است از آن ضرر بلکه نسبتی نیست که نسبته
میان ایشان نمیکند و هرگاه دو ضرر بیکدیگر معارضه کنند دفع ضرر اعظم واجبست واما منتظم شدن
احوال مردم بغیر امام چنانکه بعضی گفته اند از محالات است بحسب عادة چنانکه دیده و دانسته شود و
شده است در وقت موت ولات و حکام **مقدمه سیوم** بدانکه امامت ثابت میشود یا بنص
از جانب امام بر خلافت شخصی که اهلیت آن داشته باشد یا باقرار اهل حل و عقد از برای کسی که
اهل آن باشد چنانکه بیان آن در باب اول بعد از این خواهد آمد یا بغیر اینست چنانکه در کتب فقه
بیان شده است **و بدانکه** جایز است نصب مفضول با آنکه افضل از و بوده باشد بدلیل آنکه علما اجماع کرده
بعد از خلفا بر امامت بعضی از قریش با آنکه افضل از آن بعض بود در میان قریش و دلیل دیگر آنکه عمر
رضی الله عنه خلافت را شوری گردانید میان شش تن از عشره مبشره و از آنجمله یکی عثمان و یکی علی
رضی الله عنهما و ایشان افضل زمان خود بوده اند بعد از عمر رضی الله عنه پس اگر افضل بخلافت معین بودی

بر آنکه

بر آنکه عمر عثمان را یا علی را رضی الله عنهما بخلافت معین نساختی پس این عدم تعیین دلالت میکند
بر آنکه نصب غیر عثمان و علی رضی الله عنهما جایز بوده است با وجود ایشان و یعنی نصب غیر افضل
با وجود افضل آنست که غیر افضل گاه هست که قدرة او بقیام مصالح دین زیاده است و به تدبیر مملکت
داری دانا تر است و بانتظام حال رعیت موافق تر است و در دفع فتنه با و اعتماد بیشتر از افضل
واما شرط عصمت در امام و بودن او هاشمی و ظهور معجزه که مصدق او از آن معلوم شود جمیع اینها
از خرافات و کذب و امثال شیعه و اصل این است چنانکه بیان آن بعد از این خواهد آمد که حقیقت
خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بثبوت پیوسته است با آنکه این شروط در ایشان موجود
نبود **واز جمله** جهالات شیعه آنست که غیر معصوم را ظالم میگویند و شامل او میدانند قول خدای
تعالی لا ینال عهدی الظالمین یعنی نرسد عهد من که امامت است ظالمان و ستمکاران
را و حال آنکه اینچنین نیست که ایشان تصور کرده اند زیراکه بحسب لغت ظالم بکسی میگویند که وضع چیزی
در غیر جای خود نماید و بحسب شرع ظالم را بعاصی اطلاق میکنند و کسی که غیر معصوم است گاه هست که
محفوظ است و گناهی از وی صادر نشده و گاه هست که گناه از وی صادر شده و در حال توبه نصوح
کرده است پس آیت شامل او نباشد بلکه شامل نمیشود مگر عاصی را با آنکه عهد در آیت بیم چنانکه احتمال
دارد که مراد بآن امامت عظمی باشد نیز احتمال دارد که مراد بآن نبوت یا امامت در دین باشد
با باشد این مرتبه کمال و این جهالات که از ایشان صادر شده اختراع نکرده اند مگر برای آنکه
مبنی سازند بر آن بطلان خلافت غیر علی و بیان رد بر ایشان و اثبات عناد و نادانی و گمراهی
ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی **باب اول در بیان کیفیت خلافت صدیق** و استدلال
بحقیقت آن بدلایل عقلیه و نقلیه و آنچه تابع آنست و در این باب چند فصل است **فصل اول** در بیان کیفیت
خلافت **روایت کردند** شیخین بخاری و مسلم در صحیحین خود که اصح کتب اند بعد از قرآن

باجماع کسی معتد نیست که عمر رضی الله عنه در زمان رجوع او از حج خطبه خوانده و در اثنای خطبه گفت
بمن چنین رسید که فلانی از شما گفته است که اگر عمر بمیرد بفلانی بیعت خواهیم کرد پس مغرور نشود
یکی از شما بانکه گوید بیعت ابوبکر فَلْتَةً و دَفْعَةً بود آگاه باشید که آن بیعت چنین
بود الا آنکه خدای تبارک و تعالی شر آن نگاه داشت و امروز در میان شما کسی نیست که قطع اعناق
بجانب او شود یعنی کسی نیست که سبقت کند در جمیع خیرات بر همه کس مثل ابوبکر رضی الله عنه بتحقیق
او از بهترین ما بود و در زمانی که رسول صلی الله علیه و سلم رحلت فرمود علی و زبیر رضی الله عنهما
و جمعی دیگر که با ایشان بودند در خانهٔ فاطمه رضی الله عنها نشسته تخلف میکردند و همچنین
انصار جمیعا تخلف از ما کرده در سقیفهٔ بنی ساعده گرد آمدند و مهاجرین بجانب ابوبکر
شتافتند پس گفتم ای ابوبکر بیا تا برویم بجانب برادران خود از انصار پس بجانب ایشان
قصد کرده روان شدیم و در اثنای راه دو مرد صالح یعنی عویم بن ساعده و معن بن عدی
بما ملاقی شدند و آن مشورت که قوم کرده بودند در باب خلافت ما را خبردار گردانیدند
باز پرسیدند که کجا می روید ای گروه مهاجر گفتیم بجانب برادران خود از انصار میرویم
آن دو کس گفتند ای معشر مهاجر اگر شما مهم خود را فیصل دهید نزد ایشان نروید
بر شما حرجی نیست گفتم بخدا سوگند که پیش ایشان میرویم بعد از آن روان شدیم تا رسیدیم
بسقیفهٔ بنی ساعده دیدیم که انصار همه گرد آمده اند و در میان ایشان مزمل است یعنی
مردی که خود را در ثوب پیچیده در میان ایشان است و ناگریده گفتم این مرد کیست گفتند
سعد بن عباده است پرسیدم که حال او چیست جواب دادند که مریض است پس چون در آن
مجمع نشستیم خطیب ایشان بر خواسته خدای را ثنا کرد بانچه اهل آنست و گفت اما بعد ما انصار
خدائیم و لشکری عظیم از اسلامیم و شما ای معشر مهاجر رهطی از ما آید و حال آنکه آمده اند قومی

از شما

از شما که استقلال و بزرگی کنند بر ما و می خواهند که ما را از اصل منقطع سازند و دور سازند ما را
از امر خلافت و خود بآن منفرد شوند و چون ساکت شد مقاله در نفس خود ترتیب کرده بودم می خواستم
که آنرا پیش بگویم در حضور ابوبکر و حال آنکه من همیشه مدارا و مدافعت بعضی غضب و حدت از ابوبکر میکردم
و حلم و وقار او از من زیاده بود پس ابوبکر مرا منع کرد گفت علی رسلک یعنی نشتاب کن یا با تانی
و وقار خود باش و چون او از من اعلم بود مکروه داشتم که او را در غضب آورم بنا بر آن ساکت شدم
بخدا سوگند که آنچه من در خاطر خود تخمین کرده بودم یک کلمه از آنها ترک نکرد و تمام آنها را در بدیهه
گفت با زیادتی بعد از آن گفت اما بعد آنچه شما مذکور ساختید از نیکوئی سزاوار آن هستید
لیکن عرب این امر خلافه را طاعت نمی کنند مگر آنکه در قبیلهٔ قریش باشد زیرا که ایشان بهترین عرب
اند از روی حسب و نسب و دار یعنی خانه و من راضی شدم برای خلافت شما بیکی از این دو مرد هر کدام که
خواهید اختیار کنید و دست مرا و ابو عبیده جراح را گرفت پس تمام کلماتی که ابوبکر گفت مکروه
طبع من نبود غیر این کلمه بخدا سوگند که اگر مرا پیش آرند و گردن من بزنند ما دام که گناهی بمن لاحق نگردد
دوستتر بود نزد من از آنکه امیر شوم بر قومی که ابوبکر در میان ایشان باشد بعد از آن یکی از انصار و آن
حباب بضم حاء مهمله و بای موحده ابن المنذر گفت منم صاحب رای و تدبیری که مردم در جمیع
حوادث برای و تدبیر من عمل می کنند و از آن ایشان استشفا حاصل میشود و در خصوص
این ماده رای من چنانست که از ما امیری و از شما ای معشر قریش امیری پس بسیار شد اختلاف
سخنان و بلند شد آوازها تا زمانی که ترسیدیم که مبادا در میان قوم خلاف و کشتی پدید
آید گفتم یا ابا بکر بگشا دست خود را پس دست خود را گشاده بیعت کردم با او و بیعت
کردند مهاجر با انصار بیعت کردند بخدا سوگند که نیافتیم در آنچه ما حاضر بوده ایم امری را که
موافق تر باشد و مخالفان کمتر باشند از مبایعت ابی بکر رضی الله عنه ترسیدیم که اگر جدا شویم

از قوم و بیعت نشده باشند شاید که بعد از ما بیعت کنند از ایشان یا آنکه طلب از ایشان بیعت کنیم بایست که
بکسی که ما راضی نبودیم یا آنکه مخالفت ایشان می بایست کرد و در هر تقدیر در آن فساد است و روایتی
آنکه ابوبکر رضی الله عنه غالب کرد بر انصار بحدیث الْأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ امامان از قریش‌اند و این حدیث
صحیح است که وارد شده از چند طرق اسناد از جانب چهل صحابی و در روایت کرده‌اند نسائی و ابو یعلی
و حاکم و صحیح کرد از ابن مسعود که گفت چون رسول صلی الله علیه و سلم رحلت فرمود انصار گفتند
از ما امیری و از شما امیری پس عمر آمد نزد ایشان و گفت ای جماعت انصار آیا نمیدانید
که رسول صلی الله علیه و سلم امر فرمود ابوبکر را بآنکه امامت مردم کند و کدام یک از شما خوشحال
میشود بآنکه تقدم کند بر ابوبکر انصار گفتند پناه بخدا می‌بریم از آنکه مقدم شویم بر ابوبکر و روایت
کردند ابن سعد و حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری رضی الله عنه آنکه اصحاب چون مجتمع شدند در سقیفه
بنی ساعده در خانه سعد بن عباده و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در میان ایشان بودند خطیبان
انصار برخواستند پس یکی از ایشان گفت ای معشر مهاجر بتحقیق چنین بود که رسول صلی الله
علیه و سلم زمانی که می‌فرستاد عملی از شما یکی را از ما همراه او مینمود پس صلاح چنین می‌بینیم که
دو شخص والی امر خلافت شوند یکی از ما و یکی از شما و خطبا باقی تابع این یکی شده بهمین حرف
گفتند بعد از آن زید بن ثابت برخاست و گفت آیا میدانید که رسول صلی الله علیه و سلم از
مهاجرین بود و ما انصار رسول الله بودیم پس هم چنانچه انصار رسول الله بودیم انصار خلیفه
ایم باز دست ابوبکر رضی الله عنه گرفت گفت این صاحب شما است پس عمر رضی الله عنه با وی بیعت کرد
بعد از و مهاجر و انصار بیعت کردند و ابوبکر رضی الله عنه بالای منبر رفته نظر در قوم کرد و
زبیر را ندید بعد از آن او را طلبید آمد گفت ای زبیر تو میگوئی که پسر عم رسول الله صلی الله
علیه و سلم و مخصوص آنحضرتم اراده آن داری که شق عصای مسلمانان کنی یعنی میخواهی که مفارقت

کنی جماعت

کنی جماعت مسلمانان را زبیر گفت لَا تَثْرِيبَ یعنی سرزنش و ملامت مکن مرا ای خلیفه رسول الله
بعد از آن برخواسته بیعت کرد باز نظر در وجوه قوم کرد و علی را رضی الله عنه ندید او را طلب نمود
آمد گفت ای علی تو گفتی که ابن عم رسول الله ام و داماد آنحضرتم میخواهی که شق عصای مسلمانان
کنی یعنی اراده مفارقت مسلمانان داری گفت لَا تَثْرِيبَ یعنی مرا سرزنش مکن [illegible]
و فی الحال علی بیعت کرد روایت کرد ابن اسحاق از زهری از انس آنکه چون بیعت ابوبکر
شد در سقیفه روز دیگر بر منبر نشست پس عمر برخواسته پیش از او تکلم نمود و حمد و ثنای خدای
تعالی بجا آورده گفت خدای تبارک و تعالی جمع کرده امر شما را بر بهترین شما صاحب رسول الله
وَثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ برخیزید و با او بیعت کنید پس مردمان بیعت کردند
بیعت عامه بعد از بیعت سقیفه باز ابوبکر رضی الله عنه تکلم کرد بعد از حمد و ثنای خدای تعالی
گفت ای مردمان بتحقیق من والی شدم بر شما و حال آنکه نیستم بهتر از شما پس اگر نیکوئی کنم
مدد و یاری کنید مرا و اگر بدی کنم بعد از راستی باز دارید مرا که راستی امانت است و دروغ
خیانت است و ضعیف در میان شما قوی است نزد من تا آنکه رد نمود بر وی حق او اگر خواهد
خدا و قوی در میان شما ضعیف است تا آنکه گرفته شود حق از و اگر خواهد خدا ترک نکنند قومی
جهاد را در راه خدا مگر آنکه خدای تعالی بمذلت و خواری ایشان را مبتلا سازد و شایع
و فاش نشود اعمال فاحشه در قومی هرگز مگر آنکه گرفتار سازد خدای ایشان را ببلائی که عام شد
همه ایشان را اطاعت کنید مرا مادامی که من خدا را اطاعت کنم پس اگر عصیان کنم خدا و رسول او را
مرا نیست حق اطاعت بر شما برخیزید بنماز تا رحمت کند خدای تعالی شما را روایت کرد
موسی بن عقبه در مغازی و حاکم صحیح کرد آنرا از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت
ابوبکر رضی الله عنه خطبه خوانده گفت بخدا سوگند که حریص نبودم من بر اماره روزی و نه

شبی هرگز و نبودم راغب بر آن و طلب نکردم از خدای تبارک و تعالی نه در سر و در علانیه
و لیکن ترسیدم از فتنه و نیست مرا در امارت راحتی بتحقیق که مرا تکلیف شد امر عظیم که نیست
مرا طاقتی و قوتی بر آن مگر بتقویه خدای تعالی بعد از آن علی و زبیر رضی الله عنهما گفتند غضب
نکردیم ما مگر برای آنکه مؤخر داشتند ما را از مشوره و ما میدانیم که ابو بکر رضی الله عنه سزاوارترین
مردم است بخلافت و او است صاحب غار و شرف او و نیکوئی او میدانیم و رسول صلی الله
علیه و سلم امر کرد او را که نماز کند با مردم در حالتی که او خود زنده بود و روایت کرد ابن سعد
از ابراهیم تیمی که عمر رضی الله عنه اول بجانب ابو عبیده آمد که بیعت با او کند و گفت تو امین
این امتی بر لسان رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو عبیده گفت ندیده بودم قبل از این از تو
ضعف رائی از ابتدای اسلام تا این زمان ایا بمن بیعت میکنی و حال آنکه در میان شما صدیق
است و ثانی اثنین و روایت کرد ابن سعد نیز که ابو بکر بعمر گفت دست خود بکشا تا
تو بیعت کنم و این سخن را مکرر گفتند بعد از آن عمر گفت قوه من ترا است با زیادتی پس از آن
بیعت با ابو بکر کرد و روایت کرد احمد که ابو بکر رضی الله عنه چون خطبه کرد در روز سقیفه ترک
نکرد چیزی را که در باب انصار نازل شده بود و نه آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم در شان ایشان
گفته بود الا آنکه جمیع آنها را ذکر کرد و گفت بتحقیق میدانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت
لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الْأَنْصَارُ وَادِيًا لَسَلَكْتُ وَادِيَ
الْأَنْصَارِ اگر جمیع مردم بوادی و جائی روند و انصار بروند بوادی دیگر هر آینه من
سلوک وادی انصار خواهم کرد و بتحقیق میدانی ای سعد که رسول صلی الله علیه و سلم گفت در
زمانی که تو نشسته بودی قُرَيْشٌ وُلَاةُ هَذَا الْأَمْرِ فَبَرُّ النَّاسِ تَبَعٌ
لِبَرِّهِمْ وَفَاجِرُهُمْ تَبَعٌ لِفَاجِرِهِمْ قریش والیان و متصرفان امر خلافت اند

پس نیکان

پس نیکان و متقیان مردم تابع نیکان و متقیان ایشان اند زیرا که ایشان در اجماع و اطاعت
رسول الله بر همه کس سابق اند و عاصیان و گناهکاران تابع عاصیان و گناهکاران ایشان اند
بعد از آن سعد گفت راست گفتی ما وزیران ایم و شما امیران اید زبیر الله در دعوت رسول
زبیر و دیگران سابق اند و دیگران تابع ایشان اند و از این گرفته اند ضعف قول ابن عبد البر که
میگوید که سعد ابن عباده از بیعت ابو بکر ابا کرد تا زمانی که فوت شد و روایت کرد احمد از ابی
بکر رضی الله عنه که عذر از قبول بیعت چنین گفت که ترسیدم از فتنه که بعد از او در وقتی باشد و در
روایتی نزد ابی اسحق و غیر او آنکه سایلی گفت با او که چه چیز ترا بر آن داشت که والی شدی امر مردم را
و حال آنکه نهی میکردی ما را از آنکه بر دو کس امیر باشیم گفت مرا از این چاره نبود ترسیدم که امت
محمد صلی الله علیه و سلم متفرق گردند و روایت کرد احمد که ابو بکر بعد از یکماه ندا کرد در مردمان
به الصلوة جامعة و آن اول ندائی بود که در آن ندا کرده شد با این لفظ باز خطبه کرده
گفت ای مردمان دوست میدارم که قایم بمقام من شود در امر دیگری غیر من و اگر مرا تکلیف بدین
سنت پیغمبر طاقت آن ندارم زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم معصوم بود از شیطان و نازل میشد
بر او وحی از آسمان و روایت ابن سعد چنین است که گفت اما بعد من والی این امر شدم
و مرا این امر ناکاره ام بخدا سوگند که دوست میدارم که بعضی از شما قایم بمقام من باشد
و اگر تکلیف میکنید مرا بآنکه عمل کنم در میان شما مثل عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم بآن
نمی توانم کرد رسول صلی الله علیه و سلم بنده بود که خدای تعالی او را بوحی گرامی داشته بود و او را
محافظه مینمود و بدرستیکه من بشری مثل شما و بهتر نیستم از یکی از شما پس رعایت من کنید مرا زمانی
که بر راستی و درستی بینید مثل او تابع من شوید و گاهی که بینید من میل کردم از استقامت
پس بعدل و راستی وا رید مرا و بدانید که مرا شیطانی است که عارض میشود مرا گاهی که بینید که

عصیانکم ازین اجتناب کنید اجتناب نکرده اید مراد او شعرها و انشاهای خود یعنی امر خلافت بدین
تعلق دارد کمال احتیاط در آن مرعی دارید و مرا فتنه بسازید اگر ازین چیزی صادر شود
و بعد در روایتی دیگر که از ابن سعد و خطیب منقول است آنست که گفت اما بعد پس والی امر شما
شدم و نیستم بهتر از شما لیکن نازل شد قرآن و رسول صلی الله علیه و سلم نیز سنتها
نهاد و ما دانستیم آنرا بدانید ای مردمان که عاقل‌ترین مردمان پرهیزکاران اند و عاجز
ترین مردمان گناهکاران و عاصیان اند و قوی‌ترین شما ضعیف است نزد من تا وقتی که
بگیرم از برای ضعیف حق او را و ضعیف‌ترین شما نزد من قوی است تا زمانی که بگیرم از قوی
حق ضعیف را ای گروه مردمان جز این نیست که من تابع ام و مبتدع نیستم پس هرگاه که نیکی
کنم امداد و یاری کنید مرا و هرگاه که میل از حق کنم برابر راست و عدل دارید مرا مالک رحمة الله
گفت نمی باشد هرگز کسی امام مگر باین شرط و روایت کرد حاکم که ابو قحافه چون ولایت
خبر او را شنید گفت آیا باین راضی شدند بنو عبد مناف و بنو مغیره گفتند بلی گفت نیست
پست کننده مر آنکه تو او را بلند کردی و نیست بلند کننده مر آنکه تو او را پست کردی
و روایت کرد واقدی از چند طریق اسناد که بیعت ابوبکر روزی شد که رسول الله صلی الله
علیه و سلم رحلت فرمود و روایت کرد طبرانی از ابن عمر که ابوبکر رضی الله عنه در منبر بجای
رسول الله صلی الله علیه و سلم ننشست و عمر بجای ابوبکر ننشست و عثمان بجای عمر ننشست

فصل دوم در بیان منعقد شدن اجماع بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه دانسته شد بلا ریب
که قبل ازین گفتیم که صحابه رضوان الله علیهم اجماع کردند بر این امر و آنچه گفته اند از تخلف
سعد بن عباده از بیعت مردود است چیزی که تصریح باین معنی شده است و آن حدیثی
است که روایت کرده است آنرا حاکم و صحیح کرده است از ابن مسعود قال ما رآه المسلمون

حسنًا فهو عند الله حسنٌ وما رآه المسلمون سيئًا فهو عند الله
سيّئ یعنی که چیزی که مسلمانان آنرا نیکو دانستند پس آن چیز نزد خدا تعالی نیکوست و مسلمانان
آنرا بد دانستند پس آن چیز نزد خدا تعالی بد است و حال آنکه جمیع صحابه خلافت ابوبکر را حسن
دانستند پس نظر کن در آنچه صحیح شد از ابن مسعود که از اکابر صحابه و فقها و متقدمین ایشانست
که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و بنا برین او احق است بخلافت جمیع اهل سنت و جماعت
در هر عصری از اعصار علما تا زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و هم چنین او احق است
بخلافت نزد جمیع معتزله و اکثر فرقهای باقی و اجماع ایشان بخلافت او دلیل قاطع است
بر آنکه او اهلیت و استحقاق این امر داشت با آنکه در ظهور بمثابه است که بر هیچکس مخفی نیست پس
اگر قایلی گوید که حکایت وقوع خلافت احتمال آن دارد که به بعضی صحابه نرسیده باشد و اگر بتمام رسیده
باشد محتمل است که بعضی صحابه خلاف ظاهر نموده باشد و بنا بر آن اجماع منعقد نشده جواب میدهیم با آنکه
این توهم وقتی میشود که از بعضی از صحابه این امر را مشاهده کرده از اول تا آخر حکایت اجماع صحیح
نشده باشد اما زمانی که صحیح شد از نقل ابن مسعود حکایت اجماع جمیع صحابه این توهم اصلا نمیشود
خصوصا آنکه علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه نیز از آن کسانی است که حکایت اجماع باین امر کرده است
بنابر آنچه خواهد آمد بعد ازین روایت از او که چون به بصره آمد از آمدن او سوال کردند که آیا این امر
بعهدی است که از جانب پیغمبر صلی الله علیه و سلم شده یا آنکه برای خود است پس تقریب آن جواب
ذکر مبایعت خود و باقی اصحاب با ابوبکر نموده و آنکه هیچکس در این اختلاف نکردند و روایت
کرد بیهقی از زعفرانی که گفت شنیدم از شافعی رضی الله عنه که گفت اجماع کردند مردمان بر
خلافت ابوبکر و این اجماع از آن جهت بود که مضطرب شدند مردم بعد از رسول الله صلی الله
علیه و سلم و نیافتند در زیر ادیم آسمان بهتر از ابوبکر پس او را والی ساختند بر خود و روایت کرد

السنه از معاویه بن قره گفت نبود اصحاب رسول الله را شکوه از خلافت ابوبکر رضی الله عنه
و نمی نامیدند او را مگر خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم و اتفاق و اجماع نکردند ایشان بر خطائی
و نه بر ضلالتی و دلیلی دیگر آنکه امت اجتماع کردند بر حقیت امامت یکی از سه کس ابوبکر و علی و عباس
و علی و عباس با ابوبکر نزاع نکردند و بیعت با او کردند پس تمام شد باین دلیل اجماع بر امامت
او چرا که اگر امامت او حق نمی بود با او نزاع میکردند هم چنانکه نزاع کرد علی رضی الله عنه با معاویه
با آنکه شوکت معاویه از روی عدد لشکر و استعداد و اهبه نسبت بشوکت ابی بکر بسیار بود
و چون علی از شوکت معاویه ملاحظه نکرده با او نزاع کرد و با ابوبکر با عدم شوکت او نزاع نکرد
این معنی دلیل است بر آنکه اعتراف کرده است بحقیت خلافت او و دیگر آنکه عباس اراده بیعت
با علی کرد و علی رضی الله عنه قبول این معنی نکرد و اگر نه آنست که نصی از رسول الله صلی الله علیه و سلم
در باب خلافت او وارد شده قبول میکرد خصوص آنکه در آن وقت زبیر با کمال شجاعت
و بنو هاشم و غیر ایشان با او بودند و تقویت او میکردند و دیگر قبل ازین گذشت که انصار کره
داشتند بیعت ابوبکر را و گفتند از ما امیری و از شما امیری و ابوبکر ایشان را ملزم ساخت
بخبر الائمة من قریش تا بر آن اطاعت و انقیاد او کردند و علی رضی الله عنه از روی شوکت
و عدد و استعداد و شجاعت قوی تر بود از ایشان پس اگر نصی می بود درین باب
بمنازعت اولی بود و سزاوارتر بود باجابت از دیگران و اما تاخیر علی و زبیر و عباس
مدتی در بیعت قصوری در اجماع نمیکند بچند وجه اول آنکه ایشان چنین دیدند که امر اجماع
تمام شد بحضور کسی میسر بود در آن وقت از اهل حل و عقد ثانی آنکه چون آمدند و بیعت کردند
معذرت گفتند علی و زبیر چنانکه گذشت از چند طریق اسناد باین که تاخیر از بیعت نه از جهة
قصور در خلافت صدیق بود بلکه ازین جهة بود که ایشان درین مشورة حق بود و ایشان را

موخر

موخر داشتند با آنکه محتاج بود این امر خطیر بمشورة تامه و بنا بر این از عمر بسند صحیح چنین گذشت
که این بیعت فجاة واقع شد ولیکن خدای تعالی نگاه داشت شر آن را و بتوفیق است
بانچه گذشت از اعتذار علی و زبیر حدیثی که دار قطنی روایت کرده است از طرق بسیار و آن
اینست که علی و زبیر گفتند در وقت بیعت که ما ابوبکر را سزاوارترین مردم بخلافت میدانیم
بتحقیق او صاحب غار است و ثانی اثنین رسول است و میدانیم شرف و بزرگی او را
الا آنکه موخر داشتند ما را از مشورت و در آخر آن حدیث است که ابوبکر معذرت از
ایشان خواست گفت بخدا سوگند که من حریص نبودم بر امارت روزی و نه شبی هرگز و راغب
نیز نبودم و از خدای تبارک و تعالی طلب نمودم نه در سر و نه در علانیه ولیکن ترسیدم از
فتنه و نیست مرا در امارت راحتی و مرتکب امری عظیم شده ام تا آخر حدیث چنانچه گذشت
بعد از آن علی و زبیر سخنان ابوبکر را پسندیده معذرت او را قبول کردند و روایت کرد
دار قطنی نیز از عائشه رضی الله عنها که علی کسی نزد ابوبکر فرستاد که پیش من بیا پس ابوبکر
پیش علی رضی الله عنه رفت در وقتی که بنو هاشم همه حاضر بودند پیش علی رضی الله عنه
بعد از آن علی خطبه خوانده مدح ابوبکر کرد باز معذرت تخلف از بیعت خواست بآنکه
او احق بود در مشورت و با او مشاورت نکردند و چون از خطبه فارغ شد ابوبکر رضی الله
عنه خطبه خوانده معذرت گفت بطریقی که گذشت در حدیث سابق و در همان روز علی رضی الله
عنه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد و مسلمانان خوشحال شده رای او را صواب دانستند و در آخر
و در حدیثی که اتفاق بر صحة آن شده تصریح باین معنی هست ازین حدیث مبسوط تر و آن
اینست روایت کرد بخاری از عائشه رضی الله عنها که فاطمه رضی الله عنها کسی نزد ابوبکر
فرستاد و طلب میراث خود از بعضی اموال مدینه و فدک و باقی خمس خیبر که از حضرت صلی الله

علاوه ساخته بود ابوبکر رضی الله عنه در جواب گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده لا نورث
ما ترکنا صدقة انما یاکل آل محمد من هذا المال ما میراث برده
نمی شویم آنچه که ما گذاشتیم صدقه است جز این نیست که آل محمد ازین مال یعنی مال خدای تعالی بخورند
و زیاده از خوردن ایشان را روا نیست و بخدا سوگند است مرا تغیر صدقه رسول الله از آن حالتی
که در زمان رسول الله بود نمیکنم و بطریقی که رسول الله در آن عمل میکرد عمل خواهم کرد و چون
ابوبکر رضی الله عنه ابا کرد از آنکه چیزی از آن اموال بفاطمه دهد فاطمه رضی الله عنها غضب کرد
بر ابوبکر رضی الله عنه و از وی هجرت کرده تکلم نکرد تا زمان وفات و فاطمه بعد از رسول الله صلی
الله علیه و سلم شش ماه زیست و چون وفات یافت علی رضی الله عنه بروی نماز گذارده ابوبکر را
خبر نکرد و در شب دفن کرد و علی رضی الله عنه در مدة حیوة فاطمه رضی الله عنها نزد مردمان
بود و چون فاطمه رضی الله عنها وفات یافت علی رضی الله عنه از روی مردمان استنکار نمود
و عزلت اختیار کرد و کسی بطلب وی آمد نمیکرد و درین اثنا اراده مبایعت و مصالحت ابوبکر کرد
شخصی پیش او فرستاد که بمنزل ما تشریف بیاورد با تو کسی دیگر نباشد و غرضش این بود
که عمر رضی الله عنه حاضر نباشد ابوبکر قبول این معنی نمود بعد از آن عمر با ابوبکر گفت که تنها
بخانه ایشان نباید رفت ابوبکر گفت چه اندیشه داری بمن چه خواهند کرد و بخدا سوگند
که خواهم رفت و چون بمنزل علی رفت علی رضی الله حمد و ثنای خدای تعالی بجای آورد و گفت
ای ابوبکر ما می دانیم فضایل ترا و آنچه خدای تعالی بتو عطا کرده است از چیز خیر و بخل نکردیم لیکن
متفرد بامر یعنی مشورت تنها کردی و ما را دخل ندادی و بواسطه قرابتی که برسول الله ما را
درین امر نصیبی بود و مثل این نوع سخنان رقت آمیز میگفت تا آنکه ابوبکر را گریه دست
داد و آب از چشمهای وی می بارید بعد از آن ابوبکر تکلم کرده گفت بآن خدای که جان من بید

قدرت او است که پیوستن و نیکی کردن من با اقارب رسول الله دوست تر است نزد من از پیوستن
و نیکوئی کردن با اقارب خود و اما خلافی که در میان ما و شما بواسطه این اموال واقع شده من در
امر از خیر تقصیر نکردم و این امر را بطریقی که دیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن عمل
میکرد بهمان طریق بعمل آوردم بعد از آن علی رضی الله عنه گفت وعده ما و تو امروز برای بیعت وقت
عشیه است و چون بمسجد آمدند ابوبکر بعد از فراغ از نماز ظهر بالای منبر رفته حمد و ثنای خدای تعالی
بجای آورده فضایل و شرف علی را رضی الله عنه تعداد نمود و تخلف او از بیعت و عذر او بطریقی
که گفته بود بیان نمود و استغفار کرده فرود آمد باز علی بر منبر رفته بعد از ادای حمد و ثناء
خدای تعالی تعظیم و توقیر حق ابوبکر نمود و گفت که آنچه از من واقع شده از تاخیر در بیعت نه از
جهة حسد و بخل بر ابوبکر بوده و نه از جهة انکار چیزی که خدای تعالی او را بآن تفضیل داده است لیکن
ما این بود که ما را در مشورت نصیبی هست و او در آن امر ما را دخل نداد و بنا برین غضب کردیم در نفس
خود پس مسلمانان باین بیعت خوشحال شدند و آنرا صواب دانستند و مردم در وقت مراجعت
علی بامر معروف بوی نزدیک شدند پس تأمل کن عذر او و قول او و آنکه منکر نشدیم چیزی را که بآن
تفضیل یافته است و حسد و بخل نکردیم بر آن چیزی که خدا باو عطا کرده است و غیر اینها از آنچه حدیث
مشتمل است بر آن تا بیابی خود را بری و عری از آنچه روافض و مانند ایشان نسبت باو
میکنند قاتلهم الله بار دیگر آنکه در حدیث تصریح است بتاخیر بیعت علی تا موت فاطمه
بیشک فی آن حدیث است کذا از ابی سعید گذشت که علی و زبیر رضی الله از اول امر بیعت کردند
لیکن این حدیث ابی سعید ابن حبان و غیر او تصریح بتصحیح کرده اند و بیهقی چنین گفت که حدیثی
که در صحیح مسلم از ابی سعید نقل کرده است که در بیعت علی و بعضی از بنی هاشم تاخیر شد تا موت
فاطمه رضی الله عنها ضعیف است زیرا که روایت ثانی از زهری موصول نیست اسناد و ابی سعید

نکرده است و روایت اول از ابو سعید که دال است بر آنکه ایشان اول امر بیعت کردند آن
موصول است پس اصح باشد انتهی و بر وارد میشود آنکه بیان این حدیث اصح و بیان خبر بخاری
که از عایشه گذشت منافات است زیرا که یکی دلالت بر تقدیم بیعت میکند و یکی بر تاخیر
و جمع بین الحدیثین بعضی چنین کرده اند که علی در اول حال بیعت کرد باز از ابوبکر جدا شد
بواسطه آنچه واقع شد میان فاطمه و ابوبکر در باب میراث حضرت صلی الله علیه و سلم باز بعد از
فوت فاطمه بیعتی دیگر کرد و کسی که بر باطن این امر واقف نشد توهم کرد که تخلف او از بیعت بواسطه
آن بود که راضی نبود به بیعت او و آنچه خواستند و گفتند و از این جهت که دفع این شبهه شود علی رضی
عنه اظهار بیعت بعد از فوت فاطمه بار دیگر کرد چنانچه در فصل چهارم از فضایل علی
خواهد آمد که چون علی در زمان بیعت کرد ابوبکر ملاقی او شد و گفت آیا مکروه داشتی
امارت مرا گفت نه کره نداشتم و لیکن سوگند خورده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز
فریضه تا از جمع قرآن فارغ شوم و از آنجا عذر کرده اند که علی قرآن را بر وقف ترتیب نزول نوشت پس معلوم شد
از آنچه تقریر کردیم اجماع جمیع صحابه و هر که بعد از ایشان است بر حقیت خلافت صدیق رضی الله عنه و امامت
او و در این امر همین قدر کفایت است در استدلال بر تقدیری که نصی نیز نباشد بلکه اجماع قوی تر است
از نصی که بتواتر نرسیده باشد زیرا که از اجماع علم قطعی حاصل میشود و از نصوص غیر متواتر علم
ظنی هم نمیرسد چنانچه بعد از این خواهد آمد و حکایت کرد امام نواوی باسناد صحیح از سفیان ثوری
رحمة الله علیه که گفت هر که گوید که علی احق و سزاوارتر بود بخلافت اعتقاد او آنست که ابوبکر
و عمر و جمیع مهاجر رضی الله عنهم خطا کرده اند در این امر و کسی که این اعتقاد در حق جماعت داشته
باشد گمان نمیبرم که عملی از اعمال او بالا شمار برود و روایت کرد دار قطنی از عمار بن یاسر
مانند این فصل سیوم در نصوصی که دلالت میکند بر خلافت ابوبکر از قرآن و حدیث

رسول الله

رسول الله اما النقل از کلام خدای تعالی است یا ایها الذین آمنوا من یرتد
منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة
علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا
یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم ای مسلمانان که مرتد شود از شما از دین خود پس
زود است که خواهد آورد خدای تعالی قومی که ایشان را دوست دارد و هم ایشان دوست دارند خدای
تعالی ایشان او را دوست دارند ایشان خدای را نرم و متواضع با اهل ایمان و غالب
و سخت باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدای تعالی و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این صفتها فضل و رحمت خدای تعالی است
میدهد بکسی که میخواهد والله واسع علیم و خدای تعالی فراخ عطا و داناست بکسی که استحقاق
آن دارد روایت کرد بیهقی از حسن بصری که گفت بخدا سوگند که مراد باین قوم ابوبکر
و اصحاب وی که چون عرب مرتد شدند جهاد کردند ابوبکر و اصحاب وی تا آنکه باز آوردند ایشان را
باسلام و روایت کرد یونس بن بکیر از قتاده که گفت چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم
از عالم رحلت کرد عرب مرتد شدند پس قتاده قتال ابوبکر با آن جماعت مذکور ساخت
تا آنکه گفت با هم سخن میکردیم تا که این آیه نازل شد در شان ابوبکر و اصحاب وی فسوف یاتی الله
بقوم یحبهم و یحبونه و شرح این قصه آنست که ذهبی روایت کرده که چون وفات
پیغمبر صلی الله علیه و سلم مشهور شد در نواحی مدینه طایفه بسیاری از عرب مرتد شدند و منع زکوة
کردند و ابوبکر بقتال ایشان برخاست عمر و بعضی دیگر اصحاب گفتند صلاح در آنست که دست
از قتال ایشان باز داری ابوبکر گفت بخدا سوگند که اگر عقالی یا عناقی که در زمان رسول الله

صلی الله علیه وسلم میدادند از من منع کنند و ادای آن نکنند هر آینه مقاتله خواهم کرد با ایشان
بر منع آن بعد از آن عمر گفت چگونه با ایشان قتال میکنی و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ
مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ قَالَهَا عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَدَمَهُ إِلَّا بِحَقِّهَا
وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ یعنی مامور شدم بقتال با مردم تا زمانی که بگویند لا اله الا الله
محمد رسول الله و هر کس این کلمه گفت منع کرد و حمایت کرد از من مال خود را و خون
خود را الا بحق این قول یا بحق مال یا دم و حساب او بر خداست یعنی کسی که گفت لا اله
الا الله و اظهار اسلام کرد مقاتله او را ترک میکنم و تفتیش باطن او نمی کنم که مخلص است
یا مخلص نیست چرا که آن حسابی است که با خدا تعالی است ابوبکر گفت بخدا سوگند که مقاتله خواهم
کرد با کسی که میان صلوة و زکوة فرق کند چرا که زکوة حق مال است و حال آنکه رسول الله فرموده
است الا بحقها عمر گفت بخدا سوگند که نیافتم چیزی دیگر الا آنکه خدا تعالی منشرح
ساخت صدر ابی بکر را بقتال آن جماعة و معلوم من شد که حق بجانب ابوبکر است و آنچه او
میگفت راست بوده است و در روایتی دیگر آنکه چون ابوبکر رضی الله بیرون رفت جهة
قتال با آن جماعت و بحوالی نجد رسید تمام اعراب بگریختند بنابر آن بعضی اصحاب صلاح
چنین دیدند که کسی دیگر را امیر گردانیده بر ایشان نامزد کند و خود باز گردد پس خالد ابن ولید را امیر
ساخته فرستاد و خود باز گشت و روایت کرد دار قطنی از ابن عمر رضی الله عنه که چون
ابوبکر رضی الله مستوی شده بیرون آمد و بر راحله خود سوار شد علی رضی الله عنه زمام راحله او
گرفت گفت کجا میروی ای خلیفه رسول الله میگویم ترا آنچه تو در روز احد با رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفتی شمشیر خود را در غلاف کن و محزون و دردناک مساز ما را بنفس خود و باز گرد بمدینه

طاهر

بخدا سوگند که اگر دردناک شویم از جهت تو و تشویش بتو رسد اسلام هرگز نظامی نخواهد بود و بعد از آن
خالد بن ولید بقبیله بنی اسد و غطفان فرستاد چون خالد بآن قبایل رسید جمعی کثیر از ایشان
کشت و جمعی دیگر را اسیر کرد و باقی رجوع باسلام کردند و از آنجا خالد بن ولید را بیمامه
فرستاد بقتال مُسَيْلِمَةِ الْكَذَّابِ چون فریقین بیکدیگر رسیدند شروع در قتال نمودند
و مسیلمه در قلعه متحصن شد و اهل اسلام چند روزی ایشان را محاصره کردند آخر الامر مسیلمه بدست
وحشی که قاتل حمزه بود کشته شد باز در سال دوم از خلافت ابوبکر آنکه اهل بحرین بعد از خبر
فوت حضرت شنیدند در دل ایشان پیدا شده مرتد شده بودند علاء بن الحضرمی را بجانب
بحرین بدفع آن جماعت فرستاد و او در موضع جواثا با ایشان ملاقی شده بعد از مقاتله
بسیار مسلمانان نصرت یافتند و اهل عمان نیز چون مرتد شده بودند عکرمه بن ابی جهل را
بآن جانب فرستاد و مهاجر بن ابی امیه بطایفه از مرتدین نامزد فرمود و همچنین زیاد بن
لبید انصاری را بقتال جماعتی دیگر از اهل ارتداد فرمان داد و ازین جهت است که روایت کرده
بیهقی و ابن عساکر از ابوهریره که گفت سوگند بآن خدائی که غیر او خدائی نیست که اگر نه ابوبکر
خلیفه بودی مردم بندگی و عبادت خدا تعالی بجا نمی آوردند باز مرتبه دوم و سیوم این سخن را
مکرر ساخت بعضی گفتند ساکن شو ای ابوهریره بعد از آن ابوهریره گفت که رسول الله صلی الله
علیه وسلم اسامه را با هفتصد کس بجانب شام متوجه ساخت و چون در موضع ذی خشب فرود
آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود و اعراب حوالی مدینه مرتد شدند اصحاب
رسول نزد ابوبکر مجتمع شده گفتند اسامه را باز گردان زیرا که وجهی ندارد که اعراب حوالی
مدینه از دین مرتد شده باشند و ما لشکر خود را بروم فرستیم ابوبکر گفت بآن خدائی که غیر
او خدائی نیست که اگر قلت مردم بمرتبه باشد که در مدینه بجنگل شغال شود و سگان پای های

ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم ملکشید باشند و لشکری که پیغمبر صلی الله علیه و سلم متوجه
جانبی ساخته نخواهم کرد و ایشان را باز نخواهم گردانید و علمی که رسول صلی الله علیه و سلم بسته نخواهم گشود
و بس آن روایت کرده و بیهقی قبایل از قبایل که ارتداد داشتند نگذشت مگر آنکه گفتند که این جماعت اگر قوتی
نمی بود این لشکر را خود جرأت نمی داشتند که بجانب روم می فرستادند و باین سبب ارتداد خود را موقوف داشتند
تا خبر قتال اهل اسلام با روم معلوم کنند پس چون مسلمانان با مقاتله با اهل روم کرده ایشان را مقهور
و مغلوب ساختند و فتح نموده سالما و غانما باز گشتند آن جماعت اعراب با بر دین اسلام ثابت
ماندند و امام نواوی در تهذیب آورده که استدلال کرده اند اصحاب ما بر کثرت و عظم علم صدیق
بقول او و در آن حدیثی که در صحیحین ثابت شده است وَاللّٰهِ لَأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَیْنَ الصَّلٰوةِ
وَالزَّکٰوةِ وَاللّٰهِ لَوْ مَنَعُوْنِیْ عِقَالًا کَانُوْا یُؤَدُّوْنَهَا اِلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلٰی مَنْعِهَا و شرح این بفارسی بیان کرده ام
و استدلال کرده شیخ ابو اسحق با این حدیث و غیر این حدیث در کتاب طبقات بر آنکه ابوبکر اعلم
صحابه بود زیرا که جمیع صحابه در فهمیدن حکم درین مسئله ایستادند و تامل کردند مگر ابوبکر و بعد از مباحثه
صحابه درین مسئله با ابوبکر معلوم ایشان شد که قول ابوبکر صواب است و رجوع بآن نمودند و روایت
کرد بغوی از ابن عمر رضی الله عنهما که او سوال کردند که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فتوی
میداد در مسایل گفت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و ندانستم چیزی غیر ایشان که فتوی میداده باشند
لیکن روایت کرده ابن سعد از قاسم بن محمد که گفت ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم جمیعا فتوی
میدادند در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم بآن استدلال کرده با علمیت ابوبکر رضی الله عنه بحدیث
چهارم از احادیثی که دلالت بر خلافت او میکند و گفت ابن کثیر که صدیق اقرا صحابه بود یعنی
اعلم ایشان بود بقرآن زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم داشت او را از برای نماز صحابه با آنکه

فرمود

فرمود یَؤُمُّ الْقَوْمَ اَقْرَأُهُمْ لِکِتَابِ اللّٰهِ یعنی امامت قوم کند آنکس که اعلم باشد
بکتاب الله تعالی و خواهد آمد خبر لَا یَنْبَغِیْ لِقَوْمٍ فِیْهِمْ اَبُوْبَکْرٍ اَنْ یَؤُمَّهُمْ غَیْرُهُ
سزاوار نیست قومی را که ابوبکر در میان ایشان باشد آنکه غیر او امامت ایشان کند و هم چنین اعلم
صحابه بود بسنت رسول الله چنانچه در بسیاری از مواضع رجوع با و میکردند در وقت حاجت
و او ظاهر میساخت با ایشان سنتی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم حفظ کرده بود گویا داشت و غیر او هیچ یک از
اصحاب نمی دانستند و چگونه اینچنین نباشد و حال آنکه مواظبت و مداومت بصحبت رسول الله
صلی الله علیه و سلم کرده بود از اول بعثت تا زمان وفات و با وجود صفات مذکوره از ذکی
و افضل عباد الله بود و اما قلت روایت احادیث مسنده او از رسول الله بواسطه تقدم وفات
و کوتاهی ایام حیات او بود بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر مدة حیات او بعد از رسول الله
صلی الله علیه و سلم بطول می انجامید نقل روایات از و بسیاری بود و اکثر ناقلان حدیث
از ابوبکر صحابه اند و چون ایشان خود در سماع حدیث با ابوبکر شریک بوده اند و از حضرت شنیده
بودند بنابرین روایات ابوبکر را رضی الله عنه نقل کردند و اگر چنین نبودی کسانی که در زمان
ابوبکر بودند محتاج نبودی بآنکه از ابوبکر نقل کنند بلکه چیزی که نزد ایشان نبود از وی نقل
کردند و از اینجا معلوم شد که سماع ابوبکر از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بیشتر بوده از باقی
اصحاب و بواسطه مانع مذکور و عدم اهتمام مردم در ایام او بضبط حدیث از وی مروی نشده
و روایت کرد ابو القاسم البغوی از میمون بن مهران که گفت زمانی که خصمان بر ابوبکر رضی الله
عنه وارد میشدند نظر میکرد در قرآن اگر آن حکم در قرآن می یافت میان خصمان با حکم قرآن
یافته بود حکم میکرد و اگر در قرآن نبود و از سنت رسول الله در آن باب حکمی میدانست بآن
عمل میکرد و اگر بآن عالم نبود بیرون می آمد و از مسلمانان سوال میکرد و میگفت این نوع قضیه

هست اما میاید که از رسول الله صلی الله علیه وسلم درین باب حکمی صادر شده هست که
چنین واقع هست که چند کس متفق اللفظ میافتند که رسول الله صلی الله علیه وسلم درین قضیه
حکم باین طریق کرد بعد از ان میگفت حمد و ثنا مر خدا برا که این نوع کسان در میان ما هستند
که حفظ این قضیه از رسول الله کرده اند و اگر در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم چیزی
نمی یافت اعیان و اشراف و خیار ناس را جمع میکرد و با ایشان مشورت می نمود اگر همه بر یک
رائی متفق میشدند بهمان حکم می فرمود و عمر رضی الله هم چنین میکرد و اگر مشکل میشد که از قران
یا سنت بیاید ملاحظه میکرد که ابو بکر را درین قضیه حکمی هست یا نه اگر حکم او می یافت بان عمل میکرد
والا روسای مسلمانان طلب می نمود و بانچه اتفاق بر ان می نمودند حکم میکرد و از جمله آیاتی که دلالت
بر خلافت ابو بکر رضی الله میکند این آیت است قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ بگوای
محمد بازپس ماندگان را از اعراب سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ
زود است که خوانده خواهید شد بجنگ گروهی صاحبان کارزار سخت تُقَاتِلُونَهُمْ
أَوْ يُسْلِمُونَ با مقاتله کنید با ایشان و بکشید ایشان را یا مسلمانان شوند فَإِنْ تُطِيعُوا
يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا پس اگر طاعت و فرمان برداری کردید داعی را بدهد خدای
تعالی شما را مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت است در عقبی وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا
تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و اگر بر گردید و پشت بر داعی کنید همچنانکه
بر گردید پیش ازین یعنی در سال حدیبیه عذاب کند خدا تعالی شما را عذابی دردناک
مترجم گوید در تفسیر بیضاوی آورده که مخلفون از اعراب قبایل اسلم و جهینه و مزینه
و غفار بودند که با رسول الله صلی الله علیه وسلم وعده کردند که رفیق آنحضرت باشند تا مکه
در سال حدیبیه بعد از ان خلف وعده کرده باموال و اهل خود مشغول شدند انتهی روایت کرد

ابن ابی

ابن ابی حاتم از جویبر که مراد بقوم أُولِي بَأْسٍ بنو حنیفه بودند و ازین جهت ابن ابی حاتم
و ابن قتیبه و غیر ایشان گفته اند که این آیت حجت است بر خلافت صدیق رضی الله عنه زیرا که
وی مردم را بقتال آن قوم خواند و شیخ ابو الحسن اشعری رحمة الله که امام اهل سنت و جماعت است
گفته که از ابو العباس بن شریح شنیدم که گفت خلافت صدیق رضی الله عنه از قران درین
آیه است گفت از برای آنکه اهل علم اجماع کرده اند بر آنکه بعد از نزول این آیت قتالی نبوده که
خوانده شوند بان مگر خواندن ابو بکر رضی الله عنه مُخَلَّفِينَ را و دیگر مردمان را بقتال اهل رده
و کسانی که منع زکوة کردند گفت پس این آیه دلیل است بر وجوب خلافت ابو بکر و افتراض اطاعت
او رضی الله عنه زیرا که خدا تعالی خبر داده که اگر بر گردند و فرمان نبرند ایشان را عذاب الیم خواهد بود
ابن کثیر گوید هر کس تفسیر کرده است قوم را با آنکه اهل فارس و روم اند پس صدیق رضی الله عنه
تجهیز لشکر کرده با جانب فرستاده و تمامی کار آن جماعت بدست عمر و عثمان بود و ایشان هر دو
فرع صدیق اند رضی الله عنهم پس اگر گوئی ممکن است که مراد بداعی درین آیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا علی رضی الله عنه باشد گوئیم این احتمال ممکن نیست چرا که خدا تعالی فرموده قُلْ لَنْ
تَتَّبِعُونَا و این خبر است بمعنی نهی یعنی بگوای محمد مخلفین از اعراب که تابع ما نشوید و با ما بر
میایید و بنا برین آن جماعت هیچ محاربه خوانده نشدند در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم اما
چنانچه گذشت و اما علی رضی الله عنه را در ایام خلافت خود قتالی از جهت اسلام اتفاق نیفتاد اصلا
بلکه جنگ مقاتله وی رضی الله عنه جهت طلب امامت و حقوق خود بود و اما جمعی که بعد از علی رضی الله عنه بودند
[illegible] الجماعت از جمله ظلمه اند نزد شیعه و امثال ایشان کافر اند پس متعین شد که آن داعی که متابعت
او اجر حسن شود و عصیان و نافرمانی او موجب عذاب الیم گردد یکی از خلفاء ثلثه است رضی الله تعالی عنهم
و درین هنگام حقیقه خلافت ابو بکر رضی الله عنه لازم آمد در حین تقدیر زیرا که حقیقه خلافت عمر و عثمان

رضی الله عنهما فرع حقیقت خلافت ابو بکرست بواسطه آنکه خلافت ایشان هر دو از خلافت او
ناشی شده بود و بران مترتب ست **وازجمله آیات** دالّه بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه قول حق
تعالی ست وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وعده
کرد خدا تعالی کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیکو کردند لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ که هر آیینه ایشان را خلیفه و متصرف گرداند در
روی زمین و مراد باین جماعت که خدا تعالی ایشان را وعده داده مهاجرین اند بقول اکثر مفسرین
چنانچه خلیفه و متصرف گردانید کسانی را که پیش از ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل بعد از هلاک
قبطیان در مصر و شام خلیفه شدند وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ
و هر آیینه ثابت و استوار دارد از برای ایشان دین پسندیده و مختار ایشان را یعنی دین اسلام
وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا يَعْبُدُوْنَنِيْ لَا يُشْرِكُوْنَ
بِيْ شَيْئًا و هر آیینه بدل دهد ایشان را بعد از ترس ایشان از دشمنان ایمنی از آن کسی ستیزه
مرا در زمان خلافت شریک نکردانند بمن چیزی را که یعنی جاه و غیر آن ایشان را از عبادت و حق
باز ندارد و **ابن کثیر** گفته که این آیت منطوق و مشتمل ست بر خلافت صدیق رضی الله عنه
و ابن ابی حاتم در تفسیر خود از عبد الرحمن عبد الحمید المهری روایت کرده که گفت ولایت ابو بکر
و عمر رضی الله عنهما در قرآن بقول خدا تعالی ست وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا الآیة
وازجمله آیات دالّه بر خلافت صدیق رضی الله عنه قول خدا تعالی ست لِلْفُقَرَاۗءِ
الْمُهٰجِرِيْنَ یعنی قسمت مال فیء برای یتیمان و مسکینان و فقراء مهاجرین ست الی قوله
اُولٰۗىِٕكَ هُمُ الصّٰدِقُوْنَ یعنی آن گروه مهاجران راستگویانند بقول و هم بفعل و وجه
دلالت آیه بر خلافت صدیق رضی الله عنه آنست که خدا تعالی مهاجران را صادق خوانده کی

خدا تعالی بالصدق وی گواهی داد کذب از وی صادر نخواهد شد پس لازم آمد که در خبری که
باتفاق جمیع مهاجرین و غیر هم اطلاق خبر ابو بکر رضی الله عنه کرده او را خلیفه رسول الله
میخوانند صادق باشند پس بنا برین مقدمه این آیه نص باشد بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه
و خطیب این دلیل را از ابو بکر بن عیاش نقل کرده و این استنباطی نیکوست چنانچه ابن کثیر
تصریح باین معنی کرده **وازجمله آیات** دالّه بر خلافت صدیق رضی الله عنه قول خدا تعالی ست
اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ بنمای ما را راه راست صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
راه آن کسانی که انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت
امام فخر الدین رازی گفت این آیت دلالت میکند بر امامت ابو بکر رضی الله عنه زیرا که قبل
ازین گفتیم که تقدیر آیت چنین ست که اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
و خدا تعالی بیان کرده ست در آیت دیگر که الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ چه کسانند بقول خود
فَاُولٰۗىِٕكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيّٖنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ
وَالشُّهَدَاۗءِ وَالصّٰلِحِيْنَ یعنی آن گروه با کسانی اند که انعام کرد الله تعالی بر ایشان
از پیغمبران و راستگویان که اول تصدیق انبیا کردند و کشتگان راه خدا و ستودگان در
اعمال و احوال و هیچ شک نیست که سردار صدیقان و رئیس ایشان ابو بکر صدیق ست رضی الله عنه
پس معنی آیه چنین باشد که خدا تعالی امر کرد که طلب کنیم هدایتی که ابو بکر و تمام صدیقین بر آن بودند
و اگر ابو بکر رضی الله عنه ظالم بودی جایز نبودی اقتدا بوی پس ثابت شد آنچه گفتیم دلالت
این آیت بر امامت ابو بکر رضی الله عنه ست انتهی **و اما نصوصی** که از رسول الله صلی الله علیه و سلم
وارد شده بسیارست و در بعضی از آن تصریح بخلافت ابو بکرست و در بعضی دیگر اشارت
بآن **حدیث اول** روایت کردند بخاری و مسلم از جبیر ابن مطعم که گفت زنی پیش رسول الله

صلی الله علیه و سلم آمد یعنی به پیش آنحضرت و امر کرد که باز گرد بسوی ما بعد از آن آن زن گفت
اگر بیایم و شما را نبینم و این قول او کنایه بود از فوت آنحضرت آنگاه آن حضرت صلی الله
علیه و سلم فرمود اِن لَمْ تَجِدِیْنِی فَأْتِی اَبَا بَکْر یعنی اگر مرا نبینی نزد ابو بکر بیا که
او خلیفه خواهد بود بعد از من **و ابن عساکر** از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که
گفت زنی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و چیزی طلبید آنحضرت فرمود باز گرد آن زن گفت
یا رسول الله اگر بیایم و شما را نیابم یعنی تعریض بفوت آنحضرت کرد آنگاه رسول الله فرمود
اِنْ جِئْتِ فَلَمْ تَجِدِیْنِی فَأْتِی اَبَا بَکْرٍ فَاِنَّهُ الْخَلِیْفَةُ بَعْدِی یعنی اگر بیایی
و مرا نیابی نزد ابو بکر بیا که او خلیفه خواهد بود بعد از من **حدیث دوم** روایت کرد ابو القاسم
بغوی بسندی حسن و حسن نزد جمعی که ترمذی گفته آنست که در اسناد او کسی متهم بکذب و غفلت
و فسق نباشد یعنی از عیان او مستور العدالة باشند و نیز باید که شاذ نباشد و از وجهی دیگر
مثل این مروی شده باشد و حدیث حسن حجت است هم چون صحیح از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود یَکُوْنُ خَلْفِی اِثْنَا
عَشَرَ خَلِیْفَةً اَبُوْ بَکْرٍ لَا یَلْبَثُ اِلَّا قَلِیْلًا بعد از من دوازده خلیفه
خواهند بود و ابو بکر درنگ نمیکند مگر اندکی **علما و ائمه حدیث** گفته اند که صدر این حدیث
اجماع شده است بر صحت آن **و از طرق متعدده** وارد شده و بخاری و مسلم و غیر ایشان
روایت کرده اند **و از جمله** این طرق آنست که آنحضرت فرمود لَا یَزَالُ هٰذَا الْاَمْرُ
عَزِیْزًا یَنْصُرُوْنَ عَلٰی مَنْ نَاوَاهُمْ عَلَیْهِ اِلٰی اِثْنَیْ عَشَرَ
خَلِیْفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ یعنی همیشه این امر اسلام غالب است و نصرت می یابند
بر کسی که با ایشان دشمنی کند بر این امر خلافت تا دوازده خلیفه که جمیع ایشان از قریش باشند

جنانکه عبد الله

از آن شروط و علت ... متصل ...

جنانکه عبد الله بن احمد بسندی صحیح روایت کرده **و سند** صحیح آنست که اسناد او متصل باشد
بنقل عدل ضابط از مثل خود و که سالم باشد و مراد بعدل آنکه مشهور العدالة باشد و نه مستور العدالة و مراد
بضابط آنکه حافظ و متیقظ باشد و مراد بسلامت آنکه شاذ و آنکه راوی مخالف روایه ثقات نکند و سلامت
از علت مراد آنست که در حدیث اسباب خفیه قادحه نباشد و درجات صحیح متفاوت است
بحسب قوت شروط **و از جمله** طرق جنانکه احمد روایه کرده لَا یَزَالُ اَمْرُ النَّاسِ صَالِحًا یعنی همیشه
امر مردم بصلاح مقرونست لَا یَزَالُ هٰذَا الْاَمْرُ مَاضِیًا یعنی همیشه این امر خلافت نافذ است
یعنی مادام که این دوازده خلیفه باشند **و از جمله طرق** مسلم روایه کرده که آنحضرت فرمود لَا یَزَالُ
اَمْرُ النَّاسِ مَاضِیًا مَا وَلِیَهُمْ اِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا **و از الجمله** اِنَّ الْاَمْرَ لَا یَنْقَضِی
حَتّٰی یَمْضِیَ فِیْهِمْ اِثْنَا عَشَرَ خَلِیْفَةً این امر خلافت منقضی نمیشود تا آنکه بگذرد در میان
ایشان دوازده خلیفه **و از الجمله** لَا یَزَالُ الْاِسْلَامُ عَزِیْزًا مَنِیْعًا اِلٰی اِثْنَیْ عَشَرَ
خَلِیْفَةً یعنی همیشه اسلام غالب و قوی است تا دوازده خلیفه **و از الجمله** روایت بزار است لَا یَزَالُ
اَمْرُ اُمَّتِیْ قَائِمًا حَتّٰی یَمْضِیَ اِثْنَا عَشَرَ خَلِیْفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ یعنی همیشه امر امت
من قایم است تا آنکه بگذرد دوازده خلیفه جمیع ایشان از قریش **و زیاده کرد** ابو داود و آنکه رسول الله
صلی الله علیه و سلم چون بمنزل خود باز گشت قریش آمدند و پرسیدند که بعد از این خلفا چه چیز حادث
خواهد شد آنحضرت فرمود ثُمَّ یَکُوْنُ الْهَرْجُ یعنی بعد از آن قتل و فساد خواهد بود **و از الجمله**
روایت ابو داود است لَا یَزَالُ الدِّیْنُ قَائِمًا حَتّٰی یَکُوْنَ عَلَیْکُمْ اِثْنَا عَشَرَ
خَلِیْفَةً کُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَیْهِ الْاُمَّةُ یعنی همیشه این دین قایم است مادامی که بر شما دوازده
کس خلافت کنند که امت بر جمیع ایشان مجتمع کردند و مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه بسندی حسن
که از وی سوال کردند که چند خلیفه مالک این امت خواهد شد گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم

بر سید کم فرمود اثنی عشر کعدة نقباء بنی اسرائیل یعنی خلیفه دوازده کس خواهند
بود مثل عدد نقبای بنی اسرائیل قاضی عیاض رحمة الله گفت شاید که مراد بدوازده کس در این
احادیث و مانند این احادیث مذکور شده آنست که ایشان خواهند بود در مدت عزت خلافت
و قوت اسلام و استقامت امور اسلام و اجتماع همه امت بر کسی که بامر خلافت قیام نماید و این
یافت شد در کسانی که اجتماع کردند جمیع مردم برایشان تا زمانی که امر بنی امیه در اضطراب افتاد و فتنه
میان ایشان واقع شد در ایام ولید بن یزید و این فتنه در میان مردم بود تا وقتی که دولت
خلفاء عباسیه قائم شد و مستاصل ساختند امر بنی امیه را شیخ الاسلام ابن حجر در فتح الباری
که شرح صحیح بخاری است چنین گفته که این کلام قاضی نیکوترین سخنان است که در این حدیث گفته اند
و ارجح اقوال است زیرا که قول رسول الله صلی الله علیه و سلم در بعض طرق صحیحه کُلُّهُم یَجتَمِعُ
عَلَیهِ النَّاسُ مؤید و مقوی اوست و مراد از اجتماع ناس بر وی اطاعت و انقیاد و بیعت اوست
و گاهی اجتماع همه مردم بر وی شد خلفاء ثلثه است رضی الله عنهم باز علی رضی الله عنه تا زمانی که امر
حکمین واقع شد در صفین و از آن روز بمعاویه رضی الله عنه اسم خلافت اطلاق میکردند باز
اجتماع مردم بر وی شد در وقت صلح امام حسن رضی الله عنه باز بر پسر او یزید و امام حسین رضی الله
عنه انتظام نیافت و قبل از اجتماع جمیع مردم بر وی شهید شد باز چون یزید بمرد مردم مختلف
شدند تا زمانی که بر عبد الملک اجتماع کردند بعد از قتل عبد الله ابن الزبیر رضی الله عنه باز اجتماع مردم
بر چهار پسر عبد الملک شد اول ولید بعد از وی سلیمان باز یزید و بعد از وی هشام و خلافت عمر ابن
عبد العزیز رحمه الله در میان سلیمان و یزید بود چنانچه بعد از خلفاء راشدین رضی الله عنهم هفت
کس مذکور شده بودند دوازدهم این جماعت ولید بن یزید بن عبد الملک بود که چون هشام بن عبد الملک
که عم او بود فوت شد قریب چهار سال اجتماع مردم بر وی شد باز بر وی خاستند و بر او قتل ساختند

و فتنه منتشر شد و از آن روز احوال مردم متغیر شده و واقع نشد که بر یک خلیفه اتفاق نمایند
بواسطه فتنه که میان بقیه بنی امیه شد و در ایام بنی عباس نیز اقصی مغرب از تصرف ایشان
بنابر تغلب ولات ایشان بر اندلس مصر و غیر آن رفت و جمیع بلاد اسلام در دست ایشان نماند تا آنکه ایشان را
خلیفه گویند بنابراین خلافت منقطع شده از وی باقی نماند مگر اسمی بعد از آنکه خطبه بنام عبد الملک
میخواندند در جمیع بلاد مشرقی و مغربی که در تحت تصرف مسلمانان آمده بود و در هیچ بلدی از بلاد
کسی متولی امر امارت نبود مگر بامر خلیفه و بعضی گفته اند که مراد وجود دوازده خلیفه است در جمیع
مدت اسلام تا روز قیامت که عمل بحق میکرده باشند و اگرچه متوالی و متعاقب یکدیگر نباشند و مؤید
و مقوی این است قول ابی الجلد که گفت تمام ایشان عمل کنند بهدایت و دین حق و از ایشان دو کس
باشند از اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم پس بنابراین قول مراد بهرج که در حدیث واقع شده
فتنهای دهشت انگیز است مثل دجال و الخ بعد از وست و مراد باثنی عشر خلفاء اربعه است و امام حسن
و معاویه و عبد الله ابن زبیر و عمر بن عبد العزیز رضی الله عنهم بعضی گفته اند که احتمال دارد که ضم کنیم با
ایشان مهتدی عباسی را زیرا که او در بنی عباس مثل عمر ابن عبد العزیز بود در بنی امیه و طاهر عباسی
بواسطه عدالت او و دو کس دیگر منتظر اند و متوقع پیدا شدن اند و یکی از آن دو کس مهدی است زیرا که
او از اهل بیت محمد است صلی الله علیه و سلم و بعضی از محدثین حمل کرده اند حدیث سابق بر
کسانی که بعد از مهدی بیایند و دلیل ایشان این روایت است ثُمَّ یَلِی الأَمرَ بَعدَهُ اثنَا
عَشَرَ رَجُلاً سِتَّةٌ مِن وَلَدِ الحَسَنِ وَخَمسَةٌ مِن وَلَدِ الحُسَینِ وَآخَرُ
مِن غَیرِهِم باز والی امر خلافت شوند بعد از مهدی دوازده مرد شش مرد از اولاد حسن
و پنج مرد از اولاد حسین و یکی دیگر از غیر ایشان لیکن خواهد بود و در کلام برآنست جد دوازدهم
از فضایل اهل بیت که این روایت واهیه است و معتمد علیه نیست حدیث سیوم روایت کردند

احمد و ترمذی و گفت حدیثی است حسن و ابن ماجه و حاکم و گفت حدیث صحیح است از حذیفه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا باللذین من بعدی
ابی بکر و عمر امام و پیشوای خود سازید این دو کس را که بعد از من اند ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
روایت این حدیث کرد طبرانی از حدیث ابی الدرداء و حاکم از حدیث ابن مسعود و روایت
کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و صحیح خواند از حذیفه انی لا ادری ما قدر بقائی
فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر و تمسکوا
بهدی عمار و ما حدثکم ابن مسعود فصدقوه یعنی نمیدانم
مدت بقای خود را در میان شما پس اقتدا کنید باین دو کس که بعد از من اند ابو بکر و عمر و تمسک
جوئید بهدی عمار یعنی سیرت و طریقه مرضیه عمار دست زنید و بان عمل کنید و سخنی که ابن مسعود بشما
گوید تصدیق او کنید و روایت کرد ترمذی از ابن مسعود و رویانی از حذیفه و ابن عدی از انس
اقتدوا باللذین من بعدی من اصحابی ابی بکر و عمر واهتدوا
بهدی عمار و تمسکوا بعهد ابن مسعود اقتدا کنید باین دو کس که بعد از
من اند از اصحاب من ابو بکر و عمر و بسیرت و طریقه عمار عمل کنید و بوصیت ابن مسعود دست زنید
و حجت خود سازید تورپشتی در شرح مصابیح چنین گفته که اشبه و اظهر آنست که اراده کند از
عهد ابن مسعود امر خلافت را زیرا که او اول کسی بود که گواهی داد بصحت و استقامت خلافت ابو بکر و اقامت
دلیل بران کرد و گفت چرا راضی نباشیم برای دنیای خود بکسی که رسول الله صلی الله علیه وسلم
راضی شد او را بجهة دین ما و الحجة مقوی این معنی است مناسبت اول حدیث و آخر حدیث
بایکدیگر اول حدیث اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر
و در آخر حدیث تمسکوا بعهد ابن مسعود دلیل است که اراده کنیم از عهد خلافت اول

واخر

حدیث چهارم

و آخر حدیث بهم مربوط میشود و در تعریف امر خلافت او واضح تر از این حدیث صریحی نیست
روایت کردند بخاری و مسلم از ابو سعید خدری رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم
خطبه کرد مردمان را و گفت ان الله خیر عبدا بین الدنیا و ما عنده فاختار
ذلک العبد ما عند الله فبکی ابو بکر و قال بل نفدیک بآبائنا
و امهاتنا فعجبنا لبکائه ان یخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن عبد خیره الله فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم هو
المخیر و کان ابو بکر اعلمنا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان من امن الناس علی فی صحبته و ماله ابا بکر و لو کنت متخذا
خلیلا غیر ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا و لکن اخوة الاسلام
و مودته لا یبقین باب الا سد الا باب ابی بکر و فی لفظ لهما لا
یبقین فی المسجد خوخة الا خوخة ابو بکر و فی آخر لعبد الله
ابن احمد ابو بکر صاحبی و مونسی فی الغار سدوا کل خوخة فی
المسجد غیر خوخة ابی بکر و فی آخر للبخاری لیس فی الناس
احد امن علی فی نفسه و ماله من ابی بکر ابن ابی قحافة و لو کنت
متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و لکن خلة الاسلام
افضل سدوا عنی کل خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة ابی بکر
و فی آخر لابن عدی سدوا هذه الابواب الشارعة فی المسجد
الا باب ابی بکر یعنی خدا تعالی مخیر ساخت بنده را میان دنیا و میان آنچه نزد خدای است
پس اختیار کرد این بنده چیزی را که نزد خدای است بعد از ان ابو بکر گریه کرد و گفت بلکه فدا کنیم پدران و مادران

خود را فدای تو بسازیم پس بیان تعجب کردیم از گریه ابو بکر ما بین که رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر داد از بنده
دیگر که خدا تعالی او را مخیر ساخت و نمیدانستیم که مراد از بنده کیست آخر معلوم شد که آن بنده مخیر
رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده است و ابو بکر اعلم ما بود بدین امر پس رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت بدرستی که امن ترین مردمان بر من در صحبت و مال او ابو بکر است و اگر من فرا میگرفتم خلیلی را
یعنی کسی را که اصحابی و اعتماد بر او باشد غیر خدا تعالی هر آینه فرا میگرفتم ابو بکر را خلیل خود و لیکن
میان ما اخوت و صداقت و دوستی اسلام است هیچ دری از این درها که در مسجد است مگذارید و همه را انباشته کنید
مگر دری که از جانب ابو بکر است و در لفظ دیگر که از بخاری و مسلم است باقی مدارید در مسجد هیچ خوخه
یعنی در کوچک یا دریچه مگر خوخه ابو بکر و در لفظ دیگر که از عبد الله ابن احمد است ابو بکر صاحب من و انیس
من است در غار سد کنید جمیع خوخها را که در مسجد غیر خوخه ابی بکر و در لفظ دیگر که از بخاری است در مرض که
کسی نیست که باو امن تر باشد بر من در نفس و مال خود از ابی بکر بن ابی قحافه و اگر فرا میگرفتم خلیلی را ابو بکر را
خلیل خود میساختم و لیکن خلت اسلام افضل است سد کنید و بسازید همه خوخها این مسجد غیر خوخه ابی بکر و در لفظی
دیگر که از ابن عدی است سد کنید و بسازید درها که در این مسجد مگر دری که از جانب ابی بکر است و طرق
روایة این حدیث بسیار است از آنجمله است روایت از حذیفه و انس و عایشه و ابن عباس و معاویة
بن ابی سفیان رضی الله عنهم علما گفته اند در این احادیث اشارت است بخلافت صدیق رضی الله عنه
زیرا که خلیفه محتاج تر است که بمسجد نزدیک باشد چرا که احتیاج مردم باو در مسجد از جهت نماز و غیر آن
بسیار است و سد همه ابواب امر فرمود الا باب وی تا ملازمت و مداومت او بمسجد میسر شود و متعسر نباشد
حدیث پنجم روایت کرد حاکم و صحیح نموده آنرا از انس رضی الله عنه که گفت بنو مصطلق مرا فرستادند
که از رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال کنم که صدقات خود را بعد از وی بکدام یک از اصحاب بسپاریم
آنگاه بخدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدم و پرسیدم که فرمود الی ابی بکر یعنی بعد از من

صدقات را تسلیم ابو بکر کنید و در این حدیث نیز اشارت است بخلافت او بواسطه آنکه چون
خلیفه متولی اخذ و قبض و ضبط صدقات است پس گویا که رسول الله امر فرمود که بعد از من صدقه
باو بسپارید لازم است که خلیفه باشد حدیث ششم روایت کرد مسلم از عایشه رضی الله عنها که
رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض موت مرا امر فرمود اُدْعِي لِي اَبَاكِ وَاَخَاكِ حَتّى
اَكْتُبَ كِتَابًا فَاِنِّي اَخَافُ اَنْ يَتَمَنّى مُتَمَنٍّ وَيَقُولَ قَائِلٌ اَنَا اَوْلى وَيَأْبَى
اللّٰهُ وَالْمُؤْمِنُونَ اِلَّا اَبَا بَكْرٍ طلب کن برای من پدر و برادر خود را تا وثیقه بنویسم
چرا که خوف آن هست که کسی آرزوی خلافت کند و گوید اولی بخلافت منم و حال آنکه راضی نمیشود
خدا تعالی و راضی نمیشوند مومنان بخلافت کسی مگر ابو بکر و روایة همین حدیث کرده است احمد و غیر
او از چند طریق اسناد و در بعضی روایات آنکه عایشه گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض
موت چنین فرمود اُدْعِي لِي عَبْدَ الرَّحْمٰنِ بْنَ اَبِي بَكْرٍ اَكْتُبْ لِاَبِي بَكْرٍ كِتَابًا
لَا يَخْتَلِفُ عَلَيْهِ اَحَدٌ ثُمَّ قَالَ دَعْهُ مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ يَخْتَلِفَ الْمُؤْمِنُونَ
فِي اَبِي بَكْرٍ بخوان بسوی من عبد الرحمن بن ابی بکر را تا از جهت ابو بکر عهدنامه بنویسم که کسی مخالفت
او نکند باز فرمود بگذار او را ای عایشه معاذ الله که مومنان در باب خلافت ابو بکر مخالفت
کنند و در روایتی دیگر از عبد الله ابن احمد يَأْبَى اللّٰهُ وَالْمُؤْمِنُونَ اَنْ يُخْتَلَفَ عَلَيْكَ
يَا اَبَا بَكْرٍ راضی نمیشود خدا تعالی و مومنان بانکه مخالفت تو کنند ای ابو بکر حدیث هفتم روایت
کردند بخاری و مسلم از ابو موسی اشعری رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
مریض شد و مرض او شدید یافت آنگاه فرمود مُرُوا اَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ ابو بکر را
بگوئید که نماز کند با مردم بعد از آن عایشه گفت یا رسول الله ابو بکر مردی رقیق القلب است توانائی
و استطاعت آن ندارد که در جای تو ایستاده امامت مردم کند در نماز باز رسول الله فرمود

مری ابا بکر فلیصل بالناس آنگاه عائشه سخنی که در دفعه اول گفته بود اعاده کرد بار دیگر رسول الله
صلی الله علیه وسلم نیز کلام خود را مکرر ساخت و فرمود مُروا ابا بکر فلیصل بالناس فانکن
صواحب یوسف فاتاه الرسول فصلی بالناس فی حیوة رسول الله
صلی الله علیه وسلم امر کرد ای عائشه ابوبکر را تا نماز کند با مردم بتحقیق شما مثل صاحبات
یوسف اید یعنی در فریفتن مثل آن زنان اید از جنس ایشان اید و می خواهید که تغیر رای من کنید
در این باب آنگاه فرستاد حضرت صلی الله علیه وسلم بلال را نزد ابی بکر رضی الله عنه و او آمد و امر حضرت
نبوی رسانید بعد از آن ابوبکر رضی الله عنه در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم امامت کرد و هفده
نماز گذارد و در روایتی دیگر آنکه چون عائشه رضی الله عنها سخن خود را اعاده کرد نوبتی دیگر
گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراجعت و معاودت بقول خود نمود آنگاه عائشه با حفصه
گفت که تو رسول الله را بگوی که عمر رضی الله عنه را مامور سازد بآنکه با مردم نماز گذارد و چون حفصه
رضی الله عنها این سخن گفت رسول الله ابا کرده با معنی اظهار شده بمرتبه که غضب فرموده گفت انکن
او انکن او لانتن صواحب یوسف مروا ابا بکر و بدانکه این حدیث بنحو
دیگر که وارد شده است از روایت عائشه و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله ابن زمعه
و ابی سعید و علی ابن ابیطالب و حفصه رضی الله تعالی عنهم و در بعضی از طرق این حدیث از عائشه رضی الله
عنها مرویست که گفت در این باب مراجعت و معاودت بسیار با رسول الله صلی الله علیه وسلم
کردم که امامت قوم را بدیگری امر فرماید و غرض من از این کثرت مراجعت و مبالغه این بود
که در خاطر من فرو نمی آمد و قرار نمیگرفت که دوست میداشتم و او که مردم دوست دارند بعد از رسول
صلی الله علیه وسلم کسی که بجای وی ایستاده شد و امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هر کس
قایم مقام آنحضرت شود الا آنکه مردم باو شامت کنند و بفال بد دانند بنا بر این می خواستم که رسول الله

صلی الله

صلی الله علیه وسلم این امر را از ابوبکر بگرداند و بدیگری رجوع کند و در حدیث ابن زمعه آنست
که رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحاب را امر کرد بنماز و در آن وقت ابوبکر رضی الله عنه غایب بود
و عمر رضی الله عنه پیش شده نماز گذارد آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی کرده فرمود لا
لا لا یابی الله والمسلمون الا ابا بکر یابی الله والمسلمون الا ابا
بکر فصلی بالناس ابو بکر یعنی ابا میکند خدا تعالی و مسلمانان الا بامامت ابوبکر و این
قول مکرر ساخت بعد از آن ابوبکر نماز کرد با مردم و در روایتی دیگر از ابن زمعه آنست که رسول الله
صلی الله علیه وسلم مرا گفت بیرون رو و ابوبکر را بگو تا نماز کند با مردم آنگاه او بیرون آمده در
در خانه رسول الله عمر رضی الله عنه را دید با جمعی و ابوبکر رضی الله عنه در میان ایشان نبود بعد از آن
عمر را گفت نماز کن با مردم و آواز عمر رضی الله عنه بلند بود چون شروع در نماز کرده تکبیر گفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آواز او شنیده فرمود یابی الله والمسلمون الا ابا بکر
یابی الله والمسلمون الا ابا بکر یابی الله والمسلمون الا ابا بکر
و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما چنین وارد شده که چون عمر رضی الله عنه تکبیر گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم تکبیر او را شنیده سر مبارک بیرون کرده و از روی غضب فرمود این ابن
ابی قحافه یعنی کجاست پسر ابی قحافه علما گفته اند در این حدیث واضح ترین دلالت است بر
آنکه صدیق افضل است از جمیع صحابه علی الاطلاق و سزاوارترین ایشان است بخلافت و اولی
از ایشان بامامت قال الاشعری معلوم شده است ببدیهه عقل که رسول الله صلی الله علیه
وسلم صدیق رضی الله عنه را امر فرمود که نماز کند با مردم با آنکه حاضر بودند مهاجر و انصار و با آنکه
خود فرموده است که یؤم القوم اقرؤهم لکتاب الله امامت قوم کند کسی که اعلم ایشان
باشد بقرآن پس این امر بامامت دلیل است بر آنکه صدیق رضی الله عنه اعلم است از باقی اصحاب بقرآن

انتهی و همین استدلال کرده اند اصحاب رضی الله عنهم بر آنکه او احق است بخلافت و از جمله مستدلین
یکی عمر بن الخطاب است رضی الله عنه و در فصل مبایعه کلام او گذشت و از جمله علی ابن ابی طالب است
رضی الله عنه چنانچه روایت کرد ابن عساکر که فرمود امر کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر را
که نماز کند با مردم و من حاضر بودم و غایب نبودم و مرض و بیماری نداشتم پس راضی شدیم از
برای دنیای خود بهمان کسی که راضی شد رسول الله صلی الله علیه و سلم با او از برای دین ما و علما گفته اند
که ابو بکر رضی الله عنه معروف بود باهلیت امامت در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت
کرد امام احمد و ابو داود و غیر ایشان از سهل بن سعد که میان بنی عمرو بن عوف مقاتله و محاربه
بود و این خبر برسول الله صلی الله علیه و سلم رسید بعد از ظهر آمد که مصالحت دهد ایشان را با بلال گفت
آنگاه فرمود یا بلال إن حضرت الصلوة ولم آت فمر أبا بکر فلیصل بالناس
ای بلال چون وقت نماز در رسد و من نیامده باشم ابو بکر را بگو تا با مردم نماز گزارد و آنچه
سابقا مقرر شد از آنکه تقدیم ابو بکر رضی الله عنه جهت صلوة چنانچه گفته اند اشارت است
یا صریح است که خلیفه وی بخلافت و جهت آن است که مقصود بالذات از نصب امام عام اقامت امارات
و علامات دین است بر وجهی که مامور شده از ادای واجبات و ترک محرمات و احیای سنن
رسول الله صلی الله علیه و سلم و بر طرف ساختن بدعتها و غیر ذلک اما امور دنیویه و تدبیر آن مثل
استیفای اموال و جمع کردن و رسانیدن بمستحقان و دفع ظلم از مظلومان و مانند آن مقصود
بالذات نیست بلکه این امور جهت آنست که مردم را فراغت خاطر حاصل شده با مور دین بپردازند
زیرا که این فراغت حاصل نمیشود الا بانکه امر معاش منتظم شود و بنفس و مال خود ایمن باشند و حق هر کس
بصاحب حق برسد حاصل نمیشود و پس ازین جهت که اصل و عمده در امور دینیه امامت عظمی است و مقصود
از نصب امام اقامت آن امور است پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر را رضی الله عنه جهت امامت

وصلوة

صلوة مقدم داشت تا خلافت و امور دنیا و تتمه بآن متفرع گردد و بنابر آنکه امامت صلوة که اصل است
از جانب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوی مخصوص شد اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم در خلافت کبری آن
امامت است اجماع کرده مراتب و تدبیر وی مفوض ساختند چنانچه قبل ازین مذکور شده و روایت
کرد ابن عدی از ابی بکر بن عیاش که گفت هارون رشید مرا گفت ای ابا بکر مردمان چگونه ابو
بکر صدیق را بخلافت مقرر داشتند گفتم ای امیر المؤمنین سکوت اختیار فرمود خدای تعالی و
رسول او و ساکت شدند مؤمنان هارون رشید گفت والله که ازین قول تو هیچ
معلوم نشد و زیاده نکردی مگر جهل مرا گفتم ای امیر المؤمنین رسول الله صلی الله علیه و سلم هشت
روز مریض شد و بلال بخدمت وی آمد و گفت کدام یک از اصحاب را مامور میسازی که با مردم نماز
گزارد و امامت ایشان کند رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود امر کنید ابو بکر را تا با مردم
نماز گزارد و آنگاه در آن هشت روز ابو بکر رضی الله عنه امامت کرد و در آن وقت وحی
بپیغمبر صلی الله علیه و سلم نازل میشد پس ساکت شد رسول الله صلی الله علیه و سلم بواسطه سکوت
رسول الله صلی الله علیه و سلم آنگاه هارون رشید این قول مستحسن دانسته گفت بارک الله
فیک **حدیث هشتم** روایت کرد ابن حبان از سفینه که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم بنا
مسجد کرد سنگی را در آن بنا نهاد و با ابو بکر رضی الله عنه گفت که سنگ خود را در پهلوی سنگ
من وضع کن با عمر گفت رضی الله عنه که سنگ خود را در پهلوی سنگ ابو بکر نصب کن با عثمان
رضی الله عنه گفت که نصب کن سنگ خود را در پهلوی سنگ عمر آنگاه فرمود که این جماعت بعد از
من خلیفه خواهند بود ابو زرعه گفت در اسناد این حدیث قصوری نیست و حاکم در مستدرک
روایة این حدیث کرده است و گفته است که صحیح است و بیهقی در دلایل نیز روایت کرده است اگر
گویی محتمل است که وضع این احجار اشارت باشد بقبور ایشان چنانچه بعضی زعم کرده اند بخلافت

کوهم احتمال این معنی دارد بواسطه آنکه عثمان رضی الله عنه درین امر داخل است و حال آنکه قبر او خارج است
از قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و شیخین است این بشارت مفهوم نباشد با آنکه آخر حدیث یعنی حتی
لا أو الخليفة من بعدي نص صریح است درین که مراد ترتیب خلافت است **حدیث نهم** روایت
کرده بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما فرموده رأیت کأنی انزع بدلو بکرة
یعنی بسکون الکاف علی قلیب ای بئر لم تطو فجاء ابو بکر فنزع ذنوبا
او ذنوبین نزعا ضعیفا والله یغفر له ثم جاء عمر فاستقا
فاستحالت غربا فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه حتی روی
الناس وضربوا بعطن دیدم در خواب خود را بر قلیبی یعنی چاهی که سنگ نکرده بود
که میکشیدم آب از آن چاه بدلو بکرة الکاه ابوبکر آمد ذنوبی یا دو ذنوب کشید و در کشیدن ضعف
خدا تعالی بیامرزد او را و ذنوب بفتح ذال معجمه دلو پر از آب است و وقتی که خالی شد از آن ذنوب
نمی گویند بعد از وی عمر آمد که مردم را آب دهد از آن دلو در دست او منقلب شد بغربی یعنی
بدلوی عظیم و من ندیدم از مردمان مردی توانای با قوت که عمل کند مثل عمل او آب میکشید
تا وقتی که مردم سیراب شدند و شتران نیز سیراب شده در میان آب ایستادند و در روایتی
دیگر از بخاری و مسلم بینا انا نائم رأیتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت
منها ما شاء الله ثم اخذ ابن ابی قحافة فنزع ذنوبا او ذنوبین
وفی نزعه ضعف والله یغفر له ضعفه ثم استحالت غربا فاخذها
ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزع عمر حتی ضرب
الناس بعطن در زمانی که در خواب بودم دیدم خود را بر چاهی که بر آن دلوی بود پس کشیدم
از آن چاه هر قدر خدای تعالی خواست باز ابن ابی قحافه آمد و یک دلو مملو یا دو دلو مملو کشید و در کشیدن

او ضعفی بود خدای تعالی بیامرزد ضعف او را باز این دلو مملو منقلب شد بدلوی عظیم و گرفت
آن را ابن خطاب پس ندیدم از مردمان مردی قوی که بکشد آن دلو را از چاه مثل کشیدن
عمر تا وقتی که مردم و شتران سیراب شدند و در عطن که موضع ایستادن شتران است در آب رفته ایستادند
و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم بینا انا علی بئر انزع منها اذ جاءنی
ابو بکر و عمر فاخذ ابو بکر الدلو فنزع ذنوبا او ذنوبین
وفی نزعه ضعف یغفر الله له ثم اخذ ابن الخطاب من ید ابی بکر
فاستحالت فی یده غربا فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه حتی
ضرب الناس بعطن و در روایه اخری ای دیگر فلم ینزع حتی تولی الناس
والحوض یتفجر یعنی همیشه میکشید آن دلو را از چاه تا آنکه سیراب شده برگردیدند و آب
از حوض بیرون میرفت و در روایتی دیگر فاتانی ابو بکر فاخذ الدلو من
یدی لیریحنی یعنی الکاه ابوبکر آمد و دلو از دست من گرفت که مرا راحت دهد و آسوده
شوم و در روایتی دیگر رأیت الناس اجتمعوا فقام ابو بکر فنزع ذنوبا
او ذنوبین وفی نزعه ضعف الی آخره یعنی مردمان را دیدم که گرد شده بودند
الکاه ابوبکر برخاست و یک دلو یا دو دلو بزرگ کشید و در کشیدن او ضعفی بود تا آخر حدیث
امام نووی در کتاب تهذیب چنین آورده که علما گفته اند که درین حدیث اشارت است
بخلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و کثرت فتوح و ظهور اسلام در زمان عمر رضی الله عنه و امام نووی
در کتب دیگر غیر تهذیب چنین آورده که این خواب حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
عبارتست از ظهور آثار صالحه و منافع و فواید دینی و دنیاوی که خلیفه اولی و ثانی رضی الله
عنهما بمردم رسانیدند و تمام این امور از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که صاحب

امر است فرا گرفتند چرا که در هر دو حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم قواعد دین را مضبوط ساخته
قرار داد و خود بآن قیام نمود کامل‌ترین قیامی و بعد از آن ابوبکر رضی الله عنه خلیفه وی شد و
با مرتدین مقاتله نمود و بعضی را استیصال ساخت و جمعی دیگر را در دایره اسلام در آورد باز عمر رضی الله
عنه بامر خلافت قیام نمود و در ایام او دایره اسلام گشاده گشت و اهل اسلام بسیار شدند
پس تشبیه کرد مسلمانان را بچاهی که در وی آب حیات و صلاح ایشان است و تشبیه کرد امیر
مسلمانان را بکسی که آب از آنجا بیرون می‌آورد و حصه ایشان و در آنچه فرمود که ابوبکر دلو از
دست گرفت تا مرا راحت دهد اشارتی است بخلافة ابوبکر رضی الله عنه بعد از وفات آنحضرت
زیرا که موت راحت است از مشقت و تعب دنیا و چون ابوبکر رضی الله عنه بتدبیر امر امت قیام نمود
و تعب و مشقت مردم قبول کرد گویا که رسول الله صلی الله علیه وسلم را از آن امر راحت و آسایش
داد و آنچه فرمود که در نزع ابوبکر ضعفی بود اخبار است از حال قلت و کوتاهی ایام خلافت
وی و اما خلافت عمر رضی الله عنه چون بطول انجامید انتفاع بسیار شد و دایره اسلام
وسیع گشت بواسطه کثرت فتوح بلاد کفر و بنای شهرهای اسلام و تدوین دفاتر و غیر
ذلک و در آنچه فرمود که خدای بیامرزد ابوبکر را منقصتی و کسری در شان ابوبکر رضی الله عنه
نمیشود و لازم نیست که بعد از صدور گناهی این کلمه گفته باشند تا موهم انتقاص شود که از
ابوبکر گناهی صادر شده و رسول صلی الله علیه وسلم طلب آمرزش وی کرده بلکه این کلمه را در
وقتی که اهتمام و اعتنا بشان امری دارند میگویند بر در اثبات آن کار قصوری نباشد بلکه
بر عظم شان و رفعت امر وی دلالت میکند رضی الله عنه و روایت کردند احمد و ابو داود
از سمرة بن جندب که مردی گفت یا رسول الله در خواب دیدم که دلوی از آسمان فرود آمد بعد
آنگاه ابوبکر رضی الله عنه آمد و آنرا گرفته بیاشامید آشامیدنی ضعیف بعد از آن عمر رضی الله عنه آمد و آنرا گرفت

بیاشامید چندانکه از کثرت شرب پهلو و اطراف خود در کشید باز عثمان رضی الله عنه آمد و بیاشامید
بطریقی که عمر رضی الله عنه آشامیده بود باز علی رضی الله عنه آمد پس آن دلو مضطرب شد و چیزی از آن آب
بر وی پاشیده شد حدیث دهم روایت کرد ابوبکر بن الشافعی در غیلانیات و ابن عساکر از حفصه
رضی الله عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت هرگاه که مریض میشوی مقدم میداری ابوبکر را
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لَسْتُ اَنَا الَّذِیْ اُقَدِّمُهُ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ قَدَّمَهُ
چنین نیست که من مقدم میدارم ابوبکر را لیکن خدای تعالی او را مقدم داشته است حدیث یازدهم
روایت کرد احمد از سفینه و سفینه یکی از اصحاب است نیز روایت کرد و حدیث صحیح گفت آنرا ابن
حبان و غیره قال سَمِعْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ الْخِلَافَةُ
ثَلٰثُوْنَ عَامًا ثُمَّ یَکُوْنُ بَعْدَ ذٰلِکَ الْمُلْکُ وَفِیْ رِوَایَةٍ الْخِلَافَةُ
بَعْدِیْ ثَلٰثُوْنَ سَنَةً ثُمَّ یَصِیْرُ مُلْکًا عَضُوْضًا ای گفت شنیدم
از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت مدت خلافت سی سال است و بعد از سی سال منتقل میشود
بملک و در روایتی دیگر چنین است که خلافت بعد از من سی سال است و بعد از آن انتقال می‌یابد بملکی عضوض
یعنی گزنده باین معنی که چون در آن رعیت بظلم و ستم مبتلا خواهد بود گویا که میگزند بعضی از ایشان
بعضی دیگر را و علما چنین گفته‌اند که تا سی سال بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسی خلافت نکرد مگر خلفاء اربعه
و ایام امام حسن رضی الله عنهم و وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت ابوبکر رضی الله عنه آنست
که رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم فرمود باین که خلافت از وی در مدت درین سی سال حق است
و آنچه بعد از سی سال است حق نیست و درین هنگام حکم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دلیلی روشن
است بر حقیقت هر یک از خلفاء اربعه رضی الله عنهم و خلافت ابوبکر اول آنها است بلکه اصل همه است پس
از این دلیل حقیت آن ثابت است و سوای این چهار آنکه گفتند که بنی امیه زعم این دارند که ایشان را خلیفه

میگوید و خلافت در میان ایشان است چو اطباء که دروغ نگفتند بنور زرداه بلکه ایشان ملوک اند
از بدترین ملوک اگر گوئی این خبر که خلافت بعد از من سی سال است منافی خبر سابق است که فرمود بعد
از من دوازده خلیفه خواهند بود گوئیم هیچ منافاتی با خبر سابق ندارد زیرا که الف و لام در الخلافة
از برای کمال است یعنی خلافت کامله بعد از من سی سال است و آن منحصر است در خلافت خلفاء اربعه
رضی الله عنهم و خلافت امام حسن رضی الله عنه که مکمل و متمم سی سال است و آنچه در حدیث ثانی است
که دوازده خلیفه خواهند بود مراد بآن مطلق خلافت است اعم از آنکه کامل باشد یا غیر کامل باشد چرا که در
قول اول از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث سابق گذشت که از جمله دوازده کس یکی یزید بن
معاویه است و بر تقدیر یکه اطلاق خلافت بوی کنند کامل نبوده است و اما توجیه این حدیث
بر قول ثانی از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث سابق آنست که کمال یک خلفاء اربعه و امام حسن رضی الله عنهم
حاصل بود و باقی خلفاء مذکور را حاصل نشد بنهایت مرتبه از مراتب کمال در آن سی سال بود و الله
اعلم بحقیقة الحال حدیث دوازدهم روایت کرده اند دارقطنی و خطیب و ابن عساکر از علی رضی الله عنه
که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا گفت سَأَلْتُ اللّٰهَ اَنْ يُقَدِّمَكَ ثَلَاثًا
فَاَبٰى عَلَيَّ اِلَّا تَقْدِيْمَ اَبِيْ بَكْرٍ از خدای تبارک و تعالی درخواست نمودم سه دفعه که ترا
مقدم دارد و لیکن ابا کرد و راضی نشد بغیر تقدیم ابی بکر رضی الله عنه حدیث سیزدهم روایت کرد
ابن سعد از حسن که ابو بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله همیشه می بینم در خواب که قدم در مجالس قضاء
حاجات مردم می نهم رسول الله صلی الله علیه و سلم تعبیر فرمود لَتَكُوْنَنَّ مِنَ النَّاسِ بِسَبِيْلٍ تو
خواهی بود از جهت مردمان راهی یعنی خلیفه من خواهی بود و مردم را بتو آمد و شد و رجوع خواهد بود
و در مجالس ایشان قدم خواهی نهاد جهت مهم گذاری ایشان آنگاه گفت شنل و رقه دیدم در سینه خود
رسول فرمود دو سال خواهد بود حدیث چهاردهم روایت کرد بزار بسندی حسن از ابو عبیدة

بن جراح

بن جراح رضی الله عنه امین این امت که گفت قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ اِنَّ اَوَّلَ دِيْنِكُمْ بَدَا نُبُوَّةً وَرَحْمَةً ثُمَّ تَكُوْنُ خِلَافَةً
وَرَحْمَةً ثُمَّ تَكُوْنُ مُلْكًا وَجَبْرِيَّةً رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود تحقیق
ظاهر شد اول دین شما در حالت نبوت و رحمت و از عقب آن ایام خلافت و رحمت خواهد بود
و بعد از آن ملک و قهر خواهد بود و وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت ابو بکر رضی الله عنه
آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم خلافت ابو بکر رضی الله عنه را خلافت و رحمت فرمود
و آنچه رسول الله از خلافت و رحمت فرمود حق است پس خلافت ابو بکر رضی الله عنه حق است
و لازم آید از حقیت خلافت ابو بکر حقیت خلافت باقی خلفاء راشدین رضی الله عنهم اجمعین
زیرا که خلافت همه فرع خلافت اوست و روایت کرد ابن عساکر از ابی بکره که گفت بخدمت
عمر رضی الله عنه آمدم در وقتی که جمعی نزد او نشسته بودند و طعام میخوردند آنگاه چشم خود بجانب
شخصی انداخت که در آخر قوم نشسته بود و گفت چه خبر یافتی در کتب سابق از پیش کتابهای خود
آن شخص گفت که یافته ام که خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم صدیق وی باشد و روایت کرد
ابن عساکر از محمد ابن الزبیر که گفت عمر ابن عبد العزیز رحمة الله مرا نزد حسن بصری رحمة الله
فرستاد که سوال کنم از وی چیزی چند آنگاه نزد او آمدم گفتم خرده مرا از آنچه مردم در آن مختلف اند
که آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر رضی الله عنه خلیفه خود ساخته یا نه بعد از آن حسن درست نشست
گفت پدر مباد ترا آیا او و در این شکی وارد باخدای که غیر او خدائی نیست که رسول الله صلی الله
علیه و سلم او را خلیفه خود ساخته و اگر او را امر بخلافت نکرده بودی تقریر او زیاده بود از آنکه با این
حال از دنیا برود و حال آنکه او اعلم بود بخدا و پرهیزگارتر بود از همه اصحاب رضی الله عنهم فصل چهارم
در بیان آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم نص بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه کرده یا نص بر خلافت او نکرده

بدانکه علما را درین مسئله خلاف است و هرکس تامل و تفکر کند در احادیثی که قبل ازین مذکور ساختیم
از اکثر آن احادیث می یابد که رسول الله صلی الله علیه و سلم نص ظاهر فرموده است در خلافت ابو
بکر و برین رفته اند جمعی از محدثین و این حق است و مذهب جمهور اهل السنة و معتزله و خوارج آنست
که رسول الله صلی الله علیه و سلم نص بر هیچ کس نکرد و مؤید و مقوی ایشان است حدیثی که روایت
کرده در مستدرک از حذیفه رضی الله عنه که اصحاب گفتند یا رسول الله آیا خلیفه نمیگردانی کسی را بر ما رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود اِنّی اِنْ اَسْتَخْلِفْ عَلَیْکُمْ فَتَعْصُوْنَ خَلِیْفَتِیْ یَنْزِلُ
عَلَیْکُمُ الْعَذَابُ یعنی اگر خلیفه سازم کسی را بر شما و عاصی شوید بخلیفه من و اطاعت وی
عذاب بر شما نازل شود و روایت این حدیث کرده است حاکم در مستدرک لیکن در سند او ضعفی
هست و حدیثی دیگر که بخاری و مسلم روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه که گفت در وقتیکه زخم خورده
بود اگر خلیفه گردانم بر شما کسی را بتحقیق خلیفه کرده است آنکس که از من بهتر بود یعنی ابو بکر رضی الله عنه
و اگر بگذارم شما را و خلیفه بر شما نگردانم بتحقیق گذاشته است شما را کسی که بهتر از من بود یعنی رسول الله
صلی الله علیه و سلم و حدیثی دیگر روایت کرده احمد و بیهقی بسند حسن از علی ابن ابیطالب رضی الله عنه
که روز جمل گفت اَیُّهَا النَّاسُ بتحقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم هیچ عهدی و وصیتی
بما در باب امارت نفرمود تا آنکه رای ما همه برین قرار گرفت که ابو بکر را رضی الله عنه خلیفه سازیم
پس ابو بکر رضی الله عنه بان امر اقامت نمود و اسلام را بجای داشت و بر آن ثابت بود تا
آنکه ایام او گذشته در وقت رحلت رای او بان قرار گرفت که عمر را رضی الله عنه بر مردم خلیفه
گرداند پس عمر رضی الله عنه بعد از ابو بکر امر اسلام بجای داشت و استقامت در آن نمود تا آنکه دین قرار
گرفت و ثابت ماند و حدیثی دیگر که روایت کرده حاکم بسندی صحیح آنکه علی ابن ابیطالب رضی الله عنه
گفتند که بر ما کسی را خلیفه خود نمیگردانی فرمود که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی را بر ما خلافت

معین نساخت

معین نساخت من نیز تعیین خلیفه نخواهم کرد لیکن اگر خدا تعالی خیر خواسته است بمردمان البته
جمع خواهد کرد بعد از من بر کسی که بهترین ایشان باشد چنانچه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم جمع کرد ایشان را
بر بهترین ایشان و حدیثی دیگر روایت کرده ابن سعد از علی ابن ابیطالب نیز رضی الله
عنه که گفت چون رسول الله صلی الله علیه و سلم رحلت فرمود ملاحظه امر خود کردیم دیدیم
که رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم داشت ابا بکر رضی الله عنه را در صلوة انگاه راضی شدیم
جهت دنیای خود بکسی که راضی شده بود رسول الله صلی الله علیه و سلم جهت دین ما پس ابو بکر را رضی الله
عنه مقدم داشتیم و والی امر خود گردانیدیم و همچنین مؤید قول قائلین بعدم استخلاف است
قول بخاری که در تاریخ خود گفته است و استدلال کرده است بر آنکه عمر و عثمان و علی رضی الله
عنهم چنین گفتند که رسول الله صلی الله علیه و سلم استخلاف هیچکس نکرد و در بیان حدیثی که نقل
کرده است از ابن حبان وا از سفینه که رسول الله صلی الله علیه و سلم با ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله
عنهم گفت هٰؤُلَاءِ الْخُلَفَاءُ بَعْدِیْ یعنی این کسان بعد از من خلیفه خواهند بود و بخاری
گفت برین حدیث متابعی نیست یعنی دیگری غیر این راوی روایت نکرده انتهی کلامه و قبل ازین چنین
مذکور ساختیم که حدیث هٰؤُلَاءِ الْخُلَفَاءُ مِنْ بَعْدِیْ صحیح است و هیچ منافاتی میان
قول باستخلاف و میان قول بعدم استخلاف نیست چرا که مراد کسیکه نفی استخلاف میکند آنست که در وقت
وفات تعیین هیچکس نکرد بخلافت و کسی که اثبات استخلاف میکند مراد وی این نیست که رسول الله صلی الله
علیه و سلم قبل از وقت وفات نص کرد بر استخلاف بلکه اشارات بر آن کرد و هیچ شک نیست که نص
بر استخلاف پیش از آنکه ایام وفات نزدیک شود احتمال در آن راه یافتن می باید که اگرچه احتمال
بعید باشد و اما نص در وقت وفات در آن احتمال راه نمی یابد و ازین جهت است که جمهور نفی
استخلاف ورشان عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کرده اند و مؤید و مقوی این مذهب است قول بعضی

محققین از متأخرین علماء اصول گفته اند یعنی لم ینص علیها الا جلی که در عبارت
قوم واقع شده آنست که امر خلافت بکر و کسی نه آنکه نص بکسی نکرد و با آنکه از حدیثی که در بخاری
از عثمان رضی الله عنه نقل کرده فرا می توان گرفت خلافت ابو بکر رضی الله عنه منصوص علیه است
و آن حدیثی بعض است از حدیثی که بخاری در باب هجرة حبشه از عثمان رضی الله عنه روایت کرده
و آن بعض آنست که گفت مصاحبت کردم با رسول الله صلی الله علیه و سلم و بیعت با آنحضرت
نمودم بخدا سوگند که عصیان با او نکردم و در اوصاف بی غش بودم و کدورتی از وی نداشتم
تا آنکه خدای تعالی او را متوفی ساخت باز الله تعالی استخلاف ابو بکر رضی الله عنه کرد بخدا سوگند
که با او عصیان نکردم و غش و کدورت آنحضرت در خاطر نداشتم باز ابو بکر عمر را رضی الله عنهما
خلیفه خود گردانید والله که عصیان با او نورزیدم و غش و کدورت او نداشتم تا آخر حدیث
پس تأمل و تفکر کن در قول عثمان رضی الله عنه آنکه در شأن ابو بکر رضی الله عنه گفت خدای
او را خلیفه گردانید و در شأن عمر رضی الله عنه گفت که ابو بکر رضی الله عنه او را خلیفه ساخت
تا بیابی و بر تو روشن شود دلیل بر آنچه مذکور ساختیم از نص بر خلافت ابی بکر رضی الله عنه
و چون قول عثمان رضی الله عنه درین مقام دلالت میکند بر نص خلافت ابو بکر رضی الله
عنه و حدیثی که قبل ازین مذکور شد از عثمان که بخاری استدلال بآن کرده است دال است
بر عدم نص پس جمع میان این دو حدیث بهمان طریق باید کرد که قبل ازین مذکور شد
در توفیق میان قول علماء در نص و اشتمال کلام عثمان رضی الله عنه برین دو معنی موید و مقوی
آن جمع است که ما قبل ازین ذکر کردیم و بالجمله رسول الله صلی الله علیه و سلم باعلام الهی
میدانست که بعد از و متصدی امر خلافت کیست و مع ذلک مأمور نبود که نص بر یک شخص معین
در وقت موت بامت رساند و وارد شده بعضی احادیث ظاهر از و صلی الله علیه و سلم مگر از

برای آنکه دلالت کند بر آنکه او باعلام الهی دانسته است که خلافت بعد از وی حق ابو بکر است و بیان
مردم در اخبار کرده است چنانچه گذشت و هر گاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم باعلام الهی دانسته است
خالی نیست از آنکه امری موافق حق است در نفس امر دانسته است یا آنکه امری واقع که مخالف حق است
دانسته و بر هر تقدیر اگر متابعت غیر ابو بکر رضی الله عنه بر امت واجب بودی هر آینه مبالغه میکرد
پیغمبر صلی الله علیه و سلم در رسانیدن این امر واجب بامت باین طریق که نصی جلی ظاهر درین
باب بیان کند که از و نقل کنند و مشهور شود در میان امت و بهمه ایشان برسد و چون نقل
اینچنین نیست با آنکه دواعی نقل بسیار است این معنی دلالت میکند بر آنکه از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و سلم نصی صادر نشده و اما آنکه تو هم کرده اند که نرسانیدن این امر بامت بواسطه
آن بود که میدانست که قبول این امر امت اطاعت نخواهند کرد و فایده بآن مترتب نخواهد شد
باطل است زیرا که علم باین که ایشان اطاعت نخواهند کرد وجوب تبلیغ از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ساقط نمیسازد هم چنانچه سایر تکالیف را با امت میرسانید با آنکه عالم بود بآنکه اطاعت نمیکنند
پس علم رسول الله صلی الله علیه و سلم بعدم اطاعت ایشان ساقط نمیسازد از وی وجوب رسانیدن
و اگر گوئی محتمل است که امر امامت خفیه بیک شخص یا دو شخص رسانیده باشد و بهمین طریق نقل کرده باشند
گوئیم این احتمال فایده نمیدهد زیرا که طریق نقل این نوع امری شهره تبلیغ است تا بواسطه تعدد
تبلیغ و کثرت مبلغین آن امر مشهور شود چرا که این خلافت امری مهم است و مصالح دین و دنیا
هر دو باین امر متعلق است چنانچه گذشت یا آنکه درین شهرت تبلیغ دفع توران فتنه
نیز هست پس شهرت لازم باشد و احتمال آنکه تبلیغ بسبیل شهرت شده باشد و کسی نقل نکرده باشد
یا آنکه نقل کرده باشند اما در عصر یکه بعد از عصر رسول الله است صلی الله علیه و سلم مشهور نشده
باشد این نیز باطل است زیرا که اگر در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تبلیغ آن

خواهد آمد و آنکه هیچ یک از این دو حدیث دلالت بر خلافت علی رضی الله عنه نمیکند نه بسبیل نص
و نه باشارت معجز آن والا لازم می آید که نسبت خطا بجمیع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و سیم
و نسبت خطا بایشان دادن باطل است زیرا که ایشان معصوم اند از آنکه اجماع بر ضلالتی کنند
و اجماع صحابه بر خلاف زعم آن مبتدعه جهال دلیلی قاطع است بر آنکه آنچه ایشان از این دو حدیث
توهم کرده اند از وصیت بر تقدیر یک حدیث احتمال آن معنی که ایشان اراده کرده اند داشته باشد
و حال آنکه آن احتمال ندارد اصلا چنانچه بیان آن خواهد آمد پس ظاهر شد که آنچه آن جماعت تسوید
اوراق خود بآن کرده اند از این احاد دلالت بر مدعای ایشان نمیکند و احتمال آنکه در این باب
نصی غیر آنچه ایشان زعم کرده اند بوده باشد و آن را علی رضی الله عنه میدانسته یا یکی از مهاجر یا انصار
رضی الله عنهم آن نیز باطل است زیرا که اگر نصی بودی آنکس که عالم بود بآن نص البته در روز سقیفه
که در باب خلافت سخن میگفتند اظهار آن نص میکرد و ظاهر ساختی اگر ظاهر ساختن آن واجب بود
در آن وقت و آنچه ایشان گفته اند که علی رضی الله عنه میدانسته اما تقیه کرده از اظهار ساخت
باطل است زیرا که کسی که اندک خبری و احاطه علمی باحوال اصحاب داشته باشد میداند که بمجرد ذکر این نص
و منازعت در باب امامت هیچ خوفی و دغدغه نبود و چگونه محل خوف باشد و حال آنکه ابوبکر رضی الله
عنه منازعت در این باب کرد با آنکه از علی رضی الله عنه اضعف بود و شوکت و استعداد مردم او در آن
وقت کمتر بود و اقامت دلیلی بر آنچه میگفت نیز نمود و با این حال کسی ایذای او نکرد و بیک کلمه نگرد و خصوص
آنکه او را بکشتندی پس ظاهر شد بطلان تقیه منسوبه که ایشان قرار میدهند بتخصیص آنکه علی رضی الله
عنه بواقعه حباب بن المنذر که یکی از انصار بود و گفت که از ما امیری و از شما امیری چنانچه قبل از این
مذکور شد اطلاع یافته بود و دانسته که کسی ایذای حباب بقولی یا فعلی نکرد با آنکه دعوی میکرد که با بنی علی(?)
نبود و او و قوم او در کمال ضعف بودند نسبت بعلی و قوم او رضی الله عنهم و اگر گویند می تواند بود

نص شهرت یافته بودی بایستی که نقل کنند چنانچه سایر فرائض را نقل کرده اند بسط آنکه در اعیان و طالبان
نقل مهمات دین بسیار اند پس شهرت در این مقام لازم وجود نص است چون شهرت منتفی است
نص منتفی است یعنی قبل از این گفتیم نیست نص در شان علی رضی الله عنه و نه در شان غیر او و از اینجا لازم
آمد بطلان آنکه دعوی کرده شیعه و غیر ایشان نقل کرده اند و کاغذها را بآن سیاه ساخته اند مثل خبر
أَنْتَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي یعنی تو بعد از من خلیفه خواهی شد و خبر سَلِّمُوا عَلَى
عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ سلام کنید بر علی بامارت مومنان و غیر این اخبار چنانچه خواهد آمد
زیرا که آنچه ایشان نقل کرده اند در اصل وجود نداشته و چیزی که وجود ندارد عدم اشتهار آن
بطریق اولی است چگونه اشتهار یابد و حال آنکه منقولات ایشان بدرجه حدیث احاد که محدثان
طعن کرده اند نرسیده و اگر بآن مرتبه رسیده بودی البته علم آن با آن حدیث که در بعض بودند بتفتیش از احوال
حدیث و تحقیق آن میرسید هم چنانچه علم ائمه حدیث متصل است بر بسیاری از احاد که حکم بضعف ایشان
کرده اند و چگونه بحسب عادت جایز است که این جماعت متفرد شوند بعلم صحت این احاد با آنکه ایشان بتفحص
نشسته اند و روایتی هرگز نرسیده اند بصحبت محدثی و نیز چگونه جایز است که این احاد را تحصیل کنند ماهران
و سابقان حدیث که عمر خود را فانی ساخته اند در رحلت از منازل و سفرهای بعیده جهة طلب و روایت
و نهایت سعی و جهد در این باب کرده اند و بنا بر این مقدمات است که عادت مقرره قطعیه حکم میکند بتکذیب
و افتراء جماعتی که زعم کرده اند که نص خلافت در شان علی رضی الله عنه بحدیث احادی که نزد ایشان
بخصوص صحیح شده با آنکه هرگز بصحبت محدثی نرسیده اند و متصف بروایتی نشده اند چنانچه مقرر شد
لیکن بطریق احاد خبر أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى یعنی ای علی تو از من
بمنزله هارونی از موسی و حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ یعنی کسی که من
یاری کننده وی باشم علی یاری کننده وی است وارد شده و جواب از این دو حدیث و حدیث اصحاب و نجوم(?)

فاهم

که علی رضی الله عنه ظاهر ساختی باشد نقضی که در شان او وارد شده و اصحاب رجوع به آن نص نکرده و بآن عمل
ننموده باشند گوییم این خبر بحسب عادت از مثل اصحاب که اطاعت ایشان مر خدا تعالی را از بدیهیات است بعید و
دور است زیرا که اتباع حظوظ نفسانی ایشان از همه بشر ممتنع است بدلیل عصمت ایشان از اجتماع بر ضلالت
و بدلیل خبر صحیح خَیْرُ الْقُرُوْنِ قَرْنِی ثُمَّ الَّذِیْنَ یَلُوْنَهُمْ بسبب آنکه بهترین قرنها قرنی است
با آنانی که بهلوی ایشان اند و نیز عشره مبشره در آن وقت حاضر بودند و از آن جمله ابو عبیده
ابن الجراح که امین این امت است چنانچه از چند طریق اسناد صحیح شده بر زبانی که ایشان با این
صفات جلیله متصف باشند توهم این نمیشود که ترک کرده باشند عمل بر روایة علی رضی الله عنه بی دلیلی
راجح که معتمد علیه باشد معاذ الله که جایز باشد اینمعنی بر ایشان بحسب شرع یا بحسب عادت چرا که این
خیانت در دین است و اگر عیاذا بالله تجویز اینمعنی کنند امانت از ایشان برطرف میشود و در جمیع آنچه
نقل کرده اند از قرآن و احکام و جزم در هیچ چیز از امور دینی نمیشود با آنکه اصول و فروع دین همه
از ایشان منقول است و مع ذلک نسبت کتمان و اخفای نص علی رضی الله عنه کردن غایت نقص است
در شان او زیرا که از این لازم می آید که او را با آنکه شجاع ترین مردمان است منسوب به ترس و ظلم سازند و بنابر
همین توهم بعضی از ملاحده خَذَلَهُمُ اللهُ تکفیر او کرده اند چنانچه خواهد آمد پس معلوم شد
از جمیع آنچه مذکور ساختیم که هیچ نقضی بر خلافت علی رضی الله عنه وارد نشده حتی آنکه اشارتی بآن نشده
و اما در باب ابوبکر رضی الله عنه پس نصوص سابقه مصرحه بخلافت او معلوم شد و بر فرض آنکه نص
بر او نبوده باشد در اجماع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر او استغنا و از آن نص حاصل میشود چرا که آن
اجماع از نص اقوی است زیرا که مدلول اجماع قطعی است و مدلول خبر واحد ظنی است و اما در تخلف
جمعی مثل علی و عباس و زبیر و مقداد رضی الله عنهم از بیعت در وقت عقد جواب استیفا از آن داده ایم
و حاصل آن جواب آنست که ابوبکر رضی الله عنه بعد از بیعت با حضار ایشان کسی فرستاد و بعد

از آنجا

از آنکه حاضر شدند با اصحاب گفت که ابن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و بیعت من در گردن او نیست
او را مختار ساختم در امر خود بلکه جمیع شما را در بیعتی که با من کرده اید مختار ساختم پس اگر رای شما
بغیر من از برای خلافت قرار یابد من اول کسی خواهم بود که با او بیعت کنم آنگاه علی رضی الله عنه
گفت ما غیر ترا باین امر شایسته نمیدانیم و بیعت کرد با ابوبکر رضی الله عنه و تمام آنهائی که تخلف
کرده بودند بعد از علی رضی الله عنه در همان ساعت بیعت کردند والله اعلم بالصواب

فصل پنجم

در ذکر شبههای شیعه و الرافضه و امثال ایشان و بیان بطلان آن شبهها بادله واضحه ظاهره

شبهه اول

آنکه ایشان زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر رضی الله عنه را والی نساخت بر عملی که
اقامت قوانین شرع در آن است و در آن عمل نکند پس این والی نساختن دلالت میکند بر آنکه قوانین
شرع و امر سیاست خوب نمیدانست و هر گاه که این دو امر را خوب نداند امامت او صحیح نیست چرا که
شرط امام آنست که شجاع باشد **و جواب شبهه آنست** که آنچه ایشان زعم کرده اند که ابوبکر را رضی الله عنه
بر عملی والی نساخت باطل است زیرا که بخاری در صحیح خود از سلمة ابن الاکوع نقل کرده است که گفت
غزا کردم با رسول الله صلی الله علیه و سلم در هفت غزوه و از لشکرها که نامزد فرموده بغزا فرستاد
در نه غزوه بیرون رفتم و در آن نه غزوه یکدفعه ابوبکر رضی الله عنه بر ما امیر بود و یکدفعه اسامه
رضی الله عنه بر ما امیر بود **دیگر آنکه** رسول الله صلی الله علیه و سلم در سنه نهم ابوبکر را امیر حاج ساخته
بمکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما فرستاد و اما آنچه زعم کرده اند که امر سیاست و قواعد
شرع خوب نمیدانست آن نیز باطل است چرا که علی رضی الله عنه معترف بود بآنکه ابوبکر رضی الله
عنه اشجع صحابه است بدلیل حدیثی **که روایت کرده** بزار در مسند خود از علی رضی الله عنه که گفت
خبر کنید مرا که اشجع ناس کیست قوم گفتند اشجع ناس تویی گفت من مبارزت و مقاتله نمیکنم با کسی
مگر آنکه استیفاء حق خود از او میکنم ولیکن خبر دهید مرا که اشجع ناس کیست گفتند نمیدانیم علی رضی الله

عنه گفت اشجع ناس ابوبکر است رضی الله عنه چرا که در روز بدر از جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم
عریشی مرتب کرده بودیم آنگاه با هم گفتیم کیست آنکه از ما با رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده باشد
و محافظت او کند تا هیچ کس از مشرکین بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیفتد که ضرری بوی
رساند پس بخدا سوگند که هیچ کس از ما نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم نبود مگر ابوبکر رضی الله عنه که
شمشیر خود را از غلاف بیرون کرده بر بالای سر رسول الله ایستاده بود و هر کس از مشرکین که بجانب
رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را می انداخت ابوبکر رضی الله عنه او را از حضرت دفع میکرد پس
ابوبکر اشجع ناس باشد و هم علی رضی الله عنه فرمود که رسول الله را صلی الله علیه وسلم دیدم در حالتی که قریش
او را گرفته بودند و کسی با و غلظت و درشتی میکرد و کسی بعنف میکشید او را و میگفتند تویی که تمام
الهه را یک اله گردانید علی رضی الله عنه گفت بخدا سوگند که نزدیک نرفت هیچ یک از ما مگر ابوبکر رضی الله
عنه که او پیش رفته یکی را میزد و با یکی درشتی میکرد و دیگری را بعنف کشیده دور میکرد و میگفت خدای
هلاک کند شما را أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللّٰهُ یعنی میکشید مردی را که میگوید
پروردگار من الله تعالی است آنگاه علی رضی الله عنه بردی که ابوبکر رضی الله عنه را بآن پوشیده بود
برداشت و گریه بسیار فرمود تا آنکه لحیه مبارک او از آب چشم تر شد بعد از آن فرمود أَمُؤْمِنُ
مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ بهتر بود یا ابوبکر قوم ساکت شدند علی رضی الله عنه گفت چرا جواب نمیدهید
بخدا سوگند که ساعتی از ابوبکر رضی الله عنه بهتر است از جمیع ایام مومن آل فرعون زیرا که مومن آل
فرعون مردی بود که ایمان خود را پنهان میداشت و ابوبکر رضی الله عنه ایمان خود را ظاهر و آشکار
ساخت و روایت کرد بخاری از عروه بن زبیر که گفت عبدالله بن عمرو بن العاص را پرسیدم
از سخت ترین چیزی که مشرکان نسبت برسول الله صلی الله علیه وسلم بفعل آوردند گفت دیدم که عقبة
ابن ابی معیط آمد در حالتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز بود و ردا در گردن مبارک آنحضرت

کرده بسیار بپیچانید و فشرد آنگاه ابوبکر رضی الله عنه آمد و او را دفع کرده گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا
أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللّٰهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ آیا میکشید
مردی را که میگوید پروردگار من الله است و حال آنکه آیات ظاهرات و معجزات بینات بشما آورده
از پروردگار شما روایت کرد ابن عساکر از علی ابن ابیطالب رضی الله عنه که فرمود چون ابوبکر
رضی الله عنه مسلمان شد اسلام خود را آشکار کرد و دیگران اسلام خود را از رسول می انداخت و روایت
کرد ابن عساکر از ابی هریره رضی الله عنه که در روز بدر ملائکه با یکدیگر میگفتند که آیا نمی بینید ابوبکر
صدیق را رضی الله عنه در عریش با رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت کردند احمد و ابو یعلی
و حاکم از علی رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز بدر مرا و ابوبکر را گفت
مَعَ أَحَدِكُمَا جِبْرَئِيلُ وَمَعَ الْآخَرِ مِيكَائِيلُ با یکی از شما جبرئیل است و با
دیگری میکائیل و بعضی از علما گفته اند که از جمله دلیلی که دال است بر آنکه ابوبکر رضی الله عنه از علی ابن
ابیطالب رضی الله عنه اشجع است آنست که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی را رضی الله عنه اخبار
کرده بود که تو بدست ابن ملجم مقتول خواهی شد فیما بین هر گاه که علی رضی الله عنه ابن ملجم را میدید
میگفت کدام وقت است که سر و لحیه مرا در خون رنگ خواهی کرد و همیشه منتظر بود که او قاتل من است
چنانچه خواهد آمد در اواخر ترجمه این حدیث و لهذا هر گاه که در حرب داخل میشد و خصم خود را
میدید میدانست که این خصم را بر قتل وی قدرتی نیست پس او در جنگ مثل آن بود که بر فراش خود آسوده
و از خصم اندیشه نداشت و اما ابوبکر رضی الله عنه اخبار بقاتل او نشده بود و هر گاهی که بحرب داخل میشد
نمیدانست که کشته خواهد شد یا نه و هر کس که بر قتل و قاتل خود واقف نیست در وقت حرب شدت
و مشقت و فزع و جزع و خوردن و زدن باو میرسد بخلاف کسی که قاتل خود را میداند و در وقت
جنگ گویا که بر فراش خود هست که او را آن مشقات و تعب و حرب اصلا اتفاقی نیست و از جمله

شجاعت ظاهر شد ابوبکر است آنچه در قتال اهل ردت واقع شد چنانچه روایت کرد اسماعیل از عمر رضی الله
عنه که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود کثیری از عرب مرتد شدند و گفتند
نماز می کنیم و زکوة نمی دهیم پس نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدم آن جماعت امر فرمود الحال نزد وی
آمده گفتم ای خلیفه رسول الله مردم را الفت ده باسلام و با ایشان رفق و مدارا کن چرا که ایشان
بمنزلت حیوانات وحشی اند ابوبکر رضی الله عنه گفت ای عمر امید نصرت داری و حال آنکه آمده نزد
من بخبر بلکه در آن خذلان و عدم نصرت است تو در ایام جاهلیت قهار بودی حالا که زمان اسلام است
ضعیف و سست دل میشوی میگوئی مردم را الفت ده بچه چیز ایشان را الفت دهم بشعری کم انشا
کرده ایم یا بسحری که افترا کرده ایم هیهات هیهات که چیزی مثل اینها بوده باشد رسول الله صلی الله علیه
وسلم از میان ما رفت و وحی الهی منقطع شد بخدا سوگند که جهاد خواهم کرد با ایشان مادامی که شمشیر در
دست من است اگرچه جهت منع عقالی بوده باشد عمر رضی الله عنه گفت یافتم ابوبکر را رضی الله عنه
که امر او از من نافذتر بود و جرات و دلیری او از من زیاده بود و در ایام خلافت خود سلوکی
نموده در امور مردم که بسیاری از مؤنات ایشان بر من سبک آن شد در وقتیکه والی امر شد
پس معلوم شد آنچه تقریر کردیم از عظم شجاعت ابوبکر رضی الله عنه و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه
وسلم میدانستند و هم چنین صحابه کرام رضوان الله علیهم نیز شجاعت و ثابت بودن ابوبکر رضی الله عنه
در کارها میدانستند و بنابرین تقدیم او از برای امامت عظمی بر ایشان لازم شد چرا که در امامت
این دو امر باید و اهم است از باقی امور خصوصا در وقت احتیاج بمقاتله اهل ردت و غیر ایشان
و دلیل بر شجاعت و ثابت بودن ابوبکر رضی الله عنه در امور آنست که در حدیث صحیح ثابت شده است
که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم با مشرکین مکه در حدیبیه قرار صلح میدادند عروه بن مسعود
الثقفی که یکی از کفار مکه بود با رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت چنین می بینم که من و تو خواهیم بود

وتمام

وتمام این اصحاب تو خواهند گریخت و ترا خواهند گذاشت ابوبکر رضی الله عنه از روی غضب
واستغنا این سخن در جواب او گفت که امصص بظر اللات انحن نفر عنه
اَوْ نَدَعَهُ وبظر بباء موحدة مفتوحة وظاء معجمة ساکنة
گوشت پاره ایست که بعد از آنکه زنان را ختنه کردند در فرج ایشان باقی میماند و لات نام بتی
از بتهای ایشان و عرب این لفظ را در معرض ذم میگویند یعنی آن گوشت پاره فرج بت را
بدهان نهاده میمکید آیا ما از تو خواهیم گریخت یا او را خواهیم گذاشت علما گفته اند که این مبالغه
از ابوبکر رضی الله عنه در سب عروه که معبود او را که بت است بجای کنیزک او داشت و این سخن
بنابر آن گفت که نسبت فرار باصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کرد و در مثل خطا کرد که صدیق
رضی الله عنه چگونه تلفظ نمود باین سب که بیش ازین زیاده ازین سبی نمی باشد و آن کافر شدید القوة
با هیبت و صلابت که قوت او و مردم او بمرتبه بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم از جنگ
مکه منصرف در آن سال منع کردند با این شتم مخاطب ساخت و از قوت و شوکت آن کافر اصلا اندیشه
بخاطر خود راه نداد و با آنکه نسبت فرار بجمیع اصحاب کرده بود اما هیچ کلام از ایشان نشنوانستند
که کلمه نسبت بعروه بگویند بغیر ابوبکر رضی الله عنه که او را باین طریق دشنام داد و اندیشه
نمود پس معلوم شد که او اشجع از باقی اصحاب بود چنانکه گذشت روایت از علی ابن ابیطالب
رضی الله عنه و از جمله شجاعت ابوبکر رضی الله عنه قتال او بود با جماعتی که منع زکوة کردند
و عزیمت بر آن اگرچه با او کسی نباشد چنانچه در فصل سیوم مبسوطا گذشت و در این فصل نیز
اشارتی بآن باشد و از آنجمله بود قتال او با مسیلمه لعین بعین و قوم او بنو حنیفه با آنکه
خدا تعالی ایشان را وصف کرده بود باولی بأس شدید بر تقدیریکه آیت در شان
آن قوم نازل شده باشد چنانچه جمعی از مفسرین که زهری و کلبی از آن جمله است گفته اند و نیز از آن

جرئت ثابت ماندن او بجای خود در وقت مصیبت عظیمه که عقول فحول حکما و علما در آن حیران
شد چنانچه بخاری و غیر او روایت کرده‌اند که دهشت و حیرتی عظیم در وقت وفات حضرت
صلی الله علیه و سلم بر مردم استیلا یافت حتی عمر رضی الله عنه که در ثبات قدم کسی بپای او نمیرسید با وجود
این حال جزم کرد بآنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فوت نشده و شمشیر خود از غلاف بیرون
آورده میگفت هر کسی که بگوید که رسول الله صلی الله علیه و سلم متوفی شده او را گردن خواهم زد
تا وقتیکه ابوبکر رضی الله عنه از منزل خود که در عوالی مدینه بود آمد و بر نبی صلی الله علیه و سلم
داخل شده کشف برقع از روی آنحضرت کرده دانست که وفات یافته است آنگاه خود را
بر بالای آنحضرت انداخته روی آنحضرت را بوسه داد و گریه بسیار کرد بعد از آن بیرون آمد جائی
که قوم نشسته بودند و عمر رضی الله عنه از آن سخنی که میگفت ساکت نشد با آنکه ابابکر بتمامی از ترک آن
سخن مینمود بواسطهٔ دهشتی که او را حاصل شده بود و چون اصحاب علو شان و رفعت و تقدم
ابوبکر رضی الله عنه میدانستند بجانب او شتافتند آنگاه ابوبکر رضی الله عنه خطبهٔ مشتمل بر حمد
و ثنای حق تعالی و صلوات زاکیات بر سرور انبیا خوانده گفت اما بعد هر کس بندگی محمد میکرد
بتحقیق که محمد صلی الله علیه و سلم از عالم دنیا رحلت فرموده و هر کسی که بندگی و پرستش خدای تبارک
و تعالی میکند بتحقیق که او زنده ایست که هرگز نمی‌میرد و این آیت بخواند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا
رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ
عَلَى أَعْقَابِكُمْ الآیة و نیست بنده ستوده مگر فرستاده از جانب خدا بدرستی که
گذشته اند پیش از وی فرستادگان آیا اگر بمیرد این رسول یا کشته شود باز میگردید بر پاشنه‌های
خود یعنی ترک جهاد میکنید و یا مرتد میشوید و بعد از سماع این آیت تصدیق کردند که حضرت صلی الله
علیه و سلم رحلت فرموده است و تکرار این آیت میکردند گویا که بواسطهٔ استیلاء دهشت

وجرئت

وجرئت این آیت را هرگز نشنیده بودند پس بنا بر این حدیث معلوم شد که استحکام رای ابوبکر
رضی الله عنه از باقی اصحاب زیاده بود و عقلش از همه ایشان کاملتر چنانچه روایت کرده‌اند تمام بن
عباس که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود أَتَانِي جِبْرَئِيلُ فَقَالَ إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكَ
أَنْ تَسْتَشِيرَ أَبَا بَكْرٍ جبرئیل صلوات الله علیه نزد ما آمد و گفت خدای تبارک و تعالی مأمور
میسازد ترا بآنکه مشورت با ابوبکر میکرده باشی هرگاه و روایت کرد طبرانی و ابونعیم و غیر ایشان که
چون رسول الله صلی الله علیه و سلم اراده آن فرمود که معاذ را رضی الله عنه بجانب یمن روان
سازد مشورت کرد با بعضی صحابه که از آن جمله ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و اسید بن
حضیر بودند رضی الله تعالی عنهم و هر یک از اصحاب بمقتضای رای خود سخنی گفتند آنگاه رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود مَا تَرَى يَا مُعَاذُ ای معاذ رای تو درین باب چیست معاذ گفت رای
من رای ابوبکر است رضی الله عنه بعد از آن رسول الله فرمود إِنَّ اللهَ يَكْرَهُ أَنْ
يُخَطَّأَ أَبُو بَكْرٍ خدای تعالی مکروه میدارد که خطا صادر شود از ابوبکر رضی الله عنه
و روایت کرد طبرانی بسندی که رجال او ثقات اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود إِنَّ اللهَ يَكْرَهُ أَنْ يُخَطَّأَ أَبُو بَكْرٍ و این دلیلی محکمست در غایت
قوت بر آنکه ابوبکر رضی الله عنه اکمل اصحاب است از روی عقل و رای و اعلم ایشانست بلا شک
و شبهه پس با این دلایل مذکوره عظم شجاعت و کمال عقل و رای و علم و ثبات قدم او ثابت
شد و از این جهت است که علما گفته‌اند که ابوبکر رضی الله عنه در صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم
آن زمانی که مسلمان شد تا ایام وفات بوده و مفارقت او نکرده هرگز نه در سفر و نه در حضر
مگر آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم او را ماذون ساخته در خروج بحج و غزائی و در تمام غزوات با
رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده با او هجرت کرده و عیال و اولاد خود را گذاشته از جهة

رغبت او بجهاد و رسول و در مواضع بسیار بنصرت رسول الله صلی الله علیه و سلم قیام نمود و در روز
احد و حنین که همه مردم گریختند او ثبات قدم ورزید و آثار حمیده او بسیار است و این کتاب
گنجایش آن ندارد و با این صفاتی که مذکور ساختیم چگونه کسی نسبت عدم شجاعت و عدم ثبات
باو کند نعوذ بالله منها بلکه شجاعت و ثبات در امور و آثار حمیده و صفات پسندیده او بجهات
رضی الله عنه و کرم الله وجهه **شبهه ثانیه** آنکه زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم چون
ابوبکر رضی الله عنه را والی ساخت که سوره برائت بمکه برده بمردم بخواند در ثانی الحال او را عزل کرد
و علی ابن ابیطالب رضی الله عنه را والی ساخت و این دلیل است بر عدم اهلیه او و در امر خلافت
جواب آنست که آنچه ایشان زعم کرده اند که او را عزل فرموده اند نیز باطل است چرا که علی رضی الله عنه
را بعد از ابوبکر رضی الله عنه فرستاد که قرائة برائة نماید بواسطه آنکه عادت عرب آنست که کاری که کسی از
ایشان عهدی میکند یا عهدی را بر طرف میکند آن شخص خود متولی آن امر میشود یا یکی از بنی اعمام او بجای او
فرستادن علی رضی الله عنه مخصوص بود بقراءة فقط و مهمی دیگر یا مور شده بود از ین جهت ابوبکر
رضی الله عنه از امارت حج معزول نساخت و همان امارت او بر حال خود باقی داشت و علی رضی الله
عنه در غیر امر قرائت سوره مأمور ابوبکر بود و با وجود این حال علی رضی الله عنه در اقران و اعلام سوره برائة نفوذ
نبود بلکه ابوبکر رضی الله عنه در آن امر نیز داخل بود چنانچه در صحیح بخاری روایت کرده است که ابو
هریره رضی الله عنه گفت که ابوبکر رضی الله عنه مرا فرستاد در آن حجه با مؤذنانی که در روز
نحر در منی منادی میکردند که بعد ازین سال هیچ مشرکی حج نکند و طواف بیت الله نکند کسی
عریان ثبت و حمید بن عبد الرحمن گفت یا بن عاوف که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابن ابیطالب
رضی الله عنه را در عقب ابوبکر رضی الله عنه فرستاد و امر فرمود که اعلام برائت نماید و ابوهریره رضی الله عنه
گفت که علی ابن ابیطالب رضی الله عنه در روز نحر در منی با ما اذان کرد ببرائت و بانکه حج نکند

بعد ازین

بعد ازین سال هیچ مشرکی و طواف نکند در بیت حج عریانی پس تامل کن در ین حدیث تا بر تو ظاهر
شود که علی رضی الله عنه اذان نکرد مگر با مؤذنان ابوبکر رضی الله عنه و از آن چیزی که مصرح است ما گفته
مأمور کردیم آنست که زمانی که علی رضی الله عنه آمد ابوبکر رضی الله عنه مؤذنان خود را عزل نکرد و این
عدم عزل مؤذنان و شریک ساختن ایشان با علی رضی الله عنه در اذان دلیل است بر آنکه علی رضی الله
تمام مگر جهت وفا بعادت عرب چنانچه قبل ازین گفتیم نه از جهت عزل ابوبکر رضی الله عنه و اگر چنین
نبودی مؤذنان ابوبکر رضی الله عنه را در اذان و اعلام با علی رضی الله عنه همراه نبودندی پس ظاهر
و واضح شد آنچه گفتیم که شیعه و روافض و امثال ایشان از هیچ دلیلی نیست که دلالت کند
بر مدعای ایشان غیر کذب و عناد و جهل نعوذ بالله منها **شبهه ثالثه** آنست که میگویند که پیغامبر
صلی الله علیه و سلم در ایام مرض چون ابوبکر رضی الله عنه را با مامت صلوة امر فرمود باز او را
عزل کرد **جواب** آنکه ادعای معزول شدن ابوبکر رضی الله عنه از امامت صلوة محض کذب
و افتراست از ایشان خذلهم الله چرا که در حدیث گفتیم از احادیث صحیحه نبویه
دالّه بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه که مذکور ساختیم صریح است در آنکه باقی بود بر امامت
تا وفات حضرت صلی الله علیه و سلم و در صحیح بخاری مرویست از انس رضی الله عنه که گفت
در وقتیکه مسلمانان در نماز بودند در وقت صبح روز دوشنبه و ابوبکر رضی الله عنه
امامت نماز میکرد و رسول الله صلی الله علیه و سلم فجاءة پرده که در حجره عایشه رضی الله عنها
بسته بود برداشته نظر مبارکش بصفوف مسلمانان افتاد و تبسمی فرمود آنگاه ابوبکر رضی الله عنه
گمان کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم اراده بیرون آمدن جهة نماز دارد و بنا بر این میل کرد
که بعقب آید و متصل شود بصف انس گفت که مسلمانان عزم کردند که قطع نماز کنند و مفتون شوند
در نماز از خوشحالی آنکه پیغامبر صلی الله علیه و سلم را دیدند آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم

بدست مبارک اشارت فرمود که نماز خود را تمام کنید و پرده را انداخت در حجره داخل شد در همان
روز وقت چاشت از عالم دنیا رحلت فرمود پس تامل کن در حماقت و جهالت این قوم
که با وجود آنکه امامت صلوة ابو بکر رضی الله عنه بخلافت از رسول الله صلی الله علیه و سلم
مجمع علیه است از جانب ما و از جانب ایشان و انکار این معنی نتوانند کرد و در دعوی عزل او از
امامت بیانی و حجتی ندارند مگر بنای این نوع افترای عظیم و بهتان بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
بستند اعاذنا الله منها و از ابن عباس رضی الله عنهما و غیر او مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و سلم در نماز اقتدا بهیچ یک از اصحاب خود نکرد مگر با بو بکر رضی الله عنه و در سفری
در یک رکعت نماز اقتدا بعبد الرحمن بن عوف کرده باشد پس بنا برین روایت ابو بکر رضی الله
عنه مخصوص است باین منقبت عظمی و مکرمت کبری **شبهه ابو** آنست که زعم کرده اند که
ابو بکر رضی الله عنه امر کرد بسوختن کسی که گفت من مسلمانم و دزدی را بقطع دست چپ امر
فرمود و در میراث جده توقف کرد تا زمانی که مردم روایت کردند از رسول الله صلی الله
علیه و سلم که میراث جده سدس است و اینها همه قدح و قصور اوست در خلافت **جواب**
آنست که آنچه گفته اند که قدح و طعن در خلافت اوست باطل است چرا که قدح در وقتی
میتوان کرد که ثابت شود که او اهلیت اجتهاد ندارد و حال آنکه اینچنین نیست بلکه او از
اکابر مجتهدین است و اعلم است علی الاطلاق از جمیع صحابه رضی الله عنهم بدلایل واضحه که از آن
جمله است حدیثی که بخاری و غیر او روایت کردند که عمر رضی الله عنه در صلح حدیبیه از رسول الله
صلی الله علیه و سلم پرسید که چرا این عادت مذموم قبول میکنیم ما در دین خود و آنگاه رسول الله
صلی الله علیه و سلم جواب او داد و بعد از آن بجانب ابو بکر رضی الله عنه آمد و همان سوالی که از
رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده بود از ابو بکر کرد و ابو بکر رضی الله عنه در جواب عمر رضی الله عنه

همان گفت

همان گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته بود و در جواب او بلا زیادتی و نقصانی چنانکه در
حاشیه بیان آن کردیم و از آن جمله است که روایت کرده است ابو القاسم بغوی و ابو بکر شافعی
در فواید و ابن عساکر از عایشه رضی الله عنها که گفت چون رسول الله صلی الله علیه و سلم
وفات کرد در میان مردم نفاق بر خواست و عرب مرتد شدند و انصار رضی الله عنهم در یکجا
جمع شدند و در آن وقت آنچه بر پدر من نازل شد اگر بر کوه نازل شدی از هم پاشیدی
و متفرق شدی و اختلاف نکردند اصحاب در لفظی مگر آنکه سابق شد پدر من بر همه کس در بیان
آن و تفصیل آن از جمله گفتند که آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم را در کجا دفن کنیم و هیچ
یک از اصحاب عالم نبودند باین تا آنکه ابو بکر رضی الله عنه گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و
سلم که میگفت مَا مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا دُفِنَ تَحْتَ مَضْجَعِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ
هیچ نبی از انبیا متوفی نشد مگر آنکه دفن کردند او را در همان موضعی که قبض روح او شد و اختلاف
کردند در میراث او و نزد هیچ یک از اصحاب علم باین نبود تا آنکه ابو بکر رضی الله عنه گفت شنیدم
از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت اِنَّا مَعْشَرَ الْاَنْبِيَاءِ لَا نُوْرَثُ مَا تَرَكْنَاهُ
صَدَقَةٌ تحقیق که ما گروه انبیا ایم کسی از ما میراث نمی برد آنچه ما گذاشتیم صدقه است بعضی
از علما گفته اند که اول اختلافی که در میان اصحاب واقع شد در دفن حضرت بود بعضی گفتند
که در مکه دفن میکنیم که مولد و منشا اوست و بعضی گفتند در مسجد او دفن میکنیم و بعضی گفتند در
بقیع و بعضی در بیت المقدس که موضع دفن انبیاست دفن میکنیم تا آنکه ابو بکر رضی الله عنه خبر داد
از علمی که داشت و گفت ابن زنجویه این سنتیست که صدیق رضی الله عنه متفرد است بآن از میان
مهاجر و انصار و در این باب همه با او رجوع کردند و مذکور ساختیم قبل از این حدیث اَتَا
نِی جَبْرَئِیلُ فَقَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكَ اَنْ تَسْتَشِيرَ اَبَا بَكْرٍ یعنی جبرئیل آمد

مرا گفت تحقیق الله تعالی ابا میکند از آنکه در امورت مشورت کنی با ابو بکر و حدیث إِنَّ اللهَ
يَكْرَهُ أَنْ يُخَطَّأَ أَبُو بَكْرٍ یعنی خدای تعالی مکروه میدارد که از ابو بکر خطا صادر شود و سند
این حدیث صحیح است و همچنین گذشت حدیث لَا يَنْبَغِي لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَؤُمَّهُمْ
غَيْرُهُ سزاوار نیست مر آن قومی را که ابو بکر در میان ایشان است آنکه غیر او امامت ایشان کند
و در اوایل فصل سیوم خبر أَنَّهُ وَعُمَرَ كَانَا يُفْتِيَانِ النَّاسَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مذکور شد یعنی ابو بکر و عمر رضی الله عنهما در زمان پیغامبر صلی الله
علیه و سلم فتوی میدادند و در تهذیب نووی چنین منقول است که استدلال کرده اند علمای
عظام بر علم ابو بکر رضی الله عنه بقول او که گفت بخدا سوگند که مقاتله میکنم با کسی که فرق میکند میان صلوة
و زکوة یعنی در فرضیت ادای آن و شیخ ابو اسحق استدلال کرده است به اعلمیت ابی بکر رضی الله
عنه از باقی اصحاب بآنکه تمام اصحاب توقف کردند در فهمیدن حکم در مسایل اکثر و ابو بکر رضی الله عنه
و بعد از آنکه ابو بکر رضی الله عنه مباحثه با اصحاب رضی الله عنهم در میان آورد و معلوم اصحاب شد
که قول ابو بکر صواب است رجوع نمودند بقول او رضی الله عنهم اجمعین سوال اگر گوئی علی رضی الله عنه
اعلم است بدلیل حدیثی که خواهد آمد در فضایل علی رضی الله عنه أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ
بَابُهَا یعنی من مدینه علمم و علی باب آن مدینه است جواب گوئیم که بعد ازین خواهد آمد
که درین حدیث علمای حدیث طعن کرده اند و بر تقدیری که صحیح باشد یا حسن باشد پس ابو بکر رضی الله
عنه محراب آن مدینه است و در روایتی دیگر چنین است فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ
یعنی کسی که اراده علم دارد پس او را باید که قصد نماید که بجانب باب در آید و این روایت نیز تقاضای
اعلمیت نمیکند چرا که بسیار است که مردم قصد غیر اعلم میکنند بواسطه زیادتی ایضاح و بیان و وسعت
فراغی که از و حاصل میشود و از اعلم حاصل نمیشود با آنکه این روایت معارضه میکند بحدیث

فردوس

فردوس أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَبُو بَكْرٍ أَسَاسُهَا وَعُمَرُ حِيطَانُهَا وَعُثْمَانُ
سَقْفُهَا وَعَلِيٌّ بَابُهَا یعنی من مدینه و ابو بکر بنیاد و اصل آن مدینه است و عمر دیوار
آن مدینه است و عثمان سقف آنست و علی باب آنست پس این حدیث صریح است درین که ابو بکر
رضی الله عنه اعلم است از ایشان و این همگان مر مقصد ما که فرموده است بهمان معنی که قبل ازین
گفتیم نه از جهة زیادتی شرف باب بر ما قبل چرا که معلوم است بالبدیهة که هر یک از آساس و حیطان
و سقف از باب اعلی است و شاذ است جوابی که بعضی از علما درین حدیث گفته اند که علیٌّ
بابها از علو است بر طریق قراءة هٰذَا صِرَاطٌ عَلِيٌّ مُسْتَقِيمٌ برفع علیٌّ و تنوین چنانچه
قراءة یعقوب است و روایت کرد ابن سعد از محمد بن سیرین و او باتفاق جمیع علما مقدم است
در علم تعبیر خواب بر جمیع معبرین که گفت ابو بکر رضی الله عنه بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم
در علم تعبیر از همه اصحاب زیاده بود و اخراج کرد دیلمی و ابن عساکر إِنَّ أُوَلِّيَ الرُّؤْيَا أَبَا بَكْرٍ
مامور شدم بآنکه ابو بکر را والی امر رؤیا گردانم و ازین جهة بود که ابو بکر رضی الله عنه در زمان رسول الله
صلی الله علیه و سلم و در حضور او تعبیر رؤیا میکرد و اخراج کرد ابن سعد از ابن شهاب که گفت
رسول الله صلی الله علیه و سلم خوابی دید و قصه آن خواب با ابو بکر رضی الله عنه چنین گفت
رَأَيْتُ كَأَنِّي اسْتَبَقْتُ أَنَا وَأَنْتَ دَرَجَةً فَسَبَقْتُكَ بِمِرْقَاتَيْنِ وَ
نِصْفٍ یعنی دیدم در خواب که من و تو سبقت میکردیم بایکدیگر در بالا رفتن آنگاه پیش
رفتم من بر تو بدو نردبان و نصف ابو بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله قبض خواهد کرد خدای
تعالی ترا بسوی مغفرت و رحمت و من زنده خواهم بود بعد از تو دو سال و نیم و همچنین شد
که خود تعبیر کرده بود که دو سال و هفت ماه زنده بود بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانچه
روایت کرد حاکم از ابن عمر رضی الله عنهما و اخراج کرد سعید بن منصور از عمرو بن شرحبیل قال لما

رسول الله صلی الله علیه و سلم رَأَیتُنی اُرْدِفُ غَنَمًا سُوْدًا ثُمَّ اَرْدَفْتُهَا غَنَمًا
بِیْضًا حَتّٰی مَا تُرَی السُّوْدُ فِیْهَا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده که در خواب
دیدم که گوسفندان سیاه در پی اشتم باز این گوسفندان سیاه در پی گوسفندان سفید
گردانیدم و گوسفندان سفید از عقب لیکن گوسفندان سفید بسیار بودند بمرتبه که گوسفندان
سیاه پیدا نبود آنگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت اما گوسفندان سیاه عرب است که مسلمان خواهند شد
و بسیار شوند و اما گوسفندان سفید اهل عجم اند که مسلمان شوند و کثرت ایشان بمرتبه که باشد
که عرب مرئی نگردند و پیدا نباشند در میان ایشان بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
کَذٰلِکَ عَبَّرَهَا الْمَلَکُ سَحَرًا یعنی که تعبیر این خواب ملک تعبیر کرد
در سحری پس ثابت شد بجمیع الخبر مقرر داشتیم آنکه ابوبکر رضی الله عنه از اکابر مجتهدین است
و هرگاه که ثابت شد که او مجتهد است پس سوزانیدن عیبی باو لاحق نمیشود زیرا که آن مرد
که بسوختن او امر فرموده زندیق بوده و در قبول توبه زندیق علما را اختلاف است و اما نهی
از سوزانیدن که وارد شده می تواند بود که آن نهی باو نرسیده باشد و احتمال دارد که رسیده باشد
و تاویل کرده باشد بر غیر مثل زندیق و بسیاری از دلایل باشد که چون بمجتهدین رسد از آن تاویل کنند بواسطه
علتی که ایشان را حاصل شده بدلیلی دیگر خلاف آن و کسی که جاهل است بشریعت انکار این معنی نماید
و اما آنکه امر بقطع یسار و زد نموده می تواند بود که این امر در مرتبه سیوم بوده باشد از ورود
سارق در مرتبه اول چون در دفعه سیوم دزدی کرده بنابرین امر بقطع دست چپ
وی شده و احتمال آن نیز دارد که خطا از جلاد بوده باشد نه از امر او بتقدیر یکه تنزل کنیم و تسلیم
داریم که ابوبکر رضی الله عنه در مرتبه اول امر بقطع یسار فرموده است آیت قرآنی شامل آنچه
او کرده است هست پس محتمل است که اجتهاد او چنین بوده باشد که آیت بر اطلاق خود باقیست

وانکه رسول

و آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم امر بقطع دست راست شخصی فرموده در دفعه اول از دزدی
آن شخص بدلیل وجوب نبود بلکه امام درین مخیر است و بر فرضی که اجماع درین مسئله شده باشد
بقطع یمنی محتمل است که این اجماع بعد از آن کرده باشند اگر در مثل این حکم اجماع منعقد شود حال
آنکه خلاف است درین چنانچه در کتب اصول مذکور است و اگر گوئی قراءت ابن مسعود ایمانهما
صریح است در معنی گوئیم احتمال دارد که این قراءه باو نرسیده باشد و بر جمیع تقادیر هیچ اعتراضی
بر او متوجه نمیشود بهیچ وجه از وجوه و از جمله این احتمالات اول حق است و واقع است بدلیل آنکه
مالک رضی الله عنه روایت کرد از قاسم بن محمد که مردی یک دست و یک پای او بریده بود و نیز از اهل
یمن بمدینه آمده و در منزل ابوبکر رضی الله عنه نزول کرده و از عامل یمن شکوه کرد که بر من ظلم کرده است
و او قائم کرد الخ و نماز شب میگذارد و عبادة خود را اظهار میکرد و بنابرین عبادت
ظاهری ابوبکر رضی الله عنه در شان او گفت مَا لَیْلُکَ بِلَیْلِ سَارِقٍ یعنی این شب که تو
بروز آوردی و این عبادت که تو کردی بشب دزدان نمی ماند اتفاقا درین اثنا که آن مرد در آن
خانه بود حلیه از اسما بنت عمیس که زوجه ابوبکر رضی الله عنه بود ناپدید شد و اهل آن خانه
تفحص آن حلیه میکردند و آن مرد اقطع نیز با ایشان همراه بود و تفحص مینمود و میگفت بار خدایا تو
ظاهر ساز آن کسی که ازین اهل بیت صالح دزدی کرده و مال ایشان برده آنگاه آن حلیه نزد
پیش زرگری پیدا شد و آن زرگر گفت اقطع نزد من آورده و آن اقطع اعتراف کرد که من
برده ام یا بگواه باو ثابت شد بنابرین ابوبکر رضی الله عنه امر فرمود که دست چپ
او قطع نمایند چرا که دست و پای راست او هم بواسطه دزدی مرود قود بریده شده بود و ابوبکر
رضی الله عنه گفت بخدا سوگند که دعائی که او بر نفس خود کرد بر من سخت تر بود از دزدی
او پس ازین دلیل واضح باطل شد شبهه معاندین و اما توقف ابوبکر رضی الله عنه در مسئله

میراث جده تا آنکه خبر باو رسید یا قضیه و حدیث او و سزاوار است چرا که درین توقف روی اعتراض
معترضین نیست اصلا زیرا چنانچه اصحاب سنن اربعه و مالک از قبیصه روایت کرده اند که جده نزد
ابوبکر رضی الله عنه آمد و سوال میراث خود کرد ابوبکر رضی الله عنه گفت در کتاب الله تعیین میراث
تو نیست و در سنت رسول الله نیز میراث تو بر من ظاهر نیست کیفیت و کمیت آن حالا برو و لحظه
دیگر نزد من بیا تا من از مردمان سوال کنم آنگاه درین باب از اصحاب استفسار نمود مغیره بن شعبه گفت
من در قضیه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر بودم که سدس مال بجده عطا فرمود ابوبکر
رضی الله عنه گفت کسی دیگر درین قول با تو شریک هست آنگاه محمد بن مسلمه برخاست و مثل آنچه
مغیره بن شعبه گفته بود نقل کرد و بنابر این ابوبکر رضی الله عنه امضا و انفاذ حکم رسول الله
صلی الله علیه و سلم کرد و سدس میراث از برای جده مقرر داشت پس در سیاق این کلام تامل کن
تا کمال وثوق و احتیاط و انصاف صدیق رضی الله عنه بر تو روشن گردد که اولا نظر در کتاب الله کرد
و در محفوظات خود از سنت رسول الله و در الحاضری نیافت باز مشورت نمود در جناب مسلمانان
که آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم درین باده یاد داشته باشند ظاهر سازند پس مغیره
آنچه میدانست ظاهر کرد باز نیز از احتیاط مرجح اشتراط طلب ناقلی دیگر کرد با وجود آنکه در
روایت تعدد شرط نیست پس محمد بن مسلمه آنچه حفظ کرده بود از رسول الله صلی الله علیه و سلم
اظهار کرد و بعد از تحقیق و تفتیش تمام در آن مسئله حکم فرمود و این حدیث موید و مقوی
کلامی است که قبل ازین مذکور شد که صدیق رضی الله عنه زمانی که خصمان نزد او حاضر میشدند در
بدو حال نظر در قرآن نمود باز در محفوظات خود از سنت و اگر مدعای خود ازین هر دو
نمی یافت با مسلمانان مشورت میکرد و این قاعده از مجتهدین و از ایشان بدیع نیست که در
مدارک احکام و مسائل بحث کنند و تحقیق نمایند و روایت کرد از قاسم بن محمد که یک جده مادری

و یک جده

و یک جده پدری هر دو نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند و میراث خود طلب کردند صدیق رضی الله عنه
میراث بجده مادری رجوع کرد آنگاه عبد الرحمن بن سهل انصاری بدری گفت میراث
بکسی دادی که او مرده بودی این مورث از وی میراث نمی برد آنگاه صدیق رضی الله عنه برا
جده که سدس بوده باشد میان جدتین قسمت فرمود پس تامل و تدبر کن که صدیق رضی الله عنه
با کمال رفعت و حالت او بچه طریق سخن شخصی که از وی کوچکتر بود شنیده رجوع بحق
نمود و از آن استنکاف نفرمود **شبهه خامس** آنکه زعم کرده اند که عمر رضی الله عنه مذمت
ابوبکر رضی الله عنه کرد و کسیکه مثل عمر رضی الله عنه او را مذمت کرد صلاحیت خلافت ندارد
جواب آنست که این زعم محض کذب و افترا است از ایشان زیرا که از عمر رضی الله عنه بثبوت
نه پیوسته است که هرگز مذمت ابوبکر رضی الله عنه کرده باشد بلکه آنچه از و واقع شده است
آنست که مدح و ثنای ابوبکر رضی الله عنه کرده و تصریح نموده که او اکمل صحابه است از روی
علم و رای و شجاعت چنانچه در قصه بیعت و غیر آن مذکور شد و چگونه او را مذمت کند
و حال آنکه عمر رضی الله عنه بعد ابوبکر رضی الله عنه متصدی امر خلافت شد پس اگر ذم او کند
ذم نفس خود کرده باشد و اگر قدح در خلافت او کند در خلافت خود قدح کرده است و اما انکار
عمر رضی الله عنه بر ابوبکر رضی الله عنه جهت آن بود که خالد بن الولید مالک ابن نویره را که
مسلمان شده بود کشت و نکاح زوجه او کرده در همان شب دخول کرد و قبل از انقضای عدة
و چون عمر رضی الله عنه برین معنی اطلاع یافت با صدیق رضی الله عنه گفت که خالد بن الولید
باین عملی که کرده مستحق قتل است و او را می باید کشت و ابوبکر رضی الله عنه در معنی تامل نموده
خالد را نکشت و این انکار مستلزم آن نیست که ابوبکر رضی الله عنه را ذم کرده باشد یا الحاق
نقصی باو کرده که در خلافت او قصوری بوده باشد بلکه از عادة مجتهدین است که در بعضی فروع

اجتهادی بر جلیه بکر انکار بکنند چنانچه طریق ساخت این بود و اینمعنی را نقص یکدیگر میدانستند
باآنکه حق این بود که خالد را نکشد چرا که مالک بن نویره را باین واسطه کشته بود که از دین
مرتد شد بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم و قوم را منع کرد از زکوة دادن و خبر نبوت
که گرفته بود و با یشان بر کرد و در ثانی الحال او را مالک نیز و عمر رضی الله عنه باینمعنی اعتراف کرد
و اینکه تزویج زن او کرد میتواند بود که عدت او منقضی شده باشد همان روز بوضع حمل یا
آنکه این زن محبوس بوده باشد و مالک بعد از انقضای عدت از ازواج بر عادة جاهلیة و هر گاه
تقدیر تقوی و طهارة خالد زیاده بود که ظن اینموع خبر بکله زاوی کسی صحیح در نمیشود در حق او گنند
و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم او را سیف الله المسلول علی اعدائه
خوانده بود و چون حق عدم قتل خالد است پس اجتهاد ابوبکر رضی الله عنه درین ماده حق باشد
و مؤید دعوی اینمعنی است آنکه چون عمر رضی الله عنه متصدی امر خلافت گشت هیچ اعتراضی
بخالد نکرد و در عینا یک کلمه هم در تنقیص و نمود پس معلوم شد که در ثانی الحال حقیقت فعل ابوبکر
رضی الله عنه با عمر رضی الله عنه ظاهر گشته و رجوع کرده است از آن اعتراضی که درین باب با و
کرده بود و الا در وقت استقلال بامر خلافت خالد را نمیگذاشت و ترس و بیم او از خدای
تبارک و تعالی زیاده از آن بود که مدارا و مداهنت کند با کسی در دین خدای عز و جل **شبهه**
آنکه عمر رضی الله عنه گفت که بیعت ابوبکر بغتة بود لیکن خدا تعالی شر آن نگاه داشت هر
که باز گردد بمثل آن بیعت و آن نوع بیعتی فجاة بکشید او را و بنا بر این زعم کرده اند
که این گفتن عمر قدح و طعن است در حقیقة خلافت ابوبکر رضی الله عنه **جواب** آنکه این زعم
از عناد و جهل ایشان است زیرا که قول عمر رضی الله عنه دلالت نمیکند بر آنچه مدعای ایشانست
از قدح و شکست از بن شبهه در حقیقة خلافت بلکه معنی کلام عمر رضی الله عنه آنست که اقدام

بر مثل این بیعت بی مشورت بغیر حصول اتفاق جمیع مردم مظنه فتنه است پس می باید که کسی
مرتکب این نوع بیعتی نشود اگر ممکن باشد که بتأنی و مشاورت بیعت نماید با آنکه من مرتکب
شدم و سالم ماندم بخلاف عادة و این بعلامتی من از برکت صحه نیت و خوف من از فتنه
بود چنانکه گذشت در فصل مبایعت **شبهه سابعه** آنکه زعم کرده اند شیعه و روافض که
ابوبکر رضی الله عنه نسبت بفاطمه رضی الله عنها ظلم کرد که منع میراث او از پدر کرد و حدیث
نَحْنُ مَعَاشِرَ الْاَنْبِیَاءِ لَا نُوْرَثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةٌ دلیل او نمیشود
زیرا که در آن احتجاج بخبر واحد است با معارضه آیة مواریث و خبر واحد چون مفید
ظن است معارضه با آیت میراث که مفاد او قطعی است نمیکند چنانچه مقرر است نزد اصولیین
و نیز زعم کرده اند که فاطمه رضی الله عنها معصوم بود بنص اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ
عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ جز این نیست که میخواهد خدا تعالی ببرد از شما گناه
ای اهل بیت رسول الله و بدلیل حدیث فاطمة بضعة منی یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود که فاطمه جزویست از من و رسول الله صلی الله علیه وسلم معصوم است پس فاطمه رضی الله عنها
معصوم است و چون معصوم است لازم است که در دعوی میراث صادق باشد **وجواب آن**
اما از اول آنست که ابوبکر رضی الله عنه حکم نکرده است بخبر واحدی که محل خلاف است
بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده و آن حکم نزد او
قطعی است پس مساوی شد با آیت مواریث در قطعیة متن اما آنکه حمل کرده است حکم را
بر آنچه از حدیث فهمیده است نه بر آیت بنا بر این است که احتمالاتی که ممکن است که بآن راه
یابد در نقل از حضرت صلی الله علیه وسلم جمیعا منتفی است بقرینه حال و مقام یعنی ابوبکر
رضی الله عنه بی واسطه کسی خود از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده و احتمالی دیگر

غیر این نمی‌دارد پس این حدیث نزد ابو بکر رضی الله عنه دلیلی جزمی قطعی شد که مخصص عموم
این آیت مواریث است **اما جواب از ثانی** آنست که ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جمله
اهل بیت اند و معصوم نیستند باتفاق علما و پس باقی اهل بیت نیز معصوم نباشند و اما حدیث
فاطمه بضعة منی مجاز است قطعا پس مستلزم عصمت فاطمه رضی الله عنها نباشد و نیز تساوی بعض
با جمله در جمیع احکام لازم نیست بلکه ظاهر نیست که مراد مانند بضعه بودن است در جزء یا رجوع
به شفقت و نیکی و اما آنکه فاطمه رضی الله عنها دعوی کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فدک
با و بخشید و تملیک او کرد و بآن معنی علی رضی الله عنه و ام ایمن اداء شهادة کردند بعضی
و بر تقدیر وقوع دعوی تملیک و اتیان به علی رضی الله عنه و ام ایمن جهة اداء شهادة چون نصاب
بینه که دو مرد است یا چهار زن با تمام نرسیده بود بنا برین ابو بکر در حکم تامل فرمود با آنکه
در قبول شهادة زوج از برای زوجه خلافی میان علما هست و اما آنکه یک گواه و قسم حکم نکرده
یا بنا بر آن است که بسیاری از علما برین رفته اند یا آنکه بعد از شهادة یک کس فاطمه رضی الله عنها
طلب یمین نکرد و ساکت شد و آنکه زعم کرده اند که حسن و حسین و ام کلثوم رضی الله عنهم گواهی
دادند آن زعم نیز باطل است با آنکه شهادة فرع مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایة از
امام زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم که رای ابو بکر رضی الله عنه را درین باب صواب دانست
و گفت اگر بجای ابو بکر من بودم حکم میکردم بهمین طریق که ابو بکر رضی الله عنه کرد ابو بکر
رضی الله عنه مردی رحیم بود و مکروه میداشت که تغییر کند چیزی را که رسول الله صلی الله علیه وسلم
گذاشته بود پس فاطمه رضی الله عنها نزد او آمد و گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم فدک را
بمن عطا فرموده است ابو بکر رضی الله عنه گفت شاهدی درین باب هست آنگاه علی رضی الله
عنه و ام ایمن گواهی دادند بعد از آن ابو بکر رضی الله عنه گفت شهادة مردی و زنی مستحق این

[illegible]

منسوبی
با زید رضی الله عنه گفت که بخدا سوگند که اگر امر این امر نزد من بگذشتی حکم میکردم با آنکه ابو بکر
رضی الله عنه کرده منقول است از برادر زید محمد باقر رضی الله عنهما که از وی پرسیدند که ابو بکر و عمر رضی الله
عنهما در حق شما چیزی ظلم کردند گفت قسم بخدائی که فرقان نازل گردانید که وزن حبه خردلی
از حق ما ظلم نکردند و روایت کرد دار قطنی که از وی پرسیدند که علی رضی الله عنه در سهم ذوی القربی
بچه طریق عمل میفرمود گفت در آن عمل میکرد بنوعی که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما میکردند و مکروه میداشت
که مخالفه ایشان کند اما عذر اما فاطمه رضی الله عنها در طلب میراث با آنکه ابو بکر رضی الله عنه حدیث
روایت کرده آنست که فاطمه رضی الله عنها را گمان بوده باشد که خبر واحد مخصص قرآن نیست چنانچه بعضی
گفته اند چون عذر ابو بکر رضی الله عنه درین باب معلوم کردی و عذر فاطمه رضی الله عنها در طلب نیز
واضح شد اشکالی که درین باب هست و دفع آن بر تو آشکار است و درین توضیح که امری فهم از آن
واضح میکند حدیث بخاری درین مقام چون مشتمل است بر کلمات نفیسه که رفع شبهات قاصر
ازان میشود توضیح الجمله ما بیان کردیم میکنند و آن حدیث بخاری نقل کرده از زهری که گفت
مالک بن اوس بن الحدثان النصری بمن چنین خبر داد که عمر ابن الخطاب رضی الله عنه مرا طلبیده بود
بمنزل خود و درین اثنا حاجب او یرفا آمد و گفت عثمان و عبد الرحمن و زبیر و سعد رضی الله عنهم
آمده اند و اذن در دخول میطلبند عمر رضی الله عنه گفت ایشان را اذن ده آنگاه داخل شدند و بعد از
زمانی در آنجا درنگ کرده باز همان حاجب او گفت علی و عباس رضی الله عنهما اذن میخواهند
پس چون داخل شدند عباس با عمر رضی الله عنهما گفت ای امیر المؤمنین حکم کن میان من و علی
در آنچیزیکه خدا تعالی بر رسول الله صلی الله رجوع کرده است از اموال بنی نضیر و علی و عباس
رضی الله عنهما با هم منازعت و درشتی میکردند درین اموال آنگاه حضار مجلس گفتند ای
امیر المؤمنین حکم کن میان ایشان و خلاص کن ایشان را از یکدیگر عمر رضی الله عنه گفت بر

وتا فی‌ها بشنید سوال میکنم بآن خدائی که باذن او آسمان و زمین قایم است که شما میدانید
که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که کسی از ما میراث نمی‌برد و هرچه بگذاریم از ما میماند صدقه است
اصحاب گفتند این سخن رسول الله است و ما میدانیم باز عمر بجانب علی و عباس رضی الله عنهما متوجه
شد و گفت سوگند میدهم شما را بخدا تعالی که میدانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم
این حدیث مذکور است گفتند بلی میدانیم بعد از آن گفت بدانید این امر چنین است که خدای تبارک
و تعالی مخصوص ساخته است رسول خود را بعطا این مال و هیچ کس دیگر را با او شریک نساخته است
در عطا و این آیه برخواند مَا أَفَاءَ اللّٰهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ
مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی آنچه باز گردانید خدا تعالی بر رسول خود از مال
و ملک ایشان و غنیمت وی ساخت پس جاری نساختند بر تحصیل آن هیچ اسپی و شتری یعنی پیاده
بآن جا رسیدند و جنگ بسیاری نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و لیکن الله تعالی بنصرة خود مسلط
رسولان خود را بر هر که میخواهد و خدا تعالی بر جمیع چیزها توانا است از نصرت پیغمبران و غیر آن
باز عمر رضی الله عنه گفت پس این خالص شد از برای رسول الله صلی الله علیه و سلم و بخدا سوگند
که خیانت نبود که این غنایم نیز بصیر رسول الله صلی الله علیه و سلم و بخدا سوگند که خیانت نبود که این
غنایم نیز بصیر رسول الله صلی الله علیه و سلم خود بگیرد شما را ندهد با آنکه دیگران را بر شما
اختیار کند بلکه شما را عطا این اموال کرد و تقسیم ساخت در میان شما تا آنکه این اموال مخصوصه
از جمله آنها باقی ماند و رسول الله صلی الله علیه و سلم نفقه یکساله اهل بیت خود ازین میداد
و باقی را میگرفت و در مصرف مال الله خرج میکرد و در جمیع ایام حیات بهمین طریق عمل مینمود تا آنکه
از عالم رحلت فرمود و بعد از وی ابوبکر رضی الله عنه گفت من ولی و خلیفه رسول الله ام و بهمان

طریقی

طریقی که او عمل کرده بود میکنم پس این را قبض کرد و عمل کرد در آن بآنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم
عمل کرده بود و شما نیز حاضر بودید و قایل آمدید بآنکه ابوبکر رضی الله عنه باین طریق عمل کرد و خدای تعالی
عالم است بآنکه او درین امر بطریق راستی و درستی و دلالت بخیر و متابعت عمل کرد بعد از آنکه
ابوبکر رضی الله عنه وفات یافت من که ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر بودم چون
دو سال این اموال را گرفتم و بطریقیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر عمل میکردند در آن
عمل کردم و حال آنکه خدا تعالی عالم است بآنکه من درین قول صادقم و در آن امر خوبی
و دلالت بخیر و متابعت حق بجای آوردم باز شما هر دو نزد من آمدید و سخن شما یکی بود
و شغل بود و دیدبار دوم دفعه دیگر تو آمدی ای عباس و میگفتند که این مال بتصرف ما در آور و این مرد آمد
حال جواب شما دادم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است لَا نُوْرَثُ مَا
تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ ما میراث برده نمیشویم آنچه ما گذاشتیم صدقه است باز درین زمان حال
زمانیکه بخاطر من رسید که این اموال بتصرف شما دهم گفتم میخواهید که این اموال تسلیم شما کنم
او عهد و میثاق خدا تعالی بر شما باشد که در آن عمل کنید بنهجی که رسول الله صلی الله علیه و سلم
و ابوبکر رضی الله عنه در آن عمل میکردند و بطریقیکه من درین دو سال عمل کردم بتصرف شما
خواهم داد بشرط مذکور و الا درین باب با من سخن مگوئید آنگاه گفتند قبول داریم که بهمین
طریق مذکور در آن عمل کنیم و بنا برین شرط این اموال را تسلیم شما کردم حالیا شما طلب
قضای چه حیران من میکنید و میگوئید حکم کن در میان شما بچه نوع حکم کنم قسم بآن خدائی
که آسمان و زمین بامر او قایم است که بغیر این حکم که با شما قرار کرده ام که عمل کنید در آن
حکمی دیگر نخواهم کرد تا آنکه قیامت قایم شود و اگر عاجز شدید از آنکه باین طریق صرف نمائید رد کنید
بمن تا منم شما را کفایت کنم ازین مال راوی گفت که این حدیث بعروه ابن الزبیر نقل کردم

عروه گفت مالک بن اوس مرا گفت و من شنیدم از عائشه رضی الله عنها زوجهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که گفت ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم عثمان رضی الله عنه فرستادند نزد ابو بکر رضی الله
عنه و طلب ثمن خود کردند از مالی که خدای تعالی بر رسول خود رجوع کرده بود و من باقی ازواج را
باز داشتم ازین طلب و گفتم آیا شما از خدای تعالی نمی‌ترسید آیا نمیدانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد فی
هذا المال میراث برده نمیشویم آنچه گذاشتیم صدقه است مراد آنحضرت ازین حدیث نفس خود
بود صلی الله علیه وسلم جز این نیست که آل محمد ازین مال میخورند و زیاده ازین روا نیست
ایشان را آنگاه ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم بآن خبری که من دادم از آن طلب باز ایستادند
و عروه گفت آنگاه علی رضی الله عنه غالب آمد بر عباس رضی الله عنه و آن صدقه در دست او بود
بعد از و در دست حسن ابن علی بود رضی الله عنهما باز در دست حسین بن علی بود رضی الله
عنهما باز در دست علی بن الحسین و حسین بن حسن رضی الله عنهما بود و هر دو با هم نوبت
میساختند باز در دست زید بن حسن بود رضی الله عنه و بطریق صدقهٔ رسول الله صلی الله علیه
وسلم در مصرف خود صرف میکردند و بخاری بسند خود روایت کرد که فاطمه رضی الله عنها
و عباس نزد ابو بکر رضی الله عنهما آمدند و میراث خود از زمین فدک و خمس خیبر که از رسول
الله صلی الله علیه وسلم مانده بود میطلبیدند آنگاه ابو بکر رضی الله عنه گفت از رسول الله صلی الله
علیه وسلم شنیدم که گفت لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل
آل محمد فی هذا المال و گفت بخدا سوگند که پیوستن و احسان نمودن بقرابت
رسول الله صلی الله علیه وسلم دوست‌تر است نزد من از پیوستن و احسان کردن بقرابت خود
پس تأمل کن درین حدیث و حدیث سابق تا معلوم شود حقیقة الحال ابو بکر رضی الله عنه در

بفعل آورده است

بفعل آورده است بنا بر آنکه تنازع علی و عباس رضی الله عنهما صریح است در آنکه ایشان
متفق بودند درین که این مال غیر میراث بوده و الا اگر چنین نبودی با هم مخاصمت نمیکردند
چرا که عباس را سهم خود بود و علی رضی الله عنه را سهم زوجهٔ خود بود و بطریق میراث میگرفتند
و نزاع احتیاج نداشتند پس مخاصمت ایشان جهت این بود که این مال صدقات بود و هر یک
از ایشان میخواستند که متولی آن امر باشند لهذا عمر رضی الله عنه اصلاح کرد میان ایشان
باین طریق که ایشان هر دو متولی این مال باشند بعد از آنکه مبین ساخت از برای ایشان و تمام
حضار مجلس که آن اکابر عشرهٔ مبشره بودند بحدیث لا نورث ما ترکناه صدقة
حتی علی و عباس رضی الله عنهما قایل شدند و اعتراف کردند بآنکه از رسول الله صلی الله
علیه وسلم این حدیث شنیده اند آنگاه عمر رضی الله عنه بعد از آنکه اثبات کرد که میراث نیست
بتصرف ایشان داد تا بسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سنت ابو بکر رضی الله عنه در آن
عمل کنند و ایشان باین طریق قبول کرده متصرف شدند و نیز عمر رضی الله عنه بیان ساخت که ابو بکر
رضی الله عنه بآن طریق که عمل نموده است در آن صادق و نیکخواه و تابع حق بوده است
و جمیع صحابه که حاضر بودند خصوصا علی و عباس رضی الله عنهما تصدیق وی نمودند و بعد ازین
بیان واضح که درین احادیث مذکور شد سزاوار آنست که هیچ کس را شبهه نماند پس اگر
کسی زعم کند که هنوز در عدم ارثیت شبهه باقیست جواب گوئیم که اگر این اعتقاد داشته
باشی که این اموال میراث بوده و صدقه نبوده لازم میشود بر تو از تغلب علی رضی الله عنه
بر عباس رضی الله عنه و تصرف او در جمیع آن بلا مشارکت عباس آنکه اثبات ظلم کنی از برای
علی رضی الله عنه زیرا که بر تقدیر یکه میراث بوده باشد عباس رضی الله عنه حصهٔ معینه بوده و علی
رضی الله عنه را حلال نبوده است که در جمیع اموال تغلب کند بر عباس رضی الله عنه و از وی بگیرد

و تا زمان وفات متصرف شود و بعد از آن در دست اولاد بطنا بعد بطن بوده باشد
و در دست بنو عباس هیچ چیز ازین اموال نبوده و چون این جایز نیست که ظلم از علی و اولاد
او رضی الله عنهم متصور نیست پس متصرف شدن ایشان درین اموال بخصوصهم بلا مشارکت
بنو عباس اعتراف صحیح صریح است بر آنکه این اموال صدقه است وارث نیست والا لازم می آید
عصیان و ظلم و فسق علی و اولاد او رضی الله عنهم و حال آنکه ایشان اتقی و اطهر اند از آنکه این
نوع نسبتی بایشان توان کرد حاشاهم الله من ذلک بلکه ایشان نزد رافضه و گروهی
معصوم اند و اصلا گناه متصور نیست ازین جماعت پس علی رضی الله عنه و ذریت او چون بجمیع
اموال مخصوص شدند و عباس محروم و ذریت او را رضی الله عنهم دخل ندادند معلوم شد که ایشان قایل اند
برین که این اموال صدقه است میراث نیست و این عین مدعای ماست و دلیل دیگر برین مدعا
آنکه ابوبکر رضی الله عنه جایز داشت آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم منع کرد از خمس و مخصوص نمود
این منع بفاطمه و عباس رضی الله عنهما و اگر غرض این بود که ملاحظه جانب کسی کند و بعضی را مخصوص
و ممتاز نماید بایستی که عایشه رضی الله عنها با اختصاص و امتیاز اولی و احق بود چون عایشه رضی الله
عنها را باین اموال مخصوص نساخت و اصلا چیزی ازین اموال باو عطا نکرد معلوم شد که او برحق
صرف نموده است و از ملامت هیچ ملامت کننده نمی ترسید رضی الله عنه و ایضا تأمل کن در تقریر عمر
رضی الله عنه مر علی و عباس رضی الله عنهما و حضار مجلس را بحدیث لا نورث و تقریر عایشه
مر امهات مومنین را باین حدیث و آنکه هر یک از ایشان گفتند آیا نمیدانید یعنی شما نیز این
حدیث را دارید و ازین عبارت ظاهر شد که ابوبکر متفرد نیست بروایت این حدیث بلکه امهات
مومنین و علی و عباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد رضی الله عنهم جمیعا میدانستند
که رسول الله صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و لیکن ابوبکر رضی الله عنه متفرد شد باین که او

استحضا

استحضار این حدیث نمود و بعد از و باقی صحابه باستحضار ابوبکر رضی الله عنه مستحضر شدند و دانستند
که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده اند پس صحابه رضوان الله علیهم اجمعین عمل بروایت
ابوبکر رضی الله عنه تنها نکرده اند اگرچه همین قدر کافی است و کمال الکفایت دارد بلکه عمل کرده اند
باین روایت که نصیحتهم شد بآن از علما و افاضل و اکابر ایشان چنانچه مذکور ساختیم پس چنانچه برین
ظاهر شد حقیقت آنچه ابوبکر رضی الله عنه بآن حکم کرده و هیچ وجه شکی و شبهه در آن نیست
و آنکه این حکم حکمی حق صدق است که منافیه نقضی و مخالفتی بآن نیست و کسی که مخالفت این معنی کند
و او را درین امر منسوب بخطا سازد و آنکه بیش نقصانا کاذب و معاند و احمق و جاهل است و خدای تبارک
و تعالی اعتصام بشان او و بقول او نمیکند و او را محافظت نخواهد کرد در هر وادی که خواهد
هلاک شود و امید که حق جل و علا همه اسلامیان را عقل و دین روزی کند بمنه و جوده و کرمه
که ابوبکر رضی الله عنه امهات مومنین را در حجرهای
گذاشتند قرار داده و بایشان گذاشت و حال آنکه سزاوار بود که صرف فقرا کند هم چنانکه
فدک را صرف فقرا کرده دیگر آنکه چگونه تجویز کردند ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که ایشان را در خانه رسول الله
صلی الله علیه و سلم دفن کنند با آنکه خدای تعالی فرموده است لا تدخلوا بیوت النبی
الا ان یؤذن لکم در میایید در خانهای پیغمبر مگر آنکه اذن داده شوید و دیگر آنکه
ابوبکر رضی الله عنه چرا شمشیر و استر پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بعلی داد با آنکه میگفت که این اموال
صدقه است و بر علی رضی الله عنه صدقه حلال نیست دیگر آنکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هر ساله ده
هزار درم بعایشه و حفصه رضی الله عنهما میدادند و عطای این مبلغ بعایشه و حفصه رضی الله
عنهما نکرده اند مگر بطریق جانبداری و اختصاص آنها و از باقی ورثه بطریق زیادتی
از نفقاتی که در ترکه رسول الله صلی الله علیه و سلم از مال فدک و غیر آن برای هر کس تثبیت و تعیین

نموده بودند و بر تقدیر بر طریقه اعتدال مرعی نداشته اند جواب از سوال اول آنکه این حجرها
ملک امهات مؤمنین بود و بایشان اختصاص یافته بود بدلیل قوله تعالی وَقَرْنَ
فِی بُیُوتِکُنَّ یعنی بیارامید ای زنان پیغمبر در خانهای شما چرا که احتمال دارد که رسول الله
صلی الله علیه وسلم در ایام حیات خود تقسیم کرده باشد این حجرها را بازواج خود بنا برین
اخراج ایشان از خانهای خود تجویز نکرد چنانچه فاطمه رضی الله عنها را مقرر داشت در بعضها خانه
که بود تجویز اخراج او نکرد با آنکه مصلحت وقت در آن بود که این خانها در دست وی بود
و دلیلی دیگر آنکه ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم در حکم زنانی بودند که عدة ازواج میدارند چرا که
حرام بود ایشان را بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم تزویج بکسی چنانچه زنانی که در عدة
ازواج اند حرامست مزاوجت ایشان با کسی هرگاه که امهات مؤمنین در حکم عدة باشند
اخراج ایشان از آن مسکن جایز نیست و بنا برین رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده ما ترکت
بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِی وَمَؤُنَةِ عِیَالِی فَهُوَ صَدَقَةٌ الخ لکذا نشیم بعد از
نفقه زنان از ترکات آن صدقه است صریح است در آنچه گفتیم جواب از سوال دویم حجره
عایشه رضی الله عنها چون ملک او بود و مخصوص بود باو ابو بکر و عمر رضی الله عنهما از وی اذن
خواسته وصیت کردند که ایشان را در آنجا دفن کنند و بنا برین که عمر رضی الله عنه با آنکه در ایام
حیات اذن از عایشه خواسته وصیت کرد که بعد از موت من یک نوبت دیگر از عایشه رضی الله
عنها رخصت طلبی نمایید چرا که محتمل است که در ایام حیات من از من حیا نموده رضا داده باشد
ونیز میگوییم چنانچه رای رسول الله صلی الله علیه وسلم در ایام حیات حضرت قرار گرفته بود که حجره
در باب حجرها خلیفه رسول الله را نیز بعد از آن میرسد که در آن باب مصلحتی ببیند پس محتمل که ایشان
مصلحت در آن دیده باشند که خود در انجا مدفون شوند تا دفع ظلم و امثال ایشان از امکان

برنخ

شریف شود یا صلاح دیگر درین بوده باشد که ما ندانیم با آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را
رخصت داده باشد در ایام حیات یا اشارتی بآن کرده باشد و در نقل قضیه بیر اریس چنانچه خواهد آمد و وضع
احجار مسجد قبا چنانچه بآن اشارتی شد ونیز رسول الله صلی الله علیه وسلم اشارت فرموده است
بانکه مکان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما از همه مردمان بمن نزدیکتر است و بیشتر از همه کس ملازمت
میکنند وازین جهت بود که علی رضی الله عنه وقت فوت شد او را بر تخت نهاده بودند گفت
یَرْحَمُکَ اللهُ اِنِّی کُنْتُ لَاَرْجُو اللهَ اَنْ یَجْعَلَکَ مَعَ صَاحِبَیْکَ
لِاَنِّی کُنْتُ کَثِیْرًا اَسْمَعُ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ
کُنْتُ اَنَا وَاَبُوْ بَکْرٍ وَعُمَرُ وَفَعَلْتُ اَنَا وَاَبُوْ بَکْرٍ وَعُمَرُ وَانْطَلَقْتُ
اَنَا وَاَبُوْ بَکْرٍ وَعُمَرُ یعنی رحمت کناد خدا تعالی ترا امید آن دارم که ترا رفیق رسول الله
و ابو بکر گرداند چه بسیار شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت بودم من و ابو بکر
دیگر کردم من و ابو بکر و عمر و رفتم من و ابو بکر و عمر و ازین امید میدارم که ترا رفیق ایشان گرداند
و دیگر برین جواز آنکه حسن رضی الله عنه وصیت کرد که مرا در مدفن رسول الله صلی الله علیه وسلم
با ایشان دفن کنید انگاه مروان و غیر او منع کردند و اگر جایز نبودی حسن رضی الله عنه تجویز
نمیکرد و دلیل جوابی که ایشان از جانب حسن رضی الله عنه میدهند عین جواب ماست جواب
از سوال سیوم آنکه ابو بکر رضی الله عنه شمشیر و استر بطریق میراث یا بطریق صدقه بعلی رضی الله عنه
نداده بود بلکه رسول الله صلی الله علیه وسلم وصیت کرده بود بآن چنانچه وارد شده است
در احادیث و بر فرض عدم وصیت محتمل است که بطریق عاریت باو داده باشد یا جهت آن داده
باشد که در جهاد بآن استعانت نماید و او را ابو بکر آن اختیار نمود زیادت بسیر غیر در فتوحات
عظیم واحتمال دارد که دیگری خریده باشد و منتقل شده باشد بعلی رضی الله عنه یا آنکه صدقه نماید برو حرام

نبود واما بردی که در دست خلفا بود از متروکات رسول الله صلی الله علیه و سلم نبود بلکه
رسول الله آنرا بکعب بن زهیر بخشیده بود زمانیکه قصیدهٔ بانت سعاد در مدح آنحضرت صلی الله
علیه و سلم گفت و معاویه از کعب بن زهیر خریده بود و خلفا آنرا بمیراث می بردند جواب از
سوال چهارم آنکه تعظیم و حرمت امهات مومنین رضی الله عنهم بر همه کس واجب است و حقوق
آن بر امام بطریق اولی است و با این حال وقتیکه اعتراض بر ایشان می آید که عایشه رضی الله
و حفصه را از میان سایر امهات مومنین بخصوص ساختند و حال آنکه چنین نبود بلکه ابوبکر
و عمر رضی الله عنهما از برای هر یک از امهات مومنین همین مبلغ تعیین کرده بودند تا آنکه
علی رضی الله عنه نیز بهمین طریق عمل فرمود لیکن با ایشان عتابی متوجه شود و علی رضی الله عنه
نیز بشنود حاشاهم الله من ذلک بلکه عایشه رضی الله عنها در ایام خلافت
علی رضی الله عنه از روی التماس نموده که اخراجات ما باینقدر وفا نمیکند در تعینات ما
چیزی زیاده کن علی رضی الله عنه گفت آنچه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مقرر داده اند بر آن
چیزی زیاده نمیکنم و قوی ترین دلیلی که اول سبب آنکه علی رضی الله عنه اعتقاد این
نداشته است که متروکات پیغمبر صلی الله علیه و سلم میراث بود و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
برآن ظلم کرده اند آنست که چون علی رضی الله عنه بمسند خلافت جلوس فرمود و متروکات
رسول الله صلی الله علیه و سلم از اراضی و غیر آن تماما در دست او بود و تغیر نفرموده هیچ
چیز را از آنچه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کرده بودند و همه آنها بهمان قاعده قرار فرمود و از
برای اولاد عباس و امهات مومنین رضی الله عنهن هیچ چیز از آن اموال ترکه
معین نساخت و از جهت فرزندان خود از فاطمه رضی الله عنها بطریق میراث حصه و نصیبی
از آن اموال مقرر ننموده است پس عمل علی رضی الله عنه موافق بوده است با اعتقاد ابوبکر و عمر

در بیان

در بیان سیم بیجون باقی اصحاب رضی الله عنهم بر آنکه قول
رسول الله صلی الله علیه و سلم نَحْنُ مَعَاشِرَ الْاَنْبِیَاءِ لَا نُوْرَثُ معارضه
نمیکند با آن قول خدا تعالی وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوٗدَ یعنی رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرموده که با جماعت پیغمبران میراث برده نمیشویم و قول خدا تعالی وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ
دَاوٗدَ یعنی میراث برد سلیمان از داود علیهما السلام و این قول بحسب ظاهر معارض و مناقض
قول رسول الله صلی الله علیه و سلم میشود پس بیان آن با این طریق است که قول خدا تعالی
وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوٗدَ معارض حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست زیرا که مراد
از وراثت سلیمان از داود وراثت مال نیست بلکه وراثت نبوت و ملک و امثال
آنست بدلیل آنکه سلیمان علیه السلام مخصوص شد بمیراث با آنکه نوزده برادر دیگر داشت و اگر
مراد از این وراثت مال بودی سلیمان بآن مخصوص نمیشد بلکه همه برادران تقسیم میکردند و سوق
کلام عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَاُوْتِیْنَا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مشعر است بر آن چرا که معنی
آیت اینست که آموخته شده ایم گفتار مرغان را عطا کرده شده ایم هر چیز که محتاج بودیم بآن
و این دلیلی ظاهر است بر آنچه گفتیم که مراد وراثت نبوت است و ملک و علم و در چند
آیت از آیات قرآنی وراثت علم است از آنجمله قول خدا تعالی است ثُمَّ اَوْرَثْنَا
الْکِتَابَ الَّذِیْنَ اصْطَفَیْنَا یعنی با خبر کردیم نزول قرآن را از کتب سابقه بر
دهیم بندگان برگزیده خود را از آل و اصحاب تو و کسیکه بعد از ایشان باشند از امت تو
و از آنجمله است فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْکِتَابَ یعنی از عقب
صلحا در آمدند بس آینده کافی که میراث گرفتند توریت را یعنی علم آنرا بیاموختند از پدران
خود و همچنین حدیث معارض نیست با قول خدا تعالی فَهَبْ لِیْ مِنْ لَّدُنْکَ وَلِیًّا

یَرِثُنِی زیرا که معنی آیت بنابر این صحیح است که زکریا از حضرت حق استدعا نمود که عطا کن بمن فرزندی
که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق میراث علم و امامت برد و از من پس مراد بارث در آیت
علم است نه مال و هر گاه که مراد وراثت علم بوده باشد اشعار رفیع با حدیث مذکور نمیکند و دلیل
بر آنکه مراد وراثت علم است قول خدا تعالی است در صدر همین آیت وَاِنِّی خِفْتُ
الْمَوَالِیَ مِنْ وَرَائِی که حکایت از زکریا میکند که گفت من میترسم از بنی اعمام و عصبات
خود که بعد از من از ینکه ضایع سازند علم و دین را و دلیلی دیگر برین مدعا ما بعد این است
وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ یعنی تا آن فرزند از آل یعقوب نیز میراث برد و آل یعقوب
پسران یعقوب اند که همه نبی بوده اند و وراثت از ایشان غیر نبوت و علم چیزی دیگر نبود
با آنکه از زکریا علیه السلام کسی حکایت نکرد که او را مال بوده و طلب ولد از برای این کرده
که از و میراث مال برد و اگر مسلم داریم که او را مال بوده میگوییم مقام نبوة ازین معنی ابا میکند
زیرا که غرض از ولد احیاء نام والد است و ذکر او و کثرت سواد امت و کسی که طلب ولد برای
چیزی دیگر غیر ازین مذکورات کند آن طلب مذموم است خصوص آنکه قصد حرمان عصبه و اقرباء
خود از ارث کند و اگر او را ولد حاصل نشود پس باین دلایل واضح شد که مراد میراث درین
آیات مذکوره میراث علم نبوة است نه مال الخ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده که از
انبیا کسی میراث نمی برد مراد ازین میراث مال است نه علم پس این آیات با این حدیث معارض
نتواند کرد والله اعلم شبهه آنکه زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم نص
اجمالی کرد بر خلافت علی رضی الله عنه میگویند که ما میدانیم بعلم قطعی که نص جلی ظاهر بوده
اگرچه بما نرسیده باشد آن نص زیرا که عادة رسول الله صلی الله علیه و سلم این بود که هرگاه که
از مدینه غایب شد کسی را خلیفه نساختی تا مردم بی سر و حاکم نباشند و هر گاه که در حال حیات

بی خلیفه

بی خلیفه مردم را نمیگذاشت بعد از وفات بطریق اولی و النسب جواب مبسوط گذشت
در فصل چهارم با دلایل و از جمله جواب آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی را از برای خلافت
معین نساخت زیرا که میدانست که صحابه کرام او باین امر قیام خواهند نمود و مبادرت باین
خواهند کرد چرا که ایشان معصوم بودند از خطائی که لازم می آید از عدم قیام ایشان باین امر
و ازین جهة بود که بر بسیاری از احکام نص نفرموده و برای مجتهدین صحابه بعضی را ساخت
با آنکه میگوییم که عدم نص جلی معلوم است قطعا و یقینا چرا که اگر نص بودی پنهان کردن
آن ممکن نبودی بواسطه آنکه خواهند نقل این نص بسیار بودی و همان لحظه که نص از حضرت
صادر شدی بسیاری از مردم نقل میکردند چرا که از ضروریات دین بودی و دیگر آنکه اگر نص جلی
در باره علی رضی الله عنه بودی با آن نص منع غیر میکرد و هم چنانچه ابوبکر رضی الله عنه با آنکه اضعف
بود از علی رضی الله عنه منع انصار بخبر الْاَئِمَّةُ مِنْ قُرَیْشٍ کرد و انصار اطاعت
او کردند و ترک امامت کردند بواسطه آن خبر واحد پس چگونه متصور است نص جلی در باب
خلافت علی رضی الله عنه و حال آنکه او رضی الله عنه در میان قومی بود که اطاعت خبر واحد
میکردند در امر امامت و در صلابت در دین و در مرتبه اعلی بودند بدلیل آنکه نفس و مال خود را
در راه دین صرف کردند و مهاجرت از وطن و اهل خود نمودند و فرزندان و پدران
و برادران خود را جهة نصرت دین بقتل رسانیدند و اگر نص جلی بودی چرا حجة خود
نمیساختند با آنکه هیچ کس از مهاجر و انصار در وقت نزاع در امامت نمی گفت که چرا نزاع
میکنید و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فلانی را باین امر معین ساخته است شبهه
که علی رضی الله عنه با صحابه گفت و نص ظاهر ساخت اما صحابه اطاعت آن نکردند جواب
آنکه کسی که این زعم کند یا جاهل و گمراه است یا کاذب و بعد از که منکر بدیهیات میشود پس سخن او

التفات نباید کرد و اما حدیثی که بعد از ین خواهد آمد در فضایل علی رضی الله عنه که برخاست و خدای تعالی
حمد و ثنا کرده بعد از ان گفت سوال میکنم و سوگند میدهم بخدای تعالی کسانی را که حاضر بودند روز
غدیر خم که برخیزند و برخیزد از جای خود کسی که گوید خبر داده شدم و یا چنین بمن رسید بلکه کسی برخیزد
که خود شنیده باشد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و فهم کرده باشد کلمات آنحضرت را آنگاه هفده
صحابی و در روایتی سی صحابی برخاستند بعد از ان علی رضی الله عنه فرمود که بگوید در آن روز شنیده
اید بگویند صحابه حدیثی که بعد از ین در ین کتاب خواهد آمد روایت کردند و از جمله آن حدیث بود
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و علی رضی الله عنه تصدیق آن نمود و گفت من نیز
بر ین شاهدم آن حدیث بگفت مگر بعد از ان که خلافت باو منتقل شده بود و غرض او از ان
حدیث این بود که مردم بان متمسک شوند و در نصرت و معاونت او راغب گردند نه آنکه بان حدیث
اثبات نص خلافت در حق خود کرد چرا که اگر علی رضی الله عنه میدانست که این حدیث نص بر خلافت
اوست قبل از ین بیان این حدیث میفرمود در وقتی که مهاجر و انصار در خلافت سخن میگفتند
و دلیل بر انکه علی رضی الله عنه این حدیث در ایام خلافت خود نقل فرموده روایت ابی الطفیل است
چنانچه نزد احمد و بزار ثابت شده که علی رضی الله عنه در عراق مردم را جمع فرموده و گفت سوال میکنم
و قسم میدهم بخدای کسانی را که روز غدیر خم حاضر بودند تا آخر حدیث چنانچه گذشت شبهه
آنکه زعم کرده اند که نص تفصیلی بر خلافه علی رضی الله عنه بوده و از قول خدای تعالی است و أُو
لُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ چرا که معنی آیت اینست که اقربا و خویشان بمیراث
بردن بعضی از ایشان از بعضی دیگر اولی و انسب اند بمیراث بردن از بیگانگان و این آیت
عام است در خلافت و غیر خلافت و علی رضی الله عنه از اقارب رسول الله است پس بخلافت اولی
از دیگران جواب منع عموم آیت است یعنی این آیت عام نیست در خلافت و غیر آن بلکه مطلق

بر نص

بر نص خلافت نباشد و فرق بسیار است میان مطلق و عام زیرا که عموم مطلق بر سبیل
بدلیت و عموم عام بر سبیل شمول آنست که زعم کرده اند که از جمله نص تفصیلی است
که نص است بر خلافه علی رضی الله عنه قول خدای تعالی است إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَهُمْ رَاكِعُونَ ترجمه آیت اینست که جز این نیست که دوست شما حقیقة الله تعالی
است و رسول او و آنانکه ایمان آورده اند آنانکه بپا میدارند نماز را و میدهند
زکوة را و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوة خود و بعضی بر ین اند که
وَهُمْ رَاكِعُونَ حالست از يُؤْتُونَ یعنی زکوة میدهند در حالت نماز
از غایت حرصی که در احسان یا در ادای زکوة دارند و شیعه و روافض زعم کرده اند که ولی
یا بمعنی احق و اولی بتصرف است مثل ولی صبی یا بمعنی دوست و یاری کننده و در لغت هیچ
معنی دیگر غیر این دو معنی ندارد و در ین مقام ناصر که یاری دهنده باشد مراد نیست چرا که نصرت
عام است هر مومنی را بنص قرآن که میفرماید وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ یعنی مردان مومن و زنان مومنه بعضی از ایشان نصرت میدهند بعضی
دیگر را و چون عام است میان جمیع مومنان پس صحیح نیست که منحصر باشد بر مومنان موصوف
بصفة مذکوره در آیت پس متعین شد که ولی در آیت بمعنی متصرف در امور باشد و آن امام است
و اجماع اهل تفسیر آنست که مراد با الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ علی رضی الله عنه است و غیر او نیست زیرا که سبب نزول
این آیت آنست که سایلی سوال کرد و علی رضی الله عنه در رکوع بود و انگاه خاتم خود را بان سایل
داد و پس این آیت نص بر امامت علی رضی الله عنه باشد جواب آنکه جمیع ایشان میگویند ممنوع است

و دلیلی بر مدعا نیاورده اند و این قول از ایشان محض تخمین و گمان است زیرا که معنی ولی در آیت
ناصر است و اگر بمعنی اولی بتصرف دارد ابوبکر هم لازم می آید که علی رضی الله عنه در زمان حیوة
رسول الله صلی الله علیه و سلم اولی بتصرف باشد و در بطلان این معنی هیچ شک نیست و اما آنکه زعم
کرده اند که اجماع شده است بر آنکه مراد از الذین آمنوا تا آخر علی است ابوبکر رضی الله
عنهما آن نیز کذب و افترا است چرا که ابوبکر رضی الله عنه داخل است در جمله الذین آمنوا
الذین یقیمون الصلوة الی آخر الآیة بواسطه آنکه چون صیغه جمع در این آیت
مکرر شده است حمل بر واحد کردن مشکل است و نزول آیت در حق علی رضی الله عنه منافی آن
نیست که شامل غیر او باشد از آنانی که جایز است مشارکة ایشان با علی رضی الله عنه در این وصف
و اما دعوی اجماع مفسرین بر آنکه این آیت در حق علی است رضی الله عنه باطل است زیرا که حسن بصری
رحمة الله که خلافت و امامت او در میان مفسرین ظاهر است بر من رفته که این آیت عام است
در جمیع مومنان و موافق این معنی است آنچه روایت کرده اند از محمد باقر رضی الله عنه که از و سوال
کرده که این آیت در شان علی رضی الله عنه نازل شده یا در شان غیر اوست فرمود که علی
من المومنین علی رضی الله عنه از جمله مومنان است و بعضی از مفسرین را قولی است در این که
مراد به الذین آمنوا الی آخره ابن سلام و اصحاب اوست و بعضی دیگر از ایشان
قولی دارند که مراد عبادة بن صامت است که تبرا جست از یهود که آن خود از یهود و عکرمه
رحمه الله که حافظ علوم مولای خود ترجمان قرآن عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما بود گفت
که این آیت نازل شده است در شان ابوبکر رضی الله عنه پس دعوی اجماع که در این باب کرده اند
باطل باشد و دلیل بر آنکه ولی بمعنی ناصر است آنست که اگر حمل کنیم بر آنچه ایشان زعم کرده اند آیت
بماقبل و مابعد خود مناسب نمی شود زیرا که اولیا در قول خدای تعالی لا تتخذوا الیهود

الی آخره که ماقبل آیت است بمعنی ناصر است یقینا و تولی که واقع است در قول او و من
یتول الله و رسوله الی آخره که مابعد آیت است بمعنی نصرت است اجر ما پس حمل آیتی
که در میان این دو آیت است بمعنی ناصر کردن لازم است تا اجزای کلام مناسب و ملایم یکدیگر
باشد و در معنی نیز خلل نشود شبهه آنکه زعم کرده اند که از جمله نص تفصیلی که تصریح است
بخلافت علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم در وقتیکه از حجة الوداع باز گشت
در غدیر خم که موضعی است در جحفه که میقات اهل شام است اصحاب را جمع نمود و گفت
الست اولی بکم من انفسکم آیا من بشما اولی نیستم از نفسهای شما [illegible]
سه نوبت فرمود و اصحاب تصدیق کرده گفتند بلی یا رسول الله آنگاه دست علی رضی الله
عنه را بلند کرد و این گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من
ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق
معه حیث دار هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست بار خدایا نصرت ده
کسی که او را نصرت دهد و عداوت کن با کسی که با علی عداوت کند با و دوست دار کسی که او را دو
ست دارد و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد و ترک نصرت او کند و حق را با او دایر و جاری ساز
هر مکان که بوده باشد پس زعم شیعه و روافض آنست که معنی مولی اولی بتصرف است و ولایتی
که رسول الله صلی الله علیه و سلم را بر مومنان هست علی رضی الله عنه را نیز هست بدلیل
قول رسول الله صلی الله علیه و سلم الست اولی بکم و اگر بمعنی مولی ناصر بودی احتیاج
نبود که اصحاب را جمع کنند جهت اینکار و این دعا از برای علی رضی الله عنه کنند چرا که مولی بمعنی ناصر
همه مسلمانان هستند و این نوع دعائی حضرت صلی الله علیه و سلم نفرموده است مگر برای امام

معصومی که اطاعت او فرض باشد پس این نص صریح صحیح باشد در خلافت علی رضی الله عنه جواب این شبهه
که قوی ترین شبهها ایشانست محتاج ست بمقدمه و آن مقدمه بیان صحت حدیث و راوی آنست
و بیان آنکه این حدیث صحیح ست و شکی در آن نیست و جمعی کثیر از محدثین مثل ترمذی و نسائی و احمد
روایت این حدیث کرده اند و از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم شانزده کس روایت کرده اند
و در یک روایت از احمد منقول ست که سی صحابی این حدیث را از رسول الله صلی الله علیه و سلم
شنیده اند و گواهی داده اند بآن در ایام خلافت علی رضی الله عنه زمانیکه بیان خواهد شد
و بسیاری از ائمه بر صحت صحیح و حسن ست و قول آنکس که میگوید که این حدیث صحیح نیست و انکار کرده
این حدیث میکند باین طریق که علی رضی الله عنه در آن وقت در یمن بود و ملتفت الیه نیست زیرا که
ثابت ست که علی رضی الله عنه از یمن بازگشته بود و در آن وقت حج با رسول الله صلی الله علیه و سلم
گذارده و همچنین قول بعضی دیگر که گفته اند اللهم وال من والاه در این حدیث
زیادتی ست آن قول مردود و موضوع ست چرا که از چند طریق وارد شده که ذهبی بسیاری
از آنها را حکم بصحت کرده ولیکن آنچه شیعه از این حدیث زعم کرده اند که نص در خلافت علی رضی الله عنه است
مردود ست از چند وجه بیان این وجوه چون محتاج الیه ست خواهیم نمود اگرچه بطول می انجامد از
تامل در آن غافل مباش اول از این وجوه آنکه فرق شیعه متفق اند بر آنکه خبری که استدلال در خلافت
و امامت بآن میکنند می باید که متواتر باشد و حال آنکه این خبر متواتر نیست بلکه در صحت این حدیث
چنانچه گذشت خلاف کرده اند و طاعنان در صحت جمعی از عدول مرجوع الیه اند از ائمه حدیث مثل
ابی داود سجستانی و ابو حاتم و غیر ایشان لیکن این حدیث با آنکه از آحاد ست و در صحت آن نیز خلاف
کرده اند پس چگونه جایز باشد ایشان را که بمخالفت امری که متفق علیه نزد ایشان باشد از اشتراط تواتر
در احادیث امامت تمسک نمایند و حدیثی که باتفاق همه ایشان صلاحیت حجت ندارد بواسطه عدم تواتر حجت

خود سازند و ارتکاب این معنی نمودن نیست مگر تناقض و تحکمی که هیچ جز از استبعاد ترجیح بآن نیست
و ثانی از وجوه رد آنکه مسلم نمیداریم که معنی مولی امام و اولی بتصرف ست بلکه معنی او دوست
و ناصر ست زیرا که مولی مشترک ست میان چند معنی معتق و عتیق و متصرف در امر و ناصر و محبوب
و در هر یکی از این معانی حقیقت ست و تعیین بعضی از معانی مشترک بی دلیلی که مقتضی آن باشد
تحکم ست و مفید نیست و تعمیم او در جمیع مفهومات نیز جایز نیست زیرا که مشترک لفظی ست باین
طریق که وضع او متعدد شده بحسب تعدد معانی و در عموم خلاف ست و نزد جمهور اصولیین و علماء بیان
و در استعمال فصحا نیز آنست که عام در جمیع معانی نیست با آنکه اگر بتعمیم قایل شویم چنانچه مذهب
جمعی دیگر ست باینا بر آنکه مشترک معنوی باشد باین طریق که یک وضع در وی شده باشد از برای قدر
مشترکی آن قرب معنوی ست چه ولی از ولی بفتح واو و سکون لام بواسطه صدق او بر هر یک
از معانی مذکوره با وجود این حال درین صورت که از ممکن فیه تعمیم حاصل نمیشود زیرا که ممتنع ست
اراده هر یک از معتق و عتیق و چون این اراده ممتنع ست متعین اراده بعض ست و چون
ما و ایشان هر دو متفقیم بر صحت اراده حب یا نصرت بمعنی دوست چرا که علی رضی الله عنه سید
و حبیب ایشان ست پس اراده این معنی متعین باشد لا غیر با آنکه مولی بمعنی امام معهود نیست و نیامده است
نه در لغت و نه در شرع ظاهر ست و اما آنکه در لغت نیامده زیرا که هیچ کس از ائمه عربیت
ذکر نکرده ست که مفعل بمعنی افعل آمده باشد و قول خدای مَأْوٰیکُمُ النَّارُ هِیَ
مَوْلٰیکُمْ بمعنی مقرکم ست یعنی جای قرار گرفتن شما ای کفار نار ست یا بمعنی ناصرکم و این
مبالغه ست در نفی نصرت یعنی جای شما آتش ست و هیچ دوستی و معاونی بدار دیگر غیر آتش
که او معاون و مدد شما خواهد بود چنانچه در باب مبالغه میگویند که گرسنگی زاد و توشه آن
کسی ست که بی زاد و توشه ست و نیز استعمال مانع ست از آنکه مفعل بمعنی افعل آمده باشد چرا که در

در استعمال اولی من کذا میگویند اما مولی من کذا نمیگویند و همچنین در اضافه اولی الرجلین
میگویند و مولی الرجلین نمیگویند واما آنکه قبل ازین گفتیم که از جمله معانی مولی یکی متصرف
در امور است نظر بروایتی است که بعد ازین خواهد آمد یعنی مَنْ کُنْتُ وَلِیُّه و لفظ
مولی و استعمال او باین معنی منظور نیست بلکه غرض رسول الله صلی الله علیه وسلم از نص
موالات علی رضی الله عنه اجتناب از بغض و دشمنی با او ست با این عبارت او فرموده تا دلالت
بر زیادتی شرف علی رضی الله عنه کند و در صدر حدیث أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ سه نوبت فرمود
تا شوق و رغبت ایشان بر قبول زیادت شود و از جهة همین غرض در صدر بدعا خصت دلیل
بر آنچه ما گفتیم آنست که رسول الله صلی الله علیه وسلم درین خطبه ترغیب کرد بمحبت اهل بیت
و تمسک بایشان بر سبیل عموم فرموده و بر علی رضی الله عنه بر سبیل خصوص و لفظی که ابتدای حدیث
بآن فرموده است نیز مشعر باین معنی و لفظ حدیث نزد طبرانی و غیر او بسند صحیح آنست که در
غدیر خم در زیر درختی چند خطبه فرموده گفت أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي
اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَمْ يُعَمَّرْ نَبِيٌّ إِلَّا نِصْفَ عُمْرِ الَّذِي
يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ وَإِنِّي لَأَظُنُّ أَنْ يُوشِكَ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ
وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ قَالُوا
نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَجَهَدْتَ وَنَصَحْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ
خَيْرًا فَقَالَ أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ وَنَارَهُ حَقٌّ
وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَأَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ
لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ قَالُوا بَلَى

نَشْهَدُ

نَشْهَدُ بِذَلِكَ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ
إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَمَنْ
كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ يَعْنِي عَلِيًّا اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ
وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنَّكُمْ
وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ حَوْضٌ أَعْرَضُ مِمَّا بَيْنَ بُصْرَى إِلَى صَنْعَا
فِيهِ عَدَدُ النُّجُومِ قِدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ وَإِنِّي سَائِلُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ
عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ
كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا
بِهِ وَلَا تَضِلُّوا وَلَا تُبَدِّلُوا وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي
اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَنْقَضِيَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ای مردمان تحقیق
خبر داده مرا خدائی که عالم بخفیات و جلیات امور است آنکه عمر هر نبیی نصف عمر آن نبیی است
که قبل از وی بوده بواسطه و من چنین گمان میبرم که نزدیک است آن رسیده است که خوانده شوم
بسوی حق و اجابت کنم بتحقیق من سؤال کرده خواهم شد از شما و شما نیز مسئول خواهید بود و از من
و بعد از سؤال شما در جواب چه خواهید گفت آنگاه اصحاب رضی الله عنهم گفتند و او شهادت
خواهیم نمود که الحق نازل شده بر تو جمیع آنها را رسانیدی و بکمال جد و جهد بجای آوردی و نصایح
و مواعظ گفتی خدا تعالی ترا جزای خیر دهاد باز رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که آیا گواهی نمیدهید
که نیست معبود بحق مگر خدا تعالی و آنکه محمد بنده او و فرستاده او ست و آنکه جنت و نار او حق است
و موت و بعث حق است و آنکه روز قیامت خواهد آمد و هیچ شبهه و شکی در آن نیست و مردمان
از قبر برانگیخته خواهند شد اصحاب گفتند بلی بجمیع مذکورات شاهدیم و گواهی خواهیم داد و بعد از آن

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بار خدایا گواه باش باز فرمود ایها الناس بتحقیق خدای تبارک
وتعالی ناصر من است و من ناصر مومنانم و اولی باشانم از نفسهای ایشان با ایشان پس کسیکه
من ناصر ویم علی ناصر اوست بار خدایا دوست باش هر کسی که علی را دوست دارد و دشمنی کن
با کسی که با علی دشمنی کند باز فرمود یا ایها الناس من سبقت خواهم گرفت بر شما در ورود حوض
و شما در ورود خواهید نمود بر من و حاضر خواهید شد در حوض و عرض حوض من زیاده خواهد بود
از عرض ما بین بصری و صنعا و در آن حوض بعدد ستارها قدحها از نقره خواهد بود و زمانی
بر من وارد شوید در حوض سوال خواهم کرد شما را از ثقلین پس نظر کنید که بعد از من در شان این دو
و تعظیم آن چه نوع سلوک خواهید کرد و ثقل اکبر کتاب الله است و آن وسیله و حبلی است
که یک طرف آن بید قدرت الله تعالی است و طرف دیگر بدستهای شماست آنرا نگاه دارید و تمسک
جوئید تا زلل و ناگمراه نشوید و هیچ چیز را بآن بدل نکنید و ثقل دیگر عترة طاهره و اهل بیت من است
بتحقیق خبر داد مرا خدای تعالی که عالم الخفیات و جلیات امور است باینکه کتاب الله و اهل بیت من انقضا نمی یابند
و از هم جدا نمیشوند یعنی زایل نمیشود حکم تعظیم و تمسک بایشان هر دو مادامی که دنیا باقی است
تا آنکه حاضر شوند نزد من در حوض و نیز دلیلی دیگر بر آنکه مراد از امر موالات علی اجتناب از بغض
و عداوت آنحضرت است آنست که حافظ شمس الدین جزری رحمه الله روایت کرده است که باعث
خطبه خواندن رسول الله صلی الله علیه وسلم و ذکر این حدیث آن بود که بعضی اصحاب در صحبت
علی رضی الله عنه بجانب یمن رفته بودند سخنی نسبت بحضرت علی رضی الله عنه گفته بودند چون
رسول الله صلی الله علیه وسلم از حج فارغ شد اراده آن فرمود که تنبیه کند مردمان را بر قدر
علی رضی الله عنه و رد بر آن کسی در باب وی سخنی گفته بود و یعنی بریده چنانچه در بخاری روایت
کرده است که بریده علی رضی الله عنه را دشمن میداشت و سبب این بغض چنانچه ذهبی تصحیح کرده که بریده

در ملازمت

در ملازمت علی رضی الله عنه بجانب یمن رفت و از علی رضی الله عنه ناخوشی دید و آنرا نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم نقل نمود آنگاه روی مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن
حکایت متغیر شد فرمود ای بریده آیا من بمومنان اولی نیستم از ایشان بنفسهای خود بریده گفت
بلی یا رسول الله آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ
مَولاهُ و روایت کرد ابن بریده از بریده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لا تَقَع
یا بُرَیدَةُ فی عَلِیٍّ فَاِنَّ عَلِیًّا مِنّی وَ اَنا مِنهُ وَ هُوَ وَلِیُّکُم بَعدی یعنی
مذمت علی رضی الله عنه مکن ای بریده که علی از من است و من از ویم و او ولی شماست بعد از
من سند این حدیث ضعیف است زیرا که یکی از روات او اجلح است و اجلح اگرچه ابن معین او
را ثقه دانسته لکن غیر ابن معین حکم بضعف او کرده اند بنابر آنکه شیعی بوده است و بر تقدیر
صحت احتمال دارد که بالمعنی نقل کرده باشد بحسب اعتقاد خود و بر فرض آنکه بلفظ روایت کرده باشد
شیعی بودن ... و ولی آن بر لائق خاص و نظیر قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اقضاکم
علی تا آنکه اگر احتمال تام ولی نیز داشته باشد اجماع بر حقیقت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان او
رضی الله عنهم در این مقام حاکم است بحقیقت خلافت ابوبکر و بطلان ان علی عقب موت رسول الله
صلی الله علیه وسلم زیرا که اجماع علم قطعی حاصل میشود و از خبر واحد ظن حاصل میشود و در میان
قطعی و ظنی اصلا تعارض نیست بلکه عمل بقطعی می باید کرد و ظنی را طرح نماید باآنکه ظنی نیز و شیعه
در این باب متغیر نیست چنانچه گذشت پس استدلال ایشان بآن باطل باشد جواب ثالث آنکه از وجوه
رد آنکه مسلم داشتیم که مولی بمعنی اولی آمده باشد لیکن مسلم نمیداریم که اولی بامامت باشد بلکه معنی اولی او
باتباع و قرب او دوست مثل قول خدای تعالی اِنَّ اَولَی النّاسِ بِاِبراهیمَ لَلَّذینَ
اتَّبَعُوهُ یعنی اقرب و احق مردم باتباع دین ابراهیم آنکسانی اند که پیروی او کردند و نیز دلیلی

قاطع یا ظاهر بر نفی این احتمال درین حدیث نیست بلکه احتمال واقع همین معنی است چرا که ابوبکر
و عمر رضی الله عنهما همین فهمیدند بنا برین وقتی که این حدیث شنیدند گفتند ای علی ابن ابی طالب
گوارنده باد ترا آنکه مولای هر مومن و مومنه شدی چنانچه دارقطنی روایت کرده که عمر رضی الله
عنه را گفتند که این نوع سلوکی که با علی رضی الله عنه در تعظیم و احترام و غیر ذلک میکنی با هیچ
کدام از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم نمیکنی عمر گفت علی مولای من است رضی الله عنهما
رابع آنکه ایضا بر تقدیر یکه مسلم داریم که مولی بمعنی اولی بامامت است لیکن مسلم نمیداریم که امامت
در حال باشد و الا لازم می آید که با وجود رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه امام باشد
و این باطل است پس مراد امامت در مآل خواهد بود و درین حدیث وقت مآل معین نساخته
بعضی درین هنگام مراد و معنی است که بیعت او یافته شود و مردم با او بیعت کنند و بنا برین منافی
نیست خلافت علی رضی الله عنه و تقدیم خلافت خلفاء ثلاثه رضوان الله علیهم اجمعین بر خلافت
وی نیست و نیز که خلافت خلفاء ثلاثه باجماع اصحاب حتی از علی رضی الله عنه ثابت شد
با وجود اخباری که مصرح است بخلافت ابوبکر رضی الله عنه چنانچه گذشت و نیز از افضلیت
علی رضی الله عنه چنانچه معتقد آن جماعت است بطلان امامت غیر لازم نمی آید چرا که از بعضی گذشت
که اهل سنت اجماع کرده اند بر صحت امامت مفضول با وجود افضل بدلیل اجماع ایشان بر صحت
خلافت عثمان رضی الله عنه با آنکه خلاف کرده اند در افضلیت عثمان بر علی اگرچه علما برین اند
که عثمان افضل است از علی رضی الله عنهما چنانچه بیان این مسئله خواهد آمد **از سفیان ثوری**
رحمه الله تحقیق بصحت رسید که گفت کسیکه زعم کند که علی رضی الله عنه احق و اولی بود بامامت
از شیخین حکم کرده است بخطای جمیع مهاجر و انصار رضی الله عنهم و هر کس که حکم بخطای جمیع
مهاجر و انصار کند گمان این ندارم که عملی از اعمال او با آسمان رفع کنند و این کلام امام نووی

از سفیان

از سفیان ثوری رحمه الله نقل کرده و گفت این کلام سفیان بسبب آنکه حسن اعتقاد او نسبت بعلی رضی الله
عنه مشهور و معروف است و از بیان مستغنی **روایت کرد** ابو نعیم از زید بن الحباب که سفیان ثوری
رحمه الله در اوائل حال اجتهاد او مثل اصحاب او بود از اهل کوفه که علی را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهم
تفضیل میداد و لیکن زمانی که به بصره رفت از رای اول رجوع نمود و تفضیل میداد ابوبکر و عمر را
بر علی رضوان الله علیهم اجمعین **خامس** آنکه این حدیث اگر نص بر امامت علی رضی الله عنه بود چگونه
در وقت قرار خلافت که محتاج الیه بود نه علی و عباس رضی الله عنهما و نه غیر ایشان از اصحاب
هیچ کس این حدیث را حجت نساخت و اظهار این معنی نکرد تا آنکه علی رضی الله عنه در ایام خلافت خود
حجت نساخت اصحاب را بآن منکر گشت و استشهاد از ایشان نمود چنانچه در جواب شبهه هشتم
گذشت پس ساکت شدن علی رضی الله تعالی عنه از احتجاج باین حدیث تا زمان خلافت خود
دلیلی قاطع است نزد کسی که اندک فهمی و عقلی دارد و از کلمة الحق استنکاف نمی نماید بر آنکه علی
رضی الله عنه عالم بود بآنکه در این حدیث نص بر خلافت او عقب فوت رسول الله صلی الله علیه و سلم
نیست و بنا برین تصریح کرده بآنکه از رسول الله صلی الله علیه و سلم نصی در باب خلافت صادر نشد
نه در شان من و نه در شان دیگری چنانچه خواهد آمد **حدیث مراجعت** علی و عباس
رضی الله عنهما از خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم که در بخاری و غیر آن از کتب حدیث
مطولا مذکور است صریح است در آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در وقت رحلت از
دنیا نص بر امامت هیچ کس از اصحاب نفرموده و بعد از تامل در حدیث هر عاقل میداند
که من کنت مولاه نص در امامت علی رضی الله عنه نیست و الا محتاج نبودند علی و عباس
رضی الله عنهما بمراجعت برسول الله صلی الله علیه و سلم چنانچه در وقت وجود علامت موت
در بشره رسول الله صلی الله علیه و سلم عباس آن علامت یافته با علی گفت رضی الله عنهم چنانچه از

رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال کنیم که اگر امر خلافة در میان ما خواهد بود بدانیم و اگر غیر ما را باشد
معلوم کنیم که کیست و از وی التماس کنیم تا در حق ما با او وصیت فرماید علی رضی الله عنه در جواب
گفت بخدا سوگند که اگر سوال کنیم از خلافت و ما را ازان منع کند مردم بعد از آن حضرت بما نخواهند
داد و الله که من از رسول الله صلی الله علیه و سلم این سوال نکنم و دنیا نطلبم با آنکه از روز غدیر
خم تا ایام مرض موت رسول الله صلی الله علیه و سلم قریب دو ماه نگذشته بود و تجویز نسیان
بر تمام اصحاب که حاضر روز غدیر خم شنیده بودند و حال آنکه ایشان از اهل ذکا و فطنت و عدم تفریط
و غفلت بوده‌اند در اخبار رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌شنیدند محال عادی است و هر عاقل
به بدیهه عقل میداند که از اصحاب رضی الله عنهم در میان نسیان و تفریط واقع نشده و در حال
ابو بکر رضی الله عنه منکر این حدیث بوده‌اند و عالم بمعنی این حدیث نیز بوده‌اند با آنکه رسول الله
صلی الله علیه و سلم روزی دیگر بعد از روز غدیر خم خطبه خواند و در مادهٔ ابو بکر رضی الله عنه چیزی که
بعد از این در فضایل او یک حدیث و سیوم خواهد آمد بیان فرمود در آن نظر کرده در معنی آن تامل کنند
و نیز بعد ازین در آیت چهارم که در فضایل اهل بیت مذکور شده حدیثی چند خواهد آمد که رسول الله
صلی الله علیه و سلم در مرض موت ترغیب بر مودت و محبت و اتباع اهل بیت فرموده و در بعضی
از احادیث است که آخر کلمه که رسول الله صلی الله علیه و سلم بان تکلم فرمود این بود که اخلفونی
فی اهل بیتی یعنی محبت و ملازمت و تابع اهل بیت من باشید و ملاحظه جانب من مرعی دارید
در شان اهل بیت پس غرض از این حدیث وصیتی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در شان
اهل بیت فرموده و فرق میان این وصیت و میان مقام خلافت بسیار است و زعم شیعه و روافض
که صحابه رضی الله عنهم باین نص عالم بودند و اطاعت نکردند عنادا و مکابرة باطل است چنانکه
مبسوطا بیان کردیم و آنچه گفته‌اند که علی رضی الله عنه بنا بر تقیه ترک خلافت و ترک استدلال باین حدیث

کرد آن نیز کذب و افترا محض است بدلایلی که گذشت مبسوطا و از جمله آن دلایل یکی این بود که علی رضی الله
عنه از شوکت و حشمت در میان قوم خود بود و با کثرت و شجاعتی که داشتند و احتیاج به تقیه نداشت
و از کسی نمی‌ترسید ابو بکر رضی الله عنه با آنکه قبل علی رضی الله عنه شوکت و کثرت نداشت زمانی که
انصار گفتند از ما امیری و از شما امیری بحدیث الائمة من قریش استدلال
کرد و جمیع اصحاب استدلال او قبول کردند با آنکه این حدیث عام بود در جمیع قریش و یکی از اصحاب
نگفت که نص بر امامت علی رضی الله عنه خاصه وارد شده و روایت کرده بیهقی از ابو حنیفه رضی الله عنه
که گفت اهل عقیده شیعه تفضیل صحابه است رضوان الله علیهم اجمعین انتهی و تنبیه کرد ابو حنیفه
رحمه الله که اکثر شیعه بواسطه آنکه خبث شیعه در عقیده ایشان است نه روافض زیرا که روافض تکفیر صحابه
النبی رضی الله عنهم میکنند و میگویند که ایشان عناد کردند در ترک عمل بنص و امامت علی رضی الله
عنه بلکه ابو کامل که از جمله روسای روافض است علی را رضی الله عنه تکفیر میکند و گمانش آنست
که علی رضی الله عنه اعانت و مدد کرد کفار را بر کفر ایشان و در پنهان ساختن نص بر امامت که
امریست که دین تمام نمیشود مگر بآن تقویت ایشان نمود و این اعتقاد فاسد و مذهب باطل ابو کامل
خذله الله از الحاد ناشی شده که چون هرگز از علی رضی الله عنه وارد نشده که نص بر امامت خود
ساخته است بلکه از وی رضی الله عنه بتواتر رسیده که فرموده است که افضل این امت ابو بکر و عمر
رضی الله عنهما و عمر رضی الله عنه وی را در شوری داخل کرد و قبول نمود و از بیعت ابا نفرمود بنا بر
آن کافر استنباط نمود که علی رضی الله عنه در کتمان نص اعانت اصحاب کرد و اصحاب باعتقاد فاسد
او کافر اند پس علی نیز کافر باشد و بنا بر کلام این جاهل کذا است که ملاحده طعن
در دین و در قرآن کرده‌اند و بعضی از ائمه اسلام را لازم شده که متعرض رد کلام ملاحده که
کلام روافض را حجه خود ساخته در دین طعن کرده‌اند شوند و از جمله ملاحده لغت اند آنست

که چگونه خدای تعالی میفرماید کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ یعنی شما نیکوترین
گروهی که از خلوه خانه غیب بیرون شده است از برای مردمان و حال آنکه بعد از وفات پیغمبر
جمیع ایشان مرتد شدند مگر شش تن که امتناع نمودند از تقدیم ابو بکر بر علی رضی الله عنهما که وصیت
در حق او شده بود پس نظر کن در خبث این ملحد که عین حجة رفضه است قَاتَلَهُمُ اللهُ
بلکه مضرت این گروه رفضه در دین از مضرت یهود و نصاری و سایر فرق ضلال زیاده است
چنانچه علی رضی الله عنه تصریح باین معنی فرموده بقول خود تَفْتَرِقُ هٰذِهِ الْاُمَّةُ
عَلٰی ثَلٰثٍ وَسَبْعِیْنَ فِرْقَةً شَرُّهَا مَنْ یَنْتَحِلُ حُبَّنَا وَیُفَارِقُ اَمْرَنَا
یعنی این امت هفتاد و سه فرقه خواهد بود بدترین آن فرقها فرقه ایست که محبت ما را بخود
وا بندند و مخالفت امر ما کنند و وجه اشتمال و اتصاف این جماعت بزیادتی ضرر در دین آنست
که بواسطه افترا و عناد و بدعتهای قبیحه ایشان ملاحده تسلط یافتند و طعن در دین و ائمه
مسلمین نمودند بلکه قاضی ابو بکر باقلانی رحمه الله گفته که در اکثر روافض بر آن رفته اند ابطال
جمیع اسلام است زیرا که اگر ممکن بودی اجتماع جمیع صحابه بر کتمان نصوص ممکن است اتفاق ایشان
بر نقل کذب از جهت غرضی از اغراض پس ممکن باشد که تمام احادیثی که نقل کرده اند کذب و بهتان
باشد و نیز ممکن باشد که قران معارضه شده باشد بچیزی که افصح از آن است و اصحاب آن را پنهان
کرده باشند چنانچه ادعای یهود و نصاری است و همچنین سایر ائمه نقل کرده اند از عنوان جایز
باشد کذب و تهمت و بهتان در آن چیزی که زمانی که در بین امت که بهترین امم است تجویز
میکنند تجویز کردن ایشان در باقی امت بطریق اولی است پس تامل کن در بین مفاسد که بر قول
فاسد روافض مترتب میشود روایت کرد بیهقی از شافعی رضی الله عنه که گفت هیچ فرقه از فرق
مبتدع و اهل اهوا بشهادت زور و بهتان بمرتبه روافض نمی رسند بلکه ایشان بر همه فرقها زیادتی دارند

میکنند

میکنند درین باب راوی گوید که گاه شافعی رضی الله عنه ذکر این جماعت مینمود و ایشان را عیب میکرد
سخت ترین عیبی سادس از وجوه رد آنکه هیچ مانعی نبود از آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
در خطبه سابقه در روز غدیر خم تصریح فرمود بگوید که علی بعد از من خلیفه است پس عدول رسول الله
صلی الله علیه و سلم از تصریح با امر خلافت بحدیث مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ الی آخره دلیلی
ظاهر است بر آنکه مراد حضرت صلی الله علیه و سلم ولایت خلافت نبوده بلکه وارد شده بسندی
که راویان آن همه مقبول اند چنانچه ذهبی گفته از طرق متعدده از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله
علیه و سلم را گفتند که یا رسول الله بعد از تو امر امارت مفوض برای که خواهی ساخت رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود که اِنْ تُؤَمِّرُوْا اَبَا بَکْرٍ تَجِدُوْهُ اَمِیْنًا زَاهِدًا فِی
الدُّنْیَا رَاغِبًا فِی الْاٰخِرَةِ وَاِنْ تُؤَمِّرُوْا عُمَرَ تَجِدُوْهُ قَوِیًّا اَمِیْنًا
لَا یَخَافُ فِی اللهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ وَاِنْ تُؤَمِّرُوْا عَلِیًّا وَلَا اَرَاکُمْ
فَاعِلِیْنَ تَجِدُوْهُ هَادِیًا مَهْدِیًّا یَاْخُذُ بِکُمُ الطَّرِیْقَ الْمُسْتَقِیْمَ
یعنی برای شما مفوض است این امر اگر ابو بکر را امیر خود سازید خواهید یافت ورا امین و تارک
دنیا و راغب در آخرت و اگر عمر را امیر خود سازید خواهید یافت ورا صاحب قوت و امانتی که
در راه خدای تعالی از ملامت هیچ ملامت کننده نترسد و اگر علی را امیر خود سازید و حال
آنکه نمی بینم که شما این فعل را کنید می یابید او را هادی بر راه حق که شما را راه راست نماید روایت
کرد بزار این حدیث را بسندی که روات آن ثقات اند چنانچه هیثمی گفته پس این حدیث دلالت
میکند بر آنکه امر امامت موقوف است بر آنکه مسلمانان او را بیعت کنند و بر عدم نص بر شان
علی رضی الله عنه و نیز مؤید و مقوی این قول آنکه جمع کثیر مثل بزار بسندی حسن و امام احمد و غیر ایشان
بسند قوی چنانچه ذهبی گفته روایت کرده اند از علی رضی الله عنه که چون با او گفتند که کسی

بر ما خلیفه ساز فرمود که کسی را بر شما خلیفه نخواهم ساخت بلکه برضا بانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
شما را گذاشت من نیز شما را بهمان طریق خواهم گذاشت و بزار نیز روایت کرد بسندی که رجال
او رجال صحیح است از علی رضی الله عنه که فرمود مَا اسْتَخْلَفَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَسْتَخْلِفَ عَلَيْكُمْ یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را بر شما
خلیفه نکرد تا من بر شما کسی را خلیفه گردانم و روایت بهمین سابع از وجوه رد حدیث
کرد دارقطنی نیز از علی رضی الله عنه و در بعض از طرق اسناد او زیادتی هست که فرمود
دَخَلْنَا عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اسْتَخْلِفْ
عَلَيْنَا قَالَ لَا إِنْ يَعْلَمِ اللهُ فِيكُمْ خَيْرًا تُوَلِّي عَلَيْكُمْ خَيْرَكُمْ فَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللهُ
عَنْهُ فَعَلِمَ اللهُ فِينَا خَيْرًا فَوَلَّى عَلَيْنَا أَبَا بَكْرٍ داخل شدیم بر رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خلیفه کن بر ما فرمود تعیین خلیفه نخواهم
کرد اگر خدای تعالی در شما خیری بیند بهترین شما را والی میسازد بر شما بنابرین علی رضی الله عنه فرمود
که خدا تعالی در ما خیری دید و بهترین ما بر ما ابوبکر را والی گردانید پس ثابت شد باین دلیل که علی رضی الله
عنه تصریح کرد بآنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم نص بر خلافت نفرمود در شان هیچ کس روایت کرد
مسلم از علی رضی الله عنه که فرمود مَنْ زَعَمَ أَنَّ عِنْدَنَا شَيْئًا نَقْرَؤُهُ إِلَّا كِتَابَ
اللهِ وَهَذِهِ الصَّحِيفَةَ فِيهَا أَسْنَانُ الْإِبِلِ وَشَيْءٌ مِنَ الْجِرَاحَاتِ
فَقَدْ كَذَبَ هر کس گمان کرده که نزد ما چیزی از کتابهاست که میخوانیم آن را غیر کتاب الله
و این اوراق که در آن بیان سنهاء ابل است یعنی در آن حکم کمیت و بیان اصناف شتر است که در دیت
بر قاتل لازم میشود و چیزی از جراح یعنی حکم تحریم قتل مسلم بکافر و غیر ذلک از احکام قصاص تحقیق آن
را علم کاذب است و بنای این حدیث آنست که جماعتی از شیعه زعم کرده بودند که نزد اهل بیت خصوص

مرتضی

علی مرتضی رضی الله عنه چیزی چند از وحی هست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را بان مخصوص
ساخته و هیچ کس بآن مطلع نشده غیر اهل بیت بنا برین ابو حنیفه و غیر او از علی رضی الله عنه سوال
کردند که آیا نزد شما چیزی از وحی غیر آنچه در قرآن هست یا نه آنگاه علی رضی الله عنه در اثناء خطبه
در بالای منبر فرمود و الله که نزد ما هیچ چیز از وحی یا کتابی غیر کتاب الله و این چند ورق که در قراب
سیف منست نیست و آن را بیرون آورده بمردم نمود و در آن احکام و مقادیر و اصناف
شتران بود که در دیت قتل بر قاتل لازم میشود و بعضی از احکام قصاص مثل تحریم قتل مسلم بعوض
قتل کافر و فک اسیر و غیر ذلک که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده یا آنکه خود از کلام الله
استنباط فرموده بود و الله اعلم و روایت کردند جمعی مثل دارقطنی و ابن عساکر و ذهبی و غیر ایشان
که علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه چون بجانب بصره نزول فرمود ابن الکوا و قیس ابن عباد بخدمت آنحضرت
ازان حضرت سوال کردند گفتند که خبر ده ما را از این آمدن خود که آیا بجهت غلبه بر امر خلافت است
یا بعهدیست که از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم شده بود اگر بعهد رسول الله صلی الله علیه وسلم است
ما را ازان خبر کن که اعتماد و وثوق باخبار تو داریم و میدانیم که آنچه حق و صدق است نقل خواهی فرمود
آنگاه علی کرم الله وجهه فرمود أَمَّا أَنْ يَكُونَ عِنْدِي عَهْدٌ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَهِدَهُ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ فَلَا وَاللهِ لَئِنْ كُنْتُ أَوَّلَ
مَنْ صَدَّقَ بِهِ فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ فَلَوْ كَانَ عِنْدِي
مِنْهُ عَهْدٌ فِي ذَلِكَ مَا تَرَكْتُ أَخَا بَنِي تَيْمِ بْنِ مُرَّةَ وَعُمَرَ بْنَ
الْخَطَّابِ يَثُوبَانِ عَلَى مِنْبَرِهِ وَلَقَاتَلْتُهُمَا بِيَدِي وَلَوْ لَمْ أَجِدْ إِلَّا
بُرْدَتِي هَذِهِ وَلَكِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يُقْتَلْ
قَتْلًا وَلَمْ يَمُتْ فَجْأَةً مَكَثَ فِي مَرَضِهِ أَيَّامًا وَلَيَالِيَ فَأَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ

او بلال يؤذنه بالصلوة فيامر ابا بكر فيصلي بالناس وهو
يرى مكاني ثم ياتيه المؤذن فيؤذنه بالصلوة فيامر ابا بكر
فيصلي بالناس وهو يرى مكاني ولقد ارادت امرأة من نسائه
تصرفه عن ابي بكر فابى وغضب وقال انتن صواحب يوسف مروا
ابا بكر فليصل بالناس فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم
نظرنا في امرنا فاخترنا لدنيانا من رضيه رسول الله صلى الله عليه
وسلم لديننا وكانت الصلوة اعظم شعائر الاسلام وقوام
الدين فبايعنا ابا بكر رضي الله عنه وكان لذلك اهلا لم
يختلف عليه منا اثنان وفي رواية فاقام بين اظهرنا الكلمة
واحدة والامر واحد لا يختلف عليه منا اثنان وفي رواية
فاخترنا لدنيانا من اختاره صلى الله عليه وسلم لديننا
فاديت الى ابي بكر حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه
في جنوده وكنت اخذ اذا اعطاني واغزوا اذا اغزاني
واضرب بين يديه الحدود بسوطي فلما قبض ولاها عمر
فاخذها بسنة صاحبه وما يعرف من امرها فبايعنا عمر لم
يختلف عليه منا اثنان فاديت له حقه وعرفت له طاعته وغزوت
معه في جيوشه وكنت اخذ اذا اعطاني واغزوا اذا اغزاني
واضرب بين يديه الحدود بسوطي فلما قبض تذكرت في نفسي
قرابتي وسابقتي وفضلي وانا اظن ان لا يعدل بي ولكن خشي

ان لا

ان لا يعمل الخليفة بعده شيئا الا لحقه في قبره فاخرج منها
نفسه وولده ولو كانت محاباة لآثر ولده بها وبرئ منها رهط
انا احدهم وظننت ان لا يعدل بي فاخذ عبد الرحمن بن
عوف مواثيقنا على ان نسمع ونطيع لمن ولاه الله امرنا ثم بايع
عثمان فنظرت فاذا طاعتي قد سبقت بيعتي واذا ميثاقي
قد اخذ لغيري فبايعنا عثمان فاديت له حقه وعرفت له
طاعته وغزوت معه في جيوشه وكنت اخذ اذا اعطاني
واغزوا اذا اغزاني واضرب بين يديه الحدود بسوطي فلما
اصيب نظرت فاذا الخليفتان اللذان اخذاها بعهد رسول
الله صلى الله عليه وسلم اليهما بالصلوة قد مضيا وهذا الذي
اخذ له ميثاقي قد اصيب فبايعني اهل الحرمين واهل هذين
المصرين اي البصرة والكوفة فوثب فيها من ليس مثلي ولا
قرابته كقرابتي ولا علمه كعلمي ولا سابقته كسابقتي وكنت
احق بها منه يعني معاوية. اما آنكه رسول الله صلى الله عليه وسلم در دنيا بمن عهدي
و وصيتي كرده باشد پس نيست اگر وصيت و عهدي در امر خلافت در شأن من شده بودي اول كسي كه
تصديق آن و عمل بآن ميكردم من بودم و تكذيب آن و ترك عمل بآن نميكردم و نمي گذاشتم
كه ابو بكر ابن ابي قحافه و عمر ابن الخطاب رضي الله عنهما بر منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم روند
و بايستند و با ايشان مقاتله ميكردم و اگرچه هيچ جز اين بردي كه پوشيده ام با من نبودي
ليكن رسول الله صلى الله عليه وسلم كشته نشد و ناگاه نه ودفعة نمرد وفات نيافت بلكه مرض

او صلی الله علیه و سلم چند روزی بطول انجامید و بلال می آمد و اعلام بوقت صلوة میکرد
پس رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر را امر فرمود که امامت کرده با مردم نماز گذارد و مکان
مرا امید بود و میدانست و بعضی از ازواج رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواستند که این امر امامت
صلوة از ابوبکر رضی الله عنه بگردانند رسول الله صلی الله علیه و سلم ازین معنی ابا کرد و غضب
فرموده گفت اَنْتُنَّ صَوَاحِبُ یُوسُفَ مُرُوا اَبَا بَکْرٍ فَلْیُصَلِّ بِالنَّاسِ
و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم از دنیا رحلت فرمود نظر کردیم در امر خود و اختیار
کردیم از برای دنیای خود کسی را که رسول الله صلی الله علیه و سلم از برای دین ما او راضی شده
بود و حال آنکه صلوة اعظم شعار اسلام است و دین بآن قایم است پس بیعت با آن قایم
پس بیعت کردیم با ابوبکر رضی الله عنه و او اهلیت این امر داشت و هیچ کس از ما در این امر
مخالفت نکردند بلکه تمام متفق بودند با او و در این امر در روایتی دیگر آنکه فرمود که خواست تمام
خلافت کرد در میان ما و همه متفق بودیم و هیچ کس از ما بر وی مخالف نشده و مآل هر دو عبارت یکی
اگرچه بحسب لفظ مختلف است و در روایتی دیگر آنکه فرمود اختیار کردیم از برای دنیای خود کسی
که رسول الله صلی الله علیه و سلم از برای دین ما اختیار کرده بود پس حق ابوبکر را در امر خلافت
بجا آوردم و شناختم و طاعت او بر خود لازم دانستم و غزا کردم باتفاق او در لشکری که او
بود و هرگاه که عطای مالی یا غنیمتی بمن میکرد میگرفتم و اگر مرا بغزائی روانه میکرد میرفتم و غزا میکردم
و بتازیانه خود اجرای حدود در حضور او بمردم مینمودم و بعد از آنکه او فوت شد عمر را رضی الله عنه
ولی عهد خود ساخت و او بسنت صاحب خود ابوبکر رضی الله عنه عمل نمود و در اخذ بر اعمال او واقف
بود پس بیعت کردیم بعمر رضی الله عنه و هیچ کس از اهل مدینه اختلاف است در میان ما اختلاف نکرد
پس ادای حق خلافت او کردم و اطاعت نمودم و غزا همراه او کردم و در لشکری که او بود اگر

اگر عطای مالی که او میداد میگرفتم و اگر بغزا رجوع میفرمود غزا میکردم و در حضور او بسوط خود اجرای
حدود بر مردم میکردیم باز چون عمر متوفی شد قرابت خود برسول الله صلی الله علیه و سلم و سبقت
خود در اسلام و فضل خود بخاطر رسانیدم گمان من این بود که دیگری برمن اختیار نکند لیکن
ترسید که خلیفه او عملی کند و بال آن بقبر او لاحق شود بنابرین نفس خود و ولد خود را ازین امر
بیرون کرد و اگر در میان جانب داری میل میکرد و ولد خود را بآن امر مقرر میداشت پس ملاحظه
تمام در میان نمود و این امر برای چند کس مفوض ساخت که من یکی از آنها بودم و گمان من این بود که
بمن دیگری اختیار نخواهند کرد و عبد الرحمن بن عوف از ما موثق گرفت که اطاعت آنکس کنیم
که خدا تعالی او را والی امر سازد آنگاه بیعت بعثمان رضی الله عنه کرد و من ملاحظه نمودم که اطاعت
کردن من سابق شده بر بیعت با من و میثاقی که از من گرفته بود برای غیر من بود و بعد از آن بعثمان
رضی الله عنه بیعت کردیم و من ادای حق او در خلافت کرده اطاعت کردم و همراه او غزا کردم
در لشکری که او بود و عطای مالی که میفرمود میگرفتم و اگر رجوع غزا بمن میشد بغزا میرفتم و بسوط خود اجرای
حدود بر مردم میکردم تا آنکه عثمان شهید شد آنگاه من نظر در این امر کرده دیدم که آن دو خلیفه
که بعهد رسول الله صلی الله علیه و سلم در امر صلوة خلافت کرده بودند گذشتند و این خلیفه ثالث
که عهد و میثاق من برای او گرفته بود و او نیز رفت پس اهل مکه و مدینه و اهل این شهر که کوفه
و بصره بوده با من بیعت کردند درین اثنا کسیکه خود مثل من نیست و قرب او مثل قرب من نیست
و علم او مثل علم من نیست و سبقت او مثل سبقت من نیست باین امر برخاسته ادعای خلافت دارد
یعنی معاویه و حال آنکه من احق و اولی به خلافتم از وی و روایت این حدیث کرده اند این جماعت
مذکوره و اسحق بن راهویه از چند طریق دیگر و غیر ایشان نیز از طریق دیگر روایت کرده اند و در بعضی
ازین طریق این حدیث بعضی معنوی دیگر است و اصح این طریق روایت اسمعیل بن علیه است و در آن

روایت آنکه چون علی رضی الله عنه را گفتند که از سینه خود خبر ده ما را که آیا عهدیست که رسول الله
صلی الله علیه وسلم در شان شما کرده است یا آنکه برای خود تصدی این امر شده بودید فرمود
بل رأی رأیته بلکه اجتهادیست که از جانب من شده و روایت کرد احمد از علی رضی الله
عنه که در روز جمل گفت لم یعهد الینا رسول الله صلی الله علیه وسلم
عهداً ناخذ به فی الامارة ولکن شیء رأیناه من قبل انفسنا
در امر خلافت هیچ عهدی و وصیتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نشده بود که بآن عمل کنیم
بلکه امری بود که ما برای اجتهاد خود کردیم و روایت کرده هروی و دار قطنی مانند این حدیث
همین حدیث با زیادتی پس جمیع طرق این حدیث منقولست از علی رضی الله عنه بر نفی نص امامت
او السلام علیه و علماء اهل بیت نیز برین امر متفق اند چنانچه ابونعیم از حسن بن حسن سبط
علی رضی الله عنهما روایت کرده که چون با او گفتند که خبر من کنت مولاه فعلی مولاه
نص بر امامت علی ابن ابی طالبست جواب داد که اما والله لو یعنی النبی صلی الله
علیه وسلم بذلک الامارة والسلطان لافصح لهم به فان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کان افصح الناس للمسلمین
ولقال لهم ایها الناس هذا ولی امرکم والقائم علیکم بعدی
فاسمعوا له واطیعوا ما کان من هذا شیء فوالله لئن کان
الله ورسوله اختار علیاً لهذا الامر والقیام به للمسلمین
من بعده ثم ترک علی امر الله ورسوله ان یقوم به او یعذر
فیه الی المسلمین لکان اعظم الناس خطیئة لعلی اذ ترک
امر الله ورسوله حاشاه من ذلک یعنی آگاه باشید بخدا سوگند که اگر مراد

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه وسلم ازین حدیث امارة و سلطنت بودی هر آینه آنرا ظاهر و مبین
ساختی تصریح بآن میفرمود زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم فصیح ترین مردم بود خصوص
از برای امر مسلمانان و هر آینه ایشانرا میگفت ایها الناس علی رضی الله عنه والی امر شما است
و بامر خلافت بعد از من قیام می نماید سخن او بشنوید و اطاعت او کنید نبود ازین خبر جای
بجا آرند که اگر خدا و رسول علی رضی الله عنه را بامر خلافت اختیار کرده بودند که بعد از رسول الله
صلی الله علیه وسلم بامر مسلمانان قیام نماید و علی رضی الله عنه ترک امر خدا و رسول میکرد و در قیام
بامر مسلمانان عذر میگفت هر آینه خطیئات علی رضی الله عنه از جمیع مردم بیشتر بود بواسطه ترک
امر خدا و رسول حاشا که علی رضی الله عنه امر خدا و رسول را ترک کرده اند و در روایتی دیگر از وی آنکه
گفت ولو کان هذا الامر کما تقولون وان الله اختار علیاً للقیام
علی الناس لکان علی اعظم الناس خطیئة ان ترک امر رسول الله
صلی الله علیه وسلم اگر این امر چنین بودی که تو میگویی و الله تعالی علی را اختیار کرده بودی
برای اقامت امر مسلمانان هر آینه علی رضی الله عنه اعظم خطیئت بود از همه مردم زیرا که ترک امر
خدا و رسول کرده که بامر مسلمانان قیام ننموده است انگاه آن شخص گفت که آیا رسول الله صلی الله
علیه وسلم نگفت من کنت مولاه فعلی مولاه حسن رضی الله عنه در جواب گفت
لو عنی به القیام علی الناس والامرة لافصح عنه کما افصح عن
الصلوة والزکوة ولقال ایها الناس ان علیاً ولی امرکم من بعدی
والقائم فی الناس بامری فلا تعصوا امره اگر مراد رسول الله صلی الله علیه
وسلم ازین حدیث امامت و قیام بامر مسلمانان بودی آنرا مبین و منکشف ساختی چنانچه صلوة
و زکوة را مبین و منکشف ساخت و میگفت ایها الناس علی والی امر شماست بعد از من و بامر

مسلمانان قیام خواهند نمود بامر من اطاعت او کنید و نافرمانی او مکنید و روایت کرده دار قطنی از ابو
حنیفه رضی الله عنه که چون بمدینه آمد از امام جعفر صادق رضی الله عنه از حال ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
پرسید امام جعفر صادق فرمود که رحمت خدای بر ابوبکر و عمر باد الگاه ابو حنیفه رحمه الله گفت در عراق
جماعتی میگویند که تو از ایشان بری شدی فرمود مَعَاذَ اللهِ كَذَبُوا وَرَبِّ الْكَعْبَة
پناه بخدا میگیریم از آنکه از ایشان بری گردیم دروغ گفتند به پروردگار کعبه سوگند آنگاه امام جعفر
رضی الله عنه ذکر تزویج علی رضی الله عنه دختر خود را ام کلثوم که از فاطمه رضی الله عنها بود با عمر نمود
و گفت ای ابو حنیفه لَوْ لَمْ يَكُنْ أَهْلًا لَهَا مَا زَوَّجَهُ إِيَّاهَا اگر عمر رضی الله
عنه اهلیت و استحقاق این امر نداشتی علی رضی الله عنه دختر خود را با وی نمی داد ابو حنیفه
گفت اگر انچه میفرمائی بنویسی باهل عراق خوبست امام در جواب گفت لَا يُعْطُونِي بِالْكُتُب
نوشتن اطاعت من نخواهند کرد و بدانکه تزویج علی رضی الله عنه دختر را بعمر رضی الله عنه دلیلی
قاطع است بر بطلان زعم رفضه چرا که بزعم فاسد آن جماعه عمر رضی الله عنه را تکفیر میکنند چه
نوع جایز بودی که علی رضی الله عنه دختر خود را بکافری دهد نعوذ بالله من هذا الاعتقاد
ثامن از وجوه رد آنکه ایشان میگویند اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ
مَنْ عَادَاهُ درین حدیث دعائی نمی باشد مگر برای امامی معصوم دعوی است بی دلیل
زیرا که جایز است این نوع دعائی برای فردی کسی از مومنان و هر گاه که برای فردی کسی از مومنان
جایز باشد جواز آن برای اخص و اشراف ایشان بهم بحسب شرع و بهم بحسب عقل بطریق اولی
پس معصومیت و امامت علی رضی الله عنه عقب فوت رسول الله صلی الله علیه و سلم است ازین
دعا لازم نمی آید بهم چنانکه ابو ذر هروی روایة کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم در شان
عمر رضی الله عنه فرموده که عُمَرُ مَعِي وَأَنَا مَعَ عُمَرَ وَالْحَقُّ بَعْدِي مَعَ عُمَرَ حَيْثُ كَانَ

عمر رضی الله

عمر رضی الله عنه با من است و من با عمرم و حق با عمر است بعد از من در هر جائی که باشد و درین
حدیث صحیح دلالتی بر امامت عمر رضی الله عنه عقب فوت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست
و بر عصمت او نیز دلالت نمیکند باز اگر مراد ایشان از عصمت عصمتی است که برای انبیا ثابت است
آن باطل است و اگر مراد ازین عصمت محافظه است آن برای فردی کسی از مومنان جایز است
خصوص از برای علی رضی الله عنه جایز بودی و دعوی آنکه وجوب عصمت امام مبنی بر تحکیم عقل است
آن دعوی و آنچه مبنی بر آنست باطل است از چند وجه بیان آن وجوه قاضی ابوبکر باقلانی
در کتاب حجج در باب امامت نموده است بیانی تمام و وافی و حاکم باسنادی صحیح و غیری باسنادی
حسن از علی رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود يَهْلِكُ فِيَّ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يُقَرِّظُنِي
بِمَا لَيْسَ فِيَّ وَمُبْغِضٌ مُفْتَرٍ يَحْمِلُهُ شَنَآنِي عَلَى أَنْ يَبْهَتَنِي بِمَا لَيْسَ
فِيَّ هلاک میشود در شان من دو کس دوست مفرطی که مدح و وصف میکند مرا بچیزی که در من
نیست و دشمنی دروغ گوی که بغض و عداوت با من او را برین میدارد که بر من بهتان میدهد
بچیزی که در من نیست و نیز قَالَ وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا طَاعَةَ لِأَحَدٍ فِي
مَعْصِيَةِ اللهِ تَعَالَى باز فرمود اگر شما را بمعصیتی امر کنیم پس طاعت نیست مر احدی را در
معصیت خدا تعالی پس معلوم شد باین دلیل که علی رضی الله عنه اثبات عصمت برای نفس خود
نکرد پس عصمت در امام شرط نیست تاسع از وجوه رد آنکه ایشان در امام شرط میکنند
که می باید که افضل امت باشد و حال آنکه بشهادة علی رضی الله عنه که نزد ایشان واجب العصمة
است ثابت شده است که افضل این امت ابوبکر و بعد از وی عمر است رضی الله عنهما لیکن
این هر دو ثابت شد بقول علی رضی الله عنه و بانعقاد اجماع چنانکه شبهه آنکه زعم کرده اند
که از جمله نص تفصیلی بر امامت علی رضی الله عنه حدیثی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در وقتی

که بغزای تبوک میرفت علی رضی الله عنه را بر مدینه خلیفه گردانیده فرمود أَنْتَ مِنِّي
بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و شیعه در دفع
استدلال باین حدیث کرده میگویند که جمیع منزلتی که ثابت بود هارون را از موسی علیهما السلام
غیر نبوة علی را ثابت است از رسول الله صلی الله علیه و سلم چرا که اگر آن جمیع منازل از برای علی
رضی الله عنه ثابت نباشد استثنا صحیح نیست و از جمله آنچه ثابت بود مر هارون را از موسی
استحقاق خلافت بعد از موسی اگر هارون زنده میماند بعد از وی زیرا که در ایام حیات موسی هارون
خلیفه بود پس اگر بعد ممات موسی هارون خلیفه وی نمی بود بواسطه نقص او بود و حال آنکه
نقص بر انبیا جائز نیست پس استحقاق خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم از برای علی
رضی الله عنه ثابت است و نیز از جمله منازل هرون از موسی آنست که با او در رسالت شریک
بود و اگر بعد از موسی میزیست طاعت او بر مردم لازم آمدی پس اطاعت علی رضی الله عنه
نیز بر مردم واجب و لازم بودی الا آنکه شرکت در رسالت در حق علی رضی الله عنه ممتنع است
پس بدل آن میماند بعد از آنکه واجبست که مفترض الطاعة امت باشد بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم
بنابر عمل بدلیل بغایة الجهد ممکنست جواب ازین شبهه بر تقدیری که این حدیث غیر صحیح باشد
چنانچه آمدی گفته است ظاهر است و اگر حدیث صحیح باشد چنانچه اکثر ائمه حدیث گفته اند و قول
ایشان معتمد علیه است خصوص آنکه در صحیحین این حدیث وارد شده است جواب آنست
که حدیث احاد است و شیعه روافض حدیث احاد را در امامت حجت نمی دانند و بر تقدیر که
ازین دلیل تنزل کنیم میگوییم که عموم در جمیع منازل از برای علی رضی الله عنه ثابت نیست بلکه
مراد بر وجهی که ظاهر حدیث بر آن دلالت میکند آنست که علی رضی الله عنه خلیفه بود از رسول الله
صلی الله علیه و سلم در مدت غیبت او در تبوک هم چنانچه هرون خلیفه بود از موسی در مدت

غیبت موسی از قوم زمانی که از برای مناجات رفته بود و کلمه اُخْلُفْنِي فِي قَوْمِي که موسی بهارون
گفت یعنی خلیفه من باش در قوم من عمومی در آن نیست که تقاضا آن کند که در جمیع زمان
حیوة و ممات خلیفه او بوده باشد بلکه متبادر از آن قول آنست که خلیفه او باشد در مدت غیبت
او فقط و این که خلافت هارون از موسی شامل ما بعد وفات موسی نیست بر تقدیر یکه نیز ثابت است
بواسطه قصور لفظیست در ادای آن معنی نه بواسطه نقص هارون و معزول شدن او ست
و این مثل آنست که تصریح بخلافت او کند در زمانی معین و بر تقدیر یکه مسلم داریم که این
لفظ شامل ما بعد موت هست و عدم بقاء خلافت او بعد از موت موسی بواسطه عزل او ست
این عزل نقصی بهرون لاحق نمیشود و بر تقدیر یکه زنده بودی بعد از موسی بلکه این عزل
مستلزم کمال او بود زیرا که باین تقدیر بعد از موسی در امر رسالت مستقل میشد از جانب
خدای تعالی و این مرتبه اعلی است از آنکه خلیفه موسی باشد یا شریک باشد با او در رسالت اگر مسلم
داریم که حدیث عام است در جمیع منزلتی که او را بوده لیکن عام مخصوص است زیرا که از جمله
منازل هارون آنست که نبی و برادر نبی بود و عام مخصوص در باقی حجت نمیشود و لیکن ضعیف است
بر اختلافی که در میان علماست درین مسئله و باز نفاذ امر هارون بعد از وفات موسی بر فرض
حیات هرون نبود مگر از جهت نبوة نه از جهت خلافت از موسی و حال آنکه درینمقام نبوة
نیست زیرا که محال است که علی رضی الله عنه نبی باشد پس اطاعت او و نفاذ امر او نیز واجب
و لازم نباشد و ازین بیان معلوم شد که مراد ازین حدیث آنکه از احاد است و باجماع
تفاوت نمیکند هیچ امری دیگر نیست مگر اثبات بعضی از منزلتهائی که هارون را از موسی
علیه السلام بود و برای علی رضی الله عنه از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم و قیاس حدیث
و نسبت حدیث بیان بعض میکند چنانچه از سیاق گذشت که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه را

در مدینه خلیفه ساخت و خود متوجه غزوه تبوک شد انگاه علی رضی الله عنه گفت چنانچه در
صحیح مسلم وارد است که ایا مرا با زنان و کودکان خواهی گذاشت گویا علی رضی الله عنه این باز
گذاشتن خود را نقص دانسته این سخن با رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت بنابرین رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود اَمَا تَرضَی اَن یَکُونَ مِنّی بِمَنزِلَةِ هَارُونَ مِن
مُوسَی ایا راضی نیستی که باشی تو از من بمنزله هارون از موسی یعنی در وقتیکه موسی
متوجه طور شد با هارون گفت که خلیفه من باش در قوم من و نیز از استخلاف علی رضی الله
عنه در مدینه لازم نمی اید اولویت او بخلافت بعد از رسول الله از جمیع یارانی که دران عصر بودند
نه بر سبیل فرضیت و نه بر سبیل ندب بلکه الحق لازم نمی اید اهل خلافت بودن فی الحال و مآلاً فالعلم
و دلیلی بر عدم لزوم اولویت بخلافت بعد رسول الله آنکه چند مرتبه بغیر علی رضی الله عنه نیز امثال
مفهوم خلافت از رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده و بسبب این خلافت نیست که اولی بخلافت
و امامت باشند بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم شبهه آنکه زعم کرده اند که از جمله نصوص
تفصیلی که دال است بر خلافت علی رضی الله عنه آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم با علی رضی الله
عنه گفت اَنتَ اَخِی وَ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی وَ قَاضِی دِینِی وَ اَنتَ
سَیِّدُ المُسلِمِینَ وَ اِمَامُ المُتَّقِینَ وَ قَائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلِینَ وَ قَولُه
سَلِّمُوا عَلَی عَلِیٍّ بِاِمرَةِ النَّاسِ تو برادر منی و وصی منی و خلیفه منی و قاضی دین
منی و تو سید مسلمانانی و امام متقیانی و پیشوای آنکسانی که از اثر وضو رو و دستهای ایشان
نورانی خواهد بود در روز قیامت و آنکه گفت سلام کنید بر علی با امارت مردم و جواب ازین
شبهه مبسوطاً گذشت در فصل چهارم و از جمله این بود که گفتیم آنکه این حدیثها کذب و باطل
و موضوعست و بر رسول الله صلی الله علیه و سلم افترا کرده اند اَلَا لَعنَةُ اللهِ عَلَی الکَاذِبِینَ

و به کس

و صحیح کرد از ائمه حدیث نگفته است که این احادیث بمرتبه احاد که مطعون فیه است نیز رسیده
باشد بلکه جمیع ائمه حدیث متفقند بر آنکه این احادیث محض کذب و افترا است پس اگر زعم
کنند این جاهلان کذاب که بر خدا و رسول و ائمه اسلام افترا کنند آنکه این احادیث نیز
ایشان خود بعضی رسیده گوییم این محالست بچند علت زیرا که نمی تواند بود که این جماعت با
آنکه متصف شده اند بصحبت محدثی در هر کار رسیده اند منفرد شوند باین روایت و ائمه
حدیث را جاهل باین روایت نسبت دهند و حال آنکه سایر ائمه حدیث و سابقان در فن
علم تمام عمر خود را درین صرف کرده اند و مسافرت بعیده از جهت طلب قلیل و کثیر از روایات
نموده و تحقیق و تفتیش کرده صحیح را از سقیم جدا کرده و در کتب نوشته اند با وجود آنکه احادیث
موضوعه از سیصد هزار متجاوز است واضع جمیع آنها را دانسته اند و سبب و باعث بر
وضع و افترا بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز معلوم کرده اند خدای تبارک و تعالی
ایشان را جزای خیر دهاد که اگر چنین حسن صنیع و شفقت ایشان در دین نبودی هر آینه
مبطلان و متمردان مفسد در دین استیلا یافته تغییر شرایع و معالم دین مینمودند و مخلوط
میساختند حق را با باطل تا آنکه حق از باطل و صدق از کذب تمیز نشدی و مردم را نیز خلل
نموده گمراه میکردند چون الله تعالی شریعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را محافظه نموده از تبدیل
و تغییر و از کار این است که در هر عصری طایفه مر شریعت و دین ترا گماشت تا حق را از
باطل و صدق را از کذب تمیز ساخته بنابرین دین مبین محفوظ و مصون مانده از تصرف
جاهلان کاذب و باطل و ازین جهة رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود تَرَکتُکُم
عَلَی الوَاضِحَةِ البَیضَاءِ لَیلُهَا کَنَهَارِهَا وَ نَهَارُهَا کَلَیلِهَا لَا یَزِیغُ
عَنهَا بَعدِی اِلَّا هَالِکٌ گذاشتیم شما را بر ملت واضح و روشن که شب آن

جور و زیست و روز آن چون نسبت میل نکند و نگردد از آن ملت بعد از من مگر کسی که
بر باطل باشد و از جمله امور عجیبه این جهال شیعه و روافض آنکه هر گاه که ما استدلال مینمایم
باحادیث صحیحه صریحه داله بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه مثل حدیث اقتدوا باللذین
من بعدی ابی بکر و عمر و غیر این از احادیثی که نص بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه است
چنانچه در فصل سیوم بیان رفت در جواب ما میگویند که این احادیث خبر واحد است
و مفید یقین نیست و در امر امامت علم یقینی می باید تا دلالت بر خلافت و امامت کند
و هر گاه که ایشان خود میخواهند که استدلال کنند بر آنچه زعم ایشان است از نص بر خلافت
علی رضی الله عنه با آنکه خبر واحد است روایت میکنند که بر زعم ایشان دلالت میکند مثل حدیث
مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ و خبر اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارونَ
مِنْ مُوسى با آنکه هر دو حدیث احاد است و با آنکه اخبار باطل که حقیقة البطلان
و واضح الوضع و البهتان نقل میکنند که بدرجه احادیث ضعیفه که ادنی مراتب حدیث احاد است
نمیرسد پس تامل کن درین تناقض صریح و جهل قبیح این جماعت که بواسطه کثرت عناد و میل از
حق هر چیزی که موافق مذهب فاسد ایشان است زعم تواتر میکنند و اگر چه اجماع اهل این
حدیث و اثر بر آن شده باشد که این موضوع مختلق است و در آنکه مخالف مذهب ایشان است
زعم احاد میکنند و اگر چه ائمه حدیث اتفاق بر صحت آن و تواتر روایه کرده باشند و این
معنی از ایشان نیست مگر تحکم و عناد و میل از حق نعوذ بالله منها **شبهه** آنکه زعم کرده اند
که ابو بکر اهلیت امامت نداشت گفت فسخ بیعت من کنید چرا که اگر شخصی بیعتی کرد و آن
بیعت از خود دور نمیکند و طلب فسخ آن نمی نماید مگر زمانی که اهلیت آن نداشته باشد
در جواب آنکه از جمله میگویند که فسخ بیعه نمیکند کسی مگر وقتی که اهلیت آن نداشته باشد

ومخفی نماند

ومخفی نماند در این آن حصر ممنوع است چرا که میتواند بود که بواسطه ورع و تقوی و زهد
بوده باشد چنانکه بسیاری از سلف و خلف ورع و زهد کرده اند از امور یکه استحقاق
و اهلیت آن داشته بودند بلکه بازیادتی بلکه حقیقه زهد و ورع بکمال نمیرسد مگر باعراض از چیزی
درجه که شخص اهلیت آن داشته باشد اگر اهلیت آن نداشته باشد درین صورة واجب است
نه آنکه زهد است و باز بدانکه سبب طلب این اقاله و فسخ از ابو بکر رضی الله عنه با آن بود که
اندیشه نمود که مبادا استنکاف از امور بر وجهی که لایق بکمال باشد بفعل نیاید یا آنکه غرض او
از طلب اقالت بیعت آن بود که بر و ظاهر شود که در میان قوم کسی هست که عزل او دوست
میدارد یا نیست چنانچه بدین طریق استکشاف آنمعنی نموده بر و ظاهر شد که جمیع قوم بما
او قایلند و عزل او را دوست نمیدارند با آنکه چون ثابت شده بود از رسول الله صلی الله
علیه و سلم که لعنت کرده بر امام قومی که از قوم امامت او را مکروه دارند و ابو بکر رضی الله
عنه اندیشید که مبادا در قوم کسی باشد که امامت او را مکروه دارد و در تحت آن حکم
داخل شود بنا برین گفت بیعت مرا فسخ کنید تا معلوم کند که بیعت او را کارهی هست یا نه
و چون کسی مرتکب اقاله و فسخ بیعت نشد بر و روشن شد که در میان قوم کاره بیعت او
نیست و خاطر از ین امر جمع نمود و حاصل آنکه کمال غباوة و حمق و جهل ثابت است مر کسی را که گوید
این اقاله بواسطه عدم اهلیه بوده با وجود احتمالات ظاهره که مذکور ساختیم **شبهه**
آنکه زعم کرده اند که علی رضی الله عنه ساکت نشد از نزاع در امر خلافت مگر جهة آنکه رسول الله
صلی الله علیه و سلم او را وصیت کرده بود که بعد از و در فتنه واقع نشود و شمشیر از غلاف
بیرون نیارد **جواب** آنکه این نیز کذب و افتراست و بر این قول کمال جهالت و نهایت غباوت
مترتب میشود بواسطه آنکه زعم ایشان آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه را

بعد از خود امام و والی ساخت بر مردم و با این حال چگونه امر فرموده که بعد از وی شمشیر نکشند بر
کسانی که از قبول حق امتناع نمایند و این عین تناقض است که بر کلام رسول الله صلی الله
علیه و سلم اثبات میکنند و دیگر آنکه اکثر ایشان میگویند که رسول الله صلی الله علیه و سلم
وصیت فرموده که شمشیر نکشند بعد از وی صحیح بودی بایستی که علی رضی الله عنه در جنگ صفین
و غیر آن شمشیر نکشیدی و حال آنکه در آن حرب بنفس نفیس خود و اهل بیت و توابع و لواحق خود
جمیعا مقاتله نمودند و چندین هزار کس کشته شد از جانب ایشان و از جانب معاویه و نیز چگونه
تصور است باعتقاد آن جماعت که رسول الله صلی الله علیه و سلم امر فرماید بعدم مقاتله با کسانی
که بزعم فاسد ایشان کافر شدند بواسطه آنکه بوصیت رسول الله صلی الله علیه و سلم عمل نکردند
و حال آنکه خدا تعالی واجب گردانیده است جهاد با امثال این نوع کسان که اطاعت خدا و رسول
نکنند بعضی از ائمه اهل نبوت و عترة طاهره رضی الله عنهم چنین گفته اند که در کلمات طایفه
شیعه و روافض تامل کرده دیدم و دانستم که هوا و نفسانیه چشمهای ایشانرا پوشانیده است
و بنابرین هر فسادی که از کلمات ایشان مترتب میشود از آن باک ندارند آیا نمی بینی که میگویند
که عمر رضی الله عنه دست در حمایل سیف علی رضی الله عنه زده و بر کشید و فاطمه رضی الله عنها
را در خانه حبس نموده که ترسید و اسقاط یافت فرزندی که نام او محسن بود از وی ساقط شد
و امثال این خرافات و مفتریات که گفته اند و میگویند غرض ایشان اینست که مردم
بر عمر رضی الله عنه غیرت کنند و از و متنفر شوند و غافل شده اند از نسبت عجز و مذلت و عاری
که بعلی و جمیع بنی هاشم رضوان الله تعالی علیهم میدهند باین اقوال کاذبه و باطله چگونه این
نوع عجز و مذلت از بنی هاشم متصور است با آنکه بزرگی و نجابت و شجاعت و حمیت ایشان در غیرت
و کثرة ایشان از باقی صحابه بمرتبه ای بود و نیز چگونه از اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم

نسبت

نسبت با اهل بیت نبوة این نوع فعلی بظهور آید و حال آنکه بتواتر رسیده است غیرت ایشان
برای رسول الله صلی الله علیه و سلم و شدة غضب ایشان بر کسی که هتک حرمت رسول الله
صلی الله علیه و سلم کند بمرتبه که پسران و پدران خود را بقتل رسانیدند در طلب رضای او
صلی الله علیه و سلم و توهم ادنی نقصی و سکوت بر باطلی باصحاب کبار که خدا تعالی ایشانرا بواسطه
صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم پاک و برا ساخته است از هر گناهی و نقصانی چنانچه در کتاب و سنت
مبین شده و ما در کتاب خود در مقدمه اول ایراد آن کردیم مگر کسیکه این نوع توهم در حق اصحاب
رضی الله عنهم کند که خدای تبارک و تعالی او را گمراه ساخته تا ترک اعانت و نصرت او کرده باشد و محل
دعاوی و سعار او را جهنم و بئس القرار مقرر فرموده باشد نَسْأَلُ اللهَ السَّلَامَةَ مِنْهَا

خاتمه شیخ الاسلام و مجتهد العصر شیخ سبکی رحمه الله فرموده که در ظهر دوشنبه نهم ماه
جمادی الاول سنه خمس و خمسین و سبعمایه در جامع بنی امیه بودم که شخصی از مسلمانان دور شد بعد از
نماز کرده و میگفت لعنت خدا بر کسی باد که بر آل محمد ظلم کرد مکرر این سخن میگفت آنگاه
او را نزد خود آورده از و سوال کردم که آنکس کیست که بر آل محمد ظلم کرده است کیست جواب داد
که ابوبکر گفتم ابوبکر صدیق گفت ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید آنگاه امر کردم که او را
بزندان ببرند و غل در گردن او نهند بعد از آن قاضی مالکی او را گرفته تازیانه چند زد
و او برین کلمه اصرار مینمود و بلکه زیاده کرده گفت فلانی یعنی ابوبکر رضی الله عنه عدو الله
است و دو گواه از نزد من گواهی دادند بمضمون آنکه گفت او عمر و بغیر حق و در باب میراث
بفاطمه رضی الله عنها ظلم کرد و دروغ بر رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که منع میراث
از فاطمه رضی الله عنها کرد و چون این کلمات شنیعه از و صادر شد قاضی مالکی دیگر باره بزندان
او را امر کرد و همان روز و روز پنجشنبه و روز چهارشنبه که پیوسته بروز پنجشنبه است

وحال آنکه او مصر بر آن اقرار بود پس حاضر کردند آن شخص را روز پنجشنبه در دار عدالت و در برد
او اولیای شهادت نمودند در انجا از وی شنیده بودند و او منکر نشد و اقرار نیز نمود و هر چند
که از و سوال میکردند جواب همین داد که اگر لعنت ام خدا امید دارم باز او در مقام عذر در آورده
با او گفتند که توبه کن او در جواب گفت که از گناه خود توبه کردم و هر چند طلب توبه از وی
مینمودند او در جواب همین لفظ میگفت تا آنکه درین مجلس بحث کفر او و عدم قبول توبه او بطول
الجامیه الکاه نایب قاضی مالکی حکم بقتل او کرده او را بقتل رسانیدند و شیخ الاسلام نمود قتل
او را از ان استدلالی که کرده بودم و صدر من منشرح شده بود با آن که حکم بکفر او بواسطه سب
او بود و حکم بقتل او جهت عدم توبه او بود و بنا فهم کرده که درین استدلال سبقت کرده باشم
بر من مگر آنچه خواهد آمد در کلام نواوی با ضعف آن و مصنف گوید کلام سبکی رحمة الله علیه
در بناء بطول الجامیه و من حاصل آنچه او گفته ذکر خواهم کرد با زیادتی بر آن از ان جهت که
متعلق باین مسئله و توابع آن بوده باشد و تنبیه میکنم بر زیادتی که خود کرده ام بلفظ ای و یعنی
و میگویم که بعضی از ناس ادعا کرده اند که شخصی رافضی بغیر حق مقتول شد و تشنیع کرد سبکی در
روایت تشنیع بجانب آنچه بر وظاهر شده بود و بود و نهی عن خطه شده بود و الا در مذهب ما یعنی مذهب
شافعی رضی الله عنه چنانچه خواهی دانست باین قدر قول کافر نمیشود و گفت یعنی سبکی
هر کس بگوید که این شخص بغیر حق کشته شده است کافر نیست بلکه قتل او بحق بود زیرا که
او کافر بود که اصرار بر کفر مینمود و حکم نکردیم بکفر او مگر بواسطه چند امر اول قول
رسول الله صلی الله علیه و سلم در حدیث صحیح مَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكُفْرِ أَوْ قَالَ
عَدُوَّ اللهِ وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلَّا كَانَ كَمَا قَالَ وَالْأَحَرُّ رَجَعَتْ عَلَيْهِ
هر کس شخصی را بکفر دهد یا بگوید که دشمن خداست و چنین نبوده باشد اگر مرا چنین بوده باشد

که او کفر

را او گفت فيهما و الا باءَ ن قایل باز میگردد و ما بتحقیق و بقین میدانیم که ابو بکر رضی الله عنه
مؤمن است و عدو الله نیست پس الحال این شخص در حق ابو بکر رضی الله عنه گفته است راجع بقایل
میشود بمقتضی نص این حدیث و بنا برین حکم بکفر او می کنیم و اگر چه اعتقاد کفر نداشته باشد
چنانچه حکم بکفر آنکس میکنیم که مصحف را انداخته باشد در نجاست امام مالک رحمة الله علیه حمل این
حدیث بر خوارج که اعلام و اهل شان و اکابر امت را تکفیر میکنند کرده است پس آن چیزی که استنباط
از ین حدیث کردم موافق است با آنچه مالک نص بر آن کرده یعنی این استنباط من از حدیث موافق
قواعد مالکیست بنا بر قواعد شافعی رضی الله عنهما با آنکه از کلامی که بعد ازین خواهد آمد معلوم خواهد شد
آنچه معتمد است نزد ایشان و در بنای این حدیث اگر چه خبر واحد است لیکن بخبر واحد عمل میکنند
در حکم بکفر اگر چه از روی جحود و انکار نباشد و از روی کفر نباشد جز آنکه این تکفیر ظنی است بلکه
تکفیر بسکر ام قطعی و آنچه امام نووی رحمه الله گفته که حمل کردن مالک این حدیث را بر خوارج ضعیف است
و مذهب صحیح عدم تکفیر ایشان است در ین قول او نظر است زیرا که ضعف حمل مالک وقتی
متوجه میشود که از خوارج سبب تکفیری غیر خروج و قتال مانند آن صادر نشود و لیکن کسانی که این
تکفیر میکنند کسی را که متحقق الایمان بوده باشد در ین صورت نووی را نمیرسد که حکم بضعف آن کند انتهی
و جواب اعتراض سبکی بر نووی اگر چنین داده اند که نص شافعی رضی الله عنه که گفته است
که شهادت اهل بدعت و اهواء قبول میکنیم مگر خطابیه صریح است در آنچه نواوی رحمة الله گفته
با آنکه نیز با آن مطابقت میکند و نیز تصریح ائمه ما در باب خوارج با آنکه تکفیر ایشان نمیکنیم
و اگر چه ایشان تکفیر ما کنند صریح است در آنچه گفته و مؤید و مقوی اوست قول اصولیین چنانچه
گفته اند که ما تکفیر شیعه و روافض نمیکنیم با آنکه ایشان تکفیر کبار و عظماء صحابه رضی الله عنهم
که رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم جزم فرموده است که ایشان از اهل بهشت اند میکنند

واین تکفیر مستلزم تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست از برای آنکه شیعه و خوارج که تکفیر میکنند
اصحاب رضوان الله علیهم میکنند علم قطعی ندارند بتزکیه و تعدیل ایشان تا زمان ممات اما اگر
ومع هذا تکفیر کنند در منصوصات تکفیر شیعه و خوارج میکنیم زیرا که درین هنگام تکذیب رسول الله
صلی الله علیه وسلم کرده اند و باین بیانها معلوم شد که جمیع آنچه گذشته و بعد ازین خواهد آمد از
مسئله آنرا ذکر کرده ایم آنچه مختار اوست مبنی بر غیره اعتراضات فقیه یعنی آنچه او در جواب اصولیین
مذکور گفته که ایشان نظر کرده اند در عدم تکفیر این دو فرقه با آنکه قول ایشان مستلزم تکذیب
رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست و نظر نکرده اند آنچه ما گفتیم که حدیث سابق دال است
بر کفر دو فرقه و حال آنکه امام الحرمین و غیر او گفته اند که تکفیر مثل ساجد صنم میکنیم و اگر در دل
خود تکذیب نکند ولازم نمی‌آید از آنچه ما در حدیث سابق گفتیم کفر کسیکه با مسلمانی گوید یا کافر
زیرا که محل آنچه ما استدلال بآن کردیم کرفی اند که ایمان ایشان مقطوع باشد و شکی در ایمان ایشان نباشد
مثل عشره مبشره و عبد الله ابن سلام و مانند ایشان رضی الله عنهم اگر کسی حکم بکفر ایشان کند کافر است
بخلاف غیر ایشان از مسلمانان زیرا که در کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم که در آن حدیث
فرموده است اِنْ کانَ کَما قالَ وَاِلّا رَجَعَتْ عَلَیْهِ یعنی اگر چنین باشد
که گفته اند فبها والّا کفر راجع بقایل میشود اشارتی باعتبار این خلاف است و فرقی میان
عشره مبشره و مانند ایشان و باقی مسلمانان الان معلوم میشود بلی نزد بعضی لاحق میشوند در مذکوران
کسانی که باین اجماع امت بر صلاحیت و امانت ایشان شد مثل ابن مسیب و حسن البصری و ابن سیرین
و مالک و شافعی رحمهم الله و اگر چه هیچ تکلمی و فقیهی نگفته است که این نفوس ایشان چه کسان وارد
شده اگر کسی گوید که کفر انکار ربوبیت یا رسالت است و حال آنکه
این مقتول ایمان بخدا و رسول و اهل بیت و بسیاری از صحابه داشته است پس چگونه حکم بافراد سلیکنند

که تکفیر حکم شرعی است و سبب آن یا انکار خدا و رسول است یا قولی یا فعلی که شارع
حکم کند بکفر آن و اگرچه انکاری بآن نباشد و احوالی؟ درین مسئله حدیث مذکور است و منضم
میشود بآن حدیثی دیگر و در حلیه است مَنْ اٰذیٰ لی فَقَدْ اٰذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ یعنی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس ایذای دوستی از دوستان کند بتحقیق اعلام و اخبار کردم
او را بجنگ و صحیح دیگر که صحیح است لَعْنُ الْمُؤْمِنِ کَقَتْلِهِ رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود هر کس مومنی لعن کند مثل آنست که مومنی را کشته باشد و حال آنکه ما میدانیم که ابوبکر رضی الله عنه
اعظم اولیا و مومنان است پس ایذا خود حجتی است که بر من ظاهر شد در قتل این شخص و اگر چه تقلید
فتوائی حکمی نکردم و منضم ساختن آنچه با احادیث سابق افعال این شخص را از اظهار لعن و ایذا
و افترا نسبت باصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم در ملا و ناس و مصر بودن او بر آن و اظهار
بدعه و تشنیع اهل بدعه و عیب و تحقیر سنت و اهل آن و مجموع این امور در شناعت کی یاد کردم
و کاهست که از اجتماع چند امر حکمی حاصل میشود که حاصل نمیشود از هر یک از این امور بانفراده و اینست
معنی قول مالک رحمه الله علیه که گفت حادث میشود از برای مردم حکمها بحسب آنچه حادث میشود
از ایشان از فجور و ما نمیگوئیم احکام متغیر میشوند بتغیر زمان لیکن احکام مختلف میشوند باختلاف
صور حادثه پس این نهایت چیزیست که منشرح شد صدر من بآن در قتل این رجل و اما سبّابیان
حکم آن گذشت و خواهد آمد بعد ازین انفتاح آن و ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم امری
عظیمست لیکن محتاج است بآن که در آن ضابطه بوده باشد والا جمیع معاصی موذیست رسول الله
صلی الله علیه وسلم را و نیافتیم کلام احدی از علما که سبّ صحابی موجب قتل میشود الا آنچه خواهم
آمد از آنکه بعضی اصحاب شافعی و اصحاب ابو حنیفه رضی الله عنهم اطلاق کفر بر کسی که سب اصحاب
میکنند و تصریح بقتل نکرده اند چنانچه ابن المنذر گفته که نمیدانیم کسی را که واجب داند قتل بر کسی که سب

اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم کنند انتهی نعم حکایت قتل از بعضی کوفیین و غیر ایشان کرده اند بلکه از
حنابله از امام احمد رحمة الله نیز روایتی کرده اند در قتل و نزد من آنست که حنابله غلط کرده اند
درین روایت زیرا که این نقل را فرا گرفته اند از قول احمد که گفت شتم عثمان زندقه است و سبب آنکه
گفت نزد من آنست که احمد رحمة الله اراده نکرده است ازین عبارت که شتم عثمان رضی الله عنه
کفر است والا زندقه نمی گفت زیرا که کفر اظهر است از زندقه بلکه اراده احمد رحمة الله چنانکه در
موضعی دیگر از روایت آنست که هر کس که طعن در خلافت عثمان رضی الله عنه کرد در جمیع مهاجر
و انصار کرده است یعنی چون عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه که امر شوری با و مفوض شده بود
سه شبانروز توقف نمود و مشورت با جمیع مهاجر و انصار از مردان و زنان نمود و با هر یک علیحده
نیز خلوت کرده مصلحت دید تا آنکه اجماع کردند بر آنکه عثمان رضی الله عنه خلیفه باشد بعد از عمر پس معنی کلام
احمد آنست که شتم عثمان رضی الله عنه در ظاهر شتم اوست و در باطن تخطیه جمیع مهاجر و انصار
و تخطیه جمیع ایشان کفر است پس شتم عثمان رضی الله عنه زندقه باشد باین اعتبار و ازین عبارت فهم
نمی شود که شتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کفر باشد و کسی نیز نقل از احمد رضی الله عنه نکرده است پس
هر کس از احمد رحمة الله که نقل کرده است قول او در شتم عثمان رضی الله عنه بسب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
در روایته کرده است از وی که سب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما کفر است و حکم آن قتل است غلط کرده است
دران رای و روایتی و ضابطه این است که هر شتمی که قصد کنند بآن ایذای رسول الله صلی الله علیه
وسلم چنانکه از عبد الله بن ابی واقع شد کفر است و اگر بآن شتم قصد ایذای رسول الله صلی الله علیه
وسلم نکرده باشد کفر نیست چنانکه از مسطح و حمنه واقع شد در قصه افک بعایشه رضی الله عنها و در
حدیث صحیح است لا تسبوا اصحابی فو الذی نفسی بیده لو ان احدکم
انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم ولا نصیفه متفق علیه

اصحاب مرا بسوی کینها آن خدائی که نفس من بید قدرت اوست که اگر انفاق کند یکی از شما مثل کوه
احد طلا نمی یابد مرتبه یکی از ایشان و نه نصف آن و در حدیثی که رجال او ثقات اند و اگرچه ترمذی گفته
که غریب است الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعدی فمن
احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم
فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله یوشک
ان یاخذه از خدا بترسید در حق اصحاب من و ایشان را هدف تیر ملامت مسازید
بعد از من پس هر کس که اصحاب مرا دوست دارد بدوستی من ایشان را دوست داشته است و هر کس که
دشمن دارد ایشان را بدشمنی من ایشان را دشمن داشته است و هر که ایذای ایشان کند مرا ایذا
کرده است و هر که مرا ایذا کرد خدا تعالی را ایذا کرده است و هر که خدا تعالی را ایذا کرد زود است
که جزا خواهد داد او را و از قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابی ظاهر آنست که مراد او باین اصحاب
آنکسانی اند که پیش از فتح مکه مسلمان شده اند و خطاب بکسانی است که بعد از فتح باسلام در آمده اند
بدلیل تفاوت ایشان در انفاق قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق
من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من
بعد ترجمه مساوی نیست از شما ای مومنان هر که انفاق کرد پیش از فتح مکه اهل اسلام را
برآئینه و کارزار کرد با دشمنان خدا و رسول با کسانی که بعد از فتح مکه انفاق و کارزار کنند
چرا که مال بسیار خواهد بود و احتیاج بمقاتله و انفاق بسیار نخواهد شد آن گروه متقی و مقاتل
پیش از فتح بزرگتر اند از روی مرتبه از آنانکه نفقه و مقاتله کنند بعد از فتح مکه پس ناچار است
از آنکه حدیث را تاویل کنند باین طریق یا طریقی دیگر تا اصحاب که مخاطب اند در حدیث غیر اصحاب
باشند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق ایشان وصیت فرموده است و معنی حدیث صحیح

بستاویل مراد بوصی بهم کبار اصحابست و مخاطبین صغار ایشان اگرچه اسم صحبت شامل جمیع است
و گفت یعنی سبکی از شیخ خود تاج الدین عطاء الله متکلم صوفیه بر طریق شاذلیه شنیدم که در وعظ
تاویلی دیگر گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم را تجلیات بود که در آن تجلیات کسی که بعد از و بود
مشاهده میفرمود و در حدیث خطاب بکسی است که بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد
در حق جمیع اصحاب رضی الله تعالی عنهم پیش از فتح و بعد از فتح و این قول اگر ثابت شود وصیت در حدیث
شامل جمیع صحابست والا شامل کسانی است که قبل از فتح شرف اسلام یافته اند و کسانی که بعد از
فتح باسلام در آمده اند ملحق اند بایشان پس صحابه نسبت بغیر صحابه همچو کسانی اند که بعد از فتح بکه
نسبت بکسی که پیش از فتح مکه بوده اند و بر هر دو تقدیر حرمت سب و ایذا ثابت است نسبت بهر یک
از اصحاب رضی الله عنهم یعنی کلام نووی و غیر او صریح است در منع سب و ایذا این کلام مثبت میکرد
بعضی از اصحاب و اما سب جمیع ایشان هیچ شک و شبهه نیست در آنکه کفر است و همچنین است سب
یکی از اصحاب از این حیثیت که صحابه است چرا که استخفاف بحضرت صلی الله علیه و سلم است پس کفر
باشد و بر همین معنی محمولست آنچه طحاوی گفته است که بغض جمیع صحابه و بغض بعضی از ایشان من
حیث الصحبة بیهیچ شک در آن نیست که کفر است و اما سب یا بغض بعضی از ایشان که از حیثیت
صحبت نباشد بلکه از جهت امری دیگر بوده باشد کفر نیست حتی که شیخین که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
بوده باشند قاضی در باب ابو بکر و عمر رضی الله عنهما دو وجه حکایت کرده است و وجه عدم
کفر آنکه سب یا بغض شیخین یا دو شخص معین از اصحاب کاینست که بواسطه امری خاص است
از امور دینیه یا دنیویه پس چون بغض رافضی و سب مر شیخین را رضی الله عنهما که ناشی شده
از جهت رفض و تقدیم علی رضی الله عنه بر ایشان و اعتقاد آنکه شیخین رضی الله عنهما ظلم کرده اند
بر علی رضی الله عنه و حال آنکه ایشان از این معنی بری اند و علی رضی الله عنه نیز قطعاً دخل نا این

اعتقاد در حق ایشان ندارد و آن شخص بواسطه جهلی که دارد اعتقاد درستی این نسبت کرده باین سبب و کذب
و عداوتی که با شیخین رضی الله عنهما بفعل بیارد و در نصرت و معاونت علی رضی الله عنه میکند بواسطه
قرب او برسول الله صلی الله علیه و سلم پس بمحض همین اعتقاد که از جهل ناشی شده باین اعتبار او را
تکفیر نمیکنند و اما وجه تکفیر رافضی آنست که این سب و بغض و اعتقاد ظلم در حق شیخین رضی الله عنهما مقتضی نقص
دین لازم می آید زیرا که ایشان بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم اند در اقامت دین و اظهار آن
و جهاد با مرتدان و معاندان و از این جهت ابو هریره رضی الله عنه گفت که اگر ابو بکر رضی الله عنه نبودی
بعد از محمد علیه السلام مردم مرتد شدندی و بعضی ابو بکر رضی الله عنه اجتهاد و قتال با مرتدان و مانعین
زکوة با مخالفت اکثر صحابه در این باب نمود و ایشان ملتزم شدند جمیع بقول او نمودند و بان جماعت
مقاتله کردند تا آنکه خدا تعالی بسبب ابو بکر و اصحاب رضی الله عنهم این محنت و بلا از اسلام و مسلمانان
زایل گردانید و مرتدین و مانعین زکوة را دفع و منع کرده اسلام قوت یافت امر دوم از
امور الدبیر کفر و قتل این شخص رافضی آنست که او لعن شیخین و عثمان رضی الله عنهم حلال دانسته
با قرار شود با این معنی و حال آنکه لعن در ایشان حرام است و کسی که حلال و اذا کرده خدا تعالی آنرا حرام کرده
کافر است بلکه تحریم لعن مسلمان از معلوم ضروری دین است زیرا که حرمت اسلام و افعال و اقوال ایشان
او و آنکه این معنی از دوام معلوم بود تا زمان وفات متواتر رسیده و هیچ شک نیست در معلومیت و ضرورت
آن نسبت و اگرچه رافضی در آن شک کرده و انکار آن میکند و مستلزم تکذیب رسول الله
صلی الله علیه و سلم کرده بنابر این تکذیب حکم بکفر او شود و حال آنکه رافضی اعتقاد تحریم لعن ندارد
خصوصاً آنکه اعتقاد و فرضیت تحریم آن داشته باشد پس این ضروری نزد منکر ضروری نیست
تا از انکار آن کافر شود و خصوصاً این مسئله از مطلق جدا نیست خبث این طریق که تواتر تحریم
لعن و سب ابو بکر رضی الله عنه نزد جمیع خلق تا و هیچ شبهه رافضی اگر غفلت قلبی او بان مرتبه که تواتر معلوم

اوست ثبوت لغو ساز و محل آن است که در آن جدل کنند و قلب دلیل کنند بطلان این قدر دلیل
و شبهه انداز و یعنی باعتبار آنکه بر سبیل ظاهر شده والا قواعد مذهب شافعی رضی الله عنه حاکم میکنند بقول
این قدر از روی آنزیر عدم تکفیر زیرا که این رافضی باولیت و لعن و سب کرده و اگرچه تاویل جهل
و غضب است لیکن در باب تکفیر احتیاط مرعی باید داشت چنانچه مقرر شده است در محل خود امر خوارج
آنکه این جمله مجموع که از این شخص حاصل شده از انکار استحقاق لعن ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم
که ائمه دین و اسلام اند و بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم دین را قائم داشتند و حلال داشتن
او در حضور اکابر علما و جمیع خلائق بهم چو طعن در دین است و طعن در دین کفر است پس این است دلیل
کفر او ظاهر شده و در قتل این شخص یعنی باعتبار آنکه بر سبیل ظاهر شده والا مذهب شافعی رحمه الله آنست
که قبل از این معلوم شد امر محارم آنکه منقول است از علما امام مذهب ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که
هر کس خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما انکار کند کافر است و بعضی از علما مذهب ابوحنیفه رحمه الله تعالی
خلافی کرده اند و گفته اند صحیح آنست که کافر است و این مسئله در کتاب غایت مروجی و در فتاوی ظهیریه
و در اصل محمد بن حسن رحمة الله علیه و در فتاوی بدیعیه است و او تفصیل کرده است و رافضی اگر کافر
دیگر کافر و ذکر خلافی که در طوائف ایشان است و خلافی که در باب منکر امامت ابوبکر رضی الله عنه
کرده و زعم نموده که صحیح آنست که کافر است و در محیط از محمد بن حسن رحمة الله نقل کرده که نماز اقتدا
برافضی جایز نیست و گفته زیرا که ایشان منکر خلافت ابوبکر اند رضی الله عنه و حال آنکه
صحابه رضوان الله علیهم اجماع بر خلافت او کرده اند و در خلاصه چنین میگوید که هر کس منکر خلافة ابوبکر
صدیق است کافر است و در محیط باین عبارة منقول است که رافضی که غلو داشته باشد و خلافت ابوبکر
رضی الله عنه منکر باشد صلوة خلف او جایز نیست و در مرغینانی چنین آورده که مکروه است صلوة
از عقب صاحب هوا و بدعة و از عقب رافضی جایز نیست بار گفت حاصل کلام آنکه اگر هوا در وی
ایست

ایست که بآن کافر نمیشود در نماز اقتدا باو جایز نیست والا جایز است با کراهیت و در شرح
مختار چنین بیان کرده که سب و بغض یکی از صحابه رضی الله عنهم کفر نیست لیکن ضلالت است چرا که
علی رضی الله عنه شاتم خود را تکفیر نکرده است و عبارة فتاوی بدیعیه اینست که هر کسیکه منکر امامت
ابوبکر رضی الله عنه است آن کس کافر است و بعضی گفته اند که مبتدع است و صحیح اینست که کافر است
و هم چنین است حکم کسیکه منکر خلافت عمر رضی الله عنه در اصح اقوال و اکثر علما متعرض شده اند
بذکر حکم منکر خلافت عمر رضی الله عنه اما اصحاب شافعی رحمه الله قاضی حسین رحمه الله در تعلیق خود
آورده که هر کس که سب نبی صلی الله علیه و سلم کند کافر است و سب یکی از اصحاب کند فاسق است
واما آنکس که سب شیخین یا ختنین رضی الله عنهم کند در آن دو وجه است یکی از این دو وجه آنست
که کافر میشود زیرا که امت اجماع کرده اند بر امامت ایشان و وجه دوم آنست که فاسق است و کافر
نیست و صحیح خلافی در آنکه هر کس که حکم بکفر او کنند و شده است از اهل هوا جزم بمخلد بودن ایشان در دوزخ
کنند یا بود و جزم بدخول ایشان در دوزخ دو وجه است انتهی و قاضی اسمعیل مالکی گفت که مالک
رضی الله عنه در باب قدریه و سایر اهل بدعت گفته اند الا آنکه ایشان را توبه دهند اگر توبه کردند
فبها و الا بکشند ایشان را از برای آنکه از جمله فساد در ارض است چنانچه در باب اهل حرب گفت
که فساد این جماعت در مصالح دنیا است و در دین نیز داخل میشود مثل قطع طریق حج و جهاد
و فساد اهل بدعت معظم آن در دین است و گاهی در دنیا نیز داخل میشود مثل آنکه در میان
مسلمانان عداوت می اندازند و قول مالک و اشعری در تکفیر قدریه و جمیع اهل بدعة مختلف است
اکثر بر ترک تکفیر رفته اند قاضی عیاض گفت از برای آنکه کفر یک خصلت است که آن جهل است
بوجود باری تعالی و وصف رسول الله صلی الله علیه و سلم و افضل البشر و اطلاق لعن بر ایشان
در خوارج و سایر اهل هوا و بدعة جماعتی است که تکفیر میکنند و جماعتی دیگر از علما که تکفیر اهل بدع و هوا

نمیکنند جواب واقع داند که این الفاظ وارد شده بر سبیل تغلیظ از غیر کفر چرا که کفری دون کفر و شرکی
دون شرک می باشد و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم در خوارج اُقْتُلُوهُمْ قَتْلَ عَادٍ
که بحکم بقتل ایشان فرموده مثل عاد و تقاضا کفر میکند و مانع جواب بسید هد که این امر بقتل حد است
نه کفر قاضی عیاض گفته در سب صحابه علما را اختلافست و مشهور مذهب مالک و در آن اجتهاد است
و ادب کردن او وجیع است اما مالک رحمة الله علیه گفته هر کس که نبی را صلی الله علیه و سلم شتم کند
حکم آن قتل است و اگر شتم اصحاب او کند حکم آن تادیب است و گفته نیز هر کس که شتم یکی از این اصحاب
یعنی ابوبکر یا عمر یا عثمان یا معاویه یا عمرو ابن العاص رضی الله عنهم کند اگر گوید که ایشان بر ضلال
و کفر بوده اند آنکس را باید کشت و اگر شتم غیر این کند از شتمی که مردم میکنند او را عذابی
سخت باید کرد انتهی اما قول مالک رحمة الله آنکه او را میکشند اگر نسبت ضلال و کفر دهد ممکن است
زمانی که نسبت کفر بیکی از اصحاب مذکور کند زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم گواهی داده است
که آنکه ایشان در جنت اند و هر کس که نسبت کفر با ایشان دهد مستحق قتل میشود باین اعتبار که تکذیب
رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن لازم می آید و اما اگر نسبت اصحاب ظلم دهند دون کفر چنانکه
ظلم بعضی از روافض است در حکم بقتل محل تردد است چرا که این نسبت ظلم از جنبه صحبت
نیست و از جنبه امری که متعلق بدین باشد نیز نیست بلکه این خصوصیاتی که با عیان بعضی
صحابه متعلق است و از روی تعصب در دین نیست و شکی نیست در آنکه روافض انکار معلوم
بضرورت و افترا بر صحابه میکنند لیکن این انکار از ایشان مقتضی تکذیب از ایشان نیست
که رسول الله صلی الله علیه و سلم را تکذیب در دعوی موافق از مالک رضی الله عنه تحقیق شده است
تا این زمان که مقتضی قتل این نوع کسان باشد که نشان او اینست که بیان کردیم و ابن حبیب گفت
که هر کس که از شیعه که غلو کند در بغض عثمان رضی الله عنه و از و بری شود او را تادیب شدید کنند

دهد که

و هر کس که زیاده کند در غلو مرتبه که بغض ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کند عقوبت بر و زیاده کنند و ضرب
بر و مکرر سازند و حبس مخلد کنند تا زمانیکه بمیرد و بمرتبه قتل نرسانند مگر در سب نبی صلی الله علیه و سلم
و سحنون گفته هر کس که تکذیب یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم کند او را الم ضرب رسانند
و ابن ابی زید از سحنون روایت کرده است که گفت که هر کس که در شان ابوبکر و عمر و عثمان و علی
رضی الله عنهم بگوید که ایشان بر ضلال و کفر بوده حکم آن قتل است و هر کس که شتم غیر این چهار
یار از اصحاب کند او را اعذاب و عقاب شدید کنند انتهی اما قتل آنکس که تکفیر چهار یار کند ظاهر است
زیرا که خلاف جمیع امت کرده است الا غلاة روافض و اما تکفیر خلفاء ثلاثه رضی الله عنهم و علی رضی الله
عنه را تکفیر نکنند در این باب سحنون تصریح نکرده است بخیری و کلام مالک که از پیش گذشت صریح
هم که صریح است و روایت کرده اند از مالک رضی الله عنه که گفت هر کس سب ابوبکر رضی الله عنه
کند تازیانه بر و زنند و هر کس سب عایشه رضی الله عنها کند او را بکشند و امام احمد حنبل رحمة الله
گفته در شان کسی که سب اصحاب کرده بود که حکم او بقتل او میکنم چرا که از آن میترسم لیکن بزنم
او را از روی سختی و ابو یعلی حنبلی گفته اکثر فقها برین اند در سب اصحاب رضی الله عنهم اگر سب را
حلال داند کافر است و اگر حلال نداند او فاسق است و کافر نیست و گفته طایفه از فقهای کوفه
و غیر ایشان حکم جزم کرده اند بقتل کسی که سب صحابه کرده و بکفر رافضه و محمد ابن یوسف فریابی را
سوال کردند از کسی که شتم ابوبکر رضی الله عنه کند گفت کافر است بار از و پرسیدند که آیا بر و
نماز کنند یا نه گفت نه و از کسانی که تکفیر روافض میکنند احمد ابن و ابوبکر هانی است ایشان هر دو
میگویند که ذبیحه روافض را نمی خوریم زیرا که ایشان مرتدند و عبدالله ابن ادریس که یکی از ائمه
کوفه است گفته رافضی را شفعه نیست زیرا که شفعه نیست مگر مسلمانان را و گرفتن روا نیست مگر مسلمانان را
و ایشان مسلمان نیستند ایشان را شفعه نباشد و گفت امام احمد رحمة الله بروایت ابو طالب

ازو کی شتم عثمان رضی الله عنه زندقه است و اجماع کرده اند قایلین بعدم تکفیر بر فسق کسی که سب
صحابه رضی الله عنهم کند و از کسانی که بوجوب قتل ساب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما رفته است
عبدالرحمن ابن ابزی صحابی است و از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه منقولست که اراده کرد که
زبان عبیدالله بن عمر قطع کند تا زمانیکه شتم مقداد بن اسود رضی الله عنه کرده بود و چون مردم
درخواست و شفاعت از برای او کردند گفت بگذارید مرا قطع لسان او کنم تا دفعه دیگر شتم احدی
از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم نکند و در کتاب ابوسفیان مذکورست که هر کس که در حق کسی از
اصحاب ملعونه بگوید کای ابن الزانیه اگر مادر این صحابی مسلمانست قایل را بزنند و بعضی از اصحاب ما دو حد
بایدزد یکی حد بواسطه حرمت صحابی و یکی حد بواسطه قذف مادر او و اجرای دو حد جهت فضل صحابی است
بر دیگران چرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده من سب اصحابی فاجلدوه و اگر مادر این صحابی
کافره بوده باشد قایل را حد افترا نزنند زیرا که در حقیقت سب صحابه کرده است و از اولاد صحابه اگر کسی زنده
باشد طلب این حد بر آن قایل قیام نماید و الا از مسلمانان هر کس باین امر قیام نماید روا اما قبول
کردن آن لازم نیست زیرا که حقوق صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مثل حقوق دیگران نیست
بواسطه فضل صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر امام خود بشنود و اشهاد بر آن کند ولی قیام
باین او است و هر کس که سب عایشه رضی الله عنها کند در آن دو قول است یکی آنکه او را بقتل رسانند و قول
دیگر مثل سب سایر صحابه است او را حد مفتری بزنند و ناقل گفت من بقول اول قایلم و روایت کرد
ابومصعب از امام مالک رحمه الله که گفت هر کس سب آل بیت محمد صلوات الله و سلامه علیه و علی آله
و اصحابه کند او را بزنند زدنی که دردناک شود و او را تشهیر نموده حبس طویل کنند تا آنکه اظهار توبه
کند زیرا که استخفاف در حق رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده است و ابوالمطرف فتوی کرد
بتادیب شدید در حق کسی راضی نشد که زنی او را سوگند دهد در شب و آن زن گفت اگر تو دختر ابوبکر

باشی

باشی تا در روز سوگند خواهم داد و فتوی بتادیب آن شخص بواسطه آن داد و کنیت او نیکی کرده و درین
نوع قصه بلهم دختر ابوبکر رضی الله عنه برده بود و هشام بن عمار گفت از مالک رحمه الله شنیدم
که گفت هر کس سب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کند او را مقتول سازند و هم چنین حکم کسی که سب عایشه
رضی الله عنها کند قتل است زیرا که خدای تعالی در باب قذف در سب عایشه رضی الله عنها میفرماید یَعِظُکُمُ
اللّٰهُ اَنْ تَعُوْدُوْا لِمِثْلِهٖ اَبَدًا اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ پند میدهد خدای عز و جل
شما را از آنکه باز گردید بمثل این سخن هرگز یعنی مادامی که زنده باشید اگر هستید ایمان آورندگان
انتهی پس هر کس سب عایشه رضی الله عنها کند مخالفت قرآن کرده باشد و هر که بکند مخالفت قرآن کرده حکم
آن قتلست و ابن حزم گفت این قول صحیح است و حجت جمعی که تکفیر شیعه و خوارج میکنند آنست
که شیعه و خوارج تکفیر اعلام و مشاهیر کبار صحابه رضی الله عنهم مینمایند و تکذیب رسول الله صلی الله
علیه و سلم میکنند در آنکه حکم جزم فرموده است بدخول ایشان در بهشت و هر که تکفیر اعلام صحابه و
تکذیب رسول الله صلی الله علیه و سلم کند کافرست و این حجتی صحیح است در شان کسی که ثابت
شود که تکفیر اعلام صحابه کرده است و قبل ازین مذکور شد که ائمه حنفیه تکفیر منکر خلافت ابوبکر
و عمر رضی الله عنهما میکنند و این مسئله در غایت غرابت از کتب حنفیه و در اصل محمد بن حسن رحمه الله
مذکورست و ظاهر است که ایشان از امام خود ابوحنیفه رضی الله عنه فرا گرفته اند و ابوحنیفه رضی الله
عنه اعلم بوده از دیگران بحال روافض زیرا که او کوفی بوده و منبع رفض کوفه است و روافض
چند طایفه اند و تکفیر بعضی ازین طوایف واجبست و تکفیر بعضی دیگر واجب نیست پس هرگاه که
ابوحنیفه رضی الله عنه حکم بتکفیر کسی که منکر امامت صدیق رضی الله عنه است میکند پس حکم
بتکفیر کسی که لعن بر صدیق رضی الله عنه میکند بطریق اولی است الا آن یفرق بینهما بگو آنکه
تفرقه میان انکار امامت و لعن کنند چرا که سبب تکفیر منکر امامت صدیق رضی الله عنه مخالفت اجماع است

بنا بر آنکه مسئله حکم مجمع علیه کافر است چنانکه نزد اصولیان مشهور است و امامت صدیق رضی الله عنه
اجماع شد پیش از آن وقتی که عمر رضی الله عنه با او بیعت کرد و تا آخر بیعت بعضی صحابه صحت منع
اجماع نمی‌کند بواسطه آنکه بعضی از بیعت ایشان چند روزی تاخیر افتاد و در صحت امامت ابوبکر
رضی الله عنه خلافی نداشتند و لهذا اعطاء آن او لیکن رفتند و در امور بحال که در مرافعه بجانب او
رضی الله عنه مینمودند پس بیعت و اجماع هر دو یک چیز نیست بلکه بیعت چیزی و اجماع چیزی دیگر
و از وجود احدهما وجود دیگر لازم نمی‌آید و از عدم احدهما عدم دیگری لازم نمی‌آید و درین
تفرقه تامل کن و تفهم آنکه بسیاری از مردم درینجا غلط کرده اگر گوئی شرط کفر انکار امری
مجمع علیه است که معلوم شده باشد بالضروره بودن آن از دین گوئیم خلافت صدیق رضی الله عنه
چنین بود زیرا که بیعت اصحاب با وی ثابت شده است بتواتری که منتهی شده است بحد ضروره پس
خلافت مذکور هم چون مجمع علیه است که بعلم ضروری معلوم شده است هیچ شکی در آن نیست
و در ایام صدیق رضی الله عنه هیچ کس ازین روافض نبود و هم چنین در ایام عمر و عثمان رضی الله
عنهما ازین جماعت کسی نبوده و بعد از آن حادث شدند پس مقابله ایشان در انکار بعد از آن
اجماع معلوم حادث شده باشد جواب این آنکه اطلاق خلافت از وقایع حادثه است
و حکم شرعی نیست و منکر ضروری حکم شرعی بوده تا مثل صلوة و حج بواسطه آنکه مستلزم تکذیب
رسول الله صلی الله علیه و سلم است بخلاف خلافت مذکوره مگر آنکه بگویند که باین خلافه نیز احکام شرعی
متعلق است مثل وجوب اطاعت و انقیاد و امثال آن و قبل ازین از قاضی حسین دو وجه
مذکور ساختیم در باب سب شیخین و ختنین و یک وجه از آن دو وجه حکم بکفر بود و منافاة
ندارد و این حکم با حکم جزم او در موضعی دیگر بفسق و با قوال ابن صباغ و غیر او و در روایت
از شافعی رحمه الله در حکم بفسق زیرا که این دو مسئله است حکم ایشان بفسق در مجرد سب یکی

از احاد

از احاد صحابه و اصاغر ایشان است و حکم بکفر مخصوص است بسب شیخین و ختنین رضی الله عنهم و چون
این سب اشد و اغلظ است از سب یکی از اصاغر اصحاب بنا برین باشد چه جاری ساخته اند در حکم
بکفر و اما در باب کسی که تکفیر ابوبکر و امثال او رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم
فرموده است بآنکه ایشان در جنت اند اغلب اصحاب شافعی رضی الله عنه در آن باب تکلم نکرده
اند مصنف گوید الجزم بلزوم حکم بکفر است جزما درین مسئله موافق باشد با حکم سابق و انچه
از امام احمد رحمه الله قبل ازین روایت کردیم که گفته هر کس طعن در خلافت عثمان رضی الله
عنه کند طعن در جمیع مهاجر و انصار کرده و وی درین قول صادق است زیرا که عمر رضی الله عنه
امر خلافت شوری ساخت میان شش کس عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد
ابن ابی وقاص رضی الله عنهم اما طلحه و زبیر و سعد ایشان از حق ایشان خود گذشتند و عبد الرحمن
بن عوف رضی الله عنه نیز اراده آن نداشت که خود متصدی امر خلافه گردد و ملاحظه خواست که بیعت
با عثمان یا با علی رضی الله عنهما کند لیکن بواسطه دین خود و احتیاط تمام مرحله آن تو یک شبان روز
این امر را موقوف داشت و خواب نکرد و بر جمیع مهاجر و انصار گردیده مشورت نمود که از عثمان
و علی رضی الله عنهما کدام یک را مقدم دارد و رای جمیع اصحاب رجال و نساء ایشان فرد افرد و جماعه
برین متفق شدند که عثمان رضی الله عنه را مقدم دارند و بر اجماع بیعت کردند عبد الرحمن بن عوف
رضی الله عنه بیعت کرد و چون بیعت عثمان رضی الله عنه از اجماع قطعی جمیع مهاجر و انصار
رضی الله عنهم حاصل شد پس طعن در خلافه او طعن در جمیع مهاجر و انصار باشد و ازین جهت است
ایضا که امام احمد رحمه الله گفته که شتم عثمان رضی الله عنه زندقه است و وجه آن است که شتم
عثمان رضی الله عنه بحسب ظاهر کفر نیست و بحسب باطن کفر است زیرا که مودی است بتکذیب جمیع
مهاجر و انصار میشود و ازین کلام امام احمد رحمه الله کفر ساب صحابی معلوم میشود بخلاف قول بعضی

از علماء مذهب او چنانچه قبل ازین گفتیم و خلاصه سخن آنست که سب ابو بکر رضی الله عنه کفرست
نزد ابو حنیفه و بر یک وجه نزد شافعی و مشهور مذهب مالک اینست که موجب جلد میشود و کفر نیست
لیکن قبل ازین روایه از وی مذکور ساختیم و آنکه حکم بکفر خوارج کرده است پس این مسئله نزد او
دو حال دارد و اگر بسب شیخین اقتصار کند و تکفیر اصحاب نکند کافر نیست و اگر تکفیر کند کافرست
و بنا برین پس آن شخص رافضی که قبل ازین مذکور ساختیم کافرست نزد مالک و ابو حنیفه و یک
وجه شافعی رضی الله عنهم و زندیقست نزد احمد رحمه الله بواسطه آنکه شتم عثمان رضی الله عنه که
متضمن تخطیه جمیع مهاجر و انصارست کرده و کفر این شخص کفر ردست زیرا که قبل از اتفاق این قول
از وی صادر شود حکم او مثل حکم مسلمانان بود و بعد ورود این قول از وی مرتد شده و مرتد را امر
بتوبه باید کرد و اگر توبه کرد فبها و الا او را باید کشت و چون او را امر بتوبه کردند و توبه نکرد
پس قتل او باید نمود بنا بر مذهب جمیع علما بواسطه آنکه جمعی از علماء که سب صحابه را تکفیر میکنند این حکم
عام نمیدانند در حق کسی که تکفیر اصحاب رضی الله عنهم کند و یک وجه شافعی رضی الله عنه که بر حکم فسق او
اقتصار کرده است آن نیز وقتی است که سب تنها از وی صادر شود اما اگر تکفیر اصحاب کبار کند
او را کافر میدانند مطلقا و همچنین امام احمد که گفته است که من این حکم بقتل میترسم ترسیدن او از قتل
وقتی است که غیر سب امری از وی صادر نشود و الحال از این شخص مذکور صادر شده اعظم است
از سب و قبل ازین مذکور شد که طحاوی در عقیده خود آورده که بغض صحابه رضی الله عنهم کفرست
و این احتمال دارد که بر مجموع صحابه حمل کنند و احتمال دارد که بر هر یک اصحاب رضی الله عنهم فردا
فردا حمل کنند و وقتی که صحابه را دشمن دارد از حیثیت صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و اما آنکه
مجرد بغض صحابی کفر بوده باشد محتاج است بدلیلی و این شخص رافضی و امثال او که بغض شیخین
و عثمان رضی الله عنهم دارند نه از جهة صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم چرا که ایشان علی

و حسین رض

و حسین رضی الله عنهما و غیر ایشان از اهل بیت دوست میدارند بلکه بسبب بغض هوای نفس و عناد است
و آنکه بواسطه جهل که دارند اعتقاد کرده اند که خلفاء ثلثه رضی الله عنهم در حق اهل بیت ظلم
کرده اند پس ظاهر اینست که اگر ایشان بر سب اقتصار کنند و تکفیر اصحاب رضی الله عنهم و انکار امری
که اجماع بران شده باشد نکنند تکفیر ایشان نمیباید **امر پنجم** از امور داله بر قتل این شخص آنکه
ممکن است که متمسک شویم در قتل او باین دلیل که در مقامی که این شخص متهم شد و امر بکلاه وضع
شد بلا شک ایذاء رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده و ایذاء رسول الله صلی الله علیه و سلم موجب
قتل است چنانچه فرموده در حق کسی که او را صلی الله علیه و سلم ایذاء کرده بود من یکفینی عدوی یعنی
کیست که کفایت شر دشمن مرا از من کند آنگاه خالد بن ولید گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم شر
او را کفایت کنم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم خالد را فرستاد و آن شخص را بقتل رسانید
لیکن قبل ازین مذکور شد که هر ایذا موجب قتل نمیشود و الا حکم بقتل عام میشود در جمیع معاصی که
بر بعضی از آن صادر میشود ایذا برسول الله صلی الله علیه و سلم میرسد قال الله تعالی انَّ
ذٰلِکُمْ کَانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیِی مِنْکُمْ الایة یعنی در نشستن که این نشستن شما
بعد از طعام در خانه نبی را صلی الله علیه و سلم و شرم میکند از شما که بگوید بیرون روید پس
باین دلیل معلوم شد که هر ایذا مقتضی قتل نیست یا آنکه این شخص مذکور بزعم خود قصد نصرت
اهل بیت کرده است و بنا برین زعم قصد ایذاء رسول الله صلی الله علیه و سلم نکرده خواهد بود
یعنی پس این واضح نبوده باشد بر قتل او و اما مذمت و قذف عایشه رضی الله عنها آن موجب قتل است
یا از برای آنکه قرآن شاهد است ببرائة و پاکی او پس قذف او تکذیب قرآنست و تکذیب
قرآن کفرست و یا از برای آنکه فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم است و ذم و قذف
در حق کسی که فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد تنقیص رسول الله است و تنقیص رسول الله

صلی الله علیه و سلم کفر است و اما مذهب و افترا و رشان لبقیه امهات مومنین بنا بر دلیل اول که بیان
کردیم کفر نیست و بنا بر دلیل ثانی که تنقیص رسول الله صلی الله علیه و سلم است کفر است و این قول
ارجح است نزد ما لکیه اگر کوی پس چرا رسول الله صلی الله علیه و سلم حمی که قذف عایشه رضی الله عنها کرده
بودند نکشت کوئیم بواسطه آنکه این قذف ایشان پیش از نزول آیات قرانی بود در باب برات
عایشه رضی الله عنها پس نقض تکذیب قران نبود که موجب قتل شود و از برای آنکه این حکمی بود
که نازل شد بعد نزول آیه برات و بنا بر حکم الزام ما قبل آن معطوف نداشت و امر القتل نبود
از شتم این امور آنکه قبل این حدیث مذکور شد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر که
سب اصحاب من میکند و کسی ایشان را دشمن دارد و مرا دشمن داشته است و هر کس ایذاء ایشان کند
مرا ایذا کرده است و این حکم شامل جمیع صحابه است لیکن درجات و مراتب بعضی از صحابه زیاده میشود
بر بعضی که سب او تعلق میکرد و بنا بر این اگر کسی سب صدیق رضی الله عنه کند اقتصار بجلد نمیکنیم چنانکه
در غیر او اقتصار بر آن میکنیم زیرا که این جنایت بحق صحبه است و هر گاه که با صحبت امور دیگر منضم
شود که مقتضی تعظیم و احترام بوده باشد مثل نصرت دین و انفاق بر مسلمین و آنچه مراو را
حاصل شد از فتوح بلاد و خلافت رسول الله صلی الله علیه و سلم و غیر ذلک هر یک از این امور
مقتضی زیادتی حق است و آن موجب زیادتی عقوبت کسی میشود که بر وی رضی الله عنه دلیری کند
و این امر بواسطه حکم مجردی است که بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم احکام را مشروع ساخت
و باسباب آن موقوف و معلق گردانید و ما تتبع آن اسباب کرده مرتب میسازیم بر هر یکی آن سبب
آن حکم معلوم است که صدیق رضی الله عنه در ایام حیوة رسول الله صلی الله علیه و سلم حق سبق باسلام
و تصدیق از رسول الله صلی الله علیه و سلم و قیام بامور دین را خدا تعالی و محبت التامه و انفاق
عظیم در نهایت وسع و امکان بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب او و نصرت تامه و غزاء

از فضایل حمیده که در این کتاب و غیر این از کتب مذکور است و داشت باز بعد از رسول الله صلی الله
علیه و سلم بر آن خصوصیات و فضایل دیگر مرتب شد مثل تصدی امر خلافت که مستجمع گردانید امت را
بر یک طریق و بر کلمه ای و قیام نماید بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و مثل مقاتله او با اهل رده
و مانعین زکوة و شجاع عنی که در مقاتله بود رضی الله عنه صادر شد که احدی در این امر مثل
او نتوانست نمود و کیا آن امر خطیر اقدام نماید و هر یک از این حقوق و خصوصیات مذکوره حرمت و تعظیم
او را زیاده میکرداند و نیز کسی بر او دلیری و بی باکی کند مستحق عذاب و نکال میکردد و چون صدیق
رضی الله عنه در مرتبه اعلی و مقام اسنی است از دین و دنیا که هر که او را کند طعن در دین
کرده باشد پس مستحق قتل شود چنانکه گذشت و حال آنکه خدای و تبارک تعالی بسبب قتل
یحیی بن زکریا علیهما السلام هفتاد هزار کس را مقتول ساخت و بعضی از علما گفته اند که دیت
پیغامبری این مقدار است که گفته اند که خدا تعالی وحی فرستاد به پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم
قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را کشتم و بسبب قتل حسین پسر دختر تو رضی الله عنهما هفتاد
هزار کس را بر آن هم کشته هم چنین خدای تبارک و تعالی اظهار حق حرمت صدیق رضی الله عنه
فرموده باشد که بسیاری از روافض را فضیحت و رسوا گردانید بقتل این رافضی و اگر عفو نموده بود
کار الجماعت با لامرکرفت و موجب فساد دینی شد و ابو یوسف صاحب ابو حنیفه رحمهما الله تعالی
گفت که تعزیر بر قتل جایز است و حال آنکه دلیری و جراءة این شخص رافضی در هتک مقام عالی
مقام صدیقین و خلفاء راشدین است از قوی ترین اسبابی است که موجب تعزیر میتواند بود
نزد ابو یوسف رحمه الله بقتل جایز است یعنی معلوم شد که قتل این شخص رافضی حق و صحیح است
و هم علت رافضی با آن نیست بنا بر مذهب مالکی که حکم بقتل او کرده چنانچه گذشت و هم چنین حق
و صحیح است بنا بر مذهب ابو حنیفه و بر یک وجه نزد شافعی رضی الله عنهما و حنابله بمذهب حنابله بر وجهی

که مذکور شد و ایضا مصنف گوید تدبیر و تامل کن درین واقعه و در آنچه باین تقریب بیان کردم
از کلام علما زیرا که مشتمل است بر احکام مهمه و فواید کثیره و کم واقع میشود که این احکام و فواید
در یک کتاب جمع شده باشد باین طریق که من جمع کردم و واضح ساختم بلا طعن و ریب و تعصب
و عیب و در کتاب من که ملقب باحکام در وقایع اسلام است مذکور ساختم چیزی که توضیح آنکه
در اثناء کلام سابق گفتم میکند و چیزی که متفرع شود بقول او در اختیار آنچه موافق با قواعد
مذهب ما نیست بیان آن از کتاب مذکور طلب کن که هیچکس از ائمه ما در باب مکفرات کتابی علاحده
که مفصل ذکر مسایل و احکام آن در مذاهب اربعه کرده باشد نیافته ام که تصنیف کرده باشد و
در آن مولف عدیم النظیر نزد کسی سالم باشد از جرح و عناد و استیفا و جمیع مسایل که متعلق باین باب
بالکلام بر وجهی که این مسایل که صدور بان منتشر شده کرده ام منتفع سازد خدای تبارک و تعالی
ما را بآن و بغیر آن از کتب و مستدام دارد بر ما فضل وجود و کرم خود واخذه الروف
الكريم الرحمن الرحيم **باب دوم** در آنچه مرویست از اکابر اهل بیت رضی الله
عنهم در مدح و ثنای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تا معلوم شود براءة و پاکیزه ایشان از آنچه زعم کرده
اند که علی رضی الله عنه تقیه و مدارا میکرده در آنچه نسبت بشیخین رضی الله عنهما گفته کرده از مدح و ثنا و جنانچه
گذشت روایت کرده دارقطنی از عبدالله ملقب بمحض و سبب لقب او بمحض آن که او اول کسی بود
که فرزندی حسن و حسین را رضی الله عنهما جمع نموده و او جمع نموده و او شیخ بنی هاشم و بزرگ ایشان
بود در زمان خود و لقب پسر او نفس زکیه بود و بنابر آنکه از ائمه دین و کبار بنی هاشم بود در
زمان امام مالک در مدینه مردم با او بیعت کردند و منصور خلیفه که یکی از خلفای عباسیه بود این خبر
استماع نموده لشکری بجنگ او فرستاد و بعد از مقاتله او را مقتول ساختند و ما حصل کلام آنکه
کسی از عبدالله محض سوال کرد که تو مسح بر خفین میکنی یا نه عبدالله جواب داد که امسح فقد مسح

عمر

عمر تو مسح کن چرا که عمر رضی الله عنه مسح بر خفین کرد باز آن شخص گفت که سوال من از نسبت که تو
مسح میکنی یا نه عبدالله گفت ذلك اعجز لك اخبرك عن عمر وتسألني
عن رأيي فعمر خير مني وملء الارض مثلي این سوال اشکال ترا باشد
که انسب بود تا از رای عمر رضی الله عنه خبر میکنم تو از رای من سوال میکنی و حال آنکه عمر رضی الله عنه
از من بهتر بود و مقدار پری زمین مثل من بود و بعد از آن شخص گفت که تو این سخن تقیه میگوئی فقال
عبد الله رضوان الله عليه نحن بين القبر والمنبر اللهم هذا
قولي في السر والعلانية فلا تسمع قول احد بعدي ثم قال من
هذا الذي يزعم ان عليا كان مقهورا وان النبي صلى الله عليه
وسلم امره بامر فلم ينفذه فكفى بهذا ازراء ومنقصة له گفت ما
در میان قبر و منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضریم بار خدایا تو میدانی که سخن من آنست در سر و علانیه
و تو بعد از من ای فلانی سخن هیچکس را گوش مکن و گفت کیست آنکه زعم میکند که علی رضی الله عنه مقهور
شده و رسول الله صلی الله علیه وسلم او را بامری مامور ساخته و تو آنست کامر رسول الله صلی الله را نافذ
نساخته و اگر کسی در حق علی رضی الله عنه این زعم کند اثبات منقصه و ضعف و عجز او کرده است حاشا
عن ذلك روایت کرده دارقطنی از عبدالله مذکور که ملقب بنفس زکیه بود که چون او را از حال
ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما سوال کردند گفت لهما افضل عندي من علي ثم
ایشان افضل اند از علی رضی الله عنه و روایت کرده دارقطنی نیز از محمد الباقر که گفت اجمع
بنو فاطمة على ان يقولوا في الشيخين احسن ما يكون من القول
بنو فاطمه رضی الله عنهم اجماع کردند بر آنکه بگویند بهترین قول در حق شیخین رضی الله عنهما میگفته باشند
و نیز روایت کرده دارقطنی از جعفر صادق و او از پدر خود محمد باقر رضی الله عنهما که گفت

مروی نیز دیدار او زین العابدین علی ابن الحسین رضی الله عنهما آمد و گفت خبر ده مرا از حال و شان
ابوبکر رضی الله عنه علی ابن الحسین رضی الله عنه گفت از حال صدیق سوال میکنی آن شخص گفت
تو صدیق میگویی ابوبکر را آنگاه علی ابن الحسین رضی الله عنه گفت ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ قَدْ
سَمَّاهُ صِدِّيقًا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمُهَاجِرُونَ
وَالْأَنْصَارُ وَمَنْ لَمْ يُسَمِّهِ صِدِّيقًا فَلَا صَدَّقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
قَوْلَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاذْهَبْ وَأَحِبَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ
اللهُ عَنْهُمَا مادر تو بی فرزند شود صدیق نام او کرده ام بلکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
و جمیع مهاجر و انصار صدیق نام او کرده اند و هر کس که ابوبکر رضی الله عنه را صدیق نخواند راست نخواهد کرد خدا
تعالی قول او را در دنیا و آخرت برو و دوست دار ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما و روایت کرده انصار از
عروة بن عبد الله که گفت سوال کردم ابو جعفر محمد باقر را رضی الله عنه از حلیه سیف فرمود لا
بَأْسَ بِهِ قَدْ حَلَّى أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ سَيْفَهُ قَالَ
قُلْتُ وَتَقُولُ الصِّدِّيقُ قَالَ نَعَمِ الصِّدِّيقُ نَعَمِ الصِّدِّيقُ نَعَمِ الصِّدِّيقُ
فَمَنْ لَمْ يَقُلِ الصِّدِّيقَ فَلَا صَدَّقَ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ
هیچ باکی نیست چرا که ابوبکر صدیق رضی الله عنه سیف خود را حلیه کرده بود راوی گوید گفتم تو صدیق میگویی
نخواهد نمود در دنیا و نه در آخرت و همین حدیث ابن جوزی در کتاب الصفوة روایت کرده و زیاده
کرده و از جای خود بر جهید و روی بقبله آورده فرمود نعم الصدیق نعم الصدیق
الی آخر الحدیث و هم دار قطنی روایت کرده از جعفر صادق رضی الله عنه که فرمود ما أرجو
مِنْ شَفَاعَةِ عَلِيٍّ شَيْئًا إِلَّا وَأَنَا أَرْجُو مِنْ شَفَاعَةِ أَبِي بَكْرٍ مِثْلَهُ
وَقَدْ وَلَدَنِي مَرَّتَيْنِ امید از شفاعت علی رضی الله عنه ندارم چیزی مگر آنکه مثل آن
چیز

چیز از شفاعت ابوبکر امید دارم و حال آنکه ابوبکر رضی الله عنه دو بار مرا متولد ساخت است
زید ابن علی رضی الله عنه گفت با کسی که از شیخین رضی الله عنهما تبرا میکنند اعلم والله ان البراءة
مِنَ الشَّيْخَيْنِ الْبَرَاءَةُ مِنْ عَلِيٍّ فَتَقَدَّمْ أَوْ تَأَخَّرْ یعنی بدان بخدا که بیزار شدن
از شیخین بیزار شدن از علیست رضی الله عنهم پس بیزار شدن یکی از ایشان تقدیم و تاخیر
و بال آن بتو خواهد رسید یعنی شیخین و علی رضی الله عنهم در اعتقاد حقیقت و محبت ایشان تفاوتی
نیست جمیع ایشان را دوست باید داشت و اگر از یکی ایشان بری و بیزار شوی از همه ایشان بری
شدی پس [illegible] نیست زید رضی الله عنه امام بزرگ بود و در شهر صفر سنه
احدی و عشرین و مائة شهید شد و چون سر سه سر دار در مدتی مدید مانده عنکبوت آمد و پرده خود را
بر عورت او کشید تا چشم مردمان نیفتد و باعث شهادت او آن بود که بدعیه خلافت بیرون آمد
و جمعی کثیر از اهل کوفه با وی بیعت کرده بودند آخر الامر شهید شد و بیان این در باب نهم خواهد آمد ان شاء الله
تعالی و در روایت که در آن وقت بعضی از شیعه نزد او حاضر شدند و گفتند که از شیخین بری شوی
تا ما بتو بیعت کنیم زید رضی الله عنه ازین معنی ابا و امتناع نموده قبول نفرمود جماعت شیعه گفتند
إِذًا نَرْفُضُكَ ما ترا ترک و رفض میکنیم آنگاه امام زید فرمود اذْهَبُوا فَأَنْتُمُ
الرَّافِضَةُ بروید که شما رافضه اید و از آن روز این جماعت را رافضه میگویند و شیعه را زیدیه
میگویند و روایت کرده حافظ عمر بن شبه که با امام زید گفتند که ابوبکر از فاطمه رضی الله عنها انتزاع
فدک کرده و با وی ندا و امام زید گفت إِنَّهُ كَانَ رَحِيمًا وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُغَيِّرَ شَيْئًا
تَرَكَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا
فَقَالَتْ لَهُ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْطَانِي فَدَكَ
فَقَالَ هَلْ لَكِ بَيِّنَةٌ فَشَهِدَ بِهَا عَلِيٌّ وَأُمُّ أَيْمَنَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فَقَا
ل

فبرجل وامرأة تستحقيها ثم قال زيد والله لو رجع الأمر
فيها إلي لقضيت بقضاء أبي بكر رضي الله عنه يعني ابوبكر رضی الله عنه
شخصی مهربان رفیق القلب بود و مکروه میداشت که ترکهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم را از حالی که
بود تغیر نماید الکاه فاطمه رضی الله عنها نزد او آمد و گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم فدک را بمن داده است
ابوبکر گفت ترا شاهدی درین باب هست پس علی و ام ایمن گواهی دادند الکاه ابوبکر رضی الله عنه گفت
بمردی و زنی مستحق آن میشوی زید رضی الله عنه گفت بخدا سوگند که اگر این امر بمن رجوع کرده بودی
هر آینه حکم میکردم بطریقی که ابوبکر رضی الله عنه حکم کرد و روایت کرد ایضا حافظ عمر بن شبة از زید
رضی الله عنه که گفت انطلقت الخوارج فبرئت ممن دون ابي بكر
وعمر رضي الله عنهما ولم يستطيعوا ان يقولوا فيهما شيئاً
وانطلقتم انتم فظفرتم اي وثبتم فوق ذلك فبرئتم منهما
فمن بقي احد الا برئتم خوارج رفتند و از کسی غیر ابی بکر و عمر رضی الله عنهما بیزار
شدند و استطاعت آن نداشتند که در حق این دو کس چیزی بگویند و شما یعنی روافض رفتید بالاتر
جستید از ایشان و هر کس باقی مانده بود بری بگویید و بیزار شدید بخدا سوگند که هیچ کس نماند مگر و شما
از و بیزار شدید روایت کرد حافظ مذکور و ابن عساکر عن سالم ابن ابي جعدة قلت لمحمد ابن
الحنفية هل كان ابو بكر اول القوم اسلاما قال لا قلت فبما علا
ابو بكر وسبق حتى لا يذكر احد غير ابو بكر قال لانه كان
افضلهم اسلاما حين اسلم حتى لحق بربه وابن عساکر از سالم ابن ابی جعده روایت کرد که با محمد
ابن حنفیه رضی الله عنه گفتم که آیا ابوبکر رضی الله عنه از جمیع قوم پیشتر باسلام در آمد گفت نه گفتم پس چه دلیل
نام و بلند گشت و سابق بر همه شد حتی آنکه هیچ کس دیگر را نمیگویند غیر ابی بکر گفت برای آنکه او افضل بود

از جمیع اصحاب از زمانی که باسلام در آمد تا وقتی که به پروردگار خود رسید و روایت کرد و اخرج
الدارقطني عن سالم ابن ابي حفصة وهو شيعي لكنه ثقة قال
سألت ابا جعفر محمد بن علي ابن محمد عن الشيخين فقال
يا سالم تولهما وابرأ عن عدوهما فانهما كانا امامي هدى
روایت کرد دارقطنی از سالم ابن ابی حفصه و این سالم اگر شیعه بود ولیکن ثقه بود و گفت از ابو جعفر
باقر محمد ابن علی و جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم از حال شیخین رضی الله عنهما سوال کردم ایشان هر دو
گفتند ای سالم دوست و یاری خود فرا گیر شیخین را و از دشمنان ایشان بری و بیزار شو
که ایشان هر دو امام و رهنمای حق بودند واخرج عنه ايضا قال دخلت على ابي
جعفر وفي رواية على جعفر ابن محمد فقال ورواه قال ذلك
من اجلي اللهم اني اتولاهما ابا بكر وعمر واحبهما اللهم ان كان
في نفسي غير هذا فلا نالتني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم
يوم القيمة روایت کرد دارقطنی نیز از سالم که گفت داخل شدم بر ابو جعفر و در روایتی
بر جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهما الکاه گفت که بار خدایا اگر فتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بنصرت
و دوستی خود و دوست میدارم ایشان را بار خدایا اگر در نفس من غیر این بوده باشد شفاعت محمد صلی الله
علیه وسلم بمن نرسد در روز قیامت او وی گوید الشتم که بنا بر تقیه چنین گفت برین سخن
فرموده و باعتقاد دیگر بود و نیز روایت کرد از همان راوی که گفت بر جعفر بن محمد باقر رضی الله عنه
داخل شدم در حالتی که مریض بود فقال اللهم اني احب ابا بكر وعمر واتولا
هما اللهم ان كان في نفسي غير هذا فلا نالتني شفاعة محمد
صلى الله عليه وسلم و نیز روایت کرد دارقطنی از وی که گفت جعفر صادق رضی الله عنه

بامن گفت یا سالم ایسب الرجل جده ابو بکر جدی لا نالتنی
شفاعة محمد صلی الله علیه وسلم ان لم اکن اتولاهما
وابرأ من عدوهما ای سالم مردم سب جد خود میکنند ابو بکر رضی الله عنه جد منست
شفاعت محمد صلی الله علیه وسلم بمن نرسد اگر من ایشانرا بنصرت و دوستی فرا نگیرم و اگر از دشمن
ایشان بری و بیزار نباشم و ایضا روایت کرد دارقطنی از جعفر صادق رضی الله عنه که با او گفتند
فلانی زعم کرده که تو بیزاری جستهٔ از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما انگاه فرموده بری الله من
فلان انی لارجو ان ینفعنی الله بقرابتی من
رضی الله عنه یعنی بیزار شود خدا تعالی از فلانی بدرستی که من امیدوارم که منفعت یابم بقرابتی
ابو بکر رضی الله عنه در وقتیکه بیمار شدم وصیت کردم بسوی خال خود عبد الرحمن بن القاسم
بن محمد ابن ابی بکر رضی الله عنه یعنی وصی خود ساختم و روایت کردند دارقطنی و حافظ عمر بن
شبه از کثیر که گفت با ابا جعفر محمد باقر بن علی رضی الله عنهما گفتم خبر ده مرا از انکه ابو بکر و عمر
در حق شما چیزی ظلم کردند فرمود و منزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین
نذیرا ما ظلمانا من حقنا ما یزن حبة خردلة سوگند بانکه قران نازل
کرده است تا اهل عالم را بیم کننده باشد که ظلم نکردند ما را از حق ما چیزی که بوزن دانه خردلی بوده
باشد انگاه من گفتم که خدا تعالی مرا فدای تو کند با ایشان تولا کنم و دوست دارم ایشانرا فرمود
نعم یا کثیر تولهما فی الدنیا والآخرة وقال وجعل یصك عنق
نفسه ویقول ما اصابك فبعنقی قال برئ الله ورسوله من
المغیرة بن سعید وبیان فانهما کذبا علینا اهل البیت یعنی
ای کثیر تولا کن و دوست دار ایشانرا باشد در دنیا و اخرت راوی گفت که ابن جعفر محمد

رضی الله عنه دست بگردن سخت زد و گفت هر چیزی که بتو رسد در دوستی ایشان بگردن من
باز گفت بیزار شود خدا تعالی و رسول خدا از مغیرة بن سعید و بیان که ایشان بر ما که اهل بیتیم دروغ
بستند و گفتند و روایت کرد ایضا دارقطنی از بسطام صیرفی که گفت با ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه
گفتم چه میگوئی در حق ابی بکر و عمر رضی الله عنه فرمود انی لاتولاهما واستغفر لهما
وما ادرکت احدا من اهل بیتی الا وهو یتولاهما بخدا سوگند که من
ایشانرا بنصرت و محبت فرا گرفتم و طلب امرزیدن ایشان میکنم و هیچ کس ندیدم از اهل بیت مگر
انکه ایشانرا بدوستی فرا گرفته بود و ایضا روایت کرد دارقطنی از نافع و او از جعفر بن ابیطالب
رضی الله عنه که گفت ولینا ابو بکر خیر خلقه وارحمه لنا واحناه علینا
وفی روایة فما ولینا احد من الناس مثله وفی روایة فما ولینا
قط کان خیر امته والی و متصرف امر خود ساختیم ابو بکر را حال آنکه خلیفه بود و از
برای ما مهربان و مشفق تر از همه بود بر ما و در دیگر روایت انکه هیچکس خلیفت نشد مثل او نکرد و در روایتی
دیگر انکه هیچکس ندیدیم هرگز که بهتر ازو بوده باشد و روایت کرد دارقطنی ایضا از ابو جعفر باقر رضی الله عنه
که با او گفتند که فلان نقل میکند از علی ابن الحسین رضی الله عنهما که گفت ایة ونزعنا ما فی
صدورهم من غل والله انها لفیهم انزلت ففی من انزلت الا
فیهم در شان ابو بکر و عمر رضی الله عنهم نازل شد ابو جعفر باقر رضی الله عنه گفت والله انها لفیهم
انزلت ففی من انزلت الا فیهم بخدا سوگند که این ایت در شان ایشان نازل شد
و کسیکه در شان او نازل شود غیر ایشان باز از ابو جعفر باقر رضی الله عنه پرسیدند که این غل چیست
یعنی کینه بود که خدا تعالی از سینهای ایشان بیرون کرد فرمود غل فی الجاهلیة ان بنی
تمیم وبنی عدی وبنی هاشم کان بینهم شیء فی الجاهلیة فلما

اسلم هؤلاء القوم تحابوا فاخذ ابا بكر الخاصرة فجعل علي يسخن
يده ويكمد بها خاصرة ابي بكر فنزلت الآية فيهم كينة جاهلية

آنست که در میان بنی تیم و بنی عدی و بنی هاشم در ایام جاهلیة چیزی از کینه بود چون
این قبایل باسلام در آمدند یکدیگر را دوست میداشتند چنانچه یکبار ابو بکر رضی الله عنه
درد کمر گرفته بود و علی رضی الله عنه دست خود را گرم میکرد و بموضع وجع می نهاد پس این
آیه در شان ایشان نازل شد و در روایتی دیگر از و آنست که از ابو جعفر بن سلام از حال ابو بکر
و عمر رضی الله عنهما پرسیدند گفت من شك فيهما فقد شك في السنة یعنی هر که
شک در کیسے و ایشان بتحقیق در سنت شک و ریب کرده بعد از آن اسمعی ذکر کرد که
میان این قبایل خصومتی بود و چون باسلام در آمدند دوست داشتند یکدیگر را و خدای تعالی
آن خصومت و کینه از دلهای ایشان نزع فرمود حتی آنکه ابو بکر رضی الله عنه وجع کمر داشت
و علی رضی الله عنه دست خود را گرم کرد و بموضعی که درد داشت مالید بعد از آن این آیه نازل
و روایت کرد دارقطنی ایضا از علی ابن ابیطالب رضی الله عنه که فرمود هذه الآية
نزلت في البطون الثلثة تيم وعدي و بني هاشم و روایت
کرد ایضا از ابو جعفر ابن محمد الباقر که از و سوال کردند که اهل بیت محبت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
کرده است فرمود معاذ الله بل يتولونهما ويستغفرون لهما ويترحمون
عليهما پناه بخدا از این حکایت که گفتی بلکه اهل بیت دوستی و یاری و طلب آمرزش ابو بکر
و عمر رضی الله عنهما مینمودند و میگفتند رحمة خدا بر ایشان باد و روایة کرد دارقطنی از ابو جعفر
ابن باقر و ابو جعفر از پدر خود امام زین العابدین و علی ابن الحسین رضی الله عنهم روایت کرده اند

دو ایشان

که در شان ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بباطل فرو رفته سخنان میگفتند الا تخبروني
أنتم المهاجرون الذين أخرجوا من ديارهم وأموالهم
يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله
أولئك هم الصادقون خبر دهید مرا آنکه شما آن کسانید که هجرة نمودند
و بیرون کرده شدند از سراهای ایشان که در مکه بودند و دور افتادند از مالهای خود و حال
آنکه میطلبند بخشش از خداوند خود و خوشنودی حضرت او و یاری میکنند دین خدا و رسول او
و مال و نصرت مینمایند پیغمبر او را آنگروه راستانند بقول و فعل امام زین العابدین رضی الله عنه
با آن جماعت که در شان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما خوض بباطل میکردند گفت آیا شما نیستید که این
این آیه در حق ایشان نازل شده شما شید قالوا لا آن جماعت گفتند ما آنکسان نیستیم و این
آیه در شان ما نیست باز فرمود افأنتم والذين تبوؤا الدار والايمان
من قبلهم يحبون من هاجر إليهم ولا يجدون في صدورهم
حاجة مما أوتوا ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة
ومن يوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون شما آنکسانید که جای گرفته
در سرای هجرت و در دار ایمان یعنی مدینه پیش از هجرت مهاجران و دوست میدارند کسی که هجرت
کند بسوی ایشان و او را جای دهند و یاری کنند و نیابند در دلهای خود حسد و حقد و دغدغه
از آنچه عطا داده شده اند و ایثار مینمایند و مقدم میدارند مهاجران را بر نفسهای خود یعنی از خود
بازمیگیرند و بمهاجران میدهند و اگر هست ایشان را حاجت بآنچه ایثار مینمایند یعنی گرسنه و محتاج
باین صفات مذکوره و آیه در حق ایشان نازل شده شما شید قالوا لا قال ما أنتم فقد
برئتم أن تكونوا في أحد هذين الفريقين وأنا أشهد أنكم

لستم من الذین قال الله عز وجل فیهم الجماعت گفتند ما از آن گروه نیز که این آیه
در شان ایشان است نیستیم آنگاه زین العابدین رضی الله فرمود اما بری شدید از آنکه یکی ازین
دو فرقه باشید و من گواهی میدهم که شما از آن فرقه نیستید که خدای عز وجل در شان ایشان فرمود
الذین جاؤ من بعدهم و آنکسانی آمدند بعد از مهاجر و انصار یعنی تابعان صحابه تا روز
قیامت یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
ای مالک ما ای پروردگار ما بیامرز ما را و مر برادران ما را در دین آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان ولا
تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و منه در دلهای ما کینه و حقد و خیانتی
بانکسانی که ایمان آورده اند مثل ما یعنی کینه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در دل ما منه ربنا
انک رؤف رحیم ای پروردگار ما مهربانی و عطای بسیار کن بخشنده ما را برحمت خود در زمره
سابقان داخل گردان مترجم گوید پس بنابر شهادت امام علی ابن حسین رضی الله عنهما الجماعته
که بباطل خوض در شان شیخین رضی الله عنهما نموده سب ایشان میکنند و کینه کبار اصحاب رضی الله عنهم
در دل داشته ایشان را بکفر و ظلم منسوب مینمایند ازین سه فرقه که در شان ایشان است یعنی مهاجر
و انصار و تابعان ایشان بایمان و طاعت تا روز قیامت که شامل جمیع مومنان است چنانکه در
تفسیر بیضاوی و جامع البیان و غیر آن از تفاسیر مذکور است خارج باشند و موید این قول است آنچه افضل
المتاخرین و نقاد المفسرین مولانا حسین کاشفی رحمه الله در تفسیر
خود درین آیه نقل کرده که گفته اند هر که در دل کینه یکی از اصحاب باشد از اهل این آیه نیست و صاحب
انوار روایت کرده که حق سبحانه و تعالی مومنان را بسه مرتبه فرود آورد مهاجر و انصار و تابعین که
موصوف باشند بسلامت دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد
والله اعلم و روایت کرد دار قطنی ایضا از فضیل ابن مرزوق که گفت شنیدم از ابراهیم بن الحسن

مثنی

مثنی بن حسن برادر عبد الله بن الحسن رضی الله عنهم که میگفت والله قد مرقت علینا
الرافضة کما مرقت الحروریة علی علی رضی الله عنه و حروری
منسوبست بحرورا که دهی است در کوفه و ایشان طایفه از خوارجند که بر علی رضی الله عنه خروج
کردند و چون ابتدا خروج ایشان از آن ده بود نام ایشان الجماعت را حروریه میگویند
کذا فی مقدمه شرح البخاری للشیخ ابن حجر رحمه الله علیه و روایت کرد دار قطنی از فضیل بن مرزوق
که گفت از حسن بن حسن رضی الله عنه شنیدم که با مردی از روافض گفت والله لئن امکنی
الله منکم لنقطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف ولا نقبل منکم
توبة بخدا سوگند که اگر ممکن سازد خدا تعالی ما را از شما یعنی اگر ما را بر شما مسلط سازد هر آینه
دستهای و پایهای شما را قطع کنیم از خلاف یعنی دست راست و پای چپ و قبول نکنیم از شما توبه
و روایت کرد دار قطنی ایضا از محمد بن حاطب که گفت گفتگوی ذکر عثمان نزد حسن و حسین رضی الله عنهما
فقالا کرد و ایشان گفتند هذا امیر المومنین ای علی اتیکم الان
یخبرکم عنه اذا جاء علی قال الراوی ما ادری اسمعهم
یذکرون عثمان او سالوه عنه فقال عثمان من الذین اتقوا
وآمنوا ثم من الذین آمنوا واتقوا واحسنوا والله یحب
المحسنین این است امیر المومنین رضی الله عنه حالا باز خواهد آمد و خبر خواهد داد شما را از
عثمان رضی الله عنه درین اثنا علی رضی الله عنه آمد راوی گوید ندانستم که خود نفس شنید
که ذکر قتل عثمان میکردند یا آنکه ازو سوال کردند آنگاه گفت عثمان از آن کسانی است که
پرهیز کردند از محرمات و ایمان آوردند پس تحریم آن و باز از آن کسانی که ثابت و مستمر بودند
بر تقوی و پرهیزکاری خود و کارهای نیکو کردند و خدای دوست میدارد نیکوکاران را

و دارقطنی ایضاً از محمد بن حاطب از طرق کثیره روایت کرده که گفت نزد علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
رفتم و گفتم ای امیر المومنین من اراده رفتن بجانب حجاز دارم و مردم از من خواهند پرسید پس شما چه میگوئید
در قتل عثمان رضی الله عنه و در آن وقت علی رضی الله عنه تکیه کرده بود آنگاه بنشست و گفت یا ابن حاطب
وَاللهِ اِنّی لَاَرْجُو اَنْ اَکُوْنَ اَنَا وَهُوَ کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالٰی وَنَزَعْنَا
مَا فِیْ صُدُوْرِهِمْ مِنْ غِلٍّ اِخْوَانًا یعنی بدرستی که امید دارم که من و عثمان از جمله
کسانی باشیم که خدای تعالی از دلهای ایشان حسد و کینه و دشمنی برداشته در بهشت در آیند در حالتی که
برادران باشند یکدیگر را و در برابر یکدیگر نشستگان بوند انتهی و در روایتی دیگر از وی
رضی الله عنه وارد شده که فرمود اِنّی لَاَرْجُوْا اَنْ اَکُوْنَ اَنَا وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ
وَالزُّبَیْرُ مِنْهُمْ امیدوارم که من و عثمان و طلحه و زبیر رضی الله عنهم از آن کسان باشیم
که خدای تعالی غل و حسد از سینهای ایشان نزع کرده و در بهشت در آیند و روایت کرد دار قطنی
از سالم بن ابی الجعد که گفت نشسته بودم نزد محمد ابن الحنیفه رضی الله عنه که اهل مجلس ذکر عثمان
میکردند آنگاه محمد ابن الحنیفه رضی الله عنه نهی کرد و گفت کُفُّوْا عَنْهُ باز دارید زبان
خود را از مذمت عثمان رضی الله عنه باز نزد دیگر که بخدمت او رفتیم ما را زیاده از روز
پیشتر منع و زجر کرد و گفت آیا نهی نکردم شما را از مذمت این مرد و در این اثنا ابن عباس
رضی الله عنه نزد او نشسته بود با او گفت ای ابن عباس یاد داری در روز جمل من از دست راست
علی مرتضی بودم و تو از دست چپ او آنگاه از جانب مسجد استماع کلامی نمود بنا بر این رسول فرستاد
که حقیقت آن معلوم نماید و رسول با آن موضع رفته باز پس آمد و خبر رسانید که این عایشه است
رضی الله عنها که قاتلان عثمان را لعن میکند آنگاه علی رضی الله عنه هر دو دست مبارک خود را بلند
برداشته بود و دو دفعه بر روی خود مالید و گفت اَنَا اَلْعَنُ قَتَلَةَ عُثْمَانَ رَضِیَ اللهُ

عنه

عَنْهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی السَّهْلِ وَالْجَبَلِ یعنی من نیز لعنت میکنم بر قاتلان عثمان
رضی الله عنه لعنت خدای بر ایشان باد در هر مکان که باشند راوی گفت بعد از آنکه ابن عباس
تصدیق قول محمد ابن حنیفه رضی الله تعالی عنهما نمود محمد ابن حنیفه بجانب اهل مجلس توجه و اقبال
نموده گفت فِیَّ وَفِیْ هٰذَا لَکُمْ شَاهِدَا عَدْلٍ در من و در این دو شخص از برای
شما دو گواه عادل است یعنی در این خبر ابن عباس از علی مرتضی رضی الله عنهم شنیدیم و دیدیم و شاهد
عدل است از برای شما باید که متنبه شوید محافظت خود کنید از طعن و ذم عثمان رضی الله عنه بلکه قاتلان
او را لعنت و طعن کنید چنانچه علی مرتضی رضی الله عنه کرده و ایضاً دار قطنی روایت از حسین بن
محمد ابن الحنیفه رضی الله عنهم که گفت یَا اَهْلَ کُوْفَةَ اتَّقُوا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَقُوْلُوْا
لِاَبِیْ بَکْرٍ وَعُمَرَ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا مَا لَیْسَ لَهُ بِاَهْلٍ اِنَّ اَبَا بَکْرٍ الصِّدِّیْقَ
کَانَ مَعَ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِی الْغَارِ ثَانِیَ اثْنَیْنِ وَاِنَّ
عُمَرَ اَعَزَّ اللهُ بِهِ الدِّیْنَ ای اهل کوفه بپرهیزید از خدای تعالی بر شما حرام کردانید
و مگوئید در حق ابوبکر و عمر رضی الله عنهما چیزی که اهل آن نیستند بدرستیکه ابو بکر صدیق یار رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثانی اثنین بود در غار بدرستیکه عمر رضی الله عنه خدای تبارک و تعالی با او دین
عزیز و غالب گردانیده روایت کرد ایضاً از جسر ابی جعفر که گفت قومی از اهل کوفه و الجزیرة نزد
محمد بن عبد الله بن حسن رضی الله عنهم آمدند و از وی سوال کردند از حال ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
آنگاه بجانب من ملتفت شد و فرمود اُنْظُرْ اِلٰی اَهْلِ بِلَادِکَ یَسْاَلُوْنَ عَنْ اَبِیْ
بَکْرٍ وَعُمَرَ لَهُمَا اَفْضَلُ مِنْ عَلِیٍّ ملاحظه کن و ببین مردم بلاد خود را که سوال میکنند
مرا از حال ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و حال آنکه ایشان نزد من افضل اند از علی مرتضی رضی الله عنه و ایضاً
روایت کرد دار قطنی از عبد الله بن حسن رضی الله عنه که گفت لَا یَقْبَلُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

توبة عبد تبرأ من ابي بكر وعمر وانهما ليعرضان على قلبي
فادعو الله لهما اتقرب به الى الله عز وجل قبول نمیکند خدای
عز وجل توبه از بنده که بیزاری جوید از ابی بکر و عمر رضی الله عنهما بدرستیکه ایشان بخاطر من
در میآیند پس دعا میکنم بخدای تعالی از جهت ایشان و تقرب میجویم بخدای عز وجل باین دعا
یعنی زمانیکه ایشان را در دل خود یاد میآریم دعاء خیر در حق ایشان میکنیم و باین دعاء خیر اسباب
تقرب و نزدیکی خود بحق سبحانه و تعالی میسازم روایت کرد از فضیل بن مرزوق که گفت از عمر
بن علی بن الحسین رضی الله عنهم سوال کردم که آیا در میان شما اهل بیت امامی هست که اطاعت او فرض
بوده باشد که امر امامت بآن مخصوص باشد و او داند و هر کسیکه او را امام زمان نداند و او را نشناسد اگر بمیرد
بموت جاهلیه مرده است یعنی این نوع امامی باین صفات مذکوره یا در میان اهل بیت بوده است
و بالفعل هست یا نه فرمود لا والله ما ذاك فينا من قال هذا فهو
كاذب بخدا سوگند که نبوده و نیست در میان ما امامی باین صفت هر کسیکه این میگوید دروغ گوید
آنگاه من گفتم که ایشان یعنی شیعه روافض میگویند که این منزلت علی رضی الله عنه داشت
چرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم از برای او وصیت کرده بود باز حسن بن علی رضی الله عنه
این منزلت حاصل شد زیرا که علی مرتضی در حق او وصیت کرد باز بحسین بن علی رضی الله عنهما
منتقل شد بنا بر وصیت حسن بن علی رضی الله عنه باز بر وصیت حسین بن علی بعلی بن الحسین
رضی الله عنهم انتقال یافت باز علی بن الحسین در حق محمد بن علی یعنی محمد باقر که برادر عمر بن علی
بن الحسین وصیت نمود این مرتبه و منزلت او را حاصل شد آنگاه عمر بن علی بن الحسین رضی الله
عنهم گفت فوالله ما اوصى بحرفين اثنين فقاتلهم الله لو
ان رجلا اوصى في ماله وولده وما يترك بعده ويلهم

ماهذا

۹۸

ما هذا من الدين والله ما هؤلاء الا متأكلين بنا برین پس
بخدا سوگند که پدرم بهیچ حرف وصیت نکرده و بفرض اگر کسی در اموال و اولاد و متروکات کسی که از و
بماند وصیت کرد این وصیت از امور دین نیست هلاک شوند آنگروه بخدا سوگند که اینگروه
نیستند مگر متأکلان بما یعنی بظاهر دوستدار لیکن بباطن دشمنند چرا که بواسطه غرض خود
برما افترا میکنند و روایت کرد ایضا از عبد الجبار همدانی که گفت در وقتیکه میخواستیم از نزد
رحلت کنیم امام جعفر صادق رضی الله عنه نزد ما آمد و گفت انكم ان شاء الله
من صالحي اهل مصركم فابلغوهم عني من زعم اني امام مفترض
الطاعة فانا منه بريء ومن زعم اني ابرأ من ابي بكر وعمر
فانا منه بريء اگر خدا خواهد شما بعلی شهر خود خواهید رسید پس از من ایشان را این
پیام برسانید که هر کسیکه این زعم کرده است که من از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بیزاری جسته ام من از او
بیزارم و ایضا روایت کرد دارقطنی از عبد الجبار که از جعفر صادق رضی الله عنه پرسیدند از حال
ابو بکر و عمر رضی الله عنهما فرمود که ابرأ ممن ذكرهما الا بخير بیزارم از آن
کسی که ذکر ایشان کند مگر بخیر و نیکوئی آنگاه گفتند شاید که صدور این کلام از شما بسبیل تقیه بوده
باشد فرمود انا اذا من المشركين ولا نالتني شفاعة محمد صلى الله
عليه وسلم اگر این قول بسبیل تقیه از من صادر شود پس من در آنوقت از مشرکان بوده
باشم و شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم بمن نرسد و نیز از وی مرویست بروایت دارقطنی
از عبد الجبار همدانی که جعفر صادق رضی الله عنه گفت ان الجبناء من اهل العراق
يزعمون انا نقع في ابي بكر وعمر وهما والداي بدرستیکه جبانان
اهل کوفه زعم کرده اند که ما مذمت و عیب ابو بکر و عمر رضی الله عنهما میکنیم و حال آنکه ایشان والد

مسند باشمعنی که مادر امام جعفر صادق رضی الله عنه ام فروه بنت قاسم فقیه بن محمد بن ابی بکر است
و مادر ام فروه اسماء بنت عبد الرحمن ابن ابی بکر است رضی الله عنهم و این جهت است که گفت ابو بکر
دو بار مرا تولد داده است چنانچه گذشت و ایضا دار قطنی از ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه روایت
کرده که گفت مَن لم یعرف فضل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما فقد
جهل السنة هر کسی که فضایل ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نشناخت بتحقیق که جاهل است بسنت
رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی از ائمه اهل بیت نبوة گفتند که ابو جعفر صادق است در قول
بخدا سوگند که ظاهر نشده است این بدعت و جهالات از شیعه و روافض مگر بواسطه جهل و نادانی
ایشان بسنت و احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و در طیوریات باسناد و جعفر بن محمد از پدر وی
علی ابن الحسین رضی الله عنه مروی است که شخصی با علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گفت که شنیدم
در وقتی که خطبه میخواندی میگفتی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین
المهدیین بیّن آن خلفاء راشدین مهدیین کیستند الخ اشک از چشمهاء مبارک او
رضی الله عنه فرو ریخت فرمود هما حبیبای ابو بکر و عمر اماما الهدی
و شیخا الاسلام و رجلا قریش المقتدی بهما بعد رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اقتدی بهما عصم و من تبع آثارهما
هدی الی الصراط المستقیم و من تمسک بهما فهو من حزب الله
ایشان دو دوست منند ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و امام هدی بودند که مردم را دلالت
کردندی و دو شیخ مقتدای اسلام بودند از قریش بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم هر کس که
اقتدا بایشان کرد محفوظ ماند از عقاب و سالم شد از عذاب و هر کسی که متابعت و پی روی ایشان
کند هدایت یافت براه راست و هر کس که دست بدامان ایشان زد او از لشکر خدای عز و جل است

بر این

بر این سخنان اکابر اهل بیت رضی الله عنهم بودند که ائمه احادیث و حفاظ معتمد علیه در معرفت
حدیث و تمیز صحیح از سقیم باسانید متصله از ایشان روایت کرده اند و با اینحال چگونه جایز است
کسانی را که تمسک بحبل اهل بیت شده اند و دعوی محبت ایشان میکنند آنکه بیرون روند از آنچه
اهل بیت بر آن رفته اند و در آنچه وصیت کرده اند بتعظیم و توقیر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و اعتقاد
حقیة خلافت ایشان بسخن اهل بیت رضی الله عنه نشنوند بلکه خواهند که چیزی را نسبت دهند
با اهل بیت که ایشان از آن بیزار باشند و آنرا بدعت و عیب خود دانند چنانچه زین العابدین
بن علی بن الحسین رضی الله عنهما فرمود ایها الناس احبونا حب الاسلام
فو الله ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عارا و فی روایة بغضتمونا
الی الناس ای مردمان دوست دارید ما را مثل دوستی اسلام یعنی این نوع دوستی
کنید ما را که خدا و رسول آن امر کرده اند و از حد شرع مگذرانید اسلام بخدا سوگند که این
دوستی بافراط شما بمرتبه رسید که عیب و عار شد بر ما و روایت دیگر آنکه دوستی بحدی رسانیدید
که بغض و ذم ما گردید نزد مردم یعنی بسبب آنکه نسبت دادید با اهل بیت چیزی چند که ایشان
از آن بری و عری بودند و آنرا نقص خود میدانستند چنانچه بیان بعضی ازین اکاذیب
بر ائمه اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین بسته اند گذشت و در همین باب بس محافظت
کن زبان خود را از آنکه کذب و بهتان بر ایشان بندی و گوی زیرا که کذب بر ایشان موجب
خذلان و طرد از رحمت رحمان خواهد بود اعاذنا الله من الکذب البتات

فی بیان افضلیة ابی بکر علی سائر هذه الامة ثم عمر ثم عثمان ثم علی و فی ذکر فضائل ابی بکر الواردة فیه وحده او مع عمر و مع الثلثة او مع غیرهم و فیه فصول

فی ذکر افضلیتهم علی هذا الترتیب وفیه وفی تصریح علی بافضلیة
الشیخین علی سائر الامة وفی بطلان ما زعمه الرافضة والشیعة
من ان ذلک منه قهر و تقیة **باب سیوم** در بیان افضلیت ابوبکر رضی الله عنه
بر سایر این امت بعد از عمر باز عثمان باز علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و در ذکر فضایل ابوبکر رضی الله عنه که
بخصوص وارد شده یا با خلفاء ثلثه رضی الله عنهم یا با غیر ایشان و دران چند فصلست

فصل اول در ذکر افضلیت ایشان برین ترتیب و در تصریح علی بن ابیطالب بافضلیت شیخین
رضی الله عنهم بر جمیع امت و بطلان آنچه شیعه و روافض زعم کرده اند که صدور این تصریح از علی رضی الله
عنه بسبیل قهر و تقیه بوده است بدانکه اتفاق و اجماع اکابر ملت و علماء امت بران شده
که افضل این امت صدیق است و بعد ازو عمر رضی الله عنهما و قول علماء در باقی مختلفست و اکثر علماء که از آن
جمله امام شافعی و امام احمد حنبل و مشهور از مذهب امام مالکست رضی الله عنه بر آنند که بعد از شیخین
عثمان افضل است باز علی رضی الله عنه و علماء کوفه که از انجمله سفیان ثوری است جزم کرده اند
به تفضیل علی بر عثمان رضی الله عنهما و بعضی توقف کرده اند در تفضیل عثمان و علی رضی الله عنهما
بر یکدیگر و روایتی از امام مالک اینست که در تفضیل ایشان هر دو توقف کرده چنانچه
حکایت کرده ابو عبدالله مازری از مدونه که سوال کردند از امام مالک رحمه الله که بعد از رسول الله
صلی الله علیه و سلم افضل ناس کیست گفت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفت آیا درین شکی هست
باز ازوی پرسیدند که در باب علی و عثمان رضی الله عنهما چه میگوئی گفت ازین حکم اقتدا
کردم بایشان نیافتم کسی که تفضیل ایشان بر یکدیگر جهد انتهی و بدانکه آنچه مالک رحمه الله گفت
که درین شکی هست مراد او اینست که تفضیل ابوبکر باز عمر رضی الله عنهما بر جمیع امت قطعی است
و هیچ شکی در آن نیست هم چنانکه مذهب اشعری است و بیان آن خواهد آمد و اما توقف مالک رحمة الله

در عثمان و علی رضی الله عنهما چنانچه قاضی عیاض ازو نقل کرده آنست که رجوع از توقف کرد
و تفضیل عثمان نمود رضی الله عنه و قرطبی گفت این اصح است ان شاء الله تعالی و امام الحرمین مایل
بتوقف شده و گفت در عثمان و علی رضی الله عنهما ظنون متعارض است و ابن عبدالبر نقل توقف
کرده است از جماعتی از سلف از اهل سنت که از اهل حدیث اند مالک و یحیی بن سعید القطان و یحیی ابن
معین و ابن معین گوید و هر کسیکه گوید ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم و معرفت حق
کسیکه در ذکر خلفاء اربعه باین طریق و ترتیب تلفظ نماید و بداند سبق فضل علی بر عثمان رضی الله عنهما
عثمان آنکس صاحب سنت است و هر کسیکه اقتصار بر عثمان کند و فضل علی رضی الله عنه را نشناسد بلا شک
مذموم است و ایضا ابن عبدالبر زعم کرده که حدیث اقتصار بر ثلثه که ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله
عنهم بوده مخالف قول اهل سنت است زیرا که علی رضی الله عنه افضل ناس است بعد از خلفاء ثلثه
ان زعم مردود است زیرا که لازم نمی آید از سکوت ایشان در آنوقت از تفضیل علی رضی الله
عنه عدم تفضیل و اما حکایت ابو منصور بغدادی آنکه اجماع بر افضلیت عثمان بر علی رضی الله عنهما
شده است مدخول است و اگرچه بعضی حفاظ ائمه ازو نقل کرده اند و بران ساکت شده اند که
قبل ازین بنا علماء در بنا گذشت پس اجماع صحیح نباشد باز ابوالحسن اشعری امام اهل سنت
مایل باین شده که تفضیل ابوبکر رضی الله عنه بر کسانیکه بعد ازوست قطعی است و قاضی ابوبکر باقلانی
مخالفت او کرده و گفته که این تفضیل ظنی است و اختیار امام الحرمین در ارشاد همین است
و همین جزم کرده صاحب مفهم در شرح مسلم و موید و مقوی اوست قول ابن عبدالبر در استیعاب
که عبدالرزاق از معمر نقل کرده است که گفت اگر کسی بگوید که عمر افضل است از ابوبکر رضی الله
عنهما او را ملامت شدید نمیکنم و همچنین اگر شخصی بگوید که علی نزد من افضل است از ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما او را ملامت بعنف نمیکنم زمانی که ذکر فضل شیخین کند و ایشان را دوست دارد

والجه ابن ان اندالست ان انشا گوید و گفت این سخن را از ابو کیع نقل کردم الگاه تعجب از حسن اینقول
و دوست داشت آن را انتهی و بعض ملاحظه نکرده بعدم ملاءمت قایل اینقول مگر آنکه تفضیل مذکور
ظنی ست نه قطعی و موید قول صاحب مفهم ست ایضا آنچه خطابی از بعضی مشایخ خود حکایت کرده که گفت
ابو بکر رضی الله عنه خیر ست و علی رضی الله عنه افضل ست لیکن بعضی گفته اند که اینقول ساقط ست
یعنی بواسطه آنکه معنی خیر ست نیست مگر افضلیت زیرا که اگر خیریت ابو بکر رضی الله عنه خیریت از بعضی
وجوه میخواهی و از افضلیت علی رضی الله عنه افضلیت از وجهی دیگر این محل خلاف نیست
و این امر خاص با ابو بکر و علی رضی الله عنهما نیست بلکه در ابو بکر و ابو عبیده مثلا این نیز میتوان
گفت باین طریق که امانتی که در ابو عبیده ست رضی الله عنه و رسول الله صلی الله علیه و سلم
او را بآن مخصوص ساخته ست و ابو بکر رضی الله عنه مخصوص بمثل آن نیست پس ازین مخصوص
ابو عبیده رضی الله عنه خیر ست از ابو بکر رضی الله عنه و حاصل سخن آنکه در مفضول گاه ست که
زیادتی یافته میشود که در فاضل نیست پس اگر شیخ خطابی اراده این معنی کرده ست که ابو بکر رضی الله
عنه افضل مطلق ست از علی رضی الله عنه لیکن در علی رضی الله عنه زیادتی ست یافته میشود
که در ابو بکر رضی الله عنه نیست این کلام او صحیح ست و اگر اراده این معنی نکرده ست کلام او
در نهایت سقوط و بطلان ست و اگر چه بعضی بعبارت و کرده کلام او را موجه بوجهی ساخته
که نفعی نمیدهد بلکه آن وجه اصلا مفهوم نمیشود پس اگر گوئی آنچه قبل ازین مذکور ساختی که اجماع
بر افضلیت ابو بکر رضی الله عنه و ایضا آنچه قبل ازین گفته ست که از سلمان و ابو ذر و مقداد
و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید ابن ارقم رضی الله عنهم مرویست که علی رضی الله عنه
اول کسی بود که باسلام در آمد و همین جماعت مذکوره علی را رضی الله عنه تفضیل میدهند
بر غیر او گوئیم اما آنچه حکایت کرده اولا که سلف در تفضیل ابو بکر و علی رضی الله عنهما اختلاف

کرده اند آن چیزی غریب ست که ابن عبد البر بنقل آن منفرد ست و کسانیکه از روی حفظ و اطلاع
بر احادیث از و زیاده اند خلاف آن نقل کرده اند پس قول او معتمد علیه نیست و چگونه چنین
نباشد و حال آنکه حکایت اجماع صحابه و تابعین بر تفضیل ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و تقدیم ایشان
بر سایر صحابه جمعی کثیر از اکابر ائمه کرده اند و از آنجمله شافعی ست رضی الله عنه هم چنانچه بیهقی
و غیر او از وی نقل کرده اند و اختلاف نکرده اند مگر در علی و عثمان رضی الله عنهما و بر تقدیریکه
تنزل کنیم و گوئیم که او حفظ کرده ست چیزی که غیر او حفظ نکرده ست پس ازین جواب میگوئیم که ائمه
اربعه اعراض ازین مقالت نکرده اند بواسطه آنکه مخالف تفضیل ایشان بر غیر شاذ و قلیل ست
و باین شذوذ و قلت قصوری در اجماع نمیشود با آنکه ملاحظه این کرده که امر مخالف بعد از انعقاد
اجماع حادث نشده و بنا برین در حکم طرح و رد داشته اعتدادی بآن نکرده اند با آنکه مفهوم از کلام
ابن عبد البر آنست که اجماع مستقر شده ست بتفضیل شیخین بر ختنین رضی الله عنهم و آنچه سبکی در
طبقات کبری از بعضی متاخرین تفضیل ختنین رضی الله عنهما نقل کرده ست از جهت آنکه بضعه
رسول الله صلی الله علیه و سلم اند منافات با این اجماع بر افضلیت ندارد زیرا که قبل ازین مذکور
شد که در مفضول گاه هست زیادتی یافته میشود که در فاضل نیست با آنکه این تفضیل بکثرت
ثواب راجع نمیشود بلکه بمزید شرف راجع میشود پس در ذات اولاد رسول الله صلی الله علیه و سلم
شرفی هست که در ذات شیخین رضی الله عنهما نیست لیکن شیخین رضی الله عنهما اکثر ثوابا
اعظم نفعا اند از برای اسلام و مسلمانان و هم چنین ترس شیخین از خدای تعالی و تقوی ایشان
از اولاد رسول الله صلی الله علیه و سلم و از غیر اولاد رسول الله صلعم زیاده ست و از غیر اولاد
رسول الله صلی الله علیه و سلم بطریق اولی و اما حکایت ابن عبد البر ثانیا از الجماعة مذکوره مثل
سلمان و ابو ذر و مقداد و خباب و جابر و ابی سعید و زید ابن ارقم رضی الله عنهم تقاضای این معنی

نمیکند که ایشان قایل شده اند بافضلیت علی بر ابوبکر رضی الله عنهما بر سبیل اطلاق بلکه یا از جهة تقدم
اسلام اوست رضی الله عنه بنا بر قول ایشان در تقدم یا انکه مراد ایشان تفضیل علی رضی الله عنه
بر باقی است غیر شیخین رضی الله عنهم زیرا که دلایل صریحه صحیحه قایم است بر افضلیت خلفا بر علی
رضی الله عنهم پس اگر کوئی مستند ایشان در اجماع بر این امر چیست کوئیم اجماع است بر همه کس واکرچه
مستند آن را ندانند زیرا که خدای تعالی معصوم ساخته است این امت را از آنکه اجتماع بر ضلالتی کنند
و بر نفی ضلالت میکند بلکه تصریح بانست قول خدا تعالی وَمَنْ یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ
بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَى وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا
تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِیرًا او هر که مخالفت رسول الله صلی الله
علیه و سلم کند بعد از انکه ظاهر شد بر وی راه راست بر وقوف معجزات و ظهور دلایل و پی روی کند
غیر راهی که مومنان بر انند یعنی اعتقادی یا عملی غیر اعتقاد و عمل مومنان میکنیم کرد بار کذاریم او را
در ان سرای باخود و دوست میدارد و درین سرای از اعتقاد و عمل کفر و رده و در آریم او را در دوزخ
و بد بازکشتنی دوزخ مترجم کوید موید انقولست انچه صاحب کشاف در تفسیر خود آورده است
که این آیة دلالت میکند بر انکه اجماع حجة است و مخالفت آن جایز نیست هم چنانکه مخالفت
کتاب و سنت جایز نیست زیرا که خدای تعالی جمع کرده است میان پی روی غیر راه مومنان و میان
مخالفت رسول الله صلی الله علیه و سلم و وعید شدید بر ان مترتب ساخته است پس اینهر دو امر جایز
نباشد و هر گاه که این دو امر جایز نیست حرام است پی روی مومنان واجب است مثل دوستی
متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم و در تفسیر بیضاوی نیز آورده که این آیة دال است بر انکه
مخالفت اجماع حرام است و معلل بهمین علت ساخته است که مذکور شد در قول صاحب کشاف
والیضا علما و اکابر است اجماع کرده اند بر استحقاق خلافت خلفاء اربعه رضی الله عنهم بهمین ترتیب

بلی

لیکن این اجماع قطعی است نه ظنی چنانچه قبل ازین مذکور شد با دلایل آن مبسوطا یعنی در باب اول
بیان آن کردیم اکر کوئی چرا تفضیل در میان ایشان بهمین ترتیب قطعی نبوده با انکه احتی نزد
غیر اشعری زیرا که اجماع شده است بران کوئیم اما میان عثمان و علی رضی الله عنهما واضح است بواسطه
خلافی که در آن کرده اند چنانچه کذشت و اما میان ابوبکر و باز عمر رضی الله عنهما و باز غیر ایشان
اکرچه اجماع بران شده است لیکن درین که اجماع حجة قطعی است خلافست میان علما و انچه
اکثر بران اند انست که حجة قطعی است مطلقا و مقدم است بر جمیع دلایل و هیچ دلیلی با او معارضه نمیکند
اصلا و مخالف اجماع کافر است یا مبتدع و کمراه و امام فخر الدین رازی و آمدی بران اند که
ظنی است مطلقا و انچه حق است در بنا بر تفصیل است باین طریق که کوئیم انچه معتبرین اهل ملت بران
اتفاق کرده اند قطعی است و انچه اختلاف در آن کرده اند مثل اجماع سکوتی و اجماعی که مخالف
آن نادر است ظنی است و حال انکه معلوم شد از تقریری که من کردم انکه این اجماع را مخالفی نادر است
و این مخالف اکرچه معتد به نیست در اجماع بنا بر این وجهی که در آن خلاف کرده در محل خود ولیکن مرتبه
اجماع را فرود می آورد از اجماعی که او را مخالفی نیست پس اجماع اول که مخالف دارد ظنی است و اجماع
ثانی که مخالف ندارد قطعی است و بنا بر وجود مخالف الا غیر اشعری کفته که اجماع درین مقام ظنی است
راجح است و لایق انچه ما قرار دادیم که حق نزد اصولیان تفصیل مذکور است زیرا که اشعری
از اکثرین است که قایل اند با انکه اجماع درین مقام قطعی مطلق است و موید و مقوی قول انکه اجماع
درین مقام ظنی است آنست که اهل اجماع ایشان خود قطع و جزم بافضلیت مذکور نکرده اند بلکه
مجرد ظن فقط است چنانچه از عبارات و اشارات ائمه مفهوم میشود و سبب اجماع باین ظن
آنکه این مسئله اجتهادیست و در اجتهادیات علم ظنی کافی است و از جمله مستند این اجماع انکه خدای
تبارک و تعالی این چهار شخص را جهة خلافت رسول خود و اقامت دین مبین اختیار فرمود پس

ظاهر است که منزلت و رتبت ایشان نزد او عز و علا بحسب ترتیب ایشان در خلافت باشد
وایضا وارد شده است در فضیلت ابو بکر و عمر و مثل علی رضی الله عنهما نصوص متعارضه چنانکه
در باب فضایل بسط آن خواهد آمد و این نصوص مفید قطع و جزم نیست زیرا که جمع این نصوص
خبر احاد است و خبر احاد مفید ظن است با آنکه این نصوص متعارض نیز هست و اختصاص بکثرت اسباب
ثواب موجب زیادتی ثوابی که مستلزم افضلیت است بطریق قطع و جزم نمیشود بلکه موجب زیادتی ثواب
بطریق ظن میشود زیرا که ثواب تفضلی است از جانب حق تعالی و او را میرسد که ثواب مطیع ندهد و بغیر
مطیع دهد و اما ثبوت امامت و اگرچه قطعی است لیکن افاده قطع بافضلیت نمیکند بلکه غایة افاده
آن ظن است و چگونه اینچنین نباشد و حال آنکه دلیلی قطعی نیست بر بطلان امامت مفضول با وجود
فاضل لیکن ما سلف را یافته ایم که تفضیل ایشان باین ترتیب واقع شده و حسن ظن ما با سلف حاکم است
بآنکه ایشان اگر اطلاع بر دلیلی نداشتند در بنای اجماع نمیکردند پس بر ما لازم است که متابعت
ورای روی ایشان کنیم و تفویض آنچه حق است به ربنا جل و تعالی نمائیم و باو باز گذاریم و آمدی
گفته که آنچه اراده میکنند به تفضیل اختصاص یکی از دو شخص از دیگری یا باصل فضیلتی که در آن
شخص دیگر وجود ندارد مثل عالم و جاهل و یا بزیادتی فضیلت بواسطه اعلمیت مثلا و این معنی نزد ما در
صحابه رضوان الله علیهم مقطوع به نیست زیرا که هیچ فضیلتی نیست که مخصوص بیکی از ایشان بوده
باشد مگر آنکه ممکن است بیان مشارکت غیر او در آن فضیلت و بر تقدیر عدم مشارکت ممکن است
بیان اختصاص فضیلتی دیگر بآن غیر و ایضا هیچ راهی به ترجیح بکثرت فضایل نیست زیرا که احتمال دارد
که فضیلتی واحد ارجح باشد از بسیاری از فضایل یا بواسطه زیادتی شرف آن یک فضیلت است در نفس خود
یا بواسطه زیادتی کیفیت آن و بر هر تقدیر جزم بافضلیت باین معنی نیست و ایضا حقیقه فضل آن
فضلی است که نزد خدا تعالی است و بغیر وحی هیچ کس بآن اطلاع ندارد و ثنای بر ایشان وارد شده

ومتحقق نمیشود

ومتحقق نمیشود یافتن حقیقه این فضل بعدم دلیلی قطعی از روی متن و سند مگر کسانی را که زمان وحی
واحوال رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحاب رضی الله عنهم مشاهده کرده اند زیرا که قراین دالة بر
تفضیل در آن زمان ظاهر بود بخلاف کسانیکه مشاهده زمان حضرت صلی الله علیه وسلم نکرده اند
که یافتن حقیقه آن نزد ایشان متحقق نیست بلی اخبار سمعیت بما رسیده که موکد شده است نزد
ما ظن بتفضیل باین ترتیب بواسطه افاده آن سمعیات صریحا یا استنباطا چنانچه ذکر خواهد آمد در باب
فضایل مبسوطا و موید قول سابق است آنکه لازم نیست از اجماع بر احقیت بخلافت اجماع بر
افضلیت زیرا که اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه عثمان احق بود بخلافت از علی رضی الله عنهما
با آنکه خلاف کرده اند در آنکه کدام یک ازین هر دو افضل اند از یکدیگر و اینجا بر بعضی که خالی از
فطنت اند مشتبه شده زعم این کرده که از اهل اصول هر کسیکه گفته است که از فضیلت ابو بکر رضی الله
عنه ظن ثابت شده نه قطع قول آنکس دلالت میکند بر آنکه خلافت او ایضا بظن ثابت شده باشد
و حال آنکه چنین نیست که زعم آن بعض است با آنکه جماعت از اصولیین هم چنانکه تصریح کرده اند
بآنکه افضلیت او ظنی است تصریح کرده اند نیز بر آنکه خلافت او قطعی است پس درین هنگام چگونه
زعم آن بعض حاصل شده باشد و میتوان بود که بگوید افضلیت ابو بکر رضی الله عنه بدلیل قطعی
ثابت شده حتی نزد عمر اشعری نیز بنا بر معتقد شیعه و رافضه زیرا که از علی رضی الله عنه که نزد ایشان
معصوم است و بر معصوم کذب جایز نیست وارد شده است که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما افضل
این امت اند و ذهبی گوید این حدیث از علی رضی الله عنه بتواتر رسیده در ایام خلافت وقتی که در
مملکت خود بر کرسی خلافت بود و در میان جمی کثیر از اتباع خود بآن اسانید صحیحه را بسط نموده
گفت میگویند که راویان این حدیث از علی رضی الله عنه هشتاد و کسری است و تعداد بعضی از آنها
کرده فقبح الله الرافضة ما اجهلهم انتهی کلامه و از جا چیزی که تقویت

و تایید این حدیث میکند آنست که در بخاری از علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت خیر الناس بعد
رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر بهترین مردمان بعد
رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکرست باز عمر رضی الله عنهما باز مردی دیگر آنگاه پسر او محمد ابن حنفیه
رضی الله عنه گفت بعد ازین و کیست بهترین ناس تو یعنی علی مرتضی فرمود انما انا رجل من
المسلمین یعنی جز این نیست که من مردی از مسلمانانم و ذهبی و غیر او این حدیث را بچند طرق دیگر
تصحیح کرده اند از علی رضی الله عنه باین لفظ و در بعضی از طرق باین لفظست الا و انه بلغنی
ان رجالا یفضلونی علیهما فمن وجدته فضلنی علیهما فهو مفتر
علیه ما علی المفترین الا ولو کنت تقدمت فی ذلک لعاقبت
الا و انی اکره العقوبة قبل التقدم آگاه باشید که بمن رسیده بعضی از مردم تفضیل
میدهند مرا بر ابو بکر و عمر و هر کسیکه تفضیل دهد مرا بر ایشان آنکس دروغگوست بر وی هست از
عقوبت آنچه بر افترا کنندگانست و در علو بالنست باز بشخصی خطاب فرموده و گفت آگاه باشید که اگر
پیش ازین دفعه دیگر این امر از تو بفعل آمده بودی هر آئینه مواخذه مینمودم الا آنکه من کراهت میدارم
که عقوبت کنم کسی را پیش از تقدم حد و این امر یعنی اگر از کسی امری صادر شود که حدی معین نداشته
باشد در دفعه اول مکروه میدارم که تعزیر کنم والله اعلم بمراده و بصحت رسیده از مالک از جعفر صادق
از پدر او محمد بن علی الباقر آنکه علی مرتضی رضی الله عنهم بر بالین عمر رضی الله عنه باستاد در وقتیکه
او را در غسل حاضر ساختند بر وی پوشیده بود و گفت ما اقلت الغبراء ولا اظلت
الخضراء احد احب الی ان القی الله بصحیفته من هذا المسجی
یعنی برنداشت زمین و سایه نینداخت آسمان هیچ کس را که دوست تر باشد بمن از آنکه برسم بخدای تعالی
بمثل نامه عمل او ازین شخص که در ثوب پیچیده شده مترجم گوید مؤید اینست حدیثی که در بخاری و مسلم

مذکورست

مذکورست که ابن ابی ملیکه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفت در وقتیکه عمر رضی الله
عنه بر سریر نهاده بود مردم مردم باو احاطه نموده دعا و ثنا و طلب مغفرت او میکردند قبل از آنکه
او را بر دارند و درین اثنا شخصی دست بدوش زد از عقب من چون ملتفت شدم دیدم
که علی است رضی الله عنه که میگوید رحمت خدا تعالی باد بر تو ای عمر ما خلفت احدا احب
الی ان القی الله بمثل عمله منک الحدیث انتهی و در روایتی صحیح
وارد شده که وقتی که عمر بثوب پیچیده شده بود علی رضی الله عنه گفت صلی الله علیک و دعا کرد بر
وی رضی الله عنه سفیان راوی حدیث گفت که امام محمد باقر رضی الله عنه را گفتند که آیا چنین
نیست که صلوات بغیر انبیا منهی عنه است گفت اینچنین شنیده ام و برینکلام سخن قایل وارد است
بر توجیه آن باین طریق ست که محتمل ست که علی رضی الله عنه قایل بعدم کراهت باشد و بقول
رسول الله علیه وسلم اللهم صل علی آل ابی اوفی عمل کرده باشد و روایت کرد ابو بکر
الآجری از ابو جحیفه گفت از علی رضی الله عنه شنیدم که در بالای منبر کوفه میگفت ان خیر
هذه الامة بعد نبیها ابو بکر ثم خیرهم عمر رضی الله
عنهما و روایت کرد حافظ ابو ذر هروی از طرق متنوعه و دارقطنی و غیر ایشان از ابو
جحیفه که گفت بر علی رضی الله عنه داخل شدم در خانه او و با او گفتم یا خیر الناس بعد
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال مهلا یا ابا جحیفة الا
اخبرک بخیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو
بکر و عمر ویحک یا ابا جحیفة لا یجتمع حبی و بغض ابی بکر
و عمر فی قلب مومن یعنی با علی رضی الله عنه گفتم ای بهترین مردم بعد از رسول الله
صلی الله علیه وسلم آنگاه علی رضی الله عنه فرمود با تأنی باش ای ابو جحیفه آیا خبر نکنم ترا به بهترین

نا بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم آن بهترین ناس ابوبکر است و عمر رضی الله عنهما رحمت باد
بر تو ای جحیفه جمع نمیشود دوستی من با دشمنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در دل هیچ مومن و بدانکه
اخبار بخیریت شیخین از سایر امت وارد شده از علی رضی الله عنه بروایت بسیار و محمد ابن الحنفیه
رضی الله عنه ایضا و از طرق بسیار بحیثیتی که هر کسکه تتبع آن کند جزم میکند بانکه این قول از علی رضی الله
عنه صادر شده و روافض و امثال ایشان چون انکار این خبر نمیتوانستند کرد بواسطه ظهور صدور
این قول از و رضی الله عنه بحیثیتی که منکر نمیشود مگر جاهلی نادان یا مبهوتی حیران میگویند که این قول
از علی رضی الله عنه بسبیل تقیه صادر شده و قبل ازین گذشت و بعد ازین ایضا خواهد آمد که این
قول از ایشان محض کذب و افترا است و احسن قول درین مقام قول خدا تعالی است اَلَا لَعْنَةُ
اللّٰهِ عَلَی الْکَاذِبِیْنَ و روایت کرد دارقطنی آنکه ابوجحیفه علی را رضی الله عنه افضل امت
میدانست و شنید که مردم مخالف او میگویند و ازینمعنی بسیار محزون و پریشان بود بعد از آن
علی رضی الله عنه دست او را گرفته بخانه خود برد و گفت چه چیز ترا محزون ساخته است ابوجحیفه گفت
حزن من بواسطه اینمعنی است که مذکور شد آنگاه علی رضی الله عنه فرمود اَلَا اُخْبِرُکَ
بِخَیْرِ هٰذِهِ الْاُمَّةِ خَیْرُهَا اَبُوْبَکْرٍ وَثُمَّ عُمَرُ بعد از ان ابوجحیفه گفت
با خدای خود عهد نمودم بعد از آنکه مشافهه از علی رضی الله عنه اینحدیث شنیده بودم که این
حدیث را پنهان ندارم مادامی که زنده باشم و قول شیعه و روافض و مانند ایشان که میگویند
اینحدیث از علی رضی الله عنه بسبیل تقیه واقع شده است کذب و افترا بر خدا تعالی است و چگونه توهم
اینمعنی کند کسی صاحب ادنی عقل و فهمی بوده باشد و حال آنکه این قول از علی رضی الله عنه در خلوت صادر شده
در ایام خلافت او رضی الله عنه و بر منبر کوفه نیز گفته در وقتیکه از حرب اهل بصره فارغ شده بکوفه
در آمد و قبل ازین بکوفه نیامده بود و آنوقت در کمال نفاذ حکم و قوت امر خلافت بود بعد از

مدتی مدید از فوت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما بعضی از ائمه اهل بیت نبوی بعد از آنکه ذکر [illegible]
نمودند گفتند چگونه تعقل و توجیه این تقیه منسوبه میتوان کرد که عقاید اکثر اهلبیت نبوی را بیان
فاسد ضعیف بواسطه آنکه این جماعت در قصد اظهار کمال محبت و تعظیم سادات آمیخت مایل میشدند
بتقلید ایشان حتی آنکه بعضی از آن جماعت سادات و شرفا میگفتند که کیمیا بهترین چیزها در دنیا
نیز نفیس است و بنابر صدور این افعال و اقوال ایشان بسیار با اهلبیت نبوت رسید و لا
وا فرانتهی و امام محمد باقر رضی الله عنه چگونه باطل ساخت این تقیه منسوبه را زمانیکه از حال شیخین از و
رضی الله عنهم سوال کردند گفت اِنِّیْ اَتَوَلَّاهُمَا استغفر لهما بمحبت و یاری خود فرا گرفته ام
آنگاه شخصی از حضار مجلس گفت شیعه و روافض زعم کرده اند که مدح و تولای شیخین از شما بسبیل تقیه
صادر شده فرمود اِنَّمَا یَخَافُ الْاَحْیَاءُ وَلَا یَخَافُ الْاَمْوَاتُ فَعَلَ اللّٰهُ
بِهِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ کَذَا وَکَذَا از مردم از زندگان میترسیدند از مردگان
خدای تبارک و تعالی بهشام بن عبد الملک چنین و چنین کند روایت کردند اینحدیث را دارقطنی
و غیر او پس نظر کن که چگونه این بحث واضح و مبین شد ازین امام عظیم الشأن که به بزرگی و فضل
و جلالت او جمیع خلایق متفق اند بلکه او رضی الله عنه معصوم است باعتقاد اینجماعت و قول او و
افضل است و مع ذلک او را تصریح کرد ببطلان این تقیه منسوبه و استدلال نمود از برای این
که نترسیدن از شیخین رضی الله عنهما بعد از فوت ایشان و حیی بودن از برای که در انوقت ایشان را سطوت
و غلبه نیست و ناشایسته عاتکه بن هشام کرد و مبین ساخت که او قایم است تمیز بیم با آنکه جای آن [illegible]
که بواسطه شوکت و قهر و غلبه او بترسید از اموات که شوکت و سطوتی ندارند چگونه بترسد و تقیه
کند و زمانیکه حال باقر رضی الله عنه چنین بوده باشد پس توجه خواهد بود بعلی رضی الله عنه که هیچ منافی
نبود میان او و باقر رضی الله عنه در قوت شجاعت و کثرت مردم و اسباب و جاه و بزرگی و قوم

خوف او از ملامت هیچ ملامت کننده و با این تواتر رسید از وی رضی الله عنه مدح و ثنای
شیخین رضی الله عنهما و آنکه ایشان بهترین این امت اند و خبر صحیح که مالک از امام جعفر صادق از
پدر خود باقر از علی رضی الله عنهم روایت کرده بود که نشنت پس تامل کن در شک علی رضی الله عنه را چه
احتیاج بود و با آنکه این حدیث بسبیل تقیه نسبت بعمر رضی الله عنه بگوید و با قرار ایشان چه احتیاج بود که
بسبیل تقیه روایت این حدیث از برای پسر خود صادق رضی الله عنهما کند و صادق به افشا احتیاج
داشت تا نماند از برای مالک بسبیل تقیه روایت این حدیث کند و چگونه عقل تجویز این معنی میتواند کرد
این نوع اسناد صحیح را بگذارد و حمل بر تقیه کند بی دلیلی صحیح و چه نیکو گفته بعضی مصنفین شیعه مثل
عبد الرزاق که گفت تفضیل میدهم شیخین را بتفضیل علی رضی الله عنهم ایشان را بر خود و اگر علی
رضی الله عنه تفضیل ایشان نداده بودی من نیز تفضیل ندادمی و همین گناه مرا کافی است که دعوی
محبت علی رضی الله عنه کردم و مخالفت قول او کنم و از جمله آنچه تکذیب قول ایشان در دعوی
تقیه میکند آنست که دارقطنی روایت کرده که ابو سفیان بن حرب رضی الله عنه در وقتی که مردم
با ابوبکر رضی الله عنه بیعت میکردند باواز بلند با علی رضی الله عنه گفت ای علی فروترین اهل
بیتی از قریش در این امر خلافت خود غالب شد بر شما بخدا سوگند که اگر خواهی پر سازم مدینه را
از سوار و پیاده آنگاه علی رضی الله عنه در جواب او گفت یا عدو الاسلام واهله
فما ضر ذلك الاسلام واهله وفي رواية ما زلت يا عدو
الاسلام واهله فما ضر ذلك للاسلام واهله شيئا انا
رأينا ابا بكر لها اهلا ای دشمن اسلام همیشه با اسلام و اهل اسلام دشمنی کردی
و از این دشمنی تو هیچ مضرت باسلام و اهل اسلام نرسید ما ابابکر را اهل این امر دیدیم پس معلوم
باین دلیل آنچه ایشان زعم و افترا کرده اند که علی رضی الله عنه بیعت نکرد مگر بسبیل تقیه و قهر و اکراه که

ایشان

ایشان میگویند صحیح داشت هر آینه نقل میکردند و مشهور رسید از علی رضی الله عنه بر منبر کوفی
بر کتمان آن نیست بلکه دارقطنی و غیر او از طرق کثیره روایت کرده اند از علی رضی الله عنه
که گفت والذی فلق الحبة وبرأ النسمة لو عهد الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عهدا لجاهدت علیه ولو لم اجد الا ردائی
ولا اترك ابن ابی قحافة یصعد درجة واحدة من منبره صلی الله
علیه وسلم ولكنه صلی الله علیه وسلم رأی موضعی وموضعه
فقال له قم فصل بالناس وتركني فرضینا به لدنیانا كما
رضی به صلی الله علیه وسلم لدیننا بجای که دانه را شکافت از جهت
روییدن و ذی الروح را آفرید سوگند که اگر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم عهدی
و وصیتی در امر خلافت بمن شده بودی هر آینه غایت سعی و طاقت در تحصیل آن امر مبذول داشتمی
اگرچه غیر ردائی با من نبودی و ابوبکر را نمیگذاشتم که یک نردبان بالای منبر رسول الله
صلی الله علیه وسلم رود و لیکن رسول الله صلی الله علیه وسلم جای مرا و جای ابوبکر را دید و مرا
و با او گفت برخیز و با مردم نماز گذار و مرا گذاشت پس ما او را راضی شدیم از برای دنیای خود
همچنانچه رسول الله راضی شد با او از برای دین ما و قبل از این مرتبه از برای این مدعا در باب دوم
و در جواب پنجم از اجوبه خبر من كنت مولاه فعلی مولاه و غیر آن گذشت
با آن رجوع کن که بسیار مهم است از جمله مفاسد و مساوی و قبایح عظیم که لازم می آید از نسبت
علی رضی الله عنه به تقیه آنکه علی رضی الله عنه بنابر زعم ایشان ترسناک و مقهور و عاجز بوده باشد
اعاذنا الله منه و حال آنکه جنگهایی که در ایام خلافت خود با اهل بغی کرد و مبارزه
و شجاعتی که بنفس نفیس خود رضی الله عنه بجنید اظهار کرد هر کس از ایشان نمود مشهور و معروف است

وهرکه قصور و صدور آن امور از علی رضی الله عنه کند جرم خواهد نمود و بکذب الخ این جاهلان احمق
باو رضی الله عنه نسبت میدهند زیرا که شوکت اهل بغی در غایت قوت بود و بنو امیه اعظم قبایل
قریش بودند از روی کثرت و شوکت هم در ایام جاهلیه و هم در زمان اسلام و ابوسفیان جد
حرب قبایل از آنکه با اسلام در آید سردار مشرکان بود در جنگ احد و احزاب و غیرهما و قوم ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما که بنو تیم و بنی عدی بوده باشند از ضعیف ترین قبایل قریش بود و لهذا در جواب ابوسفیان
از علی رضی الله عنه بطریق نفاق گذشت با کمال شوکت و عظمت و سکوت و رضای او بخلافت شیخین
رضی الله عنهما با کمال ضعف در آن وقت و نفاق او رضی الله عنه با مخالفین در وقت خلافت خود
بعد از آنکه مذکور شد مجموع انها و لا ایل و فضیحه قاطع است بر آنکه او رضی الله عنه با حق همراه بود و در شجاعت
در مرتبه اعلی بود و از کسی نمی ترسید و هیچ نداشت که به تقیه محتاج باشد و اگر وصیتی از رسول الله صلی الله
علیه و سلم با او رضی الله عنه بودی آن وصیت بجای خود میرسانید اگرچه منجر بکشتن شدید سر او رضی الله
عنه بودی شک نیست در این نکند مگر سیه اعتقاد در حق علی رضی الله عنه کند بجز بکه او از این بری
و بیزار است و ایضا لازم می آید از نسبت این تقیه میشود بعلی رضی الله عنه آنکه بر قول او کرم الله
وجهه هرگز اعتماد نماند زیرا که هر قول که از وی صادر شده احتمال آن دارد که در آن بخلاف
حق کرده باشد بنا بر خوف و تقیه و ایضا قول ابن حجة الاسلام ابوحامد محمد الغزالی مرویست و غیر غزالی
دیگر گفته که بلکه قبیح تر و شنیع تر ازین لازم می آید و از آنجا ایشان گفته اند که پیغامبر صلی الله علیه و
سلم تعیین امامت نکرد و مگر از برای علی رضی الله عنه و از آن ممنوع شد الکاه گفت بسبیل تقیه
که ابوبکر را بگوئید که با مردم نماز کند و بنا بر این قول هر خبر که رسول الله صلی الله علیه و سلم
از آن خبر داده است احتمال در آن راه می یابد که بسبیل تقیه گفته باشد و درین شک نیست
عصمة رسول الله صلی الله علیه و سلم منافی است نعوذ بالله من هذه الاعتقاد

وایضا

وایضا مشهور و شایع است از علی رضی الله عنه که پروای کسی نمیکرد چنانچه بیهقی روایت کرده
که شافعی گفته که مردم از علی رضی الله عنه نمی گریختند مگر از جهة آنکه او رضی الله عنه پروای
کسی نمیکرد و از کسی اندیشه نمی نمود الکاه شافعی گفت علی رضی الله عنه زاهد بود و زاهد بدنیا
و اهل دنیا التفات نمیکند و از آن باکی نمیدارد و عالم بود و عالم از هیچکس اندیشه ندارد
و شجاع بود و شجاع از کسی اندیشه ندارد و شریف بود و شریف از کسی نمی اندیشد پس اگر از علی
مرتضی مدح شیخین رضی الله عنهما بسبیل تقیه صادر شود و الخ ولایت او تقاضای آن میکند لازم
می آید که منفی باشد و حال آنکه چنین نیست بلکه مدح شیخین از او رضی الله عنهم هم در خلوة و هم
در مجالس و در وقتی که در غایت شوکت و عظمت و قوت بود و در بالای منبر کوفه صادر شده
چنانکه گذشت و ابوذر هروی و دارقطنی از چند طریق اسناد و روایت کرده اند که شخصی
بجماعتی شیخین رضی الله عنهما میکردند گذشت الکاه نزد علی رضی الله عنه آمد و گفت اگر این جماعت
را گمان نبودی که تو پنهان میداری آنچه ایشان اظهار آن میکنند از سب این امر دلیری نمی نمودند
که علی رضی الله عنه گفت اعوذ بالله رحمهما الله و برخاست دست آن شخص
گرفت و همراه خود برده بالای منبر رفت و لحیه مبارک خود را که سفید شده بود بدست گرفته
اشک از چشمان او میریخت و پاک میکرد و چون مردم گرد آمدند خطبه بلیغ خواند و از آنجمله این
بود که فرمود و مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَذْكُرُونَ أَخَوَيْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَزِيرَيْهِ وَصَاحِبَيْهِ وَسَيِّدَيْ قُرَيْشٍ وَأَبَوَي
الْمُسْلِمِينَ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا يَذْكُرُونَ وَعَلَيْهِ مُعَاقِبٌ صَحِبَا رَسُولَ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْجِدِّ وَالْوَفَا وَالْجِدِّ فِي أَمْرِ اللّٰهِ يَأْمُرَانِ
وَيَنْهَيَانِ وَيَغْضَبَانِ وَيُعَاقِبَانِ لَا يَرَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

علیه وسلم لکرایهما رایا ولا یحب کحبهما حبا لما یری من
عزمهما فی امر الله فقبض وهو عنهما راض والمسلمون
راضون فما تجاوزا فی امرهما وسیرتهما رای رسول الله
صلی الله علیه وسلم وامره فی حیاته وبعد مماته فقبضا
علی ذلک رحمهما الله فوالذی فلق الحبة وبرأ النسمة لا
یحبهما الا مؤمن فاضل ولا یبغضهما ویخالفهما الا شقی
مارق وحبهما قربة وبغضهما مروق حیف حال قومی چند که به بدی یاد
میکنند دو برادر رسول الله صلی الله علیه وسلم را و دو وزیرین و صاحبین او صلی الله علیه وسلم
و دو سید بزرگ قریش و پدر مسلمانان و من از آنچه آن قوم میگویند بیزارم و بر آن مواخذت
و عقاب خواهم کرد ایشان مصاحبت با رسول الله صلی الله علیه وسلم بجد و وفاداری
با او کردند و در کار خدای تعالی سعی و جد نمودند امر و نهی میکردند و حکم در امور و عذاب و عقاب
مینمودند رسول الله صلی الله علیه وسلم رای کسی دیگر مثل رای ایشان نمیدانست و مثل ایشان
کسی دوست نمیداشت بواسطه جد ایشان در اطاعت امر خدای تعالی و چون از عالم رحلت
فرمود در حالتی که از ایشان راضی بود و مسلمانان نیز از ایشان راضی بودند و در امور و طریقه
خود تجاوز نکردند از رای و امر رسول الله صلی الله علیه وسلم در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم
و بعد از ممات بهمین عنوان از دنیا رفتند خدای بر ایشان رحمت کند که چون [illegible]
از جهت رویانیدن و نفوس آفریده سوگند که دوست ندارد ایشان را مگر مؤمنی فاضل و دشمن ندارد
و خلاف ایشان نکند مگر منافق شقی از طاعت خدا و رسول او خارج و غافل و دوستی ایشان
موجب قربت است و دشمنی ایشان موجب خروج از طاعت باز ذکر امر رسول الله صلی الله علیه
وسلم

وسلم ابوبکر رضی الله عنه را بامامت صلوة و ذکر بیعت ابوبکر و ذکر استخلاف عمر رضی الله عنهما کرده
بعد از آن گفت الا ولا یبلغنی عن احد انه یبغضهما الا جلدته
جلد المفتری آگاه باشید که بمن نرسد که یکی از شما ایشان را دشمن دارد و مگر آنکه اجرای حد بر و
کنم مثل حدی که بر مفتری جاری میسازند و در روایتی دیگر آنکه آن شخص با علی رضی الله عنه گفت که [illegible]
که از آن جماعت عبدالله ابن سبا سب و دشنام شیخین رضی الله عنهما دلیری نمیکنند مگر آنکه مدعای ایشان
اینست که تو موافق ایشانی در این امر و عبدالله ابن سبا اول کسی بود که اظهار سب کرد آنگاه علی رضی الله
عنه فرمود معاذ الله ان اضمر لهما ذلک لعن الله من اضمر لهما
الا الحسن الجمیل وستری ذلک ان شاء الله تعالی پناه بخدا میبرم
از آنکه در خاطر من مذمت و بدی ایشان بوده باشد و لعنت خدای بر کسی باد که در خاطر او غیر
نکویی ایشان بوده باشد و خواهی دید اگر خدا خواهد آنگاه کسی نزد ابن سبا فرستاد و او را اخراج کرده
بجانب مداین و فرمود که در هیچ شهر نگذارند که ساکن شود و بعضی از ائمه گفته اند که این ابن سبا یهودی
بود که اظهار اسلام کرده و بزرگ طایفه از روافض بود که علی رضی الله عنه ایشان را بیرون کرد و [illegible]
ادعای الوهیت در حق او رضی الله عنه کردند دارقطنی روایت کرده از چند طریق اسناد که علی
رضی الله عنه رسید که مردی عیب شیخین رضی الله عنهما میکند آنگاه او را حاضر ساخت در حضور او تعریض
بعیب ایشان کرد که شاید اعتراف کند بآن معنی و او [illegible] واقف بآن معنی گشته اعتراف
نکرد آنگاه با او گفت والذی بعث محمدا صلی الله علیه وسلم بالحق
ان لو سمعت منک الذی بلغنی او الذی نبئت عنک وثبت
علیک ببینة لافعلن بک کذا وکذا الحد انکه محمد صلی الله علیه وسلم بحق
بخلق فرستاده که اگر یکبار بشنوم آن چیزی که رسیده است از تو و ثابت شود بر تو بگواه هر آینه بتو

چنین و چنان خواهم کرد و چون این معنی ظاهر شد پس لایق بحال سادات عظام و اهل بیت نبوت
آنست که در این امر تابع سلف و اکابر خود باشند و اعراض نمایند از اکاذیبی که روافض و غلاة
شیعه در خاطر در می آرند و میگویند از غایت جهل و عناد و باید که حذر کنند از اعتقاد آنچه بایشان
القا می کنند مثل اعتقاد کفر در حق کسی که ابو بکر را از علی رضی الله عنهما افضل میدانند زیرا که غرض روافض
و غلات شیعه ازین سخن آنست که قرار دهند که صحابه و تابعین و هر کسی که بعد از ایشان است
از ائمه دین و علماء شریعت و عوام همه کافر اند و غیر ایشان کسی دیگر مومن نیست و این معنی موداً
میشود بآنکه قواعد شریعت از اصل منهدم شود و عمل نکنند بکتابها و اصل سنت و بآنچه از رسول
صلی الله علیه و سلم وارد شده و از صحابه و اهل بیت روایة کرده اند زیرا که راوی جمیع آثار
و اخبار و احادیث و ناقل قرآن در هر عصری از عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم تا قیامت صحابه
و تابعین و علماء دین اند و امثال روافض را روایتی و درایتی که فروع شریعت را بآن بدانند نیست
و نهایت امر ایشان آنست که در خلال بعضی از سبیل ندرة یک رافضی یافت میشود و کلام در قبول
آن نیز و ائمه اثر و نقاد سنت معروف است پس کسانیکه طعن در صحابه و تابعین و علماء دین کنند
طعن در قرآن و حدیث کرده اند و شریعت را من اصله باطل کرده و امر انتقال باید بجهال میشود که
در زمان جاهلیت بود و چگونه عاقل را میرسد که اعتقاد کفر سواد اعظم از امت محمد صلی الله علیه
و سلم کند بآنکه اقرار بشهادتین و قبول شریعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میکنند و هیچ چیز که موجب
تکفیر بوده باشد نیست و مسلم داشتیم که علی افضل است از ابو بکر رضی الله عنهما در نفس الامر
لیکن کسانیکه ابو بکر رضی الله عنه را افضل میدانند بدلایل صحیحه ایشان مجتهد اند و مجتهد بر تقدیر که
خطا کند در اجتهاد او را یک اجر هست پس چگونه اهل جماعة حکم میکنند بتکفیر قائلین بافضلیة
ابو بکر رضی الله عنه و حال آنکه کفر نمی باشد مگر بانکار امری مجمع علیه بودن آن از دین معلوم باشد

بالضرورة

بالضرورة مثل صوم و صلوة زیرا که انکار از روی عناد باشد و اما چیزیکه محتاج بنظر و استدلال باشد
بانکار آن کسی کافر نمیشود و اگر چه اجماع بر آن شده باشد خلافیکه در آن واقع شده است میان
علما و نظر کن بانصاف بمعاشر اهل سنت و جماعت که خدای تبارک و تعالی پاک ساخته است
ما را از رذایل و جهالات و عناد و تعصب و عداوات که تکفیر قائلین بافضلیة علی بر ابو بکر رضی الله عنهما
نمیکنیم و اگر چه مخالف آن چیزیست که اجماع بر آن کردیم و در هر عصری از زمان ما تا زمان
رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آن وجهی که در اول باب گذشت بلکه از جانب ایشان عذر میکنیم و مانع
از تکفیر است میگوییم و از علماء امت ایشان را تکفیر میکنند نه بواسطه افضلیة علی است رضی الله
عنه بلکه بواسطه دیگر امور قبیحه است که بآن منضم شده است پس حذر کن و بپرهیز از آنکه بی
جهتی اعتقاد کفر کسانی کنی که قلب ایشان مملو است از ایمان بنابر تقلید گمراه تامل کن در آنچه
از علی رضی الله عنه و اهل بیت او ثابت شده است از تصریح بتفضیل شیخین رضی الله عنهما
اگر چه این جهال اهل ضلال حمل بر تقیه باطله میکنند اما لا اقل عذر اهل سنت و جماعت است
در آنکه متابعت علی رضی الله عنه و اهل بیت کرده اند در باب تفضیل شیخین رضی الله عنهما چرا که
ایشان تحقق علت کسی نکرده اند و اطلاع بر ضمیر علی رضی الله عنه ندارند که معلوم ایشان شود که علی
رضی الله عنه مدح و ثناء شیخین از سبیل تقیه میگوید بلکه قرائن احوال و عظم شجاعة و اقدام این
امور و عدم خوف او رضی الله عنه در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده دلیل قاطع است
بر آنکه تقیه نکرده و اقل مرتبه آنست که صدور این اقوال از علی و اهل بیت او رضی الله عنهم را شبهه
اهل سنت و جماعة دانند که مانع است از اعتقاد و کفر در حق ایشان سُبْحَانَكَ هَٰذَا
بُهْتَانٌ عَظِيمٌ **خاتمه** سوال کرده شد از شیخ الاسلام محقق عصر خود ابو زرعه الولی العراقی
از کسیکه اعتقاد افضلیة خلفاء اربعه رضی الله عنهم بر ترتیب خلافت کند لیکن محبت علی از بسیار

بیشتر دارد آیا آثم و گنهکار شود یا نه جواب گفت آنکه محبت گاه بواسطهٔ امر دینی است و گاه
بواسطهٔ امر دنیوی است اما محبت دینی لازم افضلیت است پس هر کس که افضل است محبت دینی
ما با او بیشتر و هرگاه که اعتقاد کنیم بافضلیت یکی از ایشان و محبت غیر او را از جهت دین بیشتر داشته
باشیم این تناقض است بلی اگر زیادتی محبت غیر افضل بواسطهٔ امر دنیاوی بوده باشد مثل قرابتی
و احسان و مانند آن درین هنگام تناقضی نیست و ممتنع نیز نیست پس بباید اعتراف کرد بآنکه افضل
این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان باز علی رضی الله عنهم لیکن
محبت علی را رضی الله عنه بیشتر دارد از ابوبکر مثلا اگر محبت مذکوره محبت دینی است این محبت
معنی ندارد زیرا که محبت دینی لازم افضلیت است چنانکه قرار کردیم و این شخص ابوبکر رضی الله عنه را
افضل نمیداند مگر بزبان و اما بدل علی رضی الله عنه را افضل میداند زیرا که محبت او رضی الله عنه
بیشتر دارد از ابوبکر رضی الله عنه و این جایز نیست و اگر محبت مذکوره محبت دنیوی باشد بواسطه
آنکه از ذریت علی رضی الله عنه است یا بواسطهٔ غیر این از امور دنیوی درین صورت امتناع نیست و جایز است

فصل دویم در ذکر آنچه در فضایل ابوبکر رضی الله عنه تنها وارد شده از آیات و احادیث و اما آیات
انست آیهٔ اول قول خدای تعالی است وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ
وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ
وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ سوگند است بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش
و سوگند بروز چون آشکارا شود بزوال ظلمت شب بقا و بانکه بیافرید دو صنف ذکر و انثی را
بدرستیکه جزای شمارا در کردارها هرآینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده است بعضی را ثواب
و کرامت و بعضی را عقاب و ملامت فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ پس اما هر که بداد مال خود را
در راه خدای تعالی و پرهیز کرد از شرک و گناه کبایر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ

وتصدیق نمود کلمهٔ نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله است پس زود باشد
که مهیا سازیم و در دنیا وی را برای طریقهٔ نیکو یعنی برای عمل صالح که بهشت او را به یسر و راحت در
آخرت روایت کرد ابن ابی حاتم از ابن مسعود ان ابا بکر رضی الله عنهما بلال را از امیه بن خلف
و ابی بن خلف خرید به بردی و ده وقیه نقره و در راه خدا او را آزاد کرد آنگاه خدای تبارک
و تعالی این آیت را نازل ساخت قوله إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ یعنی سعی ابوبکر رضی الله عنه و امیه بن خلف
مختلفست و فرق عظیم است میان ایشان آیت دویم قول خدای تعالی وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى
الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ
إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ و دور خواهد بود از آتش
پرهیزگارتر یعنی ابوبکر رضی الله عنه که میدهد مال خود بجوید بدان پاکی و نیکنامی مروی است که چون
ابوبکر رضی الله عنه بلال را از امیه بن خلف بخرید و آزاد کرد و بواسطهٔ آنکه بلال باسلام در آمده
بود و امیه او را عذاب شدید میکرد که از دین برگردد و کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمت
ابوبکر رضی الله عنه بنا برین او را خرید و آزاد کرد حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان کرده فرمود که
مَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ نبود مر کسی را نزد ابوبکر رضی الله عنه نعمتی که
مکافات کرده شود لیکن انفاق برای طلب رضای پروردگار او برتر و بزرگتر است و زود باشد
که خوشنود گردد و برسد بثوابی که وعده داده شده است ابن جوزی گفت که اجماع بران شده است
که این آیه نازل شده در شان ابوبکر رضی الله عنه و در آن تصریح است بانکه ابوبکر رضی الله عنه اتقی
است از سایر امت و اتقی اکرم است نزد خدای تعالی زیرا که فرموده إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ
اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و اکرم نزد حق تعالی افضل است ثابت شد که ابوبکر رضی الله عنه افضل است از
باقی امت و ممکن نیست که حمل این آیه بر علی رضی الله عنه کنیم چنانکه بعضی جهله بران رفته اند زیرا که او

خدا تعالی وما لاحد عنده من نعمة تجزی امانیست از ان بواسطه
انکه رسول الله صلی الله علیه وسلم تربیت علی رضی الله عنه کرده بر مراو را صلی الله علیه وسلم
نعمتی عظیم لازم المکافات بود بر علی رضی الله عنه و هر کاه که حمل این آیه بر علی رضی الله عنه نتوان کرد
متعین است که حمل بر ابو بکر رضی الله عنه کنیم زیرا که اجماع شده است بر انکه اتقی یکی ازین دو کس است
لا غیر و روایت کرده اند ابن ابی حاتم و طبرانی که ابو بکر رضی الله عنه هفت کس را آزاد کرد و جمیع ایشان
عذاب میکردند در راه خدا تعالی بعد از ان آیه وسیجنبها الاتقی تا آخر سوره نازل شد
آیه سیوم قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین
کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها
اگر نصرت و یاری نمی دهید پیغمبر صلی الله علیه وسلم را زود باشد که خدای او را یاری کند در مستقبل فرو
او را چنانکه در ماضی فرو نگذاشت و یاری کرد او را خدا تعالی اذ اخرجه الذین
کفروا زمانیکه قصد بیرون آوردن او از مکه کردند کفار و خدای او را دستوری بیرون رفتن داد
ثانی اثنین اذ هما فی الغار در حالتیکه دوم بود و دو نفر تی او وقتیکه بر دو یعنی
رسول الله صلی الله علیه وسلم در غار ثور بودند و ثور کوهی است از جانب یمنی مکه از مکه تا آن
کوه قدر یکساعت نجومی راه است مرویست که رسول الله صلی الله علیه وسلم شب پنجشنبه ربیع الاول
از مکه از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون آمده بآن غار توجه نمود و سه شب در آن
غار بود مترجم گوید در تفسیر بیضاوی چنین آورده اند که روزی که مشرکان بتجسس آنحضرت بیرون
آمدند بدر غار آوردند خدای تعالی غار را از نظر ایشان پنهان ساخت که آنرا ندیدند و بعضی
میگویند که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر رضی الله عنه در غار رفتند خدا تعالی دو کبوتر

فرستاد

ایضا فرستاد تا در اعلای غار بچه کشیدند و کفار بسبب این حالات متوقف غار نشدند و گفته اند
مرویست که وقتیکه کفار در فوق غار بودند ابو بکر رضی الله عنه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم
ترسید گفت اگر یکی از کفار در زیر قدم خود نگاه کند ما را خواهد دید آنگاه رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود ما ظنک باثنین الله ثالثهما چیست گمان تو بدو کس خدای سیوم
ایشانست چنانچه در بخاری خبر رسیده بقوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله
معنا وقتیکه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یار خود را که ابو بکر است رضی الله عنه اندوه مخور
بترس که خدای با ماست نگاه داشتن از دشمنان و نصرت فانزل الله سکینته پس
خدا تعالی فرستاد آرامش خود را که سبب سکون قلبست بر رسول الله یا بر صاحب او و این قول اظهر است
زیرا که صدیق رضی الله عنه مضطرب بود نه بر حال رسول الله صلی الله علیه وسلم وایده بجنود
لم تروها و قوت داد پیغمبر خود را به لشکری که ندیدید ایشانرا یعنی ملایکه را فرستاد تا در غار
نگاهبان او باشند و گویند یا مر او ملایکه نیز رسید در روز بدر و احزاب و حنین تقدیر ایجاد وایده
بجنود معطوفست بر جمله نصره الله انتهی و اجماع جمیع مسلمانان برین شده که مراد از صاحب
در این آیه ابو بکر است رضی الله عنه و بنا برین است که گفته اند هر کسیکه منکر صحبت ابو بکر رضی الله عنه
باشد کافرست مترجم گوید انیقول در تفسیر کشاف همین عبارة آورده که گفته اند هر کسیکه انکار کند
صحبت ابو بکر را بتحقیق کافرست زیرا که انکار کلام الله کرده و هر باقی صحابه را اینحال نیست و هم
در کشاف آورده که مرویست که چون جبرئیل علیه السلام آمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم را امر
کرد که از مکه بیرون رود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من یخرج معی با من که بیرون
خواهد آمد جبرئیل گفت ابو بکر با تو بیرون خواهد آمد انتهی و روایت ابن ابی حاتم از ابن عباس
رضی الله عنهما که ضمیر علیه در قول خدا تعالی فانزل الله سکینته علیه راجع با ابو بکر است

رضی الله عنه چنانکه در ترجمه این آیه اشارتی بآن شد و ضمیر فایده که راجع است برسول الله صلی الله علیه
وسلم منافاتی بآن ندارد زیرا که ضمیر در هر یک راجع میشود بکسی که لایق و مناسبت و حالات وی نیز
ابن عباس رضی الله عنه حاکم است بآنکه اگر در این باب نصی نیافته بودی حمل این آیه باین معنی نمیکرد با آنکه
مخالف ظاهر است مثنوی شیخ فرید الدین عطار در بیان نزول سکینه بر صدیق رضی الله عنه خواجه اول
که اول یار اوست ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست چون سکینه شد ز حق نازل بر او
گشت مشکلهای عالم حل بر او آیت چهارم قوله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق
به اولئک هم المتقون آنکه آمد بسخن راست و آنکه صدیق کرد و آنرا راست شمرد
ایشان پرهیزکارانند روایت کرده بزاز و ابن عساکر که علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در تفسیر این آیه
فرموده الذی جاء بالحق محمد است صلی الله علیه وسلم والذی صدق به ابو
بکر است رضی الله عنه ابن عساکر گفته که در روایت از علی رضی الله عنه بلفظ بالحق وارد شده شاید که قراءة
علی رضی الله عنه چنین بوده باشد والله اعلم مترجم گوید اقوال مفسرین در تفسیر این آیه بسیار است
بعضی گفته اند مراد از آینده جنس رسل است و مراد از تصدیق کننده جنس مومنان است و بعضی گفته
اند آینده جبرئیل است علیه السلام و تصدیق کننده محمد است صلی الله علیه وسلم و گفته اند که از
آینده پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و تصدیق کننده صحابه اند رضی الله عنهم و در تبیان از مجاهد
نقل کرده است که مصدق علی است رضی الله عنه لیکن الخ امام رازی رحمه الله در تفسیر کبیر آورده
مقوی روایت مصنف است که بزاز و ابن عساکر چنانکه گفته که در قوله تعالی والذی جاء
بالصدق محمد است صلی الله علیه وسلم والذی صدق به ابو بکر است
رضی الله عنه و این قول مروی است از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و جمعی از مفسرین قول ثانی آنکه مراد
هر کسی است که ایشان تصدیق کرده است از انبیا و هر کس تصدیق کرده است از اتباع انبیا و حجت

قائلین

قائلین باین قول اولئک هم المتقون است که بلفظ جمع واقع شده است
و بدانکه رسالت تمام نمیشود مگر بچهار رکن مرسل و مرسل و رسالت و مرسل الیه و غرض
از ارسال آنست که مرسل الیه قبول و تصدیق آن کنند پس اول کسیکه تصدیق کرد ارسال با و تمام
میشود و گفت در مملکت می شنیدم از بعضی عالمین که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکردند
که فرمود دعوا ابا بکر فانه تتمة النبوة و بدانکه مراد از الذی صدق
به خواه گوییم شخص معین است و خواه گوییم هر کسی که موصوف باین صفت باشد بر هر تقدیر ابو بکر
رضی الله عنه در آن داخل است اما بر تقدیر اول دخول او رضی الله عنه در آن ظاهر است این لفظ
شامل آنکس است که تصدیق و اجماع شده است که اسبق افضل یا ابو بکر است یا علی رضی الله عنهما
و حمل این لفظ بر ابو بکر رضی الله عنه اولی است زیرا که علی رضی الله عنه در وقت بعثت صغیر
بود و معلوم است که اقدام ولد صغیری که در خانه بوده باشد بر تصدیق فایده زیادتی قوت
و شوکت در اسلام نمیدهد اما ابو بکر رضی الله عنه چون مردی کبیر السن و کبیر المنصب بود بنا بر آن
اقدام او بر تصدیق موجب زیادتی قوت و شوکت در اسلام شد پس حمل این لفظ بر ابو بکر
رضی الله عنه کردن اولی است و اما بر تقدیر ثانی که مراد هر کسی است که موصوف باین صفت باشد
ابو بکر رضی الله عنه برین تقدیر نیز در آن داخل است انتهی آیت پنجم قوله تعالی ولمن خاف
مقام ربه جنتان و مر کسی که بترسید از ایستادن نزد خدا تعالی دو بهشت است
یعنی کسیکه از مقام حساب بترسد یا کسیکه از پروردگار خود بترسد او را دو جنت است یکی جنت
عدن و یکی جنت نعیم یا یک جنت خایف انسی راست و یک جنت خایف جنی را زیرا که خطاب بهر دو
فریق است یا آنکه جنتی بواسطه خوف الهی است و دیگری بواسطه اجتناب از مناهی است یا هر یک از
شما را دو جنت است یکی بواسطه عقیده و دیگری برای عمل یا یکی برای ثواب و جزا و دیگری تفضیل

یا ضمنی روحانی و دیگری جسمانی کذا قال القاضی فی تفسیره روایة کرد ابن ابی حاتم از ابن شوذب که این آیه در شان ابو بکر رضی الله عنه نازل شده آیه ششم قوله تعالی وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشاورت کن ای محمد با اصحاب در امری که صلاحیت مشاورت داشته باشد و از حقیقت حکم جزم صادر نشده باشد روایة کرد حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما که این آیت نازل شد در شان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و تقوی انست هر شی بعد ازین خواهد آمد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا تعالی مامور ساخته است مرا بانکه مشورت کنم با ابو بکر و عمر رضی الله عنهما آیت هفتم قوله تعالی إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ در این آیه خطاب بعایشه و حفصه است رضی الله عنهما و بیان آن چنانچه در تفسیر کشاف و بیضاوی و غیر آن از تفاسیر مذکور است بقول اشهر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در بیرون نوبت عایشه با حفصه رضی الله عنهما بماریه قبطیه خلوه فرمود و حفصه بران مطلع شده اظهار ملال کرد و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که راضی نیستی بانکه ماریه بر خود حرام کرده ام گفت بلی راضی هستم انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم او را بر خود حرام ساخت و با حفصه گفت که این سخن با کسی نگوئید و بقولی آنکه عسل بر خود حرام ساخت و بقولی آنکه با حفصه گفت که بعد ازین خلافت از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما خواهد بود اما افشای این سخن مکن و حفصه قبول این معنی نمود لیکن از انجا که عادة زنان است چون رسول الله صلی الله علیه و سلم غایب شد آن راز را با عایشه رضی الله عنها در میان نهاد و مژده باو رسانید و خدا تعالی رسول الله را صلی الله علیه و سلم ازین معنی خبر داد بعد ازان با عایشه و حفصه خطاب فرمود که إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ اگر توبه کنید و باز گردید بخدا تعالی از اظهار سر آنحضرت شما را بهتر باشد فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا پس تحقیق دلهای شما

میل کرد

میل کرد از صواب افشای سر آنحضرت کردید وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و اگر پشت شوید بجهت بلیه او را صلی الله علیه و سلم خوش نیاید از غیرت و افشای سر پس تحقیق خدا تعالی یار و مدد کار اوست و جبرئیل که رئیس کروبیان است و صلحای مومنان یعنی صحابه رضی الله عنهم مرویست بروایة طبرانی از ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم که مراد از صالح المومنین صدیق و فاروق است رضی الله عنهما که با وجود آنکه پدران عایشه و حفصه بوده اند لیکن بعلت محبت و یاری رسول الله صلی الله علیه و سلم بمعاونت فرزندان خود اختیار کردند و ایشان را منع و قهر نمودند آیه هشتم هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا اوست خدا آنکه درود می دهد یعنی رحمت میکند بر شما و فرشتگان او درود می دهند یعنی طلب آمرزش کنانند از شما میکنند لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ و این حیثیت است که بیرون آورد شما را از تاریکی کفر و معصیت بروشنی ایمان و طاعت مستقیم و دارد شما را بران وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا و هست خدا تعالی باهل ایمان آورندگان مهربان که خود رحمت میکند و ملایک را امر به طلب آمرزش ایشان می نماید روایة کرد عبد بن حمید از مجاهد که چون آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا نازل شد ابو بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله نازل نساخت خدای تبارک و تعالی بر تو چیزی مگر آنکه شریک ساخت ما را دران هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ نازل شد آیه نهم قوله تعالی وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ

عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ وفرموديم آدمی را بپدر و مادر حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا برداشت بار او مادر او برنج و سختی و بنهاده است اورا یعنی بزاده است اورا بمشقت و دشواری وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً و مدت حمل او و زمان از شیر باز کردن او سی ماه است و چندانکه برسد آدمی بکمال قوت خود که سی و سه سالگیست و برسد تا بچهل سالگی رسید قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي گفت ای پروردگار من الهام ده مرا و توفیق بخش أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ تا شکر گویم آن نعمتی را که بر من انعام کرده بکرم خود یعنی نعمت اسلام وَعَلَى وَالِدَيَّ و نعمتی که بر پدر و مادر من داده است که آن حیات است و قدرت یا نعمت دین وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ و دیگر الهام ده که عمل کنم عملی ستوده که تو پسندی از آن خوشنود باشی از آن و جاری و راسخ ساز صلاح را از برای من در فرزندان من بدرستیکه من بازگشتم بحضرت تو از آنچه رضای تو در آن نیست وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از جمله مخلصانم و فرمانبردارانم ترا أُولَئِكَ آن گروه که با پدر و مادر نیکویی کردند و شکر نعمت بجای آوردند يَتَقَبَّلُ اللهُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا قبول کرده شود از ایشان نیکوترین آنچه کرده اند وَيَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ و درگذرانیده شود از گناهان ایشان در میان اهل بهشت وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ وعده

دارد خدای تعالی وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی آن وعده که در دنیا بآن وعده داده شدند یعنی باین آیت که وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ إِلَى آخِرِهِ روایت کرده اند علما از ابن عباس رضی الله عنهما که جمیع این آیه در شان ابوبکر رضی الله عنه نازل شده و هر کس که تامل کند درین آیه می باید از عظیم منقبت ابوبکر است و منت صبر و چیزیکه نمی باید از برای کسی دیگر غیر او از صحابه رضی الله عنهم مترجم گوید در تفسیر بغوی چنین آورده که قوله تعالی أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ گوید این دلیلست که این آیه در شان ابوبکر رضی الله عنه نازل شده زیرا که از مهاجر و انصار هیچ کس نبود که پدر و مادر او بشرف اسلام مشرف شوند غیر ابوبکر رضی الله عنه و این دلیلیست در غایت قوت بر آنکه این آیه در شان ابوبکر است رضی الله عنه والله اعلم آیت دوم قوله تعالی وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ بیرون کردیم در دنیا یا بیرون آوریم در آخرت آنچه در سینهای ایشان باشد از آن کینه در دنیا باهم داشته باشند اخوانا و ایشند در بهشت حال گونی که برادر باشند یکدیگر را در مهربانی و دوستداری عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ برادران نشسته بر تختهای از زر مکلل بجواهر در حالتی که روی بعضی بر یکدیگر داشته باشند این آیت نازل شد در شان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم چنانکه نقل از بن روایت از علی ابن الحسین رضی الله عنهما گذشت است آیه یازدهم قوله تعالی وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و باید که سوگند نخورند خداوندان فضل در دین و خداوندان فراخی و توانایی در مال یعنی اینچنین مردم باید که سوگند

بخورند برانکه نفقه ندهند خویشان و ندران را و محتاجان و درویشان را و هجرت کنندکان در راه
خدا و لیعفوا و لیصفحوا باید که درگذارند جرایم ایشان و روی بگردانند از انتقام
از ایشان الا تحبون ان یغفر الله لکم آیا دوست نمیدارند که بیامرزد خدای
مر شما را بسبب عفو و احسان شما بر کسی بدی کرد بدست شما والله غفور رحیم خدای آمرزنده
است با کمال قدرة بر انتقام مهربانست بر اهل جرایم و انام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید در
بخاری و غیر آن مرویست از عایشه رضی الله عنها که این آیت نازل شد در شان ابو بکر
رضی الله عنه هنگامیکه سوگند خورد که انفاق بر مسطح نکند که در عایشه رضی الله عنها از ان افک
گفت آیا تیکه در شان او نازل شد ابو بکر رضی الله عنه گفت بلی والله ای پروردگار ما دوست
میداریم که بیامرزی ما را انگاه بطریق اول انفاق که بر مسطح میکرد جاری و مستمر داشت و در یک
روایت بخاری از عایشه رضی الله عنها نیز در حدیث طویلی که در قصه افک ایراد کرده چنین است
که گفت خدای تبارک و تعالی نازل گردانید آیه ان الذین جاؤا بالافک عصبة
منکم تا ده آیت جمیع این آیات در براءة من و ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر مسطح بن اثاثه بواسطه
خویشی و فقر انفاق میکرد و چون نسبت بعایشه رضی الله عنها گفت انچه گفت صدیق رضی الله عنه
سوگند یاد کرد که هرگز بر مسطح انفاق نکند انگاه حق سبحانه و تعالی آیت ولا یأتل اولوا الفضل
منکم والسعة نازل گردانید و عایشه رضی الله عنها آیات سابقه را مذکور ساخته گفت که
ابو بکر رضی الله عنه گفت بلی والله دوست میدارم که بیامرزد خدای مرا انگاه انفاقی که پیش از ان
بمسطح میکرد باز با او رجوع فرمود و گفت والله که هرگز از وی باز نخواهم گرفت علما ازین آیت
استدلال بر فضل ابو بکر رضی الله عنه کرده اند چنانچه صاحب احقاق باین معنی اشارت کرده و حکم
سنا و رضا فرموده بود و چندان کرامت و فضیلت که او را اولو الفضل خوانده و الفضل بصورت

در کتب

و سر ترس همجان بود زان زچشم عوام پنهان بود روز و شب ماه و سال در همه کار ثانی
اثنین اذهما فی الغار تنبیه انچه از حدیث افک اشارت الیه کرده شد که هر که بعایشه
رضی الله عنها آنچه ازان مبرا است منسوب سازد کافر است و باین تصریح کرده اند ائمه ما و غیر ایشان زیرا که
ازین نسبت تکذیب نص قرآن لازم آید و کذب قران باجماع مسلمانان کافر است و باین
نسبت که علما بجزم بکفر بسیاری از غلات روافض که ایشان این نسبت میکنند کرده اند
قاتلهم الله انی یؤفکون آیت دوازدهم قوله تعالی الا تنصروه فقد
نصره الله الآیة و ترجمه این آیت در آیه سیوم از آیاتیکه مصنف تعداد کرده بیان
کردیم روایت کرد ابن عساکر از ابن عیینه که گفت خدا تعالی عتاب فرمود جمیع مسلمانان را در باب
رسول الله صلی الله علیه و سلم مگر ابو بکر رضی الله عنه تنها که او از معاتبه بیرون رفت بعد از ان
الا تنصروه تا آخر خواند والله اعلم بالصواب **اما احادیث** رسول الله صلی الله علیه و سلم
در فضایل ابو بکر رضی الله عنه بسیار مشهور است و در فصل ثالث از باب اول چهارده حدیث
از انها مذکور شد و بنابر انکه احادیث مذکوره دلالت بر خلافت و رفعت شان و فضایل
جمیعا میکرد ازینجهت بنابر تعداد احادیث فضایل آن نموده گفتیم **حدیث پانزدهم** روایة
کردند بخاری و مسلم از عمرو بن العاص که او از رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسید که از مردمان
دوستتر نزد تو کیست رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود عایشه از ایشان گفتم دوستتر نمیدارم
الا مردان گفتم از مردان دوستتر نزد تو کیست فرمود ابوها یعنی پدر عایشه که صدیق رضی الله عنه
بوده تا سه بار گفتم بعد از وی کیست فرمود عمر ابن الخطاب و تعداد بعضی مردان نمود و در روایتی دیگر
آنکه عمرو ابن العاص رضی الله عنه گفت از اهل تو سوال نمیکنم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بلکه از
اصحاب تو سوال میکنم **حدیث شانزدهم** روایة کرد بخاری در صحیح خود از ابن عمر رضی الله عنهما

که گفت بودیم ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم هیچ کس را از اصحاب برابر ابوبکر رضی الله عنه
نمیدانستیم باز عمر باز عثمان رضی الله عنهما و دیگر تفضیل میان باقی اصحاب رسول الله صلی الله علیه
و سلم نمیکردیم مترجم گوید قول صواب در این حدیث آنست که بعضی از علما گفته اند که مراد ابن عمر
رضی الله عنهما از اصحابیکه در این حدیث مذکور ساخته مشایخ اصحابست که رسول الله صلی الله علیه و
سلم در امور با یشان مشورت میکرد و علی رضی الله عنه در زمان رسول الله
صلی الله علیه و سلم در سن شباب بود نه آنکه مراد او عدم فضیلت علی ابن ابیطالب رضی الله
عنه زیرا که انکار فضیلت او رضی الله عنه نمیکند مگر جاهلی یا معاندی والله اعلم و در روایتی
دیگر که بخاری نیز اخراج کرده آنست که گفت تخییر میکردیم میان ناس در زمان رسول الله صلی الله
علیه و سلم یعنی میگفتیم که کدام یک از اصحاب بهتر اند و ابوبکر را بهتر میدانستیم باز عمر باز عثمان رضی الله
عنهم و در روایتی که ابوداود اخراج کرده آنست که ما میگفتیم در زمانیکه رسول الله صلی الله علیه
و سلم در حیوة بود که افضل است بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان
و طبرانی زیاده کرده که این خبر برسول الله صلی الله علیه و سلم رسید انکار آن ننمود و بخاری
ایضا از محمد بن الحنفیه روایت کرد که گفت بپدر خود علی رضی الله عنه گفتم که کدام یک از مردمان
بهتر است بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابوبکر گفتم بعد از وی کیست گفت عمر رضی الله
عنهما و ترسیدم که بگوید عثمان بگویم گفتم بعد از عمر تو بهترین مردمانی فرمود ما انا الا
رجل من المسلمین نیستم من مگر مردی از مسلمانان و روایت کرد ابن عساکر از ابن عمر
رضی الله عنهما که گفت ما تفضیل میدادیم ابوبکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم و حال آنکه
رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان ما بود و روایت کرد نیز از ابوهریره رضی الله عنه که گفت
ما گروه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیار بودیم میگفتیم افضل این امت بعد از نبی صلی الله

علیه و سلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان باز ساکت میشدیم و روایت کرد ترمذی از جابر که عمر
با ابوبکر گفت یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم آنگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت
مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَی خَیْرٍ مِنْ عُمَرَ آفتاب طلوع نکرد بر کسی بهتر از عمر و قبل ازین
مذکور شد آنکه بتواتر رسیده از علی رضی الله عنه که گفت بهترین این امت بعد از نبی صلی الله
علیه و سلم ابوبکر است و عمر و آنکه گفت تفضیل نده هیچکس مرا بر ابوبکر و عمر آنکه او را حد افترا زنم
و اخراج این حدیث ابن عساکر کرده روایت کرده اند ترمذی و حاکم از عمر که گفت ابوبکر رضی الله عنهما
سید ما و بهترین ما و دوسترین ما است برسول الله و روایت کرد ابن عساکر که عمر رضی الله عنه بر منبر
برآمد و گفت آگاه باشید بدرستیکه افضل این امت بعد از نبی صلی الله علیه و سلم ابوبکر است
رضی الله عنه و هر کسیکه غیر این گوید آنکس افترا کرده بروی هست از حد آنچه بر افترا کنندگان هست
حدیث هفدهم روایت کرد عبد بن حمید در مسند خود و ابونعیم و غیر ایشان به چند طریق اسناد
از ابودردا که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَلَا غَرَبَتْ
عَلَی أَحَدٍ أَفْضَلَ مِنْ أَبِی بَکْرٍ إِلَّا أَنْ یَکُونَ نَبِیٌّ و در لفظ مَا طَلَعَتِ
الشَّمْسُ عَلَی أَحَدٍ بَعْدَ النَّبِیِّینَ وَالْمُرْسَلِینَ أَفْضَلَ مِنْ أَبِی بَکْرٍ
طلوع و غروب نکرد آفتاب بر هیچکس افضل از ابوبکر باشد مگر آنکه آنکس پیغمبری باشد و در لفظی
دیگر آنست که طلوع نکرد آفتاب بر احدی بعد از پیغمبران و رسولان افضل از ابوبکر رضی الله عنه
و ایضا وارد شده از حدیث جابر بلفظ این است مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَی أَحَدٍ مِنْکُمْ
أَفْضَلَ مِنْهُ و این حدیث طبرانی و غیر او روایت کرده اند و از چند وجه شواهد دارد که حکم
بصحت و حسن آن میکنند و ابن کثیر اشاره بر حکم صحت آن کرده است حدیث هجدهم روایت کرد
طبرانی از اسعد بن زراره که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اَنَّ رُوحَ الْقُدُسِ

جبرئیل اخبرنی ان خیر امتك بعد ابو بكر بدرستیکه روح القدس
که جبرئیل باشد خبر داد مرا که بهترین امت تو بعد از تو ابو بکر است رضی الله عنه حدیث نوزدهم
روایت کرد طبرانی و ابن عدی از سلمة بن الاکوع که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابو
بکر خیر الناس الا ان یکون نبی ابو بکر بهترین مردمانست مگر آنکه کسی
پیغمبر باشد حدیث بیستم روایت کرد عبد الله بن احمد فی زواید المسند از ابن عباس رضی الله عنهما
انکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بکر صاحبی و مونسی فی الغار
سدوا کل خوخة فی المسجد غیر خوخة ابی بکر ابو بکر صاحب و انیس
من است در غار در بالای کوه جمیع دریچها که راه مسجد دارد مسدود سازید و ببندید مگر دریچه که
از جانب ابو بکر است رضی الله عنه حدیث بیست و یکم روایت کرد دیلمی از عایشه رضی الله عنها
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بکر منی و انا منه و ابو بکر اخی فی
الدنیا و الآخرة ابو بکر از من است و من ازویم و ابو بکر برادر من است در دنیا و آخرت
حدیث بیست و دوم روایت کرد ابو داود و حاکم از ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت اتانی جبرئیل فاخذ بیدی فارانی باب الجنة
التی تدخل منه امتی فقال ابو بکر وددت انی کنت معك حتی
انظر الیه فقال اما انك یا ابا بکر اول من یدخل الجنة من
امتی جبرئیل آمد و دست مرا گرفت و دری که امت من از آن در به بهشت در آیند بمن نمود
آنگاه ابو بکر رضی الله عنه گفت دوست داشتم که در ملازمت تو بودمی تا آن در را بدیدمی
بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه تو ای ابو بکر اول کسی خواهی بود که در بهشت در آید
از امت من حدیث بیست و سیوم روایت کرد طبرانی از سمره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت

ان

ان ابا بکر یؤول الرؤیا وان الرؤیا الصالحة حظه من النبوة
بدرستیکه ابو بکر رضی الله عنه تاویل و تعبیر خواب میکند و خواب صالح او نصیب اوست از نبوت
یعنی نصیب اوست از آثار نبوت رسول الله صلی الله علیه وسلم که باو میرسد بواسطه صدق و اخلاص او
از سایر حظوظ دنیا و اعراض او از آن و فنا از نفس و امل خود رضی الله تعالی عنه حدیث بیست
و چهارم روایت کرد دیلمی از سمره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود امرت ان اولی
الرؤیا ابا بکر مامور شدم بآنکه ابو بکر را والی امر رؤیا گردانم یعنی بواسطه مهارتی
که در امر تعبیر و تاویل رؤیا دارد حدیث بیست و پنجم روایت کرد احمد و بخاری از ابن عباس
رضی الله عنهما که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود لیس فی الناس احد امنّ علیّ
بنفسه وماله من ابن ابی قحافة ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت
ابا بکر خلیلا ولکن خلة الاسلام افضل سدوا عنی کل
خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة ابی بکر ترجمه این حدیث در باب اول
در بیان احادیث که در خلافت گذشت و تکرار محتمل که بواسطه تعدد راوی بوده باشد
والله اعلم حدیث بیست و ششم روایت کرد ترمذی از عایشه رضی الله عنها که نبی صلی الله
علیه وسلم با ابو بکر رضی الله عنه گفت انت عتیق من النار تو آزاد کرده الله از آتش یعنی
بواسطه کثرت اعمال صالحه حق تعالی ترا آزاد و خلاص ساخت از آتش دوزخ حدیث بیست
و هفتم روایت از ابن عمر رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر را رضی الله عنه
گفت انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار تو صاحب و همنشین
من خواهی بود بر حوض و مصاحب من بودی در غار ثور و قبلك آنکه بیرون آمدن جناب که ثابت
در ترجمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار حدیث بیست و هشتم روایت کرد ابو یعلی

در مسند خود و ابن سعد و حاکم صحیح کرده آنرا از عائشه رضی الله عنها که گفت بدرستیکه من در خانهٔ
خود بودم روزی و رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب او در فضاء در خانه بودند که
میان من و ایشان پرده بود در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه آمد آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود مَنْ سَرَّهُ اَنْ يَنْظُرَ اِلٰى عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ اِلٰى اَبِي بَكْرٍ
کسیکه خوشحال سازد او را آنکه نظر کند بسوی آزاد از آتش دوزخ باید که نظر کند بابوبکر رضی الله
عنه و اسم ابوبکر که پیش از تسمیه بآن شده عبد الله است بنابر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
او را عتیق گفت بسبیل تعلیف بروی اطلاق کردند حدیث بیست و نهم روایت کرد حاکم از عائشه
رضی الله عنها که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر رضی الله عنه را گفت يَا اَبَا بَكْرٍ اَنْتَ عَتِيقُ
اللّٰهِ مِنَ النَّارِ تو آزاد کرده خدائی از آتش دوزخ راوی گوید از آن روز که رسول الله
صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود ابوبکر رضی الله عنه را عتیق مینامند حدیث سی ام
روایت کرد بزار و طبرانی بسندی جید از عبد الله ابن الزبیر رضی الله عنهما که گفت اسم ابوبکر
رضی الله عنه عبد الله بود آنگاه نبی صلی الله علیه وسلم او را گفت اَنْتَ عَتِيقُ اللّٰهِ
مِنَ النَّارِ و از آن روز او را عتیق میگویند تنبیه مستفاد میشود ازین احادیث که
اصح است نزد علما که اسم ابوبکر رضی الله عنه عبد الله است و لقب او عتیق والله اعلم حدیث
سی و یکم روایت کرد حاکم بسندی جید که عائشه گفت رضی الله عنها که مشرکان آمدند نزد
ابوبکر رضی الله عنه آمدند و گفتند که صاحب تو یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید که در یک
شب به بیت المقدس برده شد ابوبکر رضی الله گفت آیا میگوید این را گفتند بلی میگوید ابوبکر
رضی الله عنه گفت بتحقیق راست میگوید و من تصدیق او میکنم در چیز یکه صبح و شام از آن خبر میدهد
تصدیق او میکنم با آنکه از عقل دور است از رفتن بیت المقدس و آمدن در یک شب پس بتصدیق

ان الطریق اولی است راوی گوید ازین جهة ابوبکر رضی الله عنه را صدیق میگویند و این حدیث
وارد شده ایضا از طریق انس و ابو هریره و ام هانی رضی الله عنهم از انس و ابو هریره ابن عساکر
روایت کرده و از ام هانی طبرانی حدیث سی و دوم روایت سعید بن منصور در سنن خود
از ابن وهب ابی هریره که گفت وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از معراج بازگشت
و بموضع ذی طوی رسید گفت ای جبرئیل قوم من تصدیق نخواهند کرد و جبرئیل علیه السلام
گفت ابوبکر رضی الله عنه تصدیق تو خواهد کرد و او صدیق است طبرانی در اوسط این
حدیث را وصل کرده از ابی وهب از ابو هریره رضی الله عنه و روایت کرد حاکم از نزال ابن سبره
که گفت علی رضی الله عنه را ای امیر المؤمنین خبر ده ما را از ابوبکر آنگاه علی رضی الله عنه فرمود
فَقَالَ ذٰلِكَ امْرُؤٌ سَمَّاهُ اللّٰهُ الصِّدِّيقَ عَلٰى لِسَانِ مُحَمَّدٍ
لِاَنَّهٗ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَضِيَهُ لِدِيْنِنَا
فَرَضِيْنَاهُ لِدُنْيَانَا این مرویست که خدای تبارک و تعالی نام او صدیق کرد بر زبان
محمد او خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم است خشنود شد با او یعنی رسول الله با ابوبکر خشنود شد
از برای دین ما یعنی او را امر فرمود که در صلوة امامت قوم کند پس ما خشنود شدیم باو از جهة
دنیای خود یعنی در امر خلافت باو راضی شدیم اسناد این حدیث جید است و بصحت رسیده از
حکیم بن سعید که گفت شنیدم از علی رضی الله عنه که سوگند یاد کرد که تسمیه ابوبکر رضی الله عنه بصدیق
از آسمان نازل شد حدیث سی و سیوم روایت کرد حاکم از انس که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
مَا صَحِبَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ اَجْمَعِينَ وَلَا صَاحِبَ دِينٍ اَفْضَلُ مِنْ
اَبِي بَكْرٍ مصاحبت نکرده با پیغمبران و مرسلان سابق جمیعا و نه صاحب یس یعنی صاحب یاسین هیچ کدام افضل
از ابوبکر رضی الله عنه نیست حدیث سی و چهارم روایت کرد ترمذی از ابو هریره که رسول الله

صلى الله عليه وسلم فرمود ما لاحد عندنا يد الا وقد كافيناه بها ما
خلا ابا بكر فان له عندنا يدا يكافيه الله بها يوم القيمة
وما نفعني مال احد قط ما نفعني مال ابي بكر ولو كنت متخذا
احدا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا الا وان صاحبكم اي
محمدا صلى الله عليه وسلم خليل الله یعنی هرکس از من نعمتی وعطائی بود
مگر آنکه جزای آن دادیم ومساوی حاصل شد مگر ابوبکر رضی الله عنه که او از من عطای ونعمتی یافت
که خدای تعالی جزای مکافات آن در روز قیامت وعطا خواهد فرمود ومنفعت از مال
هیچکس هرگز ندیدم انقدر که منفعت از مال ابوبکر بمن رسید واگر خلیلی یعنی دوستی فرا میگرفتم که مرا
احتیاج باو بوده باشد غیر پروردگار هر اینه ابوبکر را بدوستی فرا میگرفتم بدرستیکه صاحب شما یعنی محمد
صلى الله عليه وسلم خلیل خداست عز وعلا **حديث سي وپنجم** روایت کرده شیخان واحمد وترمذی
والنسائی از ابوهریره رضی الله عنه که رسول الله صلى الله عليه وسلم من انفق زوجين في
سبيل الله نودي من ابواب الجنة يا عبد الله هذا خير فمن
كان من اهل الصلوة دعي من باب الصلوة ومن اهل الجهاد
دعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصيام دعي من باب
الريان ومن كان من اهل الصدقة دعي من باب الصدقة
قال ابو بكر وهل يدعى من تلك الابواب كلها قال وارجو ان
تكون منهم هرکسیکه تصدق کند دو زوج از مال خود از هر جنس که بوده باشد در راه
خدای تعالی خوانده شود از درهای بهشت که ای بنده خدای این در روانی که این در بهتر است
بهر کسیکه از اهل صلوة است از باب الصلوة خوانده خواهد شد وهر کسیکه از اهل جهاد است

ازباب

از باب جهاد خوانده خواهد شد وهر کسیکه از اهل صوم است از باب ریان خوانده خواهد شد
وریان اسم این باب است وبقول دیگر مشتق از رواه بمعنی سیراب یقال رجل ریان وامرأة
ریا یعنی روزه داران بواسطه آنکه تشنگی خود را در دنیا تشنگی وریاضت فرموده اند
ایشان از این در بهشت میخوانند تا قبل از تمکن ایشان ایمن گردند کذا فی نهایة الجزری
نافلا عن الحربی وهر کسیکه از اهل صدقه است او را از باب صدقه میخوانند آنگاه ابوبکر رضی الله
عنه گفت آیا کسی باشد که از جمیع این ابواب خوانده شود رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نعم
وارجو ان تكون منهم بلی اینچنین کسان هستند وامید من چنین است که تو
از ایشان خواهی بود **حديث سي وششم** روایت کرده ترمذی از عایشه رضی الله عنها که رسول الله
صلى الله عليه وسلم گفت لا ينبغي لقوم فيهم ابو بكر ان يومهم غيره
ای غیر ابی بکر سزاوار نیست مر قوم را که ابوبکر در میان ایشان باشد آنکه دیگری غیر او امامت
ایشان کند واین حدیث نسبت ظاهر وبا تعلق تام چهارده حدیث سابقه دال است بر خلافت جهت
بعنوان اگر این در باب اثبات خلافت اولی وانسب بود **حديث سي وهفتم** روایت کرده بخاری ومسلم
واحمد وترمذی از ابوبکر رضی الله عنه که رسول الله صلى الله عليه وسلم مر او را گفت در غار
یعنی زمانیکه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابوبکر رضی الله عنه از مکه بیرون آمده در غار ثور
در آمدند ومشرکان در حوالی غار آمده تفحص ایشان میکردند ابوبکر رضی الله عنه در آنوقت گفت
یا رسول الله اگر کفار در زیر قدم خود نگاه کنند ما را خواهند دید آنگاه رسول الله صلى الله عليه
وسلم فرمود يا ابا بكر ما ظنك باثنين الله ثالثهما ای ابوبکر چیست
گمان تو بدو کس که سیوم ایشان خدای تعالی است یعنی هیچ خوف واندیشه بخاطر خود راه مده
که خدای تعالی با ماست وحافظ ومعاون ما خواهد بود **حديث سي وهشتم** روایت کرده عبد

المروزی و ابن قانع از جابر او که نبی صلی الله علیه و سلم فرمود یا ایها الناس احفظونی
فی ابی بکر فانه لم یسؤنی منذ صحبنی ای مردمان محافظت کنید
در باب ابو بکر بدرستیکه او بدی نکرده است مرا از روزیکه مصاحبت با من میکند حدیث سی و نهم
روایة کرد ابن عساکر از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود اذا کان یوم القیمة نادی لا یرفعن احد من هذه
الامة کتابه قبل ابی بکر یعنی چون روز قیامت خواهد رسید در انروز ندای
ندا کنند و بگویند که بحال کسی یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم نامه عمل خود را بلند نسازد پیش از
ابو بکر مترجم گوید این حدیث هم چنانکه دلالت بر کمال فضل و امتیاز ابو بکر از سایر اصحاب میکند
در این اشارتی بتقدیم خلافت وی رضی الله عنه نیز هست کما لا یخفی علی من له مسکة
حدیث چهلم روایة کرد طبرانی از ابو امامه که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ان الله
اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا وان خلیلی ابا بکر
بدرستیکه خدای تبارک و تعالی مرا خلیل خود یعنی بدوستی ظاهری و باطنی و عدم احتیاج
بغیر او فرا گرفت هم چنانکه ابراهیم علیه السلام را خلیل و دوستی فرا گرفت و بدرستیکه ابو بکر
رضی الله عنه خلیل من است اگر گوئی این حدیث معارضه میکند با حدیث سابق یعنی لو کنت
متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا الحدیث زیرا که حدیث سابق
بر نفی خلت ابو بکر رضی الله عنه دلالت میکند و این حدیث اثبات خلت میکند پس این دو حدیث
متناقض و معارض یکدیگر اند گوئیم ممکن است که حدیث سابق را حمل کنیم بر نفی کمال خلت و این حدیث
را حمل کنیم بر اثبات نوعی از خلت یعنی ابو بکر رضی الله عنه را بکمال خلت فرا نگرفته زیرا که آن
مخصوص بخدا تعالی و اما نوعی از خلت مرا او را ثابت است حدیث چهل و یکم روایة کردند

والطبرانی

والطبرانی و ابن شاهین از معاذ که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت ان الله یکره فوق
سمائه ان یخطاء ابو بکر فی الارض بدرستیکه خدای تبارک و تعالی مکروه
میدارد در آسمان که ابو بکر رضی الله عنه در اقوال و افعال خطا کند در روی زمین و در
روایتی دیگر که رجال اسناد آن همه ثقات اند چنین وارد شده ان الله یکره ان
یخطاء ابو بکر حدیث چهل و دوم روایة کرد طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما
ما احد عندی اعظم یدا من ابی بکر واسانی بنفسه وماله
وانکحنی ابنته رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که هیچکس از مردم نعمتی و عطای بزرگتر
و بیشتر از ابو بکر رضی الله عنه نیست بر من زیرا که مرا دستگیری بجان و مال خود و دختر خود را یعنی عایشه رضی الله
عنهما را در نکاح من در آورد و هیچ یکی از اصحاب این توفیق دست نداده که او را دست داد
رضی الله عنهم اجمعین حدیث چهل و سوم روایة کرد طبرانی از معاذ رضی الله عنه که رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود رایت انی وضعت فی کفة وامتی فی کفة فعدلتها
ثم وضع ابو بکر فی کفة وامتی فی کفة فعدلها ثم وضع عمر
فی کفة وامتی ثم وضع عثمان فی کفة وامتی فی کفة فعدلها ثم
رفع المیزان در واقعه دیدم که مرا در یک پله ترازو نهادند و امت مرا در پله دیگر و من
در وزن برابر آمدم با امت باز ابو بکر رضی الله عنه را در پله نهادند و امت مرا در پله دیگر هر دو
برابر آمدند باز عمر رضی الله عنه را در یک جانب ترازو نهادند و امت مرا در جانب دیگر هر دو
جانب مساوی شد بعد از آن عثمان رضی الله عنه را در طرفی از ترازو نهادند و امت مرا در طرف
دیگر هر دو متقابل آمدند آنگاه میزان را برداشتند حدیث چهل و چهارم روایة کردند مسلم
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حاکم و بیهقی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ارحم

أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ مهربان ترین امت من بامت من ابو بکر است رضی الله عنه
وتتمة الحدیث بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی **حدیث چهل و پنجم** روایة کردند
احمد و ابو داود و ابن ماجه و ضیا از سعید بن زید که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
عَشَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ. تتمة الحدیث ایضا خواهد آمد **حدیث
چهل و ششم** روایة کردند احمد و ضیا از سعید بن زید و ترمذی از عبد الرحمن بن عوف
رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بکر رضی الله عنه فی الجنة والحدیث
طویل است که بعد ازین درین کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی **حدیث چهل و هفتم**
روایة کرد ترمذی از علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود رَحِمَ اللهُ أَبَا بَكْرٍ زَوَّجَنِي ابْنَتَهُ وَحَمَلَنِي إِلَى دَارِ الْهِجْرَةِ
وَأَعْتَقَ بِلَالًا مِنْ مَالِهِ وَمَا نَفَعَنِي مَالٌ فِي الْإِسْلَامِ مَا نَفَعَنِي
مَالُ أَبِي بَكْرٍ رحمت کناد خدای تبارک و تعالی ابو بکر را دختر خود در نکاح داد او و راحله
داد مرا از مکه تا بمدینه که دار الهجرة است رسانید و بلال را از مال خود آزاد کرد و نرسید هیچ مالی
در اسلام منفعت بمن از هیچ مال مثل مال ابی بکر رضی الله عنه که نفع آن از همه مالها نسبت بمن
بیشتر بود چنانچه بعد ازین خواهد آمد که زمانیکه ابو بکر رضی الله عنه باسلام در آمد صاحب
چهل هزار دینار بود و جمیع آنها را در راه خدا و رسول صرف کرد و هیچ چیز بجهة خود و فرزندان
نگذاشت اگر گوئی در حدیث بخاری چنین بیان شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
راحله را از ابو بکر رضی الله عنه نگرفت مگر بقیمت و درین حدیث است قوله وَحَمَلَنِي إِلَى
دَارِ الْهِجْرَةِ چنین معلوم میشود که راحله به رسول الله صلی الله علیه وسلم بخشیده باشد
و این منافی است گوئیم ممکن است که جمع بین الحدیثین باین طریق کنیم که رسول الله صلی الله علیه

وسلم

وسلم اول حال راحله را از ابو بکر رضی الله عنه خریده باشد و بعد از آن ابو بکر رضی الله عنه ذمت
رسول الله صلی الله علیه وسلم را بری ساخته باشد از قیمت و برین تقدیر دفع تناقض میشود و تتمة
الحدیث بعد ازین خواهد آمد **حدیث چهل و هشتم** روایة کرد بخاری از ابو الدرداء رضی الله
عنه که گفت نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بودم درین اثنا ابو بکر رضی الله عنه
آمد و سلام کرد و گفت میان من و عمر ابن الخطاب رضی الله عنه گفت و گوئی واقع شد
و من در ایذاء او سرعت نمودم و باز مرا ندامت حاصل شده الحال نزد او عذر خواستم که از من
عفو کند او از من عفو نکرد و باین سبب بخدمت تو آمدم آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
يَغْفِرُ اللهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ يَغْفِرُ اللهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ يَغْفِرُ اللهُ لَكَ يَا
أَبَا بَكْرٍ راوی گوید باز عمر رضی الله عنه نیز از عفو ناکردن پشیمان شد و بمنزل ابو بکر رضی الله
عنه آمد و او را در خانه خود نیافت از آنجا بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد دید که روی
مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم متغیر شده چنانکه ابو بکر رضی الله عنه ترسید که مبادا
بر عمر رضی الله عنه اعراض فرماید آنگاه دو زانو در آمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان
اللهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقْتَ وَوَاسَانِي
بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي به درستیکه خدای تعالی فرستاد
مرا بسوی شما برسالت و در آنوقت که جمیع شما تکذیب میکردید ابو بکر رضی الله عنه تصدیق مرا
کرد و غمخواری نفس خود را و مال خود را در راه من صرف نموده و مرا در آن شریک خود ساخت آیا شما مصاحب مرا
بمن نگاه نخواهید داشت و رعایت جانب من نخواهید کرد راوی گوید بعد از وقوع این قضیه ابو بکر رضی الله
عنه از هیچ کس ایذا و آزار نیافت و ابن عدی از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما مانند این حدیث
روایة کرده و در آن حدیث آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لَا تُؤْذُونِي فِي

صاحبی فان الله بعثنی بالهدی و دین الحق فقلتم کذبت
وقال ابو بکر صدقت ولولا ان الله سماه صاحبا لاتخذته
خلیلا ولکن اخوة الاسلام مرنجانید مرا در باب صاحب و یار من بدرستیکه خدای
تبارک و تعالی مرا فرستاد که بهدایت خلق کنم و بملت حق خوانم در انوقت شما تکذیب من کردید و ابو بکر
رضی الله عنه تصدیق من کرد و اگر نه این بودی که حق سبحانه و تعالی او را صاحب من خوانده است
هر اینه او را خلیل خود میساختم ولیکن میان ما و او برادری اسلام است **حدیث چهل و نهم** روایت
کرد ابن عساکر از مقداد که گفت میان ابو بکر رضی الله عنه و عقیل ابن ابیطالب نزاع و خصومتی
شد و ابو بکر رضی الله عنه مردی سبابا او نسابا بود یعنی کثیر العلم بود بانساب مردم ولیکن ملاحظه
قرابت عقیل با رسول الله صلی الله علیه و سلم نموده از و اعراض کرده و شکوه او نزد رسول الله
صلی الله علیه و سلم برد و انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم برخواست درمیان مردم و فرمود
الا تدعون لی صاحبی ما شانکم و شانه فو الله ما منکم رجل الا
علی باب بیته ظلمة الا باب ابی بکر فانه علی بابه النور ولقد
قلتم کذبت وقال ابو بکر صدقت وامسکتم الاموال وجاد
بماله وخذلتمونی و واسانی بماله واتبعنی ایا نمیگذارید برای من
صاحب و یار مرا از وچه میطلبند و با او چه کار دارید بخدا که هیچ مردی از شما نیست مگر انکه بر در
خانه او ظلمتی است غیر ابی بکر رضی الله عنه که بر در او نور است شما مرا دروغگو گفتید و ابو بکر مرا راست
گو گفت شما مالها نگاه داشتید و ابو بکر رضی الله عنه بمال خود جود و بخشش نمود و مرا
و شما ترک نصرت و یاری من کردید و ابو بکر رضی الله عنه با من همراهی نمود و مرا شریک ساخت
در نفع مال خود و تابع من شد **حدیث پنجاهم** روایت کرد بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله الیه
یوم القیمة هر کس که جامه خود را دراز کند و بدست آن را بر دارد و بالا کشد بانداز روی
عجب و تکبر خدا تعالی در روز قیامت بسوی او نظر نکند انگاه ابو بکر رضی الله عنه گفت یک طرف
جامه من در از میشود و من آن را محافظت میکنم رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انک
لست تصنع ذلک خیلاء بدرستیکه تو نگاه داشتن جامه خود را نه از روی عجب
و کبر میکنی **حدیث پنجاه و یکم** روایت کرد مسلم از ابی هریرة رضی الله عنه که رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود کیست از شما که امروز روزه دار باشد ابو بکر رضی الله عنه گفت من روزه دارم
باز فرمود کیست از شما که امروز تابع جنازه شده باشد ابو بکر رضی الله عنه گفت من تابع جنازه
شده ام و درین روز باز فرمود کیست که امروز مسکینی را طعام داده باشد ابو بکر رضی الله عنه گفت
من داده ام باز فرمود کیست که عیادة مریض کرده باشد در نیمروز ابو بکر رضی الله عنه گفت من کرده ام
انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما اجتمعت فی امرء الا دخل الجنة
وفی روایة عن انس وجبت له الجنة این خصایل مذکوره در هیچکس مجتمع
نشود مگر انکه در بهشت داخل شود و در روایتی از انس رضی الله عنه مگر انکه واجب گردد مر او را
بهشت **حدیث پنجاه و دویم** روایت کرد بزار از عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما که گفت
رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة صبح گذارده روی مبارک بجانب اصحاب کرد و گفت کیست
از شما که امروز روزه دار باشد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله در شب نیت روزه نکرده بودم
بنابرین روزه دار نیستم انگاه ابو بکر رضی الله عنه گفت من در شب نیت روزه کرده بودم حالا
روزه دارم باز رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آیا از شما کسی هست که امروز عیادة مریض
کرده باشد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله هنوز ما از مسجد بیرون نرفته ایم چگونه عیادة مریض

کرده باشیم انگاه ابو بکر رضی الله عنه گفت بمن چنین رسیده برادر عبد الرحمن بن عوف
رضی الله عنه بیمارست بنا برین در راه آمدن بمسجد از جانب او امدم و احوال او را معلوم کردم
باز رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ایا از شما کسی هست که اطعام مسکین کرده باشد
عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله نماز کرده ایم و هنوز از مسجد بیرون نرفته ایم چگونه اطعام
مسکین کرده باشیم انگاه ابو بکر رضی الله عنه گفت زمانیکه در مسجد آمدم مسکینی را درین اثنا پاره
نان جو در دست عبد الرحمن بود آنرا گرفته بآن مسکین دادم بعد از ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود اَنْتَ اَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ ترا بشارت باد به بهشت باز کلمه گفت که راضی شد بآن
عمر رضی الله عنه عزم کرده که هرکارا راده خیر کرده ست مگر انکه ابو بکر رضی الله عنه سابق شده ست
برو و در آن خبر مصنف گوید لفظ این حدیث در نسخه که دیده بودم اینچنین بود وَفِيهِ مَا
يُحْتَاجُ اِلَى التَّأَمُّلِ و ابو یعلی روایت کرد از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت بودم در مسجد
نماز میگذاردم درین اثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم در آمد و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
با او بودند زمانیکه دعا میکردم نظر مبارک او صلی الله علیه و سلم برمن افتاد فرمود سَلْ
تُعْطَهْ ثُمَّ قَالَ مَنْ اَحَبَّ اَنْ يَقْرَاَ الْقُرْاٰنَ غَضًّا طَرِيًّا فَلْيَقْرَاْهُ
بِقِرَاءَةِ ابْنِ اُمِّ عَبْدٍ طلب کن تا داده شوی باز گفت هر کس که دوست میدارد قراءة
قران کند بی تغیر و تفرقی چنانچه نازل شده باید که بطریق قراءة ابن مسعود بخواند انگاه من بمنزل
خود باز گشتم و ابو بکر رضی الله عنه آمد و بشارت دادم او را باین حدیث باز عمر رضی الله عنه آمد دید
که ابو بکر سبقت گرفته و بیرون میرود از منزل من انگاه عمر گفت ای ابو بکر اِنَّكَ لَسَبَّاقٌ
بِالْخَيْرِ بدرستیکه تو سابقی برمن در افعال و اقوال و اعمال خیر **حدیث پنجاه و سیوم**
روایت کرد احمد بسند حسن از ربیعه اسلمی که گفت میان من و ابو بکر رضی الله عنه گفت گوی شد نسبت

بمن سخنی

بمن سخنی گفت که من مکروه داشتم و از ان سخن پشیمان شد گفت ای ربیعه مثل همین سخن بمن رد
کن تا قصاص کرده باشی من گفتم رد نخواهم کرد انگاه ابو بکر رضی الله عنه روان شد و درین اثنا جمعی
کسان از قبیله اسلم امدند و مرا گفتند رحمت خدای بر ابو بکر باد در چه بابست که زیادتی میکند بر تو و نیز
تو این نوع سخنان میگوید من جواب ایشان دادم که ای یاران میدانید که این کیست این ابو بکر
صدیق است ثانی اثنین رسول الله است شیخ و بزرگ مسلمانان است پرهیز کنید و ساکت
شوید مباد که باینجانب ملتفت شود و ببیند که شما حمایت و نصرت من میکنید از ین سبب غضب
کرده نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رود و رسول الله صلی الله علیه و سلم بواسطه غضب
ابو بکر رضی الله عنه بر من غضب کند و خدای تبارک و تعالی بواسطه غضب ایشان بر من غضب
فرماید و هلاک شوم انگاه ابو بکر رضی الله عنه از انموضع رفت و من تنها تابع او شدم تا انکه
نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و حکایت چنانچه گذشته بود بعرض حضرت صلی الله علیه و سلم
رسانید رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ای ربیعه چیست ترا با صدیق گفتم یا رسول الله چنین
و چنین و ابو بکر رضی الله عنه کلمه نسبت بمن گفت و من آنرا مکروه میداشتم باز پشیمان شد گفت
آن سخن را بمن رد کن تا قصاص کرده باشی من از ینمعنی ابا کردم انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود اَجَلْ لَا تَرُدَّ عَلَيْهِ وَلٰكِنْ قُلْ غَفَرَ اللهُ لَكَ يَا اَبَا بَكْرٍ بلی آن
سخن را بر او رد مکن و لیکن بگو خدا تعالی ترا بیامرزد ای ابو بکر بعد از ان گفتم ای ابو بکر خدا تعالی
ترا بیامرزد **حدیث پنجاه و چهارم** روایت کرد ترمذی و گفت اسناد او حسن است از ابن عمر
رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر رضی الله عنه را گفت اَنْتَ صَاحِبِي عَلَى
الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ وَمُؤْنِسِي فِي الْغَارِ **حدیث پنجاه و پنجم** روایت
کرد بیهقی از حذیفه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اِنَّ فِي الْجَنَّةِ طَيْرًا كَاَمْثَالِ

النخانق بدرستیکه در بهشت مرغان هستند امثال شتران بختی یعنی مثل شتران گردن بلند
انگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرغان فربه متنعم خواهند بود
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود أَنْعَمُ مِنْهَا مَنْ يَأْكُلُهَا وَأَنْتَ مِمَّنْ
يَأْكُلُهَا متنعم تر ازان مرغان کسی است که انرا میخورد و تو ازان کسانیکه خورش
ایشان ان مرغان هست و اینحدیث از روایة انس نیز وارد شد **حدیث پنجاه و ششم**
از ابو هریرة رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ فَمَا
مَرَرْتُ بِسَمَاءٍ إِلَّا وَجَدْتُ فِيهَا اسْمِي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ خَلْفِي یعنی معراج من بجانب اسمان واقع
شد هیچ اسمان نگذشتم مگر انکه یافتم در انجا اسم خود که نوشته بود محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
وابوبکر صدیق عقب من و ایضا اینحدیث از روایة ابن عباس و ابن عمر و انس و ابی سعید
و ابو الدرداء وارد شد و اسناد جمیع طرق ضعیف است لیکن من حیث المجموع بدرجه
حسن رسید **حدیث پنجاه و هفتم** روایة کرد ابن ابی حاتم و ابو نعیم از سعید بن جبیر که گفت
نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ خواندند انگاه
ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله هَذَا أَنْتَ تَحْسَبُ انگاه رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود أَمَا إِنَّ الْمَلَكَ سَيَقُولُهَا لَكَ عِنْدَ الْمَوْتِ بدرستیکه ملک
الموت این کلمه را تو خواهد گفت در وقت وفات **حدیث پنجاه و هشتم** روایة کرد
ابن ابی حاتم از عامر بن عبد الله ابن الزبیر که چون ایت وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ
أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ نازل شد ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر
مامور سازی بانکه نفس خود را بقتل رسانم هر اینه خواهم کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود

صرفت راست گفتی که خواهی کرد **حدیث پنجاه و نهم** روایة کرد طبرانی در کبیر و ابن شاهین
والسنة از ابن عباس رضی الله عنهما موصولا و ابو القاسم البغوی گفت خبر داد ما را داود
بن عمرو خبر داد ما را داود و عبد الجبار بن الورد از ابن ابی ملیکه و متابعت شد وکیع از
عبد الجبار بن الورد و روایة کرد ابن عساکر نیز و عبد الجبار ثقه است و شیخ او ابن ابی
ملیکه امام است لیکن اینحدیث از طریق مرسلا روایة کرده گفت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بغدیری آب در آمد و فرمود که هر مردی بجانب خود شنا کند باز مانیکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم باقیماندند پس شنا ساخت بجانب ابوبکر رضی الله عنه کرد و او را معانقه نمود
فرمود لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ
خَلِيلًا وَلَكِنَّهُ صَاحِبِي الْحَدِيثَ **حدیث شصتم** روایة کرد ابن ابی الدنیا
در مکارم الاخلاق و ابن عساکر از طریق صدقه ابن میمونة القرشی از سلیمان بن یسار که گفت
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خصایل خیر سیصد و شصت خصلت است هرگاه که حق سبحانه
و تعالی اراده خیریت بنده کرد یک خصلت ازین خصال بوی عطا میفرماید که بسبب آن داخل بهشت
میشود انگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله ایا چیزی ازین خصایل در من بوده باشد
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قَالَ نَعَمْ جَمِيعًا مِنْ كُلٍّ یعنی از جمیع این خصایل
در تو موجود است و ابن عساکر از طریق دیگر روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود خِصَالُ الْخَيْرِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَسِتُّونَ خصلتهای خوب سیصد و شصت است
انگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ازین چیزی هست رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود كُلُّهَا فِيكَ فَهَنِيئًا لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ **حدیث
شصت و یکم** روایة کرد ابن عساکر من طریق مجمع الانصاری از پدر او که گفت اصحاب در حضرت

رسول الله صلی الله علیه وسلم مدوّری نشستندی و آن مجلس حلقه شکل مثل سوار شدی یعنی نشان دست
رنجن که در دست میکنند و با وجود ازدحام وقتیکه رضی الله عنه حاضر نبود جای او خالی میماند و هیچکس
در آنجا طمع نمیکرد و چون ابوبکر رضی الله عنه می آمد بجای خود که خالی بود می نشست و رسول الله
صلی الله علیه وسلم روی مبارک بجانب وی کرده حدیث خود بوی القا میفرمود و مردمان هم
می شنوانیدند حدیث شصت و دوم روایه کرد ابن عساکر از انس رضی الله عنه که گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حُبُّ أَبِي بَكْرٍ وَشُكْرُهُ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ
أُمَّتِي دوست داشتن ابوبکر رضی الله عنه و شکر او واجب است بر جمیع امت من و مثل
همین حدیث از سهل ابن سعد روایه کرده است حدیث شصت و سیوم روایه کرد ابن
عساکر از عائشه رضی الله عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود النَّاسُ
كُلُّهُمْ يُحَاسَبُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ مردم را حساب خواهند کرد در روز قیامت
مگر ابوبکر رضی الله عنه که بی حساب بهشت خواهد رفت حدیث شصت و چهارم روایه
کرد احمد از ابوهریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مَا نَفَعَنِي
مَالٌ قَطُّ مَا نَفَعَنِي مَالُ أَبِي بَكْرٍ هیچ مالی بمن منفعت نرسانید برابر منفعت مال ابوبکر
ابوبکر رضی الله عنه گریه دست داده گفت آیا من و مال من هست مگر از برای تو یا
رسول الله و ابو یعلی از حدیث عائشه رضی الله عنها مرفوعا مثل این حدیث روایه کرد و ابن
کثیر گفت این همین حدیث مرویست ایضا از علی ابن ابیطالب و ابن عباس و انس
و جابر بن عبد الله و ابی سعید الخدری رضی الله عنهم و روایه کرد خطیب این حدیث را از ابن
مسیب مرسلا و زیاده کرد آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مال ابوبکر حکم میفرمود هم
چنانچه در مال خود حکم میفرمود و روایه کرد ابن عساکر از چند طریق اسناد از عائشه رضی

رضی الله عنها و روایه کرد عروه که ابوبکر رضی الله عنه روزیکه باسلام درآمد چهل هزار دینار
و در لفظی بگو چهل هزار درهم از مال خود داشت و جمیع آن اموال را انفاق نمود بر رسول الله
صلی الله علیه وسلم حدیث شصت و پنجم روایه کردند بغوی و ابن عساکر از ابن عمر رضی الله
عنهما که گفت در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز
در آنجا بود و عبای بر خود گرفته بود که خلالی از چوب در آن کرده بود هر دو طرف آن
عبا را بهم دوخته بود ناگاه جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد چه حالتست که ابوبکر را
می بینم که عبای بر خود گرفته سینه آن را بخلال بهم بر آورده رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
ای جبرئیل ابوبکر مال خود را انفاق کرد بر من پیش از فتح مکه جبرئیل فرمود خدای تعالی او را
سلام میخواند و میگوید با او بگو که یا ابوبکر آیا در این فقر از من راضی هستی یا نا راضی از من ابوبکر رضی الله
عنه گفت أَأَسْخَطُ عَلَى رَبِّي أَنَا رَاضٍ عَنْ رَبِّي آیا بر پروردگار
خود سخط کنم و ناراضی باشم چنین نیست بلکه من از پروردگار راضی و شاکرم و سند
این حدیث غریب است جدا و ابونعیم از ابوهریره روایه کرده است و ابن مسعود مثل همین
حدیث روایه کرده و سند ایشان نیز ضعیف است و ابن عساکر مانند او نیز روایه کرده
از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما و خطیب بسندی روایه کرده از ابن عباس از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که گفت جبرئیل علیه السلام آمد و طنفسه یعنی بساطکه پر و باریک داشت
بر خود پوشیده بود و طرفین آن را بخلال بهم در آورده بود ناگاه من گفتم یا جبرئیل چیست
اینکه پوشیده جبرئیل علیه السلام گفت خدای ملائکه را امر فرمود که در آسمان متخلل بخلال شوند
بواسطه ابوبکر رضی الله عنه که در زمین متخلل بخلال شده است ابن کثیر گوید این حدیث منکر است
جدا و اگر چنین نبودی که این حدیث و حدیثی که قبل از این است بسیاری از مردم متداول ساختند

بود بنداء افضل ان کردن اولی بود **حدیث شصت و ششم** بصحة رسید از عمر رضی الله عنه که گفت
رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را فرمود که تصدق کنیم در راه خدای تعالی و در آن وقت نزد من
مالی بود با خود گفتم که اگر وقتی بر ابو بکر رضی الله عنه سابق خواهم شد امروز خواهد بود آنگاه نصف
مال خود را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردم فرمود که از برای اهل خود و عیال خویشتن
چه گذاشتی گفتم مثل همین مقدار که بخدمت تو آورده ام جهة اهل خود گذاشتم بعد از آن ابو بکر
رضی الله عنه با جمیع اموال خود نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود ای ابو بکر برای اهل خود چه مقدار گذاشتی ابو بکر رضی الله عنه گفت خدا و رسول را برای
ایشان گذاشتم آنگاه من با خود گفتم که هرگز در هیچ چیز بر ابو بکر رضی الله عنه سبقت نخواهم
گرفت **حدیث شصت و هفتم** روایت کرد ابن عساکر که ابو بکر را رضی الله عنه گفتند در میان
جمعی از اصحاب که در زمان جاهلیت هرگز شراب خورده بودی ابو بکر رضی الله عنه گفت اعوذ
بالله پناه بخدا می برم از خوردن شراب باز پرسیدند که چرا نمی خوردی گفت نگاه می داشتم
عرض خود و میکردم حفظ مروت خود مینمودم زیرا که هر کس که شراب بخورد تضییع عرض خود و مروت
میکند آنگاه این خبر برسول الله صلی الله علیه و سلم رسید فرمود صدق ابو بکر صدق
ابو بکر صدق ابو بکر راست گفت ابو بکر راست گفت ابو بکر و این
حدیث مرسل و غریب است سنداً و متناً و روایت کرد ابن عساکر بسندی صحیح از عائشه رضی الله عنها
که گفت بخدا سوگند که ابو بکر رضی الله عنه هرگز شعر نگفته نه در زمان جاهلیه و نه در زمان اسلام
و ابو بکر و عثمان نیز رضی الله عنهما هر دو در زمان جاهلیه ترک شرب خمر کرده بودند و ابو
نعیم بسند جید روایت کرده از عائشه رضی الله عنها که گفت ابو بکر رضی الله عنه شرب خمر بر خود حرام
کرد در زمان جاهلیه **حدیث شصت و هشتم** روایت کردند ابو نعیم و ابن عساکر از ابن عباس

رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما کلمت فی الاسلام احدا
الا ابی علی و راجعنی فی الکلام الا ابن ابی قحافة لم اکلمه
شیئا الا قبله و استقام علیه و فی روایة لابن اسحق ما دعوت
احدا الی الاسلام الا کانت له عنه کبوة و تردد و نظر
الا ابا بکر ما بلغتم حینی ذکرته و ما تردد فیه سخن نگفتم در باب
عرض کردن اسلام با هیچکس مگر آنکه در بدو حال سر باز زد و در کلام مراجعت و معاودت
با من کرد مگر ابن ابی قحافه رضی الله عنه که هیچ چیز نگفتم با او در این باب الا آنکه قبول نمود و بر آن ثابت
و مستقیم ماند و در روایت ابن اسحق چنین است که فرمود هیچکس را باسلام نخواندم الا آنکه او توقف
و تردد و فکری نمود مگر ابو بکر رضی الله عنه که او درنگ نکرد وقتیکه اسلام با وی عرض کردم توقف
و تردد در آن نمود و فی الحال باسلام در آمد بیهقی گفت صدور این امر از ابو بکر رضی الله عنه بواسطه
این بود که قبل از دعوت دلائل نبوت رسول الله صلی الله علیه و سلم دیده بود و آثار نبوت
شنیده بود وقتیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم او را باسلام دعوت فرمود چون قبل از این
در این باب فکری و نظر کرده بود در حال باسلام در آمد فی الجمله انتهی و مؤید این قول است آنچه
ابو نعیم از فرات بن السائب که گفت از میمون بن مهران پرسیدم که علی افضل است نزد
تو یا ابو بکر و عمر آنگاه که شنید این سخن لرزه بر اعضای او افتاد بمرتبه که عصا از دست او
ساقط شد و گفت گمان این نداشتم که باقی مانم تا زمانی که مردم ابو بکر و عمر را با دیگری
برابر دانند خدای ایشان را خیر دهد که رئیس اسلام بودند باز پرسیدم که اسلام ابو بکر سابق بود
یا علی رضی الله عنهما گفت بخدا سوگند که ابو بکر رضی الله عنه ایمان به پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورد در
زمان بحیرا راهب وقتیکه باو گذشت و علما را اختلاف است در مدتیکه میان او و خدیجه بود تا زمانی که

تزوج خدیجه رضی الله عنها واقع شد و جمیع اینها قبل از تولد علی بود رضی الله عنه و از زید بن
ارقم بصحت رسید اول کسیکه نماز با رسول الله صلی الله علیه وسلم گذارد ابوبکر بود و روایه کرد ترمذی
وابن حبان در صحیح خود از ابوبکر رضی الله عنه که گفت أَلَسْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا
أَلَسْتُ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ الحدیث یعنی آیا نیستم من احق و اول بخلافت آیا نیستم من
اول کسیکه مسلمان شد تا آخر حدیث و روایه کرد طبرانی در کبیر و عبدالله بن احمد در زواید الزهد
از شعبی که گفت از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدم که اسلام کدام یکی از اصحاب سابق بود
گفت اسلام ابوبکر رضی الله عنه آیا نشنیدۀ قول حسان بن ثابت رضی الله عنه **شعر** إِذَا
تَذَكَّرْتَ شَجْوًا مِنْ أَخِي ثِقَةٍ ۞ فَاذْكُرْ أَخَاكَ أَبَا بَكْرٍ بِمَا فَعَلَا ۞ خَيْرَ
الْبَرِيَّةِ أَتْقَاهَا وَأَعْدَلَهَا ۞ إِلَّا النَّبِيَّ وَأَوْفَاهَا بِمَا حَمَلَا ۞ وَالثَّانِيَ التَّالِيَ
الْمَحْمُودَ مَشْهَدُهُ ۞ وَأَوَّلَ النَّاسِ مِنْهُمْ صَدَّقَ الرُّسُلَا ۞ یعنی هرگاه که
کسی بخوبی و افعال حسنه یاد کنی برادر دینی خود ابوبکر رضی الله عنه را یاد کن که او بهترین مردم
و اتقی و اعدل ایشان بود بجز پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ثانی و تالی او بود صلوات الله علیه در هر
موضع و مقامی و اول کسیکه تصدیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمود و ایمان آورد او بود رضی الله تعالی
عنه و ازینجهت است که خلق کثیر از صحابه و تابعین و غیر ایشان بر این رفته اند که ابوبکر رضی الله عنه اول
کسی بود که باسلام درآمد بلکه بعضی دعوی اجماع بر این قول کرده اند و جمع میان این حدیث و احادیث
که منافی آنست باین طریق کرده اند که از مردان اول کسیکه باسلام درآمد ابوبکر رضی الله عنه
بود و از زنان اول ایشان خدیجه بود رضی الله عنها و از صبیان اول ایشان علی ابن ابیطالب
بود رضی الله عنه و از موالی زید و از بندگان بلال رضی الله عنهما و ابن کثیر خلاف این قول
کرده میگوید که ظاهر آنست که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش از همه کس ایمان آوردند

خدیجه زوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مولای او زید و زوجه او ام ایمن و علی رضی الله
عنه و ورقه و موید و مقوی او است آنکه از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بصحت رسیده
که گفت پیش از ابوبکر رضی الله عنه زیاده از پنج کس مسلمان شدند و لیکن اسلام ابوبکر رضی الله
عنه از ایشان بهتر بود **حدیث شصت و نهم** روایه کردند ابویعلی و احمد و حاکم از علی رضی الله عنه که
گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز بدر مرا و ابوبکر را گفت مَعَ أَحَدِكُمَا
جِبْرِيلُ وَمَعَ الْآخَرِ مِيكَائِيلُ با یکی از شما جبرئیل است و با دیگری میکائیل
حدیث هفتادم روایه کرد تمام در فواید خود و ابن عساکر از عبدالله بن عمرو بن العاص
که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود أَتَانِي جِبْرِيلُ فَقَالَ إِنَّ
اللهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَسْتَشِيرَ أَبَا بَكْرٍ جبرئیل آمد مرا و گفت که خدا تعالی امر میکند
ترا بآنکه در کارها مشورة با ابوبکر رضی الله عنه میکرده باش **فصل سیوم** در ذکر فضایل ابوبکر
که مشارکت عمر و عثمان و علی و غیرهم رضی الله عنهم وارد شده و این احادیث را از احادیث
اول جدا ساختیم بواسطه آنکه باعتبار سوق کلام غیر اول است و اما باعتبار فایده فضیلت ابوبکر
و نفس او رضی الله تعالی عنه با کلام سابق از یک جنس است بنابرین در تعداد بنابر اول اعداد
گفتیم **حدیث هفتاد و یکم** روایه کرد حاکم در ذکر کنیتها و ابن عدی در کامل و خطیب
در تاریخ خود از ابوهریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود أَبُو بَكْرٍ
وَعُمَرُ خَيْرُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَخَيْرُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَخَيْرُ
أَهْلِ الْأَرَضِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ابوبکر و عمر بهتر اند
از کسانی که در اول و آخر دنیا بوده و بهترین آسمانها و زمینها اند مگر پیغمبران و فرستاده
شدگان از جانب حق تعالی **حدیث هفتاد و دوم** روایت کرد طبرانی از ابو درداء

اقتدوا باللذين من بعدی ابو بکر و عمر فانهما حبل الله
الممدود من تمسك بهما فقد تمسك بالعروة الوثقی لا انفصام
لها یعنی او مقتدای خود سازید و متابعت کنید این دو کس را که بعد از من خلیفه خواهند بود
ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بدرستیکه ایشان حبل الله اند یعنی ایشان در نجات دین و استحکام
ایمان بمنزله حبل ثابت و مستحکم اند که از مکانی بلند فرود آمده باشد پس هر کس بایشان دست
زد بحبلی مستحکم ثابت دست زده است که انقطاع نمی یابد و این حدیث از چند طرق دیگر وارد
شده چنانچه در احادیث خلافت گذشت حدیث هفتاد و سیوم روایة کرد که رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود اذا انا مت و ابو بکر و عمر و عثمان فان استطعت
ان تموت فمت زمانیکه من و ابو بکر و عمر و عثمان از دنیا انتقال نمودیم اگر استطاعت
مردن داری بمیر یعنی چون زمان ایشان بگذرد در میان مردم فتنه و فساد و بدعتها ظاهر
گردد و در آن وقت بهتر بحال هر کس اینست که زنده نباشد تا از شر اشرار و فتنه این مفسدین
ایمن باشد حدیث هفتاد و چهارم روایت کرد بخاری در تاریخ خود و نسائی و ابن ماجه
از ابو هریره رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود نعم الرجل ابو بکر نعم الرجل
عمر یعنی نیکو مردی است ابو بکر و نیکو مردیست عمر رضی الله عنهما حدیث هفتاد و پنجم روایة
کرد ترمذی از ابو سعید که نبی صلی الله علیه و سلم فرمود ما من نبی الا وله وزیران
من اهل السماء و وزیران من اهل الارض فاما وزیرای
من اهل السماء فجبرئیل و میکائیل و اما وزیرای من اهل
الارض فابو بکر و عمر رضی الله عنهما یعنی هیچ نبی نیست مگر آنکه او را
دو وزیرست از اهل آسمان که جبرئیل است و میکائیل علیهم السلام اما دو وزیر من از اهل زمین

ابو بکر

ابو بکر است و عمر رضی الله عنهما و وزیر کسی است که حمل و زر یعنی ثقل از امیر میکند و بار او را سبک
میسازد حدیث هفتاد و ششم روایة کرد احمد و بخاری و مسلم و نسائی از ابو هریره رضی الله
عنه که گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود زمانی قبل ازین یعنی در زمان بنی
اسرائیل چوپانی بود و گوسفندی چند در پیش داشت در بین اثنا گرگی دوید و در گله او
گوسفندی گرفت و چوپانی از پی او دوید گرگ را دریافت و گوسفند خود را از دست گرگ
خلاص نمود گرگ گفت ای اعرابی امروز این را از دست من خلاص کردی در روز قیامت
روز بلا او را هیچ چوپانی نیست بغیر من که کیست که او را خلاص سازد و مردی دیگر گاوی میراند
و رو فی مانده گشت بآن گاو سوار شد گاو بسخن در آمده گفت مرا از برای بار و سواری خلق
نکرده اند بلکه از برای زراعت مخلوق شده ام حاضران مجلس گفتند سبحان الله گرگ و گاو سخن
میکنند آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود فانی اومن بذلك وابو بكر
وعمر وما ثم ابو بكر وعمر بدرستیکه من تصدیق این حکایت کرده ام و ابو بکر
و عمر هم تصدیق آن میکنند و ایمان بآن می آورند و اگر چه در آن مجلس حاضر نبوده اند یعنی شما
این حکایت را غریب میدانید و از آن تعجب میکنید اما من تصدیق آن میکنم و ابو بکر و عمر
رضی الله عنهما نیز تصدیق آن میکنند و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم عالم بود بکمال
ایمان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بنا برین گواهی داد که ایشان ایمان باین حکایت می آورند
با آنکه در آنجا حاضر نبوده اند حدیث هفتاد و هفتم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن
ماجه و ابن حبان در صحیح خود از ابو سعید و طبرانی از جابر بن سمرة و ابن عساکر از ابن
عمر از ابو هریره رضی الله عنهم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود ان اهل الدرجات
العلیا لیراهم من هو اسفل منهم کما ترون الکوکب الدری

فِي السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمَا بدرستیکه در بهشت جمعی که
مرتبه ایشان عالی و بلند است می بینند ایشان را کسانیکه پایین تر اند از ایشان هم چنانکه شما
ستاره های نورانی می بینند در آسمان و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از اهل مرتبه عالی اند و زیاده
اند در درجه و مرتبه بر ایشان یعنی بر صاحبان مرتبه علیا و بعضی گفته اند که انعما یعنی ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما در بهشت داخل شوند **حدیث هشتاد و هشتم** روایت کرد ابن عساکر
از ابو سعید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود إِنَّ أَهْلَ عِلِّيِّينَ لَيُشْرِفُ أَحَدُهُمْ
عَلَى الْجَنَّةِ فَيُضِيءُ وَجْهُهُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ كَمَا يُضِيءُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ
الْبَدْرِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمَا بدرستیکه
یکی از اهل علیین چون مشرف شود ظاهر گردد بر بهشت روشنی روی او برای اهل بهشت
مثل روشنی ماه چهارده است از برای اهل دنیا و بتحقیق ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از اهل
علیین خواهند بود و زیاده اند بر ایشان در فضل و درجه **حدیث هشتاد و نهم** روایة
کردند احمد و ترمذی از علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه و ابن ماجه از و رضی الله
عنه و از ابو جحیفه و ابو یعلی در مسند خود و ضیاء در مختاره از انس رضی الله عنه و طبرانی در اوسط
از جابر از ابو سعید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در فضل ابوبکر و عمر فرمود هَذَانِ سَيِّدَا
كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ
وَالْمُرْسَلِينَ ابوبکر و عمر فاضلترین کهول اهل بهشت خواهند بود از امم سابقه
و این امت مگر پیغمبران و مرسلان ایشان و کهول جمع کهل است و کهل آن مردی
که عمر او از سی سال زیاده باشد تا چهل سال و بعضی گفته اند از سی سالگی تا تمامی پنجاه سال
کهل است کذا فی نهایة الجزری **حدیث هشتادم** روایة کردند ترمذی و حاکم صحیح کرده

ازاز

از عبد الله بن حنطب که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دید و گفت هَذَانِ
السَّمْعُ وَالْبَصَرُ یعنی این دو کس در مسلمانان مثل سمع و بصر اند در اعضا یا آنکه ایشان را سمع
و بصر خوانده بواسطه شدت حرص ایشان بر شنیدن حق و مشاهده آفاق و انفس و طبرانی
این حدیث را روایة کرده از حدیث ابن عمر و ابن عمران **حدیث هشتاد و یکم** روایة
کرد ابو نعیم در حلیه از ابن عباس و خطیب از جابر و ابو یعلی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ مِنَ الرَّأْسِ نسبت ابوبکر
و عمر بمن مثل نسبت سمع و بصر است از سر **حدیث هشتاد و دوم** روایت کرد طبرانی و ابو نعیم
در حلیه از ابن عباس رضی الله عنهما که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود إِنَّ اللَّهَ أَيَّدَنِي
بِأَرْبَعَةِ وُزَرَاءَ اثْنَيْنِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ
وَاثْنَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ خدای تبارک و تعالی تایید
و تقویت کرد مرا بچهار وزیر دو وزیر از اهل آسمان که جبرئیل و میکائیل اند علیهما السلام و دو
وزیر از اهل زمین که ابوبکر و عمر اند رضی الله عنهما **حدیث هشتاد و سیوم** روایة کرد طبرانی
از ابن مسعود که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود لِكُلِّ نَبِيٍّ خَاصَّةٌ مِنْ
أَصْحَابِهِ وَإِنَّ خَاصَّتِي مِنْ أَصْحَابِي أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمَا مر هر پیغمبری را مخصوصی از اصحاب خود می باشد و مخصوص من از اصحاب من ابوبکر است
و عمر رضی الله عنهما **حدیث هشتاد و چهارم** روایة کرد ابن عساکر از ابو ذر که رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم فرمود ان لکل نبی وزیرین و وزیرای و صاحبای ابوبکر و عمر بدرستیکه
هر پیغمبر را دو وزیر است و دو وزیر و دو مصاحب من ابوبکر است و عمر رضی الله عنهما **حدیث**
هشتاد و پنجم روایة کرد ابن عساکر از علی و زبیر رضی الله عنهما که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود

خیر امتی بعدی ابوبکر و عمر یعنی بهترین امت من بعد از من ابوبکر است و عمر رضی الله
عنهما حدیث هشتاد و ششم روایت کرد خطیب در تاریخ خود که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود سیدا کهول اهل الجنة ابوبکر و عمر وان ابابکر فی الجنة
مثل الثریا فی السماء و فاضل ترین کهول اهل بهشت ابوبکر است و عمر و ابوبکر در بهشت
مثل ثریا است در آسمان و ثریا ستاره معروف کثیر العدد است در آسمان حدیث هشتاد و هفتم
روایت کرد بخاری از انس که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما قدمت ابابکر و عمر
ولکن الله قدمهما من مقدم نداشتم ابوبکر و عمر را بر دیگران ولیکن خدای تعالی
ایشان را مقدم داشته است حدیث هشتاد و هشتم روایت کرد ابن قانع از حجاج تیمی
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من رأیتموه یذکر ابابکر و عمر
بسوء فانما یرید هدم الاسلام هر که ببینید که ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما
به بدی یاد میکند اراده او جز خرابی اسلام چیز دیگر نیست حدیث هشتاد و نهم روایت کرد ابن
عساکر از ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود القائم بعدی فی الجنة
والذی یقوم بعده فی الجنة والثالث والرابع فی الجنة
کسی که بامر خلافت قیام نماید بعد از من یعنی ابوبکر رضی الله عنه در بهشت است و آنکس که
بعد از او قیام نماید یعنی عمر رضی الله عنه و سیوم یعنی عثمان رضی الله عنه و چهارم یعنی علی رضی الله عنه
در بهشت اند حدیث نودم روایت کرد ابن عساکر از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود اربعة لا یجتمع حبهم فی قلب منافق ولا
یحبهم الا مؤمن ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم
چهار کس اند که دوستی ایشان جمع نشود در دل هیچ منافق و دوست ندارد ایشان را مگر مومنی

واین

واین چهار کس ابوبکر و عمر و عثمان و علی است رضی الله عنهم حدیث نود و یکم روایت کرد ترمذی
از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله ابابکر زوجنی
ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا من ماله وما نفعنی
مال فی الاسلام ما نفعنی مال ابی بکر رحم الله عمر یقول
الحق وان کان مرا لقد ترکه الحق وما له من صدیق رحم الله
عثمان تستحییه الملائکة وجهز جیش العسرة وزاد فی
مسجدنا حتی وسعنا رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه
حیث دار رحمت کناد خدای ابوبکر را رضی الله عنه دختر خود را در نکاح من در آورد و مرا همراه
داد و مرا از مکه تا بدار هجرت که مدینه است رسانید و آزاد کرد و انید بلال را از مال خود و هیچ مالی
در اسلام انقدر منفعت بمن نرسانید که از مال ابوبکر منفعت دیدم رحمت خدا باد عمر رضی الله عنه
که کلام حق میگوید و اگرچه بر مردم تلخ بود و دشوار است حق گفتن بمرتبه رسید او را دوستی نماند رحمت
خدای بر عثمان باد رضی الله عنه که حیای او بمرتبه ایست که ملایکه از وی شرم دارند و مصالح و اسباب
جیش عسرت یعنی غزای تبوک از مال خود داد و مسجد ما را گشاده کرد و انید تا جمیع مردم در گنجا
بفراغت نماز میگذارند رحمت خدای بر علی ابن ابیطالب رضی الله عنه باد خدایا حق را با وی همراه
گردان بهر طریق که بگردد حدیث نود و دوم روایت کرد احمد و ابوداود و ابن ماجه
و ضیا از سعید بن زید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عشرة فی الجنة النبی
فی الجنة وابوبکر فی الجنة وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة
وعلی فی الجنة وطلحة فی الجنة والزبیر ابن العوام فی الجنة
وسعد ابن مالک فی الجنة عبد الرحمن بن عوف فی الجنة

وسعید ابن زید فی الجنة ترجمه گوید رسول الله صلی الله علیه وسلم که
واو که جماعت مذکور که درین حدیث اند در بهشت خواهند بود و هر کس که اعتقاد خلاف این
در حق ایشان کند خلاف قول رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده باشد و مخالف قول رسول الله
صلی الله علیه وسلم در دوزخ خواهد بود و معنی این حدیث ترمذی از عبد الرحمن بن
عوف رضی الله عنه روایت کرده و در لفظ از حدیث بدل النبی فی الجنة ابو
عبیدة ابن الجراح فی الجنة وارد شده در آخر حدیث و مراد از سعد ابن مالک سعد
ابن وقاص است **حدیث نود و سیوم** روایه کرد بخاری در تاریخ خود و نسائی و حاکم
از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نعم الرجل ابو بکر رضی الله
عنه نیکو مردیست ابو بکر رضی الله عنه نعم الرجل عمر نعم الرجل ابو عبیدة
ابن الجراح نعم الرجل اسید بن حضیر نعم الرجل ثابت ابن
قیس ابن شماس نعم الرجل معاذ ابن جبل نعم الرجل عمرو
وابن الجموح نعم الرجل سهیل ابن بیضا **حدیث نود و چهارم** روایت
کرد احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و بیهقی از انس که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود ارحم امتی بامتی ابو بکر واشدهم فی دین الله عمر
واصدقهم حیاء عثمان واقضاهم علی رضی الله عنه واقرأهم
لکتاب الله ابی ابن کعب وافرضهم فی دین الله زید ابن
ثابت واعلمهم بالحلال والحرام معاذ ابن جبل ولکل امة
امین وامین هذه الامة ابو عبیدة ابن الجراح رحیم ترین
امت من بامت من ابو بکر است رضی الله عنه و سخت ترین ایشان در دین خدا تعالی عمر

و صادق ترین ایشان از روی حیا عثمان است و اعلم ایشان بعلم قضا علی ابن ابی طالب است
و اعلم ایشان بقراءة کلام الله ابی ابن کعب است و اعلم ایشان بفرایض و دین یعنی بعلم میراث
زید ابن ثابت است و اعلم ایشان بحلال و حرام معاذ ابن جبل است و هر امتی از امم را امینی
هست و امین این امت ابو عبیده ابن الجراح است رضی الله عنهم اجمعین و در روایت
طبرانی در اوسط رحیم ترین امت من بامت من ابو بکر است و ارفق ایشان عمر است
و اصدق ایشان از روی حیا عثمن است و اعلم ایشان بعلم قضا علی ابن ابی طالب است
و اعلم ایشان بحلال و حرام معاذ ابن جبل است روز قیامت پیشوای علما خواهد بود و اعلم
ایشان بعلم میراث زید ابن ثابت است و داده شده است عویمر عابد است یعنی ابو درد
رضی الله عنه از علم و فضل الهی نصیبی وافر محظوظ گشته و در روایتی نیز از ابن عساکر از انس که فرمود
رحیم ترین امت من بامت من ابو بکر صدیق است و خوش خلق ترین ایشان ابو عبیده ابن
جراح است و راست گوترین ایشان ابو ذر است و صلب ترین ایشان در گفتن کلمه
حق عمر است و اعلم ایشان بعلم قضا علی است و در روایتی دیگر نیز در عقیلی از انس که فرمود
ارحم این امت بایشان ابو بکر است و قوی ترین ایشان در دین الله عمر است و اعلم ایشان
بعلم فرایض زید ابن ثابت است و اعلم ایشان بعلم قضا علی است و اصدق حیا عثمان است
و امین این امت ابو عبیده بن الجراح است و اعلم ایشان بعلم قراءة قران ابی ابن کعب است
و ابو هریره ظرفی مملو از علم است و سلمان عالمی است که درک آن نتوان کرد و معاذ
ابن جبل اعلم ناس است بحلال و حرام و سایه نیفکنده است آسمان و بر نداشته است زمین هیچ ذی
لهجه را که اصدق باشد از ابو ذر و در روایتی دیگر از ابو یعلی چنین است که فرمود مهربان ترین
امت من بامت من ابو بکر است و صلب ترین ایشان در دین عمر است و اصدق حیا عثمان است

وافضاء امت علی ست و افرض ایشان زید ابن ثابت ست و اقراء ایشان ابی ست و اعلم
بحلال و حرام معاذ بن جبل ست و هر امتی را امینی ست و امین این امت ابو عبیده ابن الجراح است
رضی الله عنهم حدیث نود و پنجم روایه کرد ترمذی از انس رضی الله عنه که گفت وقتی رسول الله
صلی الله علیه و سلم تشریف از منزل بیرون میفرمود و اصحاب او از مهاجر و انصار نشسته بودند
هیچ کدام از اصحاب بجانب حضرت صلی الله علیه و سلم نمی دیدند و نظر نمیکردند مگر ابو بکر و عمر
رضی الله عنهما که ایشان نظر بسوی حضرت می انداختند و حضرت صلی الله علیه و سلم بجانب ایشان
نظر میفرمود و با یکدیگر تبسم میکردند حدیث نود و ششم روایه کردند ترمذی و حاکم از ابن
عمر رضی الله عنهما و طبرانی در اوسط از ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
روزی تشریف بیرون فرموده در مسجد داخل شد و ابو بکر و عمر یکی از جانب راست حضرت بود
و دیگری از جانب چپ و حضرت صلی الله علیه و سلم دست هر دو را گرفته بود و فرمود هکذا
نُبعث یوم القیمة بهمین طریق که دست یکدیگر گرفته ایم روز قیامت بر انگیخته خواهیم
شد حدیث نود و هفتم روایه کردند ترمذی و حاکم از ابن عمر رضی الله عنهما که رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود انا اول من تنشق عنه الارض ثم ابو بکر ثم
عمر اول کسیکه زمین از و شکافته خواهد شد یعنی بر انگیخته خواهد شد روز قیامت منم
باز ابو بکر باز عمر رضی الله عنهما حدیث نود و هشتم روایه کردند بزار ابی اروی دوسی
که گفت نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بودم در بین اثنا ابو بکر و عمر رضی الله عنهما آمدند
انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود الحمد لله الذی ایدنی بکما
شکر و سپاس مر خدایرا که تقویت و تائید کرد مرا بشما و ایضا طبرانی در اوسط این حدیث
از براء ابن عازب روایه کرده حدیث نود و نهم روایه کرد عبد الله بن احمد در زواید الزهد

از انس مرفوعا که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انی لارجو لامتی فی حبهم
لابی بکر و عمر ما ارجو لهم فی قول لا اله الا الله امید میدارم
از برای امت خود در دوستی ابو بکر و عمر آنچه امید میدارم از برای ایشان در گفتن لا اله
الا الله یعنی همچنانکه در گفتن لا اله الا الله توقع دخول بهشت و ثواب جزیل هست
در دوستی ایشان همین توقع و امید هست حدیث صدم روایه کرد ابو یعلی از عمار بن
یاسر که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اتانی جبرئیل انفا فقلت
یا جبرئیل حدثنی بفضائل عمر ابن الخطاب فقال لو حدثتک
بفضائل عمر منذ ما لبث نوح فی قومه ما نفدت فضائل
عمر حسنة من حسنات ابی بکر جبرئیل علیه السلام قبل ازین باندک زمانی
نزد من آمد گفتم ای جبرئیل خبر ده مرا از فضائل عمر ابن الخطاب جبرئیل علیه السلام گفت اگر
این مقدار که نوح در میان قوم خود درنگ نمود از فضائل عمر رضی الله عنه سخن کنم فضایل
او تمام نشود و جمیع حسنات عمر یک حسنه از حسنات ابو بکر است رضی الله عنه حدیث صد
و یکم روایه کرد احمد از عبد الرحمن بن غنم که رسول الله صلی الله علیه و سلم مر ابو بکر و عمر را
گفت لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما اگر شما اتفاق کنید در مشورت
امری من مخالفت شما نخواهم کرد و این حدیث را طبرانی از براء ابن عازب روایه کرده
حدیث صد و دوم روایه کرد طبرانی از سهل که گفت چون رسول الله صلی الله علیه و سلم
از حجة الوداع باز گشت بر منبر بر آمد و بعد از حمد و ثنا خدا تعالی گفت ایها الناس
ان ابا بکر لم یسوءنی قط فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض
عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و الزبیر و سعد

وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنِ عَوْفٍ وَالْمُهَاجِرِيْنَ الْاَوَّلِيْنَ فَاعْرِفُوا لَهُمْ
ای مروان بدرستیکه ابوبکر رضی الله عنه هرگز نسبت با من بدی نکرده باید که اینمعنی را
واو را بشناسی ای مردمان من راضی ام از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر
بن عوام و سعد ابن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و جمیع سابقان مهاجر رضی الله عنهم پس شما
این حالت از برای ایشان **حدیث صد و سیوم** روایت کرد ابن سعد از بسطام بن مسلم
که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را گفت لَا یَتَأَمَّرُ عَلَیْکُمَا
اَحَدٌ بَعْدِیْ بعد از من کسی بر شما امیر نخواهد بود و مامور کسی نخواهید شد بلکه دیگران
اطاعت امر شما خواهند کرد **حدیث صد و چهارم** روایت کرد ابن عساکر از انس مرفوعا
که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود حُبُّ اَبِیْ بَکْرٍ وَعُمَرَ اِیْمَانٌ وَبُغْضُهُمَا
کُفْرٌ دوستی ابوبکر و عمر ایمان است و دشمنی ایشان کفر یعنی بعد از تصدیق بوحدانیت
الهی و تصدیق برسالت مومن را از برای کمال ایمان لابد است از محبت ابوبکر و عمر از جهت
که کبار صحابه رسول الله اند و اجتناب از بغض و عداوت ایشان نیز واجب است **حدیث صد و پنجم**
روایت کرد ابن عساکر ایضا که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود حُبُّ اَبِیْ بَکْرٍ
وَعُمَرَ مِنَ السُّنَّةِ دوستی ابوبکر و عمر از سنت است یعنی سنت پیغمبر است صلی الله
علیه و سلم از این حیثیت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را دوست میداشت و اما از جهت
حیثیت که امر بمحبت ایشان فرمود که اطاعت آن واجب است **حدیث صد و ششم** روایت
کردند احمد و بخاری و ترمذی و ابو حاتم از انس رضی الله عنه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بکوه احد بر آمدند و احد بحرکت و زلزله در آمد آنگاه رسول
صلی الله علیه و سلم پای مبارک خود را بر آن زد و گفت اُثْبُتْ اُحُدٌ فَاِنَّمَا عَلَیْکَ

نبی

نَبِیٌّ وَصِدِّیْقٌ وَشَهِیْدَانِ ثابت و ساکن باش ای احد زیرا که نیست
بر تو مگر پیغمبر و صدیق و دو شهید و صدور این قول از رسول الله صلی الله علیه و سلم
بواسطه این بود که ظاهر کرد که این زلزله مثل زلزله آن کوه نیست که بر قوم موسی
بواسطه تحریف کلم واقع شد زیرا که آن رجفه و زلزله غضبی بود از جانب حق تعالی و این
فرح و طرب و نشاط جبل است و بنا بر این نص بمقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب
سرور و خوشحالی جبل است فرمود و جبل باین قول قرار گرفت و بر جای مستقر و ثابت
ماند و روایت کردند ترمذی و نسائی و دار قطنی از عثمان رضی الله عنه که گفت رسول الله
صلی الله علیه و سلم بر کوه ثبیر مکه بود با ابوبکر و عمر و من نیز حاضر بودم و در این اثنا آن کوه
بحرکت در آمد بمرتبه که سنگهای کوه منحدر شده بر روی زمین می افتاد آنگاه رسول الله صلی الله
علیه و سلم پای مبارک خود بر کوه زد و فرمود اسکن یا ثبیر فَاِنَّمَا عَلَیْکَ نَبِیٌّ
وَصِدِّیْقٌ وَشَهِیْدَانِ و روایت کرد مسلم از ابوهریره رضی الله عنه که
رسول الله صلی الله علیه و سلم بر کوه حرا بر آمده بود با ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر
رضی الله عنهم و آن صخره بحرکت شد آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اُسْکُنْ
حِرَا فَاِنَّمَا عَلَیْکَ نَبِیٌّ اَوْ صِدِّیْقٌ اَوْ شَهِیْدٌ فَمَا عَلَیْکَ
اِلَّا نَبِیٌّ اَوْ صِدِّیْقٌ اَوْ شَهِیْدٌ و مسلم در یک روایت سعد ابن ابی وقاص را
مذکور ساخته و ذکر علی رضی الله عنه نکرده و ترمذی نیز این حدیث روایت کرده گفت صحیح است
لیکن ذکر سعد رضی الله عنه نکرده و در یک روایت ترمذی آنست که عشره مبشره جمیعا بودند
مگر ابو عبیده جراح و این روایات متعدده که وارد شده محمول بر آنست که این وقایع مکرر
شده باشند در هر مرتبه موضع هیچ نزاعی درین نیست زیرا که متحدیست بواسطه احادیث

همه صحیح حسن بتعیین است که جمع کنیم میان این احادیث باین طریق که گفتیم و صحیح در مسلم
حدیثی از ابوهریره روایة کرده که موید تعدد است والله اعلم حدیث یکصد و هفتم
روایت کرده محمد بن یحیی ذهلی در زهریات از ابی ذر رضی الله عنه که گفت روزی قبل از
همه کس بخدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتم و رسول الله بخانه خود تشریف بیرون برده
بود الکاه از خادم پرسیدم خادم گفت در فلان خانه است چون بآن خانه رفتم دیدم
که رسول الله صلی الله علیه و سلم نشسته و هیچ کس نزد او نیست و در آن وقت ظن من این بود
که وحی نازل شده بود الکاه سلام کردم رسول الله صلی الله علیه و سلم جواب سلام باز داد
گفت چه چیز ترا آورد گفتم خدا و رسول الکاه گفت بنشین نشستم و از هیچ چیز رسول اکرم
الا آنکه از برای من بیان آن فرمود و چون اندک زمانی درنگ کردم دیدم که ابوبکر رضی الله
عنه شتابان آمد سلام کرد و بعد از رد سلام رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چه چیز آورد
ترا ابوبکر رضی الله عنه گفت خدا و رسول مرا آورد بعد از آن اشارت فرمود که بنشین ابوبکر
رضی الله عنه در بلندی مقابل رسول الله صلی الله علیه و سلم نشست باز عمر رضی الله عنه آمد و بهمین
طریق عمل نموده پهلوی ابوبکر رضی الله عنه نشست باز عثمان رضی الله عنه آمد مثل همین بفعل آورد
و پهلوی عمر رضی الله عنه نشست الکاه رسول الله صلی الله علیه و سلم هفت عدد یا نه عدد
سنگ ریزه یا قریب باین بدست مبارک گرفت و آن سنگ ریزه ها در دست مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تسبیح میگفتند باین طریق که سبحان الله والحمد لله چنانکه
آوازی مثل آواز زنبوران نحل شنیده از آن پیش باز مر گذاشت آن سنگ ریزه را
بدست ابوبکر رضی الله عنه داد و در کف او نیز تسبیح میگفتند باز از ابوبکر رضی الله عنه
باز گرفت چون بر زمین نهاد آن سنگ ریزه ها ترک تسبیح کرده بحال اصلی خود رفتند

الکاه

الکاه آنرا گرفته بدست عمر رضی الله عنه داد هم چنین در کف عمر رضی الله عنه تسبیح میگفتند
چنانچه در کف ابوبکر رضی الله عنه میگفتند چون از عمر رضی الله عنه باز پس گرفته بر روی
زمین نهاد نیز ترک تسبیح کرد بعد از آن بعثمان رضی الله عنه داده در دست او مثل
سابق تسبیح گفتند باز آنرا گرفته بر زمین نهاد الکاه بحال اصلی خود که جمادیة است راجع
شدند و بزار و طبرانی در اوسط روایة این از ابوذر رضی الله عنه نیز کرده لیکن این
عبارة که رسول الله صلی الله علیه و سلم هفت سنگ ریزه گرفت در دست مبارک آنحضرت
تسبیح میکردند چنانچه آواز او شنیدم باز بدست ابوبکر رضی الله عنه داده هم چنانچه تسبیح
میگفتند باز در دست عمر رضی الله عنه نهاده تسبیح میگفتند باز بعثمان رضی الله عنه داد
بهمان طریق تسبیح گفتند و طبرانی زیاده کرد آنکه ابوذر گفت تسبیح آن سنگ ریزه ها هر کس که
در حلقه مجلس بود شنید باز چون بدست ما داد با هیچ کدام از ما تسبیح نگفتند پس تأمل کن بعد
روایت اول که کمال قرب ابوبکر رضی الله عنه از آنجا معلوم میشود بواسطه آنکه رسول الله صلی الله
علیه و سلم دست مبارک خود را از دست ابوبکر رضی الله عنه اخذ نموده است و قبل از آنکه
سنگ ریزه ها را بر زمین نهد و حیات او زایل کرده بدست ابوبکر رضی الله داد و بخلاف عمر و
عثمان رضی الله عنهما که بعد از آنکه بر روی زمین می نهاد و اخذ نموده بایشان میداد حدیث
یکصد و هشتم روایت کرد ملا در سیرت خود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود انّ الله
افترض علیکم حبّ ابی بکر و عمر و عثمان و علی کما افترض
علیکم الصلوة والزکوة والصوم والحج فمن انکر فضلهم
فلا یقبل منه الصلوة ولا الزکوة ولا الصوم ولا الحج
بدرستیکه خدا تعالی فرض کرده است بر شما دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

هم چنانچه فرض کرده است بر شما نماز و زکوة و روزه و حج پس هر کس که منکر فضل ان
باشد نماز و زکوة و روزه و حج از و قبول نخواهد شد حدیث یکصد و نهم روایة
کرده حافظ سلفی در مشیخت خود از حدیث انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود حُبُّ أَبِي بَكْرٍ وَاجِبٌ عَلَى أُمَّتِي دوستی ابی بکر واجب است بر ا
من حدیث یکصد و دهم روایت کرده اند بخاری و مسلم و احمد و غیر ایشان از ابو
موسی اشعری رضی الله عنه که گفت روزی بمسجد رفتم و رسول الله صلی الله علیه و سلم تشریف
نداشتند پرسیدم گفتند متوجه فلان جانب اند انگاه بر اثر رسول الله صلی الله علیه و سلم
رفتم تا وقتیکه رسیدم ارپس که جایی است مشهور قریب بمسجد قبا در مدینه بخدمت حضرت رسیدم
و حضرت صلی الله علیه و سلم در آن محوطه بوضو ساختن مشغول شد و بعد از فراغ از وضو
ساختن در وسط دکه که بر سر چاه بسته بودند جلوس فرمود و من نزدیک دروازه
که از نخل ساخته بودند نشستم و با خود گفتم که امروز دربانی آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خواهم کرد درین اثنا دیدم که ابو بکر رضی الله عنه آمد و در زد گفتم کیست گفت ابو بکر گفتم
اندک زمانی صبر کن تا رسول الله صلی الله علیه و سلم را خبر کنم بعد از آن رفتم و گفتم یا رسول الله
ابو بکر استاده باذن دخول میخواهد فرمود ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ رخصت
آمدن ده او را و بشارت ده به بهشت انگاه آمدم و گفتم داخل شو ای ابو بکر و بشارت
باد ترا به بهشت ابو بکر رضی الله عنه آمد و از جانب یمین رسول الله صلی الله علیه و سلم در
همان دکه نشست و پای خود را در چاه کرد و ساق پای مبارک را منکشف ساخت هم چنانکه
رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده بود و بعد از آن من باز گشتم و بمحل خود آمده نشستم و چون
در وقت بیرون آمدن از خانه برادر من وضو ساخته که بمن ملحق شود با خود گفتم که اگر

خدای اراده خیر در حق برادر من دارد درین وقت خواهد رسید و انتظار او میکشیدم
ناگاه شخصی در زد چون در باز کردم عمر ابن الخطاب بود رضی الله عنه گفتم زمانی بباز
تا اذن از رسول الله صلی الله علیه و سلم حاصل کنم چون طلب اذن کردم فرمود ائْذَنْ
لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ در آمدم و گفتم داخل شو ای عمر که رسول الله صلی الله علیه
و سلم ترا بشارت داد به جنت انگاه عمر رضی الله عنه آمد و در همان دکه از جانب یسار
رسول الله صلی الله علیه و سلم نشست و پاهای خود را در چاه کرد انگاه من بجایگاه
اول آمده با خود گفتم اگر خدا تعالی در حق برادر من خیر خواسته باشد درین وقت خواهد
آمد باز شخصی دیگر در زد گفتم کیست گفت عثمان بن عفان باز بهمان طریق او را
موقوف داشته بعرض حضرت صلی الله علیه و سلم رسانیدم که عثمان اذن میخواهد فرمود
ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ رخصت آمدن ده او را
و بشارت ده بدخول بهشت بر بلیتی که باو خواهد رسید و این اشارت بشهادت اوست
رضی الله عنه آمد و چون در آن دکه جای نشستن نبود در دیگر که مقابل آنحضرت بود نشست
شریک از سعید ابن المسیب نقل کرده که گفت نشستن ابو بکر و عمر رضی الله عنهما ازین جهة
نزدیک حضرت و نشستن عثمان رضی الله عنه دورتر از حضرت تاویل بقبور ایشان
کرده ام که بهمین طریق واقع شد مصنف گوید تاویل این قضیه بر خلافت خلفاء ثلاثه
بر ترتیبی که آمده اند ممکن است بلکه این تاویل موافق است که حدیث بئر که از پیش
گذشت بعضی صحت آن احادیث دال بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه و نشستن شیخین
رضی الله عنهما از هر دو طرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جای عثمان رضی الله عنه تنگ
شدن تا آنکه مقابل رسول الله صلی الله علیه و سلم نشست اشارت تعظیم خلافت شیخین

وسلامتی از تطرق فتنه بودن آن بر وجهی اتم واکمل وآنکه احوال اهل اسلام در زمان
ایشان در غایت سرور وخوشحالی وامر ایشان در غایت اعتدال است واما خلافت عثمان
رضی الله عنه اگرچه صدق وحق وعدل بود لیکن چون منضم باحوال بعضی سفهاء بنی امیه بود از جهة
کدورة وتشویش بمسلمانان رسید وموجب فتنه وفرج گشت وموید این قول است آنچه رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرموده یعنی قوله عَلٰی بَلْوٰی تُصِیْبُهُ زیرا که این بلوی حاصل نشد مگر از
قبح احوال بنی امیه چنانچه بسط این خواهد آمد در مبحث خلافت عثمان وذکر فضایل ومآثر او
رضی الله عنه وبدانکه در بعضی روایات دیگر بطریقی واقع شده که نوع مخالفتی با بعضی از روایات
سابق دارد چنانچه روایت کرده ابوداود از ابو سلمه از نافع بن عبد الحارث خزاعی
که رسول الله صلی الله علیه وسلم بحایطی از حوایط مدینه داخل شد وبلال رضی الله عنه را گفت
اَمْسِكْ عَلَی الْبَابِ یعنی این دروازه را محافظت کن که کسی بیگانه نیاید آنگاه ابوبکر
رضی الله عنه آمد واذن خواست ومانند این حدیث که مذکور گشت وطبرانی گفت در یک
حدیث واقع است که آنکه اول اذن خواست نافع بن الحارث بود واین روایت دلالت
میکند بر آنکه قصه مکرر واقع شده باشد انتهی مصنف گوید این قول تکرر وتعدد قصه
اظهر است از آنچه شیخ الاسلام شیخ ابن الحجر یعنی عسقلانی رحمه الله گفته که صواب آنست
که این قصه متعدد نبوده واین روایت از ابی موسی اشعری است وقول غیر او وهم است
انتهی **حدیث یکصد ویازدهم** روایت کرد بخاری از ابو قتاده رضی الله عنه که در خدمت
رسول الله صلی الله علیه وسلم بغزوه بیرون رفتیم وچون هر دو صف بهم ملاقی شدند
بعد از مقاتله اهل اسلام در او احوال جای خود را گذاشتند ومتفرق شدند در این اثنا دیدم
که یکی از مشرکان بر مسلمانی غالب گشته میخواهد که او را بقتل رساند من از پس رفته از قفای او آمدم

دیگر

ونشیر بکتف او چنان زدم که زرهی پوشیده بود قطع نموده وروی بکار زر شد آنگاه او را
گذاشته بجانب من اقبال نموده ومرا در بغل گرفت وبفشرد چنانچه بوی موت از آن شنفتم
آخر در همان لحظه جان بداد ومرا گذاشت باز بخدمت آمدم وبعمر ابن الخطاب رضی الله عنه ملحق گشته
گفتم حال مسلمانان چه شد گفت امر الله عز وجل باز اهل اسلام مراجعت نمودند وبعد از فتح
در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشستند آنحضرت فرمود هر کس کافری را کشته باشد
واو را بر آن قتل شاهدی باشد سلب که از آن مقتول باشد مثل اسب وسلاح وثیاب از آن
قاتل باشد آنگاه من برخاسته گفتم گواه در قتل آن کافر کیست هیچ کس جواب نداد باز رسول
صلی الله علیه وسلم حدیث خود را اعاده فرمودند من نیز دیگر باره برخاستم وگفتم شاهد
من کیست رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای ابو قتاده چه میگوئی گفتم یا رسول الله
فلان کافر را کشتم آنگاه شخصی در خدمت نشسته بود گفت یا رسول الله ابو قتاده راست
میگوید ویراق آن مقتول نزد من است او را از من راضی ساز ابوبکر رضی الله عنه حاضر بود
گفت لَاهَاءَ اللّٰهِ اِذًا لَا یَعْمِدُ اِلٰی اَسَدٍ مِنْ اُسُدِ اللّٰهِ یُقَاتِلُ
عَنِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ فَیُعْطِیْكَ سَلَبَهُ یعنی نخواسته که رسول الله صلی
الله علیه وسلم این قصد نخواهد کرد که شیری از شیران خدا یعنی مردی مثل شیر در شجاعت
در راه خدا ورسول غزا کرده باشد وسلاح ویراقی که حق اوست بتو دهد آنگاه رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت فاعطه صدق فاعطانیه الحدیث یعنی ابابکر رضی الله عنه راست گفت
حق ابو قتاده را باو دهید آنگاه یراق بمن داد ومن باغ نخلی بآن خریدم وآن اول
مالی بود که در اسلام مالک آن شدم ودر روایت دیگر آنست که ابوبکر رضی الله عنه گفت
کَلَّا لَا یُعْطِیْهِ مِنْ قُرَیْشٍ وَیَدَعُ اَسَدًا مِنْ اُسُدِ اللّٰهِ یُقَاتِلُ

عن الله و رسوله و اصبغ بصاد مهمله و غین معجمه تصغیر صبغ است و صف
آمده و بروایت لون یا سیاهی لون کرده یا وصف بضعف و عجز کرده بنابر تشبیه او با صبغ
که اسم مرغی ضعیف است و در یک روایت بضاد معجمه و عین مهمله وارد شده و برین تقدیر
ضبع بر سبیل شذوذ و بنابر وصف آن شخص بضعف تشبیه کرده او را بضبع که در فارسی
آنرا کفتار گویند زیرا که ضبع در میان سباع مشهور است بضعف افتراس یعنی رسول الله
صلی الله علیه و سلم سلاح و یراق این مقتول را شخصی از قریش که باین صفات موصوف
است نخواهم داد که ترک کند شیری را که در راه خدا و رسول تعالی کرده باشد و امام حافظ
ابوعبدالله محمد بن ابی نصر الحمیدی الاندلسی گوید شنیدم از بعضی اهل علم در وقتیکه این
حدیث مذکور میشد گفت اگر از فضیلت ابوبکر رضی الله عنه غیر این چیزی دیگر نباشد
او را کافی است زیرا که بعلم نافذ و شدة فراست و فهم و قوه رای و انصاف و صحت
توفیق و صدق تحقیق مبادرت کرد و بسخن حق و زجر و منع نمود و حکم فرمود و افتا
آن کرد و خبر داد از شریعت نبی صلی الله علیه و سلم و بحضور آن حضرت بجهت تصدیق
آن فرموده و بزبان مبارک خود جاری ساخت صلوات الله علیه و کسی دیگر از اصحاب را
این فضیلت و این حالت نبود بلکه این حالت از خصوصیات ابوبکر رضی الله عنه
بود و دیگر فضایل بی نهایت داشت والله اعلم **فصل چهارم** در ایجاد از کلام
عرب و صحابه و سلف در فضیلت ابوبکر رضی الله عنه وارد شده بخاری از عایشه
رضی الله عنها روایت کرد که گفت تعقل نکردم و نیافتم پدر و مادر خود را وقتی از
اوقات مگر آنکه بدین داری و طاعت مشغول بودند هیچ روز بر ما نگذشت مگر آنکه در آن
روز رسول الله صلی الله علیه و سلم در وقت صبح و شام بمنزل ما تشریف می آورد و چون

در اول اسلام کفار قریش مسلمانان را میآزردند ابوبکر رضی الله عنه از مکه بیرون آمده بجانب
حبشه هجرت فرمود زمانی که بموضع برک الغماد که وادی است در اقصای یمن بقول قریشی
و بقول غیر او شهری است از شهرهای حبشه رسید ابن دغنه که بزرگ آن مواضع بود با وی ملاقات
نموده گفت کجا میروی ای ابوبکر ابوبکر رضی الله عنه گفت قوم مرا بیرون کرده اند
میخواهم که در عالم بگردم و عبادت پروردگار خود کنم ابن دغنه گفت مثل تو کسی را
بیرون نمیکنند ای ابوبکر تو عطا کنی بمردم چیزی را که نزد ایشان معدوم است و صله
رحم بجا می آری و بار هر عاجز و بیکس میکشی و مهمانداری میکنی و اعانت امور دینی مینمائی
من ترا در جوار خود درآوردم باز گرد و بعبادت پروردگار مشغول شو در شهر خود آنگاه
ابوبکر رضی الله عنه باز گشت و باتفاق ابن دغنه متوجه مکه معظمه زادها الله تعالی
شرفا و تعظیما شد و ابن دغنه در میان قریش گردیده جار زد که ابوبکر در جوار منست
و صفات مذکوره ابوبکر را بتفصیلی که اول گفته بود مذکور ساخت بیان نمود و گفت
این نوع کسی که این صفات دارد او را بیرون عنوان کرد و قریش تکذیب ابن دغنه
نکردند و جوار او را مقرر داشتند چنانچه در بخاری این حدیث بطوله مذکور است
و اگر تامل این حدیث کنی خصوصیات ابوبکر رضی الله عنه مثل هجرت او از مکه بمدینه در خدمت
رسول الله و کرامات و فضایل و مآثر و مناقبی که در این سفر او را حاصل شد بر تو ظاهر
خواهد گشت و ایضا باید که تامل کنی در آنچه ابن دغنه ابوبکر رضی الله عنه را در میان اشراف
قریش بآن وصف کرد از اوصاف حمیده جلیله که مساوی آن وصفی است که خدیجه کبری
رضی الله عنها آنرا بآن موصوف ساختند و اشراف قریش با آنکه کمال عداوت نسبت با ابوبکر
رضی الله عنه داشتند بسبب آنکه باسلام درآمده بود با این حال بر آن صفات ساکت شدند

دعوا نتوانستند که بیک کلمه در آن صفات طعن کنند و این سکوت ایشان اعتراف است
بر آنکه ابوبکر رضی الله عنه مشهور بوده است در میان ایشان باین صفت شهرتی تمام و الا هر
نوع که ایشان را ممکن بود در آن نزاع میکردند و انکار آن مینمودند بسبب دوستی و موالات
و کمال مودت ابوبکر رضی الله عنه با رسول الله صلی الله علیه و سلم و دفع و منع کفار از د
صلوات الله علیه چنانچه بعضی از آن در بیان شجاعت ابوبکر رضی الله عنه گذشت و ابن عساکر
روایت کرده که عمر رضی الله عنه گفت که ابوبکر سید ماست و بیهقی از عمر رضی الله عنه روایت کرده
که گفت اگر ایمان ابوبکر با ایمان اهل روی زمین وزن کنند ایمان ابوبکر راجح خواهد آمد
و عبدالله ابن احمد نیز از عمر رضی الله عنه روایت کرده که گفت ابوبکر سابق و محسن و عادل
بود و من دوست میدارم که بمنزله موئی باشم در سینهٔ ابوبکر رضی الله عنه و ابن ابی الدنیا
و ابن عساکر روایت کردند که عمر رضی الله عنه گفت دوست میدارم که مرا در بهشت محلی
بوده باشد که از آنجا ابوبکر رضی الله عنه را میدیده باشم و روایت کرد ابونعیم که گفت ابوبکر
رضی الله عنه خوشبوی تر بود از مشک و روایت کرد ابن عساکر از علی ابن ابیطالب رضی الله
عنه که بر ابوبکر رضی الله عنه داخل شدم در وقتیکه او را در ثوبی پیچیده در مغسل حاضر ساخته
بودند گفت هیچ فردی از افراد انسان که بخدای تبارک و تعالی واصل شود با اتصاف
بصفت صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد من دوست تر نیست ازین شخص که در
ثوب پیچیده شده است و روایت کرد ابن عساکر از عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنهما
که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود حَدَّثَنِي عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ
اِنَّهُ مَا سَابَقَ اَبَا بَكْرٍ اِلَى الْخَيْرِ اِلَّا سَبَقَهُ ابوبکر خبر داد مرا عمر ابن الخطاب
که سبقت نجستیم هیچ وقتی در کار خیر بر ابوبکر رضی الله عنه مگر آنکه ابوبکر برو سابق شد در آن کار

یعنی ار

یعنی هر گز قصد و اراده سبقت بر ابوبکر در اعمال خیر نکردم الا آنکه ابوبکر رضی الله عنه پیشتر از و
آن عمل خیر کرده بود و طبرانی روایت کرد از علی ابن ابیطالب رضی الله عنه که گفت بآن خدایی
که نفس من بید قدرة اوست که هر گز طلب سبقت در کار خیر بر یکدیگر نکردیم الا آنکه ابوبکر
رضی الله عنه در آن کار بر ما سابق شد و روایت کرد ابن سعد از زهری که رسول الله صلی الله
علیه و سلم حسان بن ثابت را گفت هَلْ قُلْتَ لِاَبِي بَكْرٍ شَيْئًا در مدح ابوبکر چیزی
گفته گفت بلی مدح او کرده ام رسول الله فرمود قُلْ وَاَنَا اَسْمَعُ بگو تا بشنوم
حسان گفت شعر وَثَانِيَ اثْنَيْنِ فِي الْغَارِ الْمُنِيفِ وَقَدْ طَافَ
الْعَدُوُّ بِهِ اِذْ اَصْعَدَ الْجَبَلَا وَكَانَ حِبَّ رَسُولِ اللّٰهِ قَدْ
عَلِمُوا مِنَ الْبَرِيَّةِ لَمْ يَعْدِلْ بِهِ رَجُلَا یعنی ابوبکر رضی الله عنه
ثانی رسول الله صلی الله علیه و سلم بود در غاری بلند که آن غار ثور است و وقتیکه
دشمنان یعنی کفار مکه در طلب ایشان بر آن کوه بالا رفته بفوق غار رسیدند و میدانستند
که ابوبکر رضی الله عنه دوست محبوب است صلی الله علیه و سلم و هیچکس از خلایق با او
برابری نمیکند آنگاه رسول الله بخندید چنانچه نواجذ آنحضرت ظاهر گشت و فرمود
صَدَقْتَ يَا حَسَّانُ هُوَ كَمَا قُلْتَ راست گفتی ای حسان ابوبکر هم
چنین است که تو گفته و این حدیث اگر چه صحیح است آن بود که در سلک احادیث سابق
منتظم گردد ولیکن چون مرسل بود ازین جهة درین مقام ذکر نمودیم و ابن سعد
از ابراهیم نخعی روایت کرده که گفت ابوبکر رضی الله عنه را اوّاه می نامیدند بواسطه
رافت و مهربانی او بر خلایق و ابن عساکر از ربیع بن انس روایت کرده که گفت در کتب
اول نوشته است مثل ابوبکر مثل باران است هر مکانی که واقع شد منفعت بسیار

و گفت نظر کردم در صحف انبیا علیهم السلام و نیافتم هیچ پیغمبر که مر او را صاحبی مثل ابوبکر رضی الله
عنه باشد و روایة کرد ابن عساکر از زهری که گفت از جمله فضایل ابوبکر رضی الله عنه
آنست که هرگز ساعتی ریب و شک در خدای تبارک و تعالی نکرد و روایة کرد ابن عساکر ایضا
از ابی حصین که در ذریة آدم علیه السلام بعد از انبیا کسی افضل از ابوبکر متولد نشد و در
روز ارتداد عرب ابوبکر قایم مقام یکی از انبیا شد یعنی ثواب عمل او در آن روز قریب
بثواب عمل پیغمبری بود و دینوری و ابن عساکر روایت کردند از وی که گفت خدای
تبارک و تعالی ابوبکر رضی الله عنه را چهار خصلت مخصوص ساخت و غیر او هیچکس را بآن خصال
اختصاص نداد اول آنکه او را صدیق خواند و غیر او کسی دیگر را صدیق نگفت دویم آنکه
مصاحب بود در غار با رسول الله صلی الله علیه و سلم سیوم آنکه در هجرت رفیق او بود صلی الله
علیه و سلم چهارم آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم او را امر کرد بامامت صلوة و مسلمانان
حاضر بودند و دیگر را امر نساخت و ابن ابی داود از ابو جعفر روایت کرده که گفت ابوبکر
رضی الله عنه تکلم و مناجات جبرئیل با رسول الله صلی الله علیه و سلم می شنید لیکن جبرئیل
علیه السلام نمیدید و حاکم از سعید ابن المسیب روایة کرده که ابوبکر رضی الله عنه بجای وزیر
رسول الله بود در جمیع امور با او مشورت میفرمود و ثانی او بود در اسلام و در غار
و در عریش یعنی در روز بدر و هم چنین ثانی بود در قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم
هیچکس را بر ابوبکر رضی الله عنه مقدم نمیداشت و زبیر بن بکار و ابن عساکر از معروف بن
خربوذ روایت کرده که ابوبکر رضی الله عنه یکی از آن ده کس بود از قریش که از شرف جاهلیة
متصل شد بشرف اسلام و بیان آن اینست که قریش را پادشاهی نبود که در جمیع امور با او رجوع
مینموده باشند بلکه هر امری از امور مفوض برای رئیس قبیله از قبایل بود چنانچه امر سقایة آب

داون

دادن حاجیان است و امر رفادت که طعام دادن ایشان است در میان بنی هاشم
و اصل رفادت بمعنی معاونت است یعنی بقدر طاقت هر کس آمد او میکردند تا مالی عظیم بهم
میرسید و آن مال را صرف طعام و شراب حجاج میکردند و غیر بنی هاشم کسی دیگر متکفل این
امر نشد و مردم نیز از طعام و شراب کسی که غیر ایشان باشد نمی خوردند و هم چنین امر حجابت
خانه کعبه و امر لوا که بستن علم جنگ است و امر مشورت که در دار الندوه میشد در بنی عبد الدار
بود یعنی کسی در خانه کعبه داخل نمیشد مگر باذن بنی عبد الدار و هیچکس علم جنگ نمی بست مگر
کسی از ایشان باشد و اگر برای مصلحت و مشاورتی مجتمع میشدند اجتماع ایشان واقع نمیشد
مگر در دار الندوه که از بنی عبد الدار بود الی غیر ذلک و چون امر دیات و غرامات با ابوبکر
رضی الله عنه رجوع بود و از این جهة گفت که او از کسانی است که شرف جاهلیة و شرف اسلام
با ایشان بهم متصل شد و امام نووی رحمه الله در تهذیب در بیان ترجمه صدیق بسبیل اشارت
بیان بسیاری از فضایل و مواهب ابی بکر رضی الله عنه کرده بر ما بر سبیل تفصیل بیان
آن نمودیم از الجمله آنست که گفت اجماع است بر تسمیه ابوبکر رضی الله عنه بصدیق
شده زیرا که مبادرة نموده بتصدیق رسول الله صلی الله علیه و سلم و در هیچ حال
او را فکری و تاملی و درنگی در ایمان آوردن واقع نشد و در اسلام او را از مقامات
رفیعه است از الجمله قضیه روز معراج است و ثبات قدم او و جواب کفار گفتن
وقتیکه تکذیب رسول الله صلی الله علیه و سلم کردند در باب معراج و هجرت او با رسول الله
صلی الله علیه و سلم و عیال و اطفال خود را گذاشتن و بودن او در ملازمت رسول الله
صلی الله علیه و سلم در غار و در راه مدینه باز کلام او در روز بدر و در روز حدیبیه وقتی که
امر فتح مکه بر مردم مشتبه شده بود و باز گریه او در وقتیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم

فرمود که بنده را مخیر ساخت میان دنیا و آخرت دیگر ثبات قدم او در وفات رسول الله
صلی الله علیه و سلم و خطبه از برای مردم خواندن و تسکین ایشان کردن باز قبول
بیعت خلافه کردن از جهت صلاح حال مسلمانان دیگر اهتمام لشکر اسامة بن زید و فرستادن
آن لشکر بجانب شام با آنکه جمیع مردم غیر ابو بکر رضی الله عنه بر آن متفق شدند که آن لشکر را
باز گردانند دیگر قیام او در قتال اهل ردت و مناظره کردن با اصحاب و ایشان را ملزم
ساختن و درین باب منشرح شدن صدر ایشان بآنچه صدر ابو بکر رضی الله عنه منشرح
شده بود باز ختم کردن بجز بکار احسن مناقب و فضایل اوست و آن خلیفه ساختن
عمر رضی الله عنه بر مسلمانان و فضایل و مناقب صدیق رضی الله عنه لا تعد و لا تحصی است انتهی
و در تهذیب آورده است که ابو بکر رضی الله عنه یکی بود از جمله کسانی که حفظ و جمع تمام قرآن
کرده بودند و جمعی دیگر غیر صاحب تهذیب نیز ذکر این معنی کرده اند و بعضی محققین از متاخرین
بر منقول اعتماد کرده و گفته اند که اما البخاری انس روایة کرده که در عهد رسول الله صلی الله علیه
و سلم چهار کس جمع بودند که جمع قرآن کرده مراد او آنست که از انصار چهار کس بودند اما
البخاری ابن ابی داود از شعبی روایة کرده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه فوت شد و جمع قرآن
را جمع نکرد و آن حدیث مرفوع است یا مؤول است بآن طریق که مراد او آنست که جمع
در مصحف باین ترتیبی که حالا موجود است نکرد چرا که عثمان رضی الله عنه باین
ترتیب مصحف جمع کرده پس از جمله فضایل عظیمه ابو بکر رضی الله عنه جمع قرآن است چنانچه
ابو یعلی از علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت اعظم اجر در مصاحف ابو بکر است
زیرا که او اول کسی بود که جمع قرآن کرد بین اللوحین و روایت کرد بخاری از زید ابن
ثابت که گفت چون قتال اهل یمامه واقع شد ابو بکر رضی الله عنه کسی بطلب من فرستاد

نزد وی

نزد وی رفتم صدیق و عمر رضی الله عنهما هر دو نشسته بودند آنگاه ابو بکر رضی الله عنه گفت که ای
زید عمر رضی الله عنه نزد من آمده میگوید که درین قتل یمامه بسیاری از قراء کشته شدند و خوف
آن هست که در غزوات دیگر مثل این امر واقع شود و بسیاری از قراء از میان بروند مگر آنکه
قرآن را جمع کنید و من در جواب عمر رضی الله عنه داده گفتم کاری که رسول الله صلی الله علیه و سلم
نکرده چگونه مرتکب آن شویم و عمر رضی الله عنه قسم یاد نمود که اگر این بفعل در آید بهتر خواهد
بود و همیشه با من درین امر مراجعه میکرد و میگفت تا این زمان که صدر من منشرح شد برای
آن موافق رای عمر رضی الله عنه گشت و تو ای زید جوانی و عاقلی و متهم نیستی و در زمان رسول الله
صلی الله علیه و سلم کاتب وحی بودی حالیا که می باید که تتبع قرآن کنی زید گوید بخدا سوگند
که اگر مرا تکلیف میساختند که کوهی از جای خود بر دارم از جمع قرآن نزد من اثقل نبود آنگاه
گفتم کاری که رسول الله صلی الله علیه و سلم نکرده شما چگونه میکنید ابو بکر رضی الله عنه گفت والله
که جمع کردن قرآن بهتر است از جمع نکردن و همیشه مکرر ادا این امر میفرمود تا وقتیکه خدا تعالی
مرا شرح صدر کرامت فرمود و تتبع قرآن کرده آنرا از رقعها و شانها و چوبها و نخل
و از صدور رجال جمع کردم تا آنکه دو آیت از سوره توبه یعنی لقد جاءکم رسول
من انفسکم تا آخر با خزیمه بن ثابت بود و نزد کسی دیگر غیر او نبود آنرا گرفته منضم ساختم
بعد از آن صحفی که قرآن در آن جمع شد پس ابو بکر رضی الله عنه بود تا حین وفات وی بعد از وی نزد
عمر رضی الله عنه بود تا ایام وفات باز نزد حفصه بنت عمر بود رضی الله عنهما و از جمله خواص
ابو بکر رضی الله عنه آنست که او اول خلیفه بود که رعیت نفقه بر مالی حتی صرح الیوم او کرده بود
روایت کرد بخاری از عایشه رضی الله عنها که گفت چون امر خلافت با بو بکر رضی الله عنه
قرار یافت گفت قوم من این معنی دیدند که کسب من مکرر و هم قبل از این بمؤونت عیال و اطفال

من وفا میکرد حالیا که بامر مسلمانان مشغولی دارم خورش آل ابوبکر ازین مال خواهد بود و کسب
در امر خلافت از برای مسلمانان میکرده و ابن سعد از عطاء ابن السائب روایت کرده که چون مردم
با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند از روز دیگر صباح چند برد همراه خود گرفته بجانب بازار
الکاه عمر رضی الله عنه پرسید کجا میروی ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم صدیق گفت
ببازار میروم عمر رضی الله عنه گفت این زمان والی امر مسلمانی ترا ببازار چه کار است ابوبکر
رضی الله عنه جواب داد که اگر ببازار تجارت نکنم طعام عیال و اطفال من از کجا خواهد بود
عمر رضی الله عنه گفت ای خلیفه نزدیک ابو عبیده باید رفت تا قوت عیال شما مهاجرین
جهت شما تعیین میکنیم و لباس زمستان و تابستان که هر گاه که کهنه شود از بیت المال
رد کرده [illegible] بگیرد الکاه در روزی نصف گوسفندی تعیین کردند و از لباس
این مقدار که ضروری باشد و ایضا روایة کرده ابن سعد از میمون که گفت امر خلافت بر
ابوبکر رضی الله عنه قرار گرفت دو هزار درهم در سالی اخراجات او معین کردند الکاه ابوبکر رضی الله
عنه گفت چیزی زیاده کنید که عیال من بسیار است و از امر تجارت خود باز مانده ام بواسطه
اشتغال بامر خلافت بعد ازان پانصد درم بران افزودند و بروایت طبرانی از حسن بن
علی مرویست که ابوبکر رضی الله عنه در وقت مرض موت عائشه رضی الله عنها را وصیت
کرده گفت ای عائشه این شتر که شیر آن را می آشامیدیم و این قدح و این قطیفه که وقتی
که والی امر مسلمانان بودم ازان انتفاع می یافتم زمانی که من از دنیا رحلت کنم اینها را نزد
عمر رضی الله عنه فرستی گویند بعد ازان که ابوبکر رضی الله عنه وفات کرد این متروکات را
نزد عمر رضی الله عنه فرستادم عمر گفت رَحِمَكَ اللّٰهُ يَا اَبَا بَكْرٍ لَقَدْ
اَتْعَبْتَ مَنْ جَاءَ بَعْدَكَ رحمت خدای بر تو باد ای ابوبکر هر آینه در تعب و مشقت

انداختی

انداختی کسی را که بعد از تو خواهد بود یعنی بواسطه تقوی و عفت و صلاح روزگار بمشقت
گذرانیدی و کسی که بعد از تو خواهد بود و متابعت تو کرده او نیز در تعب خواهد افتاد و روایت
کرده ابن ابی الدنیا از ابوبکر بن حفص که گفت ابوبکر رضی الله عنه در وقت وفات
با عائشه رضی الله عنها گفت ای دختر من والی مسلمانان بودم و از مال ایشان دیناری
و درهمی نگرفتم ولیکن از طعام ایشان خوردم و لباس خشن ایشان پوشیدم و هیچ
چیز از مال مسلمانان نزد من نیست نه قلیل و نه کثیر مگر این عبد حبشی و این شتر آبکش و این
قطیفه وقتیکه من رحلت کردم این متروکات را نزد عمر رضی الله عنه فرست

باب چهارم در خلافت عمر رضی الله عنه و در آن چند فصل است **فصل اول** در حقیقت خلافت
او بدانکه ما محتاج نیستیم در حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه بدلیلی و حجتی زیرا که از حقیقت خلافت
ابی بکر رضی الله عنه حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه لازم می آید و هم چنانکه حقیت خلافت
ابوبکر باجماع و نصوص کتاب و سنت ثابت شد حقیت خلافت عمر رضی الله عنه نیز بثبوت
آن باجماع و نصوص کتاب و سنت ثابت است زیرا که ثبوت فرع از حیثیة فرعیت بطریق
کامل بان ثابت شد و این هنگام هیچ یک از رافضه و شیعه را جای نزاع در حقیت خلافت عمر
رضی الله عنه نیست چرا که دلایل واضحه قطعیه بر حقیت خلافت مستخلف یعنی ابوبکر رضی الله عنه گذشت
و بعد از ثبوت حقیت اگر کسی نزاع در ان کند محض عناد و مکابره و انکار ضروریات کند
از روی عناد و حقیق است تا بانکه اعراض کنند ازو و بر اباطیل و اکاذیب او التفات و اعتماد
نکنند و چون این مقدمه را دانستی بدانکه از اعظم فضایل صدیق آنکه عمر رضی الله عنه را بر مسلمانان
خلیفه ساخت زیرا که بسیاری از بلاد اسلام بلکه اکثر بلاد در ایام او فتح شد و در آن وقت
باسلام ظهوری تمام یافت چنانچه بعد ازین خواهد آمد و نیز در کثیری از احادیث خلافت

صدیق شد و حدیث اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر بطرقی که از پیش
گذشت و مثل حدیث رسول الله بوضع احجار بحسب کلمه یکی الی قوله هؤلاء الخلفاء
من بعدی و حدیث رؤیای پیغمبر صلی الله علیه و سلم انه ینزع بدلو بکره
علی قلیب الی آخره و حدیث ان اول دینکم بدأ نبوة
ورحمة ثم یکون خلافة ورحمة و حدیث الخلافة
ثلثون سنة تصریح بخلافت عمر رضی الله عنه هست و دلالت بر حقیت خلافت او
میکند بر تقدیری که اجماع منعقد نشده باشد خصوصا آنکه اجماع نیز منعقد شده هست بر خلافت او
رضی الله عنه **فصل دوم** در کیفیت تفویض امر خلافت بعمر بوصیت ابی بکر رضی الله عنهما در مرض
موت و سبب مرض ابی بکر رضی الله عنه ابر ان مقدم میداریم مرویست بروایت سیف و حاکم
از ابن عمر رضی الله عنهما که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم حال ابوبکر رضی الله عنه
متغیر شد و مفارقت رسول الله صلی الله علیه و سلم روی اثر کرده همیشه لاغر و ضعیف میشد تا وقتیکه
وفات یافت و بصحت رسیده است از ابن شهاب که شخصی جهت ابوبکر رضی الله عنه حریره
آورده بود و او با نفاق حارث بن کلدة تناول مینمودند در اثنای خوردن حارث
گفت ای خلیفه رسول الله دست ازین طعام بازدار که السم درین کرده و من
و تو هر دو در یک روز خواهیم مرد آنگاه ابوبکر رضی الله عنه دست از خوردن آن بازداشت
و همیشه مریض بودند و بعد انقضای یکسال هر دو در یک روز از عالم رحلت کردند و اگر
کسی گوید که این حدیث منافات با حدیث اثبت احد فانما علیک نبی
و صدیق و شهیدان چنانچه قبل ازین گذشت که رسول الله صلی الله علیه
و سلم ابوبکر رضی الله عنه صدیق خواندند و عثمان و علی را رضی الله عنهما شهید خواندند گویم

بهیچ منافاتی نیست این و حدیث زیرا که ابوبکر رضی الله عنه صفت صدیقیت و شهادت
هر دو داشت و آنحضرت بصفت صدیقیت که اخص اوصاف بود اکتفا نمود زیرا که صفت
شهادت عام و مشترک بود میان جمیع ایشان و ازین جهت بود که رسول الله صلی الله علیه
و سلم تعبیر نمود از نفس مکرم بصفت نبوت که اخص اوصاف آنحضرت بود با آنکه موصوف
بصفت شهادت نیز بود چنانچه مرویست بروایت صحیح که رسول الله صلی الله علیه و سلم
در مرض موت تصریح فرمود که سبب این مرض زهر است که در خیبر بآن حضرت داده
بودند و هر ساله عود میکرد تا وقتیکه بهمان زهر از عالم فنا رحلت فرمود و مرویست
از عایشه رضی الله عنها بروایت واقدی و حاکم که ابتدای مرض ابوبکر رضی الله عنه روز هفتم
از جمادی الآخر بود و در آن روز غسل نمود آنگاه شروع در بیماری نموده پانزده روز
تب کرد بمرتبه که قوت آمدن بمسجد جهت ادای صلوٰة نداشت و در روز سه شنبه بیست
و دوم همان ماه وفات یافت در سال سیزدهم از هجرت در سن شصت و سه سالگی و مرویست
از واقدی بچند طریق اسناد که ابوبکر رضی الله عنه چون مرض او اشتداد یافت عبد الرحمن
بن عوف رضی الله عنه را طلب کرده گفت خبر ده مرا از حال عمر بن الخطاب عبد الرحمن رضی الله
عنهما گفت از حال کسی از من سوال میکنی که تو اعلمی بحال وی از من ابوبکر رضی الله عنه
گفت چنین است لیکن من با تو درین امر مشورت میکنم آنگاه عبد الرحمن رضی الله
عنه گفت او افضل است از آنچه رای تو در حق او قرار یافته بعد از ان عثمان بن عفان
رضی الله عنه را طلب نمود و گفت از حال عمر رضی الله عنه مرا خبر ده عثمان رضی الله عنه گفت
ای خلیفه رسول الله تو از حال عمر مرا خبر کن که اعلمی بحال او ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت
چنین است که تو میگویی و لیکن تحقیق حال او و مشورت در باب استخلاف او بر من لازم است

عثمان گفت بار خدایا آنچه معلوم من است آنست که عمر رضی الله عنهما سر او بهتر است از علانیه
او و مثل عمر کسی در میان ما نیست آنگاه با سعید بن زید و اسید بن الحضیر و غیر ایشان از مهاجر
و انصار رضی الله عنهم مشورة فرمود و اسید بن حضیر گفت چنین میدانیم که عمر رضی الله عنه
بعد از تو بهترین ما است در جای رضا راضی است و در جای سخط ساخط است سر او بهتر از علانیه
اوست و کسی که قوت او زیاده از عمر رضی الله عنه باشد والی امر خلافت نخواهد شد
نقل است که یکی از صحابه نزد ابو بکر رضی الله عنه رفته گفت جواب خدای تعالی چه خواهی گفت
که عمر را بر ما خلیفه میسازی و حال آنکه شدت و غلظت او را میدانی ابو بکر رضی الله عنه
گفت خواهم گفت بار خدایا بهترین اهل ترا یعنی بهترین مهاجر را بهترین اهل بیت الله
بر ایشان خلیفه ساختم و این سخن از من برسان بکسانیکه در ینجا حاضر نیستند آنگاه عثمان
بن عفان رضی الله عنه را حاضر ساخت گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما عهد الی آخره یعنی این عهد نامه ایست از جانب ابو بکر ابن ابی قحافه
در آخر عهد او بدنیا و در اول عهد او بآخرت در زمانی که ایمان می آورد کافر و از فجور
منتهی میشود و توبه میکند فاجر و راست میگوید کاذب بدرستی که خلیفه ساختم بر شما
بعد از من عمر بن خطاب را رضی الله عنه باید که سخن او بشنوید و اطاعت او کنید و بتحقیق
من در کار خدا و رسول و دین او و در حق نفس خود و شما از خیر تقصیر نکردم و کمال احتیاط
مرعی داشتم اگر عدل و راستی کند گمان من در شان او و علم بآن همین است و اگر تغییر و تبدیل
کند ظلم و جور هر کس بعمل خود خواهد رسید من اراده خیر کرده ام و علم غیب نمیدانم
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ
وَرَحْمَةُ اللَّهِ بعد از آن امر فرمود تا عهد نامه را مهر کرده بود بیرون برد و مردم

بیعت کردند و بآن راضی شدند و ابو بکر در خلوت عمر رضی الله عنه را طلب نموده وصیتی
چند فرمود و بعد از آنکه عمر بیرون رفت ابو بکر رضی الله عنه دست بدعا برداشته گفت
اللّٰهُمَّ إِنِّي لَمْ أُرِدْ بِذٰلِكَ إِلَّا صَلَاحَهُمْ إِلَى آخِرِهِ یعنی بار خدایا
اراده نکردم باستخلاف عمر رضی الله عنه مگر صلاح حال بندگان تو و خوف فتنه و در این
باب سعی کردم بآنچه تو اعلم بآن از من و غایت اجتهاد و رای کرده بهترین و قوی ترین ما
و حریص ترین ایشان بر هدایت و رشد بر ایشان والی ساختم و در حالتی که امر تو یعنی موت
نزد من حاضر است بار خدایا عمر را در میان ایشان خلیفه من گردان و او را از جمله خلفاء راشدین
دان و اصلاح حال او و رعیت او کن زیرا که ایشان بندگان تواند و نواصی ایشان
بید قدرت تست و ابن سعد و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت افرس
النَّاسِ ثَلٰثَةٌ أَبُو بَكْرٍ حِينَ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا
وَصَاحِبَةُ مُوسٰى حِينَ قَالَتْ اسْتَأْجِرْهُ وَالْعَزِيزُ حِينَ
تَفَرَّسَ فِي يُوسُفَ فَقَالَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ صدق
تمام علم فراست سه کس بودند یکی ابو بکر صدیق وقتی که عمر را رضی الله عنهما خلیفه خود ساخت
دوم صاحبه موسی یعنی دختر شعیب علیهما السلام وقتیکه بپدر خود گفت موسی را علیه السلام
باجرت بگیر سیوم عزیز مصر وقتیکه تفرس در یوسف علیه السلام کرد و گفت بازن خود زلیخا
که تعهد یوسف نیکو کن و او را گرامی دار و بعضی از علما گفته اند سلیمان بن عبد الملک حین
استخلف عمر بن عبد العزیز یعنی سلیمان بن عبد الملک ملحق است باین کسان از این جهت که عمر
ابن عبد العزیز را خلیفه ساخت و فراست بدو معنی اطلاق میکنند یکی آنکه خدای تعالی در
قلوب اولیا خود القا میکند که عالم باحوال بعضی مردم میشوند و نوعی از کرامات و حدس

واصابت ظن و وهم آنکه بدلایل و تجارب عالم باحوال بعضی وهم میشد کما فی النهایة الجزری و روایت کرد ابن عساکر از یسار بن حمزه که گفت چون مرض ابی بکر رضی الله عنه اشتداد یافت از روزنه خود را بر قوم نموده گفت یا ایها الناس من عهدی و وصیتی کرده ام آیا بآن عهد راضی هستید گفتند بلی راضی شدیم بعهد که تو کرده ای خلیفه رسول الله انگاه علی رضی الله عنه کرم الله وجهه برخاست گفت لا نرضی الا ان یکون عمر و راضی نیستیم مگر آنکه این عهد تو در حق عمر بوده باشد ابو بکر گفت فانه عمر پدر سنی که کسی که وصی عهد من است عمر است رضی الله عنه و ابن سعد از شداد روایت کرد که بعد از آنکه عمر رضی الله عنه بامر خلافت مقرر شد چون بمنبر آمد اول کلامی که تکلم بآن نمود این بود

اللهم انی شدید فلیّنی وانی ضعیف فقوّنی وانی بخیل فسخّنی بار خدایا من تندمزاج و غلیظم بآهستگی و نرمی آر مرا و من ضعیفم قوی و توانا گردان مرا و من بخیلم سخی و کریم گردان مرا زهری گوید که در روز وفات ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بامر خلافت قیام نمود و در ایام او فتوح عظیم واقع شد چنانکه در زمان هیچ یک از خلفا که بعد از وی بودند مثل این فتوح واقع نشد و از آن جمله فتح الکبر فتح اقلیم شام و عراق و فارس و روم و مصر و اسکندریه و مغرب بود رسول الله صلی الله علیه و سلم اشارت بآن فرموده در حدیث هفتم از احادیث دالة بر خلافت صدیق رضی الله عنه چنانکه گذشت و لفظ آن حدیث نزد بخاری و مسلم از بعضی طرق از ابن عمر و ابو هریره رضی الله عنهما آنست که گفتند رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود

بینا انا نائم رأیتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابو بکر فنزع ذنوبا او ذنوبین

وفی نزعه ضعف والله یغفر له ثم جاء عمر فاستقی فاستحالت فی یده غربا فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه حتی روی الناس وضربوا بعطن در اثنای زمانی که من در خواب بودم خود را بر سر چاهی دیدم و دلوی بر سر آن چاه بود و آب از آن چاه کشیدم آنمقدار که خدای تبارک و تعالی خواسته بود باز ابو بکر رضی الله عنه آن دلو را گرفت یک دلو یا دو دلو مملو کشید و در آن کشیدن او ضعفی بود خدای تعالی او را بیامرزد بعد از آن عمر رضی الله عنه آمد و آب کشید و در دست او آن دلو منقلب شد بدلوی عظیم و ندیدم مردی صاحب قوة که عمل کند مثل عمل عمر رضی الله عنه چندان آب کشید که مردم سیراب شدند و شتران خود را سیراب کردند و در عطن که موضع اقامت ابل است بعد از شرب رفته ایستادند و علما گفته اند که درین حدیث اشارتیست بخلافت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و اشارت ایضا بکثرت فتوح و ظهور اسلام در زمان عمر رضی الله عنه چنانکه گذشت

فصل سیوم

در ذکر سبب اطلاق اسم امیر المؤمنین بر عمر رضی الله عنه و عدم اطلاق خلیفه خلیفه رسول الله روایت کرد عسکری فی الدلائل و طبرانی در کبیر و حاکم از طریق ابن شهاب از عمر ابن عبد العزیز رحمة الله که او سوال کرد از سلیمان بن ابی حثمه که در زمان ابو بکر رضی الله عنه که در سر فرامین من خلیفه رسول الله الی فلان مینوشتند و در زمان عمر رضی الله عنه در اول حال در فرامین و مکاتبات من خلیفه ابی بکر الی فلان مینوشتند بچه سبب آنرا تغییر داد و اطلاق اسم امیر المؤمنین بر عمر رضی الله عنه کردند و کدام شخص بود که اول این اطلاق کرد در مکتوبات و نوشت ابو بکر بن سلیمان گفت خبر داد مرا شفا که یکی از زنان مهاجرات است که ابو بکر رضی الله عنه من خلیفه رسول الله مینوشت و عمر رضی الله عنه من خلیفه خلیفه

رسول الله مینوشت تا زمانی که عمر رضی الله عنه بعامل عراق نامه نوشت مضمونش آنکه دو مرد
جلد صاحب وقوف نزد من فرست تا از احوال عراق و اهل عراق از ایشان سوال کنم آنگاه
عامل عراق لبید ابن ابی ربیعه و عدی ابن ابی حاتم را فرستاد ایشان چون بمدینه رسیدند
و بمسجد در آمدند عمرو ابن العاص در مسجد بود با و ملاقات کرده گفتند رضای آمدن نزد
امیر المومنین جهة ما حاصل کن عمرو ابن العاص گفت والله که شما در اطلاق این اسم
صواب کردید آنگاه عمرو نزد عمر رضی الله عنه رفته گفت السلام علیک یا امیر المومنین عمر
رضی الله عنه گفت چه نوع بخاطر تو رسید اطلاق این اسم عمرو ابن العاص از این معنی او را
خبر داده گفت تو امیری و ما مومنانیم راوی گوید از آن روز در مکاتبات و غیر آن این
اسم جاری شد امام نووی در تهذیب آورده آورده ربیعه و عدی مذکور عمر را رضی الله عنه
مسمی باین اسم ساختند زیرا که عمرو بن العاص بنا بر تقلید ایشان این اسم بر زبان جاری ساخت
داد و بعضی گفتند اول کسی که عمر رضی الله عنه را مسمی باین اسم ساخت مغیره بن شعبه بود و ابن عساکر
از معاویه بن قرة روایة کرده که ابو بکر رضی الله عنه می نوشت من ابی بکر خلیفه رسول الله
صلی الله علیه و سلم و چون زمان عمر رضی الله عنه رسید اصحاب اراده کردند که او را خلیفه
خلیفه رسول الله بگویند عمر رضی الله عنه گفت این لفظ طولی دارد و بما را
گفتند تو امارت ما میکنی و امیر مائی گفت بلی و شما مومنانید و من امیر شما ام آنگاه
از آن تاریخ امیر المومنین مینوشت و این روایات مذکوره منافات ندارد با آنکه
مقرر شده که عبد الرحمن بن جحش در سریتی که آیت وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ
الْحَرَامِ نازل شد او را امیر المومنین گفتند زیرا که آن تسمیه مخصوص بعمر بود و کلام در
خلیفه است باین اسم پس عمر رضی الله عنه اول کسی است که اطلاق این اسم با و کردند از

خلافت **باب پنجم** در فضایل و خصوصیات عمر رضی الله عنه و در آن چند فصل است **فصل اول**
در اسلام عمر رضی الله عنه از زهری چنین مرویست که عمر رضی الله عنه در سال ششم از نبوت
بشرف اسلام مشرف شد و در آنوقت بیست و شش ساله بود و او رضی الله عنه از اشراف
قریش بود و امر سفارت و رساله ایشان با و رجوع بوده پس هرگاه که اراده حربی
داشتند با جماعتی او را برساله میفرستادند اگر منافری یا مفاخری منافرت و مفاخرت
با ایشان میکرد او را میفرستادند که منافرت و مفاخرت بری کند و اسلام او رضی الله
عنه بعد از اسلام چهل کس یا چهل و سه یا چهل و پنج کس بود از مردان و یازده کس یا سیزده
کس از زنان و در آن روز اهل اسلام را خوشحالی عجب دست داد و بعد از اسلام او
رضی الله عنه در مکه اسلام ظهور یافت و روایة کرد از ابن عمر و طبرانی از ابن مسعود و
انس رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ
بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ بِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ
ابن هشام بار خدایا عزیز و قوی گردان دین اسلام را به هر کدام که دوستر داری ازین
دو مرد بعمر ابن خطاب یا بابی جهل ابن هشام و روایت کرد حاکم از ابن عباس
و طبرانی از ابو بکر الصدیق و ثوبان که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اللَّهُمَّ
أَعِزَّ الدِّينَ بِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ خَاصَّةً بار خدایا عزت و قوة ده دین
اسلام را بعمر ابن الخطاب خاصة و روایة کرد احمد از عمر رضی الله عنه که گفت بیرون
رفتم بقصد آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم را تعرض رسانم دیدم که بر من سبقت
نموده بمسجد آمده آنگاه از عقب آنحضرت ایستادم و او صلی الله علیه و سلم در خواندن
الحاقه شروع نموده و من تعجب تمام از تالیف قرآن کرده با خود گفتم که این کلام شعر است

چنانچه قریش میگویند آنگاه این آیت برخواند إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ
بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ آنگاه از سماع این آیات محبت اسلام در دل
من افتاد و محبتی تمام و ابن ابی شیبه روایة کرده از جابر که عمر رضی الله عنه گفت شبی همشیرهٔ مرا درد
ولادة گرفت از این جهت از منزل خود بیرون آمده و استار کعبه داخل شدم آنگاه رسول
صلی الله علیه و سلم تشریف آورده و در حجر داخل شد و نماز گذارد چندانکه خواست الهی
بود و چون ملول گشت چیزی شنیدم که مثل آن نشنیده بودم بعد از آن بیرون رفت و من
تابع او شدم فرمود کیست گفتم عمر آنگاه فرمود ای عمر نمیگذاری مرا در هیچ وقت مرا نه در شب
و نه در روز از این سخن ترسیدم که بر من دعا کند گفتم أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ
وَأَنَّكَ رَسُولُ اللّٰهِ بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ای عمر اسلام خود را
آشکار خواهیم کرد هم چنانچه شرک آشکار میکردم و روایت کرد ابو یعلی و حاکم و بیهقی از
انس که گفت عمر رضی الله عنه شمشیر خود را حمایل کرده بیرون آمد در اثنای راه شخصی از بنی
زهره ملاقی او شده گفت ای عمر قصد کجا داری عمر رضی الله عنه گفت میروم که محمد را بکشم
آن شخص گفت اگر محمد را بقتل رسانی چگونه از بنی هاشم و بنی زهره ایمن خواهی بود و از
دست ایشان خلاص خواهی یافت عمر گفت چنین معلوم میشود که تو دین خود را ترک
کرده دین او را اختیار کرده و آن شخص گفت عجب تر ازین بنمایم ترا خواهر تو و داماد تو
هر دو دین ترا گذاشته دین او را گرفته اند آنگاه عمر رضی الله عنه آن شخص را گذاشته
نزد خواهر و داماد آمد و در آن وقت خباب نزد ایشان بود و قراءة سوره طه
میکردند چون احساس آواز عمر رضی الله عنه نمود در خانه پنهان شد عمر گفت آهسته آوازی
شنیدم چه چیز میخواندید گفتند سخنی در میان داشتیم باز گفت شاید که شما دین مرا گذاشته

دین دیگری

دین دیگری اختیار کرده اید داماد او گفت اگر غیر دین تو حق باشد چه میتوانی کرد آنگاه
عمر رضی الله عنه از جا برجست و او را بمشت و لگد میزد باز خواهرش آمد که شوهر خود را
خلاص کند بدست دیگر او را نیز دفع نموده انداخت چنانچه روی او خون آلوده شد
خواهرش چون این حالت دید در غضب شد و گفت اگر غیر دین تو حق باشد چه میتوانی
کرد أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ عمر رضی الله عنه چون این سخن شنید از غضب باز ایستاده گفت آن کتابی
که نزد شماست بیارید تا بخوانم خواهرش گفت تو طاهر نیستی قرآن را بدست تو نمیدهیم
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ برخیز غسل کن و وضو بساز آنگاه برخاست
و وضو ساخته قرآن را برداشت و سوره طه برخواند تا وقتیکه باین آیت إِنَّنِي أَنَا اللّٰهُ
لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِي رسید گفت دلالت
کنید مرا بر محمد صلی الله علیه و سلم خباب چون این قول از عمر شنید از پس پرده بیرون
آمد گفت ای عمر بشارت باد ترا که در شب پنجشنبه رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق تو
دعا کرده فرمود اللّٰهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ أَوْ بِعَمْرِو ابْنِ
هِشَامٍ و امید آن دارم که دعاء رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق تو مستجاب شده باشد
و چون عمر آن وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم در خانه که در اصل صفا واقع بود تشریف
داشت عمر رضی الله عنه متوجه آن خانه شد چون بآن منزل رسید دید که حمزه و طلحه و بعضی
دیگر از مردمان در آن خانه نشسته اند حمزه رضی الله عنه گفت این عمر است که آمده
اگر خدای اراده خیر در حق او کرده مسلمان خواهد شد و الا قتل او بر ما آسان است راوی گوید
در آن وقت وحی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شده بود بعد از فراغ از آن

حجره بیرون آمده ملاقات عمر رضی الله عنه کرده حمایل سیف او را گرفته فرمود ای عمر آیا ایمان
نمی آری تا وقتیکه خدای تعالی عبرت و عقوبتی که بر ولید بن مغیره نازل ساخت بر تو نازل گرداند
آنگاه عمر رضی الله عنه گفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّكَ عَبْدُ
اللّٰهِ وَرَسُوْلُهٗ و بروایت بزار و طبرانی و ابو نعیم و بیهقی در دلایل از اسلم مروی است
که گفت عمر رضی الله عنه مرا گفت که من غلیظ ترین مردم بودم بر رسول الله صلی الله علیه
وسلم اتفاقا در روز گرمی بوقت اشتداد حرارت در نیم روز در بعضی از طرق مکه مردی را
دیدم گفت عجب است از تو یا ابن الخطاب که زعم تو اینست که مثل تو کسی نیست و حال آنکه
در خانه تو بعضی مسلمان شده اند چون از حقیقة آن حال از وی سوال کردم گفت
خواهر تو بدین و اسلام درآمده من چون این سخن شنیدم غضبناک شده باز گشتم
چون بخانه رسیدم و در زدم گفتند کیست گفتم عمر چون آواز من شنیدند جمعی که صحیفه
قرآن نزد ایشان بود و قرات آن میکردند پنهان شدند و خواهر من بر خاسته
در خانه را بگشود آنگاه با او گفتم که ای دشمن نفس خود دین خود را ترک کرده بدین محمد
درآمده و مشتی بر سر او زدم بمرتبه که خون از سر او بیرون شد و شروع در گریه کرده
گفت یا ابن الخطاب مسلمان شده ام بمن آنچه خواهی کرد بفعل آور آنگاه بر سر بری
که در آن خانه نهاده بود نشستم گفتم این صحیفه را نزدیک من آور خواهرم گفت
تو از اهل آن نیستی و غسل جنابت نکرده و این کتابی است که بغیر طهارت مس
آن نمیتوان کرد من تکلیف بسیار کرده آن صحیفه را گرفتم و چون کشادم بسم الله الرحمن الرحیم
نوشته دیدم چون اسمی از اسماء الله گذشتم در بدو حال از آن اسم ترسیدم و صحیفه را
انداختم باز رجوع بنفس خود کرده صحیفه را گرفتم آیت سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ

والارض

وَالْاَرْضِ با ختم بسبیل خوف آنرا خواندم تا بآیت اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ رسیدم
گفتم اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ چون آن جماعت کلمه از من شنیدند بسرعت
نزد من آمده آواز تکبیر برآوردند گفتند بشارت باد ترا ای عمر که رسول الله صلی الله علیه وسلم
روز دوشنبه این دعا فرمود که اَللّٰهُمَّ اَعِزَّ الْاِسْلَامَ بِاَحَبِّ الرَّجُلَيْنِ
اِلَيْكَ اِمَّا اَبُوْ جَهْلٍ وَاِمَّا بِعُمَرَ یعنی قوت ده اسلام را بعمر که دام از این دو مرد
که دوستر داری یا با بو جهل یا بعمر رضی الله عنه آنگاه مرا بر رسول الله صلی الله علیه وسلم دلالت
کردند در خانه که در اسفل صفا واقع بود چون بآنجا رسیدم و در زدم گفتند کیست گفتم
عمر بنام آنکه شدة و غلظت مرا بر رسول الله میدانستند هیچکدام از اصحاب بفتح باب دلیری
نکردند تا وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که اِفْتَحُوْا لَهُ الْبَابَ در از برای
او بکشائید تا در آید آنگاه در را کشادند و دو کس بازوی مرا گرفته نزد رسول الله صلی الله
علیه وسلم آوردند رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بگذارید او را مجامع قمیص مرا گرفته
بخود کشید و گفت اَسْلِمْ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ اَللّٰهُمَّ اهْدِهٖ مسلمان شو ای
ابن خطاب برضا با تو او را هدایت ده آنگاه من کلمه شهادة گفتم و مسلمانان تکبیر باواز
بلند بر آوردند چنانچه مردم در اطراف مکه شنیدند و قبل از این اختفی میداشتند و بعد از آنکه
بشرف اسلام فایز شدم مسلمانانرا امید بدم که کفار ایشانرا میزدند بواسطه آنکه مسلمان
شده و ایشان نیز بقدرت قوه خود کفار را میزدند و بمن کسی تعرض نمیرسانیدند و لیکن
نمیخواستم که موافقت و مفارقتی با کفار داشته باشم تا ثواب اخروی حاصل شود و چون
خال من ابو جهل ابن هشام شریف و بزرگ قوم بود بخانه او رفتم و در زدم گفت
کیست گفتم عمر و دین خود را گذاشته دین اسلام گرفته ام گفت ای دین خود را ترک مکن

واین سخن گفته باندرون خانه رفت و مرا گذاشت با خود گفتم که این چیزی نبود و مقصود
من ازینجا حاصل نشد بجای دیگر باید رفت آنگاه بخانه یکی از عظماء قریش رفتم چون بیرون
آمد آنچه با خال خود گفته بودم با او گفتم او نیز جواب مثل جواب خال خود داد و در حجره خود
داخل شده مرا گذاشت گفتم ازینجا نیز فایده حاصل نشد چرا که کفار مسلمانان را میزنند و کسی
مرا نمی زند و من کسی را نمیزنم آخر شخصی با من گفت اگر میخواهی که اسلام تو شایع گردد وقتیکه
مردم در حجر مجتمع شوند اسلام خود را بفلان مرد عرض کن که او هرگز سر کسی را نپوشیده
نمیدارد آنگاه در وقت اجتماع ناس بحجر رفتم و نزدیک آن مرد نشسته گفتم من بدین
اسلام در آمده ام آن مرد گفت آیا این امر واقعی است و انکار کرده گفتم بلی کرده ام
آن مرد فی الحال از جای خود برخاسته با واز بلند فریاد برآورد که عمر ابن الخطاب از دین
خود برگشته و بدین اسلام در آمده کفار چون این سخن شنیدند بجانب من مبادرت نمودند
و مرا میزدند و ایشان را میزدم تا جمعی کثیر بمن گرد آمدند آنگاه خال من گفت سبب اجتماع
گرد آمدن این جماعت چیست گفتند عمر از دین خود برگشته است آنگاه باستین خود
اشارت کرد خواهرزاده خود را در جوار خود در آوردم بنابرین اشرار کفار مرا
گذاشتند و دیگر بمن تعرض نرسانیدند باز چون مسلمانان را میدیدم که هر وقت زد و نقار
بکفار میکردند و من ازین ثواب محروم مانده بودم نزد خال خود رفتم و گفتم جوار
ترا رد کردم بعد ازان همیشه با کفار منازعت و مخاصمت میکردم و ایشان را میزدم و مرا
میزدند تا وقتیکه خدا تعالی اسلام را قوت داد و غالب گردانید **فصل دوم** در تسمیه
عمر رضی الله عنه بفاروق روایة کرد ابو نعیم در دلایل و ابن عساکر از ابن عباس که گفت
از عمر رضی الله عنه پرسیدم که بچه سبب ترا فاروق میگویند گفت بیان این قضیه آنست که

روزی

روزی بمسجد رفتم دیدم که ابو جهل در سب و ایذای رسول الله صلی الله علیه و سلم مبالغت
مینماید و این خبر بحمزه رضی الله عنه رسانیدند حمزه کمان خود را برداشته و متوجه مسجد شد
و در حلقه قریش مقابل ابو جهل مشاهده این حال نموده دانست که حمزه غضبناک است
گفت چیست ترا ای ابا عماره درین سخن بود که حمزه رضی الله عنه کمان برداشته بر گردن
او چنان زد که بعضی از رگهای گردن گسیخته شد و خون جاری گشت آنگاه قریش از
خوف فتنه در میان افتادند و اصلاح میان ایشان کردند و چون در آن وقت رسول الله
صلی الله علیه و سلم در خانه ارقم ابی الارقم مخزومی مختفی بود حمزه بعد از وقوع این قضیه
بآن خانه رفت مسلمان شد و من بعد از سه روز دیگر از تاریخ اسلام حمزه رضی الله
عنه بملاقات ارقم مخزومی کرده گفتم ترک دین پدران خود کرده تابع دین محمد شده
گفت اگر من انکار کرده ام کسانی که حق تو بر ایشان زیاده از من است ایشان نیز ترک
دین نموده اند اگر میتوانی ایشان را منع کن گفتم آنها کیستند گفت خواهر و داماد تو
آنگاه بجانب ایشان متوجه شدم چون بخانه در آمدم همهمه شنیدم گفتم این همهمه چه بود
و چه چیز میخواندید و سوال و جواب میان ما و ایشان بسیار واقع شد تا وقتی که بر سر خواهر
خود چنان زدم که خون آلوده شد و او نیز از اضطراب بسر وا بگرفت و گفت برغم
تو مسلمان شده ام حالیا چه خواهی کرد و من چون سر او را خون آلوده یافتم شرمنده
شدم آنگاه نشستم و گفتم این کتاب را بمن نمائید گفت بی طهارت مس این کتاب
جایز نیست برخاسته غسل کرده صحیفه را گرفتم بسم الله الرحمن الرحیم یافتم گفتم این اسما اسامی
طیبه طاهره است آنگاه طٰه ما انزلنا علیک القرآن الی قوله له الا
سماء الحسنی خواندم این آیت در خاطر من بسیار عظیم نمود و گفتم آیا قریش ازین

بگریختند بعد از ان مسلمان شدم و خبر از رسول الله صلی الله علیه و سلم گرفتم گفتند در خانهٔ ارقم است
چون بمنزل او رفتم اهل اسلام جمیعاً آنجا حاضر بودند حمزه پرسید که کیست گفتند عمر است
گفتند در بکشائید تا در آید اگر بجانب ما اقبال کند و مسلمان شود ازو قبول خواهیم کرد و اگر
از ما رو بگرداند او را خواب گشتیم آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم این گفت و گواه را
شنیده از حجره بیرون فرمود باز در حضور آنحضرت کلمهٔ شهادة گفتم و مسلمانان تکبیر
با واز بلند گفتند بنحوی که اهل مسجد شنیدند بعد از ان گفتم یا رسول الله آیا ما بر حق نیستیم
فرمود بلی ما بر حقیم گفتم پس دین خود را چرا مخفی داریم آنگاه اهل اسلام را دو صف ساختند
بیرون آمدیم در یک صف من بودم و در صف دیگر حمزه تا وقتیکه در مسجد الحرام داخل
شدیم و چون نظر قریش بر من و حمزه افتاد اندوه و حزن بسیار بایشان رسید
و در آن روز رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا فاروق نامید و فرق بین الحق و الباطل
خواند و ابن سعد از ذکوان روایة کرد که گفت از عایشه رضی الله عنها پرسیدم که چه کس
بود که عمر رضی الله عنه را مسما بفاروق ساخت و واضع این اسم کیست گفت رسول الله صلی الله
علیه و سلم او را فاروق خواند و ابن ماجه و حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما روایة کرده اند
که چون عمر رضی الله عنه مسلمان شد جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد اهل آسمان مستبشر
و خوشحال شدند بسبب اسلام عمر رضی الله عنه و روایة کرد بزار و حاکم صحیح کرد از
ابن عباس رضی الله عنهما که گفت در وقت اسلام عمر رضی الله عنه مشرکان گفتند
این زمان مسلمانان را قوتی حاصل شد اگر از ما در گذشته و غلظتی بایشان واقع
شود جزای ما خواهند داد و فروگذاشت نخواهند کرد و آیت یا ایها النبی
حسبك الله و من اتبعك در آن روز نازل شد و بخاری و غیر او از ابن

مسعود رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت که از وقتی عمر رضی الله عنه بشرف اسلام فایز
شد همیشه عزیز و غالب بودیم و ابن سعد نیز از ابن مسعود روایت کرده که گفت
اسلام عمر رضی الله عنه فتح بود و هجرتش نصرة بود و امامتش رحمة بود قبل از اسلام
او رضی الله عنه ما استطاعت اقامت صلوة در بیت الحرام نداشتیم و چون او
رضی الله عنه باسلام در آمد با ایشان کارزار میکرد تا وقتیکه اهل اسلام را بحال خود گذاشتند
و دست از ایشان کوتاه کردند و ابن سعد و حاکم از حذیفه رضی الله عنه روایت کرده
که گفت چون عمر رضی الله عنه مسلمان شد اسلام مردی مقبل بود که زیاده میشد مگر قوة
او و زمانی که عمر رضی الله عنه شهید شد اسلام مردی مدبر بود که همیشه بعد او زیاده میشد
بعد از قتل عمر رضی الله عنه اسلام از مرتبه که در زمان او بود ضعف و نقصان
می یافت و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرد باسندی حسن که گفت اول کسیکه
اسلام را اشکار گردانید عمر بن خطاب بود رضی الله عنه و مرویست بروایة ابن
سعد از صهیب رضی الله عنه که گفت وقتیکه عمر رضی الله عنه مسلمان شد اسلام آشکارا
شد و علانیه مردم را باسلام دعوت میکردیم و حوالی خانهٔ کعبه نشسته حلقه میکردیم
و از کسیکه بما شدة و غلظتی میکرد و نظر انتقام آن در کنار ایشان مینهادیم فصل
سیوم در هجرت عمر رضی الله عنه بروایة ابن عساکر از علی رضی الله عنه مرویست
که فرموده اند نمیدانم کسی را از مهاجرین بسبیل علانیه هجرت کرده الا عمر ابن الخطاب رضی الله
عنه که چون قصد هجرت کرد سیف خود را حمایل کرد و کمان را بر دوش انداخت و چند عدد
تیر از ترکش بیرون آورده بدست گرفته و در وقتی که اشراف قریش در فضای خانهٔ
کعبه بودند بکعبه آمد و هفت نوبت طواف نموده و در خلف مقام دو رکعت

نماز گذارد و نیز دیگر مرکبات فرس آمده گفت شاهت الوجوه یعنی زشت روی
شوید هر که میخواهد که مادرش بی فرزند شود و فرزندش یتیم گردد و زنش بیوه شود
باید که ملاقات کند با من وراء این آخر هیچ یک از ایشان تا بمقاومت او نداشتند
و از عقب او نرفتند در روایت کرد ابن عساکر از براء که گفت اول کسی که آمد از مهاجران
مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم بود و بعد از ایشان عمر بن خطاب رضی الله عنه با بیست سوار آمد
از ایشان سوال کردیم که حال رسول الله صلی الله علیه وسلم چیست گفت بر اثر من تشریف خواهند
آورد بعد از عمر رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم مدینه را بنور حضور خود روشن
گردانید برفاقت ابو بکر الصدیق رضی الله عنه فصل چهارم در فضایل فاروق رضی الله عنه
قبل ازین سی و چهار حدیث مذکور شد و در ضمن آن احادیث نیز دلالت بر خلافت و فضایل
ابی بکر رضی الله عنه حدیث سی و پنجم اللهم اعز الاسلام بعمر ابن
الخطاب حدیث سی و ششم لما اسلم عمر نزل جبرئیل
فقال یا محمد لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر
رضی الله عنه حدیث سی و هفتم لما اسلم عمر قال المشرکون
لقد انتصف القوم الیوم وانزل الله یا ایها النبی
حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین چنانکه در همین
باب ترجمه این نیز مذکور شد حدیث سی و هشتم بروایة بخاری و مسلم روایت
از ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم بینما انا نائم رأیتنی
فی الجنة فاذا امرأة تتوضأ الی جانب قصر فقلت لمن
هذا القصر قالوا لعمر فذکرت غیرتک فولیت مدبرا

فبکی

فبکی عمر وقال علیک اغار یا رسول الله وقتیکه در خواب بودم
خود را در بهشت دیدم و در انجا زنی بود که در قصری از قصور بهشت وضو میساخت
پرسیدم که این قصر کیست گفتند از عمر میخواستم که در آن قصر در آیم آنگاه غیرت ترا
یاد آوردم و پشت کردم و رفتم بعد ازان عمر رضی الله عنه را گریه دست داد و گفت آیا
بر تو غیرت میکنم یا رسول الله و این کلام استفهام انکاری است یعنی سزاوار نیست از من
که غیرت کنم بر تو و نخواهم کرد حدیث سی و نهم روایت کردند احمد و بخاری و مسلم
از جابر که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود رأیتنی انا بالرمیصاء فی الجنة
فاذا انا بامرأة ابی طلحة وسمعت خشفا امامی فقلت
ما هذا یا جبرئیل قال هذا بلال ورأیت قصرا ابیض
بفنائه جاریة فقلت لمن هذا القصر قال لعمر فاردت
ان ادخله انظر الیه فذکرت غیرتک در خواب دیدم خود را
در بهشت ناگاه رمیصاء زن ابو طلحه پیدا شد و از پیش روی خود حس و حرکتی شنیدم گفتم
این کیست ای جبرئیل گفت این بلال است رضی الله عنه و قصری سفید دیدم و در فضای
آن قصر دختری بود گفتم این قصر از کیست گفت از عمر رضی الله عنه آنگاه خواستم
که در آن قصر داخل شوم چون غیرت تو بخاطرم رسید داخل نشدم حدیث چهلم
روایت کردند بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود بینا انا نائم شربت یعنی اللبن حتی انظر الی الری یجری
فی اظفاری ثم ناولته عمر رضی الله عنه قالوا فما اولته
یا رسول الله قال العلم و اثنای که در خواب بودم قدحی شیر بمن دادند

وازان شیر آشامیدم سیر شدم چنانچه دیدم که در ناخنهای من جاری شده باز آنچه فضله
بود آنرا بعمر رضی الله عنه دادم اصحاب گفتند یا رسول الله تعبیر و تاویل خواب چه چیز
کرده فرمود که تعبیر این بعلم کرده ام **حدیث چهل و یکم** بروایت احمد و بخاری و مسلم
و ترمذی و نسائی از ابو سعید خدری رضی الله عنه مرویست که گفت رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود بَیْنَمَا أَنَا نَائِمٌ رَأَیْتُ النَّاسَ عُرِضُوا عَلَیَّ وَعَلَیْهِمْ
قُمُصٌ فَمِنْهَا مَا یَبْلُغُ الثُّدِیَّ وَمِنْهَا مَا یَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ
وَعُرِضَ عَلَیَّ عُمَرُ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ وَعَلَیْهِ قَمِیصٌ یَجُرُّهُ قَالُوا
فَمَا أَوَّلْتَهُ یَا رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الدِّینَ
در اثنای زمانی که در خواب دیدم که مردم را بر من عرض میکردند و هر یک از ایشان جامه
بود بعضی ازین جامها ازین قبیل بود که به پستان ایشان میرسید و بعضی پائین تر
از ایشان و عرض کرده شد بر من عمر رضی الله عنه را و بر وی جامه دراز بود که در زمین
میکشید اصحاب گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم تاویل و تعبیر این خواب چه نوع
فرمودی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود تاویل آن بدین کرده ام و دیگر روایت
از ترمذی آنست که گفتند عَلیٰ مَاذَا تَأَوَّلْتَهُ این چه چیز تاویل کردی این
خوابرا و در این روایتست آنکه فرمود جامه بعضی ازین مردم تا ناف بود و بعضی تا زانو
و بعضی بنصف ساق پای ایشان میرسید و در قول رسول الله صلی الله علیه و سلم الدِّین
رفع و نصب هر دو جایز است یعنی بنابر آنکه مبتداست در جواب استفهام و خبر او محذوف
و نصب بنابر آنکه مفعول فعل محذوفست و درین روایت بدل دین بایمان تعبیر کرده در
وجه تعبیر قمیص بدین گفته اند که قمیص ستر عورت میکند در دنیا و دین ستر عورت میکند

در آخرت و از جمیع مکروهات صاحب خود را مستور میدارد و اصل در آن قول خدای تعالی است
وَلِبَاسُ التَّقْوَیٰ ذَٰلِكَ خَیْرٌ و معبران اتفاق کرده اند بر تعبیر قمیص بدین
و بر آنکه طول قمیص دلالت بر بقای اثر صاحب قمیص بعد از و و ابن عربی گوید تاویل قمیص
بدین نکرده اند مگر از برای آنکه دین عورة جهل را می پوشاند هم چنانکه قمیص عورت
بدن را می پوشاند و غیر عمر رضی الله عنه هر کس که قمیص او به پستان رسید دل خود را
از کفر مستور داشته اگر چه عصیان از وی صادر شده باشد و آنکس که قمیص او زیر پستان
رسید و فرج او ظاهر است پای خود را از رفتن در معصیت میپوشاند و آنکس که
طول قمیص او زیاده ازینست چنانکه از پای او گذشته آنکس بعمل صالح خالص زیادتی
دارد بر دیگران و عارف ابن ابی حمزه گوید مراد بناس درین حدیث مومنان این امت
اند و مراد از دین امتثال اوامر و اجتناب از نواهی است و عمر رضی الله عنه را درین باب
مقام عالی است و ازین حدیث گرفته اند که اگر جامه یا غیر جنس آن در خواب دیده شود تعبیر
میکنند از آن بزیادتی دین و لابس جامه و نقصان آن بواسطه نقصان ایمان با عمل و در حدیث
آمده که اهل دین هر یک بر یکدیگر زیادتی دارند در قلت و کثرت قوة و ضعف و درازی
جامه از جمله مثالهائیست که موجب حجت است در خواب و سبب ذم است در بیداری
بحسب شرع چرا که وعید وارد شده در حق کسی که جامه دراز پوشید **حدیث چهل و دوم**
روایت کردند بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمود یَا ابْنَ الْخَطَّابِ وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ مَا لَقِیَكَ الشَّیْطَانُ
سَالِكًا فَجًّا قَطُّ إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَیْرَ فَجِّكَ ای پسر خطاب بآن خدا
که جان من بید قدرت اوست که شیطان ملاقی تو نشود در هیچ راهی هرگز مگر آنکه آن راه را

کذاشته براه دیگر غیر راه تو رود یعنی بواسطهٔ ترس و بیمی که از تو دارد قطع راه میکند
حدیث چهل و سیوم مرویست بروایهٔ بخاری و احمد از ابو هریره رضی الله عنه و بروایهٔ
احمد و مسلم و ترمذی و نسائی از عایشه رضی الله عنها که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ نَاسٌ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ
فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ بتحقیق که در امم پیش کسانی صادق الظن بوده اند
که از ملاء اعلی ملهم میشدند و شنوانیده میشد بدیشان اگر در امت من از آن قبیل کسی هست عمر ابن
خطاب است رضی الله عنه و درین شرط مبالغت است هم چنانکه میگویند اگر مرا دوستی است ان فلان
است و بخاری از ابن عمر روایت کرد که گفت از عمر رضی الله عنه هرگز نشنیدم که بگوید
ظن میبرم در فلان امر چنین است مگر آنکه چنان باشد که او ظن کرده چنانچه وقتی نشسته بود
و مردی جمیل یعنی سواد ابن قارب بگذشت عمر رضی الله عنه گفت ظن من خطا واقع
شده یا آنکه این مرد بر دین جاهلیه است یا کاهن ایشان بود آنگاه سواد بن قارب را
طلب نموده این سخن با او گفت و او اول انکار این معنی نموده گفت که هیچ مثل امروز
مردی مسلمان ملاقی نشد با عمر رضی الله عنه گفت بخدا میگویم این سخن مرا ازین معنی خبر داد
کن آنگاه گفت من در ایام جاهلیت کاهن ایشان بودم بعد از آن عمر رضی الله عنه گفت
نیکوترین و عجب ترین چیزی که جنیه تو انشان با تو کرده باشد چیست گفت روزی در بازار
بودم جنیه آمد و من مشاهده فزع ازوی کردم و این شعر بر خواند شعر الم تر الجن
وابلاسها اخره کما وقع فی البخاری و یاسها من بعد انکاسها
ولحوقها بالقلاص واحلاسها عمر رضی الله عنه گفت است
میگوید وقتی نزد الهه ایشان خوابیده بودم یعنی در زمان جاهلیه در این اثنا مردی آمد بچه

گفت بس

شتری داشت و ذبح کرد درین وقت کسی فریاد برآورد و باواز بلند که مثل آن نشنیده
بودم یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله الا الله قوم
از جای برجستند من گفتم نمیروم ازین مقام تا ورای این چیزی دیگر معلوم کنم در ساعت
آنرا باز ندا کرد و گفت یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله الا
الله آنگاه ایستادم و هیچ درنگی نکردم تا آنکه گفتند این پیغمبر خواهد بود حدیث
چهل و چهارم روایت کردند احمد و ترمذی از ابن عمر و احمد و ابو داود و حاکم از ابو ذر
و ابو یعلی و حاکم از ابو هریره و طبرانی از بلال و از معاویه رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود انَّ اللهَ تعالی جَعَلَ الْحَقَّ عَلٰی لِسَانِ عُمَرَ وَ قَلْبِهِ
خدای تبارک و تعالی جاری ساخته است حق را بر زبان و دل عمر رضی الله عنه مترجم گوید علما
گفته اند که در لفظ جعل اشعاریست بآنکه جریان حق بر قلب و زبان عمر رضی الله عنه امری
خلقی طبیعیست نه عارضی مرویست از ابن عمر رضی الله عنه که گفت هرگز نازل نشد امری
بر قوم و در آن امر چیزی گفتند و عمر رضی الله عنه چیزی گفت مگر آنکه قرآن موافق قول
عمر رضی الله عنه نازل شد حدیث چهل و پنجم روایت کردند احمد و ترمذی و حاکم
بتصحیح و از عقبه ابن عامر و طبرانی از عصمه ابن مالک که گفت رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ
اگر بعد از من پیغمبری میبود هر آینه عمر ابن خطاب بود رضی الله عنه و طبرانی روایة این
حدیث از ابو سعید خدری و غیر او کرده و ابن عساکر از حدیث ابن عمر حدیث چهل
و ششم روایت کرد ترمذی از عایشه رضی الله عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه و
سلم فرمود اِنِّي لَأَنْظُرُ اِلٰی شَيَاطِينِ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ قَدْ فَرُّوا

مِنْ عُمَرَ بدرستیکه می بینم شیاطین جنی و شیاطین انسی را که از عمر رضی الله عنه بگریزند
و ابن عدی ایضا از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که فرمود رَاَیْتُ شَیَاطِیْنَ
الْاِنْسِ وَالْجِنِّ فَرُّوْا مِنْ عُمَرَ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ حدیث چهل و هفتم
روایت کردند ابن ماجه و حاکم از ابن ابی کعب که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود اول
مَنْ یُصَافِحُهُ الْحَقُّ عُمَرُ وَاَوَّلُ مَنْ یُسَلِّمُ عَلَیْهِ وَاَوَّلُ مَنْ یَاْخُذُ
بِیَدِهٖ فَیُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ اول کسی که حق مصافحه میکند او را و اول کسی که حق بر وی
سلام میکند او را و اول کسی که او را در بهشت میبرد عمر است رضی الله عنه و مصافحه درین مقام
کنایت است از مزید انعام و اقبال بر وی اگر گویی قبل ازین حدیثی مذکور شد که ابو بکر
رضی الله عنه اول کسی است از امت که در بهشت داخل میشود پس میان این دو حدیث
منافاة باشد گوییم منافاتی نیست و جمع میان این دو حدیث باین طریق است که اولیت
درین حدیث نسبی است یعنی اول کسی که در بهشت داخل شود بعد از ابو بکر عمر است رضی الله
عنهما حدیث چهل و هشتم روایت کردند ابن ماجه و حاکم از ابو ذر رضی الله عنه
که گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که گفت اِنَّ اللهَ تَعَالٰی
وَضَعَ الْحَقَّ عَلٰی لِسَانِ عُمَرَ یَقُوْلُ بِهٖ بدرستیکه خدای تعالی القا
حق بر زبان عمر رضی الله عنه کرده تکلم بآن میکند حدیث چهل و نهم روایت کردند
احمد و بزار از ابو هریره رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
اِنَّ اللهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلٰی لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهٖ این حدیث قبل ازین
مذکور شد و ابن منیع در مسند خود از علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت کُنَّا
اَصْحَابُ مُحَمَّدٍ لَا نَشُکُّ اَنَّ السَّکِیْنَةَ تَنْطِقُ عَلٰی لِسَانِ عُمَرَ

رضی الله

رَضِیَ اللهُ عَنْهُ ما اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم هیچ شک و ریب نداشتیم
در آنکه سکینه بر زبان عمر رضی الله عنه ناطق است مترجم گوید اقوال علما در تفسیر سکینه
بسیار است پس بعضی از ایشان معنی این حدیث چنین گفته اند که ما شک نداشتیم
در آنکه عمر رضی الله عنه تکلم بسکینه بچیزی میکند که مستحق است که نفوس بآن ساکن شود
و قلوب بآن مطمئن گردد و آن چیز امری غیبی است که خدای تعالی باو القا کرده
کذا فی بعض حواشی المشکاة و بعضی گفته اند که مراد از آن سکینه ایست که خدای تعالی در کتاب
عزیز فرموده و بعضی غیر این نیز گفته کذا فی النهایة الجزری حدیث پنجاهم روایة
کرد بزار از ابن عمر و ابن عساکر از ابی هریره و صعب بن جثامه رضی الله عنهم که رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود عُمَرُ سِرَاجُ اَهْلِ الْجَنَّةِ فِی الْجَنَّةِ عمر رضی الله عنه
چراغ اهل بهشت خواهد بود در بهشت مترجم گوید این حدیث علی ابن ابی طالب
رضی الله عنه و کرم وجهه نیز از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده موید این قول آنکه
در فصل الخطاب از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که در ایام خلافت عمر رضی الله عنه
چون فتح مداین شد عمر رضی الله عنه امر کرد تا جمیع غنایم را بمسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم
بردند و اول کسی که بمسجد آمد حسن بن علی بود که با عمر رضی الله عنه گفت ای امیر المومنین
از آنچه خدای تعالی بر مسلمانان فتح فرموده حق من بده عمر رضی الله عنه تعظیم و اکرام وی
کرده هزار درهم از غنایم باو داد و چون بخانه تشریف ارزانی فرمود حسین
بن علی آمد و گفت ای امیر المومنین حق مرا از آنچه بر مسلمانان فتح شده عطا کن
عمر رضی الله عنه گفت بِالرَّحْبِ وَالْکَرَامَةِ و هزار درهم دیگر بامام حسین
رضی الله عنه عطا کرد آنگاه عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما نزد پدر آمد طلب حق خود کرد عمر

رضی الله عنه او را پانصد درهم داد عبد الله گفت ای امیر المومنین من مردی کبیر السنم
و در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شمشیر زده ام مرا پانصد درهم میدهی و حسن و حسین
رضی الله عنهما که طفل اند در کوچهای مدینه بازی میکنند ایشانرا هر یک هزار درهم دادی
عمر رضی الله عنه گفت بلی چنین کرده ام تو بیر و پدری مثل پدر ایشان بیار و مادری
مثل مادر ایشان و جد و جده مثل جد و جده ایشان و عمی مثل عم ایشان و خال و خاله
مثل خال و خاله ایشان بیاور تا مقداری که بایشان داده ام بتو میدهم و بیدانم
تو این نوع کسانرا نخواهی آورد چرا که پدر ایشان علی رضی الله عنه است و مادر ایشان
فاطمه زهرا است و جد ایشان محمد مصطفی صلی الله و جده ایشان خدیجه کبری است و عم
ایشان جعفر طیار ابن ابی طالب است و عمه ایشان ام هانی بنت ابیطالب و خال
ایشان ابرهیم ابن رسول الله است و خاله ایشان رقیه و ام کلثوم و زینب
دختران رسول الله اند صلی الله علیه و سلم و چون این خبر بعلی مرتضی علیه التحیة والثنا
رسید و تحسین قول عمر رضی الله عنه کرده گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم
عُمَرُ سِرَاجُ اَهْلِ الْجَنَّةِ فِی الْجَنَّةِ چون عمر رضی الله عنه استماع نقل این
حدیث از علی رضی الله عنه نمود با جمعی اصحاب که نزد وی بود ند برخاسته بمنزل علی
رضی الله عنه آمد و در زد چون علی بیرون آمد عمر رضی الله عنهما گفت ای علی آیا از
پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده که فرمود عُمَرُ سِرَاجُ اَهْلِ الْجَنَّةِ فِی الْجَنَّةِ
علی رضی الله عنه گفت بلی شنیده ام انگاه عمر رضی الله عنه گفت خطی باین مضمون بنویس
از جهت من انگاه علی رضی الله عنه نوشت بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هٰذَا
مَا ضَمِنَ عَلِیُّ ابْنُ اَبِی طَالِبٍ لِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا

عن

عَنْ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ جَبْرَئِيْلَ عَنِ اللهِ
تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ سِرَاجُ اَهْلِ الْجَنَّةِ فِی الْجَنَّةِ
یعنی این خط ضمانه علی ابن ابیطالب است مر عمر ابن خطاب رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه
و سلم از جبرئیل علیه السلام از خدای تبارک و تعالی که عمر ابن خطاب رضی الله عنه
چراغ اهل بهشت است در بهشت بعد از ان عمر رضی الله عنه آن خط را گرفته پیکی از اولاد
خود سپرد و وصیت کرد که وقتی که من بمیرم بعد از غسل و تکفین این خط را در کفن
من مندرج سازند و بپرور دگار خود برم و چون شهید شد بنابر وصیت در کفن او
رضی الله عنه مندرج گردانیدند و در معنی سراج اهل جنت بعضی از علما گفته اند که لوا انست
کان جبل کسی که تمامی ایشان باسلام عمر حاصل شد جمیعا از اهل جنت اند و عمر رضی الله
عنه در میان ایشان همچون سراج است زیرا که اسلام ایشان باسلام عمر رضی الله عنهم
قوت گرفت و در آن وقت اظهار اسلام کردند بعد از انکه خایف و مختفی بود ند هم
چنانکه راه رو بروشنائی چراغ می یابد کذا فی النهایة الجزری رحمة الله حدیث پنجاه
و یکم روایت کرد بزار از قدامه بن مظعون از عم او عثمان بن مظعون که رسول الله
صلی الله علیه و سلم اشارة بدست مبارک خود بجانب عمر رضی الله عنه کرده فرمود هٰذَا
اَغْلَقُ الْفِتْنَةِ لَا يَزَالُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْفِتْنَةِ بَابٌ شَدِيْدُ
الْغَلَقِ مَا عَاشَ هٰذَا بَيْنَ اَظْهُرِكُمْ این مرد ابواب فتنه را مسدود
کننده است و همیشه میان شما و میان فتنه بابی مغلق است که باسانی گشاده نشود مادامی که این مرد
یعنی عمر رضی الله عنه در میان شما است حدیث پنجاه و دوم روایة کرد طبرانی در اوسط
و حکیم در نوادر الاصول مرضیا از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت جبرئیل نزد پیغمبر

صلی الله علیه و سلم آمد و گفت عمر را از من سلام برسان و بگو که غضب تو عزاست و رضای
تو حکم است و در روایتی دیگر آمده فرمود اَتَانِی جِبْرَئِیلُ فَقَالَ اِقْرَأْ عُمَرَ
السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ اِنَّ رِضَاهُ حُکْمٌ وَاِنَّ غَضَبَهُ عِزٌّ حدیث پنجاه
و سیوم روایت کرد ابن عساکر از عائشه رضی الله عنها که گفت رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود اِنَّ الشَّیْطَانَ یَفْرَقُ مِنْ عُمَرَ بتحقیق که شیطان میترسد از عمر
و احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود روایة کردند از طریق بریده که گفت
صلی الله علیه و سلم فرمود اِنَّ الشَّیْطَانَ لَیَفْرَقُ مِنْکَ یَا عُمَرُ بدرستیکه
شیطان میترسد از تو ای عمر حدیث پنجاه و چهارم روایت کردند ابن عساکر
و ابن عدی از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود مَا
فِی السَّمَاءِ مَلَکٌ اِلَّا وَهُوَ یُوَقِّرُ عُمَرَ وَلَا فِی الْاَرْضِ شَیْطَانٌ
اِلَّا وَهُوَ یَفْرَقُ مِنْ عُمَرَ در آسمانها هیچ فرشته نیست مگر آنکه توقیر و تعظیم
میکند عمر را و در زمین هیچ شیطانی نیست مگر آنکه میترسد از عمر رضی الله عنه حدیث پنجاه
و پنجم روایة کرد طبرانی در اوسط از ابو هریره رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود اِنَّ اللّٰهَ بَاهَی بِاَهْلِ عَرَفَةَ عَامَّةً وَبَاهَی بِعُمَرَ
خَاصَّةً و اخرج فی الکبیر من حدیث ابن عساکر بدرستیکه خدا تعالی مباهات و تفاخر
کرد ملایکه با اهل عرفه بر سبیل عموم و بعمر رضی الله عنه بر سبیل خصوص حدیث پنجاه
و ششم بروایة طبرانی و دیلمی از فضل ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود اَلْحَقُّ بَعْدِی مَعَ عُمَرَ حَیْثُ کَانَ بعد از من
حق با عمر است رضی الله عنه در هر مکان که باشد حدیث پنجاه و هفتم طبرانی از سدیه روایة

کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اِنَّ الشَّیْطَانَ لَمْ یَلْقَ عُمَرَ مُنْذُ
اَسْلَمَ اِلَّا خَرَّ لِوَجْهِهِ بتحقیق که شیطان در هیچ وقتی از اوقات ملاقی از عمر
رضی الله عنه نشد از زمانی که عمر رضی الله عنه بشرف اسلام فایز شده مگر آنکه شیطان
بر روی افتاد از خوف و بیمی که از وی رضی الله عنه دارد و دارقطنی این حدیث را
در افراد از طریق سدیه از حفصه روایة کرد حدیث پنجاه و هشتم روایة کرد طبرانی
از ابی ابن کعب که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود قَالَ لِی جِبْرَئِیلُ لِیَبْکِ
الْاِسْلَامُ عَلٰی مَوْتِ عُمَرَ جبرئیل علیه السلام مرا گفت هر آینه گریه خواهد کرد
اسلام بر موت عمر رضی الله عنه حدیث پنجاه و نهم روایة کرد طبرانی در اوسط
از ابو سعید خدری رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود مَنْ اَبْغَضَ
عُمَرَ فَقَدْ اَبْغَضَنِی وَمَنْ اَحَبَّ عُمَرَ فَقَدْ اَحَبَّنِی وَاِنَّ اللّٰهَ
بَاهَی بِالنَّاسِ عَشِیَّةَ عَرَفَةَ عَامَّةً وَبَاهَی بِعُمَرَ خَاصَّةً وَاِنَّهُ
لَمْ یَبْعَثِ اللّٰهُ نَبِیًّا اِلَّا کَانَ فِی اُمَّتِهِ مُحَدَّثٌ وَاِنْ یَکُنْ فِی اُمَّتِی
مِنْهُمْ اَحَدٌ فَهُوَ عُمَرُ قَالُوْا یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ کَیْفَ مُحَدَّثٌ قَالَ
تَتَکَلَّمُ الْمَلَائِکَةُ عَلٰی لِسَانِهِ هر کس دشمن دارد عمر را بتحقیق مرا دشمن
داشته است و هر کسیکه دوست دارد عمر را بتحقیق مرا دوست داشته است و بدرستیکه
خدا تعالی مباهات و مفاخرت بمردم در روز عرفه بر سبیل عموم و بعمر رضی الله عنه
بر سبیل خصوص و خدا تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر آنکه در وی محدثی بوده است و اگر در
امت من از ایشان باشد آن عمر است رضی الله عنه اصحاب گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
چگونه محدث است فرمود ملایکه بر زبان او تکلم میکنند و اسناد این حدیث حسن است

حدیث شصتم روایة کرد احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود و حاکم از بریده رضی الله
عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود یا بلال بم سبقتنی الی الجنة قط
الا سمعت خشخشتک بامامی فاتیت علی قصر مربع مشرف
من ذهب فقلت لمن هذا القصر قالوا لرجل من العرب فقلت
انا من العرب لمن هذا القصر قالوا لرجل من امة محمد صلی الله
علیه و سلم فقلت انا محمد لمن هذا القصر قالوا لعمر ابن الخطاب
رضی الله عنه ای بلال بچه چیز سابق شدی بر من در بهشت داخل نشدم در بهشت
مگر آنکه حس و حرکت ترا پیش پیش خود شنیدم تا بقصر مربع که از طلا ساخته بود رسیدم گفتم
این قصر از آن کیست گفتند از عمر ابن خطاب است رضی الله عنه حدیث شصت و یکم روایت
ابو داود و مرویست از عمر ابن خطاب که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا گفت
لا تنسنا یا اخی من دعائک فراموش مکن ما را ای برادر من از دعا خود حدیث
شصت و دوم روایت کردند احمد و ابن ماجه از عمر رضی الله عنه ایضا که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم او را گفت اشرکنا فی صالح دعائک و لا تنسنا شریک ساز
ما را در دعاء صالح خود فراموش مکن ما را حدیث شصت و سیوم روایت کرد ابن
نجار از ابن عباس رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود الصدق
بعدی مع عمر حیث کان راستی و درستی بعد از من با عمر رضی الله عنه است
هر جا که باشد حدیث شصت و چهارم روایت کردند طبرانی و ابن عدی از ابن
عباس رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود عمر معی و انا مع
عمر و الحق بعدی مع عمر حیث کان عمر با من است و من با عمر و حق بعد از

من

من با عمر است هر جا که بوده باشد حدیث شصت و پنجم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن
حبان در صحیح خود از انس و احمد و بخاری و مسلم از جابر و احمد از بریده و از معاذ رضی الله
عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود در بهشت داخل شدم ناگاه قصری از ذهب
دیدم پرسیدم که این قصر از کیست گفتند از آن جوانی از قریش است گمان کردم که
آن جوان من خواهم بود باز چون بتحقیق آن معنی کردم گفتند عمر ابن خطاب است
اگر این بودی که غیرت ترا میدانستم در آن قصر داخل میشدم و لفظ این حدیث
از پیشتر گذشته است غیر حدیث شصت و ششم روایة کردند ترمذی و حاکم از ابو بکر
رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و ما طلعت الشمس علی
خیر من عمر طلوع نکرد آفتاب بر کسی که بهتر از عمر باشد رضی الله عنه حدیث شصت
و هفتم روایت کرد ابن سعد از ایوب بن موسی مرسلا که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه و هو الفاروق
فرق الله به بین الحق و الباطل بدرستیکه خدا تعالی حق را جاری ساخته
بر زبان و دل عمر رضی الله عنه و او فاروق است خدای تبارک و تعالی باو فرق میان
حق و باطل کرد حدیث شصت و هشتم روایت کرد طبرانی از عصمة ابن مالک که
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و یحک اذا مات عمر فان استطعت
ان تموت فمت و یحک کلمه ایست که بر سبیل توجع و ترحم با کسی میگویند که در
مهلکه افتاده باشد و مستحق آن نباشد یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم باو ترحم و رفق فرمود
و گفت زمانی که عمر رضی الله عنه از عالم رحلت کند اگر بر موت خود قادر باشی بمیر تا از فتنه
و فساد اهل زمان محفوظ باشی فصل پنجم در ذکر ثناء صحابه و سلف بر عمر رضی الله عنهم اجمعین

اجمعین بروایت ابن عساکر از صدیق رضی الله عنه مرویست که گفت در روی زمین
کسی دوستتر نزد من از عمر رضی الله عنه نیست و ابن سعد ایضا از صدیق رضی الله عنه روایت
کرده که در ایام مرض با او گفتند که جواب خدای چه خواهی داد که عمر رضی الله عنه را بر ما والی ساختی
وحال آنکه غلظت او را میدانی گفت اگر از من سوال کند خواهم گفت که بهترین ایشان
را والی ساختم و طبرانی از علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت اِذَا ذُکِرَ الصَّالِحُونَ
فَحَیَّهَلًا بِعُمَرَ مَا کُنَّا نُبْعِدُ اَنَّ السَّکِینَةَ تَنْطِقُ بِلِسَانِ عُمَرَ رَضِیَ اللّٰهُ
عَنْهُ هرگاه که ذکر صلحا کنند بعمر رضی الله عنه ابتدا کن و بذکر او رضی الله عنه تعجیل نمای
بعید نمیدانستیم که سکینه بر لسان عمر رضی الله عنه ناطق بود و قبل ازین معنی سکینه مذکور شد
و ابن سعد از ابن عمر رضی الله عنهما روایة کرده که گفت ندیدم کسی بعد از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم از وقتیکه از عالم رحلت فرمود اجد و اجود از عمر رضی الله عنه و طبرانی و حاکم
از ابن مسعود روایة کرده که گفت اگر علم عمر رضی الله عنه در یک پله ترازو نهند و علم
زندگان روی زمین در پله دیگر هر آینه علم عمر رضی الله عنه راجح خواهد آمد بر علم ایشان
و ظن اصحاب درحق عمر رضی الله عنه آن بود که نه عشر از علم او دارد و یک تقسیم دیگر با
مردم و زبیر ابن بکار از معاویه رضی الله عنه روایت کرده که گفت اما ابوبکر رضی الله
عنه اراده دنیا نداشت و دنیا اراده او نداشت اما عمر رضی الله عنه دنیا اراده او داشت
و او اراده دنیا نداشت و اما ما در دنیا آلوده شدیم و پشت و رو در آن میکردیم
و حاکم از علی رضی الله عنه روایة کرده که در وقتی که عمر رضی الله عنه را در مغتسل حاضر ساختند
و ثوبی پوشیده بود بر وی داخل شده گفت رحمت خدای باد بر تو هیچ کس دوستتر
نیست بر من که بصحیفه عمل او بخدای رسم از صحیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم

ازین شخص پوشیده شده ثبوت و قبل ازین حدیث بچند طریق اسناد از علی مرتضی مذکور
شد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود رضی الله عنه روایة کرده اند که گفت زمانی که صلحا مذکور
شوند ابتدا کنید بذکر عمر رضی الله عنه بدرستیکه او اعلم بود بکتاب الله از ما و افقه بود از
ما در دین خدا تعالی و ایضا طبرانی از عصمة بن ربیعه روایت کرد که عمر رضی الله عنه با کعب الاحبار
گفت که نعت و صفت مرا چگونه یافتهٔ یعنی در توریت گفت یافته‌ام در نعت تو قرنی
از حدید عمر رضی الله عنه گفت قرن از حدید چیست گفت شدید که در امر خدا تعالی ملامت
هیچ ملامت کننده او را نگیرد و از آن پس گفت دیگر چه یافتهٔ با کعب الاحبار گفت
بازین یافته‌ام که بعد از تو شخصی خلیفه باشد که لشکر ظلمه او را بقتل رسانند گفت باز
چه چیز یافتهٔ گفت یافته‌ام که بعد از آن بلا رفتن خواهد بود مرویست بروایت احمد
و بزار و طبرانی از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت تفضیل عمر بر مردم بچهار چیز است اول
بقتل اسیران بدر که خدا تعالی آیه لَوْلَا کِتَابٌ مِنَ اللّٰهِ سَبَقَ الآیَة
بموافق رای او نازل ساخت دوم با آنکه زنان پیغمبر را صلی الله علیه وسلم امر بحجاب فرمود
و زینب که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود گفت ای عمر وحی ما
نازل میشود و تو بر ما حاکم میشوی آنگاه حق تعالی آیه وَاِذَا سَاَلْتُمُوهُنَّ
مَتَاعًا فَاسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ که آیه حجابست نازل ساخت
سیوم آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم جهت اسلام او دعا فرمود و گفت اَللّٰهُمَّ
اَیِّدِ الْاِسْلَامَ بِعُمَرَ چهارم برای او اجتهاد او در بیعت ابوبکر رضی الله عنه
و او رضی الله عنه اول کسی بود که بیعت کرد با ابوبکر رضی الله و ابن عساکر از مجاهد
روایة کرده که گفت ما چنین میگفتیم تا بگذریم که شیطان در ایام خلافت عمر رضی الله عنه

در تحریم بود و چون عمر رضی الله عنه را شهید کردند خلاصی یافت و اعوان و انصار او
متفرق گشتند **فصل ششم** در موافقات عمر رضی الله عنه با قرآن و سنت و توریه روایت
کرد ابن مردویه از مجاهد که گفت عمر رضی الله عنه رائی میدید یعنی اجتهادی میکرد و موافق
رای و اجتهاد او قرآن نازل میشد و ابن عساکر از علی ابن ابیطالب رضی الله عنه کرم الله
وجهه روایت کرده اِنَّ فِي الْقُرْآنِ لَرَأْيًا مِنْ رَأْيِ عُمَرَ یعنی بدرستیکه در قرآن هر آینه رای
از رای عمر هست و از ابن عمر مرفوعا روایت کرده که گفت در چیزی مردم سخن نگفتند
که عمر رضی الله عنه خلاف آن گفته باشد مگر آنکه قرآن موافق آنچه عمر رضی الله عنه گفته بود نازل
شد و موافقات عمر رضی الله عنه با قرآن بسیار است اول و دوم و سیوم روایت کرد بخاری
و مسلم از عمر رضی الله عنه که گفت موافقت کردم با پروردگار خود در سه چیز گفتم یا
رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر مقام ابراهیم را مصلی سازیم خوب خواهد بود آنگاه آیت
وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى نازل شد موافق رای و قول من
دیگر گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بر و فاجر بحضور ازواج مطهرات تو می آیند
اگر ایشان را امر کنی بحجاب خوب است آنگاه آیت حجاب نازل شد دیگر ازواج مطهرات
مجتمع شده بودند در غیرت گفتم یا رسول الله اگر طلاق دهی ایشان را خدای تعالی بدل بهتر از
ایشان تو خواهد داد عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا
خَيْرًا مِنْكُنَّ نازل شد موافق قول من چهارم در باب اسیران بدر بروایت مسلم
از عمر رضی الله عنه مرویست که گفت در سه چیز موافقه با پروردگار خود کردم در حجاب
و در اسیران بدر و در مقام ابراهیم پنجم در باب تحریم خمر بروایت اصحاب سنن و حاکم از عمر
رضی الله عنه مرویست که گفت اللَّهُمَّ بَيِّنْ لَنَا بَيَانًا شَافِيًا بار خدایا بیان کن

ازبرای

ازبرای ما بیانی شافی و وافی در باب خمر ششم در آیت فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ ابن ابی حاتم در تفسیر خود از انس روایت کرده که عمر رضی الله عنهما گفت
در چهار چیز موافقت با پروردگار خود کردم سه چیز مذکور و چهارم آنکه چون آیت
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ الآیة نازل شد گفتم
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ آنگاه بهمین لفظ سمت نزول یافت
هفتم در قضیه عبد الله بن ابی ضحاک در صحیح بخاری از عمر رضی الله عنه روایت کرده که چون عبد الله
بن ابی وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و سلم را خواندند که نماز بروی گذارد رسول الله
صلی الله علیه و سلم برخاست که نماز گذارد و من پیش روی آنحضرت گفتم آیا بر دشمن خدای تعالی
عبد الله بن ابی که در فلان روز چنین و چنین گفت نماز خواهی گذارد و الله که از و فتنه
آن سخن گفتم اندک زمانی نگذشت که آیت وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ
نهی از صلوة بر منافقان است نازل شد هشتم در قضیه استغفار طبرانی از ابن عباس
رضی الله عنهما روایت کرده که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثار در استغفار
برای قومی از منافقان فرمود عمر رضی الله عنه گفت سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ مساویست
بر ایشان استغفار و عدم استغفار تو یا رسول الله صلی الله علیه و سلم آنگاه آیت
سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم تا آخر آیت نازل شد نهم مشورت فرمودن در رفتن
بجنگ بدر بیان آن آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در خروج بجانب بدر با اصحاب
مشورت فرمود عمر رضی الله عنه اشارت به خروج کرد آنگاه آیت كَمَا أَخْرَجَكَ
رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ نازل شد
که اشارت است بآنکه خروج از مدینه بجانب بدر خوبست و بامر خدای تعالی است

وسیم در مشورت در قصهٔ افک و بیانش آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم چون با اصحاب
در قصهٔ افک مشورت کرد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله تزویج عایشه رضی الله عنها
با شما که کرد آنحضرت فرمود خدا تعالی کرد عمر رضی الله عنه گفت آیا گمان شما اینست
که اگر عایشه رضی الله عنها باین صفت موصوف بودی خدا تعالی پنهان میکرد و او را نفی
فراش شما میداد انت سُبْحَانَكَ بُهْتَانٌ عَظِيمٌ آنگاه آیت برات از آن
بهمین طریق نازل شد یازدهم در قصهٔ صوم بیانش آنکه شبی در ماه صیام عمر رضی الله عنه بعد از آن
از خواب بیدار شد باز وجه خود مجامعت کرد و چون در اوایل اسلام حرام بود نزد رسول الله
صلی الله علیه و سلم آمد و گفت از عملی که کرده ام شکوه میکنم نزد خدا تعالی و رسول آنگاه آیت
أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ الی آخره
که حکم تحلیل مجامعت منکوحات در لیالی صیام نازل شد مترجم گوید در کشاف آورده که چون
عمر رضی الله عنه بیان این معنی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم کرد رسول الله فرمود و لایق بحال تو
نبود که این امر از تو صادر شود یا عمر آنگاه جمعی از صحابهٔ مجلس برخاستند و اعتراف کردند
در شب روزه بعد از عشا این امر از ما صادر شده و بعد از وقوع این امر آیت مذکوره نازل شد
دوازدهم از موافقات عمر رضی الله عنه با قرآن این آیت است مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ
وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ
لِلْكَافِرِينَ ابن جریر و غیر او از طرق متعدده روایت کرده اند و اما روایتی که بموافقت
اقرب است روایت ابن ابی حاتم است از عبد الرحمن ابن لیلی گفت یهودی ملاقی عمر رضی الله
عنه شده گفت آن جبرئیل که صاحب شما یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم میگوید او عدو
ماست عمر رضی الله عنه گفت هر که عدو خدا و ملایکه او و رسل او و جبرئیل و میکائیل است

تحقیق

تحقیق خدا تعالی عدو اوست بعد از آن این آیت آمد بر لسان عمر نازل شد سیزدهم آیت
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ الی آخره از موافقات عمر است رضی الله عنه چنانچه
ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی الاسود روایت کرده اند که میان دو کس دعوی
و مخاصمه بود نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتند و رسول الله صلی الله علیه و سلم میان
ایشان حکم فرمود آنگاه آنکس که بروی کرده بود بآن راضی نشد و گفت نزد عمر
ابن خطاب بیرویم چون نزد عمر رضی الله عنه رفتند و گفتند که نزد رسول الله صلی الله علیه
و سلم رفته بودیم و حکم چنین فرمود عمر رضی الله عنه چون حال چنین یافت اندرون
خانه رفت و گفت در همین مقام باشید تا من بیرون آیم آنگاه شمشیر حمایل کرده
بیرون آمد و آنکس که بحکم رسول الله صلی الله علیه و سلم راضی نشده بود بقتل رسانید و آن
شخص دیگر که مخاصم و مقتول بود پشت کرده نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت
والله که عمر صاحب مرا مقتول ساخت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود گمان این نداشتم که بر
قتل مومنی دلیری کند آنگاه آیت فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى
يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا
قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا نازل شد و خون آن شخص هدر گشت و عمر رضی الله از اثم
قتل او خلاصی یافت و این حدیث را شاهدی موصول هست ترجمهٔ این آیت آنست
که فرمود بپروردگار تو سوگند ای محمد که ایشان مومن نیستند تا آنکه ترا حاکم سازند در اختلافی
که میان ایشان واقع است و نیابند در نفس خود تنگی و شکی از آنچه تو حکم کرده و مطیع و منقاد
تو باشند چهاردهم از موافقات استیذان در دخول است بیانش آنکه عمر رضی الله عنه بغلامی
بود در وقتی که در خواب بود آن غلام بی اذن بروی داخل شد عمر رضی الله عنه گفت بار خدایا

واحل شدن بغیر اذن حرام ساز الکاه آیت استیذان نازل شد پانزدهم موافقت
با قول صحابه ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ وابن
مردویه بروایه ابن عساکر از جابر قصه آن مذکور است در اسباب نزول شانزدهم
موافقت در بعضی اذان است و آن مرویست بروایه ابن عدی در کامل از طریق عبد الله
ابن نافع لیکن با ضعف وی ابنا از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت چون بلال رضی الله عنه
در آن اذان أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ حی علی الصلوة گفت عمر رضی الله
عنه گفت ای بلال أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ در عقب آن بگو باز رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود یا بلال قُلْ كَمَا قَالَ عُمَرُ هم چنانکه عمر گفت بگو لیکن حدیث
کاثبات شروعیة اذان نزد اول امر میکند روان حدیث مینماید بقدیم روایه کرد عثمان
بن سعید دارمی از طریق ابن شهاب از سالم بن عبد الله که کعب الاحبار گفت ویل لملک
الْأَرْضِ مِنْ مَلِكِ السَّمَاءِ هلاکی باد مر ملک ارض را از جانب ملک آسمان آنگاه عمر
رضی الله عنه گفت إِلَّا مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ مگر کسی محاسبه نفس خود کرده باشد
بعد از آن کعب الاحبار گفت بآن خدای که نفس من بید قدرة اوست که اینچنین که عمر گفت
در توریت است آنگاه عمر رضی الله بسجده افتاد **فصل هفتم** در ذکر کرامات عمر رضی الله عنه
وقتی که والی شد کرامات از وی صادر شد بدین تفصیل کرامة اول مرویست بروایه بیهقی و ابونعیم
واللالکائی و ابن اعرابی و خطیب از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما باسنادی حسن که گفت
عمر رضی الله عنه لشکری بجانبی توجه ساخت و مردی ساریه نام را بر آن لشکر امیر گردانید بعد از مدتی
که ایشان رفته بودند بکار عزا در وقتیکه عمر رضی الله عنه خطبه میخواند سه دفعه منادی
کرد که یا ساریة الجبل ای ساریه بجانب کوه توجه کن و خود را قایم دار بعد از ایامی رسولی

از جانب

از جانب لشکر آمد عمر رضی الله عنه خبر لشکر رسید رسول گفت ای امیر المؤمنین ما منهزم شده
بودیم در این اثنا آوازی بیست دفعه شنیدیم که میگفت یا ساریة الجبل آنگاه رخت
بجانب جبل کرده خود را قایم کردیم و خدای تعالی دشمن را منهزم ساخت راوی گوید با عمر
رضی الله عنه گفتند ای امیر المؤمنین جبلی که ساریه در آنجا بود و نهاوند بود و در زمین عجم
و تو در مدینه چگونه منادی روز عمر رضی الله عنه گفت بی اختیار این کلام از من
صادر شد و موید این قول روایه ابن مردویه است از طریق میمون بن مهران از ابن
عمر که گفت رضی الله عنه در روز جمعه خطبه میخواند در این اثنا گفت یا ساریة الجبل
مَنِ اسْتَرْعَى الذِّئْبَ ظَلَمَ آنگاه اهل مسجد بیکدیگر نگاه کردند و حیران بودند علی رضی الله
عنه گفت عمر از عهده آنچه گفت بیرون خواهد آمد چون فارغ شد از خطبه خواندن
از این قضیه سوال کردند گفت در خاطر من آمد که مشرکان برادران ما را منهزم ساختند
و بطرف کوهی مرور ایشان واقع شد اگر خود را بکوه میرسانند از یک جانب مقاتله میکنند
و اگر از کوه تجاوز کردند هلاک خواهند شد بنابرین بی اختیار از من صادر شد آنچه شما
زعم کرده اید و شنیدیم آخر الامر بعد از یک ماه از جانب لشکر خبر رسید که گفتند ما در آن
روز آواز عمر رضی الله عنه شنیدیم و بنابرین بجانب کوه میل کردیم تا وقتی که خدای تعالی
فتح و نصرت کرامت فرمود و ابونعیم از عمرو بن حارث روایت کرده که گفت روز
جمعه در اثنائی که عمر رضی الله عنه میخواند بر منبر خطبه کرد و دو نوبت یا سه نوبت گفت
یا ساریة الجبل باز در خطبه خواندن شروع نمود چنانچه بعضی از حضار مجلس گفتند که او
مجنون شده وقتیکه عبد الرحمن ابن عوف بنا بر آنکه الفت و توانستی با یکدیگر داشتند
نزد او رفت و گفت ای امیر المؤمنین مقاله از تو صادر شد وقتیکه خطبه میخواندی

در اثناء خطبه گفتی که یا ساریة الجبل سه بار و این قول از توجه خبر بود عمر رضی الله عنه گفت
والله که من مالک این امر نبودم قوم را دیدم که نزدیک مقاتله میکردند و اعدا از پس
ایشان می آمدند که ایشان را منهزم سازند بی اختیار از من صادر شد الخ گفته ام ایشان
تا ایشان با آن جبل ملحق شوند و ثبات قدم ورزند و این حکایة در میان بود تا وقتیکه
رسول ساریه آمد و کتابتی از جانب ساریه آورد و مضمونش آنکه روز جمعه با اعدا مقاتله میکردیم
تا وقت نماز جمعه در این اثنا شنیدیم که منادی کرد دو نوبت و گفت یا ساریة الجبل
آنگاه ما بجانب جبل ملحق شدیم و بمیمنه بر اعدا غالب بودیم تا وقتیکه خدا تعالی ایشان
منهزم گردانید و ما فتح کردیم بعد از آن جمعی که طعن کرده بودند از خجالة گفتند که این مرد
از پیش خود دستی ساخته بگذارید او را کرامات دوم مرویست بروایة ابی القاسم ابن
بشران از طریق موسی بن عقبه از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت روزی عمر رضی الله
عنه شخصی را گفت نام تو چیست آن شخص گفت نام من جمره باز پرسید که پسر کیستی گفت پسر
شهاب گفت از کجا پیدا شدی گفت از حرقه یعنی مادرم حرقه باز گفت مسکن تو کجاست
گفت حره دیگر پرسید با آن کجاست گفت ذات لظی آنگاه عمر رضی الله عنه گفت
دریاب اهل خود را که سوخته خواهند بود بعد از آن چون آن شخص بخانه خود رفت اهل
خود را دید که سوخته شده اند و امام مالک در موطا مانند این حدیث روایة کرده و دیگران
نیز روایة کرده اند بهمین طریق کرامات سیوم روایة کرد ابو الشیخ در عظمت بسند از قیس
ابن حجاج از کسی که او را اخبار کرده بود که چون فتح مصر شد عمرو ابن عاص رضی الله عنه با ماه
آن شهر آمد و یکروز از ماه گذشته بود که در شهر مصر داخل شد آنگاه اهل مصر گفتند ای
امیر این رود نیل را سنتی و قاعده هست که جاری نمیشود مگر با آن سنت چون عمرو عاص

رضی الله عنه پرسید که چیست آن سنت گفتند یازده شب از این ماه میگذرد دختر بکری را
از پدر و مادرش خوشنود میسازیم و او را از زینت تمام کرده بهترین حلیه و زیوری می پوشانیم
و در رود نیل می اندازیم تا جاری میشود عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت این قاعده
در اسلام نمی باشد و هرگز نخواهد شد و اسلام قواعد ایام کفر را منهدم و منقطع ساخته است
و بهمین حال معتق بودند و نیل جاری نمیشد اصلا نه قلیل و نه کثیر تا وقتی که مردم قصد جلاء
وطن کردند عمرو بن عاص رضی الله عنه چون این معنی مشاهده کرد کیفیت احوال بعمر رضی الله
عنه نوشت و عمر رضی الله عنه چون بر مضمون مکتوب اطلاع یافت در جواب کتابت عمرو بن
عاص نوشت که درین رای صواب کردی و اسلام هدم قواعدی که قبل از این بود کرده
و رقعه صغیر نوشت و در میان کتابت عمرو بن عاص نهاد و با او اعلام کرد که این رقعه
در میان رود نیل انداز چون کتابت بعمرو بن عاص رسید آن رقعه را مطالعه کرد و
مضمونش این بود مِنْ عَبْدِ اللهِ عُمَرَ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ اِلٰی رُوْدِ نِیْلِ
اَمَّا بَعْدُ فَاِنْ کُنْتَ تَجْرِیْ مِنْ قِبَلِکَ فَلَا تَجْرِیْ وَاِنْ کَانَ
اللهُ یُجْرِیْکَ فَاَسْأَلُ اللهَ الْوَاحِدَ الْقَهَّارَ اَنْ یُجْرِیَکَ این رقعه
ایست از بنده خدا تعالی امیر المؤمنین عمر بجانب رود نیل اما بعد اگر تو جاری می شوی
از پیش خود و بامر خود حالا جاری مشو و اگر خدا تعالی ترا جاری میسازد مسئلت میکنم از
خدا تعالی که واحد قهار است مسالت مینمائیم که ترا جاری سازد آنگاه آن رقعه
در رود نیل انداخت جماعتی زمین از صلیب و چون روز دیگر وقت صبح خدای تبارک
و تعالی رود نیل را جاری ساخت مقدار شانزده ذرع در یک شب و از آن تاریخ تا امروز
قطع آن سنت از اهل مصر کرد بفضله و کرمه و منه کرامات چهارم ابن عساکر از طارق

ابن شبه روایت کرده که مردی با عمر رضی الله عنه حکایتی میکرد و در اثنای حکایت سخنی
که دروغ بود گفت عمر رضی الله عنه بگفت احبس هذه این سخن را نگاه دار و مگو باز
چون سخنی دیگر رسید بگفت احبس هذه انگاه آن مرد عمر رضی الله عنه را گفت هر حکایتی
که با شما گفتم صدق و حق بود مگر آنچه مرا امر بر ساختی کرد و بگفتن آن الفاظ ابن عساکر از
حسن روایت کرده که گفت اگر کسی بوده است در عالم که سخن دروغ را بشناختی آن عمر است
رضی الله عنه کرامات پنجم بیهقی روایت کرده در دلایل از ابی هدبه حمصی که گفت عمر رضی الله
عنه را خبر کردند که اهل عراق یعنی کوفه امیر خود را عصیان ورزیدند و او را سنگ زدند عمر رضی الله
عنه از سماع این خبر غضبان از خانه بیرون آمد و شروع در نماز کرد و بواسطه اعراضی که
داشت در آن نماز سهو کرد چون فارغ شد و سلام داد گفت نماز را بر من ملتبس ساختند
بار خدایا امر ایشان را بر من ملتبس ساز و شخصی ثقفی را بر ایشان مسلط گردان که حکم کند در میان
ایشان بحکم جاهلیه از نیکوکار ایشان قبول نکند و از گناهکار ایشان عفو ننماید و ابن
لهیعه گوید در آن وقت هنوز حجاج متولد نشده بود خاتمه در بعضی از سیرت عمر رضی الله
عنه و سیرت او بروایت ابن سعد از احنف بن قیس که گفت روزی در در خانه عمر نشسته
بودیم و درین اثنا جاریه گذشت گفتند این سریت امیر المؤمنین است گفت
حلال نیست بر من که عمرم از مال الله مگر دو حله یکی از برای زمستان و دیگری از برای
تابستان و این مقدار که حج و عمره بآن گذارم و قوت اهل من مثل قوت مردی از قریش
است نه غنی تر ایشان باشد و نه فقیرتر و بعد از این من مردی از مسلمانانم و بروایت
ابن سعد و سعید بن منصور و غیر ایشان از چند طریق اسناد از عمر رضی الله عنه مرویست
که گفت من نفس خود را از مال الله نازل منزله والی مال یتیم ساخته ام اگر احتیاجی ندارم استعفاف

نموده در آن تصرف نمیکنم و اگر محتاج شدم بقدر معروف از آن تناول مینمایم باز چون
مالی بهم رسید آنرا قضا میکنم و گفت من از برای تداوی بعسل احتیاج دارم و در بیت المال
و بجائی عسل هست اگر رخصت دهید قلیلی بگیرم و الا بر من حرام است انگاه اذن دادند
نقلست که مدتی مدید صبر کرد و از بیت المال چیزی نگرفت تا وقتی که جوع و احتیاج تمام او را
فرو گرفت انگاه با صحابه رضی الله عنهم مشوره کرد که نفس من باین حال مشغولست چه مقدار
از آن مرا مصلحت است علی رضی الله عنه فرمود شما را قوت شبانروزی مصلحت است و بعد از این مشورت
عمر بنحو علی رضی الله عنهما عمل میفرمود و مجموع نفقه او در یکسال شانزده دینار بود
و به [illegible] گفت که اسراف کردم درین مال و چون حفصه و عبد الله و غیر ایشان گفتند که اگر
طعامی خوب تناول کنی قوت تو در عبادت حق زیاده خواهد بود گفت آیا شما همه
برین اعتقادید که طعام خوب باید خورد گفتند بلی گفت نصیحت و اخلاص شما را میدانم
ولیکن صاحبین خود را باین صفت گذاشته ام اگر از جاده که ایشان قرار داده اند
تجاوز کنم و آنرا بگذارم در منزل گاه ایشان را نخواهم یافت و روایتست که سالی در مدینه قحط
و تنگی شد عمر رضی الله عنه در آن سال چربی و فربهی نخورد و دو نوبتی دیگر کسی در باب طعام
خوردن او سخن کرد گفت ویحک آیا میگویی که درجات دنیا طیبات خود را بخورم
و از آن تمتع گیرم گویند روزی عاصم پسر او را گوشت تناول میکرد گفت در اسراف کافیست
از برای مرد آنکه تناول کند هر چیز که طبع او بآن مشتهی باشد و در وقت خلافت جبه پشمینه
که رقعها از پوست بآن دوخته بود می پوشید و دره بر گردن مبارک نهاده و در بازار
طواف میکرد و بآن دره مردم را تادیب میفرمود و از کوچه و بازار استخوان خرما میچید
و در منازل مردم میریخت تا از آن انتفاع بگیرند انس گوید جامه عمر را رضی عنه دیدم

که چهار پارچه بر میان کفش آن زده بود و ابو عثمان نهدی گوید از عمر دیدم که بار جامه‌ای
پوستی‌بان دوخته بود و در ایام حج کسائی با قطبی بر درختی می‌انداخت و سایه او بر
آن بود و از کثرت گریه دو خط سیاه بر زیر چشمان وی کشیده بود و در روی او
گاهی که آیتی میخواند از زور و بازی می‌افتاد و چند روز آن آیت را اعاده میکرد و بدین
تفکر در آن متغیر بود و گاهی از روی زمین برگ کاهی برمیداشت و میگفت کاشکی
من اینگاه بودمی کاشکی من چیزی نبودمی کاشکی مادر مرا نزادی و در جراحات
و نقبات شتران دست می‌مالید و میگفت می‌ترسم که از من سوال کنند از آنچه بر تو واقع
شده و گاهی مشک آب بگردن خود مینهاد و چون مردم درین باب سخنی میگفتند جواب
میداد که در نفس من عجب و تکبر پدید آمده میخواهم او را ذلیل گردانم انس رضی الله عنه گوید
در سال قحط در شکم عمر رضی الله عنه قیحی پدید آمد بواسطه زیت زیرا که در آن سال روغن
بر خود حرام کرده بود روزی بر شکم خود مالید و گفت درین وقت غیر زیت
چیزی دیگر نزد ما نیست تا وقتیکه مردم نجات یابند و از ین جهت بود که رنگ او رضی الله عنه
در آن سال تغیر یافته گندم گون شده بود و گفته‌اند دوسترین مردم نزد من کسیست
که عیبهای من نماید ابن عمر رضی الله عنهما گوید هرگز ندیدم که عمر رضی الله عنه غضب کند و نام
خدا تعالی نزد او مذکور سازند یا او را تخویف کنند یا شخصی آیتی از قرآن نزد او بخواند
مگر آنکه از آن غضب باز ایستادی و ترک کردی فعلی را که اراده وقوع آن داشتی
گویند روزی گوشت پخته که روغن با آن آمیخته بود نزد وی آوردند از تناول
نفرمود و گفت هر یکی از گوشت و روغن نان خورش علیحده است دو نان خورش
با نان نمیخورم و وقتی پای خود را منکشف ساخت اتفاقا در آن وقت جمعی از اهل کتاب

بودند

بودند غلامی سیاه بر ران وی رضی الله عنه دیدند آنگاه گفتند ما در کتاب خود دیده‌ایم
که شخصی با این علامت ما را از زمین خود بیرون کند و کعب الاحبار عمر رضی الله عنه را گفت
ما در کتاب الله یافته‌ایم ترا که در ایام حیات تو یا بر دری از درهای جهنم ایستاده مردم را
از دخول جهنم منع میکنی و چون از عالم رحلت کنی مردم بیشتر خود را در جهنم می‌اندازند تا
تا روز قیامت نقلست که عمال خود را که از آن جمله یکی سعد بن ابی وقاص بود امر فرمود
که اموال خود را قلم دادند و آنگاه نصف مال ایشان گذاشت و نصف دیگر گرفت
یعنی در بیت المال داخل کرد این جمیع مذکورات ابن سعد روایت کرده مروی است از
عبد الرزاق از جابر که او نزد عمر رضی الله عنهما شکوه کرد از اذیتی که از جانب زنان خود با او
میرسد عمر رضی الله عنه در جواب او گفت ما نیز از زنان این ایذا و اضرار می‌بینیم چنانچه گاهی که
اراده دارم که بجائی بجهتی روم با من میگویند که غرض تو دیدن دختران بنی فلان
است آنگاه ابن مسعود رضی الله عنه گفت آیا کافی نیست شما را آنکه ابراهیم علیه السلام از خلق ساره
شکوه کرد بخدا تعالی جواب رسید آمد که زنان از ضلع که اعوجاج و عدم استقامت است
مخلوق شده‌اند با او مدارا کن و بپوش آن را تا وقتیکه صحبت با وی داری که خللی نکند در دین
او حرام بوده باشد و نیز مروی است که یکی از پسران عمر رضی الله عنه نزد وی آمد و جامه نیکو
پوشیده آنگاه او را بدره زد تا گریه کرد و گفت چون از پسر او دیدم که نفس او را
در عجب و تکبر در آورده بود دوست داشتم که او را ذلیل گردانم و خطیب روایت کرده
که عمر و عثمان رضی الله عنهما در مسایل نزاع میکردند بحدی که مردم میگفتند که بعد ازین
هرگز میان ایشان اختلاط و مجالست نخواهد بود لیکن از یکدیگر جدا نمی‌شدند مگر باحسن
و اجمل وجهی باب ششم در خلافت عثمان رضی الله عنه و این مشتمل بر ذکر عشره و مدت

عمر و حق عثمان رضی الله عنهما و ذکر سبب مقدمات آن شهادت عمر رضی الله عنه بود از رجوع
از حج بود چنانچه حاکم از ابن مسیب رحمة الله روایت کرد که عمر رضی الله عنه از منی بیرون
آمد در ابطح اناخت فرمود و دستها بجانب آسمان بر داشت و گفت اللّٰهم کبرت
سِنّی وَضَعُفَتْ قُوَّتی وَانْتَشَرَتْ رَعِیَّتی فَاقْبِضْنی اِلَیْکَ غیر
مُضَیِّعٍ وَلَا مُفَرِّطٍ بار خدایا بسن پیری رسیدم و قوتم کم شد و رعیتم بسیار
شدند قبض کن روح من بسوی خود در حالتی که ضایع کننده و مقصر نباشم راوی گوید هنوز
سلخ ذو الحجه نشده بود که وی را شهید کردند نقلست که کعب الاحبار عمر رضی الله عنه را گفت
در توریة دیده ام که تو شهید خواهی شد گفت من در جزیرهٔ عرب باشم چگونه شهید
خواهم شد و بخاری از عمر رضی الله روایت کرده که گفت بار خدایا نصیب کن مرا شهادتی
در راه تو و بگردان موت مرا در بلد پیغمبر تو و حاکم روایت کرده که عمر رضی الله عنه
خطبه خوانده و گفت در خواب دیدم که گویا خروسی مرا یک منقار یا دو منقار زد و گمان
نمیکنم مگر آنکه اجل من نزدیک شده و قومی مرا مامور میسازند بآنکه شخصی را خلیفه سازم
بتحقیق خدای تعالی دین خود را و خلافت خود را ضایع نخواهد کرد و اگر امر من
بسبیل تعجیل واقع شود خلافة شوری باشد میان این شش کس یعنی عثمان و علی و طلحه
و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد ابن ابی وقاص که رسول الله صلی الله علیه و سلم
از ایشان راضی بود و حال کونی که از عالم رحلت فرمود نقلست که مردی عمر
رضی الله عنه را گفت چرا پسر خود عبد الله بن عمر را خلیفه نمی گردانی عمر رضی الله عنه گفت
قَاتَلَکَ اللّٰهُ والله که درین سخن که گفتی ملاحظه جانب خدا نکردی مردی که
زن خود را طلاق نتواند داد چگونه او را خلیفه گردانم بر مسلمانان و مراد عمر از این

سخن آن بود که عبد الله رضی الله عنهما در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم زن خود را
در ایام حیض طلاق داد آنگاه آنحضرت عمر رضی الله عنه را گفت بگو تا عبد الله زن
خود را رجعت نماید و مرویست که عمر رضی الله عنه دستوری نمیداد که سبایائی که بسن
بلوغ رسیده باشند در مدینه در آرند اتفاقا در آن وقت مغیرة بن شعبه بر کوفه امیر بود
مکتوبی بعمر رضی الله عنه نوشت که غلامی نزد منست و هنرهای نیکو میداند که از آن منفعت
بمسلمانان میرسد مثل حدادی و نقاشی و نجارت و آسیاب و غیر ذلک التماس آنکه او را
اذن دخول مدینه دهند آن غلام مجوسی بود و اسمش ابو لؤلؤ و بعد از اذن دخول
مدینه یکروزی نزد عمر رضی الله عنه آمد و از ثقل خراج خود که چهار درهم بود شکایت
نمود عمر رضی الله عنه گفت با این هنرهای که تو داری بسیار نیست آنگاه آن غلام خشم
کرده رفت و گفت عدل او بهمه کس رسیده است غیر از من و چون چندروزی از این حکایت
گذشت او را طلب نموده گفت چنین شنیده که تو آسیای باد میتوانی ساخت آنرا از جهت
مسلمانان بنا کن ابو لؤلؤ روی ترش کرده خشمناک بجانب عمر رضی الله عنه نظر کرد و گفت
آسیایی جهة تو بسازم که مردم سالها از آن باز میگفته باشند چون بازگشت کرد عمر
رضی الله عنه باصحاب گفت این غلام مرا وعید بقتل داد و چنان بود که مدتی قتل او را
در دل خود پنهان میداشت و خنجر مسموم دو شاخ بود تا وقت صبحی که هنوز تاریکی
شب باقی بود در زاویه از زوایای مسجد کمین کرد تا زمانی که عمر رضی الله عنه بیرون
آمد و مردم را از برای نماز بیدار کرد و قبل از احرام بصلوة مردم را بتسویه صفوف
امر فرمود درین اثنا ابو لؤلؤ نزدیک آمد و سه نوبت آن خنجر را بر کتف و خاصره
عمر رضی الله عنه زد عمر رضی الله عنه همان ساعت بیفتاد و سیزده کس دیگر را زخم

زد که نه کس از آنجمله مردند آخر مردی از اهل عراق جامه بر روی وی انداخت و چون
نومید گشت خود را بکشت و قریب بطلوع آفتاب بود که عمر رضی الله عنه را بخانه خود بردند
و در آن روز عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه امامت مردم کرده در نماز کوتاه
ترین سوره خواند آنگاه عمر رضی الله عنه را نبیذ آشامانیدند و از جراحات او چنانکه بود
بیرون آمد بعد از آن شیر آشامانیدند آن نیز از جراحات بیرون آمد مردم گفتند باکی
نیست عمر رضی الله عنه گفت اگر بقتل باکی هست من مقتول شده ام آنگاه اصحاب او را
ثنا کردند و گفتند تو در دنیا ما بودی و مثل تو کسی نبود و ثنای او و صفات او رضی الله عنه
میکردند در جواب ایشان گفت والله که من دوست میدارم که بسر بیرون آیم نه مرا
و نه بر من و صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم برای من سالم بماند آنگاه ابن عباس
رضی الله عنهما بروی ثنا کرد عمر رضی الله عنه گفت والله که اگر پری زمین ذهب میداشتم
فدیه میدادم از هول قیامت و خوف عذاب منزجر گویند ثنای ابن عباس رضی الله عنه
بر عمر رضی الله عنهم بطریقی که در بخاری از مسور بن مخرمه روایت کرده آنست که گفت
چون عمر را رضی الله عنه زخم خنجر زدند متالم بود و جزع میکرد ابن عباس رضی الله عنهما
گفت ای امیر المومنین مبالغه مکن در جزع اگر امری واقع شود تو بصحبت رسول الله
صلی الله علیه و سلم رسیدی و نیکو صحبت داشتی و رسول الله را مفارقت کردی
حال آنکه وی از تو راضی بود و باز مصاحبت نیکو کردی با ابو بکر رضی الله عنه و مفارقت
او کردی در حالیکه از تو راضی بود و باز در صحبت اصحاب بودی نیکو صحبتی کردی و اگر مفارقت
ایشان کنی در حالتی است که ایشان از تو راضی و شاکرند آنگاه عمر رضی الله عنه گفت
اما صحبت و رضای رسول الله نیست الا منتی که خدای راست بر من و اما آنچه گفتی از صحبت

و رضای

و رضای ابو بکر کذلک اما آنچه می بینی از جزع من نیست مگر جهت تو و اصحاب تو یعنی از وقوع فتنه
بر شما میترسم والله لو ان لی طلاع الارض ذهبا لافتدیت
من عذاب الله قبل ان اراه والله که اگر مرا مقدار پری زمین زر بودی
که طلوع آفتاب کند و روان کرده و ذهب بودی فدیه میدادم از عذاب خدای تعالی پیش از
آنکه او را ببینم یعنی بواسطه آنکه خدا از اهل عالم مستغنی است و من از عذاب شدید او می
ترسم و بعد از آنکه خلافت میان شش تن مذکوره شوری ساخت صهیب را امر فرمود که با
مردم نماز گذارد و وقوع این قضیه در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی الحجه
بود و در روز یکشنبه مدفون شد و بعضی رسیده که در روز شنبه وفات عمر رضی الله عنه
آفتاب منکسف شد و جن بروی نوحه کرد و در یک روایت آنست که در وقت حالت
نزع حمد خدای را که موت من بدست کسی نبود که دعوی اسلام کند و با پسر خود عبد الله
گفت که حساب کن که دین من چند است و بعد از آنکه حساب کردند هشتاد و شش هزار درم
یا مانند آن بود آنگاه گفت اگر مال آل عمر بآن وفا کند از آن مال ادا کن و اگر
وفا نکند در میان قریش سوال کن و گفت ای عبد الله برو نزد عائشه ام المومنین
رضی الله عنها و بگو که عمر دستوری میخواهد که نزدیک صاحبین خود مدفون شود و درین باب
رضای شما چیست چون عبد الله آمد و پیغام رسانید عائشه رضی الله عنها گفت تا
غایت من این مقام را از برای خود گذاشته بودم این زمان ایثار کردم بر عمر
رضی الله عنه و چون عبد الله باز آمد و بشارت اذن عائشه رضی الله عنها رسانید
عمر رضی الله عنه حمد خدا بجای آورد آنگاه بعضی حضار مجلس گفتند ای امیر المومنین وصیت
کن تا کسی را خلافت مقرر فرمائی گفت هیچکس سزاوارتر از این شش تن مذکور نیست

وگفت عبد الله در مجالس ایشان حاضر شود ولیکن چیزی از امر خلافت باو متعلق نباشد
واگر امر خلافت بسعد بن ابی وقاص رسد واهل ست باین امر والا هرکدام خلیفه
بوده باشند او را مدد و معاون خود سازند چرا که من عزل او نه بواسطه عجز و یا خیانت کردم
بعد از آن گفت وصیت میکنم کسی را که بعد از من خلیفه شود بتقوی و ترس از خدای تعالی
و وصیت میکنم او را بمهاجر و انصار و باهل امصار بهترین وصیتی راوی گوید چون وفات
کرد همراه جنازه رفتیم تا روضه حضرت صلی الله علیه و سلم آنگاه عبد الله سلام کرد
و گفت عمر اذن میخواهد عایشه رضی الله عنها گفت بیارید چون در حرم در آوردند در
مکان شریف پیش صاحبین خود مدفون شد و بعد از فراغ از دفن جماعت مذکور یعنی
اصحاب شوری در یکجا مجتمع شدند عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت امر خود را
بسه کس باز گذارید زبیر گفت من امر خود را بعلی گذاشتم و سعد گفت من امر خود را
بعبد الرحمن بن عوف گذاشتم و طلحه گفت رجوع امر خود بعثمان کردم و چون این سه
کس بیرون شدند عبد الرحمن عثمان و علی رضی الله عنهم را گفت من اراده این امر
خلافت ندارم هر یک از شما که تبرا کنید از این امر اختیار بدست او میدهیم و عهد خدای
و اسلام بر وی باد که در نفس خود و سلاطین افضل کند و حریص باشد بر صلاح حال امت آنگاه
عثمان و علی رضی الله عنهما هر دو سکوت درین امر اختیار فرمودند باز عبد الرحمن رضی الله عنه
گفت اگر شما سکوت اختیار میکنید رجوع بمن کنید و خدا بر من است که تقصیر نکنم از
افضل ایشان هر دو گفتند بلی بتو رجوع کردیم بعد از آن عبد الرحمن با علی رضی الله عنه خلوه
کرده گفت عهد و میثاق خدای تعالی از تو میگیرم که اگر ترا امیر سازم طریقه عدل مرعی داری
و اگر دیگری بر تو امیر گردانم اطاعت و انقیاد مشار الیه کنی علی رضی الله عنه گفت بلی قبول دارم

با عثمان رضی الله عنه خلوه کرده بهمین طریق گفت و بعد از اخذ میثاق بیعت کرد
بعثمان و علی نیز بیعت کرد با وی رضی الله عنهما و این بیعت سیوم روز بعد از فوت عمر
رضی الله عنه بود و ابن عساکر روایت کرده که مردم درین ایام نزد عبد الرحمن مجتمع
شده در بنیان مشوره میکردند و هیچ مرد ذی رای را نیافت که مایل بخلافت عثمان
رضی الله عنه نباشد خاصه در وقتی که جهة بیعت نشست حمد و ثنا و الهی بجای آورد در
اثنای سخن گفت مردم را چنین یافته ام که با کسی نیند از بیعت عثمان رضی الله عنه
و در روایتی آنکه گفت اما بعد ای علی مردم را چنان دیدم که بخلافه عثمان مایل اند در خاطر
مبارک تو چیزی راه نیابد آنگاه دست عثمان را گرفت و گفت بیعت میکنم
با تو بر سنت خدای و رسول او و سنت دو خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم
و بعد از بیعت عبد الرحمن جمیع مهاجر و انصار بیعت کردند   بروایت ابن
سعد از انس که گفت عمر رضی الله عنه یکساعت قبل از آنکه فوت شود نزد ابو طلحه
انصاری کس فرستاد و گفت باید که پنجاه کس از انصار با اصحاب شوری باشی و در
خانه که مجتمع خواهند شد بدر آن خانه بایستی با اصحاب خود و نه گذاری که کسی از ایشان
در آید و نگذاری که زیاده از سه روز بگذرد تا وقتیکه شخصی را بر خود امیر کرده اند
و در مسند امام احمد از ابی وائل مرویست که گفت عبد الرحمن بن عوف را گفتم
چگونه بیعت بعثمان کردی و علی را گذاشتی عبد الرحمن گفت گناه من نبود ابتداء
بعلی رضی الله عنه کرده گفتم با تو بیعت میکنم بکتاب الله و سنت رسول الله و سیرت
ابو بکر و عمر رضی الله عنهم گفت قبول دارم در آنچه استطاعت داشته باشم باز همین
معنی را بعینه بعثمان رضی الله عنه عرض کردم عثمان گفت قبول دارم و مرویست

که عبد الرحمن در خلوت عثمان را گفت اگر با تو بیعت نکنم مشورة تو با من در حق
کیست گفت علی باز علی را رضی الله عنه گفت اگر با تو بیعت نکنم رای و صلاح تو بر
کیست گفت عثمان باز زبیر را طلب نموده با او گفت اگر با تو بیعت نکنم صلاح و مشورة
تو درین باب کیست گفت علی یا عثمان باز سعد بن ابی وقاص را طلبید با او گفت
من و تو هیچ کدام اراده خلافت نداریم صلاح تو چیست سعد گفت صلاح
با عثمان است باز عبد الرحمن با اعیان شهر مشورة کرد و اکثر ایشان را یافت که مایل
اند بعثمان رضی الله عنه و هم و نیست بروایت سعد و حاکم از ابن مسعود که بعد از
بیعت عثمان رضی الله عنه گفت امیر ساختیم بهترین کسی را که باقی مانده بود از اصحاب
و درین امر تقصیر نکردیم انتهی پس بنا برین مقدمات و احادیث مذکوره در وصیت
عمر رضی الله عنه و باجماع صحابه صحت بیعت عثمان علیهم الرضوان ثابت شد و هیچ
شکی و نزاعی دران نیست و ایضا ثابت شد آنکه علی رضی الله عنه از جمله کسانی بود که بیعت
کردند و قبل ازین ثناء علی بر عثمان رضی الله عنهما نیز بیان کردیم و آنکه بر خلافت
عثمان بغزا رفت و اقامت حدود در حضور او نمود و ایضا احادیث کثیره دال
بر خلافة عثمان و بر آنکه بعد از خلافت عمر خواهد بود مذکور شد احتیاج باعاده
درین مقام نیست و ایضا واضح شد که خلافت عثمان فرع خلافة عمر است و خلافت
عمر فرع خلافت صدیق است رضی الله عنهم و اجماع صحابه و ادله کتاب و سنت
بر حقیقة خلافت صدیق قایم است پس لازم است که بر حقیة خلافت عمر رضی الله عنه
اجماع و ادله کتاب و سنت قایم باشد باز بر حقیة خلافت عثمان علیهم الرضوان
پس بیعت عثمان بیعتی صحیح است و خلافت او خلافتی حق و صدق است که

هیچ شکی و شبهه و قدح و طعن دران نیست ولله الحمد والمنة باز بدانکه
درین باب چند فصل است **فصل اول** در اسلام و هجرت عثمان رضی الله عنه و غیر آن
اسلام وی رضی الله عنه قدیم بود و او از جمله کسانی است که صدیق رضی الله عنه
ایشانرا دعوت کرد باسلام و دو هجرت کرد هجرت اولی بحبشه و هجرت ثانیه
بمدینه و رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل از نبوة دختر خود را رقیه با و تزویج فرمود
و در ایام غزای بدر رقیه فوت شده و بنا بر آنکه او مریض بود عثمان رضی الله عنه
باذن رسول الله صلی الله علیه و سلم از غزو بدر موخر ماند لیکن در سهم و اجر با اهل بدر
شریک بود و در اهل بدر معدود و بشارة نصرت مسلمانان در روزی که دفن رقیه
نمود باو رسید در مدینه و بعد از وفات رقیه رسول الله صلی الله علیه و سلم خواهر
او ام کلثوم بنکاح عثمان رضی الله عنه در آورد و سال نهم از هجرت او نیز وفات
یافت علما گفته اند که غیر از عثمان رضی الله عنه کسی دیگر نیست که دو دختر پیغمبری بزنی
گرفته باشد و تسمیه عثمان رضی الله عنه بذی النورین ازین جهة است پس او رضی الله
عنه از جمله سابقین اولین است و اول مهاجرین است و یکی از عشره مبشره است
و یکی از سته توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو عنهم راض است و یکی
از جامعان قرآن مبین است و قبل ازین مذکور شد که صدیق رضی الله عنه
ایضا جمع قرآن کرد و اما تمیز عثمان رضی الله عنه بجمع قرآن بواسطه آن است که او
جمع در مصحف بترتیبی که این زمان معروف است نمود و از جمله فضایل عثمان رضی الله
عنه آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم او را بر مدینه خلیفه خود ساخت در وقت غزوه
ذات الرقاع و غطفان ابن اسحق گوید عثمان اول اسلام آورده بود بعد از

ابوبکر و علی و زید بن حارثه رضی الله عنهم و عثمان بسیار صاحب جمال بود و ابن عساکر
از اسامة بن زید روایت کرد که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا فرستاد با کاسه
که در آن گوشت بود بخانه عثمان رضی الله عنه وقتی که بخانه او در آمدم دیدم که رقیه
دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم نشسته بود گاهی بروی عثمان نگاه میکردم و گاهی
دیگر ملاحظه روی رقیه مینمودم چون باز گشتم رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت آیا
اسامه داخل شدی بر ایشان گفتم بلی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هل رأیت
زوجا احسن منهما آیا زوجی نیکوتر از ایشان دیده گفتم ندیده ام نیکوتر
ایشان یا رسول الله و بروایة ابن سعد مرویست که چون عثمان رضی الله عنه
بشرف اسلام فایز شد حکم ابن العاص که عم او بود ویرا گرفته بطنابی مستحکم بست
و گفت والله که ترا خلاص نسازم ازین بند تا وقتیکه ازین دین محدث بر نگردی
بدین آبا و اجداد خود در آئی عثمان رضی الله عنه گفت والله که هرگز ترک این دین
نکنم و مفارقت آن نه نمایم الحکم چون حکم صلابت او در دین مشاهده نمود او را
گذاشت و ابو یعلی از انس رضی الله عنه روایت کرده که گفت اول کسی که با اهل خود
بجانب حبشه هجرت نمود عثمان رضی الله عنه بود رسول الله صلی الله علیه و سلم او را گفت
صَحِبَهُمَا اللّٰهُ اِنَّ عُثْمَانَ لَاَوَّلُ مَنْ هَاجَرَ اِلَى اللّٰهِ بِاَهْلِهٖ
بَعْدَ لُوْطٍ خدا تعالی رفیق همراه عثمان و زوجه او رضی الله عنهما باد و بتحقیق که عثمان
اول کسی است که با اهل خود هجرت بسوی خدای نمود بعد از لوط علیه السلام و ابن
عدی از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت چون رسول الله صلی الله علیه و سلم
دختر خود را ام کلثوم تزویج کرد ام کلثوم را گفت اِنَّ بَعْلَكِ اَشْبَهُ النَّاسِ

بِجَدِّكِ اِبْرَاهِيْمَ وَاَبِيْكِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
بتحقیق شوهر تو شبیه ترین مردم است بجد تو ابراهیم و به پدر تو محمد علیهما الصلوة والسلام
والله اعلم فصل دوم در فضایل عثمان رضی الله عنه و در باب خلافه و فضایل ابوبکر
رضی الله عنه بعضی از احادیث مذکور خواهد شد حدیث اول مرویست بروایة بخاری
و مسلم از عائشه رضی الله عنها که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در وقتیکه عثمان
رضی الله عنه نزد او صلی الله علیه و سلم آمد ثیاب خود را جمع نموده فرمود اَلَا اَسْتَحْيِيْ
مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ آیا شرم نکنم از مردی که ملایک ازو شرم میکنند حدیث دوم
روایت کرد ابو نعیم در حلیه از ابن عمر رضی الله عنهما که رسول الله گفت اَشَدُّ اُمَّتِیْ
حَيَاءً عُثْمَانُ ابْنُ عَفَّانَ شرمگین ترین امت من عثمان ابن عفان است
حدیث سیوم روایة کرد خطیب از ابن عباس و ابن عساکر از عائشه که رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود اِنَّ اللّٰهَ اَوْحٰى اِلَيَّ اَنْ اُزَوِّجَ كَرِيْمَتِيْ مِنْ
عُثْمَانَ بتحقیق خدا تعالی وحی فرستاد بسوی من که تزویج کنم دختر خود را یعنی
ام کلثوم بعثمان رضی الله عنه حدیث چهارم بروایت احمد و مسلم از عائشه
رضی الله عنها مرویست که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اِنَّ عُثْمَانَ رَجُلٌ
حَيِيٌّ وَاِنِّيْ خَشِيْتُ اَنْ اَذِنْتُ لَهٗ وَاَنَا عَلٰى تِلْكَ الْحَالَةِ اَنْ
لَا يَبْلُغَ اِلَيَّ فِيْ حَاجَتِهٖ بتحقیق عثمان مردی شرمگین است و ترسیدم که
اگر برین حالت یعنی بر حالتیکه کشف فخذ یا ساقین خود کرده ام او را اذن دخول
دهم بحاجتی که دارد نزد من نیاید و باز گردد از غایت شرم حدیث پنجم بروایة بخاری
و مسلم از عائشه ایضا مرویست که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اَلَا اَسْتَحْيِيْ

مِنْ تَجِلُّ تَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ آیا شرم نکنم از مردی که ملایکه از و
شرم میکنند **حدیث ششم** ابن عساکر از ابی هریره روایة کرده که رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود انَّ عُثْمَانَ حَيٌّ تَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ **حدیث
هفتم** روایة کرد ابو نعیم از ابن عمر رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
عُثْمَانُ اَحْيَى اُمَّتِي وَاَكْرَمُهَا عثمان شرمگین ترین و گرامی ترین امت
من است **حدیث هشتم** روایت کرده ابو نعیم از ابی امامه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود انَّ اَشَدَّ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا حَيَاءً عُثْمَانُ ابْنُ
عَفَّانَ اشد حیا درین است بعد از پیغمبر عثمان ابن عفان است **حدیث نهم**
روایت کرد ابو یعلی از عایشه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انَّ عُثْمَانَ
حَيِيٌّ سَتِيرٌ تَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ بتحقیق عثمان مردی شرمگین است
که ستر و حیا و شرم از و ملایکه میکنند **حدیث دهم** طبرانی از انس رضی الله عنه روایة
کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انَّ عُثْمَانَ لَاَوَّلُ مَنْ هَاجَرَ
بِاَهْلِهِ اِلَى اللهِ بَعْدَ لُوطٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ترجمه این حدیث گذشت
حدیث یازدهم مرویست بروایة ابن عدی و ابن عساکر از ابن عمر رضی الله عنهما که
گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اِنَّا نُشَبِّهُ عُثْمَانَ بِاَبِيْنَا
اِبْرَاهِيْمَ خبر این است که تشبیه میکنیم عثمان را به پدر خود ابراهیم **حدیث دوازدهم**
روایت طبرانی از ام عیاش که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود مَا
زَوَّجْتُ عُثْمَانَ اُمَّ كُلْثُوْمٍ اِلَّا بِوَحْيٍ مِنَ السَّمَاءِ تزویج
عثمان با ام کلثوم نکردم مگر بوحی آسمانی **حدیث سیزدهم** روایت کرد ابن ماجه از

ابو هریره که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود مر عثمان را که ای عثمان هٰذَا
جِبْرِيْلُ يُخْبِرُنِيْ اَنَّ اللهَ قَدْ زَوَّجَكَ اُمَّ كُلْثُوْمٍ بِمِثْلِ
صَدَاقِ رُقَيَّةَ وَعَلٰى مِثْلِ صُحْبَتِهَا ای عثمان این جبرئیل است
و خبر میدهد مرا که خدا تعالی تزویج کرده ام ام کلثوم را تو بمثل مهر رقیه و بمثل صحبت
او **حدیث چهاردهم** روایة کرد احمد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم از عایشه
رضی الله عنها که گفت نبی صلی الله علیه و سلم عثمان را گفت یا عُثْمَانُ اِنَّ اللهَ
مُقَمِّصُكَ قَمِيْصًا فَاِنْ اَرَادَكَ الْمُنَافِقُوْنَ عَلٰى خَلْعِهِ فَلَا
تَخْلَعْهُ حَتّٰى تَلْقَانِيْ بتحقیق خدا تعالی ترا قمیص یعنی جامهٔ خلافت خواهد پوشانید
پس اگر اهل بغی و نفاق ترا برین وا دارند که این جامه را از خود دور کنی دور مکن
تا وقتیکه بمن ملاقات کنی و از جمله احادیث واضحه ظاهره است در خلافت
او رضی الله عنه و انصاف دلالتی واضح بر حقیقة خلافت او میکند زیرا که در حدیث کم
کنایة از خلافت است نسبت تقمیص که خلعت خلافت است بخدا تعالی فرموده و گفت
اَنَّ اللهَ مُقَمِّصُكَ اِلَى الْاٰخِرِ **حدیث پانزدهم** روایة کرد ابو یعلی از جابر
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود عُثْمَانُ ابْنُ عَفَّانَ وَلِيٌّ
فِي الدُّنْيَا وَوَلِيٌّ فِي الْاٰخِرَةِ عثمان ابن عفان محب ما و ناصر من است
در دنیا و در آخرت **حدیث شانزدهم** بروایت ابن عساکر مرویست
از جابر رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود عُثْمَانُ
فِي الْجَنَّةِ **حدیث هفدهم** مرویست بروایت ابن عساکر از ابو هریره رضی الله
عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود لِكُلِّ نَبِيٍّ خَلِيْلٌ فِيْ اُمَّتِهِ

وَاَنَّ خَلِیْلِی عُثْمَانُ ابْنُ عَفَّانَ ہر پیغمبر را دوستی ہست در امت خود
و بدرستیکه دوست من عثمان ابن عفان ہست مصنف کوید در باب فضایل
صدیق در حق صدیق مثل این حدیث مذکور شد و در آنجا اشعار باین معنی کردیم که
این حدیث مانند این حدیث منافاتی با حدیث مشہور که دال ہست بر نفی
خلت ندارد زیرا که مراد از حدیث مشہور کمال خلت ہست و الله اعلم حدیث
ہشتدہم روایت کردند ترمذی از طلحه و ابن ماجه از ابی ہریره که پیغمبر صلی الله علیه
و سلم فرمود لِکُلِّ نَبِیٍّ رَفِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ وَرَفِیْقِیْ فِیْهَا عُثْمَانُ
ابْنُ عَفَّانَ ہر پیغمبر را در بہشت رفیقی ہست و رفیق من در بہشت عثمان
ابن عفان ہست حدیث نوزدہم روایت کرد ابن عساکر از ابن عباس
رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود لَیَدْخُلَنَّ بِشَفَاعَةِ
عُثْمَانَ سَبْعُوْنَ اَلْفًا کُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوْا النَّارَ فِی الْجَنَّةِ
بِغَیْرِ حِسَابٍ ہر آینه داخل شوند بشفاعت عثمان ہفتاد ہزار کس که جمیع
ایشان مستوجب دوزخ باشند در بہشت بی آنکه ایشان را حساب کنند حدیث
بستم مرویست بروایة طبرانی از زید ابن ثابت که کفت رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود مَا کَانَ بَیْنَ عُثْمَانَ وَ رُقَیَّةَ وَ بَیْنَ لُوْطٍ اَحَدٌ
مِنْ مُهَاجِرٍ نبود در میان عثمان و رقیه رضی الله عنهما و میان لوط علیه السلام
ہیچ کس از مہاجر که ہجرت در راه خدا تعالی کرده باشد یعنی بعد از ہجرت لوط علیه السلام
با اهل خود عثمان رضی الله عنه کرد بلا فاصله کسی دیگر نبود که باین طریق ہجرت کرده
باشد حدیث بیست و یکم روایت کرد بخاری از عبد الرحمن سلمی که کفت زمانیکه

عثمان رضی الله عنه را در خانه خود محاصره کرده بودند بر آن جماعت مشرف شد و کفت
از شما سوالی دارم و سوال نمیکنم مکر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم آیا شما
نمیدانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ہر کس که تجہیز جیش عسرة کند مر او را
بہشت ہست و من تجہیز آن جیش کردم دیکر نمیدانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود ہر کس که چاه رومه را بخرد مر او راست جنت و من آنرا حفر کرده ام آنگاه
اصحاب کفتند راست میکوئی و ما میدانیم که تو بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم
عمل نمودی و مراد از جیش عسرت لشکری ہست در خدمت رسول الله صلی الله
علیه و سلم بغزای تبوک رفتند و جیش عسرت برای این کفتند که مردم را در آن جنک
تنکی و قحطی و عسرت از امر آب و زاد و مرکوب و غیر آن بسیار واقع شد چنانکه در کتب
سیر مسطور ہست و بیر رومه چاہی ہست در مدینه که عثمان رضی الله عنه آنرا خرید
نموده سبیل کرد حدیث بیست و دوم مرویست بروایة ترمذی از عبد الرحمن
بن خباب که کفت حاضر بودم نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ترغیب میفرمود مردم
بر تجہیز جیش عسرت آنگاه عثمان ابن عفان کفت یا رسول الله بر من ہست که صد
شتر مکمل با اسباب و آلات آن در راه خدا تعالی بدہم باز آنحضرت تحریض
فرمود دیکر بار عثمان رضی الله عنه آمد و کفت یا رسول الله بر من ہست که دویست
شتر مکمل با اسباب آن بدہم در راه خدا تعالی کرت سیوم که حضرت صلی الله
علیه و سلم تحریض نمود عثمان رضی الله عنه کفت یا رسول الله اینک سیصد شتر
مکمل با جہاز و یراق دادم که صرف لشکر در راه خدا تعالی کنند آنگاه رسول الله
صلی الله علیه و سلم در حالت فرود آمدن از منبر فرمود مَا عَلٰی عُثْمَانَ مَا

فَعَلَ بَعْدَ هٰذِهٖ باکی نیست بر عثمان اگر کاری کند بعد ازین یعنی این خرج نمودن
او کفارهٔ گناهان اوست حدیث بیست وسیوم مرویست بروایهٔ ترمذی
وحاکم صحیح کرد آنرا از عبد الرحمن بن سمره که گفت وقتیکه رسول الله صلی الله علیه
وسلم تجهیز جیش عسرت میکرد عثمان رضی الله عنه آمد با هزار دینار طلا وان را
در کنار حضرت صلی الله علیه وسلم ریخت وحضرت صلی الله علیه وسلم آن زر را
قبول فرمود وگفت مَا ضَرَّ عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هٰذَا الْيَوْمِ
مضرت نمیرساند عثمان را آنچه بعد ازین کند حدیث بیست وچهارم مرویست
بروایهٔ ترمذی از انس که گفت چون رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود به بیعت
الرضوان در آن وقت عثمان رضی الله عنه بطریق رسالت از جانب رسول الله
صلی الله علیه وسلم بمکه رفته بود وجمیع مردم بیعت کردند آنگاه رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود عُثْمَانُ فِي حَاجَةِ اللّٰهِ وَحَاجَةِ رَسُولِ اللّٰهِ
عثمان بحاجت خدا ورسول رفته بود وهر دو دست مبارک خود را بر یکدیگر زد
وبیعت کرد وحال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم که عوض دست عثمان
رضی الله عنه آورد بهتر بود از آنها که دست خود آورد بنیت بیعت ونسبت
حاجت که درین حدیث بخدای تبارک وتعالی کرده بطریق استعاره وتمثیل
چنانچه مقررست در علم بیان حدیث بیست وپنجم روایه کرد ترمذی از ابن عمر رضی الله
عنهما که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بعد ازین فتنه واقع خواهد
شد واشارت بعثمان رضی الله عنه کرده فرمود يُقْتَلُ فِيهَا هٰذَا مَظْلُومًا
یعنی عثمان در آن فتنه کشته خواهد شد حال کونه که مظلوم بوده باشد حدیث

بیست وششم

بیست وششم روایه کردند ترمذی وابن ماجه وحاکم صحیح کرد آنرا از مره بن کعب
که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر فتنه کرد وگفت درین نزدیکی واقع
خواهد شد درین اثنا مردی جامه بسر کشیده میگذشت آنگاه رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود هٰذَا يَوْمَئِذٍ عَلَى الْهُدٰى این شخص در آن روز
بر هدایه ودلالت خیر باشد چون برخاستم دیدم که آن شخص عثمان ابن عفان
است باز پرسیدم که این شخص فرمود بلی حدیث بیست وهفتم روایه کرد ترمذی
از عثمان رضی الله عنه که در روز محاصره گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
عهدی ووصیتی فرموده است مرا وپس بران صبر میکنم وغرض عثمان رضی الله
عنه ازین عهد اشارتیست بحدیثی سابق که فرمود خدا تعالی ترا قمیص خلافت
خواهد پوشانید اگر منافقان اراده خلع آن کنند قبول مکن وصبر کن تا وقتیکه
بمن رسی حدیث بیست وهشتم روایه کرد حاکم از ابو هریره رضی الله عنه که گفت
عثمان رضی الله عنه دو نوبت بهشت را از رسول الله صلی الله علیه وسلم خریده
در وقت حفر بئر رومه ونوبتی در وقت تجهیز جیش عسرت حدیث بیست
ونهم روایه کرد ابن عساکر از ابو هریره که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود عُثْمَانُ مِنْ اَشْبَهِ اَصْحَابِي بِي خُلُقًا عثمان شبیه ترین اصحاب
منست بمن از روی خلق حدیث سی ام روایه کرد طبرانی از عصمة ابن مالک
که گفت رقیه که دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم زوجه عثمان رضی الله عنه
فوت شده بود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود زَوِّجُوا عُثْمَانَ
لَوْ كَانَ لِي ثَالِثَةٌ لَزَوَّجْتُهُ وَمَا زَوَّجْتُهُ اِلَّا بِالْوَحْيِ

دختران خود را بعثمان نکاح کنید اگر مرا دختر ثالثی غیر آن دو دختر بودی نکاح
او در می آوردم و این تزویج نکردم مگر بوحی از جانب خدا تعالی حدیث سی
و یکم روایة کرد ابن عساکر از علی رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
عثمان را میگفت لو ان لی اربعین ابنة زوجتک واحدة
بعد واحدة حتی لا تبقی منهن واحدة فارسی
نیست اگر مرا چهل دختری بودی تزویج میکردم با تو یکی بعد از یکی تا آنکه یکی از ایشان
باقی نماند حدیث سی و دوم روایة کرد ابن عساکر از زید ابن ثابت که گفت
از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که میگفت مر بی عثمان و عندی
ملک من الملائکة فقال ملک شهید یقتله قومه
انا نستحیی منه عثمان را بجانب من مرور واقع شد در وقتی که فرشته
از فرشتگان نزد من بود آنگاه آن فرشته گفت این مرد شهید خواهد شد
قوم وی وی را خواهند کشت بتحقیق ما که فرشتگانیم از وی شرم میکنیم حدیث
سی و سیوم روایت کرد ابو یعلی از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت نبی صلی الله علیه
و سلم گفت ان الملائکة لیستحیی من عثمان کما تستحیی
من الله و رسوله بتحقیق ملائکه شرم میدارند از عثمان هم چنانکه شرم
میدارند از خدا و رسول او و روایة کرد ابن عساکر از حسن که نزد او ذکر حیاء عثمان
میکردند میگفت اگر در اندرون خانه بودی و در خانه محکم بسته بودی و جامه خود
دور کرده که آب بر اعضاء او ریزند حیاء او را مانع میشد که پشت خود راست کند
تا آب بجمیع اعضا رسد حدیث سی و چهارم ابن عدی و ابن عساکر از حدیث

انس مرفوعا روایة کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان لله سیفا
مغمودا فی غمده ما دام عثمان حیا فاذا قتل عثمان جرد
ذلک السیف فلم یغمد الی یوم القیمة بتحقیق خدا راست
شمشیری که در غلاف است مادامی که عثمان رضی الله عنه در حیات است و زمانی
مقتول شود و آن شمشیر از غلاف بیرون می آید و باز بغلاف نخواهد رفت تا روز
قیامت عمرو بن فاید باین متفرد است و مر او را منکری چند است فصل سیوم
در بعضی چیزها از نمونه و بقیه فضایل عثمان رضی الله عنه و در بیان شهادت او که خدای
تبارک و تعالی او را بان گرامی داشت و رسول الله وهو الصادق والمصدوق
بان وعده فرموده و خبر داده که عثمان مظلوم کشته خواهد شد و در آن روز او
بر هدایة و طریق حق باشد قال صلی الله علیه و سلم یقتل هذا
مظلوما کشته خواهد شد این مرد یعنی عثمان در حالتیکه مظلوم باشد و این حدیث
بغوی روایة کرده در مصابیح و از جمله احادیث شمرده و ترمذی نیز روایت
کرده و گفته که حدیثی حسن غریب است و احمد رحمة الله نیز تخریج این حدیث کرده راوی
گوید آنچه نبی صلی الله علیه و سلم فرموده بود بفعل آمد و او را در خانه خود شهید
کردند در حالتیکه مصحفی در کنار داشت و چون بآیة فسیکفیکهم الله
وهو السمیع العلیم رسید قطره خون او چکید و در شفا آورده که
عثمان کشته خواهد شد در حالتیکه از مصحف قرآن میخوانده باشد و خدا تعالی او را
جامه خواهد پوشانید و بعضی از مردم اراده خلع آن خواهند کرد و باین سبب خون
او بآیة فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم خواهد چکید و مروی است

بروایت حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما باین لفظ ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال یا عثمان تقتل وانت تقرأ سورة
البقرة فتقع قطرة من دمك علی فسیکفیکهم الله
بتحقیق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای عثمان مقتول خواهی شد در حالتی
که سورة البقرة میخوانده و قطره از خون تو بر فسیکفیکهم الله چکد لکن ذهبی گفته
که این حدیث موضوع است یعنی قوله وانت تقرأ تا آخر موضوع است واما اخبار
باصل قتل صحیح است چنانچه در بسیاری احادیث اشارة و تصریح باین واقع شده
از آن جمله حدیثی است که در آخر فضایل ابوبکر رضی الله عنه است و از آن جمله
حدیث صحیح است که رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر فتنه کرد و در این اثنا مردی
مرور حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم واقع شد فرمود که این مرد در آن فتنه
مظلوم کشته خواهد شد و ابن عمر گفت چون نظر کردم در آن مرد دیدم که عثمان
بود شهادت عثمان رضی الله عنه سنه خمس و ثلاثین بود در وسط ایام التشریق و زبیر
رضی الله عنه بروی نماز گذارد بنابر آنکه وصیت کرده بود و در حش کوکب در بقیع
مدفون شد و او رضی الله عنه اول کسی بود که در آن موضع مدفون شد و بعضی گفته اند
شش روز از شهر ذی الحجه مانده بود که شهید شد و عمر او هشتاد و دو سال بود با اختلاف بن
کثیر که در آن واقع است روایت کرد ابن عساکر از جمعی که قاتل عثمان رضی الله عنه
مردی ازرق اشقر بود از اهل مصر و نام او حمار بود امام احمد رحمه الله از مغیرة
بن شعبة روایة کرد که گفت نزد عثمان رضی الله عنه رفتم در وقتیکه محصور بود گفتم
که تو امیر عامه مومنانی و حال آنکه بر تو این امر که می بینی نازل شده و من امر بر تو عرض

بکنم

١٦٣

بکنم یکی از این سه امر اختیار کن یا آنکه بیرون رو و با ایشان مقاتله کن زیرا که
قوت و شوکة و عدد لشکر داری و تو بر حق و ایشان بر باطل یا آنکه دری دیگر از عقب
خانه بگشا و از آن بیرون رو و بر راحله نشین و متوجه مکه معظمه شو و چون
انجا روی این جماعت محاربه با تو در آن موضع حلال نمیدانند و تو سالم خواهی
ماند یا آنکه توجه نمائی بشام چرا که این جماعت که ترا محاصره کرده اند از اهل شام
و معاویه رضی الله عنه در آن جانب است عثمان رضی الله عنه جواب داد که اما آنکه
میگوئی که مقاتله کن نمیخواهم که اول کسی باشم که در امت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مخالفة او کرده باشم بخون ریزی مسلمانان واما آنکه میگوئی بیرون رو بجانب
مکه برانکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود یلحد رجل من
قریش یکون علیه نصف عذاب العالم خواهد کرد مردی از
قریش در مکه و نصف عذاب عالم مر او را خواهد بود و نمیخواهم که آنکس من باشم واما
آنکه تو میگوئی که با اهل شام ملحق شو نمیخواهم که دار هجرت و مجاورت پیغمبر را
و بشام روم و ابن عساکر از ابی ثور الفهمی روایت کرده که گفت نزد عثمان
رضی الله عنه رفتم وقتیکه او را محاصره کرده بودند گفت ده خصلت است نزد پروردگار
از برای خود کرده ام یکی رابع اربعه ام در اسلام یعنی بعد از سه کس باسلام در آمدم
دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم دختر خود را با من نکاح کرد و چون وفات
یافت دختری دیگری در نکاح من در آورد دیگر آنکه من تمنای آن نکنم دیگر آنکه
دست راست خود را بر فرج خود ننهاده ام از آن روز که بیعت کرده ام به رسول الله
صلی الله علیه وسلم دیگر آنکه از وقتیکه بشرف اسلام فایز شده ام هیچ روز جمعه بر من

نکذشته است مگر آنکه در آن روز بنده آزاد کرده ام چنانچه مرویست که عثمان رضی الله
عنه فرمود بیست و هزار و چهار صد بنده آزاد کرده دیگر آنکه نه در اسلام و نه در جاهلیت
هرگز زنا نکرده ام و دزدی نیز نکرده ام نه در اسلام و نه در جاهلیت و قرآن را جمع
کردم بر عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست بروایة ابن عساکر از یزید بن ابی
حبیب که گفت بمن رسیده است که جمیع مردمی که بر سر عثمان رضی الله عنه رفتند جنات
و خطا از ایشان واقع شد و بروایة ابن عساکر ایضا از حذیفه رضی الله عنه مرویست
که گفت اول فتنها قتل عثمان بود و آخر فتنها خروج دجال و بآن خدای که نفس من
بید قدرت اوست که هر کس در دل او بمقدار حبه خردلی از دوستی قتل عثمان
رضی الله عنه باشد آرزو نباشد و بمیرد یا متابعت دجال اگر دریابد او را و اگر در ایام او در
او نکرده در قبر با او ایمان خواهد آورد و مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت
اگر مردم طلب خون عثمان رضی الله عنه نمیکردند از آسمان سنگها بر ایشان باریدی و ابن عساکر
ایضا از حسن رحمة الله روایت کرده که گفت در وقتی که عثمان را مقتول ساختند
علی رضی الله عنه غایب بود و بمزرعه که داشت رفته بود و چون این خبر باو رسید گفت
اللهم انی لم ارض و لم امال بار خدایا من راضی نبودم بقتل عثمان و
مساعدت و معاونت نکردم و بگرید بر قتل او و روایت کرد حاکم و صحیح نموده از قیس
بن عباده که گفت در روز حرب جمل از علی رضی الله عنه شنیدم که گفت اللهم
ابرأ الیک من دم عثمان و لقد طاش عقلی یوم قتل
عثمان و انکرت نفسی و جاؤنی للبیعة فقلت و الله
انی لاستحیی ان ابایع قوما قتلوا عثمان و انی

لاستحیی

لاستحیی من الله تعالی ان ابایع و عثمان لم یدفن
بعد فانصرفوا فلما رجع الناس فسألونی البیعة قلت
اللهم انی مشفق مما اقدم علیه ثم جاءت عزیمة فبایعت
فقالوا یا امیر المؤمنین فکانما صدع قلبی و قلت
اللهم خذ منی لعثمان حتی ترضی بار خدایا من بری و بالم از
خون عثمان و در روز قتل عثمان رضی الله عنه عقل مرا خفت و حیرتی دست
داده بود و نفس من منکر بود و چون مردم جهة بیعت نزد من آمدند گفتم بار خدایا
بدرستیکه من شرم میدارم از آنکه بیعت کنم با قومی که عثمان را کشتهاند و شرم
میدارم از خدا تعالی که با من بیعت کنند و حال آنکه هنوز عثمان رضی الله عنه
مدفون نشده و چون عثمان رضی الله عنه را دفن کردند و مراجعت نمودند
باز آمدند و طلب بیعت کردند گفتم بار خدایا میترسم از آنکه بر این امر اقدام نمایم
باز عزیمتی رسید منشرح شدم آنگاه بیعت کردم پس چون گفتند ای امیر المؤمنین
گویا دل من شکافته شد گفتم بار خدایا فراگیر این را از من برای عثمان تا خشنود
باشی و مرویست بروایت ابن عساکر از ابی خلده جعفی که گفت شنیدم از علی ابن
رضی الله عنه که گفت ان بنی امیة یزعمون انی قتلت عثمان
لا و الله لا اله الا هو ما قتلت و لا مالأت و لقد نهیت
فعصونی بتحقیق بنی امیه زعم کرده اند که من عثمان رضی الله عنه را کشته ام و حال آنکه
چنان نیست آن خدائی که غیر او خدائی نیست که عثمان را مقتول ساختم و مساعدت
و معاونت کسی بر قتل او نکردم و هر آینه منع کردم قتله عثمان را لیکن از من نشنیدند

وباس عصیان ورزیدند وایضا ابن عساکر از سمره روایت کرده که گفت اسلام در حصاری
بلند مضبوط بود وقاتلان عثمان رخنه در آن کردند که سد آن نخواهد شد تا روز قیامت
مرویست از عبد الرزاق که گفت عبد الله ابن سلام نزد جمعی که عثمان را محاصره کرده
بودند آمد وگفت ای مسلمانان عثمان رضی الله عنه را مقتول مسازید بخدا سوگند
که مقتول نسازد او را یکی از شما مگر آنکه روز قیامت نزد پروردگار آید وتحقیق
شمشیر الهی در غلاف است همیشه واگر عثمان را بکشید خدای آنرا از غلاف بیرون
آرد وهرگز بعد از آن بغلاف نبرد تا روز قیامت وهیچ پیغمبر را مقتول نساختند
مگر آنکه خدای تعالی بمبادلهٔ آن پیغمبر هفتاد هزار کس را مقتول ساخت وخلیفهٔ
از خلفا او را مقتول نسازند مگر آنکه بعوض آن خلیفه سی وپنج هزار کس را مقتول
سازد وقبل از آنکه مجتمع شوند وابن عساکر از عبد الرحمن بن مهدی روایة کرده
که گفت مر عثمان را دو خصلت بود که ابو بکر وعمر رضی الله عنهم را آن دو خصلت
حاصل نشد یکی آنکه نفس خود را صبر فرمود تا وقتیکه کشته شد دوم آنکه جمیع مردم را بیک
مصحف جمع نمود وابو نعیم در دلایل از ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده که در وقتی که
عثمان رضی الله عنه خطبه میخواند جهجاه غفاری برخواست وعصا از دست وی
رضی الله عنه گرفت وبر زانوی خود نهاده آن عصا را شکست راوی گوید که هنوز
بسال نرسید که مرض آکله در پای او پیدا شد وبهمان مرض مرد **باب هفتم** در خلافت
علی رضی الله عنه وکرم الله وجهه وباید که قصهٔ قتل عثمان رضی الله عنه را بر آن مقدم داریم
زیرا که خلافة علی بر قتل عثمان رضی الله عنهما مترتب است بواسطهٔ متابعت اهل حل وعقد
در آن وقت چنانکه خواهد آمد ان شاء الله وحده العزیز مرویست بروایت ابن سعد

از زهری

از زهری که گفت عثمان رضی الله عنه دوازده سال والی امر خلافت بود ودر مدة
شش سال مردم انکار او نکردند وناشکری از وی نداشتند ونزد قریش دوستر
بود از عمر رضی الله عنه که عمر شدت وغلظت با ایشان میکرد وچون عثمان رضی الله
عنه والی شد با ایشان بلینیت ونرمی سلوک مینمود وطریق مواصلت وموافقت
مرعی گرفته بود ودر شش سال آخر فتور وقصور در امر قریش پدید آورد واهل
بیت واقارب خود را پیش کشید وایشان را عهده وعمل میداد وعطای مال مینمود
وتاویل میکرد وبصلتی که خدای تعالی بآن امر فرموده ومیگفت ابو بکر وعمر رضی الله
عنهما چیزی که حصهٔ ایشان بود از بیت المال نمیگرفتند وترک کرده بودند من میگیرم
وباقارب خود تقسیم میکنم وبنا بر این امور مذکور مردم بر او انکار کردند وابن
عساکر از زهری روایت کرده که گفت ابن مسیب را گفتم که خبر ده مرا از کیفیة قتل
عثمان رضی الله عنه وآنکه در این امر شان او وشان مردم چه بود ودر اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم ترک نصرة او کردند ابن مسیب گفت عثمان رضی الله عنه
مظلوم کشته شد وکسی که او را کشت ظالم بود وهر کسی که ترک نصرت واعانت
کرد معذور بود گفتم حقیقت آن را بیان کن گفت چون عثمان رضی الله عنه والی امر
خلافت شد بعضی از اصحاب ولایت وامامت او را مکروه داشتند بواسطه آنکه
قوم خود را دوست میداشت وگاه بود که یکی از بنی امیه که صحبت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نرسیده بود والی امر ریاست میساخت وامور که صحابه منکر آن بودند از وصادر میشد
وچون امرا آن والی را بعثمان رضی الله عنه عرض میکردند آنکس را عزل نمیکرد واز آن
بعد در شش سال آخر بنی اعمام خود را والی امور میساخت ودیگران را عزل نمود

والیان از تقوی امر فرمود از انجمله عبدالله بن ابی سرح را والی مصر ساخت و چند سال
در آن شهر والی بود و وقتی اهل مصر آمدند و از عبدالله مذکور شکوه کردند که بر ما ظلم
میکند و قبل ازین نیز میان عثمان و عبدالله مسعود و ابوذر و عمار بن یاسر نزاعی
واقع شده بود و بنو هذیل و بنو زهره آن را در دل داشتند و بنو مخزوم نیز بواسطه
عمار بن یاسر از عثمان رضی الله عنه دل تنگ بودند و چون اهل مصر شکوه عبدالله
بن ابی سرح کردند عثمان رضی الله عنه کتابتی به عبدالله نوشت و او را تهدید کرد
و نهی از آن اعمال و افعال فرمود و عبدالله مذکور ابا کرد از آنکه سخن عثمان رضی الله
عنه در باب آن جماعت بشنود و آنکس که کتابت از جانب عثمان رضی الله عنه آورده
بود چون از جمله شاکیان بود او را بقتل رسانید اهل مصر چون مشاهده این حال نمودند
هفتصد کس متفق شده بمدینه آمدند و در مسجد نزول کردند و نزد اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و شکوه آغاز نهادند در مواقیت صلوة از آنچه عبدالله بن ابی سرح با ایشان کرده
بود و آنگاه طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه برخاسته متکلم شد و سخنی سخت بعثمان
رضی الله عنه گفت باز عایشه رضی الله عنها کسی نزد عثمان فرستاد و گفت اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد شما آمدند و التماس میکنند که این عامل را عزل
کنید و شما ازین معنی ابا مینمائید و حال آنکه این مرد شخصی را از ایشان کشته است
باید که میان ایشان طریقه عدل و انصاف مرعی دارید دیگر علی رضی الله عنه و کرم الله
وجهه نیز نزد عثمان رضی الله عنه آمده گفت این جماعت اراده ندارند مگر آنکه
شخصی دیگر را بجای آن شخص نصب کنی و حال آنکه قبل ازین دعوی خون میکردند
این عامل را عزل کن و میان ایشان حکم کن اگر بر و ثابت کنند طریقه عدالت

مرعی دار عثمان رضی الله عنه گفت هر کرا ایشان اختیار کنند بجای او نصب کنم
آن جماعه محمد ابن ابی بکر رضی الله عنهما را اختیار کردند و عثمان رضی الله عنه او را
والی گردانید فرمان جهة او نوشته بجانب مصر متوجه شد و بعضی از مهاجر و انصار
باتفاق ایشان بیرون آمدند تا ملاحظه نمایند که صحبت میان ایشان و عبدالله
بن ابی سرح بکجا منجر خواهد شد و چون محمد ابن ابی بکر رضی الله عنهما با رفقا سه روزه
راه از مدینه دور شدند در اثناء راه غلامی سیاه دیدند که بر شتری سوار است
و شتر را بسرعتی تمام می راند گویا کسی را میجوید یا از کسی میگریزد و آنگاه اصحاب محمد صلی الله
علیه وسلم با او گفتند حال و قصه تو چیست بابی ماند که از کسی میگریزی یا کسی را میجویی
گفت من غلام امیرالمومنینم مرا نزد عامل مصر فرستاده است اصحاب گفتند
عامل مصر درین مقام حاضر است بیا تا نزد او رویم گفت مرا باین عامل کاری نیست
بلکه بعامل اول میروم آنگاه محمد ابن ابی بکر را ازین معنی خبر دار گردانیدند و او شخصی
بطلب غلام فرستاد و او را گرفته آوردند چون از وی پرسیدند که غلام کیستی گاهی
میگفت غلام امیرالمومنینم و گاهی میگفت غلام مروانم اتفاقا مردی در آن جمع
حاضر بود و آن غلام را میشناخت گفت این غلام مروانست پرسیدند که بمهم
میروی و کتابتی داری یا نه گفت برسالتی میروم و کتابتی ندارم چون از وی تفتیش
کردند مطهره او که خشک شده بود با او چیزی دیگر نبود و چون اداوه را جنبانیدند چیزی
در آن بود و بیرون نمی آمد آنگاه آن اداوه را شکافتند کتابتی از آنجا بیرون
آمد محمد ابن ابی بکر جمعی از مهاجر و انصار که در آنجا حاضر بودند ایشان را طلب نمود
و آن کتابت را خواندند مضمون کتابت این بود که از عثمان نوشته شد بجانب ابن

ابی سرح چون محمد و فلان و فلان بآن جانب آیند در قتل ایشان حیله کن و کتابت
ایشانرا باطل ساز و بر عمل خود باقی مان تا وقتیکه رای من بتو رسد و اگر کسی بتظلم
و شکایت پیش آید او را حبس کن تا وقتی که خبر من بتو رسد ان شاء الله تعالی آنگاه
محمد ابن ابی بکر و اصحاب او چون فارغ شدند از خواندن کتابت آنرا بمهر جمعی که همراه
بودند رسانیدند و بکسی این سیر و بجانب مدینه مراجعت نمودند و در مدینه علی
و طلحه و زبیر و سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنهم و غیر ایشان از اصحاب محمد صلی الله علیه
و سلم در یکجا جمع آمدند و بر مضمون کتابت و قصه غلام اطلاع یافتند هیچکس از اهل
مدینه نماند مگر آنکه بر عثمان رضی الله عنه دل تنگی و خشم نمود و جمعی که بواسطه
ابن مسعود و ابوذر و عمار در غضب بودند غیظ و غضب ایشان زیاده گشت و اصحاب
محمد صلی الله علیه و سلم جمیعا غمگین شده بمنازل خود در رفتند و جماعت مذکوره عثمان
رضی الله عنه محاصره کردند و محمد ابن ابی بکر بحمایت بنی تیم و غیر ایشان بر در لشکر کشید
و چون علی رضی الله عنه مشاهده این امر نمود طلحه و زبیر و سعد و عمار را رضی الله عنهم
و جمعی دیگر از صحابه که جمیع ایشان از اهل بدر بودند طلب نمود و نزد عثمان رضی الله عنه
رفت با غلام و شتر و کتابت مذکوره آنگاه بجانب عثمان رضی الله عنه التفات
نموده گفت این غلام ملک شماست عثمان رضی الله عنه گفت بلی باز گفت این
شتر از ملک شماست عثمان رضی الله عنه گفت بلی باز گفت این کتابت شما
نوشته اید عثمان رضی الله عنه قسم یاد نمود بخدا که من این کتابت ننوشته ام و کسی را
امر نکرده ام بنوشتن آن و علم باین ندارم علی رضی الله عنه گفت مهر یکه بر سر کاغذ
است مهر شماست عثمان رضی الله عنه گفت بلی مهر منست باز علی رضی الله عنه گفت

بچگونه غلام

چگونه غلام شما با شتر شما و کتابتی که بمهر و سکه شماست از خانه شما بیرون رود
و شما خبر ندارید از و باز عثمان رضی الله عنه قسم بخدا یاد نمود که این کتابت نوشته
ام و امر بنوشتن آن نکرده ام و این غلام را بجانب مصر روانه نکرده ام هرگز آنگاه
معلوم اصحاب شد که این کتابت خط مروان است و در امر عثمان رضی الله
عنه شکوه کردند و گفتند مروان را بما تسلیم کن و مروان چون در خانه عثمان
بود و از تسلیم نمودن او امتناع نمود و اصحاب بواسطه امتناع از تسلیم مروان
شاکی و غضبان از منزل عثمان رضی الله عنه بیرون آمدند و نزد ایشان ظاهر
و واضح بود که عثمان رضی الله عنه سوگند دروغ یاد نمیکند و از معنی خبر ندارد
لیکن قومی گفتند که امر از دست عثمان رضی الله عنه نمیشود مگر آنکه مروان را بما
تسلیم نماید و با او مباحثه کنیم و بدانیم که چگونه امر نموده است بقتل و مرد از
اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم بغیر حق و از دو حال بیرون نیست اگر عثمان رضی الله
عنه نوشته باشد او را عزل می کنیم و اگر مروان از زبان عثمان رضی الله عنه نوشته
باشد در امر مروان نظر خواهیم کرد و بعد ازین حکایت اصحاب از خانه خود بیرون
نیامدند و عثمان رضی الله عنه مروان را نزد ایشان نفرستاد و از قتل او اندیشه
نمود بنا برین آن گروه عثمان را رضی الله عنه محاصره کردند و منع آب از وی
نمودند راوی گوید عثمان رضی الله عنه روزی در ایام محاصره بر آن گروه مشرف
شد و گفت آیا علی رضی الله عنه در میان شماست گفتند نه باز گفت آیا سعد در میان
شماست گفتند نه آنگاه ساکت شد و بعد از یک لحظه دیگر گفت آیا کسی هست که از من
خبر رساند و علی رضی الله عنه شاید که آبی از جهت ما بفرستد چون این خبر بعلی رضی الله عنه

رسید مشک آب فرستاد و چون محاصرین در وصول آب ممانعت مینمودند بنا بر آن
جمعی از موالی بنی هاشم و بنی امیه بیرون آمدند تا وقتیکه بزحمت تمام آب بعثمان رضی الله
عنه رسانیدند باز خبر رسید نیز و علی رضی الله عنه که این جماعت اراده قتل عثمان
رضی الله عنه دارند علی رضی الله عنه گفت که ما نمیخواستیم از عثمان رضی الله عنه الا
مروان واما اراده قتل عثمان رضی الله عنه نکرده بودیم آنگاه امام حسن و امام حسین
رضی الله عنهما را فرستاد و گفت شمشیرهای خود را بردارید و در دروازه خانه
عثمان رضی الله عنه بایستید و مگذارید که کسی بعثمان رضی الله عنه مزاحمت رساند
و طلحه رضی الله عنه نیز پسر خود را فرستاد و هم چنین جماعتی از اصحاب حضرت هم
پسران خود را فرستادند که منع مردم کنند از دخول بر عثمان رضی الله عنه و طلب
اخراج مروان از وی نمایند درین اثنا جمعی که محاصره کرده بودند شروع در تیر
اندازی و محاربه کردند چنانچه روی حسن بن علی رضی الله عنهما خون آلوده شد
و مروان که در اندرون خانه بود تیر خورد و محمد ابن طلحه نیز خون آلوده گشت
و سر قنبر مولی علی رضی الله عنه شکسته شد و چون محمد ابن ابی بکر رضی الله عنه ملاحظه
این امر نمود ترسید که بنی هاشم بواسطه حسن و حسین رضی الله عنهما غضب کنند و فتنه
ظاهر گردد بنابرین دست آن دو مرد که مروان بقتل ایشان اشاره کرده بود
بگرفت و گفت اگر بنو هاشم ازین معنی خبر یابند که روی حسن رضی الله عنه بخون
آلوده شد الحال مردم را از حوالی خانه عثمان رضی الله عنه دور خواهند کرد و آنچه
اراده ماست باطل خواهد شد پس باید که شما همراه من بیائید تا از دیوار خانه بالا
رفته او را بقتل آریم قبل از آنکه کسی واقف این امر شود آنگاه محمد با آن دو مرد

از طرف خانه مردی از انصار بدیوار خانه عثمان رضی الله عنه بالا رفته بموضعی که
عثمان رضی الله عنه بود آمدند و غیر از زوجه او کسی دیگر پیش او نبود زیرا که مردمیکه
با عثمان رضی الله عنه بودند جمیعا در پشت بام بودند و هیچکس از آن مردم برین معنی
اطلاع نیافت آنگاه محمد آن دو شخص را گفت چون زوجه عثمان رضی الله عنه با وست
شما درهمین مقام باشید تا من پیشتر بروم و او را مضبوط بگیرم چون شما را
طلبم شما بر او آئید و او را بزنید تا کشته شود آنگاه محمد داخل شد و محاسن عثمان
رضی الله عنه بگرفت عثمان گفت والله که اگر پدر تو میدید این جور و ستمی
که تو بجای من میکنی هر اینه چنین و چنین میکرد و محمد چون نام پدر خود شنید دستهای
او سست شد بعد از آن دو مرد آمدند و او را مقتول ساختند و روی بگریز نهادند
از آن راهی که آمده بودند و زوجه عثمان رضی الله عنهما فریاد برآورد ولیکن
بواسطه بزرگی خانه و کثرت مردم بیرون کسی فریاد او را نشنید تا زمانی که
بام خانه برآمد و گفت امیر المومنین را کشتند چون مردم آمدند و دیدند که او را
رضی الله عنه مذبوح ساخته اند و چون این خبر بعلی و طلحه و زبیر و سعد و اهل مدینه
رضی الله عنهم رسید از استماع این خبر عقل از سر ایشان بدر رفت و متحیر گشته
بخانه عثمان رضی الله عنه در آمدند و دیدند که مقتول شد بعد استرجاع علی رضی الله
عنه با پسران خود عتاب فرمود و گفت چگونه امیر المومنین را کشتند و حال آنکه
شما دروازه خانه را ضبط مینمودید و حسن رضی الله عنه را لطمه زد و مشتی دیگر
بر سینه حسین رضی الله عنه زد و محمد ابن طلحه و عبد الله ابن الزبیر را دشنام داد
و غضبناک شده بمنزل خود تشریف ارزانی داشت آنگاه آن جماعت بجانب

علی رضی الله عنه شتافته گفتند دست بکشا تا با تو بیعت کنیم علی رضی الله عنه گفت شما را با این
امر رجوعی نیست بلکه این امر برای اهل بدر منوط است بهر کس که ایشان راضی شوند
آنکس خلیفه خواهد بود و آنگاه از اهل بدر هیچ کس باقی نماند مگر آنکه نزد علی رضی الله عنه
آمدند و گفتند ما کسی را احق و اولی از شما نمیدانیم دست بکشا تا بیعت کنیم و بعد از
بیعت علی رضی الله عنه مروان و ولد مروان فرار بر قرار اختیار نمودند و علی
رضی الله عنه نزد زوجهٔ عثمان رضی الله عنه آمد و از وی سوال کرد که قاتل عثمان که
بود گفت من ندیدم دو مرد آمدند که ایشان را نشناختم و محمد ابن ابی بکر با آن دو
مرد همراه بود و بیان آن واقعه بتفصیل نزد علی رضی الله عنه نمود آنگاه علی رضی الله
عنه کسی را بطلب محمد ابن ابی بکر فرستاد چون حاضر شد از وی سوال کرد از آنچه
زوجهٔ عثمان رضی الله عنه گفته بود محمد ابن ابا بکر گفت اگر چه او نیکو میگوید است
و الله که من داخل شدم بر عثمان رضی الله عنه و ارادهٔ قتل او داشتم لیکن چون او
نام پدرم بر زبان راند برخاستم و او را گذاشتم و تایب شدم بسوی خدای تعالی
و الله که او را نکشتم و نگاه نداشتم که بکشند زوجهٔ عثمان رضی الله عنه گفت
محمد ابن ابا بکر راست میگوید و لیکن این دو مرد را باندرون خانه آورد و بر این
امر شنیع ترغیب نمود و ابن سعد گوید بیعت خلافت علی رضی الله عنه وقت صبح روز
دوم از قتل عثمان بود در مدینه و جمیع اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم که در مدینه
بودند بیعت نمودند و گفته اند که طلحه و زبیر بیعت علی رضی الله عنهم را کاره بودند و بعد
از آنکه بیعت کردند از مدینه بیرون رفتند بمکه آمدند و چون عایشه رضی الله
عنها در مکه بود او را برداشته بجانب بصره توجه نمودند و طلب خون عثمان رضی الله

عنه زاوند چون این خبر بسمع علی رضی الله عنه رسید عنان عزیمت بجانب عراق عرب
معطوف نمود و در بصره با طلحه و زبیر رضی الله عنهما و اتباع ایشان ملاقی شده در ماه
جمادی الآخر سنه ست و ثلاثین میان فریقین واقع شد و سیزده هزار کس از آن
جمله یکی طلحه و دیگری زبیر بود رضی الله عنهما در آن واقعه که مشهور است بواقعهٔ
جمل کشته شدند و علی رضی الله عنه پانزده روز در بصره اقامت فرمود آنگاه
توجه کوفه شد باز معاویه رضی الله عنه بعد از استماع این اخبار از جانب شام
خروج نمود و علی رضی الله عنه نیز بجانب او توجه نمود در ماه صفر سنه سبع و ثلاثین با
در صفین ملاقی فریقین دست داد و در آن موضع ایام قتالی متمادی شد
و خلقی کثیر بقتل آمدند آنگاه اهل شام استصواب کید عمرو ابن العاص رفع
مصاحف کردند و بقرار حکمیت شد که عمرو ابن عاص از طرف معاویه و ابو موسی
اشعری از طرف علی رضی الله عنهم حکم باشند و در سال آینده فریقین در موضع
اذرح مجتمع شده در حال ایشان نظر کنند و با این مضمون وثیقه نوشته شد و معاویه
بجانب شام مراجعت نمود و علی رضی الله عنهما بجانب کوفه و بعد از مراجعت بکوفه
جمعی کثیر از اصحاب علی رضی الله عنه که بخوارج مشهور اند بر علی رضی الله عنه خروج کردند
و گفتند لا حکم الا الله سبحانه و تعالی و در حروراء که در قریه
از قریات کوفه است لشکرکشی نمودند و علی ابن عباس را رضی الله عنهم نزد ایشان
فرستاد و مباحثه و مخاصمه با آن جماعت نموده ایشان را ملزم ساخت و بعد از الزام
جمعی کثیر از آن عقیده رجوع نمودند و قومی باعتقاد فاسد ثابت ماندند به نهروان رفتند
آنگاه علی رضی الله عنه بر سر آن جماعت رفته ایشان را بقتل رسانید و فی بدیه رسول الله

صلی الله علیه و سلم از آن خبر داده بود در میان کشتگان پدید آمد و این واقعه در سنه
ثمان و ثلاثین بود و در ماه شعبان همین سال بموجب وعده اجتماع مردم در موضع
اذرح واقع شد و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و غیر ایشان از اصحاب
رضی الله عنهم نیز در آن مقام حاضر بودند آنگاه عمرو بن عاص مکری نموده با ابو موسی
گفت تو از من افضلی و بزرگتری باید که در تکلم درین امر تقدم نمائی و ابو موسی
رضی الله عنه فریب خورده پیش دستی نمود و علی رضی الله عنه را از امارت خلع نمود و چون
نوبت بعمرو ابن عاص رسید و معاویه را امیر ساخت و با او بیعت کرد و مردم ازین
نهج متفرق شدند و علی رضی الله عنه بر خلاف اصحاب حیران ماند و از کثرت غیظ
دستهای مبارک خود را بدندان می‌گزید و می‌گفت اَلنَّاسُ اَعْصِیْ
وَیُطَاعُ مُعَاوِیَة مردم بمن عصیان می‌ورزند و اطاعت معاویه میکنند
این بود خلاصهٔ این وقایع که بیان کردیم و تفصیل آن مناسب این کتاب نبود
با آنکه لایق بااین مقام اختصار است زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم علم بوقوع
این وقایع داشت بنابرین فرمود اِذَا ذُکِرَ اَصْحَابِیْ فَاَمْسِکُوْا
زمانی که اصحاب مذکور شوند در باب ایشان زبان خود را نگاه دارید و آنحضرت از
واقعهٔ جمل و واقعهٔ صفین و قتال عایشه و زبیر با علی رضی الله عنهم جمیعا خبر داده چنانکه
بصحت رسیده از حاکم و بیهقی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه
و سلم ذکر خروج امهات مومنین کرد آنگاه عایشه تبسمی نمود بعد از آن رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود اُنْظُرِیْ یَا حُمَیْرَاءُ اَنْ لَا تَکُوْنِیْ اَنْتِ
ای حمیرا نظر کن که تو نباشی باز بجانب علی رضی الله عنه ملتفت شده گفت اِنْ وَلِیْتَ

فِیْ اَمْرِهَا شَیْئًا فَارْفُقْ بِهَا اگر در چیزی والی امر عایشه گردی با او رفق کن
والطفاری این مذکورین از ابی الاسود روایت کرده اند که گفت حاضر بودم که
زبیر بیرون آمده علی را رضی الله عنه بیعت آنگاه علی رضی الله گفت ای زبیر بخدا سوگند
میدهم ترا که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدی که گفت تُقَاتِلُهُ وَاَنْتَ
لَهُ ظَالِمٌ ای زبیر ترا با علی مقاتله خواهد افتاد و در آن وقت تو ظالم خواهی بود
این سخن شنید باز گردید و در روایت ابو یعلی و بیهقی آنکه زبیر گفت بلی شنیدم
ولیکن فراموش کرده بودم و بزاز و ابو نعیم از ابن عباس رضی الله عنهما مرفوعا
روایت کرده اند که آنحضرت با ازواج مطهرات خطاب فرموده گفت کدام یک از شما که صاحب
جمل احمر باشد خروج کند و در موضع حوئب سگان آن موضع بروی بانگ کنند و در حوالی
او بسیاری از مردم کشته گردند تنبیه معلوم شد از احادیث سابقه که مستحق
خلافت بعد از ائمه ثلاثه امام مرتضی و ولی مجتبی علی ابن ابیطالب است رضی الله عنه
باتفاق اهل حل و عقد مثل طلحه و زبیر و ابو موسی و ابن عباس و خزیمه بن ثابت
و ابو الهیثم و محمد ابن مسلمه و عمار بن یاسر رضی الله عنهم و در شرح مقاصد از بعضی
متکلمین نقل کرده که اجماع بر خلافت علی رضی الله عنه منعقد شده بود در زمان
شوری و اجماع بر خلافت علی رضی الله عنه آن بود که اگر عثمان نبودی خلافت
حق علی بود اجماعا و چون بسبب قتل عثمان از میان رفت اجماع بر خلافت
علی رضی الله عنه باقی ماند و ازین جهت است امام الحرمین گفته که اعتداد و اعتبار
نیست بقول کسی که گفته است اجماع بر امامت علی رضی الله عنه منعقد نشده زیرا که
هیچ کس انکار امامت علی رضی الله عنه نکرد و بلکه این فتنه و فساد که در میان ایشان واقع

شد بواسطه امور بود نه بسبب امامت **باب ششم** در مناقب و فضایل و بعضی از احوال
علی رضی الله عنه و در آن چند فصل است **فصل اول** در اسلام و هجرت او رضی الله
عنه و غیر ذلک مرویست که علی رضی الله عنه در سن ده سالگی بود که بشرف اسلام فایز
شد و بعضی گفته اند در سن هشت سالگی بود و بعضی کمتر ازین نیز گفته اند و او رضی الله
عنه قدیم الاسلام بود بلکه ابن عباس و انس و زید ابن ارقم و سلمان فارسی و جمعی
دیگر روایت کرده اند که اسلام علی رضی الله عنه مقدم بود و دعوی اجماع برین کرده
و جمع بیان این اجماع و اجماع اولیت ابو بکر رضی الله عنه و وجه توفیق آن
قبل ازین مذکور شد و ابو یعلی از علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت رسول الله
روز دوشنبه مبعوث شد و من روز سه شنبه باسلام در آمدم و ابن سعد از حسن بن
زید بن الحسن روایت کرده که گفت علی رضی الله عنه عبادت صنم نکرد چرا که در حالت
طفولیت بشرف اسلام فایز شد و درین باب ابو بکر با علی رضی الله عنهما شریک است
چرا که گفته اند که او نیز هرگز عبادت صنم نکرده و علی رضی الله عنه یکی از عشرهٔ مبشره
است که رسول الله صلی الله علیه و سلم گواهی داده است با آنکه ایشان در جنت اند و برادر
رسول الله بعقد مواخات و داماد رسول الله است بر فاطمه رضی الله عنها که سید
نساء عالمین است و یکی از سابقین باسلام است و یکی از علماء ربانیین و یکی از
شجعان مشهورین است و یکی از زهاد و خطباء معروفین است و یکی از جامعان
قرآن مبین است مرویست که ابی الاسود الدیلی و ابو عبد الرحمن سلمی و عبد الرحمن
ابن ابی لیلی قرآن بر علی رضی الله عنه عرض کردند و علی رضی الله عنه بر رسول الله
صلی الله علیه و سلم عرض می نمود آورده اند که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم

بجانب

بجانب مدینه هجرت فرمود علی رضی الله عنه را چند روزی در مکه گذاشت تا امانات
و ودایعی که نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم سپرده بودند بصاحبان آن باز دهد
و با اهل خود از عقب رسول الله صلی الله علیه و سلم بمدینه رود و آنگاه بفرموده رسول الله
صلی الله علیه و سلم عمل نمود و لیکن در سایر غزوات در خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم
بود و از آن حضرت جدا نشده مگر در غزوهٔ تبوک که حضرت وی را در مدینه خلیفه خود
ساخت که این تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی چنانچه بیان این گذشت و در مشاهد
و غزوات آثار مشهوره از وی رضی الله عنه صادر شده چنانچه مرویست که در روز
احد شانزده ضربت بوی رسیده بود و رسول الله صلی الله علیه و سلم در بسیاری
از مواضع علم با وی سپرد خصوص در روز خیبر که رسول الله صلی الله علیه و سلم
خبر داد که فتح خیبر بدست علی خواهد شد چنانچه در صحیح بخاری و مسلم مرویست
نقلست که در آن روز در آن قلعه را بر پشت مبارک خود حمل نمود و تا مردم
بالا رفته فتح کردند و بعد از آن خواستند که آن در را بکشند بچهل کس آنرا حمل
نمودند و در روایتی دیگر آنست که دری نزدیک قلعه افتاده بود علی آنرا
برداشته سپر خود ساخت مقاتله می نمود و چون خدای تعالی قلعه را بر وی مفتوح ساخت
آن در را بینداخت بعد از آن هشت کس برین شدند که آن در را از جای
خود بگردانند نتوانستند و از برداشتن آن عاجز آمدند **فصل دوم** در فضایل
علی رضی الله عنه و آن کثیر و مشهور است چنانچه امام احمد رحمه الله گفته که در احادیث
و اخبار فضایل هیچ کس مثل فضایل علی رضی الله عنه وارد نشده و اسماعیل قاضی
و نسائی و ابو علی نیسابوری گفته اند که این مقدار احادیث باسانید حسنه که در حق

علی رضی الله عنه وارد شده در حق هیچ یک از اصحاب رضی الله عنهم وارد نشده و سبب
کثرت ورود احادیث در حق وی بعضی از متاخرین علما از ذریت اهل بیت نبوی
والله اعلم گفته اند که خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود را مطلع ساخت بر آنچه بعد از وی علی
رضی الله عنه بآن مبتلا خواهد شد از اختلافات در ایام خلافت وی رضی الله عنه
و این معنی مقتضی آنست که امت را نصیحت فرماید باین طریق که فضایل و حالات علی
رضی الله عنه بیان نماید تا این خبر که بهر کس از امت رسد تمسک بآن جسته نجات
آنکس گردد و ایضا چون این اختلاف و خروج بر وی رضی الله عنه در آن ایام
واقع شد هر یک از اصحاب که فضایل علی رضی الله عنه را دانسته و شنیده بودند بنا بر
نصیحت امت آنرا منتشر ساختند باز چون این امر اشتداد یافت بمرتبه که طایفه از
بنی امیه خذلهم الله شروع در تنقیص و سب وی رضی الله عنه در منابر
و مساجد کردند و خوارج لعنهم الله با آن طایفه موافقت نمودند بلکه بالاتر
رفته بکفر او رضی الله عنه قایل شدند بنا برین محدثین و حفاظ و علمای اهل
سنت بانتشار و استکثار فضایل و کمالات علی رضی الله عنه اشتغال نمودند
از جهت نصیحت امت و نصرت حق باز بدانکه در فضایل اهل بیت بسیاری از احادیث
فضایل علی رضی الله عنه خواهد آمد انشاء الله تعالی و قبل ازین نیز در فضایل ابو بکر
رضی الله عنه در بسیاری از احادیث مجملی از فضایل علی رضی الله عنه مذکور شد
و درین مقام بر چهل حدیث اقتصار کردیم که اصل و عمده است درین باب حدیث
اول مرویست بروایت بخاری و مسلم از سعد ابن ابی وقاص و بروایت احمد
و بزار از ابو سعید خدری و بروایت طبرانی از اسماء بنت قیس و ام سلمه و حبشی

ابن جناده

ابن جناده و ابن عمر و ابن عباس و جابر ابن سمره و علی و براء ابن عازب و زید
ابن ارقم گفتند که رسول الله صلی الله علیه و سلم در وقتیکه بغزای تبوک میرفت
علی رضی الله عنه را در مدینه خلیفه ساخت علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله مرا بر زنان
و کودکان خلیفه میسازی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اَمَا تَرْضٰی
اَنْ یَکُوْنَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰی اِلَّا اَنَّهٗ
لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ آیا راضی نیستی که باشی از من بمنزلت هارون از موسی
الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و قبل ازین در شبهه دوازدهم از شبهات
بیان این حدیث مبسوط کردیم حدیث دوم روایت کردند بخاری و مسلم و ابو نعیم
از سهل ابن سعد و طبرانی از ابن عمر و ابن ابی لیلی و عمران ابن حصین و بزار
ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز خیبر فرمود لَاُعْطِیَنَّ الرَّایَةَ
غَدًا رَجُلًا یَفْتَحُ اللّٰهُ عَلٰی یَدَیْهِ یُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ
وَیُحِبُّهُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ فردا صباح علم را بکسی خواهم داد که فتح بدست
او شود دوست دارد خدا و رسول را و خدا و رسول او را دوست دارند
آنگاه اصحاب با یکدیگر میگفتند و در فکر بودند که آیا بکدام یک از ما خواهد داد
روز دیگر صباح جمیع اصحاب نزد رسول الله آمدند بامید آنکه علم بایشان عطا
فرماید رسول الله فرمود که علی ابن ابیطالب کجاست گفتند درد چشم دارد
فرمود که او را طلب نمایید چون علی مرتضی حاضر شد رسول الله صلی الله علیه و سلم
آب دهن مبارک خود بچشمان وی مالید و دعا کرد فی الحال آن درد بر طرف شد
گویا که هرگز نبود و علم را باو عطا فرمود و ترمذی از عائشه رضی الله عنها روایت

کرده که فاطمه رضی الله عنها نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم دوسترین مردم بود و از
او علی رضی الله عنه دوسترین رجال بود **حدیث سیوم** بخاری و مسلم از سعد بن ابی
وقاص رضی الله عنه روایت کرده که آیت قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ نازل شد رسول الله صلی الله علیه و سلم علی و فاطمه و حسن و حسین را
رضی الله عنهم طلب فرمود و گفت اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلِي بار خدایا این
جماعت اهل من اند **حدیث چهارم** در روز غدیر خم رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ
وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ هر کسی که من مولای وی ام علی مولای اوست بار خدایا دوست
دار کسی که علی را دوست دارد و دشمن دار کسی که علی را دشمن دارد تا آخر حدیث چنانچه
در شبهه یازدهم مذکور شد و ایضا مذکور شد که شصتی صحابی این حدیث را روایت
کرده اند که بسیاری از طرق او صحیح یا حسن است و در معنی این حدیث نیز کلام سابق فی
بیان کردیم از بیهقی مرویست که علی رضی الله عنه از دور پیدا شد رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود هٰذَا سَيِّدُ الْعَرَبِ این شخص که می آید سید عرب است عائشه
رضی الله عنها حاضر بود و گفت یا رسول الله آیا تو سید عرب نیستی رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود که انا سید العالمین و هو سید العرب و حاکم این حدیث را در صحیح
خود از ابن عباس بلفظ اَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَعَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ روایت کرده و حکم
بصحت آن نموده و حال آنکه بخاری و مسلم تخریج این حدیث نکرده اند و چند شواهد
دارد که همه ضعیفست چنانچه بعضی از محققین محدثین بیان کرده و گفته اند که سند این
حدیث ضعیفست بلکه ذهبی حکم بوضع این حدیث کرده و بر فرض صحت حدیث بناء

علی رضی الله عنه یا از رحمه زینب یا مانند آن باشد پس مستلزم افضلیت بر خلفاء ثلاثه
نیست چنانچه دلایل صریحه ذکر کردیم **حدیث پنجم** روایت کرد ترمذی و حاکم صحیح کرده
از بریده که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى
اَمَرَنِي بِحُبِّ اَرْبَعَةٍ وَاَخْبَرَنِي اَنَّهُ يُحِبُّهُمْ یعنی حق جل تعالی
امر کرد مرا بحب چهار کس و خبر داد مرا که او این چهار کس را دوست میدارد اصحاب
گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم نام این چهار کس پیش ما بگو آنگاه رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود عَلِيٌّ مِنْهُمْ علی از ایشانست سه مرتبه این سخن را
راند باز گفت و ابوذر و مقداد و سلمان رضی الله عنهم **حدیث ششم** روایت
کرد احمد و نسائی و ابن ماجه از حبشی بن جناده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمود عَلِيٌّ مِنِّي وَاَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي اِلَّا عَلِيٌّ
علی از من است و من از علی ام و ادای امانات و نقض عهود نکند از جانب من
مگر علی رضی الله عنه **حدیث هفتم** مرویست بروایت ترمذی از ابن عمر
رضی الله عنهما که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم میان اصحاب عقد مواخات
فرمود آنگاه علی رضی الله عنه آمد و اشک از چشمانش میبارید گفت
یا رسول الله میان اصحاب عقد مواخات شد و برادر یعنی یکدیگر گشتند و مرا با هیچ
یک از اصحاب برادر نساختی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اَنْتَ اَخِي
فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ تو برادر منی در دنیا و آخرت **حدیث هشتم** بروایت
مسلم مرویست از علی رضی الله عنه که گفت وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ
النَّسَمَةَ اِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ اِلَيَّ اَنَّهُ لَا يُحِبُّنِي

الّا مُؤمِنٌ وَلا يُبغِضُنِي اِلّا مُنافِقٌ بآن خدائی که منشق ساخت حبه را
از حبه رویانیدن و خلق کرد نفوس را بری از تفاوت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عهد و وصیت فرموده است بمن که دوست ندارد مرا مگر مومنی و دشمن ندارد
مرا مگر منافقی مرویست بروایت ترمذی از ابو سعید خدری رضی الله عنه که گفت
ما منافقان را باین میشناختیم که علی را رضی الله عنه دشمن میداشتند **حدیث نهم**
مرویست بروایت بزار و طبرانی در اوسط از جابر بن عبد الله و بروایت طبرانی
و حاکم و عقیلی در ضعفا و ابن عدی از ابن عمر و ترمذی و حاکم از علی رضی الله عنهم
که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ
بَابُهَا من مدینه علمم و علی در است مر او و در روایتی دیگر آمده که فرمود مَنْ
اَرادَ الْعِلْمَ فَلْيَاتِ الْبَابَ هر کس که علم خواهد باید از در آید و در روایتی
دیگر نزد ترمذی از علی رضی الله عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
اَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا منم دار حکمت و علی باب آن و در روایتی
دیگر نزد ابن عدی عَلِيٌّ بَابُ عِلْمِي علی باب علم منست مصنف گوید علما را
در این حدیث اضطراب و تحیر هست جماعتی که از آن جمله ابن جوزی و امام
نووی است رحمهما الله بر این رفته اند که این حدیث موضوع است و کافی است [illegible]
ابن جوزی و امام نووی در حدیث و در طرق آن چنانچه بعضی از محققین محدثین
گفته اند که بعد از امام نواوی کسی نیامد که در علم حدیث نزدیک با وی باشد خصوص
آنکه مساوی با او بوده باشد و حاکم چنانچه عادة و طریقه اوست حکم بصحت آن کرده
و بعضی از متاخرین و محققین متضلع از اهل حدیث حکم بحسن آن کرده گفته اند حدیث

حسن است

حسن است و کلامیکه درین مقام وارد شده مذکور شد **حدیث دهم** مرویست از
حاکم و گفت صحیح است از علی رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
بیمن فرستاد و گفتم یا رسول الله مرا میفرستی و حال آنکه من جوانم و علم قضا نمی دانم
که در میان ایشان حکم کنم آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود
بسینه من زد اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَثَبِّتْ لِسَانَهُ بار خدایا دل
او را هدایت ده و زبان او را ثابت دار علی رضی الله عنه گوید بخدا سوگند بعد از آن
در هیچ حکم مرا شک واقع نشد و بعضی از علما گفته اند سبب قول رسول الله صلی الله
علیه وسلم اَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ که در احادیث ابو بکر سابقا مذکور شد آن بود
که رسول الله صلی الله علیه وسلم با جماعتی از اصحاب نشسته بود در این اثنا دو شخص
با یکدیگر دعوی داشتند نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند یکی از آن دو
گفت یا رسول الله مرا خری بود و این مرد را گاوی و گاو او خر مرا کشت آنگاه
بخاطر یکی از حضار مجلس رسیده بر بهایم ضمانی نیست بعد از آن رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود ای علی حکم کن میان ایشان علی رضی الله عنه از آن دو کس پرسید
آیا این دو حیوان هر دو بسته بود یا یکی بسته و دیگری گشاده یا هر دو گشاده
بود چه حال دارد گفتند خر بسته و گاو گشاده و صاحبش همراه بود علی رضی الله عنه
گفت بر صاحب گاو ضمان است باید که تاوان خر تلف شده بدهد و رسول الله صلی الله
علیه وسلم آن حکم را مقرر داشت و آن قضا را نافذ گردانید یعنی در آن روز
اَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ را فرمود **حدیث یازدهم** ابن سعد روایت کرد از علی رضی الله عنه
که با او گفتند چیست که روایت حدیث از شما از رسول الله صلی الله علیه وسلم

بشر است از بانی اصحاب کهف من هرگاه که از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال
میکردم خبر میداد و هرگاه که ساکت میشدم رسول الله صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود شروع
در تکلم با من مینمود **حدیث دوازدهم** روایت کرد طبرانی در اوسط بسندی
ضعیف از جابر بن عبد الله که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اَلنَّاسُ مِنْ
شَجَرٍ شَتّٰی وَاَنَا وَعَلِیٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ مردمان از درختان
مختلف اند و من و علی از یک درخت ام **حدیث سیزدهم** روایت کرد بزار از سعد
که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را گفت لَا یَحِلُّ لِاَحَدٍ
اَنْ یُجْنِبَ فِیْ هٰذَا الْمَسْجِدِ غَیْرِیْ وَغَیْرِکَ حلال نیست
مر کسی را که جنب باشد مرور درین مسجد غیر من و غیر تو یعنی بنا بر آنکه راه ایشان
از مسجد بود والله اعلم **حدیث چهاردهم** روایت کرد طبرانی و حاکم و گفت
صحیح است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه
غضب میفرمود هیچ کس دلیری نمیکرد که با آنحضرت تکلم کند مگر علی رضی الله عنه که
در آن وقت با آن حضرت تکلم مینمود **حدیث پانزدهم** مرویست بروایت
طبرانی و حاکم باسناد وی حسن از ابن مسعود رضی الله عنه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود اَلنَّظَرُ اِلٰی عَلِیٍّ عِبَادَةٌ دیدن روی علی رضی الله عنه عبادت است
مترجم گوید و چه نیکو در معنی این حدیث در نهایه جزری رحمه الله از بعضی علما نقل
کرده است که وقتیکه علی رضی الله عنه پیدا شد مردم که بروی مبارک او رضی الله عنه
نظر میکردند از شرافت نسب و حسب و علم و زهد و تقوی و شجاعت وی رضی الله
عنه تعجب کرده میگفتند لا اله الا الله چه شریف است این جوان لا اله الا الله

چه عالی است این جوان لا اله الا الله چه زهد و تقوای دارد این جوان لا اله
الا الله چه شجاعتی دارد این جوان پس بنا بر آنکه رویت علی رضی الله عنه باعث
تکلم بکلمهٔ توحید بود فرمود که نظر بروی علی کردن عبادت است لیکن این وجه
جاری نیست مگر در حق کسانی که در وقت نظر تکلم باین کلمات شده باشند
نه در حق جمیع ناظرین زیرا که نمی تواند بود که کسی بروی علی رضی الله عنه نظر کرده باشد
و این کلمه در آن وقت از وی صادر نشده باشد مگر آنکه تعمیم مقام کنیم و گوییم اعم
از آنکه ناظر تکلم کرده باشد باین کلمه در آن وقت یا در خاطر گذرانیده باشد و درین
هنگام بنا و جه مذکور مستقیم است **حدیث شانزدهم** روایت کردند ابو یعلی
و بزار از سعد ابن ابی وقاص که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت مَنْ اٰذٰی
عَلِیًّا فَقَدْ اٰذَانِیْ هر کسیکه علی را رنجانید بتحقیق مرا رنجانیده است **حدیث
هفدهم** روایت کرد طبرانی بسندی حسن از ام سلمه از رسول الله صلی الله علیه وسلم
که گفت مَنْ اَحَبَّ عَلِیًّا فَقَدْ اَحَبَّنِیْ وَمَنْ اَحَبَّنِیْ فَقَدْ
اَحَبَّ اللّٰهَ وَمَنْ اَبْغَضَ عَلِیًّا فَقَدْ اَبْغَضَنِیْ فَقَدْ اَبْغَضَ
اللّٰهَ هر کس علی را دوست داشت مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست
داشت خدای را دوست داشته است و هر کسیکه علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته
و هر کسیکه مرا دشمن داشته است خدا را دشمن داشته است **حدیث هشتدهم** روایت
کردند احمد و حاکم و گفتند صحیح است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم
که رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفت مَنْ سَبَّ عَلِیًّا فَقَدْ سَبَّنِیْ
هر کس علی را رضی الله عنه دشنام کند بتحقیق مرا دشنام کرده است **حدیث نوزدهم** روایت

کردند احمد و حاکم بسندی صحیح از ابی سعید خدری رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله
علیه و سلم علی رضی الله عنه را گفت اِنَّكَ تُقَاتِلُ عَلَى الْقُرْاٰنِ كَمَا قَاتَلْتُ
عَلٰى تَنْزِيْلِهٖ بدرستیکه تو کارزار خواهی نمود بر حکم قرآن هم چنانکه کارزار
بر نازل شدن قرآن میکردم حدیث بستم مرویست بروایت بزار و ابو یعلی
و حاکم از علی رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا خواند و گفت
در تو شبهی از عیسی علیه السلام هست که یهود او را دشمن داشتند بمرتبه که بهتان در حق
مادر او گفتند و نصاری بمرتبه او را دوست داشتند که منزلتی که نداشت از برای
او قرار دادند باز علی رضی الله عنه گفت که دو طایفه هلاک خواهند شد در باب من
یکی دوست مفرط که مدح و وصف کند مرا بچیزیکه در من نیست و دیگر دشمنی که سبب
دشمنی بر من بهتان نهد حدیث بیست و یکم روایت کرد طبرانی در اوسط
صغیر از ام سلمه رضی الله عنها که گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم
که گفت علی با قرآن است و قرآن با علی است جدا نمیشوند از یکدیگر تا وقتی که
وارد شوند بر من در حوض کوثر حدیث بیست و دوم روایت کردند احمد و حاکم
بسندی صحیح از عمار بن یاسر که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه را گفت
اَشْقَى النَّاسِ رَجُلَانِ اُحَيْمِرُ ثَمُوْدَ الَّذِيْ عَقَرَ النَّاقَةَ
وَالَّذِيْ يَضْرِبُكَ يَا عَلِيُّ عَلٰى هٰذِهٖ حَتّٰى يَبُلَّ هٰذِهٖ شقی ترین
و بدبخت ترین ناس دو کس اند یکی احیمر ثمود که ناقه صالح پیغمبر علیه السلام را پی کرد
دیگر آنکه ضربت تو رساند یعنی ابن ملجم لعنه و بلفظ هذه در اول اشارت بفرق
سر مبارک علی رضی الله عنه فرمود و در ثانی اشارت بلحیه مبارک وی رضی الله عنه

یعنی عثمان زند که محاسن ترا بخون رسانند خَذَلَهُمُ اللّٰهُ و این حدیث
از طریق علی رضی الله عنه و صهیب و جابر بن سمره رضی الله عنهم و غیر ایشان وارد شده
و ابو یعلی از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه
و سلم علی رضی الله عنه را معانقه کرده بوسه داد و گفت بِاَبِي الْوَحِيْدِ
الشَّهِيْدِ بِاَبِي الْوَحِيْدِ الشَّهِيْدِ استعمال لفظ بابی در کلام عرب
بر دو قسم است یا از برای تعظیم است درین صورت اگر قصد قسم کنند منهی عنه است
چرا که قسم بغیر خدا تعالی جایز نیست یا از برای تاکید کلام است از غیر اعتبار تعظیم و قسم
و مراد رسول الله صلی الله علیه و سلم والله اعلم بمراده ازین عبارة و امثال
این تاکید کلام است بر عادة کلام عرب از غیر قصد قسم و بابی متعلق بمحذوف است
بفعلی یا اسمی و هو فَدَيْتُكَ اَوْ مُفْدِىْ هذا حاصل کلام نهایة
الجزری فی هذا المقام و طبرانی و ابو یعلی روایت کرده اند بسندی که جمیع رجال
او ثقات اند مگر یکی از ایشان که او موثوق است یعنی ماموروشده است
بوثاق که رسول الله صلی الله علیه و سلم روزیکه علی رضی الله عنه را مَنْ اَشْقَى
الْاَوَّلِيْنَ اَشْقَى الْاَوَّلِيْنَ کیست علی رضی الله عنه گفت اشقی الاولین
کسیست که عقر ناقه صالح کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود راست گفتی
باز فرمود مَنْ اَشْقَى الْاٰخِرِيْنَ علی رضی الله عنه گفت عالم باین نیستم
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود الَّذِيْ
يَضْرِبُكَ عَلٰى هٰذِهٖ یعنی اشقی الآخرین کسیست که ضربت رساند
بفرق سر تو و بنا برین ورود این حدیث بود که علی رضی الله عنه وقتیکه از اعمال و افعال

اهل کوفه نیز خبر داده شد میفرمود وَدِدْتُ اَنْ قَدْ اُنْبِعِثَ اَشْقَاكُمْ فَيَخْضِبُ هٰذِهِ مِنْ هٰذِهِ دوست میدارم که شقی ترین شما برانگیخته شود و رنگین سازد محاسن مرا بخون سر من بصحت رسیده که عبد الله ابن سلام علی رضی الله عنه را گفت ای امیر المؤمنین بجانب کوفه قدم رنجه نفرمائی بتحقیق من میترسم که ذباب سیف الشان یعنی طرف شمشیر ایشان بتو رسد علی رضی الله عنه در جواب او گفت و الله لَقَدْ اَخْبَرَنِيْ بِهِ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بخدا سوگند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا ازین امر که تو میگوئی خبر کرده است ابو الاسود گوید که مثل امروز محاربی ندیدم که بقتل خود از نفس خود خبر دهد حدیث بیست و سوم روایت کرد حاکم و گفت صحیح است از ابی سعید خدری رضی الله عنه که گفت بعضی از مردم از علی رضی الله عنه شکوه کردند آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست و خطبه خواند و بعد از فراغ از خطبه فرمود لَا تَشْكُوْا عَلِيًّا فَوَاللّٰهِ لَاُخَيْشِنُ فِيْ ذَاتِ اللّٰهِ اَوْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ شکوه از علی رضی الله عنه مکنید بخدا سوگند که او اُخَيْشِنُ در ذات خدا یا در راه خدا تعالی نیست و اُخَيْشِنُ تصغیر اخشن است از خشن کذا فی النهایة حدیث بیست و چهارم مرویست بروایة احمد و ضیا از زید ابن ارقم که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اِنِّيْ اُمِرْتُ بِسَدِّ هٰذِهِ الْاَبْوَابِ غَيْرَ بَابِ عَلِيٍّ فَقَالَ فِيْهِ قَائِلُكُمْ وَاِنِّيْ وَاللّٰهِ مَا سَدَدْتُ شَيْئًا وَلَا فَتَحْتُهُ وَلٰكِنْ اُمِرْتُ بِشَيْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ بدرستیکه من امر کرده شدم ببستن ابوابی که مفتوح بود در مسجد غیر باب علی رضی الله عنه و یکی از شما درین باب سخنی گفت و حال آنکه من و الله که سد بابی و فتح

باب نکردم

بابی نکردم لیکن بچیزی مامور شدم متابعت آن نمودم و مشکل نمیشود اینحدیث بحدیثی که در باب خلافت ابو بکر رضی الله عنه گذشت که بستن جمیع خوخها یعنی دریچهای کوچک امر فرمود غیر خوخه ابو بکر رضی الله عنه زیرا که در آن حدیث تصریح امر بستن است و در ایام مرض موت بوده و درین حدیث آن تصریح نیست پس حمل اینحدیث برامری میکنیم که مرض مقدم باشد و ازین جهة که حدیث سابق در ایام مرض موت بوده علما گفته اند در آن اشارتی است بخلافة ابی بکر رضی الله عنه با آنکه آن حدیث اصح و اشهر است ازین حدیث حدیث بیست و پنجم روایت کردند ترمذی و حاکم از عمران بن حصین که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود مَا تُرِيْدُوْنَ مِنْ عَلِيٍّ مَا تُرِيْدُوْنَ مِنْ عَلِيٍّ مَا تُرِيْدُوْنَ مِنْ عَلِيٍّ اِنَّ عَلِيًّا مِنِّيْ وَاَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِيْ چه میخواهید از علی و سه نوبت تکرار این لفظ کرده گفت بدرستیکه علی از من است و من از وی ام و او ولی هر مؤمنی است بعد از من بیان معنی اینحدیث و آنچه وارد است در شیعه باز دهیم که از شبهه مذکور ساختیم یکی است حدیث بیست و ششم روایت کرد طبرانی از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اِنَّ اللّٰهَ اَمَرَنِيْ اَنْ اُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ بدرستیکه خدا تعالی مامور ساخته مرا که تزویج کنم فاطمه را با علی رضی الله عنهما حدیث بیست و هفتم روایت کرد طبرانی از جابر رضی الله عنه و خطیب از ابن عباس رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِيْ صُلْبِهِ وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِيْ فِيْ صُلْبِ عَلِيِّ ابْنِ اَبِيْ طَالِبٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

بدرستیکه خدا تعالی کردانید ذریت هر پیغمبر را در صلب او و کردانید ذریت مرا در صلب
علی ابن ابیطالب حدیث بیست و هشتم روایت کرد دیلمی از عایشه رضی الله عنها
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود خَیْرُ اِخْوَتِی عَلِیٌّ وَخَیْرُ اَعْمَامِی
حَمْزَةُ وَذِکْرُ عَلِیٍّ عِبَادَةٌ بهترین برادران من علی است و بهترین اعمام
من حمزه و ذکر علی رضی الله عنه عبادت است حدیث بیست و نهم مرویست بروایت
دیلمی از عایشه رضی الله عنها و بروایت طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس رضی الله عنهما
که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اَلسُّبَّقُ ثَلَاثٌ فَالسَّابِقُ اِلَی
مُوسٰی یُوشَعُ وَالسَّابِقُ اِلَی عِیسٰی صَاحِبُ یٰسٓ وَالسَّابِقُ
اِلَی مُحَمَّدٍ عَلِیُّ ابْنُ اَبِیطَالِبٍ سبقت کیرندکان سه کس اند یکی یوشع
بن نون که پیشتر از همه کس بجانب موسی شتافت و دوم الیس یعنی حبیب نجار که بجانب
عیسی علیه السلام سابق شد بنصیحت قوم و نصرت رسل سیوم علی ابن ابیطالب رضی الله عنه
که بجانب محمد صلی الله علیه و سلم سبقت نمود بایمان و تصدیق حدیث سیام مرویست
بروایت ابن نجار از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود اَلصِّدِّیْقُوْنَ ثَلَاثَةٌ حِزْقِیْلُ مُؤْمِنُ اٰلِ فِرْعَوْنَ وَ
حَبِیْبُ النَّجَّارِ صَاحِبُ اٰلِ یٰسٓ وَعَلِیُّ ابْنُ اَبِیْطَالِبٍ صاحب
مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ حدیث سی و یکم مرویست بروایت ابو
نعیم و ابن عساکر از ابی لیلی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود صدیقان سه کس اند
یکی حبیب نجار که مومن آل یس است گفت یا قوم اتبعوا المرسلین ای قوم متابعت
نمائید رسولان ایشان را از ابن عباس و کعب الاحبار و وهب ابن منبه مرویست که حبیب

مردی نجار یا قصار بود و در غاری که نزدیک قریه انطاکیه بود عبادت میکرد
و مردی کثیر الصدقه بود چون شنید که قوم او قصد قتل رسل عیسی که یحیی و یونس و شمعون
باشند کرده اند از آن غار بیرون آمد و قوم خود را نصیحت کرد و نصرت عیسی نمود
و مکان آن و اکثر مردم او بعیسی علیه السلام ایمان آوردند بعد از ظهور معجزات
دوم حزقیل مومن آل فرعون که گفت اَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا اَنْ یَّقُوْلَ
رَبِّیَ اللهُ یعنی نصیحت فرعون و قوم او کرد و نصرت موسی علیه السلام نمود
و از جمله نصایح یکی آن بود که چون فرعون با خود خطاب کرده گفت بگذارید مرا
تا موسی را بقتل رسانم او گفت آیا میکشید مردی را که میگوید پروردگار من خداوند است
و کس سیوم علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه حدیث سی و دوم روایت
کرد خطیب از انس رضی الله عنه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرعون عنوان صحیفه
مومن حب علی ابن ابیطالب رضی الله عنه حدیث سی و سیوم مرویست بروایت
حاکم از جابر رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود عَلِیٌّ اِمَامُ
الْبَرَرَةِ وَقَاتِلُ الْفَجَرَةِ مَنْصُوْرٌ مَنْ نَصَرَهُ وَمَخْذُوْلٌ مَنْ
خَذَلَهُ علی رضی الله عنه پیشوای ابرارست و کشنده فجار کفارست کسیکه او را یاری
کرد و نصرت داد یاری کرده شده و کسیکه ترک نصرت و اعانت او کرد متروک
و مخذول گشت حدیث سی و چهارم روایت کرد دارقطنی در افراد از ابن عباس
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود عَلِیٌّ بَابُ مَغْفِرَةٍ وَخِطَّةٌ مَنْ دَخَلَ
مِنْهُ کَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ کَانَ کَافِرًا علی رضی الله عنه در
مغفرت و خطه نوبت است هر کس که ازین در در آمد و متابعت کرد مومن است و هر کس که

ازین در بیرون رفت ولیکن گروانید عصیان ور زید کافر است **حدیث سی و پنجم**
مرویست بروایت خطیب از براء ابن عازب و بروایت دیلمی از ابن عباس رضی الله عنهم
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود عَلِیٌّ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ رَأْسِیْ مِنْ بَدَنِیْ
علی رضی الله عنه بمنزلهٔ سر منست از بدن **حدیث سی و ششم** مرویست بروایت
دیلمی از انس رضی الله عنه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود عَلِیٌّ یَزْهَرُ فِی
الْجَنَّةِ کَکَوْکَبِ الصُّبْحِ لِاَهْلِ الدُّنْیَا علی رضی الله عنه نورانی خواهد بود
در بهشت مثل ستارهٔ صبح از برای اهل دنیا **حدیث سی و هفتم** مرویست بروایت
ابن عدی از علی رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود عَلِیٌّ
یَعْسُوْبُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمَالُ یَعْسُوْبُ الْمُنَافِقِیْنَ علی رضی الله عنه
سید و پیشوای مومنان است و اما پیشوای منافقان مال است یعنی تمام همت ایشان
متوجه آنست که جمع مال نمایند و بر همه چیز و همه کس مقدم دانند و بر سبیل آن کنند
و زبان حال ایشان ناطق است بآنکه مال هرگز زوال نخواهد یافت مترجم گوید که
صاحب کشاف در تفسیر آیت قَالَ مَا اَظُنُّ هٰذِهٖ اَبَدًا آورده است که
اکثر اغنیاء اهل اسلام اگرچه زبان مقال ایشان بر فنا و زوال مال ناطق نیست لیکن
حال ایشان بآن ناطق است و منادی میزند بر آن **حدیث سی و هشتم** مرویست
بروایت بزار از انس رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود عَلِیٌّ
یَقْضِیْ دَیْنِیْ علی رضی الله عنه قضای دین من خواهد کرد **حدیث سی و نهم** بروایت
ترمذی و نسائی و حاکم مرویست که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اِنَّ
الْجَنَّةَ لَتَشْتَاقُ اِلٰی ثَلٰثَةٍ عَلِیٍّ وَعَمَّارٍ وَسَلْمَانَ بدرستیکه بهشت

مشتاق

مشتاق و بیقرار کسیست علی ابن ابی طالب و عمار بن یاسر و سلمان فارسی رضی الله
تعالی عنهم **حدیث چهلم** بخاری و مسلم روایت کرده اند از سهل رسول الله صلی الله
علیه و سلم علی رضی الله عنه را در مسجد دید که خوابیده است و رداء او بیک طرف
رفته بعضی از اعضای وی رضی الله عنه خاک آلوده شده بود آنگاه رسول الله صلی الله
علیه و سلم خاک از آن اعضای وی پاک کرده و گفت قُمْ یَا اَبَا تُرَابٍ قُمْ یَا اَبَا
تُرَابٍ برخیز یا ابا تراب برخیز یا ابا تراب و ازین جهة بود که علی رضی الله عنه این
کنیه را از جمیع کنیتها دوست میداشت بواسطه آنکه از جانب رسول الله صلی الله علیه
و سلم ملقب باین شده بود و قبل ازین مذکور ساختیم که رسول الله صلی الله علیه و سلم
چهار کس اند که مجتمع نمیشود دوستی ایشان در دل منافق و دوست نمیدارد ایشان را
مگر مومنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و نسائی و حاکم از علی رضی الله عنه
روایت کرده اند که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هر پیغمبر را هفت رفیق نجیب
عطا کرده اند و مرا چهارده کس عطا کرده اند علی و حسن و حسین و جعفر و حمزه و ابوبکر و عمر
رضی الله عنهم الحدیث و ابن مظفر و ابن ابی الدنیا از ابو سعید خدری رضی الله عنه
روایت کرده اند که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم در ایام مرض وفات وی
بیرون آمد در حالتیکه ما در نماز صبح بودیم و گفت اِنِّیْ تَرَکْتُ فِیْکُمْ کِتَابَ
اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّتِیْ فَاسْتَنْطِقُوا الْقُرْاٰنَ بِسُنَّتِیْ فَاِنَّهٗ لَنْ
تَعْمٰی اَبْصَارُکُمْ وَلَنْ تَزِلَّ اَقْدَامُکُمْ وَلَنْ تَقْصُرَ اَیْدِیْکُمْ
مَا اَخَذْتُمْ بِهِمَا ثُمَّ قَالَ اُوْصِیْکُمْ بِهٰذَیْنِ خَیْرًا وَاَشَارَ
اِلٰی عَلِیٍّ وَعَبَّاسٍ لَا یَکُفُّ عَنْهُمَا اَحَدٌ وَلَا یَحْفَظُهُمَا عَلَیَّ اِلَّا

الّا اعطاه الله سبحانه وتعالی نوراً حتّی یرد به علیّ
یوم القیمة بدرستیکه من از دنیا انتقال کرده میگذارم در میان شما قرآن
وسنت خود پس طلب نطق از قرآن کنید بسنت من یعنی تاویل وتفسیر قرآن از حدیث
من جوئید بتحقیق که چشمهای بصیرت شما نابینا نخواهد شد وقدمهای شما نخواهد لغزید
ودستهای شما کوتاه نخواهد شد مادامی که دست بقرآن وسنت زنید وفرا گیرید
ایشانرا بعد ازان فرمود به نیکی وصیت میکنم شما را در حق این دو کس علی وعباس
رضی الله عنهما دست وزبان خود مردم باز ندارد وازایشان حفظ شر وحرمت
من نکند احدی مگر آنکه حق سبحانه وتعالی او را نوری عطا فرماید که بآن نور نزد من
آید در روز قیامت ابن ابی شیبه از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت
کرد که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم فتح مکه نمود بجانب طایف عنان عزیمت
منعطف گردانید وهفده روز یا نوزده روز اهل طایف را محاصره کرد آنگاه خطبه
بلیغ کرده حمد وثنا بجا آورد وگفت اوصیکم بعترتی خیراً وانّ
موعدکم علی الحوض والذی نفسی بیده لیقیموا
الصلوة ولیؤتنّ الزکوة او لابعثنّ الیکم رجلاً
منّی او لنفسی یضرب اعناقکم ثم اخذ بید علیّ رضی الله
عنه فقال هو هذا وصیت میکنم شما را به نیکی باهل بیت وذریت من
ووعده شما در حوض است که نزد من آیید بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست
که هر آینه اقامت صلوة وادای زکوة خواهید کرد یا آنکه مردی از یا یا هم چون نفس من
بر شما مسلط میسازم تا شما را گردن زند بعد ازان دست علی رضی الله عنه را گرفته
فرمود

فرمود آن مرد که گفتم اینست ورجال این حدیث جمیعاً از ثقات اند مگر یکی از ایشان
که علما در تضعیف او اختلاف کرده اند ودر یک روایت آمده که رسول الله صلی الله
علیه وسلم در مرض موت گفت ایّها الناس نزدیک بآن رسید که من مقبوض
شوم واز میان شما بیرون روم وقبل ازین با شما گفته بودم این زمان میگویم تا
عذر نمانده باشد بدانید که من کتاب پروردگار را واهل بیت خود را در میان شما خواهم
گذاشت آنگاه دست علی را رضی الله عنه بلند ساخت وفرمود هذا علیّ مع
القرآن والقرآن مع علیّ لا یفترقان حتّی یردا علیّ
الحوض فاسئلهما ما خلفت فیهما این علی با قرآن است وقرآن با علی
از یکدیگر جدا نخواهند بود تا وقتیکه وارد شوند بر من در حوض بپرسید احوال ایشان
خواهم پرسید با ایشان چگونه سلوک کرده آید بعد ازین امام احمد در مناقب از علی رضی
الله عنه روایت کرده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را جست در حالتی و پای مبارک
خود بر سینه زد وگفت قم فوالله لارضینّک انت اخی وابو
ولدی تقاتل علی سنّتی من مات علی عهدی فهو فی
کنز الجنّة ومن مات بحبّک بعد موتک ختم الله
له بالامن والایمان ما طلعت الشمس او غربت برخیز
بخدا سوگند که ترا خشنود خواهم گردانید یعنی این حدیث که گفت تو برادر منی ودر
دنیا وآخرت وپدر فرزندان منی یعنی حسن وحسین رضی الله عنهما وبر سنت من
مقاتله خواهی کرد وهر کس که بر عهد من بمیرد یعنی ایمان برسالت من آورد ووصیت
مرا قبول کند او در بهشت خواهد بود وهر کس که بر عهد تو بمیرد بتحقیق وفا کند بعهد خود نموده

و هر کسیکه بعد از موت تو بمحبت و دوستی تو بمیرد خدا تعالی ختم کار او با من و ایمان خواهد
کرد تا روز قیامت و بروایت دارقطنی مرویست که علی رضی الله عنه با شش تن که از اهل
شوری بودند حدیثی طویل گفت و از آنجمله بود آنکه از شما سوال میکنم که آیا در میان
شما غیر من کسی هست که رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق او گفته باشد انت
قسیم النار یوم القیمة تو قسمت کننده دوزخی در روز قیامت الجماعة گفتند
غیر تو کسی نیست در میان ما که باین صفت موصوف باشد و مراد از قسیم النار آنست
که ایشان دو فرقه خواهند بود فرقه که با تو دوست اند و همراه تو اند ایشان بر
هدایة اند و فرقه که دشمن اند با تو و از تو دور اند ایشان بر ضلالت اند پس
نصفی که با تو دوست اند در بهشت خواهند بود و آن نصف دیگر که با تو دشمنی و نفاق
خواهند کرد یعنی خوارج و امثال ایشان در دوزخ خواهند بود کذا قال فی النهایة
و در بعضی احادیث هست چنین که اند رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه را گفت
انت قسیم الجنة والنار یوم القیمة تقول النار هذا
لی وهذا لک تو قسمت کننده بهشت و دوزخی و دوزخ با تو خواهد گفت
در روز قیامت که این گروه یعنی اهل دوزخ حصه من و آن گروه یعنی اهل بهشت
حصه تو مرویست از ابن سماک که ابو بکر علی رضی الله عنهما را گفت از رسول الله صلی الله
علیه و سلم شنیدم که میگفت لا یجوز احد الصراط الا من کتب
له علی الجواز بر صراط نمیگذرد مگر کسی که علی گذشتن او را نوشته مترجم
گوید در فصل الخطاب و غیر آن از کتب بنظر رسید از قیس ابن حازم که گفت ابو بکر و علی
رضی الله عنهما بیکدیگر ملاقی شدند و علی با ابو بکر رضی الله عنهما گفت باعث

تو روی من صحبت ابو بکر رضی الله عنه گفت باعث آنست که از رسول الله
صلی الله علیه و سلم شنیدم که میگفت مرور بر صراط نکند مگر کسی که علی ابن ابی طالب
مرور او را بنویسد آنگاه علی رضی الله عنه خندید و گفت بشارة دهم ترا ای ابو بکر
که رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا گفت که مرور بر صراط منویس مگر از برای کسی که
ابو بکر رضی الله عنه را دوست دارد انتهی و بروایت بخاری از علی رضی الله عنه منقول است
که گفت انا اول من یجثو بین یدی الرحمن للخصومة یوم
القیمة من اول کسی خواهم بود که روز قیامت بدو زانو آمده نزد خدا تعالی
با خصم خود خصومت کنم قیس گوید آیت هذان خصمان اختصموا
فی ربهم در شان علی و حمزه و عبیدة بن الحارث رضی الله عنهم که در روز بدر
با شیبة بن ربیعة و عتبة ابن ربیعة و ولید ابن عتبة مبارزة نمودند نازل شد
والله اعلم بالصواب **فصل سیوم** در ثنای صحابه و سلف بر علی رضی الله عنه روایت
کرد ابن سعد از ابو هریرة از عمر رضی الله عنه که گفت علی رضی الله عنه اعلم است از ما بعلم
قضا و حاکم از ابن مسعود رضی الله عنه روایة کرد که گفت اعلم مدینه بعلم قضا علی است
رضی الله عنه و روایة کرد ابن سعد از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت هرگاه که
تحقیق نمود مسئله فتوای علی رضی الله عنه آنرا نزد ما نقل میکرد از آن تجاوز نمیکردیم
و از سعید ابن المسیب روایة کرد که گفت عمر ابن خطاب رضی الله عنه پناه بخدا میگرفت
از مسئله مشکل که ابو الحسن یعنی علی رضی الله عنه در آن حاضر نباشد و ایضا ابن سعد
از سعید ابن المسیب روایت کرده که گفت هیچ کدام از اصحاب سلونی نگفتند یعنی نگفتند
که از من سوال کنید الخ خواهید مگر علی رضی الله عنه که او سلونی میگفت و ابن عساکر روایة

کرد از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت اعلم اهل مدینه بعلم فرایض و علم قضا علی است رضی الله
عنه و مر او را طریقی قاطع است در علم هر چند که خواهی یعنی بواسطه تنقیح و مهارت
او در مسایل قطع و فیصل مهمات می نماید و امر او نافذ است و ضرس در اصل اسم یکی از
دندانهاست بسبیل استعاره در این مقام استعمال کرده اند کذا فی النهایة و مر او را قدم
اسلام و دامادی رسول الله صلی الله علیه و سلم بنت آنحضرت و شجاعت در حروب
وجود و سخاوت و انواع احوال حاصل است رضی الله عنه و روایت کردند طبرانی و ابن ابی
حاتم از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت نازل نشد هیچ آیت یا ایها الذین
آمنوا الا مگر آنکه علی رضی الله عنه امیر و شریف آن بود و که خدای تعالی در چند مکان اصحاب
محمد را معاتب ساخت و ذکر علی رضی الله عنه نکرد مگر بخیر و خوبی و ابن عساکر از ابن
عباس رضی الله عنهما ایضا روایة کرده که گفت نازل نشد در شان احدی از قرآن آن
مقدار که در شان علی رضی الله عنه نازل شد و ایضا ابن عساکر از ابن عباس روایة کرده
که گفت سیصد آیت در شان علی نازل شد و ایضا بروایت طبرانی از ابن عباس
رضی الله عنهما مرویست که گفت علی رضی الله عنه را هژده منقبت بود که هیچ از امت را
نبود و بروایت ابو یعلی از ابو هریره مرویست که گفت عمر ابن الخطاب که گفت علی
رضی الله عنه سه خصلت حاصل شد که اگر یکی از آنها مرا بودی دوستر میداشتم
از عطای حمر نعم یعنی دوستر بودی نزد من از آنکه شتران سرخ مو بمن دهند و این
که در آن زمان نفاست اشیا میگویند زیرا که نزد عرب شتر سرخ موی بهترین اموال است آنگاه
از ابو هریره رضی الله عنه پرسیدند که آن خصلت چیست گفت یکی تزویج دختر رسول الله
صلی الله علیه و سلم و دوم ساکن شدن در مسجد چنانچه حلال نیست بر من آنچه بر وی حلال

سیوم

سیوم اعطای رایت در روز خیبر و امام احمد رحمة الله بسندی صحیح از ابن عمر رضی الله عنهما
مانند این حدیث روایت کرده است و ایضا امام احمد و ابو یعلی بسندی از علی رضی الله
عنه روایت کرده اند که گفت از آن روز که رسول الله صلی الله علیه و سلم روی من
مسح نمود و آب دهن مبارک خود بچشم من مالید در وقت عطای لوای خیبر درد چشم
ندیده ام و بیمار نیفتاده ام و مرویست که علی رضی الله عنه وقتیکه در کوفه نزول اجلال
فرمود حکیمی از عرب نزد وی آمد و گفت والله یا امیر المومنین که خلافت زینت
از تو یافت نه آنکه ترا زینت داد و تو خلافت را رفعت دادی نه آنکه از وی
رفعت یافتی و احتیاج خلافت بتو بیشتر بود از احتیاج تو بخلافت و بروایت
سلفی از عبد الله ابن احمد بن حنبل مرویست که گفت از حال علی و معاویه رضی الله عنهما
از پدر خود سوال کردم گفت بدانکه علی رضی الله عنه کثیر الاعدا بود و اعدای او
تفتیش کردند که شاید که خطائی و اجتنابی و یا نقصی در وی بیابند آخر نیافتند آنگاه
نزد مردی که با او محاربه و مقاتله کرد و مبالغه در مدح و ثنای آن مرد کردند بجهت که در و
نبود از جهت مکر و حیله با او **فصل چهارم** در ذکر بعضی از کرامات و فضایل و قضایای
علی رضی الله عنه و کلماتی که دلالت بر قدر علم و حکمت و زهد و معرفت وی بخدا
تبارک و تعالی میکند از ابن سعد روایت کرد از علی رضی الله عنه که گفت والله
که هیچ آیتی نازل نشد مگر آنکه دانستم که در چه باب نازل شد و در کجا نازل شد و بر چه
کس نازل شد بدرستیکه خدای تعالی مرا قلبی و عقلی و لسانی بخشیده است و ایضا ابن سعد
و غیر او از ابو طفیل روایت کرده اند که گفت علی ابن ابی طالب رضی الله عنه سوال
کنید مرا از کتاب الله بدرستیکه هیچ آیتی نیست مگر آنکه میدانم که در شب نازل شد یا در روز یا در سهل

نازل شد یا در جبل و ابن ابی داود از محمد ابن سیرین روایت کرده که گفت وقتیکه
رسول الله صلی الله علیه و سلم از دنیا رحلت فرمود علی رضی الله عنه را درنگی در بیعت
ابو بکر رضی الله عنه واقع شد و چون ابو بکر رضی الله عنه ملاقی وی شد گفت آیا امارت
مرا مکروه داشتی علی رضی الله عنه گفت مکروه نداشتم ولیکن سوگند یاد کرده ام که ردا
بر دوش نگیرم مگر برای صلوة تا وقتیکه قرآن را جمع کردم و ازینجهت است که زعم کرده اند
که قرآن را بر وفق تنزیل نوشت محمد ابن سیرین گوید اگر با آن کتاب میرسیدم علم در آن
بود و از جمله کرامات ظاهره علی رضی الله عنه آنست که در وقتی که سر مبارک حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در کنار وی بود و بر آن حضرت وحی نازل میشد و علی
رضی الله عنه نماز عصر نگذارده بود و بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم فارغ شد تا وقتیکه
آفتاب غروب کرد آنگاه آنحضرت فرمود اَللّٰهُمَّ اِنَّهٗ کَانَ فِیْ طَاعَتِكَ
وَطَاعَةِ رَسُوْلِكَ فَارْدُدْ عَلَیْهِ الشَّمْسَ فَطَلَعَتْ بَعْدَ مَا
غربت یعنی بار خدایا علی رضی الله در اطاعت فرمان برداری تو و رسول تو بود آفتاب
برای وی باز گردان آنگاه آفتاب طلوع نمود بعد از آنکه غروب کرده بود و طحاوی
و قاضی در شفا گوید که حدیث رد آفتاب صحیح است و شیخ الاسلام ابو زرعه گوید حدیث
حسن است و غیر او از علما متابعت او نموده رد کرده اند قول جمعی را که گفته اند این حدیث
موضوع است زیرا که وقت فوت شد بغروب آفتاب و دیگر محل صلوة فایده در رد آن
نیست مصنف گوید بلکه ما جواب از قول آن جماعت میدهیم که چنانکه رد آفتاب خصوصیتی
و کرامتی است با آنکه درین مسئله یعنی در آنکه آفتاب غروب کند باز عود نماید اما باعادهٔ
آفتاب وقت باز گردد یا نه تردد است نسیان با آنچه بر آن متوجه میشود در شرح عباب در

اوایل کتاب صلوة بیان کرده ام سبط ابن الجوزی گوید در بیان حکایتی عجیب است
که بعضی از مشایخ مرا خبر دادند در عراق که ایشان ابو منصور مظفر ابن اردشیر العبادی
واعظ را دیدند که بعد از عصر بحدیث راند که در حدیث و بالفاظ خود تنمیق و تزیین میداد
و ذکر فضایل اهل بیت مینمود و درین اثنا ابر ظاهر شد و حایل آفتاب گشت چنانچه
مردم ظن غروب کردند آنگاه واعظ که بر خاست و در بالای منبر و اشارت
با آفتاب کرده و این شعر انشا کرد شعر لَا تَغْرُبِیْ یَا شَمْسُ حَتّٰی تَنْتَهِیْ
مَدْحِیْ لِاٰلِ الْمُصْطَفٰی وَلِنَجْلِهٖ وَاثْنِیْ عِنَانَكِ اِنْ اَرَدْتِ
ثَنَاهُمْ اَنَسِیْتِ اِذْ کَانَ الْوُقُوْفُ لِاَجْلِهٖ اِنْ کَانَ لِلْمَوْلٰی
وُقُوْفُكِ فَلْیَکُنْ هٰذَا الْوُقُوْفُ لِخَیْلِهٖ وَلِرَجْلِهٖ خطاب
با آفتاب کرده میگوید غروب مکن یا شمس تا زمانی که مدح من از برای آل مصطفی و اولاد او
تمام شود و عنان خود را باز گردان اگر ثنای ایشان خواهی شنید که فراموش کرده
که وقوف و رجوع تو در آن وقت از برای چه کسی بود و اگر در آن وقت باز گشتن
و ایستادن تو از جهت مولی بود باید که درین وقت از برای دوستان و
جهانان او توقف کنی و غروب ننمائی راوی گوید که بعد از تمام انشاد شعر آفتاب
از تحت سحاب طلوع نمود و روایت کرد عبد الرزاق از حجر مدری که گفت علی
رضی الله عنه مرا گفت چگونه خواهی بود در وقتیکه ترا امر سازند با آنکه بر من
لعن کنی گفتم آیا این امر بوقوع خواهد انجامید علی رضی الله عنه گفت بلی واقع خواهد
شد گفتم علاج کار من در آن وقت چیست گفت لعن کن و لیکن تبرا از من مکن بعد
از آن در وقتیکه محمد ابن یوسف برادر حجاج بر یمن امیر بود مرا امر بلعن فرمود من گفتم

لعنوه

ان الامیر محمد ابن یوسف امرنی ان العن علیّاً فا
لعنه الله مردی گفت امیر محمد ابن یوسف امر کرد مرا بانکه علی رضی الله عنه را لعن کنم
پس لعن کنید او را یعنی امیر را لعنه الله راوی گوید هیچ کس از حضار مجلس برین معنی پی نبرد الا که
من امیر را لعن کردم و علی رضی الله عنه را لعن نکردم متفطن نشد مگر یکمرد از انها و این از
کرامات علی رضی الله عنه بود که از امور آینده خبر داد و ایضا از جمله کرامات علی
رضی الله عنه آنکه وقتی سخن گفت و شخصی بر آن تکذیب کرد علی رضی الله عنه گفت اگر دروغ
میگفته باشی بر تو دعا کنم گفت بلی چون علی رضی الله عنه دعا کرد از جای خود نجنبید تا
کور شد و ابن مداینی از مجمع روایت کرده که گفت علی رضی الله عنه بیت المال را بک
خشت بود و در آنجا نماز میگذارد تا گواهی دهد بانکه در وی حبس اموال از مسلمانان نکرده
نقلست که دو مرد با یکدیگر طعام میخوردند با یکی از آن دو کس پنج عدد گرده نان بود
و با دیگری سه عدد و در اثناء خوردن مردی ثالث شریک ایشان شد و آن هشت عدد
نان باتفاق تناول کردند هر سه برابر یکدیگر و در وقت رفتن آن مرد ثالث هشت
درم نزد ایشان انداخت بعوض طعامی که خورده بود آنگاه میان آن دو کس نزاع شد
صاحب پنج عدد نان گفت پنج درم از من است و سه درم از صاحب سه عدد نان
او میگفت که من نصف هشت درم که چهار عدد است خواهم گرفت چون این
مجادله نزد علی رضی الله عنه بردند صاحب سه عدد را امر فرمود که سه درم که میدهد بگیر
که نسبت بحال تو خوبست او گفت راضی نمیشوم مگر بانچه حق من باشد از روی حساب علی رضی الله
عنه حق تو بغیر یکدرم نیست از روی حساب آن شخص از بیان آن سوال کرد فرمود که آن هشت
عدد نان که شما سه کس خورده اید بیست و چهار ثلث است و چون زیاد و کم خوردن

معلوم

معلوم نیست حمل بر تساوی میکنیم چنانچه هشت ثلث خورده باشی و حال آن که
نه ثلث حق تو در میان است و صاحب پنج عدد نیز هشت ثلث خورده است
و حق او پانزده ثلث است پس او را هفت ثلث باقی مانده هفت عوض آن میگردد و از
یک ثلث باقی مانده یک درهم عوض آن بگیر چنانچه ازین هشت درهم یک درهم حق تو باشد
و هفت درهم دیگر حق صاحب تو آنگاه آن شخص گفت این زمان راضی شدم مرویست
که دو کس نزد علی رضی الله عنه آمدند یکی گفت این مرد زعم این دارد که بمادر من محتلم شده
در باره او چه حکم میفرمائی علی رضی الله عنه گفت او را در آفتاب باز دارید و سایه او را
بزنید و از جمله کلام علی رضی الله عنه آنکه فرمود اَلنّاسُ نِیامٌ فَاِذا ماتُوا
اِنْتَبَهُوا یعنی مردمان در خواب غفلت اند درین دنیا و آخرت و احوال
قیامت نمیکنند پس چون مردند و غطاء غفلت دنیا با ایشان رسید از خواب
بیدار میشوند و بیدار شدن فیر سوده است مشغول بدنیا را بخفته وجه شبه آنکه هم
چنانکه حواس خفتگان از ادراک مدرکات ظاهری بسته است عقول دنیاپرستان از فهم
حقایق اشیا محجوبست و فرمود اَلنّاسُ بِزَمانِهِمْ اَشْبَهُ مِنْهُمْ
بِآبائِهِمْ مردمان بروزگار شبیه تر اند از ایشان به پدران خود یعنی مردمان
فی روزگار اند و روزی میگذرانند و از متابعت آبا ابا مینمایند و فرمود لَوْ
کُشِفَ الْغِطاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقِیناً یعنی چندان معرفت خدای تبارک
و تعالی و علم بحقایق اشیا مرا حاصل است که اگر پرده از روی چیزها دور شود
زیاده نشوم از روی دانش یا زیاده نسازم دانش را و مضمون لَمْ اَعْبُدْ
رَبّاً لَمْ اَرَهُ و سَلُونی عَمّا دُونَ الْعَرْشِ و فَوْقِها کدا از آن حضرت

مروّتست و شاید که لنداز برای اینمعنی و فرمود مَا هَلَكَ امْرَءٌ عَرَفَ
قَدْرَهُ هلاک نشد یا هلاک مباد مردیکه اندازهٔ خود را شناخت یعنی هرکسکه نفس
خود را شناخت و اسباب حیات جاوید خدمت از هلاک صوری نجات یافت و بکمال
جاوید شتافت و فرمود قِيمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يُحْسِنُهُ يحسن از باب
افعل یفعل بهر دو معنی آمده بمعنی دانستن و بمعنی نیکو دانستن یعنی بهای هر مرد
آن چیزیست که آنرا نیک داند اعم از آنکه نیک باشد یا بد یا چیزیست که آنرا نیکو میداند
و فرمود مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ هرکس شناخت ذات
خود را شناخت پروردگار خود را یعنی هرکس ذات خود را شناسد این صفت که بعد
از آنکه بخود بسیار شد شناختن پیدا کننده ذات جلت عظمته لازم آید این کلام
اگرچه نسبت بحضرت علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه داده اند لیکن مشهور آنست که
کلام یحیی بن معاذ رازیست و فرمود اَلْمَرْءُ مَخْبُوٌّ تَحْتَ لِسَانِهِ مرد پوشیده
شده است در زیر زبان خود بیت تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته
باشد و فرمود مَنْ عَذُبَ لِسَانُهُ كَثُرَ اِخْوَانُهُ هرکس خوش شد
زبان او بسیار گشت برادران او یعنی هرکسکه قول و فعل او نیکو باشد و از روی تواضع
و تملق با خلق خدا سلوک نماید خلایق نیز ویرا دوست دارند و با وی برادرانه معاش
کنند بیت بشیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پیلی بموئی کشی و فرمود بِالْبِرِّ
يُسْتَعْبَدُ الْحُرُّ اگر بصیغهٔ مجهول خوانیم معنی کلام آنست که بسبب نیکوئی بنده
گرفته میشود مرد آزاد و توان بود که بصیغهٔ معروف بخوانیم و درین هنگام معنی کلام
آنست که بر نیکی بنده میکرد آزاد مرد یعنی بوسیلت بیع و شراء مردم را با حاجت

ملازم خود نتوان ساخت و فرمود بَشِّرْ مَالَ الْبَخِيلِ بِحَادِثٍ اَوْ وَارِثٍ مژده رسان
مال بخیل را بحادثات جهان بمثل نهب و غارت و ظلم و ستم و سرقه و غیر ذلک یا
بمیراث خواران و درین کلام که فعل بشارت را بمال واقع گردانیده اشارتست که مال از
صحبت بخیل ملول و پشیمانست و از مفارقت او خرم و شادان و فرمود لَا تَنْظُرْ
اِلٰى مَنْ قَالَ وَانْظُرْ اِلٰى مَا قَالَ لا تنظر صیغهٔ نهی حاضر است و انظر صیغهٔ امر
حاضر است و نظر بمعنی نگریستن و بمعنی فکر نیز آمده و ممکن است که درین مقام در صیغه
نهی و امر هر دو بمعنی نگریستن باشد و شاید که هر دو موضع بمعنی فکر باشد و شاید که در
نهی او نگریستن باشد و در امر بمعنی فکر یا عکس آن لیکن قسم سیوم اقرب است چنانچه
در مثل وارد است منگر که گوید و فرمود اَلْجَزَعُ عِنْدَ الْبَلَاءِ تَمَامُ الْمِحْنَةِ
جزع یعنی بیصبری کردن در وقت آزمایش حقتعالی بنده خود را تمامی محنت
بلکه هر بلائی را توانائی مقرر است و هر بیصبری را عقابی پس اگر مبتلا صبور نباشد بزبان
عقوبت نیز نزدیک شود و فرمود لَا ظَفَرَ مَعَ الْبَغْيِ پیروزی نخواهد یافت کسیکه
ستم و ظلم کرده از حد خود در گذرد بیت هرکه او زحد خود پا بکشد بکشد هر
جانب تیغ بکشد و فرمود لَا ثَنَاءَ مَعَ الْكِبْرِ این کلمه دو احتمال دارد یکی آنکه
متکبر ثنای مردم بر زبان نمی راند و غیر خود را قابل ستایش نمیداند معنی دیگر آنکه مردم
متکبر را ثنا نمیگویند و از صحبت او کناره میکنند و فرمود لَا بِرَّ مَعَ الشُّحِّ
شح نام بخیلیست که با حرص بوده باشد یعنی نیست نیکوئی با بخیلی از حریص کرم نیاید و مروت
نماید در راه خدا تعالی بلکه تمام همت او جمع اموال است و همت طلب زیادت میکند الی
غیر النهایة بیت کف چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور و فرمود

لا صحة مع النهم والتخم یعنی نیست تندرستی با بسیاری اشتهای طعام و خوردن
لا شرف مع سوء الادب هیچ رفعت و بلندی با بی ادبی نیست بلکه هر کس که بلندی
از ادب یافته بیت بی ادب مردی که شود مهتر گرچه او را جلالت نسبت است و فرمود
لا راحة مع حسد یعنی هیچ آسایش در حسد بردن بر خلایق نیست و هرگز حسودی بمقصود
نرسید و فرمود لا محبة مع المراء هیچ دوستی در خصومت و جدل نیست بلکه در اکثر
اوقات جدل منجر بمحاربات و منازعات عظیمه میشود و فرمود لا سؤدد مع انتقام یعنی
بزرگی مع کینه کشیدن نیست از عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام منقولست که
فرمود احسان آنست که نیکی کنی در حق کسی که با تو بدی کرده و نعم ما قال الشاعر
بیت ما از سر جرایم خلقان گذشته ایم در عفو لذتیست که در انتقام نیست و فرمود
لا زیادة مع الزعارة و زعارة بفتح و تشدید زاء بدخوئی و تندیست یعنی
زیادت کردن با تندخوئی ملیح نیست یعنی این اشارتست بآنکه با متانت نیک خوی
و ترشروئی نباید کرد تا وی را افسردگی و آزردگی حاصل نشود و فرمود لا صواب
مع ترک المشورة خلاصه آن خطا نیست با ترک مشورة یعنی در هر امری که اراده
وقوع آن دارد باید که با دوستان خود و کسانی که امانت و دیانت داشته باشند
مصلحت و مشاورت نماید و خودرائی و خودپسندی پیشه خود نسازد که بالاخره از آن
غم می‌بیند چنانچه خدای تعالی بهترین مخلوقات خود را محمد مصطفی صلوات الله و سلامه
علیه امر فرمود که با اصحاب در امور مشاورت نماید قال تعالی وشاورهم فی الامر
و چون آنحضرت با علو مرتبه مخاطب باین خطاب شده در امور مشورت نمود اگر ما که
امت آنحضرتیم متابعت نمائیم و نسبت آنحضرت عمل کنیم باشد که از خطای و عمل

خلاصی یابیم بهتر خواهد بود و فرمود لا مروة للکذوب کذوب صیغه مبالغه است
یعنی نیست مردمی مر دروغگو را و مذمت دروغ و دروغگو در قرآن و احادیث
بسیار است و درین مختصر جای آن نیست و فرمود لا کرم اعز من التقی
هیچ جوانمردی ارجمند و پایدارتر از پرهیزگاری نیست چنانچه خدای تعالی میفرماید ان
اکرمکم عند الله اتقیکم بدرستیکه گرامی‌ترین شما نزد خدای تعالی پرهیزگار
ترین شماست و فرمود لا شرف اعلی من الاسلام هیچ بزرگی و شرف
برتر از اسلام و اطاعت امر خدای تعالی نیست و فرمود لا شفیع انجح من
التوبة هیچ خواهشگری فیروز و شادمان کننده‌تر از بازگشت بخدای تعالی نیست
و فرمود لا لباس اجمل من السلامة پوشیدنی خوبتر از سلامت
نیست هر که لباس تندرستی یابد باید که از تنگدستی ننالد چنانکه شاعر گفته بیت
چو نالد کسی از تنگدستی که گنج بقیاس است تندرستی و فرمود لا داء اعیا
من الجهل دردی دشوارتر و کوفتناک کننده‌تر از جهل و نادانی نیست و فرمود
لا مرض اضنی من قلة العقل بیماری لاغر کننده‌تر از کم خردی نیست
و فرمود المرء عدو ما جهله مرد دشمن است مر چیزی را که نمیداند
و فرمود رحم الله امرءا عرف قدره و لم یتعد طوره
ببخشاید خدای بر مردی که بشناخت اندازه خود را و از حد خود تجاوز نکرد و فرمود
اعادة الاعتذار تذکیر للذنوب معذرت خواستن باز
دادن گناهست و فرمود النصح بین الملاء تقریع پند دادن در میان
مردم سرزنش است و فرمود نعمة الجاهل کروضة فی مزبلة نعمت نادان

چون غراره‌ایست در سر کشیدن باری یعنی نعمت و مال بی معرفت کمال وبال است و فرمود
الجزع اتعب من الصبر یعنی جزع بکاهنده‌تر است از صبر بیت گر صبر کنی
بصبر بتک دولت بتو آید اندک اندک قوله تعالی فاصبر کما صبر
اولوا العزم من الرسل و فرمود المسؤول حر حتی یعد یعنی کسیکه
ازو چیزی بخواهند آزادست تا وعده نداده است چون وعده داد موعود بر خود
نهاد و سائل او را طمع انداخت و در ذمت خود حقی ثابت ساخت و فرمود اکثر
الاعداء اخفاهم مکیدة یعنی بزرگترین دشمنان دشمنیست که مکر او پوشیده
تر باشد و فرمود الحکمة ضالة المؤمن حکمت بکسر حا یعنی عدالت و علم
و حلم و نبوت و قرآن یعنی عدل یا علم یا حلم یا قرآن گم کرده شده آنکس است
که بخداوند تعالی گرویده یعنی همچنانکه کسی چیزی را گم کرده است بجد طالب آنست
مؤمن همچنان طالب عدل و علم و حلم و قرآنست البخل و در بعضی نسخ الشح
جامع لمساوی العیوب یعنی بخل و حرص بسیار تمام عیبها بدست آمده یعنی که بهر عیبها
دهر مندرج است و فرمود اذا حلت التقادیر ضلت التدا
بیر وقتیکه فرود آید الخ چه تقدیر کرده گم شود تدبیر مخلوقات بیت قضا
ز آسمان چون فرو هشت پر همه عاقلان کور گشتند و کر و فرمود عبد الشهوة
اذل من عبد الرق بنده آرزو خوارتر است از بنده بندگی یعنی بنده زر خریده
و فرمود الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له مغتاظ اسم
فاعل مشتق است از اغتیاظ بمعنی خشم گرفتن و در بعضی از نسخ غضبان واقع شده
که مشتق است از غضب یعنی بدخواه خشم گیرنده است بر کسی که بی گناه است و فرمود کفی

بالذنب

بالذنب شفیعا للمذنب بسنده است ظفر شفیعی مر گناهکار را یعنی
چون بر بد کننده خود فیروزی یابی از و درگذری و در انتقام کشیدن نشتابی
و فرمود السعید من وعظ بغیره نیکبخت آنکسیست که پند گرفت
بسبب غیر خود و فرمود الاحسان یقطع اللسان هر که با نیکان مروت
کرد و با بدان احسان نمود زبان ایشان ببرید یعنی بواسطه مروت و احسان زبان
خود را از مذمت وی نگاه داشتند و فرمود افقر الفقر الحمق و اوحش
الوحشة العجب و اغنی الغنا العقل الطامع فی وثاق
الذل بزرگترین درویشی حماقت و نادانی است و بدترین وحشتها تکبر
و بهترین توانگری عقل است بیت عقل و دولت قرین یکدیگر اند هر را
عقل نیست دولت نیست و مرد امیدوار در بند خوار است و فرمود لیس العجب
ممن هلک کیف هلک العجب ممن نجا کیف
نجا بتکلف یعنی عجب نیست از کسی که در مهلک و بلیتی واقع شود بلکه اگر کسی خلاصی یافت
کیفیت خلاصی مردم را در تکلف می آرد چنانچه در جای دیگر میفرماید شعر
لیس البلیة فی ایامنا عجب بل السلامة فیها
اعجب العجب احذروا نفار النعم فما کل شارد
بمردود بپرهیزید از آنکه نعمتها برمد که نیست هر رمنده باز گردانیده شده
یعنی بپرهیزید از آنکه دولت عنان برتابد باز نشاید و فرمود
اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا
اقصاها بقلة الشکر و اذا قدرت علی عدوک

فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه چون بشمار رسد ظفر یابی
نعمت پس فرمایید بجا آوردن نعمت الفلة شکر زیرا که اگر شکر نعمت کنید آن نعمت
زیاده خواهد شد و هرگاه که بر دشمن خود قدرت یافتی پس بگردان عفو کردن ازو
بشکر اندر قدرت بر وی و فرمود ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی
فلتات لسانه و علی صفحات وجهه یعنی در دل خود پنهان نکرد
هیچ کس هیچ چیز را مگر آنکه ظاهر شد در اثنا آنکه سخنان بی اندیشه بر زبان براند
و علامتهای آن از روی ظاهر گشت بیت الحاکر نشان ضر عشقت از چهره او
چو نور پیداست و فرمود البخیل مستعجل للفقر یعیش فی الدنیا
عیش الفقراء و یحاسب فی الآخرة حساب الاغنیاء
یعنی بخیل شتابنده است در درویشی از زیستن او و در دنیا مثل زیستن درویشان
لیکن در آخرت در شمار توانگران است و حساب و عقاب او مثل ایشان خواهد بود
بلکه سخت تر از آن بواسطه بخلی که ورزیده است و فرمود لسان العاقل وراء
قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه زبان خردمند در پس دل اوست
و دل بیخرد در پس زبان اوست یعنی کسیکه صاحب هوش و خرد است در اول
حال تامل در سخنان میکند بعد از آن بر زبان می راند و بیخرد و نادان بعکس آنست
که تامل ناکرده سخن میگوید بیت سخندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنگه بگوید
سخن و فرمود العلم یرفع الوضیع والجهل یضع الرفیع
العلم خیر من المال العلم یحرسک و انت تحرس المال
العلم حاکم والمال محکوم علیه علم بهتر است بلند میسازد جاهل

و نادانی

و نادانی بلند را البته پست میسازد و علم از مال بهتر است زیرا که علم محافظت میکند مر ترا
و تو محافظت مال میکنی و علم حاکم کننده است و مال بر وی حکم میکند و فرمود قصم
ظهری عالم متهتک و جاهل متنسک هذا یفتن
و ینفر الناس بتهتکه و هذا یضل الناس بتنسکه
شکست مرا دو آدمی بی باک پرده در و نادانی متعبد آن یکی بواسطه بیباکی و پرده
دری مردم را در فتنه می اندازد و این یکی بسبب جهل در عبادت مردم را گمراه میکند
و فرمود اقل الناس قیمة اقلهم علما اذ قیمة کل امرء
ما یحسنه یعنی کسیکه علم او کمتر باشد از مردم بها او نیز از مردم کمتر خواهد بود
زیرا که بهای مردی چیزیست که آنرا میداند و کلام علی رضی الله عنه در این اسلوب
بلیغ بسیار است از خوف اطالة اختصار نمودیم و از جمله کلام علی رضی الله عنه است
که فرمود کونوا فی الناس کالنحلة فی الطیر انه لیس
فی الطیر شیء الا و هو مستضعفها و لو یعلم ما فی
اجوافها من البرکة لم یفعلوا ذلک باشد در میان مردم همچو
زنبور نحل در میان مرغان که جمیع مرغان او را ضعیف و حقیر میدانند و این بواسطه
آنست که خیر و برکتی که در جوف اوست مرغان آنرا نمیدانند و اگر میدانستند
تحقیر او نمیکردند و فرمود خالطوا الناس بالسنتکم واجسادکم
و زایلوهم باعمالکم و قلوبکم فان للمرء ما اکتسب یوم
القیمة مع من احب با مردم ملاقات و اختلاط کنید بزبانها و جسدهای خود
و مفارقت ایشان کنید بعملها و نیات خود یعنی اگر از مصاحب و مجالس شما عملی صادر شود

که خدا و رسول ایشان راضی نباشد و اگر قدرت بر منع داشته باشید باید که او را زجر
و منع کنید تا از آن عمل باز آید و اگر بر منع قادر نباشد باید که مخالفت او کنید در عمل
و در باطن خود بد رسانید که مردم از آنچه میکند خواهد یافت و اگر دوست دارد در رفاقت
مصاحبت او خواهد بود و فرمود کُونُوا بِقَبُولِ الْعَمَلِ اَشَدَّ اِهْتِمَامًا
مِنْکُمْ بِالْعَمَلِ فَاِنَّهُ لَنْ یُقْبَلَ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوٰی وَکَیْفَ یُقْبَلُ
عَمَلٌ مُتَقَبَّلٌ باید که اهتمام شما بقبول عمل زیاده باشد از عمل زیرا که عمل با تقوی قبول
قلت نمی کند و چگونه عمل قبول قبول قلت کند یعنی در تقوی عمل کوشید تا بدرجه
قبول رسد نور لمعه آن زیرا که قلیل مقبول بهتر است از کثیر غیر مقبول و فرمود
یَا حَمَلَةَ الْقُرْاٰنِ اِعْمَلُوا بِهِ فَاِنَّمَا الْعَالِمُ مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ
وَوَافَقَ عِلْمُهُ عَمَلَهُ وَسَیَکُونُ اَقْوَامٌ یَحْمِلُونَ الْعِلْمَ
لَا یُجَاوِزُ تَرَاقِیَهُمْ یُخَالِفُ سَرِیْرَتُهُمْ عَلَانِیَتَهُمْ وَیُخَالِفُ
عِلْمُهُمْ عَمَلَهُمْ یَجْلِسُونَ حَلَقًا فَیُبَاهِی بَعْضُهُمْ بَعْضًا
حَتّٰی اَنَّ الرَّجُلَ یَغْضَبُ عَلٰی جَلِیْسِهِ اَنْ یَجْلِسَ اِلٰی غَیْرِهِ
وَیَدَعَهُ اُولٰئِکَ لَا تَصْعَدُ اَعْمَالُهُمْ فِی مَجَالِسِهِمْ تِلْکَ
اِلَی اللّٰهِ ای حاملان قرآن عمل کنید بقرآن چرا که عالم کسی است که بعلم خود عمل کند
و علمش با عمل موافق باشد و بعد از این قومی خواهد بود که حامل علم باشند ولیکن آن
علم از اعالی صدور ایشان تجاوز نکند و مخالف باشد سر ایشان با علانیه و علم
ایشان با عمل حلقه زده با هم نشینند و با یکدیگر تفاخر و مباهات کنند و گاه باشد
که مردی غضب کند بر همنشین خود اگر او را گذاشته با دیگری نشیند آن گروهی که

بآن صفت موصوف باشند اعمال ایشان که در آن مجالس کرده نزد خدا تعالی نخواهد رفت
یعنی احباط عمل ایشان خواهد شد و ثواب و جزای آن فائز نخواهد گشت بواسطه
مباهات بیکدیگر و از آنحضرتست که فرمود لَا یَخَافَنَّ اَحَدٌ مِنْکُمْ
اِلَّا ذَنْبَهُ وَلَا یَرْجُوا اِلَّا رَبَّهُ وَلَا یَسْتَحْیِیْ مَنْ یَعْلَمُ
اِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا یَعْلَمُ اَنْ یَقُوْلَ اللّٰهُ اَعْلَمُ اَلصَّبْرُ مِنَ الْاِ
یْمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّاْسِ مِنَ الْجَسَدِ نترسد یکی از شما مگر از گناه خود
و امید ندارد بکسی مگر بالله خود و هر کسی از شما نخوانده از آموختن علم شرم نکند
و هر کس از شما عالم باشد و او را از چیزی پرسند که آنرا نداند شرم نکند از آنکه
گوید الله اعلم و صبر از ایمان بمنزله سر است از جسد و فرمود اَلْفَقِیْهُ کُلُّ الْفَقِیْهِ
مَنْ لَمْ یُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَلَمْ یُرَخِّصْ لَهُمْ
فِیْ مَعَاصِی اللّٰهِ وَلَمْ یُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ وَلَمْ یَدَعِ
الْقُرْاٰنَ رَغْبَةً عَنْهُ اِلٰی غَیْرِهِ اَنَّهُ لَا خَیْرَ فِیْ عِبَادَةٍ
لَا عِلْمَ فِیْهَا وَلَا فِیْ عِلْمٍ لَا فَهْمَ مَعَهُ وَلَا قِرَاءَةٍ لَا تَدَبُّرَ
فِیْهَا عالم کامل کسی است که مردم را از رحمت الهی نا امید نسازد و در معصیت رخصه
ندهد و مردم را از عذاب خدای تعالی ایمن نسازد و قرآن را از دست نگذارد که
بجز آن بدیگری میل کند بتحقیق که خیر در عبادتی نیست که با آن علم نباشد و هم چنین
خیر در علمی نیست که با آن فهم معانی نباشد و خیر در قرائتی نیست که با آن تدبر و تفکر
در آن نباشد و فرمود وَاَبْرَدُهَا عَلٰی کَبِدِیْ اِذَا سُئِلْتُ عَمَّا لَا
اَعْلَمُ اَنْ اَقُوْلَ اللّٰهُ اَعْلَمُ و سردترین اقوال نزد من چیزیکه سوال کنند مرا از

چیزی که ندانم آنست که گویم والله اعلم و فرمود مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْصِفَ النَّاسَ
مِنْ نَفْسِهِ فَلْيُحِبَّ لَهُمْ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ هر کس خواهد که انصاف دهد
مردم را از نفس خود باید که دوست دارد از برای ایشان آنچه از برای نفس خود دوست
میدارد و سَبْعٌ مِنَ الشَّيْطَانِ شِدَّةُ الْغَضَبِ وَشِدَّةُ الْعُطَاسِ
وَشِدَّةُ التَّثَاؤُبِ وَشِدَّةُ الْقَيْءِ وَالرُّعَافِ وَالنَّجْوَى وَالنَّوْمُ
عِنْدَ الذِّكْرِ هفت چیزست که از شیطان است یکی شدت غضب دوم شدت عطسه
بمرتبه که هر چند آب آشامد سیر نشود و آنهم فی است سیوم شدت تثاوب از فترت
و کسالتی است که در اعضا پیدا آید بواسطه کثرت اکل چهارم کثرت قی پنجم کثرت
رعاف ششم هفتم مشوره نمودن و خواب کردن در وقت ذکر و فرمود الْحَذَرُ
سُوءُ الظَّنِّ و این معنی حدیث است و لفظ حدیث إِنَّ مِنَ الْحَزْمِ سُوءَ
الظَّنِّ یعنی احتیاط کردن بدگمانی است و فرمود التَّوْفِيقُ خَيْرُ قَائِدٍ
وَحُسْنُ الْخُلُقِ خَيْرُ قَرِينٍ وَالْعَقْلُ خَيْرُ صَاحِبٍ وَالْأَدَبُ
خَيْرُ مِيرَاثٍ وَلَا وَحْشَةَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ توفیق بودن اسباب
موافق مطلوب بهترین راهبرست و خوش خلقی بهترین رفیقست و عقل بهترین
مصاحبست و ادب بهترین میراث است و هیچ وحشت و نفرتی سخت تر از عجب و تکبر
نیست مرویست که شخصی علی رضی الله عنه را از مسئله قدر پرسید در جواب فرمود
طَرِيقٌ مُظْلِمٌ لَا تَسْلُكْهُ وَبَحْرٌ عَمِيقٌ لَا تَلِجْهُ وَسِرُّ اللهِ
قَدْ خَفِيَ عَلَيْكَ فَلَا تُفَتِّشْهُ أَيُّهَا السَّائِلُ إِنَّ اللهَ تَعَالَى
خَلَقَكَ لِمَا شَاءَ أَوْ لِمَا شِئْتَ قَالَ بَلْ لِمَا شَاءَ قَالَ فَيَسْتَعْمِلُكَ

كَمَا شَاءَ و راهی تاریکست یعنی راه مردود دریائی بی پایانست در آن غوطه
مخور سر خدا بر تو پوشیده است افشای آن مکن ای سائل خدا تعالی ترا مخلوق ساخته
است از برای آنچه خود خواهد یا از برای آنچه تو خواهی گفت از برای آنچه خود خواهد
فرمود پس ترا بعمل میدارد چنانچه خود خواهد و فرمود حوادث و مصیبات را انتهایی
هست اگر کسی را حادثه پیش آید البته منتهی خواهد شد پس سزاوار آنست که عاقل و قبیله او را
نکبت و حادثه روی نماید صبر کند و بر همان باقی ماند تا وقتی که مدت آن بسر آید
و اگر قبل از انقضای مدت در دفع آن کوشش نماید سودی نمیدهد بلکه مکروهات
آن زیادت میگرداند و مرویست که از علی رضی الله عنه پرسیدند که سخا چیست
فرمود مَا كَانَ مِنْهُ ابْتِدَاءً فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْئَلَةٍ فَحَيَاءٌ
وَتَكَرُّمٌ سخا آنست که در اول حال عطا کنند بلا سوال و اما عطائی که بعد از طلب
و سوال باشد از حیا و تکرم است نه سخا نقلست که یکی از اعدای علی رضی الله عنه و برا
مدح و ثنا گفت بخیر یکه در روی بود و از روی کذب و دغا علی رضی الله عنه در جواب
او گفت إِنِّي لَسْتُ كَمَا تَقُولُ وَأَنَا فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ من در آن
درجه نیستم که تو بزبان گفتی و زیاده از آنم که در دل خود نهفتی و فرمود جَزَاءُ الْمَعْصِيَةِ
الْوَهْنُ فِي الْعِبَادَةِ وَالضِّيقُ فِي الْمَعِيشَةِ وَالنَّقْصُ فِي اللَّذَّةِ
جزای گناه یعنی در دنیا ضعف و سستی در عبادة است و تنگی در معاش و نقص
در لذة پرسیدند که نقص در لذة چیست فرمود نقص در لذت آنست که بشهوتی
حلالی نرسد مگر آنکه امری ظاهر گردد که او را گرداند و از آن شهوت و مطلوب حلال
باز دارد و نقلست که یکی از اعدای علی رضی الله عنه و برا گفت ثَبَّتَكَ اللهُ

علی رضی الله عنه در جواب او گفت فرمود عَلَی صَدْرِکَ مترجم گوید غرض این
عدو عَادَاهُ اللهُ وَغَضِبَ عَلَیْهِ از اطلاق این لفظ یا حقیقة دعای
ثبات است بحسب ظاهر نسبت بعلی رضی الله عنه محقق بود که آن شخص دشمن وی است و این
سخن بنا بر مکر و فریب میگوید ازین جهة در جواب او گفت که خدا تعالی مرا بر سینه تو
ثابت دارد تا انتقام خود از تو بکشم یا آنکه مراد کنایت بوده است از دعای مرض
نسبت بعلی رضی الله عنه زیرا که ثبات در لغت عرب بمعنی مرضی که عاجز سازد از حس
و حرکت آمده است چنانچه صاحب قاموس آورده دَاءٌ ثُبَاتٌ بالضم مُعْجِزٌ
عَنِ الْحَرَکَةِ وَثُبِّتَ بِکَسْرِ الْبَاءِ الَّذِی ثَقُلَ فَلَمْ یَبْرَحِ الْفِرَاشَ
بنا برین علی رضی الله عنه آن دعا را بروی رد کرد و گفت عَلَی صَدْرِکَ
وَاللهُ اَعْلَمُ و مرویست که چون ابن ملجم خذله الله ویرا زخم شمشیر رسانید در آن
وقت حسن رضی الله عنه گریه کنان بخدمت پدر خود شتافت علی رضی الله عنه فرمود
ای پسر من چهار چیز را از من یاد دار و چهار چیز دیگر حسن رضی الله عنه گفت چهار چیز
اول کدام است فرمود بهترین غنی عقل است و بدترین فقر حمق است و بدترین
وحشتها عجب و تکبر است و نیکوترین صفات کریمه حسن خلق است باز حسن رضی الله عنه
فرمود آن چهار چیز دیگر کدام است فرمود بپرهیز از مصاحبت احمق که اگر خواهد
که منفعتی بتو رساند مضرت میرساند و بپرهیز از مصاحبت و دوستی با دروغگو که او
او نزدیک را از تو دور میگرداند و دور را بتو نزدیک میسازد و بپرهیز از دوستی
و اختلاط با بخیل زیرا که او منقطع میسازد از تو در وقتی که احتیاج تو باو زیاده از همه کس است
و بپرهیز از مصاحبت فاجر زیرا که او ترا خواهد فروخت بچیزی خسیس حقیر از متاع

او نزانوات حاصل خواهد شد مرویست که یهودی از علی رضی الله عنه پرسید که پروردگار
ما در چه زمان بود و در کجا بود علی رضی الله عنه متغیر شده گفت لَمْ یَکُنْ مَکَانًا
هُوَ کَانَ وَلَا کَیْنُونَةَ کَانَ بِلَا کَیْفٍ کَانَ لَیْسَ لَهُ قَبْلٌ وَلَا
غَایَةٌ اِنْقَطَعَتِ الْغَایَاتُ دُونَهُ فَهُوَ غَایَةُ کُلِّ غَایَةٍ او در مکانی
نبود و او بود بی کینونتی و کیفیتی و بی قبلیتی و غایتی و او را ابتداء و انتهائی نیست غایات
و نهایات نزد او منقطع است پس نهایت او هر نهایت و بدایت او هر بدایت یهودی
چون استماع کلام خیر انجام علی رضی الله عنه نمود فی الحال مسلمان شد نقلست که در صفین
زرهی از علی رضی الله عنه گم شده بود آنرا نزد یهودی یافتند و محاکمه آن بجانب قاضی
شریح که از جانب علی رضی الله عنه بامر قضا منصوب بود افتاد علی رضی الله عنه در
محکمه بپهلوی قاضی نشست و گفت اگر خصم من یهودی نبودی برابر خصم می نشستم ولیکن
از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود لَا تُسَوُّوا بَیْنَهُمْ فِی
الْمَجَالِسِ یا یهود برابر نشینید و در روایتی آنکه فرمود اَصْغِرُوهُمْ مِنْ حَیْثُ
اَصْغَرَهُمُ اللهُ و ذلیل و خوار سازید ایشانرا ازین جهة که خدا تعالی ایشانرا ذلیل
و خوار گردانیده راوی گوید بعد از آنکه بامر دعوی قیام نمود یهودی منکر شد و قاضی گواه
طلبید علی رضی الله عنه حسن و قنبر را بگواهی آورد قاضی شریح گفت گواهی پسر از برای
پدر جایز نیست آنگاه یهودی گفت امیر المؤمنین مرا نزد قاضی خود آورده بر من
دعوی کرد و قاضی بروی حکم کرد اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ و اقرار نمود که این زره مال امیر المؤمنین است
و اصحاب از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفت چهار درهم نزد علی رضی الله

عنه بود وغیر این چیزی دیگر نبود یکدرهم در شب تصدق فرمود ویک درهم در روز
ویکدرهم در سر ویکدرهم در علانیه انگاه این آیة نازل شد الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً کسانیکه انفاق میکنند در راه
خدای مالهای خود را بشب وروز در نهان واشکارا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ پس مر ایشانراست مزد انفاق
ایشان نزد پروردگار ایشان یعنی ایشانراست بهشت باقی ونعمت جاوید وهیچ
خوفی واندوهی نباشد ایشانرا نقلست که رسول الله صلی الله علیه وسلم از علی رضی الله
عنه پرسید که ترا چه چیز برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد
که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع انها را التزام کردم بتمنا وآن که
یکی ازانها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد مرویست که معاویه رضی الله عنه ضرار بن حمزه
را گفت که علی رضی الله عنه را از برای من وصف کن ضرار گفت ازین درگذر ومرا
عفو فرمای باز معاویه رضی الله عنه اورا سوگند داد که علی رضی الله عنه را وصف کن گفت
والله که علی رضی الله عنه غایت عزو قوی واشت شدید القوی بود قول او فصل بود
وحکم او عدل بود وعلم از اطراف وی منفجر میشد وحکمت از زبان وی ناطق میگشت
ومتنفر بود از دنیا وزینت وبو انس بود بلیل ووحشت آن اشک بسیار از چشمان
میریخت وتدبر وتفکر مینمود ولطعام ولباس خشن قناعت میفرمود وخود در انامی
از ما میدانست اگر ازو می پرسیدیم جواب میداد واگر میخواندیم اجابت میفرمود وما والله با وجود
قربی که بوی داشتیم نزدیکتر ان بود که ما از هیبت بوی تکلم نکنیم اهل دین را تعظیم مینمود
ومساکین نزدیک میساخت قوی باطل قوی اطاعت نمیکرد وضعیف از عدل او مایوس نمی

گشت ومن

گشت ومن در بعضی از مواضع که میجا حاضر بود ودر شبی تاریک ملاحظه کردم که دست
در محاسن مبارک خود می مالید وگریه حزین میفرمود ومیگفت ای دنیا من بتو مغرور نخواهم
شد وفریب تو نخواهم خورد دیگری غیر مرا مغرور گردان وتو مرا بشوق داری ومن از تو بیزارم
هیهات هیهات محبت من با تو دور است وترا سه طلاق داده ام بطلاق باین که هیچ
رجعتی نیست عمر تو کوتاه است وخطر تو بسیار آه آه از قلت زاد ودوری سفر ووحشت
راه انگاه معاویه را گریه دست داد وگفت خدا تعالی رحمت کناد بر ابو الحسن والله
که او باین صفات متصف بود وانچه گفتی واقع است آورده اند که علی رضی الله عنه
برادر خود عقیل هر روز مقداری جو که بقوت عیال واطفال وی وفا کند میداد وانقلا
اولاد واهل وی میرسید که طعامی است از ترید وخرما میسازند نمودند تا بر این هر روز قلیلی
از جو ذخیره کردند تا این مقدار جمع شد که خرما وروغن بان خرید نمودند وان طعام مهیا
کرد وعلی رضی الله عنه را نیز طلب نمودند که ازان طعام تناول فرماید چون طعام
حاضر آوردند علی رضی الله عنه فرمود که این طعام از کجا بهم رسید گفتند از قوت خود هر روز
مقداری ذخیره کردیم تا قیمت این طعام جمع شد علی رضی الله عنه فرمود این مقدار که از قوت
خود باز گرفتید بان صبر توانستید نمود گفتند بلی انگاه آن مقدار جو از انچه هر روز میداد
کم کرد وگفت چون شما بانقدر صبر میتوانید کرد حلال نیست که من زیاده ازین بشما دهم
عقیل از منع خرخشم روزی علی رضی الله عنه قطعه آهن گرم کرده در وقتی که
عقیل غافل بود بر پیشانی وی نزدیک ساخت چون واقف شد آهی زد علی رضی الله
عنه گفت با این مقدار حرارت جزع میکنی وحال انکه میخواهی که مرا بآتش جهنم گرفتار سازی
باینکه حق دیگران بتو دهم عقیل گفت اگر تو ندهی نزد کسی روم که مرا زر دهد یعنی طلا ونقره

غیر سلوک و بد و تمرد خود اند این بگفت و بمعاویه رضی الله عنه ملحق شد نقل است که روزی
معاویه گفت اگر عقیل عالم نبودی با این که من از برادر او بهترم او را نمیگذاشت عمر
من نمی آید عقیل گفت برادر من در دین از من بهتر بود و از برای من و تو در دنیا بهتری از برای
من والحال من اختیار دنیا کرده ام امید بدرگاه خدا دارم که ختم کار من بخیر گرداند در
بروایت ابن عساکر که عقیل با علی رضی الله عنهما گفت من فقیر و محتاجم از بین اموال
مرا چیزی عطا کن علی رضی الله عنه فرمود صبر کن تا وقتیکه عطای مسلمانان از بیت المال
بیرون آید همراه ایشان ترا نیز عطا کنم عقیل صبر نکرد و الحاح نمود علی رضی الله عنه
مردی را فرمود که عقیل را بجانب بازار ببر و بگو تا قفل دکانها بشکند و آنچه در دکان
باشد بگیرد عقیل گفت میخواهی که مرا دزد بگیرند پس علی رضی الله عنه گفت تو میخواهی
که مرا دزد بگیرند که از مال مسلمانان ترا دهم و ایشان را ندهم عقیل گفت پس نزد معاویه
خواهم رفت علی رضی الله عنه فرمود تو دانی انگاه نزد معاویه آمد و ازوی طلب عطا
نمود معاویه رضی الله عنه صد هزار درهم باو عطا کرد و گفت بالای منبر رو و طریقی
که علی رضی الله عنه با تو سلوک نمود و آنچه من نسبت بتو بفعل آوردم هر دو را بیان
کن عقیل چون بمنبر برآمد بعد از حمد و ثنای باریتعالی گفت ایها الناس
بدانید که من خواستم که علی رضی الله عنه مرا بر دین خود اختیار کند او دین خود را
اختیار کرد و مرا گذاشت و خواستم که معاویه رضی الله عنه مرا بر دین خود اختیار
کند و مرا اختیار کرد بر دین خود نقل است که معاویه رضی الله عنه خالد بن معمر را گفت سبب
محبت تو با علی رضی الله عنه چیست گفت بواسطه سه خصلت علی را دوست میدارم
بحلم او در وقت غضب و بصدق او در وقت تکلم و بعدل او در وقت حکم مرد سب

که وقتی

که وقتی معاویه تفاخری بر علی رضی الله عنه کرده بود چون این خبر بعلی رضی الله عنه رسید
با غلام خود فرمود که جواب او بنویس و در همان وقت این ابیات انشا فرمود و دران
کتابت مندرج ساخت شعر محمد النبی اخی وصهری وحمزة
سید الشهداء عمی وجعفر الذی یمسی ویضحی یطیر
مع الملائکة ابن امی وبنت محمد سکنی وعرسی منوط
لحمها بدمی ولحمی وسبطا احمد ابنای منها فایکم
له سهم کسهمی سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت
اوان حلمی یعنی ترا نمی رسد که تفاخر کنی بر من اگر من فخر بر تو کنم مرا میرسد
وجه آن وارد چرا که بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برادر دینی و پدر
زن من است و حمزه ابن المطلب که سید شهدا است عم من است و جعفر ابن ابیطالب
که چون شهید شد خدای تبارک و تعالی عوض دو دست او که کفار قطع نموده بودند دو جناح عطا
فرمود و با ملائکه پرواز میکند و از ین جهة بجعفر طیار مشهور و معروف است برادر
حقیقی من است و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وسلم حلیله من است و حسن و حسین
رضی الله عنهما که سبطین رسول الله اند هر دو پسران من اند از فاطمه زهرا
دیگر نسبت کدام یک از شما مثل نسبت من است که بر من فخر میکنی این که گفتم از مر
نسبت بود و اما از ره گذر حسب با وجود کثرت فضایل سبقت اسلام بر تمام شما
دارم و اسلام من قبل از اوان بلوغ بود که هنوز معصوم بودم و هرگز بذلت عبادت
اوثان مبتلا نگشتم سیقی گوید حفظ این اشعار واجب است بر هر کسی که اعتقاد او
فتور و قصوری نسبت بعلی رضی الله عنه باشد تا مفاخر و مآثر و بیرا اسلام بداند و اعتقاد

در حق وی قوی کرد و انتهی فضایل و مناقب علی رضی الله عنه زیاده از آنست که عد و
احصای آن توان کرد و امام شافعی رحمه الله در مناقب علی رضی الله عنه سخنان بسیار
دارد و این ابیات از آنجمله است **شعر** اذا نحن فضلنا علیا فاننا
روافض بالتفضیل عند ذوی الجهل و فضل ابی بکر اذا ما ذکرته
رمیت بنصب عند ذکری للفضل فما زلت ذا رفض و نصب
کلاهما بحبهما حتی اوسد بالرمل یعنی هرگاه که بیان فضایل و مناقب
علی رضی الله عنه میکنم جهال مرا رافضی میخوانند و هرگاه بیان کنم فضایل ابوبکر رضی الله عنه را
نواصب میدانند مرا ناصبی می‌نامند پس بسبب دوستی ابوبکر و علی رضی الله تعالی عنهما همیشه
برفض و نصب منسوبم و خلاصی ندارم تا وقتی که از عالم رحلت کنم و در میان ریگ جای من گردد
چرا که دوستی هر دو ایشان هرگز از دل من بیرون نخواهد رفت و ایضا از کلام شافعی
است رحمه الله تعالی علیه آنکه گفت **شعر** قالوا ترفضت قلت کلا ما الرفض
دینی ولا اعتقادی لکن تولیت غیر شک خیر امام و خیر
هادی ان کان حب الولی رفضا فاننی ارفض العباد یعنی مردم
مرا میگویند که رافضی شدی من در جواب ایشان گفتم معاذ الله که من رافضی شوم و دین من
رفض نیست و اعتقاد در رفض ندارم لیکن بدوستی فرا گرفتم بهترین هادی و امامی را و اگر دوستی
این نوع رافضی است پس بتحقیق رافضی ترم از جمیع بندگان خدا زیاده هست و در قصیده دیگر
گفته است ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان
انی رافضی اگر رفض دوستی آل محمد است باید که جن و انس برفض من گواهی دهند
یعنی گویند شافعی رضی الله عنه انشاء این ابیات در وقتی نمود که خوارج از روی حسد و بغض

نسبت رفض

نسبت رفض باو دادند و طعن با او گفت که تو محبت اهل بیت داری اگر در این باب
چیزی بگوئی پس خوب خواهد بود بعد از آن انشاء این شعر نمود **شعر** و ما زال
کتمانیک کانني برد جواب السائلین لاعجم و اکتم
ودی مع صفاء مودتی لتسلم من قول الوشاة و اسلم
همه سخنان خود را در باب فضایل اهل بیت و دوستی ایشان از تو پنهان داشتم
گویا که در جواب سائل گنگ زبان بودم و محبت خود را پنهان میداشتم تا آنکه کمال
محبت و اخلاص با اهل بیت داشتم و این کتمان من از این جهت بود که من و تو هر دو
بگوی ناکسان سالم مانیم **فصل پنجم** در وفات علی رضی الله عنه و سبب آن بود که چون
نزاع میان علی و معاویه رضی الله عنهما بطول انجامید سه کس از خوارج عبد الرحمن بن
ملجم مرادی و برک و عمرو تمیمی در مکه مجتمع شدند و با یکدیگر عهد نمودند که علی و معاویه
و عمرو عاص رضی الله عنهم را بقتل رسانند ابن ملجم گفت من علی را بقتل رسانم برک گفت
من معاویه را بقتل رسانم و عمرو گفت من عمرو ابن عاص را بقتل رسانم و مقرر داشتند
که این قضیه را در شب بیست و یکم یا هفدهم ماه رمضان بفعل آورند و آن دو کس متوجه
شام و بصره شدند و ابن ملجم بجانب کوفه توجه نمود و با اصحاب خود از خوارج ملاقات
کرد و این مدعا در خاطر نگاه داشت و از همه کس پنهان می‌نمود مگر از شبیب بن بجره
اشجعی که او را مصاحب خود گردانید و با خود موافق ساخت و چون شب جمعه هفدهم
ماه رمضان سنه اربعین از هجرت نبوی در رسید علی رضی الله عنه در وقت سحر
از خواب بیدار شد و با پسر خود حسن رضی الله عنه گفت که امشب رسول الله صلی الله علیه
و سلم را در خواب دیدم و آنچه از امت بمن رسیده بود گفتم رسول الله صلی الله علیه و سلم

فرمود در شان دعا کن گفتم اللهم ابدلنی بهم خیرا لی منهم وابدلهم
بی شرا لهم منی یا رضا یا بدل ایشان چیزی بمن ده که از ایشان بهتر باشد
و بدل من کسی بایشان گماشته گردان که از من بدتر باشد نسبت بایشان و در آن وقت
اوز دور در روی مبارک وی صیحه کردند و چون انحضرا را دور میکردند فرمود که بگذارید
ایشانرا که برمن نوحه میکنند و بودن نزد وی رفته اخبار بوقت صلوة نمود
چون از خانه بیرون آمد در خانه منادی کرد که ایها الناس الصلوة
الصلوة درین اثنا شبیب خارجی شمشیر بر وی انداخت شمشیر وی در رسید و بدر دروازه
خانه خورد آنگاه ابن ملجم لعنه الله شمشیر بر پیشانی و فرق سر مبارک آنحضرت زد چنانچه بمغز سر
رسید چون این قضیه واقع شد شبیب خارجی گریخته بمنزل خود در رفت و یکی از بنی امیه
از پی او در رفته او را بقتل رسانیدند اما ابن ملجم مردم او را در میان گرفتند و مردی
از همدان بر روی او انداخت و او را بر زمین زد و شمشیر از دست او گرفته و بر
نزد علی رضی الله عنه آوردند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون او را دید فرمود النفس
بالنفس اگر من فوت شوم او را مقتول سازید همچنانکه مرا بقتل رسانید و اگر
حیات من باقی ماند آنچه رای من تقاضا کند در باب وی عمل خواهم نمود و در یک
روایت آنست که فرمود فالجروح قصاص مرویست که علی رضی الله عنه
روز جمعه و شنبه در حیات بود و در شب یکشنبه از عالم رحلت فرمود و حسن
و حسین و عبد الله ابن جعفر رضی الله عنهم بامر غسل قیام نمودند و محمد ابن الحنفیه آب
میریخت و در سه ثوب بیان قمیص نبود ویرا کفن کردند و حسن رضی الله عنه بر وی نماز
گذارد و هفت تکبیر گفت و لشب در دار الاماره یا در غری موضعی که الحال مردم زیارت

بکشد

بکشند یا در ما بین منزل وی رضی الله عنه و جامع اعظم علی اختلاف الاقوال مدفون
بعد از آن اطراف ابن ملجم مقطوع ساخته او را در قوصره کردند و بسوختند و بعضی گفته
اند که حسن رضی الله عنه تا گردن او بزد و ام الهیثم بنت اسود نخعیه جثه مردار او را بسوخت
نقلست که علی رضی الله عنه در ماه رمضان یک شب نزد حسن افطار میفرمود و شبی نزد
حسین و شبی نزد عبد الله ابن جعفر رضی الله عنهم و زیاده از سه لقمه تناول نمینمود
و میگفت دوست میدارم که بخدای تعالی واصل شوم در حالت جوع و در شبی که صبح
آن شب زخم بوی رسید چون بسیار بیرون می آمد و نظر بجانب آسمان میکرد
و میگفت والله ما کذبت ولا کذبت وانها اللیلة
التی وعدت بخدا سوگند که دروغ نگفتم و بامن دروغ نگفته اند
و امشب شبی است که وعده قتل من است و چون قرب صبح شد ابن ملجم زخم بوی
رسانید چنانچه گذشت و در بیان احادیث فضایل و قبر وی رضی الله عنه ظاهر نساختند
از خوف آنکه مبادا خوارج ویرا از قبر بیرون آورند و از شریک منقول است
که امام حسن جسد مطهر ویرا رضی الله عنهما بمدینه طیبه نقل فرمود و بروایة ابن عساکر مرویست
که چون علی رضی الله عنه شهید شد ویرا بر شتری بار کردند که بمدینه آورده نزدیک
رسول الله صلی الله علیه و سلم دفن کنند در اثناء راه شتر غایب شد و ندانستند
که بکدام جانب رفت و هیچکس بر آن شتر قدرت نیافت بنا برین است که اهل
عراق میگویند که او در سحاب است و بعضی دیگر میگویند که آن شتر ببلاد طی رفت
و در آن بلاد ویرا رضی الله عنه مدفون ساختند و در سن شصت و سه سالگی بود که شربت
شهادت چشید و بعضی گفته اند که در آن وقت شصت و چهار ساله است و بعضی گفته اند

شصت و پنج ساله بود و بعضی پنجاه و هفت و بعضی شصت سال نیز گفته اند مرویست که در حق
که حمزه کوفه بود این آیه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا
اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا
تَبْدِيلًا از وی سؤال کردند در جواب فرمود که ای بار خدایا این امت را بیامرز
این آیه نازل شده است در شان من و پسر عم من حمزه و ابن عم من عبیده بن الحارث
بن عبد المطلب اما عبیده او بر آمده و بند از خود وفا کرد در زمانی که شهید شد در غزوه
بدر و اما حمزه نیز بند از خود وفا کرد وقتی که شهید شد روز احد و من منتظر اشقی الاخر
یم یعنی ابن ملجم خذله الله که سر و محاسن مرا بخون تر کند چنانچه حبیب من و سید
من ابو القاسم محمد صلی الله علیه و سلم مرا از نیمی خبر داده است نقلست که چون
علی رضی الله عنه زخم رسید پسران خود را حسن و حسین رضی الله عنهما طلب فرمود و گفت
وصیت میکنم شما را بتقوی و طاعت خدای تعالی و آنکه طلب دنیا نکنید اگرچه دنیا شما را
طلب و گریه و زاری مکنید بچیزی که باز گرفته و قطع نموده از شما و سخن حق گوئید و بر
یتیمان رحم کنید و مدد حال ضعیفان نمائید و کار آخرت بسازید و بر ظالم خصم شوید
و مظلوم را یاری دهید و همه کارها خالصاً لوجه الله کنید و در راه خدا از
ملامت هیچ ملامت کننده مترسید باز بجانب محمد ابن الحنفیه التفات نموده فرمود
که وصیتی که برادران ترا کردم حفظ نمودی گفت بلی باز فرمود که ترا نیز وصیتی میکنم بمثل
آنچه برادران ترا وصیت کردم و با آنکه تعظیم و توقیر برادران خود نمائی بواسطه
حقوق عظیمه که بر تو دارند و بی آنکه اعتماد نکنی بر امری غیر ایشان باز بجانب حسن و حسین
رضی الله عنهما التفات فرمود و گفت وصیت میکنم شما را بوی زیرا که او برادر و پسر پدر

شما است

شماست و میدانید که پدر شما او را دوست میداشت و بعد ازین تکلم نکرد بلا اله
الا الله تا وقتیکه رحلت فرمود رضی الله عنه و کرم الله وجهه مرویست که ابن ملجم روزی
نزد علی رضی الله عنه آمد و مرکوبی طلبید که حمل ما یحتاج خود نماید علی رضی الله عنه حاجت او را
بر آورد و بعد از آن این بیت انشا کرد شعر أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي
عَذِيرِي مِنْ خَلِيلِي مِنْ مُرَادِي من حیات او را میخواهم و او قتل من
میخواهد مراد من نزد خلیل من عذر خواه من است و گفت والله که این شخص قاتل من
خواهد بود گفتند ای امیر المومنین چرا بقتل او امر نمی فرمائی گفت اگر او را بقتل آورم
کیست که مرا بقتل آورد غیر او و در مستدرک از سدی منقولست که گفت ابن ملجم بر زنی
از خوارج که نام وی قطام بود عاشق شد او را نکاح کرد و مهر سه هزار درهم و قتل
علی رضی الله عنه بود و درین باب فرزدق چند بیتی گفته است شعر فَلَمْ أَرَ مَهْرًا
سَاقَهُ ذُو سَمَاحَةٍ كَمَهْرِ قَطَامٍ بَيْنَ عُرْبٍ وَأَعْجَمِ ثَلَاثَةُ آلَافٍ
وَعَبْدٌ وَقَيْنَةٌ وَضَرْبُ عَلِيٍّ بِالْحُسَامِ الْمُصَمَّمِ فَلَا مَهْرَ أَغْلَى مِنْ
عَلِيٍّ وَإِنْ غَلَا وَلَا قَتْلَ إِلَّا دُونَ قَتْلِ ابْنِ مُلْجَمِ یعنی ندیدم مهر
هیچ کس مهر قطام در میان عرب و عجم که سه هزار درهم و غلامی و کنیزی خواننده و زدن
علی رضی الله عنه بشمشیر برنده با شمشیر زهر آلوده چرا که در یک روایت بالسیف المسموم
بسیار وارد شده پس هیچ مهر گران بها تر از علی رضی الله عنه نیست هرچند که گران بها
باشد و هیچ گناهی بزرگتر از گناه ابن ملجم نه باب ششم در خلافت حسن و فضایل
و مناقب و کرامات وی رضی الله عنه و در آن چند فصل است فصل اول در خلافت
وی حسن رضی الله عنه آخر خلفاء راشدین است بنص جد وی رسول الله صلی الله علیه

وسلم و بعد از شهادت پدرش بمبایعت اهل کوفه والی امر خلافت گشت و مدت
شش ماه و چند روز بران امر قیام نمود خلیفه بحق و امام صدق و عدل بود که مصداق
قول حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ
اَلْخِلَافَةُ بَعْدِیْ ثَلٰثُوْنَ سَنَةً خلافه حقه بعد از من سی سال خواهد بود
پس چون خلافت وی متمم و مکمل سی سال بود منصوص علیه بوده باشد و اجماع جمیع
مذکوره بران نیز قایم شده و در حقیقت آن هیچ شکی نیست و بنا برین معاویه رضی الله
عنه نایب بود از وی و معاویه باین معنی اقرار نمود چنانچه بعد ازین خواهی دانست
در خطبه امام حسن رضی الله عنه که فرمود معاویه نزاع میکند با من در حقی که از من است
و دیگر اوران حق نیست و معاویه در این امر ساکت شد و نیز که در صلح نامه که نوشت
و از خلافه نازل گشت بمعاویه رضی الله عنه بسیر معلوم تو خواهد شد و بعد از انکه
شش ماه بامر خلافت قیام نمود با چهل هزار کس بجانب معاویه توجه نمود و معاویه نیز
با لشکری تمام از شام بیرون آمد و چون تلاقی فریقین دوست داد حسن رضی الله عنه
دانست که ازین دو فرقه یکی غالب نمیشود مگر آنکه اکثر آن فرقه دیگر بقتل آیند و فتنه
عظیم در دنیا واقع شود بنا برین بمعاویه نوشت و وی را خبر داد از انکه امر امارت بمعاویه
باز گذارد بشروطی که بعد ازین خواهد آمد در صلح نامه و شرط دیگر آنکه دیون وی را تمام
ادا کند و از اهل عراق و حجاز مطالبتی بهیچ وجه ننماید معاویه رضی الله عنه در جواب
نوشت که مطالبتی غیر عشر از ایشان نکنم و حسن رضی الله عنه همیشه تکرار بمدعای خود میکرد
تا وقتیکه معاویه راضی شد و برق ابیض امضا نزد حسن رضی الله عنه فرستاد که هر مدعای
که داری در صلح نامه بنویس که من قبول دارم و آن التزام مینمایم این روایت که بیان

کردیم

کردیم در کتب سیر مذکور است و اما روایتی که صحیح بخاری از حسن بصری رحمة الله ایراد
کرده آنست که گفت حسن رضی الله عنه با لشکری انبوه مثل کوه در مقابل معاویه در آمد
آنگاه عمرو ابن عاص بمعاویه رضی الله عنه گفت که لشکری می بینم که پشت نخواهند داد
تا وقتی که اقران و امثال خود را بقتل آرند معاویه با او گفت یعنی با عمرو والله که
خیر الرجلین بود اگر این دو گروه یکدیگر را بقتل آرند مرا کسی نخواهد ماند که بامر مسلمانان
قیام نماید و محافظت نساء و ضیاع ایشان کند بنا برین دو کس از قریش از قبیله
بنی عبد شمس یکی عبد الرحمان بن سمره و دیگری عبد الرحمن بن عامر نزد حسن رضی الله
عنه فرستاد و گفت بروید آنچه من میگویم برین مرد عرض کنید و مراورا سخنان نیکو
گوئید و طلب حاجت من از وی نمائید و اورا رغبت دهید در صلح چون آن دو شخص
آمدند و در هر باب سخنان گفتند و عرضه داشت نمودند حسن ابن علی رضی الله عنهما در
جواب ایشان گفت که ما بنو عبد المطلب ازین مال فراگرفته ایم و در دنیا امت خونها و فسادها
واقع شده و ازین نوع سخنان عذر آمیز گفت آن دو شخص گفتند معاویه چنین و
چنین بر شما عرض میکند و حاجت خود بشما القا مینماید و از شما سوال میکند که آنچه
گوئید قبول نماید حسن رضی الله عنه گفت کیست که از عهده این تقبلات و شروط وی
بیرون آید گفتند ما از عهده آنچه میگوئیم بیرون می آئیم و قبول داریم و از عهده بیرون
خواهیم آمد و برین نهج مصالحت قرار یافت انتهی و ممکن است که جمع میان روایت کتب
سیر و روایت بخاری باین طریق کنیم که معاویه را اول ارسال رسولان خود را نزد حسن
رضی الله عنهما فرستاده باشد بعد از آن حسن رضی الله عنه کتابت بمعاویه نوشته
مدعیات خود را از وی طلبیده باشد والله اعلم و چون امر مصالحت قرار یافت حسن رضی الله عنه

صلحنامه نوشت باین عبارت بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه الحسن
بن علی رضی الله عنهما معاویة بن ابی سفیان صالحه علی ان
یسلم الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله
وسنة رسوله صلی الله علیه وسلم وسیرت الخلفاء الراشدین
المهدیین ولیس لمعاویة بن سفیان ان یعهد الی احد
من بعده عهدا بل یکون من بعده شوری بین المسلمین
وعلی ان الناس امنوا حیث کانوا من ارض الله تعالی فی
شامهم وعراقهم وحجازهم ویمنهم وعلی ان اصحاب علی
وشیعته امنوا علی انفسهم واموالهم ونساءهم واولادهم
حیث کانوا وعلی معاویة بن ابی سفیان بذلک عهد الله
ومیثاقه والله لا ینبغی للحسن ابن علی ولا لاخیه الحسین
رضی الله عنهم ولا لاحد من اهل بیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم غائلة سرا ولا جهرا ولا تخیف احدا منهم
فی افق من الافاق اشهد علیه فلان بن فلان وکفی
بالله شهیدا یعنی این صلحنامه ایست میان حسن بن علی و معاویه بن ابی
سفیان رضی الله عنهم مصالحت نمودند برانکه ولایت امر مسلمانان بمعاویه تسلیم
کند بشرط انکه عمل نماید درمیان ایشان بکتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه
وسلم و سیرت خلفاء راشدین و شرط دیگر انکه معاویه را نرسد که بعد وی کسی را
ولی عهد خود سازد بلکه امر امارت مفوض برای و شورت مسلمانان بوده باشد

هر کس را

هر کس را که خواهند بر خود امیر کردانند و شرط دیکر انکه مردم ایمن باشند از وی در هر مکان
که باشند از ارض الله در شام و عراق و حجاز و یمن و اصحاب و شیعه علی در هر جا که باشند
بر نفس و مال و اولاد خود ایمن باشند بر معاویه بن ابی سفیان عهد و میثاق خدا تعالی
است که بر این نهج عمل نماید و باید که نسبت بحسن ابن علی و برادر وی حسین ابن علی و یکی از
اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم غایله و کدورتی نه در سر و نه در جهر نداشته
و نترساند احدی از ایشان را در هر ناحیه از نواحی که بوده باشد باشهادت فلان بن فلان
و کافی است شهادت حق سبحانه و تبارک و تعالی و بعد از اتمام صلح معاویه از حسن رضی الله
عنهما التماس نمود که در حضور جمع از مردم بکوید که امر امارت بمعاویه تسلیم کردم و باو بیعت
نمودم حسن رضی الله عنه التماس او را اجابت نمود بر منبر بر آمد و بعد از ثناء حق تعالی
و درود بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم کفت ایها الناس بدانید که عاقلترین
مردم کسیست که تقوی و پرهیزکاری دارد و احمق ترین مردم کسی است که فجور و معاصی
بکند و بسیاری از مواعظ و حکم بیان فرمود تا سخن باین مقام رسید که کفت بدرستی
که خدا تعالی شما را هدایت داد و از کمراهی و جهالت آزاد کردانید بسبب جد من
محمد مصطفی رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از ذلت و خواری شما را عزیز کردانید
و بعد از قلت شما را کثرت داد بدانید که معاویه نزاع کرد با من بچیزی که حق من بود
نه حق او و من در صلاح امت نظر کردم و فتنه را مقطوع ساختم و حال آنکه شما
با من بیعت کرده بودید که صلح کنید با کسی که من با وی صلح کنم و حرب نمائید با
کسی که من با وی حرب نمایم حالیا رای من باین قرار یافته است که با معاویه صلح کنم و جنکی
که میان من و او واقع است بر طرف نمایم زیرا که مردم را از کشتن خلاص کردن

و محافظت خون ایشان نمودن بهتر است از خون ایشان ریختن و اراده نکرده ام
باین صلح مگر صلاح و بقای شما وَاِنْ اَدْرِیْ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّکُمْ وَمَتَاعٌ اِلٰی حِیْنٍ
و نمیدانم شاید که این صلح از ما بلائی باشد شما را و شاید که برخورداری باشد شما را تا
هنگام اجل موعود و باید دانست که انتزاع صلح حسن رضی الله عنه بصلح ظهور معجزه
پیغمبر است صلی الله علیه و سلم چنانچه بخاری روایة کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم
در حق حسن رضی الله عنه فرمود که ان ابنی هذا سید و سیصلح الله
بین فئتین عظیمتین من المسلمین تحقیق این پسر من سید است و زود است
که خدای تعالی بسبب او اصلاح میان دو لشکر عظیم از مسلمانان خواهد نمود مترجم گوید در
نهایهٔ جزری آورده که بعضی از علما گفته اند که سید درین حدیث بمعنی حلیم است
بقرینه تتمه حدیث که اصلاح بین المسلمین است که منشاء آن حلم و وقار امام حسن
بود رضی الله عنه و فیه بعد و دولابی روایة کرد از حسن رضی الله عنه
که فرمود جماجم العرب بیدی یسالمون من سالمت و یحا
ربون من حاربت فترکتها ابتغاء وجه الله تعالی و حقن
دماء المسلمین یعنی سادات و اشراف عرب در حکم من بودند صلح میکردند با کسی
من صلح کنم و حرب مینمودند با کسی که من حرب نمایم لیکن ترک امارت کردم از برای
طلب رضای حق تعالی و از جهة آنکه خون مسلمانان ریخته نشود و نزول حسن رضی الله عنه
از امر خلافت در سال چهل و یکم از هجرت بود در ماه ربیع الاول و بعضی گفته
اند در ماه ربیع آخر و جمادی الاول نیز گفته اند و اصحاب وی رضی الله عنه گاهی میگفتند
یَا عَارَ الْمُسْلِمِیْنَ حسن رضی الله عنه در جواب ایشان می گفت اَلْعَارُ خَیْرٌ

من النار

مِنَ النَّارِ عار بهتر از آتش دوزخ مرویست که مردی حسن رضی الله عنه را گفت
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یا مذل المومنین در جواب او فرمود که مذلّ
مومنان نیستم و لیکن مکروه داشتم که برسر ملک شما را بقتل آرم و بعد از وقوع
صلح از کوفه رحلت فرمود و بمدینه رفت و در آنجا اقامت فرمود **فصل دوم**
در فضایل حسن رضی الله عنه و درین فصل دوازده حدیث مذکور خواهد شد
حدیث اول مرویست بروایة بخاری و مسلم از براء بن عازب که گفت رسول الله
صلی الله علیه و سلم را دیدم در حالتی که حسن رضی الله عنه بر کتف مبارک آنحضرت
بود و میفرمود اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُحِبُّه فَاَحِبَّه بار خدایا من حسن را دوست میدارم
پس تو وی را دوست دار **حدیث دوم** مرویست بروایة بخاری از ابوبکرة
رضی الله عنه که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالتیکه بر منبر
بود و حسن رضی الله عنه در پهلوی آنحضرت نشسته و یکبار بوی نظر میکرد و یکبار بمردم
و میگفت ان ابنی هذا سید و لعل الله ان یصلح بین
فئتین من المسلمین ترجمهٔ این حدیث گذشت **حدیث سیوم** مرویست
بروایة بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود هما ریحانتای من الدنیا یعنی حسن و حسین رضی الله عنهما مثل
دو گل خوشبوی من اند از دنیا و ریحان بمعنی رزق نیز آمده یقال سبحان
الله و ریحانه ای اسبحه و استرزقه **حدیث چهارم** بروایة ترمذی
و حاکم از ابو سعید خدری مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین رضی الله

عنهما بزرگ و شریف جوانان بهشت خواهند بود حدیث پنجم روایت کرد
از اسامه بن زید که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم دیدم که حسن و حسین رضی الله
عنهما بر درکین آنحضرت بودند آنگاه فرمود هذان ابنای و ابنا
ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما
این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند بار خدایا من دوست میدارم این هر
پس تو ایشان را دوست دار و دوست دار کسی که ایشان را دوست دارد حدیث ششم
روایت کرد ترمذی از انس رضی الله عنه که گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم
پرسیدند که کدام یک از اهل بیت خود را دوست تر داری فرمود حسن و حسین را دوست
تر دارم حدیث هفتم روایت کرد حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت رسول الله
صلی الله علیه و سلم در حالتیکه حسن رضی الله عنه را بر گردن مبارک خود سوار کرده بود
در این اثنا مردی ملاقی آن حضرت شده گفت نیکو مرکبی است که بآن سواری میکنی
ای پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و نعم الراکب هو این پسر نیز نیکو سوار است
حدیث هشتم روایت کرد ابن سعد از عبد الله ابن زبیر که گفت شبیه ترین اهل بیت
در نسبت برسول الله صلی الله علیه و سلم حسن بود رضی الله عنه دیدم که آمد در حالتیکه
رسول الله صلی الله علیه و سلم در سجده بود و بر گردن مبارک آن حضرت یا بر پشت
آنحضرت سوار شد و آن حضرت او را پائین نیاورد تا وقتیکه خود پائین آمد و
بتحقیق دیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم در رکوع بود و پایهای مبارک خود جدا کشاد
کرد تا اینکه حسن رضی الله عنه از میان پایهای آنحضرت بیرون رفت حدیث نهم
مرویست بروایت ابن سعد از سلمه بن عبد الرحمن که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم

زبان

زبان مبارک خود را بحسن رضی الله عنه مینمود و چون آن کودک بود سرخی زبان را
مشاهده میکرد و نشاط و خوشحالی مینمود حدیث دهم روایت کرد حاکم از زهیر بن ارقم
که گفت حسن بن علی رضی الله عنهما برخاست که خطبه بخواند در این اثنا مردی از ازد
شنوه برخاست و گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم که حسن رضی الله عنه
را بر داشته بود در حالتیکه میگفت من احبنی فلیحبه و لیبلغ الشاهد
الغایب هر کس مرا دوست دارد و باید که حسن را دوست دارد و باید که این خبر
حاضر بغایب برساند راوی گوید و اگر نه کرامت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودی این حدیث را
نزد هیچ کس نقل نمیکردم حدیث یازدهم روایت کرد ابو نعیم در حلیه از ابو بکر رضی الله
عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم با ما نماز میگذارد و وقتیکه بسجده رفت
حسن رضی الله عنه چون طفل بود آمد و بر پشت مبارک آنحضرت نشست و یکبار
بگردن آنحضرت نشست آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم ویرا برفق و آهستگی
بر داشت و چون از نماز فارغ شد اصحاب گفتند یا رسول الله سلوکی که باین کودک
میکنی با هیچ کس نمیکنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان هذا ریحانتی
ان هذا ابنی سید و عسی ان یصلح الله تعالی به بین
فئتین من المسلمین بتحقیق این کودک گل ریحان من است که او را بویم
و این پسر من سید و نزدیک شده است که اصلاح دهد خدا تعالی بسبب وی میان
دو لشکر عظیم از اهل اسلام حدیث دوازدهم مرویست بروایت بخاری و مسلم
از ابو هریره رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم انی احبه
و احب من یحبه یعنی حسن رضی الله عنه را دوست میدارم بار خدایا که من

تحقیق دوست میدارم کسی که دوست دارد اورا و در روایتی دیگر آنکه او فرمود بار
خدایا من حسن را دوست میدارم تو او را دوست دار و کسیکه اورا دوست دارد
و دوست دار ابوهریره رضی الله عنه گوید بعد از آنکه این سخن از رسول الله شنیدم
هیچ کس نزد من دوست تر از حسن رضی الله عنه نبود و در حدیث ابوهریره رضی الله
عنه ایضا بروایة حافظی سلفی وارد است که گفت هرگز حسن بن علی را ندیدم مگر آنکه
اشک از چشمان من بیرون ریخت و سبب آن بود که روزی رسول الله صلی الله علیه و
سلم تشریف بیرون فرمود و من در مسجد بودم ناگاه دست مرا بگرفت و تکیه بر من
داشت تا رفتیم ببازار قینقاع و در بازار نظر فرموده بازگشت و در مسجد نشست
و گفت پسر مرا طلب کن ناگاه حسن بن علی رضی الله عنهما دویده آمد و در کنار
آنحضرت نشست و رسول الله صلی الله علیه و سلم دهان وی بگشود و بعد از آن دهان
مبارک خود را در دهان وی کرد و گفت اللهم انی احبه فاحبه واحب
من احبه ثلاث مرات یعنی سه نوبت فرمود بار خدایا من اورا دوست
دارم تو او را دوست دار و کسیکه اورا دوست دارد دوست دار و امام احمد
رحمة الله روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من احبنی
واحب هذین واباهما وامهما کان معی فی درجتی
یوم القیمة یعنی هر کس مرا دوست دارد و حسن و حسین را دوست دارد و پدر
و مادر ایشانرا دوست دارد در درجهٔ من خواهد بود روز قیامت و ترمذی
باین لفظ روایت کرده کان معی فی الجنة و گفت که این حدیث
غریب است و مراد ازین معیة معیت من حیث المقام نیست بلکه معیت از جهة رفع

جاست لیاقت ایشان نظر قول خدای تعالی ومن یطع الله والرسول فاو
لئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا المخمس این
آیت آنکه هر کام مرو کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من
احب فصل سیوم در بعضی از ماثر و مناقب حسن رضی الله عنه آنکه حسن رضی الله
عنه سید و حلیم و کریم و زاهد و با سکینه و وقار بود و صاحب حشمت و جود و
ممدوح خلایق بود چنانچه بسط این خواهد آمد مرویست بروایت ابونعیم در حلیه
که حسن رضی الله عنه فرمود مرا شرم می آید از آنکه پروردگار خود را رسم پیاده بخانه
نرفته باشم بنا برین بیست حج پیاده گذارد و حاکم از عبد الله ابن عمر روایة کرده
که حسن رضی الله عنه بیست و پنج حج گذارد و جنیبهای بسیار همراه وی میکشیدند
و ابونعیم روایة کرده که حسن رضی الله عنه دو بار از مال خود بیرون رفت و تصدق
فرمود و سه نوبت مال خود را قسمت نموده با خدای تعالی چنانچه اگر دو نعلین
بودی یکی بفقرا میداد و دیگری نگاه میداشت و اگر دو موزه بودی یکی میگذاشت
نقلست که حسن رضی الله عنه شنید که مردی از خدای تعالی ده هزار درهم طلب
میکند فی الحال همین مبلغ جهت وی فرستاد و مردی دیگر نزد وی آمد و از حال
فقر و فاقه و بی چیزی خود شکوه کرد بعد از آنکه ده هزار درهم میداد و آن دیگر صاحب
مال بود و حسن رضی الله عنه در جواب وی گفت ای فلان حق سوال تو عظیم گردانید
نزد من معرفت من بانچه ترا واجبست از نفقات و دست من عاجزست از رسانیدن
چیزی که تو اهل آنی و اگر بذر در ذات حق سبحانه و تعالی قلیل است و من مالک آنقدر سیم

کر شکر گذاری تو وفا کنند اگر انچه بسیار باشد قبول میکنی و مؤونت اهتمام و تکلف از من
بر میداری با حضرت خواهم رسانید آن مرد گفت ای پسر دختر رسول الله من قلیل را قبول
دارم و عطا را شکر میگذارم و بر منع عطا عذر میگویم انگاه حسن رضی الله عنه وکیل خود را
طلب نمود و حساب او کرد و بعد از حساب پنجاه هزار درهم فاضل شد گفت این فاضل را
حاضر ساز وکیل چون پنجاه هزار درهم نقره حاضر گردانید حسن رضی الله عنه گفت
آن پانصد دینار طلا که نزد تو بود کجاست گفت آن نزد من هست انگاه با حمال
آنرا فرمود چون حمال آورد آنرا با پنجاه هزار درهم منضم ساخته بآن مرد داد نقل است
که عجوزی مهمانی حسن و حسین و عبد الله ابن جعفر رضی الله عنهم کرد حسن رضی الله عنه هزار
دینار طلا و هزار گوسفند بآن عجوزه عطا فرمود و حسین بمثل همین عطا نمود و
عبد الله بن جعفر دو هزار دینار و دو هزار گوسفند عطا فرمود مرویست بروایة
بزار و غیر او که چون حسن رضی الله عنه بامر خلافت قیام نمود در اثنا ادای صلوة
وقتی که بسجده رفت مردی زخم خنجری بوی زد بعد از آن برخاست و خطبه
خواند گفت ای اهل عراق بترسید از خدا تعالی در حق ما بدرستی که ما امرای شما
و مهمانان شمائیم و ما از اهل بیتیم که خدا تعالی در حق ایشان چه فرموده انما
يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا و امثال این سخنان میگفت تا هیچ کس از اهل مسجد نماند مگر آنکه
بگریه افتاد و ابن سعد از عمیر ابن اسحق روایت کرده که گفت هرگز کلمه فحش از حسن رضی
الله عنه نشنیدم مگر یک نوبت که میان وی و میان عمرو بن عثمان بن عفان بواسطه
زمین خصومتی واقع شد گفت لَيْسَ لَهُ عِنْدَنَا الا ما رغم انفه

یعنی

یعنی عمرو را چیزی نزد ما نیست مگر مذلت و خواری او و این کلمه سخت ترین فحشی بود
از وی که مثل این هرگز از وی نشنیده بودم و وقتیکه مروان عامل مدینه بود کسی نزد
وی فرستاد و وی را سب کرد و هر چه علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بر سر منبر
میکرد و حسن رضی الله عنه رسول مروان را گفت باز گرد و مروان را بگو که من
ترا سب نمیکنم که گناهی را از تو محو کنم ولیکن وعدهٔ ما و تو قیامت است نزد
خدا تعالی اگر انچه میگوئی راست خواهد بود جزای صدق تو خواهد داد و اگر دروغ
گفته عذاب و نقمت خدا تعالی سخت تر است از همه چیز و روزی مروان بینی
خود را بدست راست پاک کرد حسن رضی الله عنه او را سرزنش کرد و گفت اف
لک انتفقه نمیدانی که دست راست از برای وجه است و دست چپ از برای فرج
و چون مروان را جوابی نبود ساکت شد نقل است که حسن رضی الله عنه زنان را بسیار
طلاق میداد و هیچ زن مفارقت ننمود مگر آنکه حسن رضی الله عنه را دوست داشتی
گویند نود زن رسیده بود و ابن سعد از علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت ای
اهل کوفه عقد مزاوجت بحسن رضی الله عنه مکنید که او مردی کثیر الطلاق است
انگاه یکی از اهل همدان حاضر بود گفت ما دختران را با وی تزویج میکنیم اگر از آن
راضی است نگاه میدارد و اگر مکروه طبع اوست طلاق میدهد نقل است که مروان
بعد از فوت حسن رضی الله عنه بر وی میگریست وقتیکه در پی جنازه وی
میرفت حسین رضی الله عنه گفت ای مروان بر وی گریه میکنی و حال آنکه در ایام
حیات چه مقدار آزار وی میکردی و چندان بجرع غصص میفرمود از تو مروان گفت
اینها که من میکردم بکسی میکردم که حلیم تر ازین کوه بود و ابن عباس روایت کرد

که حسن رضی الله عنه را گفتند که ابوذر رحمة الله علیه می گوید فقر نزد من دوستتر است از غنا
و مرض نزد من دوستتر است از صحت حسن رضی الله عنه گفت رحم الله اباذر اما من
میگویم هر کسکه توکل کند بر حسن اختیار خدا تعالی او تمنا نمی کند بدرستیکه او در غیر حالتی
ست که خدا تعالی از برای او اختیار فرموده نقلست که نعمان و عطائی که از بیت
المال بحسن رضی الله عنه میرسید هر سال صد هزار درم بود و در بعضی سالها معاویه
آنرا منع نمود و حسن رضی الله عنه از ین مر تنگی و سختی می کشید گفت وقتیکه قلم و دوات
طلبیدم که رقعه در ین باب بمعاویه بنویسم از خود را نگاه داشتم و آن داعیه
بر طرف کردم چون خوابیدم در آن بود رسول الله صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم
مرا گفت ای حسن چه حال داری گفتم ای پدر حال من بخیر است و شکوه تاخیر مال
با آن حضرت کردم آنحضرت فرمود آیا دوات و قلم طلب نمودی که بمخلوقی مثل
خود در ین باب بنویسی گفتم بلی یا رسول الله پس چه کار کنم فرمود بگو اللهم اقذف
فی قلبی رجاءك واقطع رجائی عمن سواك حتی لا
ارجو احدا غیرك اللهم و ما ضعفت عنه قوتی
و قصر عنه املی و لم تنته الیه رغبتی و لم تبلغه مسألتی
و لم یجر علی لسانی مما اعطیت احدا من الاولین
و الاخرین من الیقین فخصنی به یا ارحم الراحمین
ای پروردگار من بفکن در دل من امید تو و قطع کن امید من از غیر تو تا که امید
ندارم یا از هیچ کس ورای تو ای پروردگار من از چیزیکه ضعیف شده است از آن چیز قوت
من و کوتاه شده است از آن امل من و بنهایات نرسیده بسوی او میل دل من

در رسالت

در رسالت بسوی او و سوال من و جاری نکرده آنرا بر زبان من از چیزیکه دادی تو هر یکی را
از مردمان اولین و آخرین و آن یقین است پس مخصوص کن مارا بآن یقین حسن
رضی الله عنه گوید والله که هفت روز نشد که باین دعا الحاح و مداومت نمودم
که معاویه هزار هزار و پانصد هزار درم جهت من فرستاد من گفتم الحمد لله
الذی لا ینسی من ذکره و لا یخیب من دعاه حمد و ثنا مر خدای را
که فراموش نمیکند کسی را که یاد او میکند و زیان کار و محروم نمیسازد کسی را که او را
بخواند و در همان شب رسول الله صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم فرمود
ای حسن چونی گفتم حال بخیر مقرون است یا رسول الله و حکایت زر فرستادن
معاویه با آنحضرت گفتم آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود یا بنی هکذا
من رجا الخالق و لم یرج المخلوق ای پسر من هم چنین است کار کسی
که بخالق امید دارد و از مخلوق تمنی نمیکند آورده اند که چون حسن بحالت نزع
رسید برادر خود حسین رضی الله عنهما را گفت ای برادر پدر تو بامر خلافت مشرف
شده بود و خدا تعالی از وی صرف نموده ابوبکر رضی الله عنه والی آن امر شد
و بعد از ابوبکر نیز او را استشراف بر این امر حاصل بود باز گردید و عمر رضی الله عنه
والی شد و بعد از عمر در وقت شوری شک نماند که در آنکه از وی تجاوز نخواهد
کرد آخر از وی در گذشته بعثمان رسید و بعد از قتل عثمان رضی الله عنه با پدر تو
بیعت کردند و بعد از بیعت مردم با وی نزاع کردند و منجر بآن شد که شمشیر از
غلاف بیرون آورد و چندانکه سعی فرمود از کدورت صاف نگشت و من والله
که گمان ندارم که خدا تعالی جمع کند در ما نبوت و خلافت و هر آینه میدانم که سفهای کوفه

استخفاف تو خواهند نمود و ترا بیرون خواهند کرد و دیگر آنکه قبل ازین از عائشه
رضی الله عنها طلب کرده بودم که با رسول الله صلی الله علیه و سلم مدفون شوم و قبول
این معنی ازین کرده بود و بعد از فوت من باز آن طلب را اعاده کن و گمان من آنست
که قوم ترا منع خواهند کرد ازین امر اگر منع کنند مبالغه درین امر مکن و چون حسن رحلت
فرمود حسین نزد عائشه رضی الله عنها آمد و طلب این معنی نمود عائشه رضی الله عنها
گفت نعم کرامة بیارید ویرا ولیکن مروان منع کرد و حسین رضی الله عنه با کسانی
که اتباع وی بودند سلاح پوشید آنگاه ابوهریره در میان افتاد و بنا بر صلاح
وقت ویرا در بقیع با مادر خودش دفن کردند رضی الله عنها و سبب وفات
حسن رضی الله عنه آن بود که یزید با زوجهٔ وی جعده بنت اشعث بن قیس کندی
پنهانی قرار داد که حسن را مسموم سازد که من ترا بزن خواهم کرد و صد هزار درهم نیز خواهم
داد و چون زهر در طعام وی کرد حسن رضی الله عنه چهل روز مریض شد و بعد از
چهل روز چون بعالم بقا رحلت فرمود آن زن کسی نزد یزید فرستاد که شرط
خود وفا کن یزید گفت ما ترا از جهة حسن رضی الله عنه خوشنود نتوانستیم کرد
برای نفس خود چگونه ترا خوشنود کنیم و این قول که حسن رضی الله عنه را بزهر مقتول
ساختند از بسیاری از متقدمین منقول است مثل قتاده و ابو بکر بن حفص
و از متاخرین مثل زین عراقی که در مقدمهٔ شرح تقریب آورده و وفات وی
رضی الله عنه در سنه تسع و اربعین بوده بیک قول و بقولی دیگر در سنه خمسین
بوده و قولی آنکه سنه احدی و خمسین بوده و اکثر بر قول ثانی رفته اند چنانچه
جمعی برین معنی قایل شده اند و غلط کرده است واقدی که قول اول را ترجیح داده

خصوص

خصوص کسی که بخلاف وی کسی که بتسع و خمسین قایل شده باشد نقلست که برادرش
حسین رضی الله عنه جهد و سعی بسیار نمود که ویرا اخبار کند که چه کس است که ویرا زهر
داده است حسن رضی الله عنه قبول این معنی نمود و ویرا خبر نکرد و گفت اگر
آن شخص است که ظن من در حق وی است عقاب خدای تعالی سخت تر است از عقاب
شما او را بخدا گذاشتم و اگر آن شخص نباشد بسبب من کسی که بی گناه باشد چرا
کشته شود و در دیگر روایت آنست که فرمود ای برادر من ایام وفات من
رسیده و نزدیک است که از تو مفارقه نمایم که بپروردگار خود واصل شوم
و می یابم که جگر من بریده شده و بتحقیق میدانم که از کجا آمده است ولیکن نزد
خدای تعالی با او مخاصمت خواهم کرد بحقی که مرا بر تو ثابت است که درین باب تکلم
مکن و چون من رحلت کنم غسل و تکفین من بکن و مرا بر سریری حمل کرده بقبر
جدم رسول الله صلی الله علیه و سلم نزدیک گردان تا تجدید عهدی کنم آنگاه
مرا بقبرستان جدهٔ خود فاطمه بنت اسد نقل کن و در آن مقام مدفون ساز
و گویند میدهم ترا بخدای تعالی که درامر من یک کفچه خون نریزی و در دیگر روایت
از ابن عبد البر آنکه گفت ای برادر سه نوبت زهر بمن داده اند و این نوبت
از همه سخت تر است حسین رضی الله عنه گفت کیست آنکه ترا زهر داده گفت مگر
بخواهی که با ایشان مقاتله کنی من امر ایشان بخدای تعالی باز گذاشتم و در روایتی
دیگر آنکه گفت چند دفعه مرا زهر داده اند و هرگز مثل این دفعه نداده اند گویا که بعضی
از جگر را انداخته اند چنانچه بخاطرم میرسد که بچوب آنرا باز گردانم حسین گفت ای برادر
کیست که ترا زهر داده است گفت مگر میخواهی که او را بقتل آری گفت بلی حسن رضی الله

عنه گفت اگر آن کسیست که گمان من در حق اوست او را بخدا اکنده اشتم که عذاب
خدا تعالی سخت ترست از عذاب شما و اگر غیر او باشد بی گناهی البصری منقول
منه نقلست که حسن رضی الله عنه در خواب دید که در پیشانی وی قل هو الله احد
نوشته است و باین خواب خوش وقت و اهل بیت او خوشحال شدند و مردم را بشارت
دادند و چون نزد ابن المسیب نقل این خواب کردند وی گفت اگر رویا صادق
است از اجل وی قلیلی مانده است و بعد از چند روز دیگر ازین حکایت از عالم
رحلت فرمود و سعد ابن العاص که در آن ولا از جانب معاویه رضی الله عنه والی
مدینه بود بر وی نماز گذارد و نزدیک جده خود فاطمه بنت اسد رضی الله عنها مشهور است
مدفون گشت و عمر وی چهل و هفت سال بود و از آن جمله هفت سال با رسول الله
صلی الله علیه و سلم بود و سی سال با پدرش علی رضی الله عنه بود و شش ماه خلیفه
بود و نه سال و نیم دیگر در مدینه طیبه اوقات گذرانید رضی الله عنه باب
دوازدهم در فضایل اهل بیت نبوی و در آن چند فصل است در آیات قرآنی که در
شان ایشان وارد شده فصل اول إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و حاصل معنیست
که میخواهد خدای تا ببرد از شما گناه را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را
از معاصی پاک گردانیدنی اکثر مفسرین برین رفته اند که این آیه نازل شد
در شان علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و بعضی گفته اند که این آیه در شان
ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم نازل شده بدلیل خدای تعالی وَاذْكُرْنَ
مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ و این قول منسوبست با بن عباس رضی الله عنهما داده اند

وازین جهة

وازین جهة بود که مولای ابن عباس عکرمه در بازار منادی میزد و بانگ که آیت در زنان
پیغمبرست صلی الله علیه و سلم جمعی گفته اند که مراد رسول الله است تنها و جمعی دیگر
گفته اند که در شان زنان پیغمبرست زیرا که در بیت سکنای رسول الله بوده اند بدلیل
خطاب وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ و در شان اهل بیت نسب
آنحضرت و آنکسی است که صدقه بر وی حرام است بعضی از مفسرین برین قول اعتماد کرده
ترجیح این مذهب داده اند و ابن کثیر تقویت این قول کرده بآنکه ایشان سبب
نزول اند و رسول الله صلی الله علیه و سلم یکیست جزما یا تنها اوست بیک قول
یا با غیر شریکست بقول اصح و احادیث بسیار درین باب وارد شده بعضی صلاحیة
آن دارد که دلیل اول شود و بعضی صلاحیة دلیل ثانی دارد و این اکثر صحت ثابت
معتمد علیه است چنانچه مقرر شد و باید که بعضی ازین احادیث را مذکور سازیم حدیث
اول مرویست بروایة احمد از ابو سعید خدری رحمه الله که گفت این آیت در پنج
کس نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم
و ابن جریر مرفوعا باین لفظ روایة کرده أُنزِلَتْ هذه الآية في
خمسة في النبي عليه الصلوة والسلام وفي علي وحسن
وحسين وفاطمة رضي الله عنهم و طبرانی نیز روایة کرده و مسلم
باین طریق روایة کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشان را در زیر کسائی
یعنی عبائی که بروی بود در آورد و این آیة برخواند و بصحت رسیده که رسول الله
صلی الله علیه و سلم عبا را برین چهار کس پوشانید و فرمود اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ
أَهْلِي وَخَاصَّتِي أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا

بارخدایا این جماعت اهل بیت مخصوص من اند ببر از ایشان گناه را و پاک گردان
ایشان را پاک کردنی آنگاه ام سلمه رضی الله عنها گفت من نیز با ایشانم ام رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت بلی انک علی خیر و در روایتی دیگر آنکه بعد از تطهیر گفت
أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ
عَادَاهُمْ من جنگ میکنم با کسی که با ایشان جنگ کند و صلح میکنم با کسی که با ایشان صلح کند
و دشمنی میکنم با کسی که با ایشان دشمنی کند و در روایتی دیگر آنکه عبا بر ایشان
انداخت و دست خود بر ان نهاد و گفت اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ آلُ مُحَمَّدٍ فَاجْعَلْ
صلواتك وبركاتك على آل محمد انك حميد مجيد و در
روایتی آنکه این آیت در خانه ام سلمه نازل شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را
طلبید و عبا بر ایشان پوشانید و دعا کرد در حق ایشان بجهتیکه مذکور شد و در روایتی
دیگر چون ایشان آمدند و مجتمع شدند این آیت نازل شده پس اگر این دو روایت
هر دو صحیح باشد محمول برین است که دو بار این آیت نازل شده است و در روایتی
آنست که سه نوبت فرمود اَللّٰهُمَّ أَهْلِي أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ
تَطْهِيرًا و آنکه ام سلمه گفت یا رسول الله آیا من از اهل تو نیستم فرمود بلی او را
در عبا داخل کرد بعد از آنکه دعا از برای ایشان کرده بود و در روایتی آنکه چون
ایشان را جمع کرد دعای طولانی تر از آنچه گذشت در حق ایشان فرمود و آنکه
گفت و علی یا رسول الله پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود و علی و آنکه در روایتی
صحیح وارد شده که واثله گفت من نیز از اهل توام رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود وَأَنْتَ مِنْ أَهْلِي تو از اهل منی و آنکه گوید امید باین حدیث از

هر چیز زیادت دارم بیهقی گوید که واثله را در حکم اهل دانسته است بنا بر تشبیه
بلکه مستحق این اسم است و این اطلاق نه از روی تحقیق فرموده و محب الدین
طبری اشارت کرده که این فعل از رسول الله صلی الله علیه وسلم مکرر واقع شده
در خانه ام سلمه و در خانه فاطمه رضی الله عنهما و در غیر این دو موضع و باین قول
جمع بین روایات مختلفه در هیئت اجتماع ایشان و پوشانیدن عبا و فرمودن
دعا در حق ایشان و جواب دادن ام سلمه میتوان کرد و مؤید اینست روایات
دیگر که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه فاطمه رضی الله عنها بمثل همین دعا از
برای این جماعت تکلم فرموده و در روایتی دیگر آنکه بقیه دختران و اقارب و ازواج
طاهرات خود را باین چهار کس منضم ساخت و بصحت رسیده از ام سلمه رضی الله عنها
که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم را گفتم که من از جمله اهل بیتم فرمود بلی
ان شاء الله تعالی و ثعلبی برین رفته که مراد از اهل بیت در این آیت جمیع بنو هاشم
است و مؤید اوست حدیث حسن رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم
عباس و پسران او را چادری پوشانید و گفت ای پروردگار من این عم من است
و مثل پدر من است و این فرزندان او اهل بیت من اند مستور دار ایشان را
از آتش همچنانکه من مستور داشتم ایشان را باین ثوب آنگاه چوبهای
آستانه و دیوار خانه آمین گفتند سه نوبت و در روایتی که از جمله او کسی است
که ابن معین او را ثقه دانسته و غیر ابن معین او را ضعیف دانسته آنست که بان
قبایل را بیوت ساخت و گردانید مراد در این بیوت ایشان و اینست قول خدای
عزوجل إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و حاصل کلام آنکه اهل بیت سکنی داخل اند در آیت زیرا که
ایشان بآن مخاطب اند و چون مخفی بود اراده اهل بیت نسب از آیت بنا برین رسول الله
صلی الله علیه و سلم بیان فرمود آنرا بفعل و قول خود بآنکه قوله که دانسته شد که مراد باهل بیت
درین مقام عام است میان اهل بیت سکنی مثل ازواج و میان اهل بیت نسب
که جمیع بنو هاشم و بنو مطلب اند و از حسن رضی الله عنه از چند طریق اسناد که بعضی ازانها
حسن است وارد شده که فرمود و انا من اهل البیت الذین اذهب الله
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و من از جمله اهل بیت ام که خدا تعالی
برده است از ایشان گناه و پاک گردانیده است ایشان را پاک گردانیدنی پس
اهل بیت نسب مراد است در آیت هم چون اهل بیت سکنی و مسلم از زید بن ارقم
روایت کرده که چون ازوی پرسیدند که آیا ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم اهل
بیت وی اند گفت ازواج پیغمبر از اهل بیت آنحضرت اند ولیکن اهل آنحضرت کسی است
که صدقه بروی حرام است پس اشاره کرد بآنکه زنان آنحضرت از اهل بیت سکنای آنحضرت
اند که بکرامات و خصوصیات ممتاز اند ایضا و از اهل بیت نیستند و اهل بیت نسب نیست
مگر کسی که صدقه بروی حرام است باز بدانکه این آیت منبع فضایل اهل بیت نبوت است بواسطه
مشتمل است بر غرر مآثر اهل بیت و اعتنا بشان ایشان ازین حیثیت که ابتدا کرد با انما
که مفید حصر اراده اوست تعالی شانه در امر ایشان بر فنا رجس که آن اثم است یا
شک در چیزیکه ایمان بآن واجب است از ایشان و تطهیر ایشان از سائر اخلاق و
احوال مذمومه خواهد آمد در بعضی طرق تحریم اهل بیت بر آتش و این فایده و غایت
تطهیر است زیرا که الهام انابت بحق سبحانه و تعالی و اقامت اعمال صالحه از جمله تطهیر است

وازین جهة بود که چون خلافت ظاهره از دست اهل بیت رفت بواسطه آنکه
بملک انتقال یافت لهذا حسن رضی الله عنه باتمام نرسانید عوض آن خلافت باطنه
بایشان داده اند چنانکه قومی برین رفته اند که قطب الاولیا در هر زمانی نمی باشد
مگر از اهل بیت و کسانی که برین رفته که قطب اولیا از غیر اهل بیت میتواند که باشد
استاد ابو العباس مرسی است چنانکه نشان کرده وی تاج بن عطاء الله نقل ازوی
کرده و از جمله تطهیر اهل بیت تحریم صدقه فرض است بلکه صدقه نفل نیز بر یک قول
مالک بر ایشان زیرا که صدقه چرکینهای مردم است و گرفتن آن بحال ایشان لایق نیست
بانکه دال است بر مذلت کسی که آنرا میگیرد و بر عزت کسی که میدهد و عوض صدقه خمس فیء
و غنیمت که دال است بر عزت گیرنده و بر ذلت دهنده بایشان عطا کردند و از برین
جهة معتمد دخول اهل بیت نسب در آیت و بنا برین اختصاص یافته اند بمشارکت
رسول الله صلی الله علیه و سلم در تحریم صدقه فرض زکوة و نذر و کفارة و غیر اینها
و بعضی از متاخرین مخالفه کرده گفته اند که نذر حکم نفل دارد ولیکن چنین نیست
که ایشان گفته اند بلکه حکمش حکم فرض است و رسول الله صلی الله علیه و سلم ممتاز است
بتحریم صدقه نفل ایضا و اگرچه بر وجه عام باشد یا غیر متقوم باشد بر مذهب اصح و ماوردی
اختیار کرده است حلیت صلوة آنحضرت در مساجد و شرب از سقایه زمزم و سقایه رومه
و استدلال کرده است شافعی بحلیت نقل از برای اهل بیت بقول باقر رضی الله عنه
یعنی در وقتی که معاتب شد در شرب از سقایاتی که در میان مکه و مدینه طیبه واقع است
گفت حرام شده است بر ما مگر صدقه مفروضه و شافعی بقول وی استدلال نموده و در
النسک بقول باقر رضی الله عنه نمیتوان گفت که از قبل رای خود این مسئله را بیان کرده زیرا که

این جماعت بخصایص تعلق دارد و بعض بیت هر سالی خواهد بود چرا که با قر رضی الله عنه از کبار
تابعین بوده با آنکه مرسل او بقول اکثر اهل علم نیز قوت یافته است و ابن حزم تمام
میان بنی هاشم و بنی مطلب و موالی ایشان و بعضی گفته اند و از ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نیز و آن ضعیف است و اگر چه ابن عبد البر حکایة اجماع بر این کرده و لزوم نفقه ازواج
بعد از موت آن حضرت حرام بنا بر آنست که اخذ نفقه الکل از جهت فقر و مسکنت بخلاف اخذ
از جهتی دیگر مثل دینی یا نذری هم چنانچه مقرر است در فقه و در حدیثی آمده که صدقه حلال است
که بنی هاشم از یکدیگر بگیرند باشند لیکن این حدیث ضعیف و مرسل است و بعضی دران
حجتی نیافته اند و اما شرب رسول الله صلی الله علیه وسلم از سقایه زمزم احتمال دارد که
آبی در آن بوده رسول الله صلی الله علیه وسلم بیرون آورده باشند یا کسی باذن آن حضرت
بیرون آورده باشد پس تحقیق نیست که از صدقه عباس رضی الله عنه بوده و حکمت
در ختم آیت تطهیر با تأکید است و رسانیدن اهل بیت بمرتبه اعلی از تطهیر و در رفع تجوز
نیز و تنوین تطهیر از برای تعظیم و تنکیر و اعلای است فایده این معنی میکند که این تطهیر
از جنس متعارف و مؤلف میان مردم نیست باز رسول الله صلی الله علیه وسلم
الخ در آیت موکد و مکرر ساخت بقول خود اللهم هؤلاء اهل بیتی تا آخر
حدیث و نفس خود را در تحت عبا در عدد داخل ساخت تا برکت اندراج آن حضرت
با ایشان عاید گردد بلکه در روایتی دیگر چنین وارد شده که جبرئیل و میکائیل را با اهل
بیت مندرج ساخت تا اشارت باشد بعلو قدر ایشان و ایضا موکد ساخت بطلب صلوة
بر ایشان بقول خود فاجعل صلواتك تا آخر حدیث بقول خود انا حرب
لمن حاربهم تا آخر حدیث و در روایتی دیگر وارد شده که بعد از آن فرمود

الامن

الا من اذی قرابتی فقد اذانی و من اذانی فقد
اذی الله تعالی آگاه باشید که هر کو رنجانید قرابت مرا بتحقیق مرا رنجانیده و هر
که مرا رنجانید خدای تعالی را رنجانیده و در روایتی آنکه فرمود و الذی نفسی
بیده لا یؤمن عبد بی حتی یحبنی و لا یحبنی حتی
یحب ذوی القربی یا آن خدائی که نفس من بید قدرة اوست که مؤمن نیست
بنده تا آنکه مرا دوست دارد و دوست ندارد مرا تا آنکه دوست دارد ذوی القربی لی
و اهل بیت مرا ایشان را قایم مقام نفس خود ساخت و از این جهت است که بعضی رسیده
از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود انی تارك فیکم ما ان تمسکتم
به لن تضلوا کتاب الله و عترتی بدرستیکه من میگذارم در میان
شما چیزی که اگر دست بآن زنید گمراه نخواهید شد و آن چیز قرآن است و اهل
بیت و در قصه مباهله در آیت قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
الآیه که رسول الله صلی الله علیه وسلم حسن را در بر گرفت و دست حسین گرفته فاطمه
از عقب رسول الله می آید و علی از عقب فاطمه رضی الله عنهم می آید مراد این جماعت
اند از اهل عبا هم چنانچه ایشان از جمله کسانی اند که مراد بآیت انما یرید الله
است پس مراد باهل بیت در این آیت و در هر جا که ذکر فضل ایشان و فضل
آل و ذوی القربی شده باشد جمیع آل پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که آن مؤمنان
بنی هاشم و بنو مطلب اند و اما حدیث آلی کل مؤمن تقی ضعیف است
و اگر بصحت رسد مؤید قول کسی است که جمع میان احادیث کرده باین طریق که آل
در مقام دعا مثل صلوة شامل هر مؤمن متقی است و اما در تحریم صدقه بر ایشان مخصوص است

بمؤمنان بنو هاشم و بنو عبد المطلب تأیید داده اند این شمول را بحدیثی که بخاری روایت
کرده که فرمود ما شبع آل محمد من خبز مادوم ثلاثا اللهم
اجعل رزق آل محمد قوتا یعنی بقدر سد رمق و در قول النبی که مراد
بآل ازواج او و ذریات فقط است والله اعلم آیت دوم از آیات فضایل
اهل بیت ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدرستی که خدای تعالی
درود گوید و فرشتگان او نیز درود فرستند بر پیغمبر یا ایها الذین
آمنوا الخ ای آنکسانی که بخدا و رسول ایمان آورده اید صلوات فرستید
بروی و سلام گوئید سلام گفتنی با انقیاد امر او را انقیاد کردنی صلوات از خدا
رحمت است و از غیر او طلب رحمت و بصحت رسیده از کعب بن عجره که گفت چون این آیت
نازل شد گفتیم یا رسول الله کیفیت سلام بر تو دانستیم اما نمی دانیم که چگونه بر تو صلوة
فرستیم کیفیت آن بنما فرما رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بگوئید اللهم
صل علی محمد وعلی آل محمد الی آخره و در روایت حاکم است
که گفتیم یا رسول الله صلوات الله بر شما و اهل بیت چگونه است گفت بگوئید
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد تا آخر پس سوال ایشان بعد از
نزول آیت بود و جواب ایشان اللهم صل علی محمد وعلی آل
محمد الی آخره دلیلی ظاهر است بر آنکه امر بصلوة بر اهل بیت و بقیه آل رسول الله
مراد است در آیت والا عقب نزول آیه سوال از صلوات بر اهل بیت و آل
نمیکردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز جواب نمیداد با آنکه مذکور شد پس جواب ایشان

از جانب رسول الله بدین نهج و دلیل است بر آنکه صلوات بر اهل بیت از جمله مأمورات
و آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را درینباب قائم مقام نفس خود ساخته
زیرا که غرض از صلوة بر رسول الله صلی الله علیه وسلم مزید تعظیم آنحضرت است
و تعظیم اهل بیت نیز از جمله تعظیم آنحضرت است و ازین جهت وقتی که ایشان را در عبا در آورد
گفت اللهم انهم منی وانا منهم فاجعل صلواتک و رحمتک و مغفرتک و رضوانک
علی و علیهم یا رب خدایا این جماعت از منند و من از ایشانم پس بگردان صلوات
و رحمت و مغفرت و خوشنودی خود را بر من و بر ایشان و قضیه استجابت
این دعا آنست که حق سبحانه و تعالی صلوة فرستاد بر ایشان با رسول الله صلی الله
علیه وسلم و این هنگام از مؤمنان طلب صلوة بر رسول الله با ایشان میکند یعنی
بقول خود یا ایها الذین آمنوا الآیه و مرویست که فرمود لا تصلوا علی الصلوة البتراء
صلوة بتراء بر من مفرستید اصحاب گفتند یا رسول الله صلوة بتراء کدام است گفت اینست
که بگوئید اللهم صلی علی محمد و ساکت شوید بلکه گوئید اللهم صل علی محمد وعلی آل
محمد و اثبات آل در حدیث صلوات منافات ندارد با حذف آل چنانکه در حدیث
بر همین مقرر شده که گفتند یا رسول الله چگونه بر تو صلوة فرستیم گفت بگوئید
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وعلی ازواجه وذریته
کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم الی آخره زیرا که
ذکر آل در روایات دیگر ثابت شده و از حدیث صحیحین و غیر آن معلوم میشود
که رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر جمیع این کلمات مثل ازواج و ذریته و غیر ذلک
کرده لیکن هریک از حفاظ جزئی حفظ کرده اند که دیگری آنرا حفظ نکرده باز عطف

ازواج و ذریت بر آل و بسیاری از روایات مقتضی آنست که ازواج و ذریت
از آل نباشد و این در ازواج واضح است بنا بر مذهب اصح در آل که ایشان بنو هاشم
و بنو مطلب اند و اما ذریت از جملهٔ آل است بر سایر اقوال پس ذکر ذریت بعد از آل
اشارهٔ است بعظم و شرف ایشان و بروایهٔ ابو داود است که پیغمبر فرمود من
سره ان یکتال بالمکیال الاوفی اذا صلی علینا اهل البیت
فلیقل اللهم صل علی محمد و ازواجه امهات
المؤمنین و ذریته و اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید یعنی کسیکه خوشحال سازد
او را ثواب بسیار رسد وقتیکه برما اهل بیت نبوت صلوات فرستد باید که با این
طریق صلوات فرستد اللهم صل علی محمد الی آخره و اما انچه اصحاب
گفته اند که کیفیت سلام بر تو دانسته ایم اشاره کرده اند بآن سلام در تشهد مروی
چنانچه بیهقی و غیر او گفته اند و دلالت بر همین معنی میکند خبر مسلم که روایت کرده که
اصحاب گفتند یا رسول الله مامور شده ایم که صلوات بر تو فرستیم کیفیت آن بیان فرما
انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم ساکت شده با آنکه ما گفتیم کاشکی سوال نکرده
بودیم بعد از ان فرمود قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
الی آخره و زیاده کرد در آخر حدیث آنکه گفت و السلام کما قد علمتم
یعنی کیفیت سلام بر من هم چنانست که یاد دادید از علم از علم یکدیگر و اما اگر از تعلیم کردم
یعنی کیفیت سلام بر من چنان است که تعلیم شما کردم و این روایت نیز وارد شده
زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم تشهد را تعلیم اصحاب میکردند چنانکه سورهٔ قرآن را

تعلیم میکرد

تعلیم میکرد و بصحت رسیده که مردی گفت یا رسول الله اما سلام بر تو دانسته ایم اما لکن
بنما ما را که صلوات بر تو چگونه بفرستیم انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم سکوت
اختیار فرمود چنانچه اصحاب گفتند کاشکی ایشان ازین سوال نکرده بودی بعد از ان فرمود
اذا انتم صلیتم علی فقولوا هرگاه که شما بر من صلواة فرستید بگوئید
اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آل محمد الحدیث
لیکن بگوید که ابن اسحق باین حدیث منفرد است و مسلم حدیث او روایت نکرده
مگر در متابعات زیرا که میگویم ائمهٔ حدیث او را ثقه دانسته اند و او نبوده مگر مدلس
فقط و علت تدلیس نیز از وی زایل شد بتصریح او در تدلیس بتحدیث پس با آنچه گفته شد
ساختیم واضح شد که ورود این حدیث در محل بیان بوده چرا که در آیت امر بصلوات
وارد شده و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم قولوا که در حدیث واقع شده
چون صیغهٔ امر است و امر از برای وجوب است موافق است با امر در آیت و موافق است
ایضا با روایتیکه از ابن مسعود بصحت رسیده یتشهد الرجل فی الصلوة
ثم یصلی علی النبی صلی الله علیه و سلم ثم یدعو لنفسه
یعنی باید که در نماز وقت نشستن اول کلمهٔ شهادتین بگوید باز صلوة بر پیغمبر
فرستد باز از برای نفس خود دعا کند و چون این ترتیب از ابن مسعود رضی الله
عنه از جانب رای خود نیست در حکم حدیث مرفوع است و ایضا بصحت رسیده
که رسول الله صلی الله علیه و سلم شنید که در نماز دعا کرد و حمد و ثنا خدا تعالی نگفت
و صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم نفرستاد انگاه فرمود عجل هذا این مرد شتابی
کرد بعد از ان آن مرد را طلب کرد و با او یا غیر او گفت اذا صلی احدکم

فليبدأ بتحميد ربه والثناء عليه ثم يصلي على النبي
ثم يدعو بما شاء هرگاه که یکی از شما نماز کند باید که ابتدا بحمد و ثناء حق تعالی
کند یعنی در وقت جلوس از برای تشهد بعد از آن صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بفرستد باز دعا کند با آنچه خواهد مصنف گوید که آنچه ما درین مقام ذکر کردیم واضح
شد قول امام شافعی رحمة الله بوجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تشهد
چنانچه قبل ازین معلوم شد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است بصلوة
بروی در تشهد و ابن مسعود رضی الله عنه نیز بیان محل آن نموده پس قول شافعی رضی الله
عنه در وجوب صلوة بر پیغمبر حق است و موافق صریح سنت و قواعد اصولیین است
و در شرح ارشاد و شرح عباب استیعاب احادیث صحیحه درین باب کرده ام با بیان
رد بر کسی که تشنیع بر شافعی رضی الله عنه کرده و ایضا بیان این معنی کرده ام که شافعی
رضی الله عنه باین قول منفرد و شاذ نیست بلکه قبل از وی جماعتی از صحابه مثل ابن مسعود
و ابن عمر و جابر و ابی مسعود البدری و غیر ایشان از اصحاب رضی الله عنهم و از تابعین
مثل شعبی و امام محمد الباقر و غیر ایشان مثل اسحاق بن راهویه و امام احمد حنبل
بوجوب صلوات قایل شده اند و یک قول از امام مالک موافق امام شافعی است
رضی الله عنهما و جمعی از اصحاب مالک تصحیح این قول کرده اند بلکه شیخ الاسلام خاتم
الحفاظ شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که ندیده ام که کسی از صحابه و تابعین تصریح بعدم
وجوب صلوة کرده باشد مگر نقلی که از ابراهیم نخعی کرده اند با آنکه اشعار باین معنی
کرده که غیر او قایل است بوجوب انتهی و چون ظاهر شد که قول شافعی رضی الله عنه
موافق قول اصحاب و تابعین و علماء سلف است زعم آنکه شافعی رضی الله عنه درین قول

منفرد است

منفرد است و مخالف فقهاء که بصار کرده زعمی باطل و دعوای فاسد است و ملتفت الیه
و معتمد علیه نیست و ازین جهة ابن نجیم گفته که اجماع است بر مشروعیة صلوات بر
رسول الله صلی الله علیه و سلم در تشهد و اختلافی نیست مگر در وجوب و استحباب
و کسی که واجب نمیدانند و بعمل سلف تمسک میشوند و درین تمسک او نظر است زیرا که
سلف در نماز صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرستادند و اگر اراده
کرده است بعمل سلف اعتقاد ایشان در این صورت محتاج بنقلی صریح است که
از ایشان وارد شده و آن نقل هرگز یافت نخواهد شد و اما آنچه قاضی عیاض گفته
که مردم درین مسئله بر امام شافعی تشنیع درین مسئله مخالفت نصی یا اجماعی یا قیاسی
یا مصلحتی راجحی نکرده که موجب تشنیع بوده باشد بلکه این قول از محاسن مذهب اوست
و چه نیکو گفته است شاعر درین باب شعر واذا محاسني اللاتي ادل
بها صارت ذنوبا فقل لي كيف اعتذر یعنی زمانی که نیکیهای من
که بآن استدلال میکردم گناه شد با من بگو چگونه عذر خواهی کنم آن گناهان خود و بدانکه
امام نواوی رحمة الله نقل از علما کرده که مکروه است جدا ساختن صلوات از سلام
و ابو عمرو یکی از حفاظ حدیث گفته که کتابت حدیث میکردم چون بنام رسول الله
صلی الله علیه و سلم میرسیدم صلوات فقط مینوشتم ناگاه پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
در خواب دیدم گفت ای فلان چرا صلوات بر من تمام نمیکنی و بعد از آن هرگز صلوات
بی سلام ننوشتم و اما آنکه سابقا مذکور شد که رسول الله صلی الله علیه و سلم کیفیة صلوات
تعلیم اصحاب فرمود و بغیر سلام آن تحیة نمیشود بواسطه آنکه چون کیفیت سلام در
تشهد بیان فرموده بود و بنابرین در ثانی الحال کیفیة صلوات علاحده بیان فرمود

بر افراد صلوات در آن حدیث حجت نباشد و ذکر صلوات مقرون بسلام در بسیاری
از مواضع است از انجمله در وقت سوار شدن بر دابه چنانچه طبرانی مرفوعا روایت کرده
در دعا و در غیر دعا و در بعضی از مواضع بنا بر اختصار حذف کرده و هم حذف آل بنا بر
اختصار است و دیلمی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که دعا محجوب است
تا وقتیکه صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت او نفرستند اللهم
صل علی محمد و آله و ظاهر احادیث سابقه حکم بوجوب صلوات بر آل
در تشهد اخیر چنانچه یک قول شافعی است رحمة الله بخلاف کلام روضه و اصل آن
بعضی از اصحاب شافعی رضی الله عنه این قول را ترجیح داده اند و بیهقی مایل باین قول است
و کسی که دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده بتحقیق بسهوی ازو واقع شده لیکن بقیه اصحاب
شافعی چون دیدند که اختلاف این روایات ازین جهت است که وقایع متعدد است
بنا برین واجب نیستند مگر از انجه طرق روایت متنوع است و آن اصل صلوات
بر پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و زیادتی بر آن از قبیل اکمل شمرده اند و بنا برین استدلال
کرده اند بر عدم وجوب کما صلیت علی ابراهیم بانکه در بعضی طرق
ساقط شده و امام شافعی رضی الله عنه را درین مقام قطعه ایست شعر یا اهل
بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلوة له
یعنی ای اهل بیت رسول الله دوستی شما فرض شده است از جانب خدای تعالی در
قرآن نازل ساخته است آنرا و بزرگی قدر و رفعت شما این قدر بس است که هر
کس بر شما صلوات نفرستاده نماز او روا نیست و این عبارت احتمال دو معنی دارد

یکی آنکه

یکی آنکه هر کس بر شما صلوات نفرستاد نماز او صحیح نیست و این معنی موافق یک قول است
در وجوب صلوات بر آل و معنی دیگر آنکه نماز او کامل نیست و درین هنگام موافق قول
اظهر اوست که آن عدم وجوب است آیت سیوم قوله تعالی سلام علی آل یاسین بعضی
جمعی از مفسرین از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده اند که مراد از آل یاسین آل
محمد است یعنی سلام بر آل محمد و هم چنین کلبی و جمعی دیگر برین رفته اند پس رسول الله
صلی الله علیه و سلم در سلام بر آل داخل است بطریق اولی یا بنص هم چنانکه اللهم
صل علی آل ابی اوفی لیکن اکثر مفسرین برین رفته اند که مراد از آل یس الیاس است
علیه السلام نبی است و نکته آنکه لفظ سلام در مثل این جمله خبر است و مراد انشا و طلب است از مرتب
ایم و مرتبه معلوم نیست که طلب خدای تعالی از غیر محال است پس مراد از سلام او بر
عباد و یا اشارت است ایشان را بسلامتی و یا حقیقه طلب است لیکن از نفس خود زیرا که
سلام او تعالی شانه راجع بکلام نفسی ازلی او میشود و محال نیست که طلب از نفس
نفس بسانیدن سلامتی کامد مسلم علیه باشد زیرا که آن طلب نفسی تقاضای آن میکند
که ارادت باو متعلق شود ما حصل کلام آنکه خدای تبارک از نفس خود طلب سلامتی کامل از
برای عباد میکند و این سلامتی بایشان متعلق میشود و در وقتی که خدای تعالی
اراده تخصیص آن بایشان کند هم چنانچه امر و نهی او تعالی شانه بهما متعلق میکرد
بانکه قدیم اند امام فخر الدین رازی رحمة الله آورده که اهل بیت رسول الله صلی الله
علیه و سلم در پنج چیز مساوی اند در سلام خدای تعالی در حق رسول الله فرمود السلام
علیک ایها النبی و در حق اهل بیت فرمود سلام علی آل یس
در صلوة بر آنحضرت و بر اهل آنحضرت در طهارت در حق رسول الله فرمود طه یعنی

باظاهر و در باب اهل بیت فرمود و یطهرکم تطهیرا در تحریم صدقه بر رسول الله
و بر اهل بیت وی و در محبت قال الله فاتبعونی یحببکم الله و
قال تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
آیت چهارم از آیات فضایل اهل بیت قوله تعالی وقفوهم انهم
مسئولون چون اهل دوزخ روی بدوزخ آرند گویند بازدارید ایشان را در
موقف یاد رسید که ایشان سوال کرده شدگان خواهند بود یعنی از عقاید و اعمال
ایشان خواهند پرسید از برای زیادتی توبیخ و سرزنش ایشان دیلمی از ابو سعید
خدری روایت کرد که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود وقفوهم
انهم مسئولون یعنی از ولایت علی رضی الله عنه و همین است مراد واحدی
که درین آیت گفته یعنی از ولایت علی و اهل بیت سوال کرده شده خواهند بود
زیرا که خدای تعالی پیغمبر را امر فرمود که خلایق را بگوید که بر تبلیغ اجری و مزدی
از شما نمی خواهم مگر موده و دوستی خویشان من بنابرین از ایشان خواهند
پرسید یا حق موالات و دوستی چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را وصیت
کرده بود بجا آورده اند تا بثواب آن برسند یا آنکه آن را ضایع کرده اند و در ان امر
اهمال نموده اند تا عقاب و وبال آن اهمال و تضییع عاید شود انتهی و در قول واحدی
یعنی در آنچه گفت چنانچه پیغمبر ایشان را وصیت کرده اشارت است باحادیثی که درین
باب وارد شده و در فصل ثانی خواهد آمد از انجمله حدیث مسلم است که از زید ابن
ارقم روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست در میان
ما شروع در خطبه کرد و بعد از حمد و ثنای باری تعالی گفت اما بعد ای مردمان جز این نیست

که من

که من بشری ام و نزدیک است که رسول پروردگار بطلب من آید و من اجابت
کنم بتحقیق که من در میان شما میگذارم ثقلین یعنی چیزی نفیس عظیم در میان شما میگذارم
یکی کتاب خدای تعالی عز و جل که هدایت و نور در آنست باید که بآن تمسک جویند
دوم اهل بیت و دیگری اهل بیت من اذکرکم الله فی اهل بیتی یعنی میترسانم
شما را و امر بتقوی میکنم شما را یا میکنم جانب خدای تعالی ملاحظه کنید در باب اهل بیت
و این لفظ را سه نوبت تکرار فرمود نقلست که زید رضی الله عنه را گفتند اهل
بیت رسول الله کیست آیا ازواج آنحضرت از اهل بیت نیستند گفت بلی ازواج آنحضرت
از اهل بیت اند لیکن اهل بیت که صدقه بر وی حرام است گفت آل علی و آل جعفر و آل
عقیل و آل عباس رضی الله عنهم اند گفتند صدقه بر جمیع ایشان حرام است گفت بلی و روایت
کرد و گفت حدیثی حسن غریب است آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت بتحقیق میگذارم
در میان شما دو چیز که اگر بآن تمسک نمائید بعد از من گمراه نخواهید شد یکی از ان دو اعظم است
از دیگری یکی کتاب خدای عز و جل حبلیست که از آسمان تا زمین کشیده است و دیگری
عترت من و اهل بیت من حکم ایشان آنست که یکدیگر جدا نخواهند شد تا وقتیکه وارد شوند
بر من در حوض پس نظر کنید که بعد از من در تعظیم و تکریم ایشان چگونه عمل میکنید
و امام احمد در مسند خود بهمین معنی روایت کرد و لفظ آن اینست انی اوشك
ان ادعی فاجیب و انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله عز
و جل حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل
بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
فانظروا بم تخلفونی فیهما و در سند این حدیث قصوری نیست و در

روایت آنست که در حجة الوداع این حدیث از مشکوة نبوت صادر شده و در روایت
دیگر آنست که فرمود مثل کتاب الله هم چون سفینه نوح است هر کس بآن سوار شد نجات یافت
و مثل اهل بیت من مثل باب حطه است هر کس که در آن داخل شد گناهان وی آمرزیده گشت
و ابن جوزی در علل متناهیه ذکر کرده و هم با غفلت از استحضار بقیه طرق این حدیث کرده بلکه
در مسلم از زید بن ارقم روایت کرده که از رسول الله صلی الله علیه و سلم این حدیث
در غدیر خم که موضعی است در جحفه صدور یافته قبل ازین گذشت و زیاده کرده آنکه
رسول الله فرمود اذکرکم الله فی اهل بیتی و آنکه زید را گفتیم اهل بیت رسول الله
کیست زنان آنحضرت اهل بیت اند زید گفت لا ایم الله یعنی زنان اهل بیت
نیستند زنان با مرد گاهی است که متعلق می باشد بعد از آن که او را طلاق دهد بقوم خود
ملحق میشود و اهل بیت آنحضرت کسانی اند که صدقه بر ایشان حرام است بعد از وی و در روایت
صحیح وارد شده که فرمود من در میان شما دو امر میگذارم اگر متابعت آن دو امر کنید
گمراه نخواهید شد و آن دو امر یکی کتاب الله است و دیگری اهل بیت و عترت من و طبرانی
زیاده کرده آنکه گفت بتحقیق من سوال کردم این را از برای ایشان پس نباید که سبقت بگیرید
بر احکام قرآن و بر علما اهل بیت و ترک تعلیم ایشان نکنید که در هلاکت میافتید و تعلیم
ایشان مکنید چرا که ایشان اعلم اند از شما بکتاب و سنت و در یک روایت آنست
که فرمود میگذارم در میان شما کتاب الله و سنت خود مراد از سنت وقتی که اطلاق
میکنند در شرح احادیث که قرآن عزیز بآن ناطق نیست از اوامر و نواهی که قولا و فعلا
از رسول الله صلی الله علیه و سلم صدور یافته چرا که اگر مطلق سنت بگیریم چون سنت مبین
کتاب الله ذکر کتاب الله از آن مستغنی است و حاصل کلام آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم

ترغیب فرموده است امت خود را که بقرآن و سنت و کسانی که عالم بکتاب الله و سنت
اند از اهل بیت تمسک نمایند و از مجموع این حدیث بقاء این امور تا روز قیامت مستفاد
میشود باز بدانکه حدیث تمسک را چند طریق اسناد است وارد شده از بیست و دو
یا بیست و کسر صحابی و طرق مبسوطه آن در شبهه یازدهم مذکور شد و در بعضی از طرق
دیگر وارد شده که این حدیث در سال حجة الوداع در عرفه صدور یافته و در طریق
دیگر آنکه در مدینه بود در وقت مرض که حجره رسول الله از اصحاب مملو بود و در طریق بعضی
دیگر آنکه وقتیکه از طایف باز گشت خطبه خواند و در اثناء خطبه این حدیث فرمود و جمع
میان این طرق روایات نیست چرا که میتواند بود که بواسطه اهتمام شان کتاب عزیز و
عترت طاهره این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم در مواطن کثیره مکرر واقع
شده باشد و در یک روایت نزد طبرانی از ابن عمر رضی الله عنهما وارد شده که آخر چیزی
که رسول الله صلی الله علیه و سلم بآن تکلم کرد که فرمود محافظت و رعایت جانب من
کنید در باب اهل بیت من و در یک روایت نزد طبرانی و ابن الشیخ آنکه فرمود خدای
عز و جل را سه حرمت هست هر کس محافظت این حرمات کرد محافظت دین و دنیای
خود کرده و هر کس که محافظت آن نکرد محافظت دنیا و آخرت خود هیچ کدام نکرده
گفتم کدام است آن گفت حرمت اسلام و حرمت من و حرمت صلهٔ رحم من و در یک
روایت بخاری از قول صدیق رضی الله عنه مرویست که گفت ای مردمان مراقبت
کنید محمد را صلی الله علیه و سلم در اهل بیت آنحضرت یعنی محافظت آنحضرت کنید و ایشان را
مرنجانید و بروایت ابن سعد و ملا در سیرت مرویست که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود که بعد از من وصیت خیر کنید با اهل بیت من بتحقیق که فردا من از جانب اهل بیت

باشما خصومت خواهم کرد و هر کس من خصم او شدم و با او خصومت کردم بدوزخ خواهد رفت
و هر کس که نگاه داشته من در حق اهل بیت من کرد بتحقیق فرا گرفته است عهدی از خدای تعالی
و ابن سعد روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انا و اهل بیتی
شجرة فی الجنة و اغصانها فی الدنیا فمن شاء اتخذ الی ربه
سبیلا من و اهل بیت من در جنت یک شجره ایم و شاخهای آن شجره در دنیا است
پس هر کسی که خواهد که فرا گیرد بسوی آفریدگار خود راهی بخیر و طاعت گو فرا گیر و بدر
سیرت روایت کرد باین حدیث که فی کل خلف من امتی عدول من اهل
بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین و انتحال
المبطلین و تاویل الجاهلین الا و ان ائمتکم وفدکم الی الله
عز و جل فانظروا من توفدون در هر عقبی از امت من عدول از اهل
بیت خواهند بود که دور کنند از دین تحریف و تبدیل گمراهان و نسبت کردن
مبطلان و تاویل جاهلان و بدانید که امامان شما وفد شما اند بسوی خدای عز و جل
پس باید که نظر کنید در حال وفد خود و تعظیم و تکریم ایشان بجا آورید و با ایشان تمسک
جویید و امام احمد روایت کرد باین حدیث الحمد لله الذی جعل
فینا الحکمة اهل البیت ثنا و ستایش مر خدای را که علم و حکمت بما که اهل بیت
نبوتیم عطا فرمود و در حدیثی که اسناد آن حسن است وارد شده الا ان عیبتی
و کرشی اهل بیتی و الانصار فاقبلوا من محسنهم و تجاوزوا
عن مسیئهم بدانید که موضع سر و خواص من اهل بیت اند و انصار باید که اقوال
و افعال نیکان ایشان قبول کنید و از بدان ایشان در گذرانید تنبیه بدانکه رسول الله صلی

علیه و سلم

علیه و سلم قرآن و عترت خود را که بمعنی اهل و نسل و رهط است ثقلین خواند زیرا که
ثقل هر چیزی نفیس عظیم الشان محفوظ است و قرآن و عترت طاهره این حال دارند زیرا که
هر یک از ایشان معدن علوم دینی و منبع اسرار و حکمت علمی و احکام شرعیه اند و بنا بر این
ترغیب فرمود باقتدا و تمسک بایشان و تعلیم از ایشان و گفت الحمد لله
الذی جعل فینا الحکمة اهل البیت و بعضی گفته اند که ایشان را ثقلین
خواند بواسطه ثقل وجوب رعایت حقوق ایشان و باز بدانکه کسانی که ترغیب باقتدا
و تمسک ایشان واقع شده از اهل بیت نیستند مگر آنها که عالم و عارف اند بکتاب الله
و سنت پیغمبر صلوات الله علیه و باین جماعت مخصوص اند تا وقتی که رود بر حوض از
کتاب الله مفارقت نمیکنند و حدیث سابق که فرمود لا تعلموهم فانهم اعلم
منکم مؤید این قول است و باین صفت از بقیه علما ممتاز شده اند زیرا که خدای تبارک
و تعالی رجس گناه از ایشان برداشته است و پاکیزه ساخته است ایشان را و تشریف
داده است بکرامات باهره و مزایای بسیار چنانچه بعضی از آنها مذکور شد و بعد
ازین حدیثی در شان قریش خواهد آمد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده تعلموا
منهم فانهم اعلم منکم از قریش علم فرا گیرید که ایشان اعلم اند از شما که این
عموم اعلمیت از برای قریش ثابت شد پس اهل بیت بنبوت بثبوت اعلمیت اولی
و النسب اولی از قریش زیرا که اهل بیت بخصوصیاتی کثیره ممتاز اند از بقیه قریش که هیچ کدام
از ایشان با اهل بیت شریک نیستند و در احادیث ترغیب بتمسک اهل بیت
اشارت است بآنکه تمسک کسی که اهل آن دارد باو و بتمسک شده از اهل بیت هست
منقطع نمیشود تا روز قیامت هم چنانکه قرآن انقطاع نمی یابد و از بنجهت ست

کرایشان امان اهل زمین اند چنانچه خواهد آمد و حدیث فی کل خلف من امتی
عدول من اهل بیتی الی آخره بر همین معنی شاهد است پس از اهل بیت سزاوار
ترین کسی که بآن تمسک جویند امام و عالم ایشان است علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
و کرم الله وجهه بواسطه مزید علم و دقایق مستنبطات وی چنانکه گذشت و ازین جهة
که ابوبکر گفت که علی رضی الله عنهما عترت رسول الله است یعنی کسی است که رسول الله
صلی الله علیه و سلم ترغیب فرموده است بآنکه بوی متمسک شوند پس تخصیص داد علی را
رضی الله عنه باین صفت چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز غدیر خم
خاص است و مراد بعیبه و کرش در حدیث سابق آنست که ایشان موضع سر و امانت و معدن
نفایس معارف آنحضرت اند زیرا که هر یک از عیبه و کرش محل و موضع چیزیست که قوام
و صلاح بآنست اول موضع حرز متاعهای نفیس است و ثانی مستقر غذا است که نمو و قوام
بدن بآنست و بعضی گفته که عیبه و کرش مثلی است از برای اختصاص اهل بیت بامور
ظاهره و باطنه آنحضرت صلوات الله علیه زیرا که مظروف کرش باطن است و مظروف
عیبه ظاهر و بر هر تقدیر ازین حدیث نهایت تعطف و مهربانی اهل بیت ظاهر میشود
و معنی تجاوزوا عن مسیئهم یعنی در غیر حدود و حقوق مردم و در روایتی الا الحدود وارد شده
و این مجمل خبر صحیحین است که فرمود اقبلوا ذوی الهیئات عثراتهم
قبول کنید از ذوی الهیئات زلات ایشان را و مراد بذوی الهیئات کسانی است
که هیئت و حالت حسنه ایشان لازم ایشان است و بهیئت و حالتی دیگر انتقال نمی نمایند
و دایم بیک طریق اند کذا فی نهایت الجزری و شافعی رضی الله عنه تفسیر کرده است
ایشان را بکسانی که شر نمیدانند و قریب باین قول است آنچه دیگران گفته اند که ذوی الهیئات

محارم مغایر اند نه کبایر و بعضی گفته اند کسی است که چون گناه کرد توبه کرد والله اعلم
آیت پنجم از آیات فضایل اهل بیت قوله تعالی وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا
و چنگ زنید ای انصار تمام شما بدین خدای یا بعهد خدای یا بقرآن یا بمتابعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم یا با اهل بیت چنانکه ثعلبی در تفسیر خود از امام جعفر صادق رضی الله عنه
روایت کرده که بآیت یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُونُوا
مَعَ الصَّادِقِينَ بر سبیل دعای طولانی که مشتمل بود بر طلب لحوق بدرجه صادقین
نخوانده و ذکر افعال و اعمال اهل بدعه که مفارقت ائمه دین و شجره نبویه نموده اند نمود
آنگاه گفت دیگران نیز تفسیر کردند در امر او متشابهات قرآن را بجهة خود ساختند
و برای خود تاویل کردند و اخبار ماثوره را مبهم ساختند تا سخن بآنجا رسانید که گفت
گردید که این امت بعد از پیغمبر متفرق شوند و حال آنکه اعلام ملت منصوب شده
تفرقه و اختلاف در میان امت افتاد و یکدیگر را تکفیر کردند با آنکه حق سبحانه و تعالی
فرموده وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و مباشید ای مسلمانان مانند آنان که متفرق شدند
بعداوت یکدیگر چون یهود و نصاری که در هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه
و سامریه و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری و دشمن
یکدیگر شدند وَاخْتَلَفُوا و اختلاف کردند در دین یهود بعد از پانصد سال
از موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بعد از آنکه حجتهای روشن با ایشان در کتابهای ایشان آمده بود
و گفته اند کسیست که موقوف به باشد ابلاغ حجت و تاویل حکمت الا ما فرائض و ابنای

ائمه هدی و مصابیح دجی که خدای تعالی ایشان را بر بندگان خود حجت ساخته است و خلق را
مهمل و بی حجت فرو نگذاشته و سنت ایشان نگر از فروع شجره مبارکه و خلاصه و صفوه
اهل بیت که خدای تعالی برده است از ایشان رجس و گناه و پاکیزه گردانیده است ایشان را
و امر اساخته است از آفت عذاب و فرض گردانیده است دوستی و مودة ایشان را علی
در کتاب **آیت ششم** از آیات فضایل اهل بیت قوله تعالی ام یحسدون الناس
علی ما آتیهم الله من فضله بلکه حسد می برند یهود این مردمان یعنی
بر جمیع قبایل عرب آنچه خدای تعالی داده است ایشان را از فضل خود که آن بعثت رسول
است صلی الله علیه و سلم یا آنکه مراد از ناس رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب
آنحضرت است و مراد از عطا فضل نبوت و کتاب و نصرت و اعزاز است چنانچه در تفسیر بیضاوی
و جامع البیان آورده یعنی حسد می برند بر نبوت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بر اعزاز
و نصرت اصحاب رضی الله عنهم و ابو الحسن مغازلی از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت
کرده که گفت والله که مراد ما ئیم در این آیت ما ئیم که اهل بیت رسول خدا ئیم **آیت**
هفتم از آیات فضایل اهل بیت وما کان الله لیعذبهم وانت
فیهم یعنی نیست که خدای تعالی عذاب کند و استیصال نماید ایشان را یعنی قریش را و انت
فیهم و حال آنکه تو که پیغمبری در میان ایشانی و اگرچه عذاب بدعا میطلبند و استعجال
میکنند چرا که سنت الهی بر آن جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را که پیغمبر ایشان
در میان ایشانست خصوصا تو که رحمة للعالمینی و در بسیاری از احادیث وارد شده از
رسول الله صلی الله علیه و سلم اشارتی باین معنی هست که هم چنانچه رسول الله صلی الله علیه
و سلم امان اهل ارض است اهل بیت آنحضرت نیز امان اهل ارض اند از جمله آن احادیث

آنکه

آنکه جماعتی بر ایشان باسند ضعیف روایت کرده اند که نجوم امان اهل آسمانست
و اهل بیت من امان امت من است و ایضا در روایتی ضعیف وارد شده که اهل بیت
من امان اهل ارض اند زمانیکه اهل بیت من هلاک شوند خواهد رسید آیاتی که اهل ارض
بآن وعده کرده شده و در دیگر روایت از احمد حنبل وارد شده که زمانی که نجوم رفت
اهل آسمان نیز خواهد رفت و هرگاه که اهل بیت من رفتند اهل ارض نیز خواهد رفت
و در روایتی که حاکم آن را بشرط بخاری و مسلم صحیح کرده آنست که نجوم امان اهل ارض
است از غرق و اهل بیت من امان امت من است از اختلاف پس هرگاه که قبیله
از عرب مخالفت اهل بیت کرد اختلاف در میان ایشان واقع شد و از جمله لشکر ابلیس گشتند
و از طرق متعدده که بعضی از آن تقوی بعضی است وارد شده که مثل اهل بیت من در میان
شما مثل کشتی نوح است هر کس که بر آن سوار شد نجات یافت و در روایة مسلم
آنست که و من تخلف عنها غرق و هر کس از آن تخلف کرد غرق شد و در
روایتی دیگر آنکه هر کس تخلف کرد هلاک شد و جز این نیست که مثل اهل بیت من در میان
شما مثل باب حطه است در میان بنی اسرائیل که هر کس که در آن باب در آمد آمرزیده شد
و در دیگری روایت آنکه گناهان وی آمرزیده شد بعضی از علما گفته اند که احتمال دارد
که مراد باهل بیتی که امان اهل ارض اند علماء ایشان باشند زیرا که علماء ایشان
در میان راه حق اند که مثل نجوم مردم بایشان هدایت می یابند و زمانیکه مفقود شوند
علامات که موعود اهل ارض است ظاهر خواهد شد و این در وقت نزول مهدی خواهد
بود چنانچه در احادیث مهدی خواهد آمد که عیسی علیه السلام بوی اقتدا کنند در نماز
و دجال در آن وقت کشته شود و بعد از آن علامات قیامت پی در پی ظاهر گردد بلکه

در مسلم روایت کرده که بعد از آنکه عیسی دجال را مقتول سازد مردم هفت سال دیگر مکث
کنند بعد از آن حقتعالی بادی سرد از جانب شام بفرستد و بر روی زمین احدی که در دل
او مقدار حبه از خیر یا ایمان باشد نگذارد و همه را قبض کند و همه در مسلم است که باقی
ماند بعضی از اشرار ناس در منازل طیور و مساکن سباع که اصلا امر معروف نکنند
و ندانند و انکار منکری ننمایند و احتمال دیگر که ظاهر است آنست که مراد سایر
اهل بیت باشند و چون حق سبحانه تعالی دنیا را بطفیل حضرت رسالت پناه صلوات الله
علیه آفریده دوام دنیا را بدوام آنحضرت و اهلبیت آنحضرت قرار داد و دیگر آنکه اهل
بیت در چند جا که از امام رازی بعضی از آن روایه کردیم مساوی آنحضرت اند
و دلیلی دیگر در حق ایشان فرموده اللّٰهُمَّ اِنَّهُمْ مِنِّی وَ اَنَا مِنْهُمْ یا خدایا
اهل بیت از من اند و من از ایشانم و دیگر آنکه فاطمه رضی الله عنها که مادر ایشان است
بضعه یعنی جزوی از رسول الله است ایشان نیز جزوی از رسول الله اند بنا بر این قایم
مقام آنحضرت اند در امان انتهی و اما وجه تشبیه اهل بیت بکشتی نوح آنست که هر که
اهل بیت پیغمبر را دوست دارد و تعظیم ایشان کند و پی روی علماء ایشان نماید شکر
نعمت خدا و رسول بجا آورد و از ظلمت مخالفان نجات خواهد یافت و هر کس که
از متابعت ایشان تخلف کند در بحر کفران نعمت غرق خواهد شد و در بیابان طغیان هلاک
خواهد گشت بدلیل حدیثی که قبل از این مذکور شد که هر کس که محافظت حرمت اسلام و حرمت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حرمت رحم آنحضرت کند خدای تبارک و تعالی دین و دنیای
او را محافظت خواهد کرد و هر کس محافظت این مذکورات نکند محافظت دین و دنیای
خود نکرده باشد و حدیثی دیگر که وارد است که اهل بیت من و دوستان ایشان

بر حوض

بر حوض وارد خواهند بود مثل این دو سبابه و اما وجه تشبیه اهل بیت بباب حطه
آنست که خدا تعالی دخول باب را بجای بیت المقدس با تواضع و استغفار سبب مغفرت بنی
اسرائیل ساخت همچنانکه درین امت دوستی اهل بیت را سبب آمرزش کردانید چنانچه
عنقریب خواهد آمد آیت هفتم از آیات فضایل اهل بیت قوله تعالی وَاِنِّی لَغَفَّارٌ
لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدٰی و بدرستیکه من
آمرزنده ام مرکسی را که از شرک توبه کرد و ایمان آورده است بمن و عمل
نیکو کرد یعنی فرایض را ادا نمود ثُمَّ اهْتَدٰی پس راه راست یافت در تفسیر بیضاوی
یعنی استقامت و ثبات بر هدایت نمود و در تفسیر حسینی آورده که بر سنت
پیغمبر مواظبت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت قطعه راه سنت گیر اگر خواهی
صراط مستقیم کر سنن راهی بود سوی رضای ذو المنن هر روزه ور چشم وی مجنون
سنان تیر او زندگی خواهد زمانی بی سنن و ثابت بنانی گفته که ثم اهتدی
یعنی هدایت یافت بولایت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یافت و از ابو جعفر
باقر رضی الله عنه همین روایة وارد شده و دیلمی مرفوعا روایه کرده که فرمود جز این
نیست که نام دختر من فاطمه واقع شده است بواسطه آنکه خدا تعالی او را و دوستان
او را از آتش منقطع و جدا ساخته است و فطم بمعنی قطع است در لغت میگویند
فطم الصبی یعنی او را از شیر باز گرفتند و شیر از وی منقطع ساختند و احمد رحمة الله
روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم دست امام حسن و امام حسین رضی الله
عنهما گرفته فرموده که هر کس مرا دوست دارد و این دو فرزند مرا و پدر و مادر ایشان را
دوست دارد با من در درجه من خواهد بود در روز قیامت و ترمذی با این لفظ روایت

روایة کرده وکان معی فی الجنة و گفته که حدیثی حسن غریب است و معیت
درین مقام قرب و شهود است نه معیت مکان و منزل و الله اعلم و ابن سعد از علی
رضی الله عنه و کرم الله وجهه روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
مرا خبر داده است که اول کسی در بهشت داخل شود من خواهم بود و فاطمه و حسن
و حسین رضی الله عنهم آنگاه گفتیم پس دوستان ما که به بهشت خواهند رفت فرمود
که از عقب شما خواهند رفت و قبل ازین در حدیث فضایل ابوبکر رضی الله عنه
مذکور شد که ابوبکر رضی الله عنه اول کسی است که در بهشت داخل خواهد شد و در حدیث
عمر رضی الله عنه مثل همین مذکور شد پس طریق جمع میان این احادیث همان است
که قبل ازین در احادیث فضایل عمر رضی الله گفتیم یعنی اولیت نسبی است و الله اعلم
و رافضه و شیعه تو نمی‌کنند ازین احادیث که ایشان از محبان اهل بیت اند زیرا که
ایشان افراط کرده اند در محبت بمرتبه که منجر شده است به تکفیر صحابه رضوان الله علیهم
و تفضیل امت و اهل بیت نبوت ازین محبت با فراط بیزار اند و موجب عار
ایشان است چنانچه علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده که هلاک خواهند شد در باب
من یکی دوستی و محبت با فراط با من داشته باشد و وصف کند مرا بچیزی که در من نباشد
و ایضا فرموده که جمع نمی‌شود محبت من با بغض ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در دل هیچ
مومن و لفظ این حدیث قبل ازین مذکور شد و طبرانی بسندی ضعیف روایت
کرده که در روز جنگ بصره زری چند نزد علی رضی الله عنه حاضر ساختند علی رضی الله
عنه بآن زر خطاب کرده فرمود ای درهم و دینار سرخ و سفید شود در نظر اهل شام از آن
منور نساز چرا که من بتو مغرور نمی‌شوم و چون اصحاب وی این سخنان شنیدند بر آن

شاق و دشوار شد چون علی رضی الله عنه بر معنی اطلاع یافت آنمردم را حضور خود
طلب نمود و فرمود به درستی که خلیل من صلوات الله علیه مرا گفته ای علی زود است که
نزد خدای خواهی آمد با شیعه خود در حالتی که راضی و مرضی باشید و دشمنان تو خواهند آمد
در حالتیکه مغضوب باشند و مقمح یعنی سرهای ایشان در هوا مانده و چشمهای فرو بسته باشند
از تنگی غل و علی رضی الله عنه دستهای خود را بر گردن مبارک خود جمع آورده اقماح
باصحاب خود نمود و شیعه علی و دوستان وی رضی الله عنه اهل سنت و جماعت اند
زیرا که ایشان علی رضی الله عنه را دوست میدارند و محبت وی وارند چنانکه خدا
و رسول وی بان امر کرده اند و اما غیر اهل سنت و جماعت که خود را محب علی
میگویند در حقیقه دشمن وی اند زیرا که محبتی که خارج است از شرع و داخل در سنن
هوی و طرق اقتضا و ارکیا نیست در حقیقه عداوت کبری است و لهذا این محبة
با فراط سبب هلاک ایشان است چنانچه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین باب
مذکور شد و گذشت قبل ازین که علی رضی الله عنه خبر با جمعی اشارت فرموده که
دو کس در باب من هلاک خواهند شد یکی دوست مفرط که در حق من گوید چیزی که در من
نباشد و یکی دشمنی که عداوه من او را برین دارد که بر من بهتان بندد و ایضا قبل
ازین مذکور شد از امام زین العابدین علی ابن الحسین رضی الله عنهما که فرمود ایها
الناس دوست دارید ما را بمحبت اسلام و این افراط شما بمرتبه رسید که بر ما عار است
و سبب نقص یعنی بواسطه آنکه کذب و بهتان بر ما بستید در باره اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و سلم و اعداء علی رضی الله عنه خوارج اند و امثال ایشان از اهل شام
نه معاویه رضی الله عنه و اصحاب وی زیرا که ایشان تاویلی بود در اجتهاد و چون

خطا کردند یک اجر دادند واما علی رضی الله عنه واتباع وی را دو اجر هست زیرا که
در اجتهاد مصیبت بودند و حق بجانب ایشان بود و مؤید آنچه مذکور شد ورد فض
وشیعه وامثال ایشان از شیعه علی رضی الله عنه و ذریت وی نیستند بلکه از اعدای
ایشان اند حدیثی هست که صاحب مطالب عالیه از علی رضی الله عنه روایت کرده و از آن جمله
آنست که علی رضی الله عنه در وقتی که جهت امامت قوم تشریف بمسجد میفرمود چند تن
بن اصبر و ربیع بن خیثم و برادر زاده وی همام ابن عباد بن خیثم که از اصحاب
برانس و متعبد بودند آمده همراه وی بودند بر قومی گذشتند ایشان چون واقف
شدند برخاستند بخدمت وی رضی الله عنه شتافتند و سلام کردند علی رضی الله عنه
بعد از رد سلام سوال کرد که این قوم چه کسان اند گفتند ما از شیعیان تو ایم ای امیر المؤمنین
آنگاه با ایشان تواضع کرد و بعد از آن فرمود ای قوم چه حالست که علامت
محبان و حلیه شیعیان خود در شما نمی بینم آن قوم سالکت شدند و حیا مانع ایشان شد
که در جواب چیزی بگویند چند وی بیع گفتند که ای امیر المؤمنین علامت شیعه شما
چیست علی رضی الله عنه سکوت اختیار فرمود و بعد از آن همام از جملهٔ عابدان
و مجتهدان بود گفت بآن خدای که شما را باهل بیت نبوت گرامی و مخصوص
گردانید که خبر ده ما را از صفات و علامات شیعه خود بعد از آن دست مبارک خود
بر دوش همام نهاد و گفت شیعه ما عارفانند بخدا و مطیعانند امر او را عز و علا
و اهل فضایل و کمالات اند بلا ارتیاب صفت ایشانست نطق بصواب ماکول ایشان
قوت است ملبوس ایشان اقتصاد و اعتدال و مشی ایشان تواضع است و ابتهال و خشوع و
میکنند از برای خدای تعالی در طاعت و خضوع و تذلل مینمایند از برای او و عبادة جسم

بسیار کنند

نیاورشند از محرمات خداوند آمرزگار و بپوشش میدارند بر علم پروردگار نازل شده است
نفسهای ایشان در بلا همچنانکه نازل شده است در رخا و رضا داده اند بقضای
حق جل و علا اگر نه اجل ایشان مقدر بودی یک لحظه ارواح ایشان در اجساد قرار نمی یافت
بنابر شوق لقای خود و ثواب و بنابر خوف و بیم از الیم عذاب و عقاب خالق نزد ایشان
عظیم است و کبیر و ماسوای او در نظر ایشان صغیر است و حقیر ایشان با جنت چنانند
مثل کسی که آنرا دیده و بر تختهای آراسته تکیه کرده و با دوزخ چنانند مثل کسی که
آنرا دیده و خود را در آن از اهل عذاب شمرده صبر کردند در محنت دنیا ایامی قلیل
بر تعاقب خواهد رسید ایشانرا راحتی طویل و دنیا ایشانرا خواست ایشان و برنخواستند
وانرا عجوزه انگاشتند شبهای در مقام عبودیت ایستاده تلاوت قرآن
بترتیل میکنند و نفس خود را بآیات و امثال قرآن پند داده شفاء درد خود از آن
میجویند و گاهی پیشانی و دست و زانوهای خود را فراش ساختند اشک از چشمها بر رخ
و بجهت جبار عظیم کرده با وی نالند و برای فکاک رقاب خود تضرع و زاری می نمایند
اینست احوال ایشان در شب و اما در روز ایشان حکما و علما و بررة و اتقیا اند و
از خوف باری تعالی ضعیف و نحیف شده اند چنانچه هر بیننده می پندارد ایشانرا و حال آنکه
مرضی ندارند و گمان می برد که در عقل ایشان اختلاطی پدید آمده و حال آنکه چنین
نیست بلکه عظمت پروردگار و شدت سلطان او جل و علا ایشانرا مبهوت ساخته بنابر
تخوف حقیقی مبادرت کرده اند باعمال زاکیه و از آن راضی نمیشوند بقلیل و جزیل
آنرا انبوه نمیپندارند بلکه نفسهای خود را متهم میسازند و از اعمال خود همه خایف اند می بینی
که هر یکی از ایشان راست قوت در دین و حزم در لین و ایمان در یقین و حرص

بر علم و فهم در فقه و علم در حلم و کیاست در عمل و اعتدال در غنا و تحمل در فاقه و صبر
در شدت و خشوع در عبادت و رحمت بر ناتوان و بخشش ما در راه یزدان و نفی
در کسب و طلب در حلال و نشاط در هدایت و اعتصام در شهوت در عمل نفس خود را موخر میدارد
چرا که از اعمال صالح خود اندیشه دارد در صبح شغل او ذکر است و در شام همت او شکر
شب و بیم است از خواب غفلت و صبح خوش حال است با آنچه باو رسیده است از فضل و رحمت
رغبة او در دار بقاست و زهدت او در دار فنا مقرون ساخته است عمل را
بعلم و علم را بحلم دایم است نشاط او بعید است کسل او قریبست امل او قلیل است زلل
او متوقع است اجل او عاشق است قلب او پروردگار خود را شکر میکند و نفس خود را
منع مینماید و دین خود را محفوظ میدارد و خشم و غیظ خود را فرو میبرد ایمنست از ذمائم
و کبر و عجب او از وعد و وعید سهل و قلیل است و صبر و شکر او کثیر چیزی از اعمال
و افعال خیر بریا نمی کند و ترک افعال خیر از روی حیا نمی نماید شیوه و دستان ها
کار ما باشند این کسانند که شوق دیدار ایشان ما را حیران ساخته آنگاه همام بن
عباد بن خیثم که از جمله متعبدین بود صیحه زد و بر روی زمین افتاد و بیهوش شد
و چون او را متحرک ساختند از دنیا رحلت کرده بود و او را غسل کردند آنگاه امیر
المومنین با اصحاب جمع بر وی نماز گذارد و لیس یا مثل کن وفقک الله لطاعته
تا بیابی که این اوصاف جلیله رفیعه کامله باهره یافت نمی شود مگر در اکابر عارفین
و ائمه و راشدین و ایشانند که شیعه علی و اهل بیت و محبتند رضی الله عنهم و اما روافض
و امثال ایشان اخوان شیاطین اند و اعدای دین و سفهاء عقول و مخالفان فروع
و اصول و منتحلان ضلال و مستحقان عذاب و نکال اند و شیوه این بیت که بطراز جنس و مطهر

ازنواب

ازنواب نقص و زوال این منشد زیرا که ایشان افراط و تفریط کرده اند و امر خدا تعالی
و نهایت پیشوایان شده اند که در مهالک ضلال و اشتباه متحیر و سرگردان باشند بلکه شیعه
اهل البیت و خلفا و اولاد و اعوان متمردین و بنده چگونه قوی دعوی محبت نمی کنند که هرگز
تخلقی از اخلاق ایشان متخلق نشده اند و در جمیع حرکات و بقولی از اقوال ایشان عمل نکرده
اند و متابعت فعلی از افعال ایشان ننموده اند و المنة آن نیز نداشته اند که فهم چیزی
از مقالات ایشان کنند و دعوی این محبتی که دارند در حقیقه بلکه این عداوت است
نزد ائمه شریعت و طریقت زیرا که حقیقت محبت اطاعت محبوب است و ایثار محاب و ترک
خود بر محاب و مرضات او و دنا و بدایع ادات و اخلاص و درین قوم هیچ کدام از صفات محبت
و این جهت است که علی مرتضی کرم الله وجهه بعضی این محبت کرده فرموده که محبت من
با عداوت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جمع نمیشود یعنی بواسطه آنکه محبت من با عداوت
ایشان نقیض یکدیگر اند و اجتماع نقیضین محال است آیت مباهله از آیات داله
بر فضایل اهل بیت قوله تعالی فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ
مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا
وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ
عَلَى الْكَاذِبِينَ پس هر که خصومت و مجادله نماید با تو ای محمد در حق عیسی علیه السلام
بعد از آنکه معلوم تو شد که عیسی رسول و بنده ایست فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ پس بگو ایشان را
که بیایید تا از برای مباهله بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را
و نزدیکان ما و نزدیکان شما را فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

پس بکنیم لعنت خدای بر دروغ گویان یعنی نفرین بر اهل کذب کنیم مترجم گوید در
تفسیر جامع البیان آورده که مراد با نفسنا رسول الله است صلی الله علیه وسلم و علی رضی الله
عنه زیرا که عرب ابن عم خود را نفس خود میگوید و مراد با ابنائنا حسن و حسین است و مراد از نسائنا
فاطمه است رضی الله عنهم و سبب نزول این آیت آن بود که وفد بنی نجران در باب عیسی
علیه السلام محاوله میکردند بعضی میگفتند که خداست و بعضی میگفتند که پسر خداست و بعضی
میگفتند که ثالث ثلاثه است آنگاه حق تعالی صدر این سوره تا هشتاد و چند آیت
نازل ساخت و رسول الله صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله
عنهم با آن حضرت بودند و نصاری را بمباهله خواند ایشان گفتند ما را مهلت ده
تا مشورت کنیم و چون با بزرگ قوم مشورت کردند گفت هیچ قومی با پیغمبری مباهله
نکرد مگر آنکه هلاک شد و من رویهائی می بینم که اگر خدا تعالی درخواهند کوهها از موضع
خود زایل گرداند آنگاه صلاح کار خود در صلح دیدند و بخدمت آنحضرت آمده جزیه قبول کردند
که هر سال دو هزار حله بدهند و سی زره تسلیم مسلمانان کنند صاحب کشاف گوید
بهیچ دلیلی قوی تر ازین دلیل بر فضل اصحاب عبا نیست نیز که چون این آیت نازل
شد رسول الله صلی الله علیه وسلم این چهار کس را طلب فرمود و حسین را در بر گرفت
و دست حسن بگرفت و فاطمه از عقب آنحضرت می آمد و علی رضی الله عنهم از عقب فاطمه
می آمد بمباهله کردن پس ازینجا معلوم شد که ایشان مراد اند ازین آیت و ایضا معلوم شد
که اولاد فاطمه رضی الله عنها و ذریت ایشان فرزندان پیغمبر اند و بآن حضرت منسوب
اند نسبتی تامه صحیحه نافعه در دنیا و آخرت و از جهت تتمیم فائده حدیثی چند مذکور خواهیم
ساخت با متعلقات آن حدیث اول بصحت رسیده که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه

بر نزد و فرمود چیست حال قومی که میگویند رحم و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم
سود نمیدهد بلی والله که رحم و قرابت من متصل و پیوند است در دنیا و آخرت ایها الناس
که من پیش از شما خواهم در ورود بر حوض و در روایتی ضعیف و اگرچه حاکم حکم بصحت
آن کرده وارد شده که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم رسانیدند که شخصی بریده را
گفت که محمد صلی الله علیه وسلم مستغنی نمیسازد چیزی از شما را از حکم خدا تعالی خبر
آنحضرت خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای خدا تعالی گفت چیست حال قومی که میگویند
که رحم و قرابت من نفع نمیدهد بدانید که قرابت من نفع میرساند چنانکه بقبیله حاء و حکم که
دو قبیله اند از یمن میرسد بدرستیکه مردم را شفیع خود خواهند ساخت بر شفاعت از آن
خواهم کرد حتی آنکه کسیکه من از برای او شفاعت میکنم او را شفیع خواهند ساخت
و شفاعت خواهد کرد حتی ابلیس که او نیز طمع شفاعت خواهد داشت و دار قطنی روایت کرده
که علی رضی الله عنه در روز شوری حجت با اهل شوری گرفته گفت شما را سوگند میدهم
بخدا تعالی و سوال میکنم که هیچ کدام از شما برسول الله صلی الله علیه وسلم در نسب
نزدیکتر از من هست و غیر از من کسی دیگر در میان شما هست که اولاد او اولاد رسول الله
و نسای او نسای رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد ایشان گفتند نه هیچ کدام از ما این
منزلت ندارد و طبرانی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که خدای
عز و جل ذریت هر پیغمبری را در صلب وی نهاده و ذریت مرا در صلب علی نهاده و ابو الخیر
حاکمی و صاحب کنوز المطالب در ذکر اسلام ابو طالب آورده که علی رضی الله عنه بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم داخل شد زمانی که عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت بود و چون سلام کرد
رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب سلام باز داد و برخاست علی را رضی الله عنه

معانقه کرد و پیشانی وی را بوسه داد و بر دست راست خود نشانید آنگاه عباس رضی الله عنه
از رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسید که علی را دوست میداری رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود ای عم والله که محبت حق تعالی با او بیشتر از محبت من است با او و بدرستیکه
خدا تعالی ذریت هر نبی را در صلب وی نهاد و ذریت مرا در صلب این علی
نهاد و راوی ثانی در روایت خود زیاده کرد آنکه گفت در روز قیامت هر کس را
خوانده میشوند بنام مادر ایشان یعنی نسبت هر کس بمادر وی میکنند تا اولاد الزنا
فضیحت و رسوا نشوند مگر علی و ذریت او که ایشان را باسم خود میخوانند بنا بر صحت ولادت
ایشان و بروایت ابو یعلی و طبرانی وارد شده که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود که هر گروهی پسران مادر بعصبه خود منسوب میشوند مگر اولاد فاطمه رضی الله عنها که من
ولی و عصبه ایشانم و عصبه بقرابت پدر و مطلق قرابت اطلاق میکنند و در فرائض
بکسی میگویند که در کتاب الله سهم معین ندارد و اگر بعد از فرائض چیزی باقی ماند میگیرد
کذا فی القاموس و این حدیث را چند طریق اسناد هست که بعضی تقویت بعضی میکنند
واما الحافظ ابن جوزی گفته که این حدیث صحیح نیست بعد از آنکه در علل متناهیه ایراد
کرده نیکو نیست زیرا که کثرت طرق این حدیث او را بدرجه حسن رسانیده بلکه بعضی
رسیده از عمر رضی الله عنه وقتیکه ام کلثوم بنت علی ابن ابیطالب را خواستگاری نمود
علی رضی الله عنه در اول حال جواب داد که دختر من صغیر است و از جهت پسر برادر خود جعفر
نگاه داشته ام عمر رضی الله عنه گفت غرض من حظ نفس نیست ولیکن از رسول الله صلی الله
علیه و سلم شنیدم که هر سببی و نسبی در روز قیامت انقطاع می یابد غیر سبب و نسب من
و هر بنی انثی نسبت عصبه بپدران خود میدهند غیر ولد فاطمه رضی الله عنها که من پدر

و عصبه ایشانم و در روایتی که از بیهقی و دار قطنی مرویست بسندی که رجال آن اکابر
اهل بیت اند آنکه علی رضی الله عنه بنات خود را از جهت اولاد برادر خود جعفر نگاه داشته
بود و عمر با وی رضی الله عنهما ملاقات نموده گفت ای ابو الحسن نکاح کن بمن دختر
خود ام کلثوم از فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه گفت
دختران خود را از جهت اولاد جعفر رضی الله عنه نگاه داشته ام عمر رضی الله عنه گفت
والله که در روی زمین هیچ کس این مقدار انتظار حسن صحبت او نمیکشد که من کشیده
ام او را نکاح کن بمن آنگاه علی رضی الله عنه گفت او را نکاح کردم با تو بعد از آن
عمر رضی الله عنه باز گشت و بمجلس خود در روضه که مهاجر و انصار نشسته بودند آمد
و ایشان را گفت رفئونی یعنی جهت تهنیت تزویج من بگوئید بالرفاء و البنین
و عادت عرب این بود که چون یکی از ایشان تزویج میکرد می گفتند بالرفاء و البنین
یعنی بالتیام و جمعیت خاطر و ذکور اولاد باشد اصحاب گفتند ای امیر المؤمنین کرا خواسته
گفت ام کلثوم بنت علی رضی الله عنه را آنگاه بنا این حدیث نمود که از رسول الله
صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود کل سبب و نسب ینقطع یوم القیمة الا صهری
و سببی و نسبی هر سبب و نسب و صهریت انقطاع خواهد یافت در روز قیامت
مگر سبب و نسب من و اگر چه مرا شرف صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم یافته ام
لیکن دوست میدارم که مرا با این صحبت نیز بوده باشد مصنف گوید این حدیث
که از اکابر اهل بیت مرویست زیاده تشنیع میکند بر جماعه اهل بیت زمان ما که انکار
تزویج عمر با ام کلثوم رضی الله عنها میکنند ولیکن عجبی نیست از ایشان چرا که این
جماعت با علما اختلاط نکرده اند و مع ذلک جماعه روافض بر عقول ایشان استیلا

بافته اند و در رفض ایشان از تقلید خود ساخته در خاطر ایشان در آورده اند که حکایت
این تزویج دروغ است و هر کس که با علما ممارست کرده باشد و مطالعه کتب احادیث
و سنن کرده باشد بالضرورة میداند که علی رضی الله عنه تزویج ام کلثوم با عمر رضی الله
عنهما کرد و انکار این تزویج جهل و عناد است و مکابره حس و نقصان در عقل و فساد
در دین نعوذ بالله منها و در یک روایت بیهقی چنین وارد شده که چون عمر رضی الله
عنه گفت دوست میدارم که مرا سببی و نسبی از رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده
باشد علی با حسن و حسین رضی الله عنهم گفت زوجا عمکما خواهر خود را بعم شما عمر رضی الله
عنه تزویج کنید حسین رضی الله عنهما گفت او زنی از زنانست از جهة خود هر کسی
که خواهد اختیار کند آنگاه علی رضی الله عنه غضبناک بود از سخن حسین پس خواست
حسین رضی الله عنه چون غضب پدر خود را ملاحظه نمود دامنش بگرفت و گفت
ای پدر ما را طاقت هجران شما نیست آنچه فرمائی با آن عمل کنیم آنگاه عقد تزویج
بوقوع انجامید و در روایتی دیگر آنکه عمر رضی الله عنه بمنبر برآمد و گفت ایها الناس
والله که الحاح بر علی رضی الله عنه جهة خواستگاری دخترش نمیکنم مگر جهة آنکه از
رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که گفت هر سبب و نسب و صهریت انقطاع
خواهد یافت مگر سبب و صهریت من که روز قیامت خواهند آمد و از برای صاحب
خود شفاعت خواهند کرد و در روایت دیگر آنکه چون تردد عمر بعلی رضی الله
عنهما درین باب بسیار شد علی رضی الله عنه عذر گفت که این دختر صغیرست عمر رضی الله
جواب داد که کثرت تردد من درین باب نیست مگر جهة آنکه از رسول الله صلی الله علیه و
سلم شنیدم که گفت هر حسب و نسب و صهریت منقطع میشود در روز قیامت بجز

از

از نسب و سبب صهریت من آنگاه علی رضی الله عنه تا دختر خود ام کلثوم را زینت
کرده نزد عمر رضی الله عنه فرستادم و عمر رضی الله عنه چون او را دید برخاست و تعظیم
بجا آورد و او را در کنار خود نشانید و بوسه داد و دعا بروی کرد و چون خبر
بخانه خود متوجه شود با او گفت که بپدر خود را بگو قَدْ رَضِیتُ قَدْ رَضِیتُ
یعنی بگو که عمر رضی الله عنه گفت من راضی و خوشنودم باین تزویج با آنکه صغیرست
چون ام کلثوم بخانه خود رفت علی رضی الله عنه پرسید که عمر رضی الله عنه با تو چه گفت
ام کلثوم بیان آنچه کرده بود از تعظیم و تکریم و آنچه گفته بود تماما نزد پدر خود بیان
کرد بعد از آن نکاح کردند و زید بن عمر از وی متولد شد و بعد از آنکه مردی بزرگ
شده بود وفات یافت و در روایتی دیگر آنکه عمر چون ام کلثوم را از علی رضی الله
عنهما خواستگاری نمود علی رضی الله عنه گفت تا مشورت با اولاد فاطمه کنم و بعد از
اذن ایشان نکاح کرد و در روایتی آنکه چون از حسن و حسین رضی الله عنهما طلب
اذن نمود حسین سکوت اختیار فرمود و حسن رضی الله عنه تکلم نمود و بعد از حمد و
ثنای خدای عز و جل گفت یَا أَبَتَاهُ مَنْ بَعْدَ عُمَرَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ
صَحِبَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَتُوُفِّیَ وَهُوَ
عَنْهُ رَاضٍ ثُمَّ وَلِیَ الْخِلَافَةَ فَعَدَلَ ای پدر من کیست بعد از عمر رضی الله
عنه که حق مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم کرد و آنحضرت از عالم رحلت
نمود و حال آنکه وی از عمر رضی الله عنه راضی بود و باز والی امر خلافت شد و شرط
عدالت بجای آورد آنگاه علی رضی الله عنه گفت صدقت و لکن کرهت
ان اقطع امرا دونکما آنچه گفتی صدق و راست گفتی و لیکن مکروه

داشتم که بهمی را فیصل دهیم بی رضای شما بعد ازان با ام کلثوم گفت که نزد امیر المؤمنین
رو و بگو که پدر من شما را سلام میرساند و میگوید که آنچه از ما طلب کرده بودید قضای
آن حاجت شما کردیم و چون ام کلثوم آمد و آن پیغام رسانید که عمر رضی الله عنه او را
بخود منضم ساخت و اعلام حضار مجلس کرد که او را تزویج میکنم ایشان گفتند که این صبیه
صغیره است چگونه تزویج میکنی عمر رضی الله عنه حدیث سابق بیان نمود که غرض من
اینست که برسول الله صلی الله علیه وسلم سبب مصاهرت باشد و بدانکه بوسه دادن
عمر رضی الله عنه و منضم ساختن بخود ام کلثوم را بجهت اکرام بود زیرا که بواسطه
صغر هنوز بحد شهوت نرسیده بود که حرام باشد و اگر نه صغیر بودی پدرش علی رضی الله عنه
او را باین طریق نمی فرستاد و باز بدانکه این حدیث که از عمر رضی الله عنه روایه کردیم
از جمعی دیگر از صحابه بمثل مسند رو ابن عباس و ابن زبیر و ابن عمر رضی الله عنهم وارد
شده بهمین لفظ اسناد این حدیث صالح است تنبیه بدانکه ازین احادیث مذکوره
عظیم منفعت انتساب برسول الله صلی الله علیه وسلم معلوم شد و هیچ منافاتی نیست
میان این احادیث مذکوره و احادیث دیگر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ترغیب اهل
بیت کرده بخشیه خدای تعالی و طاعت او جل و علا و آنکه قرب آنحضرت حق عز و علا
حاصل نمیشود مگر بتقوی و ازان جمله است حدیث صحیح که چون آیت وَأَنذِرْ
عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد رسول الله صلی الله علیه وسلم قریش را
طلب فرمود چون نزد حضرت مجتمع شدند بر سبیل عموم با ایشان گفت که نفسهای
خود را از آتش دوزخ خلاص سازید و ایشان را امید داد و نصایح فرمود تا سخن
انجا رسانید که گفت یا فاطمة بنت محمد یا صفیة بنت

عبد المطلب

عبد المطلب لا املک لکم من الله شیئا غیر ان لکم
رحما سابلها ببلالها ای فلان و فلان من مالک نمیشوم برای
شما یعنی منع نمیکنم از شما از حکم خدای تعالی چیزی را غیر آنکه شما راست قرابتی با من و قرب با شما
صله رحم نگاه میدارم و قطع آن نمیکنم و بلال جمع بلل و عرب اطلاق میکند بلل و نداوت
را بر وصله و یبس و خشکی را بر قطع بر سبیل استعارت بواسطه آنکه بعضی
اشیا بیکدیگر اتصال و اختلاط می یابد برطوبت و تفرق و انقطاع میابد بعضی اشیا واقع
میشود بسبب یبوست کذا فی نهایة الجزری و روایت کرد ابو الشیخ از ابن حبان
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود یا بنی هاشم لا یاتین الناس یوم
القیمة بالاخرة یحملونها علی ظهورهم و تاتون بالدنیا
علی ظهورکم لا اغنی عنکم من الله شیئا ای بنو هاشم مردم نیایند
در روز قیامت که عمل آخرت را بار کرده باشند بر پشتهای خود و شما بیاید در حالتیکه دنیا
بر پشتهای شما باشد این خبر است بمعنی نهی یعنی در روز قیامت باین طریق در موقف
حساب حاضر نشوند که مردم اعمال خود را وسیله نجات خود ساخته باشد و شما خواهید که نسبت
قرابتی که در دنیاست آنرا وسیله خلاصی خود سازید بی آنکه در دنیا عمل آخرت کرده
باشید و حال آنکه من منع نمیکنم از شما چیزی از حکم خدای تعالی را و بخاری در ادب
مفرد روایت کرده که فرمود ان اولیائی یوم القیمة المتقون
وان کان نسب اقرب من نسب لا یاتی الناس بالاعمال
و یاتون بالدنیا تحملونها علی رقابکم فیقولون یا محمد
فاقول هکذا و هکذا و اعرض فی کلا عطفیه مدرسینکه اولیا

س دررو زقیامت پرهیزکاران اند و اگرچه نسبی نزدیکتر از من بوده باشند چنین باشد
که مردمان ایمان و عملهای خود کنند و شما ایشان را دنیا کنید و بر گردنهای خود
بار کرده گفته باشید یا محمد و من چنین و چنین نخواهم گفت و آنحضرت اعراض نمود
در هر دو جانب و طبرانی روایت کرد که فرمود اِنَّ اَهْلَ بَيْتِي هٰؤُلَاءِ
يَرَوْنَ اَنَّهُمْ اَوْلَى النَّاسِ بِي وَلَيْسَ كَذٰلِكَ اِنَّ اَوْلِيَائِي
مِنْكُمُ الْمُتَّقُونَ مَنْ كَانُوا وَحَيْثُ كَانُوا اند رسیدکه گمان اهل است
من انست که اقرب و احق ناس اند بمن و حال آنکه چنین نیست بتحقیق که اولیاء من متقیان
اند هر کجا باشند و هر جا که باشند و بخاری و مسلم روایت کردند از عمرو بن عاص
رضی الله عنه که گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که آشکارا نه پنهان میگفت
اِنَّ آلَ بَنِي فُلَانٍ لَيْسُوا بِاَوْلِيَائِي اِنَّمَا وَلِيِّيَ اللهُ وَصَالِحُ الْمُؤْ
مِنِينَ بدرستیکه آل بنو فلان که دعوی قرابتی من میکنند ولی من نیستند جز این نیست
که ولی من خدا تعالی است و مومنان صالح و بخاری زیادت کرد آنکه گفت لکن
لَهُمْ رَحِمٌ سَاَبُلُّهَا بِبَلَالِهَا یعنی لیکن ایشان را است خویشی و قرابتی
با من و من صله رحم و قرابتی ایشان خواهم داشت و قطع رحم نخواهم کرد و وجه عدم
منافات احادیث که دال است بر آنکه نسبت برسول الله صلی الله علیه و سلم نفع میکند
با احادیث دال بر عدم نفع بطریقی که محب طبری و غیر او از علما گفته اند آنست که رسول
صلی الله علیه و سلم مالک آن نیست که چیزی از نفع و ضرر بکسی رساند بی امر خدا تعالی
ولیکن خدا تعالی با قارب و جمیع امت او صلوات الله علیه نفع میرساند بشفاعت
عامه و خاصه آنحضرت پس آنحضرت مالک نمیشود مگر باذن خدا تعالی چنانکه شارت

ازنبوی

که بقول خود غیر ان لکم رحما سأبلها ببلالها و هم چنین است یعنی
قول رسول الله صلی الله علیه و سلم لَا اُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئًا یعنی محمود نفع خود
یعنی نمیسازم شما را از حکم خدا تعالی چیزی غیر از شفاعت و مغفرتی که مرا بدان گرامی داشته
است و اقارب خود را و اول حال این حدیث بخاطب ساخت بنابر رعایت مقام
تخویف و ترغیب بر عمل و حرص بر آنکه انسان بتقوی و ترس از خدا تعالی از اتقی است
اولی و الیق اند و در ثانی الحال وصیت فرمود بحقوق رحم و نفع انتساب تا ایشان را
توکل و اطمینان بعلت حاصل شود و بعضی از علما گفته اند که صدور احادیث تخویف
و عدم نفع از رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل از علم بنفع انتساب بود و قبل از علم بآنکه قوم
از امت بشفاعت آنحضرت بجنت داخل میشوند در جنت و قومی دیگر درجات و مراتب
ایشان بلند میشود و در قومی دیگر از دوزخ بیرون خواهد آورد و بعد از آنکه عالم باشد
بانکه مذکوره نفع انتساب ایمان و چون طریق جمع بین الاحادیث مخفی بود در بعضی
از علما بنابر حمل حدیث کل نسب و سبب بر عرض کرده اند که مراد آنست که امت بغیر
صلی الله علیه و سلم در روز قیامت منسوب بآنحضرت خواهند بود بخلاف امت سایر انبیا
که نسب ایشان بایشان نمیشود و این حمل بعید است اگرچه در روضه ایراد کرده که بر معنی دلالت
میکند زیرا که حرص عمر رضی الله عنه بر تزویج ام کلثوم بسبب سماع این حدیث و اقرار علی
رضی الله عنه و جمیع مهاجر و انصار باین حدیث و قبول ایشان و ذکر مهر و حسب و سبب
و نسب و غضب رسول الله صلی الله علیه و سلم بر کسی که گفته بود که قرابتی آنحضرت نفع نمیدهد
جمیع این مذکورات رد قول آن بعض میکند با آنکه در حدیث بخاری و غیر او وارد
شده که نوح علیه السلام با امت خود خواهد آمد در روز قیامت آنگاه حق سبحانه و تعالی

نوح علیه السلام را گوید هل بلغت یعنی وای رسالت کردی نوح علیه السلام گوید آری
یا رب بقوم ای پروردگار ادای رسالت کرده ام راست و هر رسول فرماید
که هل بلغکم الی آخر الحدیث و این معنی مقتضی آنست که بقیه امم را نیز
با انبیاء خود پرسش و مطالبه تعجیل آن بعض بعید باشد و بدانکه از حدیث پیغمبر صلی الله
علیه و سلم که سابقا مذکور شد که خود و اولیاء من متقیانند و جز این نیست که ولی من
خدای تعالی است و صلحاء مؤمنان مستفاد میشود که نفع رحم و قرابت رسول الله صلی الله
علیه و سلم و شفاعت آنحضرت از برای اهل بیت بسبب عصیان ایشان و کفران نعمت
نسبت باو نکار فعلکه رسول الله صلی الله علیه و سلم را زان بد آید در وقت عرض عمل
ایشان بر طرف میشود و ازین جهت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم اعراض خواهد
کرد از کسی که در روز قیامت خواهد گفت از اقرباء آنحضرت که یا محمد چنانچه در حدیث
سابق مذکور شد نقلست که حسن بن حسن سبط رضی الله عنهما با بعضی از غلات شیعه گفت
ویحکم احبونا لله فان اطعنا الله فاحبونا وان عصینا الله
فابغضونا ویحکم لو کان الله نافعا بقرابة من رسول الله
صلی الله علیه وسلم بغیر عمل بطاعته لنفع بذلك من هو
اقرب الیه منا والله انی اخاف ان یضاعف للعاصی منا
العذاب ضعفین وان یؤتی المحسن منا اجره مرتین ویح
کلمه ترحم است با کسی میگویند که در هلکه افتاده و مستحق آن نیست یعنی ای مردمان
شما طریق محبت با که اهل بیتیم غلو نمایید جای آنست که ترحم کنند بحال شما دوست
دارید ما را خالصا لوجه الله اگر ما اطاعت خدای تعالی کنیم با ما دوستی کنید و اگر عصیان

ورزیم

ورزیم بخدای تعالی با ما دشمنی کنید اگر خدای تعالی نفع میرسانید بقرابت رسول الله صلی الله
علیه و سلم بغیر عمل و طاعت هر آینه بکسی میرسانید که نزدیکتر بود با آنحضرت از ما و الله
که می ترسیم از آنکه عاصی و بدکرداری که از ما بوده باشد عذاب او دو برابر دیگران
باشد و نیکوکاری که از ما باشد اجر او دو باره خواهد بود و گویا که این معنی را از آیت
یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف
لها العذاب ضعفین الی قوله رزقا کریما فرا گرفته است **خاتمه** بدانکه از
احادیث سابقه معلوم شد که آنچه صاحب تکمله از اصحاب ما گفته که از جمله خصایص
پیغمبر است که اولاد و بنات آنحضرت با آنحضرت منسوب میشوند در کفاءت و غیر آن و اما
اولاد بنات دیگران با جداد مادری منسوب نمیشوند در کفاءت و غیر ذلک قول او موجه است
و قفال رحمة الله انکار این معنی کرده میگوید که هیچ خصوصیتی درین مقام نیست بلکه اولاد
بنات هرگز منسوب بجد مادری نمیشوند لیکن حدیث سابق که فرمود هر بنی آدم
منسوب بعصبه خود میشوند مگر اولاد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصبه ایشانم رد قول
قفال میکند و معنی انتساب برسول الله صلی الله علیه و سلم که از خصوصیات آنحضرت است
آنست که میتوان گفت که آنحضرت پدر ایشان است و ایشان پسران آنحضرت اند تا در کفاءت
معتبر باشد چنانچه زن شریف هاشمیه کفو مردی غیر شریف نیست و اما آنچه گفته اند که هاشمی
و مطلبی کفو یکدیگر اند محل آن در غیر این صورت است چنانچه بیان آن بانظری که در آن
است و فتاوی مسطور است و فایده دیگر از برای انتساب بنوت و ابوت آنحضرت آنست
که در وقف بر اولاد آنحضرت و در وصیت داخل شوند بخلاف اولاد بنات غیر
که این احکام در ایشان نسبت بجد مادری جاری نیست بلی جد مادری و پدر مادری و انتساب

از رهگذر مطلق ذریت و نسل و عقب مساوی اند پس مراد صاحب تلخیص بخصوصیت
احکام سابقه است و مراد قفال بعدم خصوصیة این حکم مطلق است چنانچه در حقیقة
خلافی میان ایشان نیست و از جمله فواید این آیت آنست که میتوان گفت
که حسنین رضی الله عنهما ابنان رسول الله اند صلی الله علیه و سلم و آنحضرت پدر ایشان
است اتفاقا و جاری نیست و درین حکم قول ضعیفی که گفته اند جایز نیست آنکه
گویند که رسول الله صلی الله علیه و سلم پدر مومنان است و هیچ اعتباری نیست بسخن بعضی
از ائمه که منع این اطلاق کرده اند حتی در باب حسنین رضی الله عنهما و دلیل ضعف و عدم
اعتبار قول ایشان حدیث صحیح است که در باب حسن رضی الله عنه فرمود که ان ابنی
من سید است و اما معاویه رضی الله عنه اگرچه این نقل عدم جواز اطلاق از وی کرده اند
لیکن نقلی دیگر هست از وی که مقتضی آنست که رجوع ازین قول کرده و اما آیت ما
کان محمد ابا احد من رجالکم اصح اقوال آنست که سوق این
آیت جهة انقطاع حکم تبنی است یعنی در زمان جاهلیت پسر خوانده را حکم پسر اصلی میدادند
و احکام شرع خدا تعالی باین آیت آن حکم را منقطع ساخت نه آنکه سوق آیت جهة
منع این اطلاق است زیرا که مراد ازین اطلاق آنست که توان گفت که رسول الله
صلی الله علیه و سلم پدر مومنانست در احترام و اکرام **آیت دهم** از آیات فضایل
اهل بیت قوله تعالی و لسوف یعطیک ربک فترضی و زود باشد
که عطا کند ترا آفریدگار تو ای محمد مرتبه شفاعت درباره گناهکاران امت فترضی
پس تو خوشنود شوی یعنی چندان بتو بخشد که گوئی بس است و راضی شدم و از ابن عباس
رضی الله عنهما بروایت ابن ابی حریر و ابن ابی حاتم مرویست که خدای تبارک و تعالی

هزار قصر

هزار قصر در بهشت بحضرت رسالت پناه عطا خواهد فرمود که در هر یکی ازین قصور ازواج
و خدم باشند چنانکه باید کذا فی تفسیر جامع البیان و قرطبی از ابن عباس رضی الله عنهما
روایت کرده که از جمله رضای محمد صلی الله علیه و سلم آنست که هیچ کس از اهل بیت
او در دوزخ نرود و سید نیز همین نقل کرده و حاکم روایت کرده بعد از حکم بصحت
حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود وعده کرده مرا پروردگار من که هر کس از امت
من که اقرار کند بوحدانیت خدا تعالی و باداء رسالت من و بیهر عذاب نکند و ملا روایت
کرده که گفت در خواستم از پروردگار خود که هیچ کس از اهل بیت مرا در دوزخ نکند
پس درخواست مرا قبول فرموده و احمد ابن حنبل رحمه الله در مناقب آورده که رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود ای معشر بنی هاشم بآن خدای که مرا بحق بخلق فرستاده که چون
حلقه در بهشت بگیرم ابتدا نمیکنم مگر بشما و طبرانی از علی مرتضی رضی الله عنه و کرم الله
وجهه روایت کرده که گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که میگفت اول کسی
که وارد میشود بر حوض اهل بیت من خواهند بود و کسیکه دوست دارند ایشان را باشند
از امت من و این حدیث ضعیف است و آنچه بصحت رسیده آنست که اول کسیکه بر
حوض وارد میشود فقراء مهاجر خواهند بود و اگر حدیث اول نیز بصحت رسد حمل بر آن
میکنم که بعد از فقراء المهاجر ایشان اول کسی خواهند بود که بر حوض وارد شوند و مخلص
و طبرانی روایت کرده که گفت اول کسیکه شفاعت ایشان خواهم کرد از امت
خود اهل بیت من خواهند بود و باز نزدیک از قریش باز انصار باز کسیکه
ایمان بمن آورد و تابع من شد از اهل یمن بعد از آن سایر عرب بعد از آن اهل عجم
و هر کس که من اول شفاعت او خواهم کرد افضل است و بروایت بزار و طبرانی

انکه اول کسیکه شفیع او خواهم شد از امت من اهل مدینه خواهند بود و بعد از ایشان
اهل مکه و اهل طایف و جمع میان این دو حدیث باین طریق است که ترتیب در اول از جنت
قبایل است و در ثانی از حیثیت بلاد است پس احتمال دارد که مراد باشد و در قرن
ابتدا باهل مدینه باشد بازنکه باز طایف و همین قیاس است در انصار و کسانی که بعد از
ایشان اند و احتمال دارد که مراد این باشد که ابتدا از اهل مدینه بقریش کند باز از انصار
باز کسانیکه بعد از ایشان اند و از اهل مکه هم چنین بهمین ترتیب و از اهل طایف
کذلک و بروایت تمام و بزار و طبرانی و ابونعیم مرویست که رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود که فَاطِمَةُ اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللهُ ذُرِّيَّتَهَا
عَلَى النَّارِ بواسطه پاکی و ابنی حضرت فاطمه رضی الله عنها حرام ساخت خدای تبارک
و تعالی فرزندان او را بر آتش و در یک روایت آنکه فرمود حرام ساخت او و ذریت او را
بر آتش و حافظ ابو القاسم دمشقی روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت
ای فاطمه میدانی که چه سبب نام تو فاطمه کرده ام علی رضی الله عنهما فرمود یا رسول الله
سبب نام وی بفاطمه چیست رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اِنَّ اللهَ فَطَمَهَا
وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ النَّارِ و نسائی روایت کرده که فرمود ابنتی
فاطمة حوراء آدمية لم تحض و لم تطمث انما سماها
فاطمة لان الله فطمها و محبيها عن النار دختر من فاطمه رضی الله
عنها سفید روی است مایل برنگ گندم گون بر است از حیض و خون و وجه
تسمیه وی بفاطمه آنست که خدای تعالی او را و دوستان او را از آتش دوزخ دور
ساخته است و طبرانی روایت کرده باسنادی که رجال او ثقات اند که رسول الله صلی

علیه و سلم با فاطمه رضی الله عنها گفت که خدای تعالی ترا و هیچ کس از اولاد ترا عذاب
نخواهد کرد و در روایتی دیگر آنکه عباس رضی الله عنه را گفت بتحقیق خدای تعالی ترا و هیچ
کس از اولاد ترا عذاب نخواهد کرد و بصحت رسیده که فرمود ای بنی عبد المطلب و در روایتی
ای بنی هاشم بدرستیکه من از خدای تبارک و تعالی درخواست نمودم که شما را مهربان
و نیکو و فاضل و سخی گرداند و درخواستم که گمراه شما را هدایت دهد و خایف شما را
ایمن سازد و گرسنه شما را سیر گرداند و دیلمی و غیر او روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فرمود ما که بنو عبد المطلبیم سادات اهل بهشت خواهیم بود من و حمزه و علی و جعفر
ابن ابیطالب و حسن و حسین و مهدی رضی الله عنهم و در حدیثی ضعیف از علی رضی الله عنه
مرویست که گفت شکوه کردم نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم از حسد مردم بر من
رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت اَمَا تَرْضَى اَنْ تَكُونَ رَابِعَ اَرْبَعَةٍ
اَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَنَا وَاَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَاَزْ
وَاجُنَا عَنْ اَيْمَانِنَا وَشَمَائِلِنَا وَذُرِّيَّاتُنَا خَلْفَ اَزْوَاجِنَا آیا
راضی نیستی که رابع اربعه باشی یعنی یکی از چهار کس باشی اول کسی که در بهشت در آیند
من خواهم بود و تو و حسن و حسین رضی الله عنهم و ازواج ما از یمین و یسار ما باشند
و ذریات ما از عقب ازواج ما باشند و احمد رحمه الله در مناقب آورده که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم علی رضی الله عنه را گفت یا راضی نیستی که با من باشی در بهشت و حسن و حسین
و ذریات ما از عقب ما باشند و ازواج ما از عقب ذریات ما باشند و شیعیان ما از یمین
و یسار ما باشند و بیان صفات این شیعه در آیات هشتم از علی رضی الله عنه روایت
کردیم باید که رجوع کنی بان که امری مهم ضروری است و باین حدیث ظاهر شد که فرقه

که امروز شیعه سکونت نیست مگر شیعه ایشان که استیلا بر عقل ایشان یافته گمراه ساخته است
البته از ایشان نعوذ بالله من شره و طبرانی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی
رضی الله عنه را گفت اول چهار کس که در بهشت در آیند منم و تو و حسن و حسین رضی الله عنهم
و ذریات ما از عقب ما باشند و ازواج ما از عقب ذریات ما و شیعه ما از یمین و یسار
ما باشند و سند این حدیث ضعیف است لیکن شاهد این حدیث حدیثی است که از
ابن عباس رسیده که خدای تبارک و تعالی بلند بسیار درجه ذریت مومن با مومن
اگرچه در عمل کمتر از وی باشد آنگاه این آیت بر خواند وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ
ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ الآیة و دیلمی روایت کرده
باسناد وی ضعیف که فرمود ای علی بدرستی که خدای تعالی ترا و ذریت ترا و اهل و اولاد
ترا و شیعه ترا و محبان شیعه ترا آمرزیده است بشارت باد ترا بدرستی که تو انزع و بطین
و انزع به کسی گویند که موی مقدم راس او ریخته شده و بطین کسی است که شکم او اندک
بزرگ است و بعضی از علما گفته اند که معنی این کلام آنست که تو انزع ای از شرک
و بطین تو مملو است از علم و ایمان کذا فی نهایة الجزری و همچنین ضعیف است حدیثی که
روایت کرده اند که گفت ای علی تو و شیعه تو بر حوض وارد خواهند شد حال کونی
که سیراب باشند و رویهای شما سفید باشد و اعدای شما وارد خواهند شد حال کونی
گرسنه باشند و غلها در گردن ایشان باشد بر تقدیر صحت این حدیث و قبل از این
بیان صفات شیعه کرده ایم پس باید که حذر کنی از غرور اهل ضلال و نحو اهل انکار از
روافض و شیعه و امثال ایشان آیت یازدهم از آیات فضایل اهل بیت قوله
تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

بر سنیانا

بر سنیانان که گرویدند و اعمال صالحه پسندیده کردند آن گروه ایشان بهترین
آفریدگانند مرویست بروایت حافظ جمال الدین ازرندی از ابن عباس
رضی الله عنهما که گفت چون این آیت نازل شد رسول الله صلی الله علیه و سلم علی
رضی الله عنه را گفت آن گروه تو خواهی بود و شیعه تو در روز قیامت خواهی آمد
با شیعه خود حال کونی که راضی و مرضی باشید و اعدای تو خواهند آمد حال کونی که مغضوب
و مغلول باشند علی رضی الله عنه گفت اعدای من چه کسانند فرمود که اعدای تو کسی است که
بیزار از تو نماید و ترا لعن کند و حدیثی دیگر که مرویست که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود سابقان بظل عرش در روز قیامت خوشحال ایشان گفتند آنان کیستند
فرمود آنان شیعه و دوستان تو اند بود ای علی لیکن در سند این حدیث کذابی
هست و باید که بصفات شیعه رضی الله عنه که سابقا مذکور ساختیم و در همین باب
مستحضر باشی تا معرفت ایشان از آن حاصل کنی و ایضا باید که اخبار سابق در اول
کتاب رافضی تذکر نمایی تا فرق میان فریقین بر تو آسان گردد فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ
وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و دارقطنی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه
و سلم فرمود یا ابا الحسن اما تو با شیعه خود در بهشت خواهید بود و تحقیق قومی خواهند
بود که از ایشان امت که ترا دوست دارند و حال آنکه ایشان اسلام را خوار داشته
بیندازند از او بیرون روند از اسلام همچنانکه تیر از صید بیرون میرود و لقب
آن قوم رافضه است اگر دریابی تو ایشان را بقتل آر که ایشان مشرکانند و دارقطنی
گوید این حدیث بغیر و ما طرق بسیار وارد و باز از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده
که در شبی که نوبت من بود و رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد من بود در آن وقت

فاطمه بحجره وی آمد و علی رضی الله عنهما از عقب وی آمد آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفت ای علی تو با اصحاب خود در بهشت خواهید بود و تو با شیعه خود در بهشت
خواهید بود ولیکن قومی خواهند بود که دعوی دوستی تو داشته باشند ایشان اسلام
خوار و حقیر شمرند و بیندازند آنرا و قرات قرآن کنند و از سینها ایشان تجاوز نکنند
یعنی بآن عمل نکنند لقب ایشان رافضیست اگر ادراک ایشان کنی مقاتله کن با ایشان
که ایشان مشرکانند گفتند یا رسول الله علامت ایشان چیست رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود علامت ایشان آنست که بنماز جمعه و جماعت حاضر نمیشوند و طعن
در سلف میکنند و بنابر آنکه این قوم شیعه علی رضی الله عنه نیستند موسی علی ابن الحسین
رضی الله عنهم که نهایت فضایل و حالات داشت از پدر خود و از جد خود روایت
کرده که فرمود اِنَّمَا شِیْعَتُنَا مَنْ اَطَاعَ اللّٰهَ وَعَمِلَ اَعْمَالَنَا ابن
یعنی که این شیعه وی و ما کسیست که اطاعت خدا تعالی کند و عمل وی مثل عمل ما
باشد آیت دوازدهم از آیات فضایل اهل بیت قوله تعالی وَاِنَّهُ لَعِلْمٌ
لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُوْنِ هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ
بدرستیکه عیسی علیه السلام علمیست مر ساعت را یعنی باو دانند که قیامت نزدیک است
چرا که نزول عیسی علیه السلام از جمله علامات قیامت است که بعد از تسلط دجال بر روی زمین
آنحضرت از آسمان فرود آید نزدیک بمنارهٔ سفید در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین
پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخساره
مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از روی ایشان ریزان گردد و چون
سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید روان شود نفس وی بهر کافر که برسد

نعم د

بر روی هر جا که چشم وی برسد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که
موضعیست از ولایت شام بدو رسد و او را بکشد آنگاه یاجوج و ماجوج بیرون آیند
و عیسی علیه السلام مومنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن گردد الی آخر الحدیث الذی
رواه مسلم بطوله و چون معلوم شد که نزول عیسی علیه السلام علامت آخر الزمان است
فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا یعنی شک مکنید و جدل منمائید با مدن قیامت وَاتَّبِعُوْنِ
و پیروی کنید شرع رسول مرا هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ این راه راستیست که کس
بر و گمراه نمیشود و مقاتل بن سلیمان و اتباع او از مفسرین گفته‌اند که این آیت در شان
مهدی که از اهل بیت نبوی خواهد بود و این هنگام این آیت دالست بر برکت
و کثرت در نسل فاطمه و علی رضی الله عنهما و دالست بر آنکه نسل ایشان مفتاح حکمت
و معدن رحمت است و سر این معنی آنست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمه و ذریت
و نسل او را بپناه خدا تعالی داشته است از شر شیطان رجیم و از جهة علی رضی الله عنهما
بنسل بسیار دعا کرده است چنانچه شرح این از سیاق حدیث آینده معلوم خواهد شد
در ولیست بروایت نسائی بسند صحیح که جمعی از انصار علی رضی الله عنه را گفتند که اگر
فاطمه رضی الله عنها نزد تو باشد با نیکه و نیز النکاح کنی خوب خواهد بود آنگاه علی
رضی الله عنه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد با خواستگاری کند چون سلام کرد
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از رد سلام فرمود که حاجت ابن ابی طالب چیست
علی گفت یاد نام فاطمه رضی الله عنها بردم آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مرحبا
و اهلا و چون از خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیرون آمد انصار که منتظر بودند
ایستاده و انتظار میکشیدند پرسیدند رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب چه گفت

علی رضی الله عنه گفت نعم السلم که چه گفت الاسمعین قد فرمود مرحبا و اهلا انصار گفتند
این قدر کافیست ترا از رسول الله صلی الله علیه و سلم عطا کرد ترا الاهل و رحب و سعت
و فراخی است و بعد از آنکه تزویج کردند فرمود که ای علی در عروس ناچار است که ولیمه باشد
سعد رضی الله عنه حاضر بود گفت نزد من گوسفندی هست و بعضی از انصار چند صاع ذرت
آوردند و از آن طعامی ساختند و در شب عروسی رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود ای علی شتاب مکن تا وقتی که من ملاقات تو کنم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم
نزد ایشان رفت و آب طلب نمود و وضو ساخت و آب وضو بر علی و فاطمه رضی الله عنهما
پاشید و گفت اللهم بارك فيهما وبارك عليهما وبارك
لهما في نسلهما و در یک روایت في شملهما وارد شده و شمل بمعنی
جماع است و در یک روایت شبلیهما آمده و بعضی گفته اند که این روایت
تصحیف است اگر صحیح است شبل ولد اسد است و بنا برین از جمله مکاشفات و اطلاعات
آنحضرت بوده باشد که از علی رضی الله عنه حسنین متولد خواهند شد و حال آنکه ایشان
شبلین بودند و ابو علی حسن بن شاذان روایت کرده که جبرئیل علیه السلام نزد
رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت که خدای تعالی ترا مامور ساخته است که فاطمه را
با علی رضی الله عنهما تزویج کنی آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم جمعی از صحابه را فرمود
و خطبه که مشهور است خواند بعد از آن تزویج علی رضی الله عنه کرد و او رضی الله عنه غایب
بود و چون حاضر شد آنحضرت تبسم فرمود و گفت خدای تعالی مرا مامور ساخته که تزویج
کنم ترا با فاطمه و امر فرموده که تزویج کنم او را با تو بمهر چهارصد مثقال نقره آنگاه
علی رضی الله عنه گفت راضی شدم بآن یا رسول الله بعد از آن سر بر زمین نهاد سجده

شکر بتقدیم

شکر بتقدیم رسانید چون سر از سجده برداشت رسول الله صلی الله علیه و سلم وی را گفت
بارك الله لكما وبارك فيكما و بروایت سعد واخرج منكما
الكثير الطيب انس رضی الله عنه گوید والله که خدای تعالی اخراج کثیر طیب
از نسل ایشان کرد و اکثر این حدیث ابو الخیر قزوینی الحاکمی روایه کرده و عقد نکاح
با آنکه علی رضی الله عنه غایب بوده احتمال دارد که رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن خبر
اعلام کرده باشد بخبری که خواهد کرد و قول علی رضی الله عنه رضیتها یعنی راضی شدم
احتمال دارد که خبر داده باشد از آنکه وی راضی است بعقد سابق که وکیل وی کرده
بود و ابو داود سجستانی روایت کرده که ابوبکر رضی الله عنه خواستگاری فاطمه رضی الله
عنها کرد و رسول الله صلی الله علیه و سلم از وی اعراض کرد باز عمر رضی الله عنه خواستگاری
نمود همچنین اعراض فرمود آنگاه ابوبکر و عمر هر دو نزد علی رضی الله عنه آمدند و وی را
تنبیه نمودند که خواستگاری فاطمه رضی الله عنها کند بعد از آن علی رضی الله عنه نزد
رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده و ویرا خواستگاری نمود رسول الله صلی الله علیه
و سلم فرمود که با تو چیزی هست علی گفت اسب و زره من با من است فرمود که اسب
برای تو ضروری است ولیکن زره خود را بفروش و قیمت آن نزد من آور آنگاه
زره را بچهارصد و هشتاد درهم فروخت و در کنار رسول الله صلی الله علیه و سلم
ریخت آنحضرت از آن زر بلال را داد تا خوشبوئی خرید نماید و امر فرمود که جهاز فاطمه
رضی الله عنها مهیا کنند بعد از آن سریری و وساده از پوست که حشو او از لیف
بود از جهت وی راست کردند و خانه را ترتیب داده ام ایمن را امر فرمود که بسوی
فاطمه رضی الله عنها رود و علی رضی الله عنه را گفت تعجیل مکن تا وقتی که من نزد شما

آیم چون نزد ایشان رفت ام ایمن را گفت برادر من اینجاست و حال آنکه دختر خود را
بوی داده آمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود نعم آنگاه نزد فاطمه رضی الله عنها آمد
و آب طلب نمود فاطمه رضی الله عنها قدحی پر از آب آورد رسول الله صلی الله علیه و سلم آب
دهن مبارک خود در آن انداخت و آن آب بر سر و گردن و میان دو پستان فاطمه رضی الله
عنها پاشید و گفت اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُعِیذُهَا بِکَ وَ ذُرِّیَّتَهَا مِنَ
الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ بعد از آن علی رضی الله عنه را گفت آب بیار علی رضی الله
عنه گوید دانستم که مراد آنحضرت چیست آن قدح را پر از آب کردم و نزد آنحضرت
آوردم و آنحضرت از آن آب بر سر و میان دو کتفین من پاشید و گفت اَللّٰهُمَّ
اِنِّی اُعِیذُهُ بِکَ وَ ذُرِّیَّتَهُ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ بعد از آن
فرمود این زمان تو و اهل خود در رو بنام خدای تعالی و برکت او و احمد و ابو حاتم
مثل همین روایت کرده اند برکت دعای آنحضرت در نسل ایشان ظاهر شد از آنها
که گذشتند و آنها که بعد از این خواهند آمد و اگرچه از اینها کسی دیگر نباشد
مگر امام محمد مهدی و خواهد آمد در فصل ثانی بعضی از احادیث که اشارتی باین معنی
باشد و از آن جمله حدیثی است که مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و غیر
ایشان روایت کرده اند که مهدی از عترت من خواهد بود و از ولد فاطمه رضی
الله عنها و روایه کرده اند احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه که فرمود اگر باقی
نماند از دهر مگر یک روز هر آینه برانگیزاند خدای تعالی مردی را از عترت من و در یک
روایت از احمد و ابو داود و ترمذی آنست که گفت دنیا نخواهد رفت و منقضی
نخواهد شد تا مالک دنیا شود مردی از اهل بیت من که اسم او موافق اسم من باشد

و در روایتی

و در روایتی دیگر از ابو داود و ترمذی آنکه فرمود اگر باقی نماند مگر یک روز از عمر دنیا خدای
تعالی آن روز را دراز گرداند و برانگیزاند در آن روز مردی را از اهل بیت من که اسم
او موافق اسم من باشد و اسم پدر او موافق اسم پدر من باشد زمین را پر از عدل سازد
چنانکه جور و ظلم پر شده باشد و احمد و غیر او روایت کرده اند که فرمود مهدی از اهل بیت
ماست خدای تعالی اصلاح او کند در یک شب و طبرانی روایت کرده که فرمود مهدی
از ما خواهد بود و ختم دین بما شود هم چنانچه فتح دین بما شد و حاکم در صحیح خود آورده
که فرمود بر امت من فرود خواهد آمد در آخر الزمان بلائی سخت تر از آن بلا نباشد
چنانکه هیچ کس ملجائی نیابد آنگاه خدای تعالی مردی را از اهل بیت من که روی زمین را مملو
سازد از انصاف و عدل هم چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور دوست دارند او را ساکنان
ارض و ساکنان آسمان و در زمان او فرو فرستد آسمان باران و زمین گیاه برویاند و هیچ چیز
ذخیره خود نگاه ندارد و این مرد هفت سال یا هشت سال یا نه سال در میان ایشان
زیست نماید و خواهند بود که زندگان تمنای وجود مردگان کنند بسبب خیری که خدای تعالی
باهل زمین رسانیده باشد یعنی گویند کاشکی خویشان و اقربای ما زنده می بودند و مشاهده
این نعمت و دولتی که ما داریم میکردند و با ایشان نیز میرسید والله اعلم و طبرانی
و بزار مانند این حدیث روایت کرده اند و در آن حدیث هست که هفت سال
یا هشت سال ملک خواهد کرد در دنیا و اگر بسیار بماند نه سال و در یک روایت
از ابو داود و حاکم آنست که هفت سال خواهد بود و در یک روایت ترمذی آنکه
در امت من مهدی خروج خواهد کرد و هفت سال یا هشت سال یا نه سال زنده خواهد
ماند و در آن ایام عدل و فراخی و وسعت چنان باشد که مردی آید و گوید ای مهدی مرا

عطای بخشش مهدی بمقداری که توان برداشت زر و مال باشد و بسیار و در روایتی آنکه
درنگ کند در دنیا شش سال یا هفت سال یا هشت سال یا نه سال و بعد از ان خواهد
آمد که آنچه احادیث بران متفق است هفت سال است بلاشک و بروایت احمد و مسلم
آنست که در آخر الزمان کسی خلیفه خواهد بود که مال بمردم بخشد میریخته باشد بی آنکه
بشمار در آورد و ابن ماجه مرفوعا روایت کرده که بعضی مردم از جانب مشرق خروج
خواهند نمود پس مهدی را سلطان خود خواهند کرد و بصحت رسیده که اسم مهدی موافق
اسم نبی است صلوات الله علیه و اسم پدرش موافق اسم پدر آنحضرت است و ابن ماجه
روایت کرده که وقتی اصحاب نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند در این اثنا بعضی
از جوانان بنی هاشم آمدند چون رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشان را دید اشک از چشمان
مبارک وی بریخت و رنگ آنحضرت تغیر یافت راوی گوید گفتم یا رسول الله چه حالت
در روی مبارک تو چیزی می بینیم که آنرا مکروه میداریم رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
که ما اهل بیتیم که خدای تبارک و تعالی اختیار کرده است از برای ما آخرت را بر دنیا و
بدرستیکه اهل بیت من زود است که در بلائی سخت و پراکنده گی خواهند افتاد تا آنکه
قومی از جانب مشرق بیایند و با ایشان علمهای سیاه باشد آنگاه طلب خیر کنند و کسی
چیزی بدهد بعد از ان مقاتله کنند و نصرت یابند آنگاه داده شوند آنچه سوال کرده بودند
و ایشان قبول نکنند تا آنکه امر خلافت بمردی از اهل بیت من بسپارند که روی زمین
پر سازد از عدل و انصاف همچنانچه پر شده باشد از جور و ظلم پس هر کس از شما که آن زمان را
دریابد باید که نزد ایشان بشتابد و اگرچه بدست و سینه بر برف رفته باشد بر روی برف
و در سند این حدیث سوء الحفظ هست با آنکه در آخر عمر و عقل مختلط شده بود و احمد از

ثوبان مرفوعا روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که زمانی علمهای
سیاه ببینید که از جانب خراسان بیرون آمده باشند نزد ایشان روید و اگرچه بسینهای
خود بر روی برف رفته باشید بدرستیکه خلیفة الله مهدی در میان ایشان خواهد بود و در
سند این حدیث ضعفی و منکری هست و بر فرض صحت درین حدیث وجهی که دلالت کند بر قول آن
جماعت کسانی که زعم کرده اند که مهدی سوم خلفاء عباسی است نیست و دلالتی بران ندارد
و نعیم بن حماد مرفوعا روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود مهدی
از اهل بیت من خواهد بود که مقاتله کند بر سنت من چنانکه من مقاتله کردم بر وحی
و ابونعیم روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود خدا تعالی برانگیزاند مردی
از عترت من که اقرن الثنایا و اجلی الجبهه باشد یعنی دندانهای پیش او
متقارن و مساوی یکدیگر و موی پیشانی و صدغین او خفیف و تنک باشد کذا فی
النهایة مملو سازد زمین را از عدل و مال بسیار کرد اند در روایتی و طبرانی و غیر ایشان
روایت کرده اند که فرمود مهدی از اولاد من خواهد بود و روی او مثل کوکب درخشنده
باشد و رنگ او رنگ عربی باشد و جسم او جسم اسرائیلی باشد پر سازد زمین را از عدل
همچنانکه پر شده باشد از جور راضی باشند بخلافت او اهل آسمان و زمین و مرغان در
هوا و بیست سال مالک روی زمین شود و طبرانی مرفوعا روایت کرده که رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود که مهدی نظر کند و عیسی علیه السلام را ببیند که نازل شده از آسمان
باشد باین وضعی که آب عرق از روی و موی او میچکیده باشد آنگاه مهدی عیسی علیه السلام
را گوید که پیش شوید با ما نماز گذاریم عیسی علیه السلام گوید شما پیش شوید که اقامت صلوة
از برای شما گفته اند پس عیسی علیه السلام از عقب مردی از اولاد من نماز گذارد و در صحیح

ابن حبان در امامت مهدی مانند این حدیث مرفوعا روایت کرده که عیسی ابن مریم علیه السلام
نازل شود آنگاه امیر ایشان مهدی گوید امامت نماز کن تا ما اقتدا کنیم عیسی علیه السلام
گوید بس امامت نمی کنم خدای تعالی این امامت را گرامی نموده است بعضی از ایشان
امامت بعضی دیگر میکنند و اما آنکه ابن ماجه و حاکم روایت کرده اند که رسول الله صلی الله
علیه و سلم گفت بار نمیشود در امور مگر شدت و زیادت نمیشود در دنیا مگر ادبار
و در مردم زیادت نمیشود مگر بخل و قیامت قایم نمیشود مگر بر شرار ناس و هیچ مهدی نیست
مگر عیسی ابن مریم این ماولست یعنی در حقیقت مهدی نیست غیر عیسی علیه السلام و غیر الله
آنحضرت وضع جزیه خواهد کرد و مخالفین ملت را اهلاک خواهد نمود چنانکه احادیث
صحیحه دالست برین معنی تا آنکه تاویل این طریق میکنیم که مهدی معصوم نیست مگر عیسی علیه السلام
مرویست که ابراهیم بن میسره طاوس را گفت که عمر ابن عبد العزیز مهدیست طاوس
گفت نه او مهدی نیست زیرا که او استکمال جمیع عدل نکرده بس او مهدی آخر الزمان که
موعود است نیست بلی از جمله مهدیین است چنانکه احمد و غیر او تصریح کرده اند بآنکه
عمر ابن عبد العزیز از جمله مهدیین مذکورین است در قول رسول الله صلی الله علیه
و سلم عَلَیْکُمْ بِسُنَّتِی وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِینَ الْمَهْدِیِّینَ
مِنْ بَعْدِی یعنی بر شما باد که نسبت من و سنت خلفاء راشدین مهدیین
که بعد از من اند عمل کنید بآن زیرا آنکه تاویل حدیث لَا مَهْدِیَّ إِلَّا عِیسَی نمی کنیم
مگر بر تقدیر ثبوت آن حدیث و الا حاکم چنین گفته که این حدیث مجهولست و در اسناد
مختلف فیه است و من بنابر تعجب این حدیث آوردم نه از برای حجت و بیهقی گفته که محمد
ابن خالد باین حدیث متفرد است و نسائی تصریح کرده است بآنکه منکر است و غیر آن

ازحفاظ

از حفاظ حدیث جزم کرده اند بآنکه احادیث منصوص علیه بر آنکه مهدی از ولد فاطمه
است طرق اسناد وست ازین و ابن عباس که از علی رضی الله عنه روایت کرده که وقتی که
قائم آل محمد صلی الله علیه و سلم بر خیزد خدای تبارک و تعالی اهل مشرق و مغرب را
با هم جمع کند اما رفقا از اهل کوفه باشند و اما ابدال از اهل شام یعنی جماعتی از عباد اهل
کوفه و زهاد و عباد و اهل شام با وی بیعت کنند چنانکه بصحت رسیده که رسول الله صلی الله
علیه و سلم گفت که در وقتی که خلیفه از خلفا بمیرد اختلافی در میان مردم پدید آید آنگاه
مردی از مدینه بیرون آمده بجانب مکه گریزد پس جمعی از اهل مکه او را بیرون آرند و در
میان رکن و مقام با او بیعت کنند و آن مردان بیعت را کاره بوده باشند بعد از آن
از جانب شام لشکری بسوی او نامزد کنند و چون آن لشکر بموضع بیدا که در میان مکه و مدینه واقع
است برسد خدای تعالی جبرئیل علیه السلام را بفرستد و ایشان را هلاک گرداند و چون مردم
این معنی را مشاهده کنند ابدال اهل شام و عصایب اهل عراق یعنی جماعتی از زهاد و
عباد و اهل شام و عراق عرب با وی بیعت کنند باز مردی از قریش که خشم و اتباع او از
قبیله بنی کلب باشند ظاهر شود و لشکری از آن قبیله بر سر وی فرستند و آنم اول که عبارت
از مهدی بوده باشد برین قبیله غالب شود و غنیمه بسیار بدست آید پس نصرت نیافت
آنکه در غنیمت بنی کلب حاضر نشد آنگاه اموال را قسمت کنند و در میان ایشان عمل کنند
بسنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و در آن وقت اسلام در روی زمین قرار یابد و
طبرانی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم با فاطمه رضی الله عنها گفت که پیغمبر
ما بهترین پیغمبرانست و آن پدر تست و شهید ما بهترین شهداست و آن عم پدر تست حمزه و منا
عمروا از ماست آنکه دو جناح دارد و در بهشت پرواز میکند بهر جانی که خواهد و از آن

ابن عم پدر است جعفر طیار رضی الله عنه و از ماست سبطین این امت که حسن و حسین است
رضی الله عنهما و از پسران تو اند و از ماست مهدی رضی الله عنه و ابن ماجه روایت
کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز هر آینه خدای تعالی
آن روز را دراز سازد تا مردی از اهل بیت من خلیفه شود و مالک جبل دیلم و قسطنطنیه
گردد و نیز حاکم بتصحیح رسید از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت از ما یعنی از اهل بیت
چهار کس خواهند بود سفاح از ما خواهد بود و منذر از ما خواهد بود و منصور از ما خواهد بود
و مهدی از ما خواهد بود پس اگر اراده کرده است باهل بیت معین که شامل جمیع بنی هاشم
است و کسی اول از نسل عباس اند و چهارمی از نسل فاطمه است رضی الله عنهما درین
صورت هیچ اشکالی نیست و اگر اراده آن کرده که این چهار کس همه از نسل عباس خواهند بود
ممکن است که حمل کنیم مهدی در کلام او بخلیفه سیوم از خلفاء عباسی زیرا که او در بنی
عباس مثل عمر بن عبد العزیز بود در بنی امیه بواسطه عدل تام و سیرت خوب و اخلاق نیکو
که داشت و از برای آنکه در حدیث صحیح نیز وارد است که اسم مهدی موافق اسم
من است و اسم پدرش موافق اسم پدر من و این تعریف بر مهدی عباسی صادق است
زیرا که اسم او محمد ابن عبد الله بن منصور بود و حدیث ابن عدی المهدی من ولد العباس
عمی رضی الله عنه مؤید و مقوی این قول است لیکن ذهبی گفته که این حدیث محمد ابن
ولید مولی بنی هاشم منفرد است و او وضع حدیث مینمود و منافی این حمل نیست
کلام ابن عباس رضی الله عنهما در وصف مهدی که زمین را مملو از عدل سازد
همچنانکه از جور مملو شده باشد و بهایم و سباع در زمان او ایمن باشند و زمین گنجهای خود را
امثال ستونهای طلا و نقره بیرون اندازد زیرا که این اوصاف ممکن است که تطبیق دهند

بر مهدی

بر مهدی عباسی و چون ممکن است حمل کلام ابن عباس رضی الله عنهما بر آنچه مذکور شد ختم
منافاتی ندارد و با احادیث صحیحه بعضی که مهدی از اولاد فاطمه است رضی الله عنها زیرا که
مراد بمهدی درین احادیث مهدی آخر الزمان است که عیسی علیه السلام بوی اقتدا خواهد
کرد نه مهدی عباسی و اما آنچه روایت کرده اند بعد از مهدی دوازده کس والی امر خلافت
خواهند شد شش کس از اولاد حسن و پنج کس از اولاد حسین رضی الله عنهما و یکی دیگر از غیر
ایشان این روایت واهی است چنانکه شیخ الاسلام و الحفاظ شیخ ابن حجر عسقلانی
رحمه الله گفته یعنی با آنکه مخالف احادیث صحیحه است که او در آخر الزمان خواهد بود و عیسی
علیه السلام بوی اقتدا خواهد نمود و بدلیل حدیثی که طبرانی روایت کرده که رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرموده است که بعد از من خلفا خواهند بود و باز بعد از امرا
و ملوک خواهند بود و بعد از ملوک جبابره خواهند بود و باز مردی از اهل بیت
من خروج خواهد نمود که روی زمین را پر از عدل سازد هم چنانکه پر شده باشد از جور
و ظلم الی آخر الحدیث و زمانی که کلام ابن عباس رضی الله عنهما بر آن حمل کنیم که مراد
او از آن مهدی مهدی عباسی است بنا بر آن ممکن است که حدیثی که از ابو نعیم از وی
روایت کرده یعنی از ابن عباس رضی الله عنهما و او از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت
کرده که هلاک نخواهد شد امتی که من اول آن باشم و عیسی ابن مریم آخر آن باشد
و مهدی در وسط آن باشد حمل کنیم بر آنکه مراد ازین مهدی نیز مهدی عباسی است
زیرا که مهدی موعود در آخر الزمان است نه در وسط و بعضی از علما گفته اند که مراد
ازین وسط درین حدیث ما قبل آخر است و مترجم گوید از احادیث صحاح چنین ظاهر
شد که اول مهدی خروج خواهد کرد و نزول عیسی علیه السلام بعد از خروج مهدی خواهد بود.

ومصنف نیز در تنبیه تصریح باین معنی کرده که اظهر انست و چون چنین باشد احتیاج
نیست که حدیث لا منا و نحن خاتمیم را حمل بر مهدی عباسی کنیم زیرا که صحیح ستانکه گوئیم
خروج مهدی در وسط بعثت پیغمبر ما و نزول عیسی علیهما الصلوة والسلام و حدیث
بر ظاهر خود ست بلا تکلف والله اعلم و احمد و ماوردی روایة کرده اند که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود بشارت باد شما را بمهدی مردی باشد از قریش از عترت
من خروج خواهد کرد در وقت اختلاف مردم و زلزله پس مملو سازد روی زمین را
از عدل و انصاف چنانکه از ظلم و ستم مملو شده بود راضی و خوشنود باشد از وی اهل
السما و زمین مال را قسمت نماید بسویت و دلهاء امت محمد را صلی الله علیه وسلم از غنا
پر سازد و عدل او همه ایشان را فرا گیرد چنانچه منادی را امر فرماید تا ندا کند که هر کس احتیاجی
بمن دارد نزد من آید هیچ کس را احتیاجی نباشد و نیاید نزد او مگر یکی و که آید بسوال کند
مهدی گوید نزد خادم رو و آنچه خواهی بگیر چون نزد خادم آید گوید مهدی مرا
نزد تو فرستاده است که مالی بمن دهی خادم گوید بگیر و چندان بدامن او ریزد
که نتواند برداشت و بواسطه ثقل از آن بریزد و باقی را برداشته بیرون آید آنگاه
پشیمان گشته گوید چه شد نفس من از باقی است محمد صلی الله علیه وسلم زیاده ست و تمام
ایشان را باین خواندند و هیچ کس قبول نکرد غیر من بعد از آن مال را رد کند بر وی مهدی
گوید ما چیزی را که عطا کردیم نمی گیریم پس مهدی شش سال یا هفت یا هشت سال مکث
نماید بعد از آن فوت شود و بعد از وی هیچ خیری و خوشی در زندگانی نباشد تنبیه
بدانکه اظهر آنست که خروج مهدی پیش از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود و بعضی از علما
گفته اند که خروج مهدی بعد از نزول عیسی علیه السلام است و ابو الحسین آمدی گوید

لا اخبار

لا اخبار بتواتر رسیده از مصطفی صلوة الله علیه که مهدی خروج خواهد کرد و از اهل بیت
آنحضرت خواهد بود و هفت سال خلافت خواهد نمود و روی زمین از عدل مملو
خواهد ساخت و با عیسی علیه السلام خروج خواهد کرد و بر قتل دجال مساعدت آنحضرت
خواهد نمود و در بابی از ارض فلسطین و امامت این امت خواهد کرد و عیسی علیه السلام
از عقب وی نماز گذارد و انتهی بدانکه آنچه مذکور شد که مهدی امامت عیسی علیه السلام
خواهد کرد احادیث صحیحه بر همین معنی دلالت میکنند چنانکه دانستی و اما آنچه علامه تفتازانی
رحمه الله تصحیح کرده که عیسی علیه السلام امام خواهد بود و مهدی زیرا که عیسی علیه السلام
افضل است از وی و امامت افضل اولی است هیچ شاهدی بر همین معنی ندارد زیرا که
قصد با امامت مهدی از برای عیسی علیه السلام نیست مگر از جهت آنکه ظاهر شود که نزول
ابن مریم بعنوان نبوت پیغمبر است صلوات الله وسلامه علیهما و حکم بشریعت پیغمبر ما میکند
و تحری از شریعت خود مستقل نیست و اقتدا آنحضرت بمصطفی از این است با آنکه
افضل است از امام مقتدی بان جهت اظهار این غرض ضرور است که مخفی نیست با آنکه
ممکن است که جمع کنیم میان قولین باین طریق که عیسی علیه السلام در اول حال از جهت اظهار
این غرض اقتدا کند بمهدی و بعد از آن مهدی رضی الله عنه بآنحضرت اقتدا
کند بنا بر قاعده اقتدا مفضول بفاضل والله اعلم و ابو داود در سنن خود
روایت کرده که مهدی از اولاد حسن رضی الله عنه خواهد بود و سر این معنی آنست
که حسن رضی الله عنه ترک خلافت کرد خالصا لوجه الله بنا بر شفقت بر این امت
پس از این جهت خدای تبارک و تعالی در وقت حاجت قایم بامر خلافت حقه از اولاد
وی گردانید که از عدل او روی زمین مملو شود و آنچه روایت کرده اند که از اولاد

حسین رضی الله عنه خواهد بود و آن روایت واهی است و مع ذلک حجت آنکه زعم روافض است
که مهدی امام ابو القاسم محمد حجت بن حسن عسکریست نمیشود چرا که بصحت رسیده از رسول الله
صلی الله علیه و سلم که اسم مهدی موافق اسم رسول الله است و حال آنکه اسم پدر
محمد حجت موافق اسم پدر رسول الله صلوات الله علیه نیست و ایضا قول علی رضی الله عنه
تولد المهدی بالمدینة یعنی ولادت مهدی در مدینه خواهد بود رد زعم ایشان میکند
زیرا که مولد محمد حجت بود و در سر من رای در سنه خمس و خمسین و مائتین بمرد زعم ایشان
که وی مهدی خواهد بود فاسد باشد و از جمله جهالات بعضی از روافض آنست که زعم
کرده اند که روایتی که مهدی از اولاد حسن خواهد بود و روایتی که اسم پدر مهدی موافق
اسم رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد هر دو وهم است و ایضا زعم کرده اند که اجماع
امت شده با آنکه مهدی از اولاد حسین خواهد بود و حال آنکه محض کذب و بهتان است و از
کجا ایشان را میرسد که توهیم روات کنند و نقل اجماع بمجرد تخمین و گمان نمایند اعاذنا الله
منها و جمعی از روافض گمان کرده اند که محمد حجت ابن حسن عسکری رضی الله عنه مهدی
خواهد بود و میگویند از پدر او غیر این پسر نماند و در وقتی که پدر فوت شد عمر او پنج سال
بود خدا تعالی فهم و حکمت بوی ارزانی فرموده بود چنانکه یحیی را فهم و حکمت ارزانی
فرموده در حال طفولیت و ویرا امام ساخت در صغر سن هم چنانکه عیسی علیه السلام را امام و نبی
ساخت در صغر سن و بعد از فوت پدر در سر من رای وفات یافت و خود در آن مدینه پنهان شد و او را
دو غیبت است یکی صغری که از زمان ولادت هست تا انقطاع سفارت میان او
و شیعه او و دوم غیبت کبری که در آخر آن خواهد برخاست و غایب شدن در درون جهد
سنه ستین و مائتین بوده که بنفس خود رسید در سمار و غایب شد و گمان آنست که کجا

رفت و ابن خلکان گفته که شیعه همین محمد حجت را امام منتظر و مهدی میدانند و نزد
ایشان او صاحب سرداب است و سخنان ایشان در باب او بسیار است و ایشان انتظار
خروج او میکنند در آخر الزمان از سردابی که در سر من رای است میگویند در خانه پدر
در آن سرداب رفت در سنه خمس و ستین و مائتین و در حالتیکه مادرش بوی نگاه میکرد و از آن
سرداب بیرون نیامد و در آن وقت نه ساله بود و بعضی دیگر گفته اند در آن وقت
چهار ساله بود و بعضی گفته اند پنج ساله بود و بعضی گفته اند هفده ساله بود انتهی
انتهی ملخصا و بسیاری از شیعه برین رفته اند که عسکری ولد نداشت زیرا که جعفر
برادر وی طلب میراث از ترکه وی کرد و این طلب او دلیل بر عدم ولد اوست چرا که
اگر ولد میداشت میراث نیافتی و عرضه سید و سبطی حکایت کرده از جمهور روافض که ایشان قایل
اند با آنکه از عسکری فرزند نماند و از نسل وی کسی نیست و مع هذا قومی دیگر از ایشان از
روی تعصب اثبات فرزند از برای او میکنند و قایل اند با آنکه جعفر میراث او گرفت
و فرقه از شیعه تفضیل جعفر میکنند و نسبت کذب بوی میدهند در دعوی میراث برادر و باین
سبب او را کذاب نام ساختند و فرقه دیگر تابع او شده اثبات امامت از برای او میکنند
حاصل این سخن آنکه شیعه بعد از وفات عسکری به بیست فرقه متفرق گشته با یکدیگر نزاع
دارند در امام منتظر و جمهور غیر امامیه برین رفته اند که مهدی غیر محمد حجت است زیرا که مدت
عمر که تا غیبی بوده تا آخر وقت عادت نیست و دیگر آنکه اگر او مهدی بودی پیغمبر صلی الله علیه
و سلم او را باین صفت که طول مدت است وصف میکرد زیرا که وصف او باین صفت اظهر بود
از وصف او بصفات دیگر که قبل ازین مذکور شد در صفت مهدی و دیگر آنکه در شریعت مطهره
مقرر است که ولایت صغیر صحیح نیست پس چگونه این جماعت احمق غافل تجویز امامت کسی کرده

اند که عمر او پنج سال بوده باشد و آنکه او را عطای حکمت کردند در حالت کودکی با آنکه نبی صلی الله
علیه و سلم ازین معنی خبر نداده است پس صدور این اقوال و افعال ایشان غیر از خرافات
و خزعبلات بر شریعت غرا چیزی دیگر نیست بعضی از اهل بیت نبوت گفته اند کاشکی سید کم
که مخبر باین خبر کیست و از کجا این خبر بایشان رسیده و منشاء آن چیست پدر بستند که ان ابن
خبر و با ایستادن ایشان با اسپان بر سر سرداب و بانک زدن که بیرون آید خود را
مضحکه عقلا ساخته اند و چه نیکو گفته است شاعر درین باب شعر اما آن للسرداب ان

ان یلد الذی کلمتموه بجهلکم ما آنا فعلی عقولکم
العفاء فانکم ثلثتم العنقاء والغیلانا

یعنی بر آن سرداب است که بزاید
آن کسی که شما میگوئید و اثبات آن میکنید بسبب جهل و عنادیکه دارید پس میباید که
عقلهای شما محو و مندرس گشته است در اثبات این نوع مهدی که اصلا وجود ندارد
و ثالثی از برای عنقا و غول در عدم وجود پیدا کرده آید والله اعلم و فرقه دیگر از شیعه
زعم کرده اند که مهدی ابو القاسم محمد بن علی ابن حسین سبط است که معتصم که یکی از خلفای
عباسیه بود او را محبوس ساخت و شیعه و اتباع او نقب بریده او را از آن حبس خلاص
کردند و او را بردند معلوم نشد که کجا رفت و فرقه دیگر زعم کرده اند که امام مهدی محمد
ابن حنفیه است بعضی میگویند بعد از برادران خود حسن و حسین رضی الله عنهما و بعضی دیگر
میگویند قبل از ایشان و میگویند که او زنده است در جبال رضوی و روافض زید بن
علی بن حسین رضی الله عنهم که امامی جلیل بود و از طبقه سیوم از تابعین از ائمه اهل بیت او را
از جمله ائمه نمی شمرند با آنکه دعوی امامت کرد و پنج هزار کس از اهل کوفه با او بیعت کردند
در وقت بیعت بعضی از بنی عباس با وی گفتند که ای پسر عم مغرور نشوی باین جماعت

کان

کان ایشان با تو وفاداری نخواهند کرد باید که عبرت گیری از آنچه ایشان با پدران و اهل
بیت شما کردند و ترک نصرت ایشان کردند و همان ترا کافی است و با تو نیز همچنان
خواهند کرد و زید از آن سخن ابا و امتناع نمود و خروج کرد و درین اثنا رافضه با او
گفتند که از ابو بکر و عمر تبرا کن تا ترا نصرت دهیم زید رضی الله عنه گفت من از ابو بکر و عمر
رضی الله عنهما تبرا نخواهم کرد بلکه ایشان را دوست دارم و بدوستی فرا گرفته روافض
گفتند او از رفض کنیم پس چون چنین میگوئی ترک تو خواهیم کرد زید گفت اذهبوا
فانتم الرافضه بروید که شما رافضه خواهید بود و از آن روز ایشان را رافضه
میگویند و رفض بمعنی ترکست چون ایشان ترک صحبت امام خود کردند ایشان را رافضه
خواندند بعد از آن جمعی دیگر که بیعت کرده بودند ایشان نیز از خدمت وی تقاعد جستند
و گفتند جعفر صادق برادر زاده او امام است و با او هیچ کس نماند مگر دویست و بیست
کس آنگاه حجاج بن یوسف با لشکر در مقابل وی آمد و چون زید رضی الله عنه قوت مقاومت
نداشت منهزم شد و در اثنای جنگ تیری بر پیشانی مبارک وی زدند و بهمان تیر شربت
شهادت چشید و در زمین نهروان و او را دفن کردند و آب بر آن قبر جاری ساختند
که علامت قبر زایل شود آنگاه حجاج ازین معنی خبر یافت و از آن قبر را پیدا نمود و
او را بیرون آورد و سر او را جدا ساخته نزد هشام بن عبد الملک که والی بود فرستاد و
جثه وی را بر دار زد و در سنه احدی یا اثنی و عشرین و مایه هم چنین معلق بر دار آویخته
بود تا زمانی که هشام بن عبد الملک بمرد و ولید بن یزید بن عبد الملک بجای وی نشسته
جثه زید را دفن کرد و بعضی گفته اند که ولید بعامل خود نوشت که اعجل العجل
اهل العراق فحرقه ثم انسفه فی الیم نسفا فقصد کن و بر وی جانب کوساله

اهل کوفه و بسوزان آنرا و برا گنده ساز و در دریا برا گنده ساختی آنگاه عامل هشام عمل
کرد و نقلست که در زمانی که زید رضی الله عنه را آویخته بودند رسول الله صلی الله علیه و سلم
را در خواب دیده بودند که بر آن درخت نخلی که وی را آویخته اند تکیه زده بود و با مردم میگفت
هکذا یفعلون بولدی یعنی این چنین میکنند بفرزندان من و جمعی از
رواة روایت کرده اند که زید را برهنه آویخته بودند و در همان روز
عنکبوت بر عورت وی پرده تنیده تا نظر مردم بآن نیفتد و روافض ایضا اسحاق
بن جعفر را رضی الله عنهما امام نمیدانند با آنکه جلالت قدر و رفعت او بمرتبه بود
که سفیان بن عیینه و قتیبه از وی روایت میکرد و میگفت حدثنی الثقة الرضی و فرقه از
شیعه بامامت وی قایل شده اند و از عجایبات تناقض روافض آنست که میگویند که هر
که از اهل بیت که دعوی امامت کند و خارق عادات از وی سر زند که بر صدق دعوی دلالت
کند امامت از برای او ثابت است و این مسئله از جمله قواعد ایشان است و مع هذا زید
و اسحاق را امام نمیدانند با آنکه زید دعوی امامت کرد و محمد حجت را امام منتظر میدانند
با آنکه دعوی نکرد و بزعم ایشان بسبب غیبت او از دیدن در حالت صغر اظهار این معنی
نمود و مخفی بود که هیچ کس او را ندید مگر احادی روایت او کرده اند و دیگران ایشان را
تکذیب کرده میگویند که اصلا وجود ندارد هم چنانچه ما بیان کردیم پس تأمل کن که بمجرد
امکان وجود چگونه او را امام میدانند و عاقل را همین مقدار در باب عقاید کافیست
باز بر تقدیری که موجود باشد باید که تصور نمائی که فایده در اثبات امامت از برای کسی
عاجز باشد از اقامت آن چه چیز است باز این طریق شبهه حیثیت الامامت بمعنی ولایت
خلق است هر یک از ائمه مذکورین این امامت داشتند و اظهار خوارق نمودند بر این با آنکه

کلمات ثابته از ایشان و دال است بر آنکه ایشان از آن دوری میجستند و دعوی نمیکردند
بنا بر این معنی که ما ذکر کردیم بعضی از اهل بیت نبوی گروه اند که خدای تعالی قلوب ایشان را پاک
ساخته است از زیغ ضلال و منزه گردانیده است عقول ایشان را از سفه و نفاق آرائی
و نگاه داشته است زبان ایشان را از کذب و بهتان فعلیهم الرحمة و الر
ضوان آیت سیزدهم از آیات داله بر فضایل اهل بیت قوله تعالی و علی
الاعراف یعرفون کلا بسیماهم و بر اعراف که حجابیست میان حصار
میان اهل بهشت و دوزخ و بقول امام زاهد ثعلبی باشد از مشک سفید رجال یعرفون
کلا بسیماهم مردان باشند مرتفع بر بهشت و دوزخ که بشناسند همه اهل بهشت
و دوزخ را بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی و دوزخیان سیاه روی باشند
و آن موضع را اعراف گویند بواسطه آنکه ساکنان آن عارفان باحوال فریقین باشند
و آن انبیا رجال یا شهدا یا فاضل مؤمنان یا ملایکه بر صورت مردان و بودن
ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان است چه از آنجا منازل خود در بهشت
می بینند و از آن متلذذ میشوند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاص از آن
مسرور می باشند یا طایفه از موحدان باشند که در عمل تقصیر کرده اند بنا بر آن محبوس
شده اند در میان بهشت و دوزخ تا خدای تعالی در باره ایشان بهر چه خواهد حکم
فرماید کذا فی تفسیر البیضاوی و در تفسیر جامع البیان آورده که اصح بلکه صحیح آنست
که آن رجال قومی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی بوده باشد و در تفسیر ثعلبی از
ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که اعراف موضعی بلند است از صراط که در آنجا حمزه
و عباس و علی ابن ابیطالب و جعفر طیار رضی الله عنهم می باشند و دوستان خود را بناز

وبغض وی می‌شناسد و دشمنان خود را بنیز که و سیمای وی میدانند و دیلمی در روی
هر دو آورده‌اند لیکن بی اسنادی که علی رضی الله عنه گفت که رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود اللّهمّ ارزق من ابغضنی واهل بیتی کثرة المال
والعیال کفاهم بذلک ان یکثر مالهم فیطول حسابهم وان
یکثر عیالهم فیکثر شیاطینهم بار خدایا روزی گردان دشمنان مرا و دشمنان
اهل بیت مرا بسیاری مال و عیال کفایت است ایشان را بدین عداوت تا آنکه مال
ایشان بسیار گردد تا روز قیامت حساب ایشان بطول انجامد و عیال ایشان
بسیار گردد تا شیاطین ایشان بسیار گردد و حکمت در دعا بر ایشان بکثرت
مال و عیال آنست که اعدای پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اعدای اهل بیت آنحضرت را هیچ
باعثی بر عداوت نیست غیر محبت مال و اولاد و میل بدنیا که مجبول شده‌اند بر آن
پس ازین جهة آنحضرت بهمین کثرت مال و عیال ایشان دعا فرموده لیکن بالنظر بی
که این مال و عیال از برای ایشان نعمت نباشد بلکه نقمت و وبال ایشان باشد
بواسطه کفران نعمت کسی که بدست و هدایت یافته‌اند یعنی رسول الله صلی الله علیه
وسلم بخلاف سعد که آنحضرت از برای او دعا کرد بکثرت مال و عیال مثل انس رضی الله
عنه چه قصد آنحضرت آن بود که این مال و عیال جهة وی نعمت باشد و انرا وسیله
امور اخروی و امور دنیویه نافعه سازد **آیت چهاردهم** از آیات مدح و فضایل
اهل بیت قوله تعالی قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي
الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا الی قوله
وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ

ویعلم

وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت آنحضرت آمده گفتند شما بسر
خواهر مائید و در راه دین ظهیر مائید و اخراجات شما بسیار است و مداخل کم اگر قدری اموال
بطیب نفس جمع کرده بیاریم تا خدام عتبه علیه در ضرورتها صرف کنند آنگاه این آیت نازل
شد که بگو قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ بگو من نمی طلبم از شما علیه بر رسانیدن پیغام اجرا مزدی
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى مگر آنکه دوست دارید مرا در حق خویشی من با شما یا آنکه
دوست دارید قرابت و خویشان مرا وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ
فِيهَا حُسْنًا و هر کسی که کسب نیکی یعنی طاعتی زیاده کنیم مر او را در آن نیکی نیکوئی
یعنی مضاعف سازیم ثواب آن نیکی را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده
است مر گناهکاران را شَكُورٌ جزا دهنده است اطاعت فرمان بردار را ثعلبی و بغوی در تفسیر خود
از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که گفت چون آیت قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نازل شد در دل قومی افتاد که آن حضرت
اراده نکرده ازین آیت مگر آنکه ترغیب کند ما را در دوستی خویشان خود بعد از وی آنگاه
جبرئیل پیغمبر صلی الله علیه وسلم را خبر داد که ایشان اتهام نمودند بعد از ان این آیت نازل شد
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا یا بلکه میگویند کافران که بر می بافد محمد
و بر می بندد بر خدای دروغی بر دعوی نبوت یا نزول قرآن فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ
عَلَى قَلْبِكَ پس اگر خواهد خدای مهر نهد بر دل تو تا افترا کنی و قرآن بر تو فراموش
گرداند یا مهر صبر بر دل تو و صبر و شکیبائی دهد تا از ایذاء و جفای کفار متضرر نگردی
وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو کند خدای تعالی مجحی و ناراستی را وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

و انکار کند حق ایشان را خود و بعضی بوحی یا بحکم قضا که هیچ دفع آن نتواند کرد اِنَّهُ عَلِیمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستی که خدای داناست بهر چه در دلهاست و خبیر بود جمعی
ایشان را پیدا شد و بعد از نزول آیه اَمْ یَقُولُونَ الخ آن قوم گفتند یا رسول الله
گواهی میدهیم که تو راستگوی و ما ازین اندیشه توبه کردیم آنگاه این آیت نازل شد
وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ و اوست آنکسی که بمحض کرم
قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی و فنیکبا و بازگردندان یا رکنت را در بند بود
وَیَعْفُو عَنِ السَّیِّئَاتِ و فرو گذارد از بدیهای ایشان وَیَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ
و میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه بدانکه این آیت قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ
تا آخر آیات ثلاثه مشتمل است بر چند مقصد و چند تابع مقصد اول در تفسیر این آیات
و مرویست بروایت امام احمد و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم از ابن عباس رضی الله
عنهما روایت کرده اند که گفت چون آیت نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله
خویشان شما که واجبست بر ما دوستی ایشان چه کسانند رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
که علی و فاطمه و هر دو پسر ایشان یعنی حسن و حسین رضی الله عنهم و در سند این حدیث
شیعی غالی هست لیکن راستگوست و ابو الشیخ و غیر او از علی رضی الله عنه روایت
کرده اند که فرمود در شان ما آل حم آیتی نازل شده و حفظ مودت ما نکند مگر مؤمنی
بعد از آن این آیت برخواند قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ
فِی الْقُرْبٰی و بزار و طبرانی از حسن رضی الله عنه روایت کرده اند از چند طریق
اسناد که بعضی از آن اسناد حسن است که وی رضی الله عنه خطبه خواند و از آن جمله
این بود که گفت مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَمَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی فَاَنَا

بن محمد صلی الله علیه و سلم هر کس که مرا میشناسد میشناسد و هر که
مرا نشناسد پس من حسن ابن محمد صلی الله علیه و سلم بعد از آن این آیت برخواند وَ
اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِی اِبْرَاهِیمَ الآیه و گفت انا ابن البشیر انا ابن
النذیر من پسر آن کسم که بشارت دهنده و بیم کننده است و من از اهل بیتم که خدای
تبارک و تعالی فرض ساخته است مودت و موالات ایشان را در اخبار محمد صلی الله
علیه و سلم نازل شد قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی
و در یک روایت آنکه گفت من از اهل بیتم که خدا تعالی فرض ساخته است مودت ایشان را
بر هر مسلمانی و در شان ایشان نازل کرده است قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا
اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیهَا
حُسْنًا و اقتراف حسنات دوستی ما اهل بیت است و طبرانی از امام زین العابدین
رضی الله عنه روایت کرده که چون بعد از واقعه پدرش حسین رضی الله عنه وی را اسیر کرده
بجانب شام بردند شخصی از اجلاف شام در حوالی شهر با وی ملاقات کرده گفت الحمد
لله که خدا تعالی شما را مقتول کرده و مستاصل نموده و قطع فتنه شد امام زین العابدین
رضی الله عنه مر آن شخص را گفت آیا نخوانده قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا
الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی آن شخص گفت قربی در این آیت شمائید گفت بلی مراد
ازین قربی مائیم و ثعلبی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که در تفسیر
وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا گفت اکتساب حسنه
در این آیت مودت آل محمد است و قرطبی و غیر او از سدی نقل کرده اند که در تفسیر قوله
تعالی اِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَکُورٌ گفت غفور است مر گناهان آل محمد را و شکور است

مر ستایش ایشانرا و ابن عباس رضی الله عنهما قربی را در آیت قُل لا أسألكم عليه
بر عموم کرده چنانچه در بخاری و غیر آن مرویست که سعید ابن جبیر چون تفسیر قربی بال
محمد کرد ابن عباس رضی الله عنهما وی را گفت که شتاب کردی یعنی در تفسیر شتابی نمودی
زیرا که هیچ بطنی از بطون قریش نیست مگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم را با ایشان
قرابتی و خویشی هست پس ابن عباس رضی الله عنهما تفسیر چنین کرده که برای آنچه شما را
دعوت میکنم اجری و مزدی نمی خواهم مگر آنکه صله رحم که میان من و شما ست
بجا آرید و در روایتی دیگر از وی آنست که گفت بگوای محمد مر قوم را که بای شما
بان میخواهم مزدی نمیخواهم مگر آنکه مرا دوست دارید بسبب خویشی که میان من و شما
ست و محافظت من کنید در این خویشی و در روایتی دیگر هم از ابن عباس رضی الله
عنهما آنکه گفت چون قریش ابا و امتناع نمودند از آنکه با رسول الله صلی الله علیه و سلم
بیعت کنند خدای عز و جل این آیت نازل گردانید آنگاه رسول الله صلی الله علیه
و سلم فرمود که ای قوم اگر شما ابا و امتناع مینمائید از آنکه با من بیعت کنید باید که
حفظ خویشی کرده مرا نرنجانید و عکرمه بر این تفسیر متابعت ابن عباس رضی الله عنهما
کرده گفت قریش در زمان جاهلیة محافظت صله رحم میکردند و چون رسول الله
صلی الله علیه و سلم ایشانرا دعوت کرد خلاف عادة خود کرده قطع رحم کردند باز
رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشانرا مامور ساخت بصله رحمی که میان آنحضرت و ایشان بود
و گفت اگر در آنچه شما را دعوة میکنم محافظت من نمیکنید بسبب قرابتی که مرا است با
شما ست محافظت من کنید تفسیر قتاده و سدی و عبد الرحمن بن زید بن اسلم
و غیر ایشان نیز بر این نهج جاری شده و موید این اقوال آنکه این آیه در مکه نازل شد

و اما روایة نزول این آیه در مدینه در وقتیکه انصار مفاخرت بر عباس و قریش میکردند
آن روایت ضعیفست و بر فرض صحت می تواند بود که دو نوبت این آیت نازل شده باشد
و مع ذلک جمیع این روایات منافاتی ندارد با تخصیص قربی بال چنانچه ابن جبیر بر آن رفته
زیرا که او اقتصار بر اخص افراد قربی کرده و بنابر اهتمامی نموده که تاکید در حفظ آل و اهل بیت
آنحضرت و مودت ایشان زیادت است با باقی افراد و از این اقتصار او باهل بیت
مستفاد میشود که حفظ مودت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق اولی است چرا که
حفظ مودت اهل بیت بجهت آنحضرت صلی الله علیه و سلم است پس آنحضرت با این حفظ
اولی و احری باشد از ایشان و از این جهت که تفسیر ابن جبیر بتفسیر ابن عباس رضی الله
عنهما منافاتی ندارد و بنابر این ابن عباس رضی الله عنهما نسبت خطا با ابن جبیر نکرده
بلکه نسبت عجلت در تفسیر بوی کرده و گفت در قصد عموم تامل نکرد و آنکه مودت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم اولا و بالذات اهم است از مودت اهل بیت و موید
آنکه میان تفسیر ابن عباس رضی الله عنهما و تفسیر ابن جبیر منافاتی و تناقضی نیست آنست
که ابن عباس رضی الله عنهما یک نوبت تفسیر باین طریق کرده و نوبتی دیگر باین طریق
تفسیر کرده و از این فهمیده میشود که هر دو صحیح است و در روایتی که موافق تفسیر ابن جبیر است
قبل از این مذکور شد در حدیثی که گفتیم که در سند شیعه غالی هست و ایضا جمع این تفاسیر
منافاتی ندارد با آنچه از ابن عباس رضی الله عنهما جمعی از رواة روایة کرده اند مرفوعا
که معنی تفسیر او که بگوای محمد که من با آنچه نزد شما آورده ام از بینات و هدی مزدی نمیخواهم
مگر آنکه خدای را دوست دارید و بطاعات تقرب بوی جوئید و وجه عدم منافات آنست
که از جمله مودت خدای تعالی مودت رسول و اهل بیت وی است و ذکر بعضی از معانی لفظی

نفی اجر بکلیه شد او نیابت از این معانی ممکن خصوصاً که در آن بعض اشارتی و ایمائی بعضیه
معانی بوده باشد و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است زیرا که این آیت در مکه
نازل شده و در آن وقت مشرکان ایذای رسول الله صلی الله علیه و سلم میکردند
بنابرین خدا تعالی امر کرد ایشان را بدوستی آنحضرت و صله رحم و چون آنحضرت بمدینه هجرت
فرمود و انصار آنحضرت را جای دادند و نصرت نمودند خدای تبارک و تعالی آنحضرت را
باخوان انبیا ملحق ساخت این آیت را فرستاد قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ
فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ بگو ای محمد نطلبیدم شما را از مزد و مزد ادای رسالت
پس مر شما راست یعنی هر مزدی که برادای رسالت میخواستم آن مر شما راست مثل آنکه
میگویند اگر عطائی بمن کرده باشی بگیر آنرا پس مراد نفی سؤالست یعنی هیچ مزدی نمیخواهم
نیست مزد دعوت من مگر بر خدای عز و جل و بغوی رحمة الله علیه قول قایلین
نسخ را قابل کرده است این طریق که مودت آنحضرت صلوات الله علیه و بازداشتن از ایذای
آن حضرت و مودت اقارب آنحضرت و تقرب بخدا تعالی بطاعت و عمل صالح از فرایض
دین است و باقیست ابدا لآباد و پس جایز نیست نسخ آیتی و السابق بمعنی و الا
المودة فی القربی استثنائی منقطع است یعنی لیکن یاد میدهم شما را که دوست
دارید قرابتی که میان من و شماست پس این مزدی نیست که در مقابل ادای رسالت
باشد تا این آیت منافی باشد با آیت مذکوره که بآن استدلال منسوخ کرده اند
و ثعلبی گفته است در رد قایلین بنسخ و گفته است که در قبح قول ایشان کافیست که
که میگویند تقرب بخدا تعالی بطاعت و مودة پیغمبر و اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیه
منسوخ است انتهی و صحیح است آنکه گویند الا المودة فی القربی استثنای متصل

بدلیل صحیح

بدلیل صحیحی که ثنا و درست آورده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و تحقیق که خدای تبارک و تعالی
گردانید اجر مرا بر ایشان یعنی مزدرا مودة در قربی و من خواهم پرسید احوال شما را
یعنی اهل بیت و اقارب من و سلوکی که با شما کرده اند از ایشان در روز قیامت
و تتمه این مودت با جمیع این تقدیر بکار نیست **مقصد دوم** در اثبات این آیت متضمن
الست از طلب محبت اهل بیت نبوت و آنکه این محبت از کمال ایمان است و باید که تصحیح افتتاح
این مقصد بآیتی دیگر کنیم و بعد ذلک احادیثی که درین باب وارد است ایراد نمائیم قوله تعالی
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ
وُدًّا بدرستیکه آنکسانی که ایمان آوردند و اعمال پسندیده کردند سَيَجْعَلُ لَهُمُ
الرَّحْمَٰنُ وُدًّا زود باشد که پدید آید از برای ایشان خدا تعالی دوستی در دل
خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط چنانچه در صحیح مسلم آورده از حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه که پیغمبر فرمود هرگاه که خدای تبارک و تعالی بنده را از بندگان
خود را دوست دارد جبرئیل علیه السلام او را دوست دارد و منادی کند در میان
اهل آسمان که خدا تعالی فلان را دوست دارد شما هم دوست دارید پس اهل آسمان
ویرا دوست دارند و روایت کرده حافظ سلفی از محمد بن حنفیه رضی الله عنه که در تفسیر این
آیه گفته که باقی نماند مؤمنی یعنی هیچ مؤمن نیست مگر آنکه در دل او دوستی علی و اهل بیت
وی رضی الله عنهم هست و بصحت رسیده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده دوست
دارید مرا برای دوستی خدای عز و جل و دوست دارید اهل بیت مرا برای دوستی
من و اورا ذکر کرد ابن جوزی این حدیث را در علل متناهیه و هم است بیهقی و ابو الشیخ
و دیلمی روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت مؤمن نیست هیچ بنده تا آنکه

من دوست تر باشم نزد او از نفس وی و عترت و اهل بیت مرا دوست تر دارد از
نفس خود و ذات مرا دوست تر دارد از ذات خود و دیلمی روایت کرده که رسول الله صلی
الله علیه وسلم فرموده ادب کنید اولاد خود را بر سه خصلت اول بدوستی پیغمبر خود دوم بدوستی اهل
بیت آنحضرت سیوم بقراءت قرآن و بصحت رسیده که عباس رضی الله عنه شکوه کرد از قریش
که در وقتی که ملاقی ایشان شود از وی روی در هم میکشند و چون سخن میگویند و قتیکه
او رسید ترک سخن می نمایند رسول الله صلی الله علیه وسلم از استماع این سخن غضب فرمود
غضبی شدید چنانچه رنگ آنحضرت سرخ و رگ پیشانی آن بر آمده پر از خون گشت و گفت
بآن خدای که جان من بید قدرت اوست که داخل نشود ایمان در دل هیچ مؤمنی تا زمانی که دوست
دارد شما را جهة خدا و رسول وی و در روایتی دیگر که آن نیز بصحت رسیده وارد شده که فرمود
چیست حال قومی که سخن میکنند و چون شخصی از اهل بیت من میرسد قطع سخن مینمایند
والله که ایمان در دل هیچ مؤمن داخل نشود تا وقتیکه دوست دارد خویشان مرا از جهة
خدای تعالی و از جهة خویشی و قرابتی که با من دارند و در روایتی دیگر آنست که فرمود بآن خدا
که جان من بید قدرة اوست که در بهشت در نیاید یعنی ایشان تا وقتیکه ایمان آورند و ایمان
نیاورند تا وقتیکه دوست دارند شما را یعنی اهل بیت را جهة خدا و رسول او و ایا شما
الشفاعت من دارید و بنو عبد المطلب امید آن ندارند و در روایتی دیگر آنکه فرمود که ان
تجیری نخواهند رسید تا وقتیکه دوست دارند شما را برای خدا و برای خویشی من و در روایتی
دیگر فرمود مؤمن نیست احدی از ایشان تا وقتیکه دوست دارند شما را الجنة و دوستی من
ایا شما امید خود بهشت دارید بشفاعت و بنو مطلب امید ندارند و طرق این حدیث
بسیار است و تمام آنها را بیان نکردیم نقل است که دختر ابو لهب هجرت کرده بمدینه آمد بعضی

از قوم

از قوم وی بر آگفتند که این هجرت تو فایده بتو نمیدهد زیرا که تو بنت حطب الناری
آنگاه آن دختر این سخن را بعرض رسالت پناه رسانید آن حضرت صلوات الله علیه
از استماع این سخن غضبناک شد و زمانیکه بر منبر بود گفت چه قصه واقع شده است
قومی را که مرا ایذا میرسانند در باب قرابتان و خویشان من بدانید که هر کس قرابتان
و خویشان مرا رنجانید مرا رنجانیده است و هر کس که مرا رنجانید خدای تعالی را رنجانید
است روایت این حدیث ابن ابی عاصم و طبرانی و ابن منده و بیهقی بالفاظ متقاربه
کرده اند و نام این دختر در یک روایة دره وارد شده و در روایت دیگر سبیعه بنت
الست که مرد و اسم یک شخص است یا آنکه یکی از این دو لقب است و دیگری اسم یا آنکه اسم
دو زن است که این قصه متعدد بوده باشد از برای هر دو و هر دو لیست بروایت احمد و ابن
عبد البر که عمرو اسلمی که از اصحاب حدیبیه بود در رفاقت علی رضی الله عنه بجانب یمن رفت
و از وی غلظتی دیده چون بمدینه آمد شکوه او فاش کرد نزد مردم آنگاه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم وی را گفت والله که تو مرا رنجانیدی وی گفت پناه بخدا میبرم از آنکه ترا
برنجانم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بلی هر کس که علی را رنجانید مرا رنجانیده است
و ابن عبد البر زیاده کرده آنکه گفت هر کس علی را دوست دارد مرا دوست داشته است
و هر کس که علی را برنجاند مرا رنجانیده است و هر کس که مرا رنجانید خدای تعالی را رنجانیده است
و هم چنین بریده را این قصه واقع شد که در یمن رفیق علی بود رضی الله عنهما چون بمدینه
آمد بر علی رضی الله عنه غضبناک بود و میخواست که شکوه وی ظاهر سازد بسبب کنیزکی
که از خمس گرفته بود و بعضی دیگر گفتند که از این حکایت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرو از کن و غرض ایشان آن بود که علی رضی الله عنه از نظر رسول الله صلی الله علیه وسلم بیفتد

انفا فا رسول الله صلی الله علیه و سلم از ورای باب این حکایت شنید غضبناک بیرون
آمد و گفت چه حالست قومی را که تنقیص میکنند هر کسکه تنقیص علی کند مرا تنقیص کرده است
و هر کس مفارقت علی کند مفارقت من کرده است بدرستیکه علی از منست و من از
ویم او از طینت من مخلوق شده است و من از طینت ابراهیم مخلوق شده ام و من افضلم
از ابراهیم علیه السلام ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
یعنی برگزید اولاد پیغمبران را از آباء برگزیدهٔ ایشان بعضی از بعضی و خدای شنونده است باقوال
ایشان و دانا است باعمال ایشان ای بریده آیا نمیدانی که تقسیم علی بیشتر ازین کنیزک
بود که گرفته است الی آخر الحدیث الَّذِي رَوَاهُ الطَّبَرَانِي لیکن در سند
این حدیث حسین اشقر است و قبل ازین گذشت که وی شیعی است و در تشیع غلو
دارد و در حدیثی ضعیف وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت که لازم دانید بر خود
دوستی ما که اهل بیت نبوتیم بدرستیکه هر کس که بخدا واصل شود و حال آنکه دردوستی
ما بوده باشد در بهشت داخل خواهد شد بشفاعت ما بآن خدای که جان من در قبضهٔ قدرت
اوست که عمل بنده ویرا سودی نمیدهد مگر بمعرفت حق ما و موافق این حدیثست آنکه
کعب الاحبار و عمر بن عبد العزیز گفته اند که هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه او را شفاعتی هست
و ابو الشیخ و دیلمی روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس که حق
عترت من و حق انصار و حق عرب نداند پس او یکی از سه چیز است یا منافق است یا ولد
الزناست یا مردیست که مادرش در غیر طهر بوی حامله شده است و دیلمی روایت کرده
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کسکه خدا را دوست دارد قرآن را دوست دارد
و هر کسکه قرآن را دوست دارد مرا دوست دارد و هر کس که مرا دوست دارد اصحاب مرا

و قرابت

۲۴۹

و قرابت مرا دوست دارد و در آیت ششم بسیاری از احادیث که تعلق بما نحن
فیه دارد گذشت باید که رجوع کنی بآن آیت و ابو بکر خوارزمی روایت کرده که رسول الله
صلی الله علیه و سلم روزی بیرون آمد و روی مبارک آنحضرت نورانی بود و مثل ماه بدر
یعنی سفید و خوشحال بود آنگاه عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه از سبب آن پرسید
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که بشارتی بمن رسیده است از جانب پروردگار من
در باب برادر و ابن عمم و در باب دخترم که خدای عز و جل تزویج فرمود علی را بفاطمه رضی الله
عنهما و رضوان خازن را امر فرمود تا درخت طوبی را جنبانید آنگاه آن درخت
نوشتها بار آورد بعدد دوستان اهل بیت و در زیر آن درخت فرشتها
از نور آفرید و بدست هر فرشته یکی از آن نوشتها داد پس چون قیامت قایم
شود آن فرشتها در میان خلایق منادی کنند و هیچکس از دوستان اهل بیت
نماند مگر آنکه آن نامهٔ آزادی او از آتش دوزخ بدست وی دهند پس برادر و پسر
عم من و دختر من باعث خلاصی بسیاری از مردان و زنان امت من خواهند بود از
آتش دوزخ و روایت کرد ملا که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت دوست ندارد
ما را و اهل بیت نبوت ما را مگر مؤمن متقی و دشمن ندارد ما را و اهل بیت ما را مگر منافق
شقی و حدیث احمد و ترمذی قبل ازین مذکور شد که فرمود هر کس مرا دوست دارد
و این دو کس یعنی حسن و حسین و پدر و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود
و زیاده کرد ابو داود و آنکه فرمود و تابع سنت من باشد پس بدانکه ازین روایت معلوم
شود که مجرد محبت اهل بیت بی آنکه تابع سنت آنحضرت باشد هیچ فایده نمیدهد
بخلاف شیعه و روافض که زعم محبت دارند و از سنت آنحضرت اجتناب مینمایند

نوعی محبتی فایده بر آن مترتب نمیشود بلکه موجب وبال و عذاب الیم است در دنیا و در آخرت
و در آیت ششم از آیات فضایل اهل بیت صفات شیعه که محبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و اهل بیت ایشان نمیشود مبین بیان کرده‌ایم باید که رجوع کنی بآن او صاف با تکلمات این جماعت
که دوستی اهل بیت بگو دشنبه میه نهند و مخالفت سیرت ایشان می‌نمایند بنهایت
شقاوت و جهالت و حماقت و غباوت گرفتارند رزقنا الله تعالی
ذوات محبتهم و اتباع هدایهم آمین یا رب العالمین ا ما ا
حدیث که نقل کرده اند یا علی اہل شیعتنا یخرجون من قبورهم یوم القیمة
علی ما فیهم من الذنوب والعیوب وجوههم کالقمر لیلة
البدر حدیثی موضوع است و بسیاری از امثال این حدیث ابن جوزی در موضوعات
شمرده و ثعلبی در تفسیر قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
حدیثی طویل باین طریق بیان کرده و شیخ الحفاظ ابن حجر میگوید که آثار وضع بر آن حدیث
ظاهر و هویداست و حدیثی دیگر که روایت کرده اند که آنحضرت فرمود هر کس بدل ما را
دوست دارد و بدست و زبان خود اعانت ما کند او و ما در علیین خواهیم بود و هر
کس بدل ما را دوست دارد و بزبان اعانت ما کند و دست از ما باز دارد پس وی در
درجه که نزدیک بعلیین است خواهد بود و هر کس ما را دوست دارد بدل و باز دارد
زبان و دست خود را از ما در درجه که نزدیک بآن درجه است خواهد بود و در سند
این حدیث مردی رافضی است که در رفض غلو دارد و مردی دیگر که متروک است و لیث
او مقصد سیوم در الحاق این آیات اشارتست بآن از تحذیر و تخویف دشمنی اهل بیت
چنانچه بصحت رسیده که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بآن خدای که نفس من بید قدرة

است که دشمن دارد ما را و اهل بیت ما را هیچکس مگر آنکه خدای تبارک و تعالی او را در دوزخ
در آورد و امام احمد مرفوعا روایت کرده که گفت هر کس که دشمن دارد اهل بیت را
بس او منافق است و امام احمد و ترمذی از جابر رضی الله عنه روایه کرده اند که گفت
ما منافقان را نمی‌شناختیم مگر بدشمنی ایشان با علی رضی الله عنه و حدیث مَنْ
اَبْغَضَ اَحَدًا مِنْ اَهْلِ بَیْتِی فَقَدْ حَرَمَ شَفَاعَتِی موضوع
است و همچنین حدیث مَنْ اَبْغَضَنَا اَهْلَ الْبَیْتِ حَشَرَهُ اللهُ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَهُودِیًّا وَاَنْ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
موضوعست چنانکه ابن جوزی و عقیلی گفته و احادیثی که قبل ازین گذشت و بعد ازین
خواهد آمد مستغنی میسازد ما را ازین دو حدیث موضوع و طبرانی ضعیف از حسن رضی الله
عنه مرفوعا روایه کرده که دشمن ندارد ما را و حسد نورزد با ما هیچکس مگر آنکه روز قیامت
او را منع کنند از حوض کوثر بتازیانها که از آتش باشد و در یک روایه ضعیف از وی
از حماد قصه طویله آنکه شخصی را گفت تو علی است میکنی و الله که اگر بر حوض وارد شوی علی
رضی الله عنه ابا نمیکند و [illegible] بتازیانه زده باشد و دستها بالا برده منع کفار و منافقان
میکرده باشد از حوض رسول الله صلی الله علیه وسلم و این قول صادق مصدوق محمد است
صلی الله علیه وسلم و طبرانی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
روز قیامت یا علی ترا عصائی از عصاهای بهشت بوده باشد بآن عصا منافقان را از حوض
منع میکرده باشی و احمد بن حنبل روایه کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود عطا
کرده شدم در باب علی رضی الله عنه پنج چیز که نزد من دوستتر است از دنیا و ما فیها یکی آنکه
او نزد خدا تعالی باشد در روز قیامت تا وقتیکه از حساب فارغ شود یعنی در موقف عرصات

از اول تا آخر حاضر خواهد بود دوم آنکه لواء احمد در دست او باشد آدم و اولاد او همه
در زیر آن باشند سیوم آنکه در حوض من خواهد ایستاد که هر کرا از امت من شناسد
وی را بدهد الحدیث و صدیقی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه را گفت اعدای تو
بر حوض وارد شوند حال کونی که تشنه باشند و غل در گردن و دستهای ایشان باشد
قبل ازین مذکور ساختیم و دیلمی مرفوعا روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود بغض بنی هاشم و انصار کفر است و بغض عرب نفاق است و بصحت رسیده نزد حاکم
که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ای بنی هاشم در خواستم از خدا تعالی برای شما
سه چیز آنکه قایم شما را ثابت دارد و گمراه شما را هدایت دهد و جاهل شما را عالم
گرداند و در خواستم از خدا تعالی که شما را جواد و در یک روایت شجاع و شدید
البأس و نجیب و رحیم گرداند پس اگر مردی قدمین خود را جمع سازد و میان رکن و مقام
و صلوات و صیام بجای آورد آنگاه بخدا تعالی واصل شود حال کونی که اهل بیت
محمد را صلوات الله علیه و علیهم دشمن دارد هر آینه بدوزخ خواهد رفت و بصحت رسیده است ایضا که رسول
الله صلی الله علیه و سلم گفت شش تن اند که ایشان را لعنت کرده ام و خدا تعالی ایشان را
لعنت کرده و جمیع پیغمبران آمین گفته اند اول کسیکه زیاده کند در کتاب الله چیزی را
دوم کسیکه اعتقاد بقضا و قدر خدا تعالی نداشته باشد تکذیب آن کند سیوم کسیکه
تسلط یابد بر امت من بجبروت تا ذلیل گرداند کسیکه خدا تعالی او را عزیز ساخته است
و عزیز سازد کسیکه خدا تعالی او را ذلیل گردانیده چهارم کسیکه حلال داند چیزی را
که خدا تعالی آنرا حرام ساخته و در یک روایت المستحل حرم الله پنجم کسیکه حلال داند از عترت
من آنچه خدا تعالی آنرا حرام ساخته ششم کسیکه ترک سنت من کند و در یک روایت زیاده کرده اند

هفتم آنکه

هفتم آنکه در غنیمت کسی استئثار سازد و بتسویت تقسیم نکند و امام ابو حاتم از امام ابو جعفر
نقل کرده اند که او میگفت ای مردمان سب علی رضی الله عنه و اهل بیت مکنید بدرستیکه
مردی از همسایهای از کوفه آمد و گفت آیا نمیدانید این فاسق بن فاسق را که خدای او را
کشته مراد وی حسین بن علی بود رضی الله عنهما در این اثنا خدا تعالی دو کوکب را
بر چشمهای وی انداخت و بصر او را محو ساختند تنبیه قاضی عیاض رحمه الله در شفا
عبارتی ایراد فرموده و حاصل آن عبارت آنست که هر کس سب کسیکه از ذریت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم کند و قرینه بر آن نصب نکند که رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن
بیرون رود حکم آن قتل است و از احادیث سابقه وجوب محبت با اهل بیت و تحریم
بغض و عداوت ایشان معلوم شد و بیهقی و بغوی تصریح بلزوم محبت اهل بیت کرده
اند چنانچه پیش ازین مذکور شد که محبت ایشان از فرایض دین است و شافعی رضی الله
عنه نص بر این معنی کرده است در شعریکه از وی منقولست شعر یا اهل بیت رسول الله
حبکم فرض من الله فی القرآن انزله و در توثیق عری الایمان آورده از امام حرانی
کلامی نقل کرده که حاصل کلام آنست که خواص علما در دل خود مرتبی تامه از جهت محبت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم می یابند باز از جهت محبت ذریت آنحضرت بواسطه علم ایشان
بپاکیزگی و برگزیدگی نطفه کریمه آنحضرت باز از جهت اولاد عشره مبشره باز اولاد
بقیه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و امروز ایشان احسان می بینند که قبل ازین
بپدران ایشان را رسیده بودند و سزاوار آنست که چشم بپوشند از اعتقاد ایشان و اگر
یکی از اهل بیت بواسطه بدعتی یا غیر آن فاسق بوده باشد افعال او را دشمن دارند نه
ذات او را زیرا که بضعه رسول الله صلی الله علیه و سلم است و اگر چه بچند واسطه بوده باشد

وابوسعد در شرف النبوة وابن مثنی روایة کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
ای فاطمه بدرستیکه خدا تعالی غضب میفرماید برای غضب تو و خوشنود میشود برای
خوشنودی تو پس اگر کسی ایذای یکی از اولاد فاطمه رضی الله عنها کند متعرض خطری عظیم
که سبب غضب اوست شده باشد و هر کسیکه دوست دارد ایشانرا متعرض رضا و خوشنودی
او شده باشد دیگر آنکه هرگاه که علما تصریح کرده اند که سزاوار آنست که اکرام ساکنان بلده
رسول الله صلی الله علیه وسلم کنند اگرچه از ایشان بدعتی یا مثل آن چیزی صادر شده
بنابر رعایت حرمت جوار شریف آنحضرت پس اکرام و محبت و ذریت آنحضرت که جگر
گوشه آنحضرت اند بطریق اولی خواهد بود و مرویست که در قوله تعالی وکان ابوهما
صالحا مینا غلامین یتیمین و مینا پدران صالح ایشان که محافظت آن کرده هفت
پایه پدر بوده و ازین جهة جعفر صادق رضی الله عنه فرمود احفظوا فینا ما حفظ
العبد الصالح فی الیتیمین وما اسعد ذریة محمد صلی الله
علیه وسلم **مقصد چهارم** در آنجا آیت اشارتست بان از ترغیب بصله اهل
بیت و سرور ساختن ایشان دیلمی مرفوعا روایة کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت هر کسیکه میخواهد که بمن توسل شود و برا نعمتی نزد من باشد که بسبب آن در روز
قیامت از برای او شفاعت کنم باید که با اهل بیت من پیوندد و ایشانرا خوشحال
سازد و از عمر رضی الله عنه از چند طریق اسناد وارد شده که زبیر رضی الله عنه گفت
بیا تا باتفاق یکدیگر بعیادت حسن رضی الله عنه رویم و زبیر را الکتی در آمدن واقع شد
آنگاه عمر رضی الله عنه گفت آیا نمیدانی که عیادت بنی هاشم فرض است و زیارت
ایشان نافله یعنی تاکید بمعنی در اینها زیاده است از غیر ایشان و حقیقة فرض نیست

اراده نکرده است پس این قول از وی برحد قول رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرموده
فسل هو واجب است و خطیب مرفوعا روایة کرده که مردم از برای مردم برمی خیزند مگر
بنی هاشم که ایشان بر نمی خیزند از کسی و طبرانی روایة کرده که هر کسیکه و برا نعمتی و عطای
بر یکی از اولاد عبد المطلب باشد و در دنیا جزا و مکافات آن نیافته است پس من
کفیل آن در قیامت و برای مکافات آن هم زمانی که ملاقی من شود و ثعلبی زیاده کرده آنکه گفت و
حرام است بهشت بر کسی که ظلم کرد بر من در باب اهل بیت من و رنجانید مرا در باب عترت
من تا آخر و در سند آنچه ثعلبی روایة کرده کذابی هست و در حدیثی ضعیف وارد شده که
گفت چهار کس اند که در روز قیامت من شفیع ایشان خواهم بود اول کسیکه ذریت
مرا اکرام نماید دوم کسیکه حاجت ایشان برآورد سیوم کسیکه سعی در امور ایشان
کند وقتیکه مضطر باشند با آن چهارم کسیکه بدل و زبان محبت ایشان داشته و متلا روایة
کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوذر را فرستاد بطلب علی رضی الله عنهما
چون بخانه وی آمد دید که آسیائی میگردد و با آن کسی نیست چون بیرون
آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را از آن معنی آگاه کردانید آنگاه رسول الله صلی
علیه وسلم فرمود آیا نمیدانی ای ابوذر که خدا تعالی را فرشتگان هست که سیاحت
میکنند در روی زمین و موکلند بمعونت آل محمد صلوات الله علیه و الشیخ
روایت کرده از جماعت حدیثی طویل که ایها الناس بدرستیکه فضل و شرف و منزلت
و ولایت مر رسول الله راست و ذریت آنحضرت را پس شما بسخنان
باطل از راه نروید **مقصد پنجم** در آنجا آیت اشارتست بان از مزید توقیر
و تعظیم و ثنای بر اهل بیت و ازین جهة است که سلف تعظیم و توقیر اهل بیت

بسیار بکرده اند خاطر اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که نبی هم هستند اسباب اکرام مینمود
چنانچه گذشت و خلفاء راشدین و کسانیکه بعد از ایشان بودند همین نهج عمل نمودند
چنانچه بخاری در صحیح خود از ابوبکر رضی الله عنه روایت کرده که گفت آن خدای
که جان من در قبضه قدرة اوست که پیوستن و احسان نمودن با خویشان رسول الله
صلی الله علیه وسلم دوستر است نزد من از آنکه بخویشان خود پیوندم و در یک
روایة دوستر اند نزد من از قرابتان من روایتی دیگر آنکه گفت والله که اگر شما
پیوندم و احسان در حق شما کنم دوستر است نزد من از آنکه بقرابتان خود پیوندم و در حق
ایشان احسان کنم چرا که شما قرابت و اهل بیت رسول الله آیید و از جهت آنکه حق عظیم
خدای تبارک تعالی ثابت و لازم گردانید هست از برای آنحضرت بر هر مسلمانی
و این کلام از ابوبکر رضی الله عنه وقتی صادر شد که عذر فاطمه رضی الله عنها منع خواست
از منع ترکه آنحضرت یعنی بنابر حدیث نَحْنُ مَعَاشِرَ الْاَنْبِیَاءِ لَا
نُوْرَثُ مَا تَرَکْنَا صَدَقَةً چنانچه در ذکر شبهها بسط سخن در این باب مذکور شد
و بخاری ایضا از ابوبکر رضی الله عنه روایت کرده که گفت محافظت کنید محمد را
صلوات الله علیه در باب اهل بیت آنحضرت و بصحة رسیده بروایت بخاری از ابوبکر
رضی الله عنه نیز که حسن را بگردن خود نشانده بود و با علی رضی الله عنهما میرفت میگفت
میگفت بِاَبِی شَبِیْهًا بِالنَّبِیِّ لَیْسَ شَبِیْهًا بِعَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ یَضْحَکُ
یعنی پدرم فدای تو باد ای حسن که مطلق مشابهت برسول الله صلی الله علیه وسلم دارد
و مشابهت به پدر خود ندارد و علی رضی الله عنه تبسم می نمود و موافق این حدیث است قول
انس رضی الله عنه چنانچه در بخاری روایة کرده که گفت هیچ کس شبیه تر از حسن رضی الله عنه

رسول الله

برسول الله صلوات الله علیه نبود ولیکن این قول از انس رضی الله عنه در باب حسین رضی الله
عنه نیز وارد شده و طریق جمع میان این دو قول از انس قول علی رضی الله عنهما است چنانچه
ترمذی و ابن حبان از وی روایت کرده اند که گفت حسن از سر جانب تا سینه اشبه است
برسول الله صلی الله علیه وسلم و حسین رضی الله عنهما برسول الله صلوات الله علیه اشبه است
در باب اعضاء که اسفل است از سینه وارد شده هست البغوی روایة چنانچه از بنی هاشم
و غیر هم کم ایشان برسول الله صلوات الله علیه مشابه بوده اند و در شرحی که مصنف
رحمه الله بر شمایل ترمذی نوشته تعداد آن جماعت هست و دارقطنی روایت کرده
در وقتیکه ابوبکر رضی الله عنه بر منبر رسول الله صلوات الله علیه وسلم بود حسن رضی الله
عنه آمد و گفت فرود آی از جای پدر من ابوبکر رضی الله عنه گفت راست گفتی و الله
که این جای پدر تست آنگاه حسن رضی الله عنه را برداشت و در کنار خود نشانید
و گریه کرد و بعد از آن علی رضی الله گفت و الله که صدور این سخن از حسن برای قرار
داد من نبود و ملکه بخاطر خود رسیدش چنین رسید ابوبکر رضی الله عنهما گفت و الله که من
ترا متهم بامثال این نساختم پس نظر کن در محبت ابوبکر و تعظیم و توقیر وی حسن را رضی الله
عنهما در وقتیکه وی را در کنار خود نشانید و گریه کرد و حسین را مثل همین قضیه با عمر
رضی الله عنهما واقع شد وقتیکه بر منبر بود و عمر رضی الله عنه و نیز گفت و الله که این
منبر پدر شماست نه منبر پدر من آنگاه علی رضی الله عنه گفت و الله که من امر را امر نکرده
بودم باین سخن عمر رضی الله عنه گفت و الله که شما را باین معنی متهم نداشتم و در روایت
ابن سعد آمده که عمر حسین رضی الله عنهما را گرفت و بپهلوی خود نشانید گفت آیا موی
بر سر ما رسته مگر بسبب پدر شما یعنی نعمت یافته ام مگر بسبب آنحضرت صلوات الله علیه

و عسکری از انس رضی الله عنه روایت کرده که گفت زمانی که رسول الله صلی الله علیه و سلم
در مسجد بود و درین اثنا علی رضی الله عنه آمد و چون سلام کرد ایستاده تا جایی دید بنشیند
و رسول الله در وجوه اصحاب نظر میفرمود تا ببیند که کدام یک از ایشان جای وی را
میدهد آنگاه ابوبکر رضی الله عنه که از دست راست آنحضرت نشسته بود از جای خود دور
شده گفت یا ابا الحسن اینجا بنشین آنگاه علی رضی الله عنه میان آنحضرت و میان
ابوبکر رضی الله عنه نشست و رسول الله صلی الله علیه و سلم ازین معنی مسرور و مبتهج شده
گفت ای ابوبکر رضی الله عنه فضیلت اهل فضل کسی نمی داند مگر اهل فضل و ابن شاهین
روایت کرده از عایشه رضی الله عنها که ابوبکر مثل همین از برای عباس رضی الله عنهما
نیز بفعل آورده و درین باب بر روی آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه کرده و چنانچه
بغوی از عایشه رضی الله عنها نقل کرده که گفت امری عجیب از آن حضرت در باب تعظیم
عم خویش عباس رضی الله عنه مشاهده کردم و دارقطنی روایه کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم
در زمانی که می نشست ابوبکر از جانب یمین آنحضرت می نشست و عمر از جانب یسار و عثمان
رضی الله عنهم که کاتب سر آن حضرت بود از جانب مقابل می نشست و زمانی که عباس
بن عبد المطلب می آمد ابوبکر برخاسته عباس را رضی الله عنهما بجای خود می نشانید
و ابن عبد البر روایه کرده که صحابه فضل عباس رضی الله عنه میدانستند بنا بر این
و بر این تقدیم میداشتند و برای مشورت او عمل میکردند و ابوبکر رضی الله عنه نظر
بر روی علی رضی الله عنهما بسیار میکرد و وقتی عایشه رضی الله عنها از سبب این سؤال کرد ابوبکر
رضی الله عنه گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که میگفت نظر بر روی
علی کردن عبادتی هست و قبل ازین این حدیث گذشته و مذکور شد که صدیق

رسیت و بروایت ابن سمان روایت که چون ابوبکر رضی الله عنهم شش روز بعد از وفات
آنحضرت بزیارت قبر آن حضرت صلوات الله علیه آمدند علی رضی الله عنه گفت ای خلیفه
رسول الله پیش شو ابوبکر رضی الله عنه گفت تقدم نمیکنم بر مردی که شنیدم از رسول الله
صلی الله علیه و سلم که در حق وی گفت منزلت علی نزد من همچو منزلت من است نزد
پروردگار من و دارقطنی از شعبی روایت کرده که گفت در اثنائی که ابوبکر نشسته بود
علی رضی الله عنهما از دور پیدا شد چون ابوبکر رضی الله عنه او را دید گفت هر که
خوشحال میشود از آنکه کسی را ببیند که منزلت او از جمیع مردم زیاده باشد و قرابت او و حالت
او و فضل او و از همه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم زیاده باشد باید که نظر کند باین شخص
که می آید و ابن الفضل دارقطنی روایه کرده که عمر مردی را دید که مذمت علی رضی الله عنهما میکرد
آنگاه باوی گفت ویحک اتعرف علیا هذا ابن عمه و اشار الی
قبره صلوات الله و سلامه علیه ما اذیت الا هذا فی قبره
چنانچه پیشتر گذشت در مسئله افتاده آیا علی را رضی الله عنه می شناسی و اشارت
بقبر آنحضرت کرده گفت این پسر عم و الله که باین مذمت وی پیغمبر را در
قبر وی رنجانیدی و در روایه آنکه گفت اگر علی رضی الله عنه را دشمن داری که ایذای پیغمبر صلی الله
علیه و سلم کرده در قبر و سند این روایه ضعیف است و ابن مسیب رحمه الله روایه کرده
که عمر رضی الله عنه گفت باید که محبت و مودت اشراف داشته باشید و عرض خود
از مجالست سفله و از ایشان اعراض کنید و بدانید که شرف تمام نمیشود بولایت و محبت
علی رضی الله عنه و در بخاری آورده که عمر در وقتیکه قحط و کم بارانی میشد بعباس رضی الله
عنهما دعاء استسقا مینمود و میگفت اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا

محمد صلی الله علیه وسلم اذا قحطنا فتسقینا وانا نتوسل
الیک بعم نبینا فاسقنا بار خدایا ما قبل ازین بپیغمبر خود محمد صلوات الله علیه را
متوسل شدیم در ایام قحط تا بشفاعت آنحضرت باران عطا میفرمودی بما و الحال عم
پیغمبر خود عباس رضی الله عنه را وسیله میسازیم وامید عطاء باران بدرگاه تو داریم بعد از ان
خدای تبارک و تعالی رحمت بی نهایت مرحمت میفرمود و در تاریخ دمشق آورده که در
سال هفدهم از هجرت در مدینه طیبه قحط و کم بارانی واقع شد و مردم مکرر بدعای
استسقا بیرون رفتند و باران نیامد آنگاه عمر رضی الله عنه گفت فردا بکسی استسقا
خواهم نمود که خدای تعالی دعائی او را قبول فرموده باران بفرستد چون وقت صبح شد
عمر بخانه عباس رضی الله عنهما رفت و گفت التماس آنست که با ما بنماز استسقا بیرون آئی
عباس رضی الله عنه گفت بنشین و کسی نزد بنی هاشم فرستاد که طهارت کنید و
جامهای پاک بپوشید و بیائید و چون آمدند عباس رضی الله عنه خوشبوی طلب
فرموده همه را مطیب ساخته بیرون آمد و علی پیش پیش وی میرفت و حسن از جانب راست
و حسین از جانب چپ و باقی بنو هاشم از عقب وی بودند و گفت ای عمر دیگران را
با ما مخلوط مساز چون بنمازگاه آمد بایستاد و حمد و ثنای باری تعالی بجای آورد و این
دعا بخواند اللهم انک لم تؤمرنا و علمت ما نحن عاملون
قبل ان تخلقنا فلم یمنع علمک فینا عن رزقنا اللهم کما
تفضلت علینا فی اوله فتفضل علینا فی آخره بار خدایا ما را از
کتم عدم بظهور آوردی بی آنکه ما را از ان تصرفی و قدرتی بوده باشد و باعمال ما عالم
بودی پیش از آنکه ما را بیافریدی و این علم تو باعمال ما منع رزق نکردی بار خدایا چنانکه

در بدو

در بدو خلقت بر ما تفضل فرمودی در آخر بر ما تفضل فرما جابر گوید هنوز بجای خود نرفته
بودیم که باران ریخت بر ما چنانچه بمنازل خود در میان آب میرفتیم آنگاه عباس
رضی الله عنه گفت انا المستقی ابن المستقی ابن المستقی ابن
المستقی ابن المستقی خمس مرات یعنی من خود دعاء باران کردم
خدای تعالی دعائی مرا قبول فرموده باران فرو فرستاد و پدر آنکه که عم پدر بهمین صفت بود
و این کلام از وی اشارتست بآنچه مرویست که عبد المطلب پنج نوبت دعاء استسقا
کرد و باجابت مقرون شد و حاکم روایت کرد که عمر چون بعباس رضی الله عنهما استسقا
نمود خطبه خواند و گفت ایها الناس بدانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم عباس را
بجای پدر میدید که ولد والد را بیند و تعظیم و توقیر وی مینمود و سوگند او را راست
میداشت ای مردمان باید که شما اقتدا کنید برسول الله صلی الله علیه وسلم در باب عم
آنحضرت عباس رضی الله عنه و وی را وسیله خود سازید در مهمی که بشما نازل شده
است و ابن عبد البر از چند وجه از عمر رضی الله عنه روایت کرده که چون بعباس استسقا
نمود گفت بار خدایا ما بسبب عم پیغمبر تو بتو تقرب میجوئیم و وی را شفیع خود میسازیم
پس نگاه داشت وی فرما بسبب پیغمبر خود هم چنانچه حفظ غلامین یتیمین فرمودی
بسبب صلاح پدر ایشان و ما روی بدرگاه تو آورده ایم و طلب آمرزش میکنیم بیامرز
ما را و در روایت ابن قتیبه آنست که گفت بار خدایا ما تقرب میجوئیم و وسیله عم
پیغمبر تو و بقیه پدران وی و کثرت رجال وی چرا که تو در قرآن مجید فرموده و قول
تو حق است و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة
وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا پس چنانکه حفظ غلامین

تنیمین بسبب صلاح پدر ایشان فرمودی محافظت فرزندان پیغمبر خود در اسباب پیغمبر خود
صلوات الله وسلامه وعلیه فرما که است پیغمبر عم آنحضرت را شفیع خود ساختن و بدرگاه
تو آوردیم و ابن سعد روایت کرده که کعب الاحبار عمر رضی الله عنه را گفت که بنی
اسرائیل وقتیکه در میان ایشان قحط می افتاد قرابت پیغمبری از برای ایشان دعای
استسقا میکرد عمر گفت عباس رضی الله عنه حاضر است بیا بیا تا نزد وی رویم آنگاه
عمر نزد عباس رضی الله عنهما آمده گفت ای ابو الفضل می بینی که مردم بچه بلیتی گرفتارند
اند دو دست عباس رضی الله عنه گرفته او را پهلوی خود بر منبر نشانید و گفت بار
خدایا بسوی تو متوجه شده ایم بوسیلهٔ عم پیغمبر تو باز عباس رضی الله عنه دعا کرد و
بر روایت ابن عبد البر که عباس نگذشت بر عمر و عثمان رضی الله عنهم وقتی که سوار باشند
مگر آنکه فرود می آمدند تا زمانی که عباس رضی الله عنه از میان ایشان میگذشت بعد از آن
سوار شدندی بنا بر آنکه مکروه میداشتند که عم رسول الله صلوات الله علیه پیاده باشد
و ایشان سوار و زبیر ابن بکار از ابن شهاب روایت کرده که ابوبکر و عمر رضی الله
عنهما در زمان خلافت هیچ کدام از ایشان سوار در راه ملاقی عباس رضی الله عنه
نشدند مگر آنکه فرود می آمدند و مرکوب خود را بکسی میدادند که میکشید و خود همراه عباس
رضی الله عنه می آمدند تا منزل یا مجلس بعد از آن مفارقت مینمودند و ابن ابی دینار روایت
کرده که وقتیکه عمر رضی الله عنه اراده تقسیم غنایم و تعیینات مردم میکرد و بر گفتند که
ابتدا بنفس خود کن عمر رضی الله عنه از منع ابا و امتناع نمود و ابتدا با قارب رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود و ایشان بقبیله خود نکرد مگر بعد از پنج قبیله و از برای
اهل بدر پنج هزار درهم مقرر کرد و از جهت کسانیکه در اسلام مساوی ایشان بودند بلکن

در بدر حاضر بودند پنجهزار درهم مقرر داشت از برای عباس رضی الله عنه دوازده
هزار قرار داد و از برای حسین رضی الله عنه آن مقدار که از جهت پدر ایشان تعیین
کرده بود مقرر داشت و ازین جهة است که ابن عباس گفته که عمر حسین را دوست
میداشت رضی الله عنهم زیرا که در تعیین عطائی که اموال ایشان را بر اولاد خود تفضیل
داد و این ضعیف در ذکر احادیث فضایل عمر رضی الله عنه بیان نمودیم که دارقطنی
روایت کرده که عمر فاطمه رضی الله عنها را گفت که ما از خلایق کسی را دوستتر از پدر تو صلوات الله
علیه ندانستیم و بعد از پدر تو نزد ما دوستتر از تو کسی نیست و ایضا دارقطنی روایت
کرده که روزی عمر پرسید که علی رضی الله عنهما کجاست گفتند بجانب صحرا رفته است
بر زمینی که ملک وی است عمر رضی الله عنه اصحاب خود را گفت بیائید تا ما نیز بجانب
او توجه نمائیم چون رفتند دیدند که علی رضی الله عنه در آن زمین کاری میکند ایشان
نیز موافقت نموده ساعتی آنجا کار کردند بعد از آن نشسته از هر جا سخنان میکردند
علی رضی الله عنه گفت ای امیر المؤمنین اگر قومی از بنی اسرائیل نزد شما آیند و یکی
از ایشان گوید که پسر عم موسی علیه السلام ام آیا او را بر باقی اصحاب اختیار میکنید و تعظیم
و تکریم وی از جمیع ایشان بیشتر مینمائید عمر گفت بلی علی رضی الله عنهما گفت پس
والله که برادر رسول الله و ابن عم آنحضرت ام راوی گوید آنگاه عمر رضی الله عنه ردا
از دوش خود برداشت بگسترانید و بتکلف تمام علی رضی الله عنه را بر بالای ردا نشانید
و گفت والله که در همین مقام خواهی نشست تا وقتیکه از یکدیگر جدا شویم و علی
رضی الله عنه در بالای ردا نشسته بود تا وقتیکه متفرق شدند و بدانکه علی رضی الله
عنه از این کلام ازین جهة کرد که بر حضار مجلس روشن گرداند که این آمدن عمر

کفت که این مرد میان ما حکم میکند ما حکم وی قبول نداریم آنگاه عمر رضی الله عنه از جای
خود برجست و ردای او را در کردن وی میکشید و میگفت وی را نمیدانی که این کیست
که این مولای من و مولای هر مومنی است و هر کسی که او مولای وی نباشد مومن نیست
و امام احمد روایت کرده که مردی از معاویه مسئله پرسید معاویه گفت از علی سوال
کن که اعلم است از من گفت ای امیر المومنین جواب تو او دوستتر میدارم از جواب علی
معاویه رضی الله عنهما گفت بد گفتی آیا تو مکروه میداری مردی را که رسول الله صلی الله
علیه و سلم عزیز کرد او را بالعلم و در باب او گفت أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ
مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي و عمر رضی الله عنه هرگاه که
چیزی بروی مشکل میشد از علی رضی الله عنه فرا میگرفت و غیر امام احمد دیگران نیز مثل
این روایت کرده اند لیکن بعضی از روات زیاده کرده اند آنکه معاویه با آنمرد
گفت خیز از این مجلس لا اقام الله رجلیک و اسم او از دیوان محو کرد
و گفت عمر رضی الله عنه از وی سوال میکرد و مسایل فرا میگرفت از وی و من حاضر
بودم و فیصله مسئله بر عمر رضی الله عنه مشکل شده بود و وی میپرسید که ابا علی رضی الله عنه
در انجا حاضر هست یا نه نقلست که زید ابن ثابت رضی الله عنه نماز گذارد و بر جنازه
مادر خود هم چنانکه ابن عبد البر روایه کرده و بعد از فراغ از نماز استر وی نزدیک آوردند
که سوار شود و ابن عباس رضی الله عنهما حاضر بود و رکاب وی گرفت زید گفت
بگذار ای پسر عم رسول الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت اینچنین امر کرده اند ما را
که نسبت بعلما فعل آریم و ابن عباس از زید ابن ثابت رضی الله عنهم علم فرا میگرفت
آنگاه زید ابن ثابت دست او را بوسه داد و گفت ما نیز اینچنین مأموره شده ایم که نسبت

بمردوی و کار کردن وی در آن زمین باتفاق علی رضی الله عنهما بانکه خلیفه و امیر مومنان
بود جمیع اینها بواسطه قرابتی است که با رسول الله صلی الله علیه و سلم دارد و لهذا عمر
چون این سخن از علی رضی الله عنه شنید در تعظیم و تکریم مبالغه نمود و وی را بر بالای ردای خود
نشانید و ایضا دار قطنی روایت کرده که وقتی عمر از علی رضی الله عنهما سوالی کرد
و وی جواب داد آنگاه گفت پناه بخدا میگیرم از آنکه پس زنده باشم و در میان شما تو نباشی ای
ابو الحسن و نیز دار قطنی روایت کرده که عمر را گفتند که تو با علی رضی الله
عنهما نوعی خاص سلوک میکنی و با باقی اصحابه این نوع سلوک نمی نمائی عمر گفت بدرستیکه
علی رضی الله عنه مولای من است چنانکه قبل ازین گذشت و ایضا روایت کرد
دار قطنی که روزی حسن نزد عمر رضی الله عنهما آمد و اذن دخول خواست و هنوز اذن او
حاصل نشده بود که عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما رسید اذن خواست و اذن وی نیز
حاصل نشد آنگاه حسن رضی الله عنه رفت بعد از آنکه عمر رضی الله عنه بآمدن وی واقف شد
وی را طلب نمود و چون آمد عمر از سبب رفتن پرسید حسین رضی الله عنهما گفت ای امیر المومنین
چون دیدم که عبد الله را اذن حاصل نشد با خود گفتم که مرا نیز اذن نخواهد شد ازینجا
بازگشتم عمر رضی الله عنه گفت تو سزاوارتری باذن از عبد الله که این سبب
و آنها اثبات شعر بر روس کرده است بعد از خدا تعالی کسی دیگر غیر شما یعنی نگفت (?)
نیافته ایم بعد از خدا تعالی مگر از شما و در روایتی دیگر هم از دار قطنی آنکه گفت
ای حسن و حسین بیکی می آید اذن نخواهید شما را احتیاج باذن نیست و ایضا دار قطنی روا
کرده که دو اعرابی با یکدیگر که اختلاف داشتند و مرافعه آن نزد عمر آوردند عمر علی را
رضی الله عنهما اذن داد و گفت میان ایشان حکم کن چون حکم کرد یکی از آن دو کس

لکن

با اهل بیت پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم باین طریق عمل نمائیم و بصحت رسیده از ابن عباس
رضی الله عنهما که وی از برای اخذ حدیث بخانه بعضی از صحابه رفته بود و چون
مشاهده نموده که او شغل دارد یا بکسی سخنی میگوید ردای خود در ابر در خانه او انداخته
بر آن تکیه کرد چنانچه بواسطه کثرت ریاح گرد و خاک بسیار بر روی وی نشسته
بود و چون آن صحابی بیرون آمد و ویرا دید گفت پسر عم رسول الله چه حاجت تشریف
ارزانی داشته اید چرا کسی نفرستاده و بدیدن ما نخواسته که ما بخدمت می آمدیم ابن عباس
رضی الله عنهما گفت من بآمدن نزد شما اولی ترم یعنی بواسطه آنکه میخواهم که علم را
از شما فرا گیرم نقلست که ابن عباس با معاویه رضی الله عنهم بسفر حج میرفت و معاویه را
کوکبه و جماعت خود جدا بود و ابن عباس رضی الله عنهما را نیز جماعت خود از طلبه
علم جدا بود و مرویست که چون عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه بر مدینه والی بود عبدالله
بن حسن بن حسن رضی الله عنهم را گفت اگر شما را حاجتی بوده باشد رقعه بمن نویسید
بواسطه آنکه شرم می آید مرا از خدا تعالی که شما را بر در خانه من ببیند و چون فاطمه بنت
علی رضی الله عنهما نزد وی رفتی هر کسیکه در خانه وی بودی بیرون کردی و گفتی که بر روی
زمین اهل بیتی دوستتر از شما نزد من نیست و شما نزد من دوستتر اید از اهل
بیت من و در شفا از ابوبکر عیاش نقل کرده که وی گفت اگر ابوبکر و عمر و علی رضی الله
عنهم بحاجتی نزد من آیند ابتدا بقضاء حاجت علی رضی الله عنه میکنم قبل از حاجت ابوبکر
و عمر رضی الله عنهما بواسطه خویشی او با رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر از آسمان
بر روی زمین افتم مرا بهتر و دوستتر است از آنکه مقدم دارم علی را بر ابوبکر
و عمر رضی الله عنهم نقلست که جعفر بن سلیمان عباسی زمانی که والی مدینه شده بود از جانب

ابوجعفر

ابوجعفر منصور عباسی مالک رضی الله عنه را تازیانه چند زد که بیهوش شد و او را برداشتند
از مجلس و چون بهوش باز آمد گفت شما را گواه ساختم که من زننده خود را حلال
کردم بعد از آن از وی سؤال کردند که سبب چه بود که جعفر را حلال کردی با آنکه آزار بسیار
از وی بتو رسید مالک رضی الله عنه گفت ترسیدم که بمیرم و مرا شرم می آید که بخدمت
پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه باین طریق روم که بعضی از اهل بیت آنحضرت بسبب ما
بدوزخ روند و چون منصور خلیفه بمدینه آمد با وی گفت که قصاص خود از جعفر بکن
مالک گفت پناه بخدا میبرم از آنکه از وی قصاص طلبم بخدا که تازیانه بر من بلند
نشد مگر آنکه او را حلال کردم از جهت قرابتی که وی با رسول الله صلی الله علیه و سلم دارد
و عبدالله بن حسن مثنی ابن حسن سبط رسول الله وقتیکه در حداثت سن بوده طرّه دراز
داشته بود یعنی موی سر وی تا بناگوش رسیده بود نزد عمر ابن عبدالعزیز آمده عمر رضی الله
عنه چون ویرا دید بجای خود برخاسته استقبال وی نمود آنگاه قوم وی ملامت
او را بسبب این فعل از وی عمر ابن عبدالعزیز در جواب قوم خود گفت که یکی از
ثقات روات بمن خبر داده چنانکه گویا از زبان رسول الله صلی الله علیه و سلم
خود شنیده ام که گفت انما فاطمة بضعة منی یسرّنی ما یسرّها و این نسبت که فاطمه
رضی الله عنها عضوی است از من خوشحال میشوم الخ و بر او خوشحال میشود و من
میدانم که اگر فاطمه رضی الله عنها زنده بودی خوشحال میشد ازین تعظیم و تکریم که نسبت
بفرزند وی کردم و خطیب روایت کرده که امام احمد حنبل رحمة الله علیه هرگاه که
پیری یا جوانی از قریش یا از اشراف و سادات نزد وی می آمد ایشان را
پیش مجلس خود جسته بیرون می آمد و امام ابوحنیفه رضی الله عنه تعظیم و توقیر سادات

واهل بیت بسیار نمود و انفاق بسیار بایشانی که مخفی می بودند و کسانیکه ظاهر بودند
میکردند چنانکه مرویست که یک نوبت دوازده هزار درهم جهت یکی از اهل بیت
که مخفی بود فرستاد و اصحاب خود را برین امر ترغیب و تحریص نمود و امام شافعی
رضی الله عنه را بنا بر مبالغه در تعظیم و توقیر و دوستی اهل بیت مردم نسبت رفض و تشیع
بوی داده اند بنا برین در جواب ایشان اشعار انشا کرد که قبل ازین مذکور ساختیم در
فضایل علی رضی الله عنه و این شعر نیز از شافعیست در مدح اهل بیت رضی الله عنهم

شعر آل النبی ذریعتی وهم الیه وسیلتی ارجو ابهم اعطی
غدا بید الیمین صحیفتی یعنی اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باعث
و وسیله من خواهند بود نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و امید میدارم که بسبب ایشان
در روز قیامت نامهٔ اعمال مرا بدست راست من دهند و حساب من بآسانی کنند

نقلست که زهری رحمه الله از وی گناهی صادر شد و باین واسطه ترک اهل
و مال خود کرده طریق سیاحت پیش گرفت تا آنکه امام زین العابدین رضی الله عنه وی را گفت
که نا امید شدن تو از رحمت واسعهٔ الهی بزرگترست بر تو از گناه تو زهری گفت
الله اعلم حیث یجعل رسالته و رجوع باهل و مال خود نمود

خاتمه در آنکه پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه از آن خبر داده بالم و اهل بیت آن حضرت
خواهد رسید بعد از من و در آنکه هر کس که نسبت باهل بیت من بدی کند و در دنیا و در
آخرت بسزای خود خواهد رسید و در آداب چند دیگر غیر آن قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان اهل بیتی سیلقون بعدی من امتی قتلا و تشریدا
وان اشد قومنا لنا بغضا بنو امیة و بنو المغیرة و بنو المخزوم

یعنی پیغمبر صلوات الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه باهل بیت من خواهد رسید از امت من
کشتن و نا فرمانی بیرون راندن و بتحقیق که دشمن ترین قوم ما نسبت باهل بیت ما بنو امیه
و بنو مغیره و بنو مخزوم اند حاکم گوید این حدیث صحیح است لیکن در اسناد این حدیث
یکی از راویان این حدیث اسماعیل است و جمهور بر آن اند که روایت وی ضعیفست
زیرا که قوت حافظه نداشت و ترمذی از کسی که بخاری او را ثقه دانسته نقل
کرده است که اسماعیل ثقه و مقارب الحدیث است و صحیح میکرد قبل ازین و راقاد
مهدی ابن کرم که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعضی از جوانان بنی هاشم را
دید و اشک از چشمان مبارکش ریخت و متغیر شد بعد از آن گفت که ما که اهل
بیتیم که خدا تعالی اختیار کرده است از برای ما آخرت را بر دنیا و بدرستیکه اهل
بیت مرا بعد از من بلایی خواهند دید و تفرقه بایشان خواهد رسید و ابن عباس روایت
کرده که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود اول کسی از مردم که هلاک خواهند
شد قریش خواهند بود و اول کسی که از قریش هلاک خواهند شد اهل
بیت من خواهند بود و طبرانی و ابو یعلی مانند این حدیث روایت کرده اند و آنکه
تأکید وارد است در حق جمیع ناس بر سبیل عموم و در حق اهل بیت بر سبیل خصوص
که رعایت چند امر نمایند اول آنکه اهتمام بتحصیل علوم شرعیه نمایند زیرا که
نسب بی علم بوده باشد فایده نمیدهد مگر لایق اعتنا و اهتمام بشان علوم و ترغیب
بر آن و آداب آن و آداب عالمان و متعلمان و جمیع تفاصیل آن در کتب ائمه
معروف و مشهور است تطویل نمی نمائیم بذکر آن دوم ترک افتخار به پدران و عدم
اعتماد بآنست از غیر اکتساب علوم و تقیه قال الله تعالی ان اکرمکم

عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ و در بخاری و غیر آن از کتب حدیث مذکور است که از
صلی الله علیه و سلم پرسیدند که اکرم ناس کیست فرمود که اکرم ناس نزد خدا تعالی کسی است
که اتقی باشد و ابن جریر و غیر او روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بدرستیکه
خدا تعالی نمی پرسد شما را از حسبها و نسبهای شما در روز قیامت لیکن از اعمال شما می پرسد
اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ و امام احمد رحمه الله روایه کرده که
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که انظر فانک لست بخیر من احمر
ولا اسود الا ان تفضله بتقوی و حال خود نظر کن در میان بدرستیکه
تو بهتر نیستی از احمر و نه اسود یعنی هیچ کس را بهتر نیستی مگر آنکه به پرهیزکاری بر دیگران
تفضل نمائی و ایضا امام احمد روایت کرده است از جمله خطبه که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در منی خوانده این بود که فرمود ایها الناس ان ربکم واحد
وان اباکم واحد لا فضل لعربی علی عجمی ولا لاحمر علی
اسود الا بالتقوی خیرکم عند الله اتقکم بدرستیکه پروردگار
شما یکی است و پدر شما یکی است یعنی همه از نسل آدم علیه السلام اند عربی بر عجمی هیچ
زیادتی ندارد و سرخ رنگ بر سیاه رنگ هیچ زیادتی ندارد مگر بتقوی و پرهیزکاری
و بهترین شما نزد خدا تعالی پرهیزگارترین شما است و فی قضاعی و غیره و مرفوعا روایت
کرده اند مَنْ اَبْطَاَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ یُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ یعنی کسی را که باز پس انداخت
او را عمل سیه یا آنکه خیر کرد عمل حسن در روز قیامت شرافت نسب نفعی بار او
نخواهد رسانید و او را پیش نخواهد انداخت و در مسلم این حدیث از جمله حدیثی
که طولانی است ذکر کرده است و در همین باب قبل ازین مذکور ساختیم که پیغمبر صلی الله علیه

تخصیص داد او اهل بیت خود را بترغیب تقوی و خشیت خدا تعالی و تحذیر فرمود ایشان را
ازینکه بنسبت ازایشان در روز قیامت آنحضرت نزدیک نخواهند بود مگر بتقوی
وانکه اختیار نکنند دنیا را بر آخرت و مغرور نشوند بنسب و آنکه اولیاء آنحضرت در
روز قیامت متقیانند هر کسی باشند و هرجا که باشند و در کتب سیر آورده اند که
زید بن موسی کاظم بر مامون که یکی از خلفاء عباسی بود خروج کرد و مامون بر وی
ظفر یافته او را گرفت و نزد برادرش علی بن موسی الرضا رضی الله عنهما فرستاد
و علی ابن موسی و برا توبیخ و سرزنش بسیار کرد و از انجمله این بود که گفت آیا اگر تو
خون مردم بریزی و راهها را بخوف سازی و مال مردم بگیری بناحق فردا جواب
رسول الله صلی الله علیه و سلم چه خواهی داد مگر احمقان کوفه ترا مغرور ساختند و مگر
آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمه رضی الله عنها را گفت ان فاطمة احصنت
فرجها فحرم الله ذریتها علی النار یعنی بواسطه عصمت و پاکدامنی
فاطمه رضی الله عنها خدای تبارک و تعالی حرام گردانید ذریه و اولاد او را بر آتش دوزخ و این در
باب حسن و حسین رضی الله عنهما است که از بطن ایشان بیرون آمدند و مخصوص بایشان
نهاده است نه از برای من و تو و بخدا سوگند که ایشان این مرتبه نیافتند مگر بطاعت
خدا تعالی و اگر تو خواهی که بمعصیت حاصل کنی آنچه ایشان بطاعت حاصل کردند پس
لازم آید که تو نزد خدای از ایشان گرامی تر باشی انتهی کلامه پس تامل کن در این کلام
عظیم الموقع که از بزرگان اهل بیت مکرم صادر شده تا مغرور نشوی بنسب و بازگردی
بخدا تعالی از آنچه پدران و بزرگان اهل بیت بر آن بوده اند و در زهد و تقوی
و عبادت و تحصیل علوم سنیه و تزکیه نفس و احوال و خوارق جلیه اقتدا بایشان کن

دبی

ناجات بابی اللهم احشرنا فی زمرة المتخلقین باخلاقهم والمتا
باد ابهم ومحبتهم امین یا رب العالمین وابونعیم از محمد جواد بن علی
رضی الله عنهما روایت کرده که وی را سوال کردند از حدیث ان فاطمة احصنت
فرجها الی آخره که حالیا مذکور شد گفت از پدر خود شنیدم که گفت این حدیث
مذکور مخصوص است بحسن و حسین رضی الله عنهما و مرویست که زید بن علی ابن الحسین رضی الله
عنهم زمانی که اراده خروج داشت به پدر خود علی زین العابدین مشورت کرد وی را
ازین منع کرده گفت میترسم که کشته شوی و در ظهر کوفه ترا بردار زنند آیا ندانسته که
هیچ یک از ولد فاطمه رضی الله عنها خروج نکند بر یکی از سلاطین قبل از خروج
سفیانی مگر آنکه کشته گردد و آخر الامر چنان شد که پدرش گفته بود چنانچه در همان
باب قصه او را بیان کردیم و امام احمد و غیر او روایت کرده اند حدیثی که حاصل آن
حدیث آنست که پیغمبر علیه السلام وقتیکه از سفری می آمد بخانه حضرت فاطمه رضی الله عنها
تشریف می برد و مکثی تمام نزد وی مینمود نوبتی فاطمه رضی الله عنها دو دست برنجن
از نقره و گردن بندی و دو گوشواره ساخته بود و پرده بر در خانه آویخته بود چون
رسول الله صلی الله علیه وسلم از سفر آمد نزد فاطمه رضی الله عنها رفت باز بیرون آمد
و آثار غضب از چهره مبارکش ظاهر شد تا وقتیکه بر منبر نشست آنگاه فاطمه رضی الله
عنها یافت که غضب آنحضرت بواسطه این حلیها بود و بنا برین جمیع آنها را نزد آنحضرت
فرستاد که در راه خدا تعالی صرف نماید آنحضرت فرمود کرد آنچه می بایست کردید
فداها ابوها دو سه نوبت این لفظ را مکرر ساخت و گفت این دنیا از محمد و از آل
محمد نیست اگر دنیا برابری با جناح پشه میکرد نزد خدا تعالی شربت آبی از آن کافر

نیاشامید

نیاشامید آنگاه برخواست و نزد فاطمه رضی الله عنها آمد و امام احمد در روایت خود
زیاده کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوبان را امر فرمود که این حلیها بدست
بعضی از اصحاب بدهد و قلاده از عصب و دو دست برنجن از عاج جهة فاطمه رضی الله
عنها خریده نماید و فرمود که این جماعت اهل بیت من اند نمی خواهم که ایشان طیبات
خود را در حیات دنیا بخورند مترجم گوید در لفظ عصب که درین حدیث واقع شده
قول است و در نهایه جزری نقل آنچه کرده میگوید که خطابی در معالم آورده که عصب
برد یمانی باشد نمیدانم چه خواهد بود و گمان آن ندارم که قلاده از برد یمانی میکرده
باشند و ابو موسی گفته که نزد من آنست که روایت عصب بفتح صاد و ان اطناب
مفاصل حیوانات است احتمال دارد که عصب از حیوانات طاهره قطع کرده مشابه جواهر
ساخته باشند و بعد از آنکه خشک شود قلاده از آن میکرده باشند و هرگاه که جایز میدارند
که از استخوان سلحفات که دابه ایست سوره ساخته باشند ممکن است که از عصب
امثال آن قلاده ساخته باشند باز ابو موسی گفته که بعضی از اهل یمن گفتند که عصب
از دابه بحریست که آنرا فرس فرعون میگویند آنرا مشابه جواهر ساخته در قلاده
میکشند و دسته کارد و غیر آن نیز از آن میسازند و رنگ آن سفید است والله اعلم
بالحقیقه پس تامل کن درین احادیث مذکوره تا بر تو روشن گردد که این کمالات
و حالات کسی را میسر نشود مگر آنکه متحلی گردد بزهد و ورع و تقوی و تعب و مشقت
در طاعات و عبادات و متخلی شود از سایر نزوالات و جهالات و در جمیع احوال
و تمتع دنیا و ترفع بآن فایده نیست مگر نهایت متاعب و نقایص و لهذا قبل ازین
از علی رضی الله عنه روایت کردیم که وی دنیا را سه طلاق داده بود یعنی آنکه دیگر رجعت

نماید چنانچه از وی رضی الله عنه مرویست که گفت این دراعه که پوشیده‌ام رقعه
بر رقعه چندان دوخته‌ام که مرا از خیاط که میدوزد شرم آمده که دیگر پاره بر دوختن آن
امر نمایم سیوم تعظیم و توقیر صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم زیرا که صحابه آنحضرت بهترین
امم سابقه‌اند بشهادت قول خدای تعالی كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ
و بهترین این امت‌اند بشهادت قول رسول الله صلی الله علیه وسلم خَيْرُ الْقُرُونِ
قَرْنِي و در اول این کتاب احادیث دال بر فضل و کمال و وجوب محبت ایشان
و براءت ایشان از جمیع نقایص و جهالات مذکور شد اگر خدای تبارک و تعالی او را
توفیق و هدایت کرامت کند و بمطالعه آن احادیث چشم بصیرت او روشن گشته اعتقاد
فاسد او در باب کبار صحابه رضی الله عنهم بصحت و صدق مبدل گردد و متابعت سواد
اعظم این امت که اهل سنت و جماعت‌اند بنماید و مخالفت اهل بدع و اهوا و حمق
و جهالات بر خود واجب و لازم بیند چهارم آنکه چه در روز عاشورا که بحسین
ابن علی رضی الله عنهما رسید چنانچه تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد نبود مگر شهادت
که دالست بر مزید درجت و رفعت درجه آنحضرت نزد پروردگار و الحاق وی
بدرجه آبا و اهل بیت مطهر خود پس باید که اگر کسی آن روز مصیبت او دریابد سزاوار
آنست که در آن روز مشغول نشود مگر بصوم و طاعات و عبادات و استرجاع بنا بر
امتثال و اطاعت امر الهی تا مترتب شود بر آن مغفرت و رحمت نامتناهی کما قال الله
تعالی وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ
رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ بشارة ده صبر کنندگان را

انانکه

آنانکه چون برسد ایشانرا حادثه و بلیتی از خوف و جوع و نقص اموال و انفس قالوا
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ آن صابران در وقت وقوع مصیبت
گویند ما از آن خداوندیم چنانچه هستیم و ما بسوی حق گردندگانیم و این اقراریست بانقیاد حکم
قضا و اعترافیست ببعث روز جزا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ
وَرَحْمَةٌ آن گروه که در مصیبت بار جوع بکلمه استرجاع نمایند بر ایشانست مغفرتها
از پروردگار ایشان و رحمتها که بهشت و نعیم بهشت است وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُهْتَدُونَ و آنکسان ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان برضا و تسلیم
بالکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است از عمر رضی الله عنه مرویست که در وقت
تلاوت این آیت گفت نعم العدلان و نعم العلاوه یعنی صلوات
و رحمت نیکو دو قسم شکنند و امید نیکو سربار است انتهی و ایضا سزاوار انست
که حذر نماید و پرهیز کند از آنکه در روز عاشورا مشغول شود به بدعتها و نیاحه و حزن
و اندوه که بدعت روافض و امثال ایشانست زیرا که این شیوه از اخلاق و عادت
نیست و الا روز وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم اولی و انسب بودی باین اعمال
و نیز باید که پرهیز و حذر کند از آنکه در آن روز مشغول شود به بدعتهای نواصب متعصب
بر اهل بیت نبوت و جهال که مقابله کنند غالب رفضه به بدعتی بدعت و اظهار
فرح و سرور نمایند و آن روز را عید خود دانند و اظهار زینت جامهای نو میپوشند
و سرمه کشند و توسع در نفقات و طبخ اطعمه و حبوبی که خارج از عادات یومیه
ایشانست نمایند و اعتقاد ایشان اینست که این سنت عمل مینمایند و حال آنکه سنت
در سنحیح اینها نیست زیرا که در این باب چیزی معتمد علیه یا حدیثی صحیح اصلا وارد نشده

چنانچه سوال کردند از بعضی ائمه حدیث و فقه که در باب کحل و غسل و حنا و طبخ حبوب
و لبس جدید و اظهار سرور روز عاشورا چه میگوئید جواب دادند که در این ابواب
اصلا حدیثی صحیح از رسول الله صلی الله علیه و سلم وارد نشده و از هیچ یک از اصحاب
آنحضرت نیز خبری بنظر نرسیده و هیچ یک از ائمه مسلمین نه از ائمه اربعه و نه از غیر ایشان
این اعمال را مستحب نگفته اند و در کتب معتمده نیز حدیثی صحیح و نه ضعیف اصلا ایراد نکرده
اند و آنچه روایت کرده اند که هر کس که درین روز سرمه کشد در چشمش تمام سال درد چشم ن
دید و اگر غسل کند هرگز بیمار نخواهد شد و اگر توسیع طعام نماید تمام سال خدا تعالی بر وی
توسعه فرماید و امثال این مثل فضل نماز درین روز و آنکه توبه آدم درین روز
بود و استوا کشتی نوح بر جودی و نجات ابراهیم از آتش نمرود و قربانی اسمعیل
بگوسفند و رد یوسف بر یعقوب درین روز بود و جمیع اینها که مذکور ساختیم موضوع است
مگر حدیث توسعه بر عیال لیکن در سند اینحدیث نیز کسی هست که علما در باب او
سخن دارند پس جماعه بواسطه جهل و تعصب این روز را عید و موسمی دانسته اند
و جماعه روافض بسبب رفض و عناد و مکابره این روز را ماتم میدانند و حال آنکه
هر دو فرقه مخطی و مخالف سنت اند کذا ذکره بعض الحفاظ و حاکم تصریح کرده است
که سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت است با آنکه خبر ان من اکتحل بالاثمد یوم عاشورا
لم ترمد عینه ابدا روایت کرده لیکن گفته که اینحدیث منکر است و لهذا ابن جوزی
اینحدیث را از طریق حاکم در موضوعات شمرده و بعضی از حفاظ حدیث از غیر این طریق
نیز در موضوعات شمرده اند و مجد الدین لغوی از حاکم روایت کرده که سائر احادیث
در فضل صلوات عاشورا و فضل غسل در آن روز و انفاق و حنا نهادن و روغن

مالیدن

مالیدن و سرمه کشیدن و طبخ حبوب و غیر ذلک تمام موضوع و مفتری است غیر حدیث فضل
صوم و ابن قیم نیز تصریح کرده است بآنکه حدیث سرمه کشیدن و روغن مالیدن و اندام
شستن و خوشبوی بکار بردن در روز عاشورا از وضع کذابین است و کلام در آنچه
گفته است که این روز را مخصوص سازد بسرمه کشیدن و غیر ذلک و آنچه قبل ازین گفتیم که
حدیث توسعه بر عیال در روز عاشورا اصل دارد و واقعی است زیرا که شیخ الاسلام
زین الدین عراقی در امالی از طریق بیهقی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت
هر کس که توسعه بر عیال و اهل خود کند در روز عاشورا خدا تعالی در تمام سال او را
وسعت و فراخی در رزق کرامت فرماید و عراقی بعد از روایه حدیث گفت این
حدیثی است که در اسناد آن لینتی و سستی هست لیکن حسن است بر رای ابن حبان
و مر اینحدیث را طرق دیگر هست که حافظ ابو الفضل محمد بن ناصر آنرا تصحیح کرده لیکن
در روایت او زیادات منکر است و ظاهر کلام بیهقی دال است بر آنکه حدیث توسعه
حسن است بر رای غیر ابن حبان نیز زیرا که از چند طریق از جماعتی از صحابه مرفوعا روایت
کرده بعد از آن گفته که این اسانید اگرچه ضعیف است لیکن هرگاه بعضی از این اسانید
با بعضی دیگر منضم سازیم احداث قوتی میکند و اما انکار ابن تیمیه که در باب توسعه
روز عاشورا چیزی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم وارد نشده وهم است چنانکه از آنچه
والحال امام احمد گفته که این صحیح نیست یعنی لذاته صحیح نیست پس نفی این معنی نمیکند
که لغیره حسن باشد و حدیثی لغیره حسن است صلاحیت آن دارد که حجت شود چنانکه در علم
اصول حدیث بیان شده پنجم سزاوار آنست که هر کس را بر نسب شریف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم غیرتی بوده باشد بقدر وسع و طاقت ضبط آن نماید تا مردم

بغیر حق خود را بآنحضرت منسوب نسازند اگرچه انساب اهل بیت نبوی همه مضبوط بوده است
بخط اول ایام و احباب ایشان که بآن متمیز اند از عوام ناس محفوظ بوده است از آنکه
دعوی آن کنند چنانکه در ایام و خدای تبارک و تعالی در هر زمانی کسی را الهام ساخته است
از برای ایشان که بامر تصحیح انساب و تفاصیل آن قیام نماید خصوصاً انساب طالبیین
و مطلبیین و لهذا اصطلاح چنین شده که مخصوص سازند ذریت طاهر بنی فاطمه را از میان
اشراف مثل عباسیین و جعافره بآنکه لباس سبزی می‌پوشیده باشند از جهة مزید شرف
ایشان بر باقی اشراف و سبب این چنانچه بعضی از علما گفته اند آن بود که مامون عباسی
میخواست که امر خلافت را بر بنی فاطمه مقرر دارد یعنی چنانچه بعد ازین در ذکر علی
جواد خواهد آمد که مامون اراده آن داشت که علی جواد رضی الله عنه را ولی عهد خود
سازد و بنابرین علامت سبز از برای ایشان قرار داد و لباس سبز بر ایشان پوشانید
زیرا که لباس سیاه شعار بنی عباس بود و لباس سفید شعار سایر مسلمانان بود
که در ایام جمعات و مانند آن می‌پوشیدند و لباس سرخ در تحریم آن اختلاف بود
و در اواخر امر لباس زرد شعار یهود شده بود باز مامون آن عزیمت خود را
بر طرف ساخته و خلافت به بنی عباس کرد و علامت سادات بنی فاطمه کما کان خود
باقی ماند لیکن اختصار کردند از پوشیدن سبز بقطعه از جامه سبز که بر عمامه خود می‌بستند
باز آن بر طرف شد تا اواخر قرن هشتم و در سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه سلطان
اعظم شعبان بن حسن بن ناصر بن محمد قلاوون بازامر کرد که سادات ممتاز باشند
از مردم بآنکه عصابه سبز بر عمامه بندند و جابر اندلسی در این باب شعری گفته
جعلوا لابناء الرسول علامة ان العلامة شان من لم

ينهر

ينهر نور النبوة في كريم وجوههم   نغني الشريف عن الطراز
الاخضر یعنی قرار نشانه و علامتی جهة فرزندان پیغمبر صلی الله علیه وسلم داده‌اند
که ایشان از سایر ناس ممتاز باشند و حال آنکه علامت از برای کسی ضروریست که مشهور
نبوده باشد و اولاد پیغمبر را احتیاجی نیست باین علامت و بواسطه نور نبوت
که در روی ایشانست از همه کس متفرد و ممتازند و همین علامت ایشانرا کافیست
والله اعلم باز بدانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم تحذیر عظیم از انتساب
بغیر آبا و اجداد خود وارد شده و آنکه اگر کسی این عمل کند کافر و ملعون است چنانچه
در صحیح بخاری مذکور است از ابن عباس رضی الله عنهما فرمود مَن انتسب الی
غیر ابیه او تولی غیر موالیه فعلیه لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین هر کسیکه خود را نسبت دهد بغیر پدر خود یا آنکه فرا گیرد
مولائی غیر مولای خود پس بروی لعنت خدای و ملائکه و جمیع مردم بود و درین باب احادیث
بسیار و مشهور هست و اگر ذکر آنها کنیم سخن بطول انجامد خدا تعالی همه را از دروغ گفتن
نگاه دارد و از کذب بر خدا تعالی و بر جمیع انبیا و اولیا و مخصوص سازد ما را از زمره
اهل بیت معظم و مکرم زیرا که ما از دوستان و خادمان دوستان آن آستانه ایم
و هر کسیکه قومی را دوست دارد از ایشان است که با ایشان باشد بنص حدیث صحیح
اللّهمّ اجعلنا منهم بحق محمّدٍ و آله الکرام و اصحابه
العظام کما انعمت علینا بمزید الانعام **فصل دوم** در ذکر احادیثی
در فضایل اهل بیت وارد شده و اکثر این احادیث اگرچه در فصل اول بتقریب
آیات مذکور شده لیکن مصنف میخواست که احادیث فضایل اهل بیت در یکجا

بیانی ایراد نماید تا حفظ واستحضار آن آسان گردد و بنابرین بر سبیل تتابع و توالی
درین فصل ایراد واعاده نمود حدیث اول مرویست بروایت دیلمی از ابو سعید
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اشتد غضب الله سبحانه وتعالی
علی من اذانی فی عترتی سخت خواهد بود غضب حق تعالی بر کسی که مرا برنجاند
در باب اهل بیت واقارب من وایضا وارد شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
که هر کسی که دوست دارد که عمر او دراز گردد و برخورداری یابد از نعمتی که خدای تبارک وتعالی
بوی عطا فرموده باید که بعد از من در باب اهل بیت سلوک نکو کند و ایشان را
دوست دارد چنانچه من ایشان را دوست میدارم واگر در باب ایشان بعد از من سلوک
نیکو نکند وسخن من نشنود عمر او کوتاه گردد واز وی عقبی نماند و در روز قیامت
وارد شود بر من حال گونی که روی او سیاه باشد حدیث دوم مرویست بروایت
حاکم از ابو ذر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مَثَلُ اَهلِ بیتی
فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها
هلک مثل وشان اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است که هر کسی که بر ان
کشتی سوار شد نجات یافت وهر کسی که تخلف ورزید وتقاعد جست از ان هلاک
شد و در روایت بزار از ابن عباس وابن زبیر رضی الله عنهم و در روایة حاکم
از ابو ذر نیز وارد شده با این طریق که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که
بر ان سوار شد نجات یافت وهر کس که تخلف ورزید غرق شد حدیث سیوم طبرانی
از ابن عمر رضی الله عنهما روایة کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اول من
اشفع له اهل بیتی ثم الاقرب فالاقرب من قریش ثم الا نصار

ثم من امن بی واتبعنی من اهل الیمن ثم من ساير العرب
ثم الاعاجم ومن اشفع له اولا فهو افضل اول کسی که شفاعت
از برای ایشان میکنم اهل بیت اند باز کسانی که نزدیک تر اند بمن از قریش باز انصار
باز کسانی که ایمان بمن آورده اند وتابع من شده اند از اهل یمن باز از ساير عرب باز از اهل
عجم وهر کس که اول شفاعت از برای وی میکنم افضل حدیث چهارم روایة کرده حاکم
از ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خیرکم خیرکم
لاهلی من بعدی بهترین شما کسی است که بهتر باشد نسبت با اهل بیت
من بعد از من حدیث پنجم طبرانی وحاکم از عبد الله ابن ابی اوفی روایة کرده اند که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گفت سألت الله ان لا اتزوج الی احد من
امتی ولا ازوج الی احد من امتی الا کان فی الجنة
فاعطانی ذلک طلب کردم از پروردگار خود که جفت نشوم با یکی از امت
خود وجفت نشود با من یکی از امت من مگر آنکه در بهشت با من باشد پس خدای
تبارک وتعالی انرا اعطا فرمود بمن ودعای من باجابت مقرون گشت حدیث
ششم مرویست بروایت شیرازی در القاب از ابن عباس رضی الله عنهما که رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت سألت ربی ان لا ازوج الا من اهل
الجنة ولا اتزوج الا من اهل الجنة در خواستم از پروردگار خود
که جفت نکنم کسی را مگر آنکه از اهل بهشت باشد وبا کسی جفت نشوم مگر با کسی که از اهل
بهشت باشد حدیث هفتم مرویست بروایت ابی القاسم بن بشران در امالی
از عمران بن حصین که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سألت ربی ان

لا یدخل احد من اهل بیتی النار فاعطانی از پروردگار خود درخواستم
که هیچ کس از اهل بیت من در آتش دوزخ نرود و این دعای مرا استجابت فرمود و داد
مرا آنچه درخواسته بودم حدیث هشتم مرویست بروایت ترمذی و حاکم از ابن
عباس رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود احبوا الله لما
یغذوکم به من نعمه و احبونی بحب الله و احبوا اهل
بیتی بحبی دوست دارید خدا را از جهت نعمتی که بر شما ارزانی فرموده و دوست
دارید مرا از جهت دوستی خدا تعالی و دوست دارید اهل بیت مرا بدوستی من
حدیث نهم بروایت ترمذی و حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود من صنع الی اهل بیتی یدا کافاته
علیها یوم القیمة هر که نسبت باهل بیت من احسانی و عطائی کند در روز
قیامت من جزای آن بآنکس خواهم رسانید حدیث دهم مرویست بروایت خطیب
از عثمان رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من صنع
صنیعة الی احد من خلف عبد المطلب فعلی مکافاته اذا
لقینی هر که کند عطائی و احسانی بیکی از اولاد عبد المطلب پس بر من است که جزای
احسان او دهم وقتی که ملاقی من شود در روز قیامت حدیث یازدهم روایت
کرد ابن عساکر از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من آذی
شعرة منی فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله هر که برنجاند
یک تار که بمن نسبت دارد حتی سر موی که بمن نسبت داشته باشد بتحقیق مرا رنجانیده است
و هر که مرا رنجانید خدا تعالی را رنجانیده است حدیث دوازدهم روایة کرد

ابویعلی

ابویعلی از سلمه بن الاکوع که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت النجوم امان لاهل
السماء و اهل بیتی امان لامتی ستاره ها امان و حافظ اهل آسمان
اند و اهل بیت من امان و حافظ امت من اند حدیث سیزدهم روایت کرد
حاکم از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود وعدنی
ربی فی اهل بیتی من اقر منهم بالتوحید ولی بالبلاغ
ان لا یعذبهم وعده کرد پروردگار من در باب اهل بیت من که هر کس
از ایشان که اقرار بوحدانیت الهی و باداء رسالت من نماید وی را عذاب نفرماید
حدیث چهاردهم ابن عدی و دیلمی از علی رضی الله عنه روایت کرده اند که پیغمبر
صلی الله علیه و سلم فرمود اثبتکم علی الصراط اشدکم حبا لاهل
بیتی و لاصحابی ثابت ترین شما بر صراط کسی است که اهل بیت و اصحاب
مرا دوست دارد حدیث پانزدهم مرویست بروایت ترمذی از حذیفه رضی الله
عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان هذا ملک لم ینزل الا
رض قط قبل هذه اللیلة استاذن ربه ان یسلم
علی و یبشرنی بان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة و ان
الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة این فرشته ایست
که قبل ازین شب هرگز از آسمان بروی زمین نازل نشده از پروردگار خود اذن
حاصل کرده که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا بآنکه فاطمه رضی الله عنها سیده
زنان اهل بهشت است و حسن و حسین رضی الله عنهما جوانان اهل بهشت اند حدیث
شانزدهم مرویست بروایت ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم که رسول الله

صلی الله علیه وسلم فرمود انا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم
من جنگ خواهم کرد با کسیکه با اهل بیت من جنگ کند و صلح خواهم کرد با کسیکه با اهل
بیت من صلح نماید حدیث هفدهم ابن ماجه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت
کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما بال اقوام اذا جلس
الیهم احد من اهل بیتی قطعوا حدیثهم والذی نفسی بیده
لا یدخل قلب امرء الایمان حتی یحبهم لله ولقرابتی
چیست قومی را که چون یکی از اهل بیت من با ایشان می نشیند قطع حدیث خود
میکنند بآن خدای که جان من در قبضهٔ قدرة اوست که ایمان در دل هیچ مردی داخل
نشود تا وقتیکه اهل بیت مرا دوست دارد از جهت خدا و از جهت قرابتی با من حدیث
هجدهم احمد و ترمذی از علی رضی الله عنه روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود مَنْ اَحَبَّنِی وَاَحَبَّ هٰذَیْنِ وَاَبَاهُمَا وَاُمَّهَا
کَانَ مَعِی فِی دَرَجَتِی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ هر کسیکه مرا دوست دارد و این
دو کس یعنی حسن و حسین را دوست دارد و پدر و مادر ایشانرا دوست دارد
با من باشد در درجهٔ من در روز قیامت حدیث نوزدهم ابن ماجه و حاکم
از انس رضی الله عنه روایة کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود نحن
ولد عبد المطلب سادة اهل الجنة انا وحمزة وعلی
وجعفر والحسن والحسین والمهدی ما فرزندان عبد المطلب
سادات اهل بهشت خواهیم بود من و حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی رضی الله
عنهم حدیث بیستم طبرانی از فاطمه رضی الله عنها روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه

وسلم فرمود

وسلم فرمود لکل بنی انثی عصبة ینتمون الیه الا ولد فاطمة
فانا ولیهم وانا عصبتهم هر کسی را عصبه هست که نسبت خود باو درست میکنند
مگر ولد فاطمه رضی الله عنها که من ولی ایشان و عصبهٔ ایشانم حدیث بیست و یکم
ایضا طبرانی روایت کرد از ابن عمر رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود لکل بنی انثی عصبة لابیهم ما خلا ولد فاطمة
فانی انا عصبتهم وانا ابوهم حدیث بیست و دوم طبرانی از فاطمه
رضی الله عنها روایة کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود کل بنی انثی
ینتمون الی عصبة الا ولد فاطمة فانا ولیهم وانا عصبتهم
وانا ابوهم حدیث بیست و سیوم مرویست بروایة احمد و حاکم از مسور که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود فاطمة بضعة منی یبغضنی من یبغضها
ویبسطنی من یبسطها وان الانساب ینقطع یوم
القیمة غیر نسبی وسببی فاطمه رضی الله عنها عضوی و جزویست از من
او خشمناک شده است هر کسیکه او را خشمناک دارد و هر که او را خوشحال ساخت است آنکه او را
خوشحال ساخت و جمیع نسب و سبب انقطاع می یابد در روز قیامت مگر نسب و سبب
من حدیث بیست و چهارم بزار و ابو یعلی و طبرانی و حاکم از ابن مسعود رضی الله
عنه روایت کرده اند که نبی علیه السلام فرمود ان فاطمة احصنت فرجها
فحرمها الله و ذریتها علی النار بتحقیق که فاطمه رضی الله عنها پرهیزگار
و پاک دامن است پس حرام گردانید خدای تبارک و تعالی او را و ذریت او را بر آتش
واما احادیثی که در باب قریش وارد شده شامل اهل بیت و خلفاء اربعه است که ذکر

ایشان گذشت زیرا که تمام ایشان از اولاد نضر بن کنانه اند و انحصار برای اعم ثابت
است از برای اخص نیز ثابت است بنا بر این آن احادیث را موخر داشته در این
مقام ذکر کردم و بنای آن بر این تعداد نهاده گفتم **حدیث بیست و پنجم** فرموده است
بروایة شافعی و احمد از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه که گفت روز جمعه رسول الله
صلی الله علیه و سلم خطبه خواند و گفت ایها الناس قدموا قریشا
ولا تقدموها و تعلموا منها و لا تعلموها ای مردمان
مقدم دارید قریش را و بر ایشان تقدیم مکنید و تعلیم از ایشان بگیرید و ایشان را
تعلیم مکنید **حدیث بیست و ششم** بیهقی از جبیر بن مطعم روایة کرده که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فرمود یا ایها الناس لا تقدموا قریشا فتهلکوا
ولا تخلفوا عنها فتضلوا و لا تعلموها و تعلموا منها
فانهم اعلم منکم لو لا ان تبطر قریش لاخبرتها
بالذی لها عند الله عز و جل ای مردمان تقدیم بر قریش
مکنید که هلاک خواهید شد باین سبب و مخالفه ایشان مکنید که گمراه خواهید
شد و ایشان را تعلیم مکنید بلکه از ایشان تعلیم بگیرید چرا که اعلم اند از شما و اگر خوف
این نبودی که قریش تکبر و تفاخر کنند هر آینه میدادم از آن مرتبه که ایشان راست
نزد خدا تعالی **حدیث بیست و هفتم** بخاری و مسلم از جابر رضی الله عنه روا
کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود الناس تبع لقریش فی
هذا الشان مسلمهم تبع لمسلمهم و کافرهم تبع لکافرهم
والناس معادن خیارهم فی الجاهلیة و خیارهم

فی الاسلام

فی الاسلام اذا فقهوا مردمان تابع قریش اند در امر دین مسلمانان تابع
مسلمانان قریش اند زیرا که قریش در اسلام بر همه کس مقدم اند و کافران تابع کفار قریش اند
زیرا که قریش اول کسی بود که رد دعوت کرد و حقیقه وجود انسانی مثل کانهاست
در صدق و بکر چنانچه وارد است که مثل کانها طلا و نقره است هم چنانکه کانها اگر چه
بحسب ظاهر یکسان نماید اما از یکی یاقوت و از یکی زر و یکی لعل از یکی احسن بیرون آید انسان هم
افراد انسان نیز بر صدف اسرار ربوبیت اند لیکن جسمی مطلع سریست و هر شخصی مظهر
ملکی است که نه در وعاء عقول گنجد و نه میزان فهم اسرار سنجد بعضی بنده نفس و اسیر هوا
و بعضی در بند دام و دانه دنیا و بعضی فریفته نعیم عقبی یکی بقید خذلان مقید و یکی در
مسند عرفان موید امید که بیمن اقبال این طالبان حقیر را به بارگاه عز و جلال راه
بنده و جود ده **حدیث بیست و هشتم** بخاری روایة کرد از معاویه رضی الله عنه که پیغمبر صلی
الله علیه و سلم گفت ان هذا الامر فی قریش لا یعادیهم
احد الا کبه الله علی وجهه فی النار در میان ایشان امر خلافت
در میان قریش است عداوت با ایشان نکند هیچ کس مگر آنکه او را بر رو در دوزخ اندازد
حدیث بیست و نهم طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایة کرد که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم گفت امان لاهل الارض من الغرق القوس
و امان لاهل الارض من الاختلاف الموالاة لقریش
قریش اهل الله فاذا خالفتها قبیلة من العرب صاروا
حزب ابلیس امانی و حافظی از برای اهل زمین از غرق قوس است و امان
دیگر از برای اهل زمین از اختلاف موالات و دوستی قریش است و قریش اهل الله اند

پس زمانی که قبیله از عرب مخالفت ایشان کنند آن قبیله لشکر شیطان خواهند بود
و قوس مشهور است بقوس قزح و وجه تسمیه او بقوس قزح آنست که اول چیزی بود
که در جاهلیت بر قزح ارتفاع جبلی یعنی بر بلندی کوهی در مزدلفه دیده شد یا آنکه
قزح مشتق است از تقزیح بمعنی تحسین و یا اسمی است از اسماء شیطان زیرا که شیطان
معاصی را تحسین و تزیین میدهد در نظر مردم و ازین جهة است که علی رضی الله عنه گفت
قوس قزح مگوئید زیرا که قزح شیطان است و لیکن بگوئید قوس الله و این قوس
علامتی است میان خدای تبارک و تعالی و میان نوح علیه السلام و امان اهل زمین
است از غرق حدیث سی ام ابن عرقة العبدی روایة کرد که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود احبوا قریشا فان من احبهم احبه الله دوست
دارید قریش را بدرستیکه هر که ایشان را دوست دارد خدای تعالی وی را دوست
دارد حدیث سی و یکم روایة کردند مسلم و ترمذی و غیر ایشان از واثله
رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله اصطفی کنانة من بنی
اسماعیل و اصطفی من کنانة قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفانی
من بنی هاشم و در روایتی دیگر آنکه فرمود بدرستیکه خدای تعالی برگزید از ولد آدم
ابراهیم را و خلیل خود ساخت و برگزید از اولاد ابراهیم اسماعیل را باز از اولاد اسماعیل
برگزید نزار را باز از قبیله نزار برگزید مضر را باز از مضر کنانه را برگزید باز از کنانه
قریش را برگزید باز از قریش بنی هاشم را برگزید باز از بنی هاشم عبد المطلب را برگزید
باز برگزید مرا از بنی عبد المطلب حدیث سی و دوم روایة کرد احمد بسندی جید
از عباس رضی الله عنه که گفت یعنی از مردم بسمع شریف پیغمبر صلی الله علیه وسلم

رسید عمر از ان بر منبر بر آمده فرمود کیستم من اصحاب گفتند تو رسول خدایی باز فرمود
منم محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ان الله تعالی خلق الخلق فجعلنی فی
خیر خلقه و جعلهم فرقتین و جعلنی فی خیر فرقة و خلق
القبایل فجعلنی فی خیرهم قبیلة و جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم
بیتا فانا خیرکم بیتا و انا خیرکم نسبا بدرستیکه خدای تعالی آفرید خلایق
و مرا از بهترین خلق خود ساخت و ایشان را دو فرقه ساخت و گردانید مرا در بهترین فرقه
و قبایل را آفرید و گردانید مرا در بهترین قبیله و این قبایل را بیوت ساخت و گردانید
مرا از بهترین بیتی پس من بهترین شما باشم از روی بیت و از روی نسب حدیث
سی و سیوم احمد و محاملی و مخلص و ذهبی و غیر ایشان از عایشه رضی الله عنها روایة
کردند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام گفت قلبت
مشارق الارض و مغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد
صلی الله علیه وسلم و قلبت الارض مشارقها و مغاربها
فلم اجد بنی افضل من بنی هاشم مشرق و مغرب عالم را بهم زدم
و تفحص نمودم پس نیافتم در روی زمین مردی افضل از محمد صلی الله علیه وسلم
و بهم زدم زمین قومی افضل از بنی هاشم نیافتم در روی زمین حدیث سی و چهارم
احمد و ترمذی و حاکم از سعد روایة کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت من
یرد هوان قریش اهانه الله تعالی هر کسیکه اهانت و خواری
قریش خواهد خدای تعالی او را اهانت فرماید حدیث سی و پنجم الناس تبع
لقریش فی الخیر و الشر مردمان تابع قریش اند در خیر و شر حدیث سی و ششم

احمد از ابن مسعود رضی الله عنه روایة کرد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اما بعد یا
معشر قریش فانکم اهل هذا الامر ما لم تعصوا الله فاذا
عصیتموه بعث الله علیکم من یلحاکم کما یلحی هذا القضیب
ای گروه قریش شما اهل امر خلافت و ریاست آید مادام که عصیان نورزید بخدای تعالی
و هرگه عصیان ورزید بوی کسی را برانگیزاند بر شما که پوست اعضای از شما جدا
کند چنانچه پوست از این درخت جدا شده یعنی مخاصمت و مجادلت کند با شما
و ملک انتزاع نماید از دست شما **حدیث سی و هفتم** احمد و مسلم روایة کردند
از معاویه رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت ان هذا الامر فی
قریش لا یعادیهم احد الا اکبه الله علی وجهه فی النار
ما اقاموا الدین یعنی بدرستیکه این امر خلافه در میان قریش خواهد بود و هیچ
کس با ایشان عداوة نورزد مگر آنکه خدای تعالی او را بروی در دوزخ کشد مادامی که قریش
دین را بپای دارند **حدیث سی و هشتم** روایة کردند احمد و نسائی و ضیا از انس
رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود الائمة من قریش ولهم
علیکم حق و لکم مثل ذلک ما ان استرحموا و ان استحکموا
اعدلوا و ان عاهدوا اوفوا فمن لم یفعل ذلک منهم
فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل
الله منه صرفا و لا عدلا امامان از قریش اند و ایشان را است بر شما
حق و شمارا است بر ایشان حقی مادامی که اگر طلب رحم از ایشان کنند رحم آرند
و اگر حکم از ایشان طلبند عدل نمایند و اگر عهد کنند بعهد خود وفا نمایند پس اگر

کسی ازایشان

کسی از ایشان این مذکورات را عمل نکند بروی است لعنة خدای تعالی و فرشتگان
و آدمیان جمیعا و خدای تعالی از وی نافله و فرض قبول نخواهد کرد **حدیث سی و نهم**
مرویست بروایت طبرانی از جابر ابن سمرة که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
یکون بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش بعد از من دوازده
امیر خواهند بود که همه ایشان از قریش باشند **حدیث چهلم** مرویست بروایت
حسن بن سفیان و ابو نعیم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت اعطیت قریش ما
لم یعط الناس اعطوا ما امطرت به السماء و ما جرت به الانهار
و ما سالت به السیول این حدیث مجمل است و تفصیل و ترجمه این در حدیث
چهل و چهارم بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی **حدیث چهل و یکم** خطیب و ابن
عساکر از ابو هریره رضی الله عنه روایة کردند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت اللهم
اهد قریشا فان عالمها یملأ طباق الارض علما اللهم کما
اذقتهم عذابا فاذقهم نوالا بار خدایا هدایة بده قریش را بدرستیکه
عالم قریش پر سازد روی زمین را از علم بار خدایا هم چنانچه عذاب خود چشانیدی
ایشان را نعمتهای خود و بایشان بچشان و این عالم شافعی است رضی الله عنه چنانچه
احمد و غیر او از علما گفته اند زیراکه از کسی یاد نداد که علم و یکی از قریش مثل
علم شافعی در آفاق منتشر شده باشد **حدیث چهل و دوم** مرویست بروایة حاکم
و بیهقی که نبی علیه الصلوة والسلام گفت الائمة من قریش ابرارها
امراء ابرارها و فجارها امراء فجارها و ان امرت علیکم
قریش عبدا حبشیا مجدعا فاسمعوا له و اطیعوا ما لم یخیر

احدکم بین اسلامه و ضرب فان خیر بین اسلامه تا آ[ی]
تربت و ضرب عنقه فلیقدم عنقه ائمه از قریش اند نیکان قریش امرای
نیکان و بدان قریش امیر بر بدان و اگر امیر سازد بر شما یکی از قریش بنده حبشی
مقطوع الاطراف باید که سخن او بشنوید و اطاعت او کنید مادامیکه مخیر نسازد شما را
میان ترک اسلام و گردن زدن پس اگر مخیر سازد یکی از شما را میان ترک اسلام و گردن
زدن باید که گردن خود دراز کند حدیث چهل و سیوم مروی است بروایت
احمد و غیر او که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود انظروا قریشا فخذوا من
قولهم و ذروا افعالهم اقبت جانب قریش کنید پس فرا گیرید از قول
ایشان و بگذارید فعل ایشان را یعنی فعلی که موافق شرع نباشد والله اعلم حدیث چهل
و چهارم مروی است بروایت بخاری در تاریخ او و حاکم و بیهقی از ام هانی که پیغمبر
صلی الله علیه و سلم فرمود فضل الله قریشا بسبع خصال لم یعطها
احد قبلهم ولا یعطیها احد بعدهم فضل الله قریشا
انی منهم وان النبوة فیهم وان الحجابة فیهم وان السقایة
فیهم ونصرهم علی الفیل وعبدوا الله عشر سنین لا یعبد
غیرهم وانزل الله فیهم سورة من القران لم یذکر
فیها احد غیرهم لایلاف قریش تفضیل داد خدا تعالی قریش را
بر دیگران بهفت خصلت که هیچ کس را پیش از ایشان و بعد از ایشان نداد تفضیل
قریش را این داد که من از ایشانم و نبوت در میان ایشانست حجابت حرم و سقایت
چاه زمزم در میان ایشانست و نصرت داد ایشان را بر اصحاب فیل و آنکه خدا تعالی

کردند

کردند ده سال که در آن ده سال غیر ایشان کسی دیگر بنده که خدا تعالی نکرده و در شان
ایشان از قران نازل شده است که ذکر کسی دیگر در آن سوره نفرموده یعنی سوره لایلاف
قریش و در روایت طبرانی آنست که خدای تفضیل داد قریش را بر دیگران بهفت
خصلت آنکه ده سال عبادت خدا تعالی کردند و غیر ایشان در این ده سال
کسی دیگر عبادت نکرد و آنکه نصرت ایشان داد در روز فیل در حالتیکه مشرک بودند
و آنکه سوره از قران در شان ایشان نازل شده است که هیچ کس از عالمیان داخل نبود
در آن و آن سوره لایلاف است و آنکه نبوت و خلافت و حجابت و سقایت
در میان ایشانست فصل سیوم در احادیثی که وارد شده در شان بعضی از اهل
بیت مثل فاطمه و اولاد وی رضی الله عنهم و چون الفاظ اکثر احادیث مذکوره
درین فصل قبل ازین مذکور شده اکتفا بترجمه حدیث کردیم حدیث اول روایت
کرد ابو بکر در غیلانیات از ابو ایوب که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که زمانی که
قیامت قایم شود منادی ندا کند از بطنان عرش یعنی از وسط عرش که ای اهل
جمع ستری خود را در پیش اندازید و چشمها بهم نهید تا فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و سلم
بر صراط بگذرد انگاه با او هفتاد هزار جاریه از حوران عین بگذرند مثل گذشتن
برق حدیث دوم ایضا از ابو هریره روایة که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
که در روز قیامت منادی ندا کند از وسط عرش که ایها الناس چشمها بهم نهید
تا فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و سلم بگذرد و بسوی بهشت رود حدیث سیوم
مروی است بروایة احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از مسور ابن مخرمه که رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که بنی هاشم بن مغیره اذن میطلبند که دختر خود را بعلی ابن

ابی طالب نکاح کنند و حال آنکه من اذن نمیدهم مگر آنکه علی اراده آن کند که دختر
مرا طلاق دهد و نکاح دختر ایشان کند بدرستیکه فاطمه بضعه از منست در رنج
می اندازد مرا آنچه او را در ریب می اندازد و می رنجاند مرا آنچه او را می رنجاند حدیث
چهارم مرویست بروایت بخاری و مسلم از فاطمه رضی الله عنها که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم ویرا گفت که جبرئیل علیه السلام هر سال یکبار معارضه و مقابله قرآن با من
میکرد و درین سال دو بار مقابله قرآن با من کرد و گمان ندارم مگر آنکه اجل من رسیده
است و بدرستیکه تو اول کسی از اهل بیت منی که بمن ملحق خواهی شد پس بترس
و جانب خدا را نگاه دار و صبر کن که من نیکو سلفی خواهم بود از برای تو حدیث
پنجم احمد و ترمذی و حاکم از ابن زبیر رضی الله عنهما روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فرمود که فاطمه رضی الله عنها بضعه ایست از من ایذا میرساند مرا آنچه
او را ایذا میرساند و در تعب می اندازد مرا آنچه او را در تعب می اندازد حدیث ششم
بخاری و مسلم روایت کرده اند از فاطمه رضی الله عنها که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ویرا گفت که ای فاطمه آیا راضی نیستی که سیده زنان مومنان باشی حدیث هفتم
ترمذی و حاکم از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایه کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
گفت دوسترین اهل من بسوی من فاطمه است رضی الله عنها حدیث هشتم مرویست
بروایه حاکم از ابو سعید رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که فاطمه سیده
نساء جنت است الا مریم بنت عمران حدیث نهم مرویست از ابو هریره رضی الله
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه را گفت که ای علی فاطمه دوسترست نزد
من از تو و تو اعزی بر من از وی حدیث دهم مرویست بروایه احمد و ترمذی

از ابوسعید

از ابو سعید و بروایه طبرانی از عمر و از علی و از جابر و از ابو هریره و از اسامه بن زید و از
براء بن عازب و بروایه ابن عدی از ابن مسعود رضی الله عنهم که پیغمبر صلی الله علیه
و سلم فرمود که حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت خواهند بود حدیث یازدهم
مرویست بروایه ابن عساکر از علی رضی الله عنه و از ابن عمر رضی الله عنهما و بروایه
ابن ماجه و حاکم از ابن عمر و بروایت طبرانی از قره و از مالک بن حویرث و بروایه
حاکم از ابن مسعود رضی الله عنهم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که این دو پسر
من حسن و حسین سید جوانان اهل جنت اند و پدر ایشان بهتر است از ایشان حدیث
دوازدهم مرویست بروایه احمد و ترمذی و نسائی و ابن حبان از حذیفه رضی الله
عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ویرا گفت که آیا ندیدی آن شخص که قبل ازین عارض
گشت آن فرشته بود از فرشتگان که قبل ازین شب هرگز بزمین نیامده بود
از پروردگار خود اذن خواسته بود که بمن سلام کند و بشارت دهد مرا بآنکه
حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت اند و آنکه فاطمه رضی الله عنها سیده زنان
اهل بهشت است حدیث سیزدهم از فاطمه رضی الله عنها روایه کرده که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فرمود که اما حسن پس مر او راست هیبت و سیادت من و اما حسین
پس مر او راست جرأت و جود من حدیث چهاردهم ترمذی از ابن
عمر روایه کرده که نبی علیه الصلوة والسلام فرمود که حسن و حسین دو ریحان منند در
دنیا حدیث پانزدهم ابن عدی و ابن عساکر از ابوبکر رضی الله عنه روایه کرده اند
که نبی صلی الله علیه و سلم فرمود که این دو ریحان منند در دنیا حدیث شانزدهم
ترمذی و طبرانی از اسامه بن زید رضی الله عنهم روایه کرده اند که رسول علیه السلام فرمود

کہ هذان یعنی حسن و حسین پسران من و پسران دختر منند بار خدایا من ایشان را دوست
میدارم پس دوست دار ایشان را و دوست دار کسی را که ایشان را دوست دارد
حدیث هفدهم مرویست بروایة احمد و اصحاب سنن اربعه و ابن حبان و حاکم
از بریده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود صَدَقَ اللّٰهُ وَصَدَقَ
رَسُولُهُ اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ خدای تعالی و رسول او راست
گفتند که جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه است من نظر کردیم باین دو صبی
یعنی حسن و حسین رضی الله عنهما که می آیند و پای ایشان می لغزد پس صبر نتوانستم
کرد تا آنکه حدیث خود را قطع نموده ایشان را برداشتم حدیث هجدهم ابو داود
از مقدام ابن معدی کرب روایة کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هذا یعنی حسن از
من است و حسین از علی است رضی الله عنهم حدیث نوزدهم مرویست بروایة
بخاری و ابو یعلی و ابن حبان و طبرانی و حاکم از ابو سعید رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فرمود که حسن و حسین سید شباب اهل جنت اند مگر دو پسر خاله یکدیگر
اند عیسی ابن مریم و یحیی ابن زکریا علیهما السلام و فاطمه رضی الله عنها سیدهٔ
نساء اهل جنت است الا مریم علیها السلام حدیث بستم احمد و ابن عساکر از
مقدام ابن معدی کرب روایة کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که حسن از من است
و حسین از علی است رضی الله عنهم حدیث بیست و یکم مرویست بروایة طبرانی
از عقبه ابن عامر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که حسن و حسین دو گوشوار عرش اند
و معلق نیستند حدیث بیست و دوم مرویست بروایة احمد و بخاری و ابو داود
و ترمذی و نسائی از ابی بکره که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت که این پسر من یعنی حسن

رضی الله عنه سید است و امید آن هست که خدای تعالی بسبب او صلح دهد از او میان دو
لشکر عظیم از مسلمانان حدیث بیست و سوم مرویست بروایت بخاری در ادب
مفرد و ترمذی و ابن حبان از ابو یعلی ابن مره که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت حسین
از من است و من از وی ام خدای دوست داشته است هر کسی که حسین را دوست داشت
حسن و حسین دو سبط اند از اسباط قَالَ فِی النِّهَایَةِ سِبْطٌ مِنَ الْاَسْبَاطِ
یعنی امتی از امم است در خیر و در حدیث دیگر حسن و حسین دو سبط رسول الله اند یعنی
دو طایفه و دو قطعه اند از آن حضرت و بعضی گفته اند که اسباط خاصه اولاد است
و بعضی گفته اند اولاد اولاد است و بعضی گفته اند اولاد بنات است حدیث بیست
و چهارم ترمذی از انس رضی الله عنه روایة کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمود که دوست ترین اهل بیت نزد من حسن و حسین است رضی الله عنهما حدیث
بیست و پنجم مرویست بروایت احمد و ابن ماجه و حاکم از ابو هریره رضی الله عنه که
پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت هر کس که حسن و حسین را دوست دارد مرا دوست
داشته است و هر کس که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است حدیث
بیست و ششم روایة کرد ابو یعلی از جابر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود که هر کس که خوشحال میسازد او را که نظر کند بسید جوانان اهل جنت باید که
نظر کند بحسن رضی الله عنه حدیث بیست و هفتم مرویست بروایة بغوی و عبد الغنی
در ایضاح از سلمان رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هرون علیه السلام
دو پسر خود را شبر و شبیر نام کرد و من دو پسر خود را حسن و حسین نام کردم چنانچه
هارون پسران خود را نام کرد و ابن سعد از عمران ابن سلیمان روایة کرده که گفت

حسن و حسین دو اسمست از اسماء اهل بهشت و عرب در زمان جاهلیت کسی را باین
دو اسم مسمی نساخته **حدیث بیست و هشتم** ابن سعد و طبرانی از عایشه رضی الله
عنها روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که جبرئیل خبر داد مرا که پسر من
حسین کشته خواهد شد بعد از من در زمین طف و خاک آن زمین نزد من آورد
و خبر داد مرا که در آن زمین آسوده خواهد گشت **حدیث بیست و نهم** مرویست
بروایت ابو داود و حاکم از ام فضل بنت حارث که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
که جبرئیل نزد من آمد و خبر داد مرا که امت پسر من حسین را خواهند کشت و خاکی سرخ
از آن زمین که مقتل حسین است نزد من آورد و احمد روایت کرد که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فرمود که فرشته نزد من آمد که قبل از این نزد من نیامده بود و گفت که این
پسر تو حسین کشته خواهد شد و اگر خواهی از خاک آن زمین که مقتل وی است بشما بنمایم
راوی گوید بعد از آن خاک سرخ بیرون آورد **حدیث سی‌ام** بغوی در معجم از
حدیث انس رضی الله عنه روایت کرده که فرشته که موکل است بباران از خدای
تعالی اذن خواست که بزیارت پیغمبر آید و در آن روز نوبت ام سلمه رضی الله عنها
بود و آنحضرت صلوات الله علیه ام سلمه را گفت که در وازه خانه را محافظت کند
که هیچ کس نیاید در این اثنا حسین رضی الله عنه خود را انداخت بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و آنحضرت وی را نشانیده سر و روی وی را بوسید آنگاه آن فرشته گفت
او را دوست میداری آنحضرت فرمود بلی او را دوست میدارم گفت که امت
تو وی را خواهند کشت و اگر میخواهی مکان قتل او را بتو بنمایم و بعد از آنکه
آن مکان را نمود مشتی ریگ یا خاک سرخ آورد و ام سلمه رضی الله عنها آنرا در جامه

بست

بست ثابت گوید در آن وقت میگفتیم که آن زمین کربلاست و ابو حاتم نیز این
الحدیث در صحیح خود روایت کرده و احمد مانند این نیز روایت کرده و عبد بن حمید
نیز این حدیث روایت کرده لیکن در این روایت مذکور است که آن فرشته
جبرئیل بود و بس اگر بصحت رسید محتمل است که دو واقعه بوده است و در روایت
ثانی الفاظ مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن خاک را بوئید و گفت ریح
کرب و بلاء بوی محنت و بلاء از این خاک می‌آید و در روایت ملا و ابن احمد
در زیادة المسند چنین وارد است که ام سلمه رضی الله عنها گفت بعد از آن کفی
از تراب احمر بمن داد و گفت این خاک آن زمین است که در آن کشته خواهد شد
و هر گاه که این خاک بخون منقلب شود بدانکه او کشته شده است ام سلمه رضی الله
عنها گوید آن خاک در قاروره کردم و نزد خود نگاه داشتم و با خود گفتم که روزی
که این خاک بخون منقلب شود روزی عظیم خواهد بود و در یک روایت آنکه ام
سلمه رضی الله عنها گفت روز قتل حسین رضی الله عنه را دریافتم و آن خاک
بخون منقلب شده بود و در روایتی دیگر آنکه جبرئیل گفت خاک مقتل حسین را
بنمایم تو گفت بلی آنگاه سنگ ریزه چند آورد من آنرا در قاروره کردم و چون
شب قتل حسین رضی الله در رسید شنیدم که قائلی میگفت **شعر** ایها القاتلون
جهلا حسینا فابشروا بالعذاب والتنکیل قد لعنتم
علی لسان ابن داود و موسی حامل الانجیل یعنی ای کشندگان
که از روی جهل و عناد حسین رضی الله عنه را مقتول ساختید بشارت باد شما را بعذاب
و عقاب الیم و ملعون گشتید بر زبان ابن داود یعنی سلیمان و موسی و عیسی علیهم السلام

انگاه من گریه کرده وآن قاروره را کشادم دیدم که آن سنگریزه ها خون شده
و ابن سعد از شعبی روایة کرده که علی رضی الله عنه وقتیکه بصفین میرفت بزمین کربلا
گذشت و چون محاذی نینوی که دهی است بر کناره آب فرات رسید ایستاد و از نام
این زمین پرسید گفتند این زمین کربلاست آنگاه گریه بسیار کرد چنانچه زمین
از اشک چشمان آنحضرت تر شد بعد از آن گفت وقتی نزد رسول الله صلی الله علیه
وسلم رفتم دیدم که آنحضرت علیه الصلوة والسلام گریه میکرد و گفتم سبب این گریه
چیست یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل حالا نزد من بود و خبر داد مرا
که فرزندم حسین رضی الله عنه در حوالی فرات در موضعیکه آنرا کربلا میگویند کشته
خواهد شد و جبرئیل قبضه خاک از آن زمین گرفت و بمن داد که بویم بعد از آنکه
آنرا بو کردم بی اختیار اشک از چشمم بر ریخت و احمد مختصر از علی رضی الله عنه همین
روایة کرده و ملا نیز روایة کرده که علی رضی الله عنه بموضع قبر حسین رضی الله عنه
گذشت و گفت لشکر و از آل محمد صلی الله علیه وسلم درین عرصه کشته خواهند شد
که آسمان و زمین بر ایشان گریه کنند و اصحاب خود را نمود که این موضع جای خوابیدن
شتران ایشان خواهد بود و این مقام جای رحال ایشانست و این مکان جای
ریختن خون ایشانست و ایضا ملا روایت کرده که آنحضرت صلوات الله
علیه در حجره عائشه غرفه داشت که در وقت ملاقات جبرئیل بآن غرفه تشریف
میبرد چون بآن غرفه تشریف برد عائشه رضی الله عنها را فرمود که هیچکس را نگذارد
که نزد آنحضرت رود آنگاه حسین رضی الله عنه بی آنکه کسی را خبر دار دران موضع
رفت جبرئیل علیه السلام گفت این شخص کیست آنحضرت فرمود که پسر من است و او را

افزود کنار خود نشاند جبرئیل علیه السلام گفت زود است که امت تو او را بقتل آورند
آنحضرت فرمود امت من گفت بلی و اگر خواهی آن زمین که مقتل وی خواهد بود
بنمایم ترا آنگاه جبرئیل علیه السلام اشارت بزمین طف یعنی کربلا که در کوفه واقع است
کرد و مشتی خاک سرخ از آن زمین گرفت و بآنحضرت نمود و گفت این خاک
زمینی است که مکان قتل وی خواهد بود و ترمذی روایة کرده که ام سلمه رضی الله عنها
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که میگریستند و سر و لحیه مبارکش خاک آلوده است
پرسیدم که سبب این گریه چیست آنحضرت فرمود الحال حسین را کشتند و هم
ابن عباس رضی الله عنهما آنحضرت را در نیم روز بخواب دید که سر و روی آنحضرت
خاک آلوده است و قاروره در دست دارد که پر از خون است آنگاه ابن عباس
رضی الله عنهما سوال کرد که درین قاروره چیست فرمود خون حسین و اصحاب
ویست راوی گوید بعد از آنکه تفحص کردند در همان روز شهید شده بود رضی الله عنه
و احمد روایة کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که ملکی بخانه من آمد که قبل ازین نیامده بود
نزد من و گفت پسر تو حسین کشته خواهد شد و اگر میخواهی خاک زمین مقتل وی
بنمایم ترا و قبضه خاک سرخ بیرون آورد و نمود و پس حسین رضی الله عنه همچنانچه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده بود در کربلا از زمین عراق در نواحی
کوفه که از کوفه تقریبا مشهور است شهید شد بدست سنان بن انس نخعی خذله الله
و بعضی گفته اند که قاتل وی غیر سنان بن انس بود در روز جمعه دهم محرم سنه احدی
و ستین بود و در آن وقت سن مبارک آنحضرت پنجاه و شش سال رسیده بود و چون
ویرا رضی الله عنه شهید کردند و تشهیر داده سر مبارکش نزد یزید فرستادند

بروایت منصور بن عمار که در راه شام جمعی که سر حسین رضی الله عنه می بردند در
مرحلهٔ اول که نزول کردند از دیوار دستی بیرون آمد و قلمی از آهن با آن دست
آنگاه بخون سطری نوشت شعر اَتَرجُو اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَینا
شَفاعَةَ جَدِّهِ یَومَ الحِسابِ یعنی آیا امتی که حسین را مقتول ساختند
در روز قیامت امید شفاعت جد وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم میدارند جماعت
چون مشاهدهٔ این حال نمودند آن سر را گذاشته رو بگریز نهادند و مردی
که این بیت پانصد سال قبل از بعثت حضرت رسالت پناه در کنیسهٔ ارض روم
یافته اند که بر سنگی نوشته بودند و کاتب آن کسی ندانسته که کیست و ابونعیم
حافظ در کتاب دلایل النبوة از نضرة الازدیه روایت کرده که گفت در وقت
شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما از آسمان خون بارید چون وقت صبح در
رسیدیم که جاهها و سبوها و کوزه های آب پر از خون بود و همچنین در مناقب
احادیث دیگر غیر این حدیث مرویست و از جمله علاماتی که در روز شهادت
وی رضی الله عنه ظاهر شد آن بود که در آسمان سیاهی عظیم پدید آمد چنانچه بروز
ستارها پدید شد و هیچ سنگی بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن سنگ خونی
تازه پدید می آمد و ابو الشیخ روایت کرده که قافله از یمن در آن وقت بجانب
عراق میرفت و چون لشکر یزید بر آن جانب میرفت با ایشان مرافقت
نمودند و همچو در همین رفاقت بعضی از شتران اهل قافله که ورس در بار داشت
تمام آنها خاکستر منقلب گشت و ابن عُیَینَه از جدهٔ خود نقل کرده که بعضی از
شتر داران که در لشکر ایشان در آن قافله بخاکستر شده بود و مرا ازین معنی خبر داد

ودران

و دران لشکر شتری کشتند و گوشت تغیر یافته بود و بعد از آنکه بخشند تلخ بود مثل علقم
که گیاهی است در غایت تلخی و آسمان در آن روز سرخ شده بود و آفتاب منکسف
شده بود چنانچه در روز ستارها میدیدند و مردم ظن آن کردند که قیامت
قایم شد و در شام هیچ سنگی بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن سنگ خون
تازه بود و عثمان بن ابی شیبه روایت کرده که آسمان بعد از قتل حسین
رضی الله عنه هفت روز گریه کرد و گریهٔ او سرخی رو بود بمرتبه که از شدت
سرخی آسمان دیوارهای عمارت در زمین شبیه بلحافهای معصفر شده بود
و شهب و کواکب از آسمان چندان نازل می شد که بیکدیگر می افتادند و چون
از ابن سیرین روایت کرده که گفت دنیا سه روز تاریک بود بعد از آن سرخی
در آسمان ظاهر شد و ابو سعید گفت که در دنیا هیچ سنگی بر نداشتند در ایام قتل
حسین رضی الله عنه مگر آنکه در زیر آن سنگ خون تازه بود و در آن روز آسمان
خون بارید و اثر آن خون در جامها باقی ماند مدتی تا انقطاع یافت و از ثعلبی
و ابونعیم قبل ازین مذکور ساختیم که خون بارید و ابونعیم زیاده کرده که گفت
چون وقت صبح بیدار شدیم دیدیم که جاهها و ظروف آب تمام پر از خون بود
و در روایتی آنکه گفت باران مثل خون بارید بر خانها و دیوارهای خراسان
و شام و کوفه و آنکه چون سر مبارک حسین رضی الله عنه نزد ابن زیاد آوردند
از دیوار خانهٔ او خون روان شد و ثعلبی آورده که آسمان گریست و گریهٔ او
سرخی او بود و از غیر او مرویست که بعد از قتل حسین رضی الله عنه افق آسمان
تمام سرخ بود و همان سرخی است که الحال اثرش باقیست و بر طرف نمیشود

ابن سیرین گوید خبر بما چنین رسیده است که سرخی شفق قبل ازین نبوده تا وقتیکه
حسین رضی الله عنه را شهید کردند بعد ازان ظاهر شد و ابن سعد مذکور ساخته که این
سرخی قبل از قتل وی رضی الله عنه نبود و ابن جوزی گوید حکمت درین آنست
که اثر غضب ما از سرخی وجه ظاهر میشود و چون خدا تعالی منزه است از جسمیت اثر
غضب خود بر قاتلان حسین رضی الله عنه در سرخی افق ظاهر ساخت از جهة آنکه اظهار
فرماید که ارتکاب این امر جنایتی عظیم است و گناهی بزرگ و گفت از انجا
قیاس کنید که روزیکه عباس رضی الله عنه را اسیر کرده بودند در بند ناله او
منع خواب پیغمبر صلوات الله علیه کرد پس چگونه باشد حال آنحضرت بناله حسین رضی الله
عنه و بعد آنکه وحشی که قاتل حمزه بود رضی الله عنه چون مسلمان شد با آنکه قطع ذنوب
ایام کفر میکند پیغمبر صلی الله علیه و سلم ویرا گفت که مقابل من میا که دیدن قاتل
دوستان را دوست نمیدارم پس چگونه باشد دل آنحضرت چون کسی را ببیند
که ذبح حسین رضی الله عنه کرده باشد و کسیکه امر بقتل او نموده باشد و اهل بیت
او را بار کرده باسیری برده باشد نعوذ بالله منها و بدانکه آنچه قبل ازین روایت
کردیم که در شام یا در دنیا سنگی بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن سنگ خون
تازه بود در روز قتل علی رضی الله عنه نیز واقع شده بود چنانچه بیهقی از زهری
روایت کرده که چون بجانب شام باراده آنکه بغزا رود نزد عبد الملک رفت و
عبد الملک ویرا گفت که در روز قتل علی رضی الله عنه رفع حجری در بیت المقدس
نکردند مگر آنکه خون در زیر آن یافته شد بعد ازان گفت کسی باقی نمانده که این
معنی را داند غیر از من و تو باید که این خبر را بکسی نگوئی زهری گوید کسی را ازان خبر ندادم

مگر بعد از موت عبد الملک و ایضا از زهری حکایت کرده که غیر عبد الملک نیز ویرا این خبر
خبر داده بود و بیهقی گوید آنچه از وی بصحت رسیده آنست که وقوع این امر در حین قتل
حسین بوده و شاید که نزد قتل ایشان هر دو این امر واقع شده باشد انتهی کلامه
و ابو الشیخ روایة کرده که جمعی با یکدیگر میگفتند که هیچ کس بر قتل حسین رضی الله عنه
اعانت نکرد مگر آنکه خدا تعالی او را ببلائی مبتلا ساخت قبل از موت اتفاقا پیری
در میان آن جماعت بود و گفت من اعانت بر قتل او کردم و هیچ بلائی بمن نرسید
درین اثنا برخاست که اصلاح چراغ کند در حال آتش در وی افتاد و هر چند
فریاد و ملکر کرد که آتش آتش سود نداد آنگاه خود را در آب فرات انداخت و مع
ذلک از ان بلا خلاصی نیافت تا وقتیکه مرد و منصور بن عمار روایة کرده که بعضی
از معاونان قتل حسین رضی الله عنه بمرض تشنگی گرفتار شدند بمرتبه که اگر یک راویه
آب میخوردند سیر نمیشدند و بعضی ذکر ایشان دراز شده بطریقیکه در وقت سواری
مثل ریسمانی بر گردن خود می بستند و سبط ابن الجوزی از سدی نقل کرده که مردی
در کربلا ویرا ضیافت کرد جمعی که در آن خانه بودند میگفتند که هیچ کس در خون
حسین رضی الله عنه شریک نشد مگر آنکه با قبح وجهی بمرد آن شخص بهماندار انکار نمیخ
کرد آن جماعه را تکذیب نمود و گفت که من از انجمله در آن لشکر حاضر بودم
آنگاه آخر شب برخاست که اصلاح چراغ کند فی الحال آتش در جسد او افتاد و سوخت
سدی رحمه الله گوید والله که جسد او را دیدم مثل فحم شده بود و از زهری مرویست
که گفت قاتلان حسین هیچ کس باقی نماند مگر آنکه در دنیا خدا تعالی ایشان را عقاب
کرد قبل از عقاب آخرت یا بقتل یا بعمی یا بسیاه روی یا بزوال ملک در اندک زمانی

چنانچه سبط ابن الجوزی از واقدی روایت کرده که مردی پیر در قتل حسین
رضی الله عنه حاضر شده بود بی آنکه معاونت بر قتل وی کند یا دخلی در آن داشته
باشد بمجرد همین حضور در آن ایام نابینا شد آنگاه مردم از سبب آن پیر پرسیدند گفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که دستهای مبارک خود بالا برده بود
و شمشیر در دست داشت و نزدیک آنحضرت نطعی افتاده بود و ده کس از قاتلان
حسین مذبوح ساخته نزد آنحضرت افتاده بود و چون نظرش بر من افتاد مرا ست
کرد و لعن نمود بواسطهٔ آنکه سیاهی لشکر قاتلان حسین رضی الله عنه شده
بودم و میلی از خون حسین رضی الله عنه در چشم من کشید و چون روز شد اعمی
گشته از خواب برخاستم و ایضا روایة کرده که شخصی از قتلهٔ حسین رضی الله
عنه سر مبارک وی را در پیش گوشهٔ زین خود آویخته بود و بعد از چند روز روی وی
سیاه شده مثل قیر با وی گفتند که تو در میان عرب تازه روی و نیکو منظر بودی
تراچه واقع شد گفت از آن روز که سر حسین را برداشتم هیچ شب بر من نگذشت
مگر آنکه دو کس آمده مرا بگیرند و سرنگون در میان آتش افروخته می اندازند بار دیگر
می آیم باین حالی که می بینید بعد از آن آن شخص با قبح وجهی بمرد و ایضا روایة کرد
که مردی پیر پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که طشتی پر از خون نزد آنحضرت
نهاده بود و مردم را بر آن حضرت عرض کردند و ایشان را بآن خون آلوده
میساخت تا وقتی که نوبت من رسید گفتم یا رسول الله من در قتل حسین حاضر نبودم
گفت میل آن داشتی و آنرا دوست میداشتی آنگاه بانگشت خود اشارت
بمن کرد چون بیدار شدم نابینا گشته بودم و قبل ازین مذکور شد بروایت احمد

شنه گفته بود که خدای تعالی فاسق بن فاسق حسین را کشت آنگاه خدای تعالی از آسمان
دو کوکب انداخته بر چشم وی زد تا او را نابینا ساخت و ماوردی از منصور روایة
کرده که او در شام مردی را دید که روی او روی خنزیر بود آنگاه از سبب آن سؤال
کرد گفت عادت من این بود که هر روز با فرزندان خود هزار بار علی رضی الله عنه را
لعن میکردم و در روز جمعه چهار هزار بار آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم
و خوابی طولانی مذکور ساخت از آن جمله این بود که حسن رضی الله عنه از وی شکوه کرد
نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنحضرت آنمرد را لعنت کرد و آب دهن مبارک خود
بروی انداخت و آنجا که آب دهن رسیده بود خنزیر و این علامت بر وی ماند
تا وقت موت و ملا از ام سلمه رضی الله عنها نقل کرده که وی شنید که جنیان بر
حسین رضی الله عنه نوحه میکردند و ابن سعد آورده که ام سلمه بر حسین رضی الله عنه
چندان گریه کرد که بیهوش شد و بخاری در صحیح خود و ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما
روایة کرده اند که مردی از وی پرسید که خون پشه پاک است یا نه ابن عمر رضی الله
عنهما گفت تو از کجائی گفت از کوفه و عراق گفت ببینید که اینها از خون
پشه سؤال میکنند و حال آنکه ایشان پسر پیغمبر صلی الله علیه وسلم را کشته اند و من از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم شنیدم که حسن و حسین ریحانتین منند از دنیا **سبب خروج**
حسین رضی الله عنه آن بود که یزید پلید چون بمسند حکومت نشست کسی نزد
عامل خود که در مدینه بود فرستاد که بیعت وی از حسین رضی الله عنه بگیرد
حسین رضی الله عنه بر این معنی اطلاع یافته بر نفس خود ترسید و بجانب مکه توجه نمود
اهل کوفه چون قدوم حسین خبر یافتند کسی نزد وی فرستادند و التماس نمودند

که جانب کوفه قدم رنجه فرمایند تا با امر بیعت قیام نمائیم و چون وحی که با ایشان شده بود
کنیم چون ابن عباس از عزیمت حسین رضی الله عنهما واقف شد او را نهی کرد و بیان غدر اهل
کوفه و قتل پدرش علی رضی الله عنه و ترک نصرت برادرش حسن رضی الله عنه نمود و چون
از نصیحت وی ابا کرد گفت پس اهل بیت خود را همراه مبر از آن نیز ابا فرمود الحاح ابن
عباس رضی الله عنهما گریه و دست وی او گفت و احسیناه و ابن عمر رضی الله عنهما
نیز امثال این سخنان گفت و گریه و زاری نمود و روی وی بوسه داد و گفت شما را بخدا
سپردم و ابن زبیر از منع وی نهی کرد و در جواب وی گفت پدرم خبر داده که در مکه کبشی
خواهد بود که بسبب او حلال دانند حرمت مقام را و دوست ندارم که من آن کبش
باشم و قول حسن رضی الله عنه وی را گفت بترس از سفهاء کوفه که ناگاه ترا اغوا کنند
بر خروج و بقول خود وفا نکنند و موجب خفت و پریشانی تو گردد و از آن پشیمان
شوی قبل از این مذکور گشته چنانچه حسین رضی الله عنه در شب قتل خود این سخن
تذکار نموده گفت حجت خدای بر برادرم حسن تمام شد که با من گفته بود و رسیدم و خواهرش
حذیفه چون خبر توجه حسین رضی الله عنهما بجانب کوفه شنید چندان گریه کرد که
طشتی که جهت وضو ساختن پیش وی نهاده بود از آب چشم پر گشت و در کلمه
گفته بود که بر رفتن حسین رضی الله عنه محزون و غمناک شد و بالجمله حسین
رضی الله عنه مسلم بن عقیل را قبل از خود روان ساخت که از مردم بیعت بگیرد
و چون مسلم بآنجا رسید دوازده هزار کس و بقول بعضی بیشتر بیعت کردند و یزید
پلید چون از این حال واقف شد امارت کوفه را با ابن زیاد داد و او بآن دیار
بکوفه آمد مسلم بن عقیل را بدرجه شهادت رسانید و سر مبارک او را نزد یزید

فرستاد

فرستاد و او را از حسین رضی الله عنه تحذیر نمود و چون حسین رضی الله عنه از مکه بدر آمده
بکوفه بیرون آمد در اثناء راه ملاقی فرزدق شد که از جانب کوفه می آمد با وی گفت
که خبر مردم چیست فرزدق گفت بلی بکسی خبر رسیدی یا ابن رسول الله دلهای مردم با
شماست و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و قضا نازل میشود از آسمان و الله یفعل
ما یشاء و چون بقادسیه نزدیک شد هنوز خبر مسلم و آنچه با وی رسیده بود نشنیده بود
که در این اثنا حر بن یزید تمیمی ملاقی وی شده گفت یا ابن رسول الله باز گرد و امید
خیر از جمعی که من ایشان را گذاشته ام مدار و خبر آمدن ابن زیاد بکوفه و استعداد
وی و قتل مسلم بن عقیل بوی رسانید حسین رضی الله عنه چون از این حال آگاهی یافت
بخواست که باز گردد برادر مسلم گفت والله که ما باز نمی گردیم یا آنکه خون خود
باز یافت نمائیم یا کشته خواهیم شد حسین رضی الله عنه گفت خیری بعد از شما در
حیات نخواهد بود و روان شد و عبید الله بن زیاد چون شنید که حسین رضی الله عنه
بحوالی کوفه رسیده بیست هزار کس که اکثر مردم کتابت خود بحسین رضی الله عنه
نوشته بودند و با وی بیعت کرده بودند لکن دنیا را بر آخرت اختیار کرده به
بیعت ابن زیاد و یزید پلید در آمدند ایشان را بمحاربه و استقبال وی فرستاد
و حسین رضی الله عنه چون اوایل لشکر ابن زیاد رسید بجانب کربلا عدول نمود
و در ششم محرم سنه احدی و ستین و الجماعت تلاقی نمودند و چون ملاقی
فریقین دست داد آن جماعت از حسین رضی الله عنه التماس کردند که بحکم ابن
زیاد و متابعت یزید علیه ما یستحق راضی گردد و حسین رضی الله عنه از متابعت ابا و امتناع
فرمود و با آنکه زیاده از هشتاد و شش کس از اهل بیت و برادران خود همراه وی

نمود با آن لشکر کثیر محاربه نمود و در آن موقف ثبات قدم ورزید و از کثرت
سهام و رماح ایشان اصلا اندیشه بخاطر مبارک راه نداد و حمله بر ایشان نمود
و بسیاری از آن جماعت بدوزخ فرستاد و در اثنای محاربه این رجز خواند

شعر
انا ابن علی الخیر من آل هاشم ✱ کفانی بهذا مفخرا حین فخر ✱ وجدی رسول الله اکرم من مشی ✱ ونحن
سراج الله فی الناس یزهر ✱ وفاطمة امی سلالة احمد
وعمی یدعی ذو الجناحین حین جعفر ✱ وفینا کتاب الله انزل
صادقا ✱ وفینا الهدی والقرآن والوحی والخیر یذکر معنیش

پسر علی ابن ابی طالب بهترین آل هاشم بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم
و در وقت مفاخرت کافیست این فخر و فخر و جد من است رسول الله
که بهترین خلق خداست و ما چون چراغی نورانی داریم در میان مردم و مادرم فاطمه است
خلاصه و زبده آل محمد صلوات الله و سلامه علیه و عم من جعفر طیار است که ملقب
بذو الجناحین است و ما همه کس را هدایه داده‌ایم و راه راست نموده‌ایم بسبب آنکه قرآن
و وحی بر ما نازل شد از آسمان راوی گوید اگرچه این بود که آن ظالمان بر حسین
رضی الله عنه و آب حایل شده بودند و منع آشامیدن آب از وی میکردند هرگز بر وی
قدرت نمی یافتند بواسطه کثرت شجاعت و مردانگی که داشت نقلست که روز
منع آب از حسین رضی الله عنه و اصحاب او کرده بودند در آن ایام شخصی از لشکر اعدا
گفت ببین که چون آب جنان میدانند که گویا جگر گوشه آسمانست و قطره آب از آن آسمان
نمی چشد تا به تشنگی خواهد مرد حسین رضی الله عنه گفت اللهم اقتله عطشا

بار خدایا

بار خدایا او را به تشنگی بکش بعد از آن آن شخص هر چند آب بخورد از آب سیر نشد
تا وقتیکه بمرد و ابن هشام روایت کرده که حسین رضی الله عنه آبی طلب نمود که بیاشامد آنگاه
مردی حایل شد میان او و خوردن آب تیری بر انداخت و بر حنک وی آمد و حسین
رضی الله عنه آنمرد را دعای بد کرده گفت بار خدایا او را بمرض تشنگی گرفتار ساز
که هرگز از آب سیر نشود آنگاه حرارت در شکم او پدید آمد و برودت در پشت او
بمرتبه که برف و بادبیزن از پیش روی او نهاده بودند و از عقب او
تنور آتش بود و فریاد العطش العطش میزد و سویق و آب و شیر این مقدار نزد او
می آوردند اگر پنج کس میخوردند ایشان را کافی بود و آن شخص تمام آنها را میخورد و هر بار
العطش العطش میزد تا وقتیکه شکمش بشکافت و بمرد و التعاقب آن قوم غدار نابکار
آتش جنگ افروختند و اهل بیت حسین را یکی بعد از یکی شهید میکردند تا وقتیکه
زیاده از پنجاه کس از ایشان بدرجه شهادت رسید بعد از آن حسین رضی الله عنه
صیحه زد و گفت آیا در میان شما کسی هست که منع شر اشرار از حرم رسول الله صلی الله
علیه و سلم کند حر بن یزید بن حارث ریاحی این سخن بشنید از لشکر اعدا اسب
بجانب حسین رضی الله عنه تاخته گفت یا ابن رسول الله من اول کسی بودم
که جنگ با تو آغاز کردم الحال از جمله سپاه و معاونان توام بامید آنکه شفاعت جد تو
رسول الله صلی الله علیه و سلم شامل حال من گردد و این بگفت و شروع در محاربه
نمود و بسیاری از لشکر اعدا کشت تا بدرجه شهادت رسید و چون تمامی
اصحاب حسین رضی الله عنه شهید شدند و تنها ماند حمله بر آن جماعت ظلمه آورده
بسیاری از ایشان که بشجاعت مشهور بودند بقتل آورد و بعد از آن جمعی کثیر یکدفعه

بروی حمله آوردند و بپای وی و حرم محترم وی حایل شد حسین رضی الله عنه بازش صیحه
زد و گفت سفها خود را منع کنید از اطفال و نسا چون منع آن جماعت کردند باز
شروع در مقاتله فرمود تا زخمهائی از هر طرف زخم بسیار رسانیدند و از اسب بر روی
زمین افتاد و سر مبارکش از تن جدا ساختند در روز عاشورا ماه محرم سنه احدی و ستین
و چون سر مبارکش نزد عبید الله بن زیاد بردند کسیکه مرتکب این فعل شنیع شده بود
این شعر انشا کرده نزد عبید الله بن زیاد خواند شعر املا رکابی فضة و
ذهبا فقد قتلت الملک المحجبا ومن یصلی القبلتین
فی الصبا وخیرهم اذ ینسبون النسبا قتلت خیر الناس اما
و ابا یعنی رکاب مرا از طلا و نقره ساز که من ملکی معظم مکرم کشته ام کسیکه نماز
گذارد بر دو قبله در حالت کودکی و بهترین مردم است از روی حسب و از روی نسب
پدر و مادر آنگاه ابن زیاد ازین سخن غضب کرد و گفت اگر میدانستی که او را این
حالت بود چرا او را بقتل آوردی والله که ازین خیری بتو نخواهد رسید و ترا ملحق
باو خواهم ساخت آنگاه گردن وی بزد و مرویست که با حسین رضی الله عنه نوزده
کس از برادران و پسران و پسران برادرش حسن رضی الله عنه و از اولاد جعفر و عقیل
شهید ساختند و بعضی گفته اند بیست و یک کس بودند حسن بصری رحمه الله گوید در
روی زمین مثل این جماعت که در کربلا شهید شدند نبود و ترمذی و غیر او روایت
کردند که چون سر حسین رضی الله عنه نزد ابن زیاد آوردند آنرا در طشتی نهاد و چوبی
در دست داشت بر دندان مبارک وی بر آن چوب میزد و میگفت نیکو روئی مثل این
ندیده ام چه دندانهای نیکو دارد و انس رضی الله عنه نزد وی حاضر بود و گریه دست داد

و گفت

و گفت حسین شبیه ترین مردم بود برسول الله صلی الله علیه و سلم و ابن ابی الدنیا
روایت کرده که زید بن ارقم رضی الله عنه نزد وی حاضر بود و برگفت ای ابن زیاد
چوب خود را بردار که بسیاری از اوقات دیده ام که سید الکونین و الثقلین صلی الله
علیه و سلم ثنایاء نفیسش را بوسه داد و بعد از آن گریه بسیار نمود ابن زیاد از سخن وی
بهم برآمد گفت ابکی الله عینک اگر نه این بودی که پیر شده و خرف گشته هرآینه ترا گردن
بزدمی زید بن ارقم رضی الله عنه از مجلس برخاست و گفت ای مردمان از امروز باز
شما بنده و ذلیل خواهید بود پسر دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم را مقتول ساختید
و ابن مرجانه را بر خود امیر گردانیدید والله که نیکان شما را خواهد کشت و بدان
شما را بنده و ذلیل خود خواهد ساخت هلاک شود کسیکه باین مذلت و عار راضی
باشد ای ابن زیاد ترا چیزی گویم که غیظ تو ازین زیاده گردد بدانکه رسول الله
صلی الله علیه و سلم را دیدم که حسن را بر ران راست خود نشانده و حسین را بر ران
چپ و دست مبارک بر سر ایشان نهاده فرمود بار خدایا ایشانرا بتو و
بمومنان صالح سپردم پس ببین که ودیعت و امانت رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد
تو چگونه است ای ابن زیاد نقلست که در اندک زمانی خدای تعالی انتقام این اعمال
از ابن زیاد کشید چنانچه بصحت رسیده از ترمذی که گفت چون سر ابن زیاد
و اصحاب او بکوفه آورده در مسجد نصب کردند ماری پیدا شد و در میان آن سرها
رفته بسوراخ بینی ابن زیاد در رفت و زمانی مکث نموده بیرون آمد باز نوبتی دیگر
و نوبتی دیگر آمده همان فعل بجای آورد و قاتل ابن زیاد مختار بن ابو عبید بود
بما این سخن با آنکه طایفه شما شدند از ترک نصرت و معاونت حسین رضی الله عنه

وبنجو استند که این عار از خود دور سازند فرقه از ایشان متابعت مختار بن
ابو عبیده ثقفی نمودند و مالک کوفه شده شش هزار کس از قاتلان حسین رضی الله عنه
بقتل آوردند با قبح وجهی و در آن میان عمر سعد را خذله الله کشتند و شمر بن ذی
الجوشن که بیک قول مباشر قتل حسین رضی الله عنه شده بود مخصوص ساختند بمزید
نکال و عقاب و او را در زیر دست و پای انداخته هلاک کردانیدند و هر که با حسین
رضی الله عنه همین عمل کرده بود و مردم ازین رهگذر لشکر مختار بسیار کردند لیکن
آخر الامر عملی قبیح از وی سر زد که دعوی کرد که وحی بوی نازل میشود و آنکه محمد بن حنفیه
مهدی است و ابن زیاد که با سی هزار کس در موصل نزول کرده بود لشکری عظیم
از جانب مختار بسر او رفته او را با جمیع اصحاب او در روز عاشورا بر کنار فرات
بقتل آوردند و سرهای ایشان را نزد مختار فرستادند و مختار در همان محل که ابن
زیاد سر حسین رضی الله عنه نصب کرده بود سر ابن زیاد را نصب کرد بعد از آن از آنجا
نقل کردند بجائی که قبل ازین گذشت و در اخبار در بینی وی ماری داخل شد و از جمله
اتفاقات عجیبه آنست که عبد الملک بن عمیر نقل کرده که بدار الاماره کوفه رفتم نزد
ابن زیاد و مردم نزد او صف زده بودند و سر حسین رضی الله عنه بر روی سپری
نهاده بود از دست راست او و بعد از ایامی نزد مختار رفتم و در همان موضع دیدم
که سر ابن زیاد نزد وی نهاده و مردم بهمان طریق صف زده اند باز مصعب بن زبیر
داخل شدم و دیدم که سر مختار در همان موضع نهاده باز نزد عبد الملک بن مروان
رفتم سر مصعب را هم چنان دیدم آنگاه عبد الملک بن مروان ازین حال خبر دار کردم
کفت خدا تعالی نوبت پنجم نیز بنماید و امر کرد که آن خانه را خراب کنند و بجای او

بسر ابن

سر مبارک حسین رضی الله عنه نزد ابن زیاد آوردند آنرا با صبایای آل حسین رضی الله عنه
همعا نزد یزید علیه ما یستحق فرستاد و بعضی گفته اند که یزید منکر ابن زیاد شد
ازین عمل قبیح که بفعل آورده و دعای مغفرت کرد در حق حسین رضی الله عنه و سر
مبارک وی را با بقیه اولاد وی بمدینه فرستاد و سبط ابن الجوزی و غیر او گفته اند
مشهور آنست که یزید اهل شام را جمع نمود و سر حسین را در میان مجلس نهاده عصای
خیزران که در دست داشت در آن میکوفت و جمع میان این دو قول بانطریق
کرده اند که احتمال دارد که یزید علیه ما یستحق بحسب ظاهر انکار ابن زیاد و ترحم بر حسین
رضی الله عنه کرده و اما در خلوت عمل نا لایق از وی صادر شده بقرینه آنکه مبالغه تمام
در تعظیم و شرف ابن زیاد کرد حتی آنکه وی را باندرون خانه خود که زنان وی بودند
طلب نمود و ابن جوزی میگوید هیچ تعجبی ازین نبود واقعه نیست مگر چوب زدن
یزید بر ثنایای امام حسین رضی الله عنه و بستن آل پیغمبر صلی الله علیه و سلم مثل
سبایا بر شتران و شتر و رو بجانب شام برهنه و ظاهر ساختن و غیر ذلک
از افعال قبیحه اوی و بعضی گفته اند که سر مبارک حسین رضی الله عنه در خزانه یزید
بود زیرا که سلیمان عبد الملک که یکی از ملوک بنی امیه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در خواب
دید که ملاطفه و ملاعبه بوی مینمود و تعبیر این خواب از حسن بصری پرسید حسن گفت
شاید که احسانی در حق اهل بیت آنحضرت کرده باشی عبد الملک گفت بلی سر حسین
در خزانه یزید یافتم آنگاه آنرا در پنج ثوب پیچید با جماعتی از اصحاب خود بر آن نماز
گذاردم و دفن کردم حسن بصری رحمه الله گفت این فعل تو سبب رضای پیغمبر
صلی الله علیه و سلم از تو بعد از آن سلیمان بن عبد الملک جایزه نیکو جهت حسن بصری

رحمه الله فرستاد **نقلست** که در زمانی که یزید نسبت بسر مبارک حسین رضی الله عنه این نوع بی ادبی که مذکور ساختیم بفعل می آورد اتفاقا شخصی که از جانب قیصر برسالت نزد یزید آمده بود حاضر بود ازین حال تعجب تمام کرده گفت در بعضی از جزایر حافر حمار عیسی علیه السلام در دیری مدفونست و ما هر سال از راههای دور بزیارت آن میرویم و نذر و طایف میبریم و تعظیم آن میکنیم بطریقی که شما تعظیم کعبه میکنید و شما با فرزند پیغمبر خود این نوع سلوک مینمایید من گواهی میدهم که شما بر باطل اید و هم چنین ذمی دیگر گفت من از نسل داود علیه السلام و میان من و او هفتاد پشتست و یهود غایت تعظیم و احترام من بجای آورده اند و شما پسر پیغمبر خود و سید خود را مقتول میسازید انعام ولیست که جماعتی در راه محافظت سر حسین رضی الله عنه میکردند چون در منزلی نزول میکردند سر مبارک بر سر نیزه کرده پاس آن میداشتند و در بعضی از منازل راهبی از دیر خود این معنی را مشاهده نمود و پرسید که این سر کیست گفتند که سر حسین است رضی الله عنه راهب گفت شما بد قومید اگر مسیح علیه السلام فرزندی بودی هر آینه ما او را در چشم خود جا میدادیم شما بد مردمانید که فرزند رسول خود را مقتول میسازید ده هزار دینار از من بگیرید و امشب بگذارید که این سر نزد من باشد آن جماعت قبول این معنی کردند راهب آن سر مبارک را گرفته غسل داد و خوشبوی مالید و در کنار خود نهاده میل بجانب آسمان و تا دم صبح نشسته گریه میکرد آنگاه مسلمان شد باین سبب که نوری دید که از آن سر بیرون آمده بجانب آسمان ساطع شد و بعد از اسلام از دیر بیرون آمده بقیه عمر خود بخدمت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم مشغول شد **نقلست** که انجماعتی که سر حسین

رضی الله عنه

رضی الله عنه را داشتند چیزی از آن لشکر که غارت کرده بودند و زر بدست ایشان افتاده بود و در اثناء راه میخواستند که آن زرها قسمت کنند چون کیسه ها گشودند تمام ظرف و سفال شده و بر یک طرف آن نوشته بود قوله تعالی وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و بر جانب دیگر وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و در خاتمه کتاب خواهد آمد که لعن بر یزید جایزست یا ممتنع است آورده اند که چون حرم حسین رضی الله عنه را بردند بر وجهی که اسیران را میبرند باین وضع بکوفه رسیدند اهل کوفه برحال ایشان ترحم نموده گریه میکردند آنگاه زین العابدین علی ابن الحسین رضی الله عنهما گفت این جماعت بر حال ما میگریند پس کیست که آبا و اجداد و اهل بیت ما را بقتل آورده اند چه کسان اند و حاکم از طرق متعدده روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت جبرئیل علیه السلام گفت که حق سبحانه و تعالی میفرماید که من بعوض خون یحیی ابن زکریا هفتاد هزار کس را کشتم و بعوض خون حسین بن علی رضی الله عنهما هفتاد هزار کس را خواهم کشت و ابن جوزی که حکم بوضع این حدیث کرده و در موضوعات شمرده درین حکم مصیب نیست و قتل این عدد بسبب قتل حسین رضی الله عنه مستلزم آن نیست که بقدر عدد قاتلان وی باشند زیرا که فتنه قتل وی منجر به تعصبات و مقاتلاتی که وفا باین عدد میکرد والله اعلم و امام زین العابدین علی ابن الحسین رضی الله عنهما خلف صدق آبا و اجداد خود بود از روی علم و زهد و عبادت چنانکه وقتی که وضو میساخت از برای ادای صلوة رنگ روی مبارک وی زرد میشد او را از سبب این سوال کردند گفت آیا شما نمیدانید

کمن نزد که خوابستاد **نقلست** که در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذارد و از عمر
بن حمدون از زهری روایة کرده که گفت عبد الملک از مدینه قید آهنین در پای
زین العابدین علی ابن الحسین رضی الله عنه نهاده و مغلول گردانیده که از انجا همراه
بیرون آورده و چند کس موکل او ساخت و من نزد او رفتم از جهة وداع و چون احوال
او را مشاهده کردم مرا گریه دست داد و گفتم کاشکی من بجای شما می بودم علی
ابن الحسین رضی الله عنه گفت ای زهری آیا گمان شما اینست که مرا ازین
تفاوتی میکند اگر خواهم حالا همه بر طرف میشود لیکن امریکه واقع شده عذاب خدای
بیاد من می آورد آنگاه پاهای خود را از قید و دستها از غل بیرون آورد باز گفت
تا دو روزه راه از مدینه همراه ایشان خواهم بود و چون دو روز شد موکلان
او با آنکه کمال محافظت میکردند در وقت طلوع صبح ویرا نیافتند و ندانستند
که کجا رفت زهری گوید بعد از ان من نزد عبد الملک رفتم عبد الملک از حال
وی از من سوال کرد او را ازین معنی خبر کردم روزی که حفظ ویرا لازم کرده بودند نزد
من آمد و گفت اَنَا وَ اَنتَ گفتم زمانی نزد من اقامت کن گفت لَا اُحِبُّ
دوست نمیدارم اقامت کردن نزد تو این بگفت و بیرون رفت والله که
مملو شد دل من از ترس و خوف او یعنی بنابرین بود که عبد الملک بحجاج که از جانب
او والی و حاکم بود نوشت که از خون بنی عبد المطلب اجتناب کن و ویرا امر فرمود
که مضمون این کتاب را مخفی دارد که کسی ازین سخن خبردار نگردد لیکن این معنی بر زین العابدین
علی بن الحسین رضی الله عنهما کشف شد و کتابتی بعبد الملک نوشت که در فلان
روز مخصبانه کتابتی تو در حق ما که بنی عبد المطلبیم بعامل خود نوشته بودی باین مضمون

خدای تعالی ترا جزای خیر دهاد و چون کتابت نزد عبد الملک رسید و دید که تاریخ
آن موافق تاریخ کتابتی است که بحجاج نوشته و همان وقتی که رسول خود را نزد
حجاج روانه کرده غلام امام نزد او بیرون آمده بنابرین پیروی که زین العابدین
علی ابن الحسین رضی الله عنه صاحب کشف است و این معنی بر وی منکشف شده آنگاه
ویرا خوشحالی دست داده یک بار ملو از قماش در همراه غلام کرده جهة وی
فرستاد و التماس نمود که از دعای خیر او را فراموش نکنند و ابو نعیم و سلفی
روایة کرده اند که هشام بن عبد الملک در زمان حیات پدرش یا در زمان
ولید برادر خود بگذاردن حج بمکه آمده و از غایت ازدحام نمی توانست که تقبیل
حجر الاسود کند و در جانب زمزم منبری از جهت او نصب کرده بودند و در انجا نشسته
تماشای مردم میکرد و حوالی او جمعی از اکابر و اعیان شام نشسته بودند و درین اثنا
زین العابدین علی ابن الحسین رضی الله عنهما آمد و چون نزدیک حجر رسید مردم دور
شدند تا او استلام حجر کرد و اعیان شام از مشاهده این حال تعجب نموده از هشام
پرسیدند که این شخص کیست هشام از خوف آنکه مبادا اهل شام بوی رغبت
کنند گفت این شخص را نمی شناسم فرزدق که دران مجلس حاضر بود گفت من او را
می شناسم و این قصیده انشا کرد که بعضی از ان قصیده اینست **شعر** هذا الذی
تعرف البطحاء وطاته والبیت یعرفه والحل والحرم هذا
ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم
اذا راته قریش قال قائلهم الی مکارم هذا ینتهی
الکرم ینمی الی ذروة العز التی قصرت عن نیلها عرب الاسلام

والعجم یعنی این کسیست که اگر بر زمین بطحا قدم نهد آن زمین قدم نهادن او را
بشناسد و خانهٔ کعبه و حل و حرم جمیعا او را بشناسند و سید اند این فرزند بهترین
بندگان خدا تعالی ست این صاحب تقوی و طهارت و احسان و مروت است
و در بنای قریش معروف بمکارم اخلاق ست و گاهی که وی را می بینند قایلند باینکه
کرم منتهی بمکارم او شود و عزت و بزرگی که او در درجه ایست که نه عرب و نه عجم
هیچکدام بان درجه نمیرسند و قاصراند از ادراک آن و از جمله همین قصیده است
آنکه گفت شعر هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله بجده
انبیاء الله قد ختموا فلیس قولک من هذا بضائره
العرب تعرف من انکرت والعجم من معشر حبهم دین و بغضهم
کفر و قربهم منجی و معتصم لا یستطیع جواد بعد غایتهم
ولا یدانیهم قوم وان کرموا یعنی این پسر فاطمه است رضی الله
عنها اگر تو جاهلی و علم بحال او نداری بدانکه او کسی است که ختم پیمبران بجد او
شده است و اگر تو در معرفه او تجاهل نمائی در شان او کمی نخواهد شد
جمیع عرب و عجم وی را میشناسند و او از گروهی ست که دوستی ایشان از دین است
و دشمنی ایشان کفر ست و قرب ایشان سبب نجات ست و کرم ایشان بی
نهایة ست چنانکه در دنیا هیچ قومی مثل ایشان نیست و قریب ایشان نیز
آورده اند که چون هشام این قصیده شنید امر کرد تا فرزوق را محبوس ساختند
در عسفان و امام زین العابدین دوازده هزار درهم جایزه بفرزوق داد و
عذر خواهی نمود که درین وقت چیزی دیگر حاضر نبود و الا زیاده ازین میدادم

فرزوق

فرزوق در بدو حال قبول نکرد و گفت من مدح شما از برای خدا کردم نه از برای
عطا اما اهل بیت ایم آنچه که بخشیدیم باز نستانیم آنگاه فرزوق آن عطا را قبول
نمود و در ایام حبس هشام را هجو کرد و هشام چون واقف شد باین معنی کسی فرستاد و
تا او را بیرون کردند و امام زین العابدین رضی الله عنه عفو بسیار مینمود از
کسانیکه با وی خصومت و بی ادبی میکردند چنانچه مرویست که شخصی وی را سب کرد و
او تغافل نمود و آنرا بروی خود نیاورد و از وی اعراض فرمود آن شخص
بانگ بزاری گفت ترا سب کردم امام گفت من نیز از تو اعراض کردم و این
اشارتست بقول خدا تعالی خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَعْرِضْ
عَنِ الْجَاهِلِینَ و از سخنان ویست که گفت اگر مذلت و خواری بیابم
از کسی وی دوسترین چیزیست از آنکه شتران سرخ مو بیابم وفات وی
رضی الله عنه در سنه اربع و تسعین بود وقتیکه پنجاه و هفت سال از سن
شریف وی گذشته بود و از آن جمله دو سال با جد خود علی رضی الله عنه بوده و ده
سال با عم خود حسن و یازده سال با پدر خود حسین رضی الله عنهم چنین گفته اند که
ولید بن عبد الملک وی را زهر داد و در بقیع مدفونست نزد عم خود حسن رضی الله
عنه چهار دختر و یازده پسر از وی ماند و از جمله پسران ابو جعفر محمد باقر رضی الله
عنه وارث علم و عبادت و زهد پدر بود و باقر در لغت از بقر الارض
گرفته یعنی شکافت زمین و مخفیات آنرا بیرون آورده ظاهر ساخت و او را
باقر ازین جهت میگفتند که اظهار خفیات کنوز معارف و حقایق احکام و لطایف
حکم فرمود چنانچه مخفی نیست بر کسی که بصیرت وی منظم و سریرت وی آراسته

باشد و از این جهت در شأن او گفته‌اند که وی باقر و جامع و شاهر و رافع علم بود
و صفای قلب و تزکیهٔ علم و طهارت نفس و شرافت خلقت داشت عمر شریف
خود در طاعت خدای تعالی صرف مینمود و در مقامات عارفین چندان رسوخ داشت
که السنهٔ واصفین از وصف آن گنگ و لال است و در سلوک و معارف سخنان
بسیار دارد که مجال گنجایش بیان آن ندارد و همین شرف وی را کافی است که ابن
مدینی از جابر رضی الله عنه روایت کرده که ابوجعفر محمد باقر را گفت در وقتی که وی
صغیر بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ترا سلام میرساند حضار مجلس گفتند ای جابر
این پیغام از برای ما بیان کن جابر گفت نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم نشسته
بودم و حسین رضی الله عنه در کنار آنحضرت بود مرا گفت ای جابر حسین رضی الله
عنه را پسری پیدا خواهد شد که نام وی علی باشد چون روز قیامت شود منادی
ندا کند باید که سید عابدین برخیزد پسر حسین که نام او علی است برخیزد و باز فرمود
که ابن علی را پسری پیدا شود که نام او محمد باشد اگر زمان او دریابی سلام من
با وی برسان وفات وی در سال سبع عشر و مائه بود از هجرت سن شریفش پنجاه
و هفت سال بود و وی را زهر دادند مثل پدرش و وی علوی بود از جانب پدر
و مادر هر دو و در قبهٔ حسن و عباس رضی الله عنهما که در بقیع است مدفون شد و شش فرزند
از وی ماند **افضل و اکمل ایشان امام جعفر صادق رضی الله عنه** بود از این
جهة پدرش وی را خلیفه و وصی خود ساخت در علوم ظاهر و باطن مکمل بود و علم او
در جمیع بلاد انتشار یافته اکابر و علما مثل یحیی بن سعید و ابن جریج و مالک
و سفیانین و ابوحنیفه و شعبه و ابو ایوب سجستانی رحمهم الله تمام ایشان نقل علم از امام

جعفر صادق

جعفر صادق رضی الله عنه کرده‌اند که مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر
بود چنانچه قبل ازین بیان کردیم **نقلست** که چون منصور عباسی که یکی از خلفاء
بنی عباس بود بزیارت بیت الله آمد شخصی بدگوئی و نمامی صادق رضی الله عنه نزد
منصور کرد چون صادق و آن شخص هر دو بمجلس حاضر شدند صادق رضی الله
عنه گفت سوگند یاد کن که آنچه گفته راست است چون شروع در سوگند خوردن
و بالله العظیم الی آخره گفت صادق رضی الله عنه گفت ای امیر المؤمنین بطریقیکه
من بگویم وی را سوگند ده منصور گفت بهر نوعی که خواهی بیان کن صادق با آن شخص
گفت بگو برئت من حول الله و قوته و التجأت الی حولی و
قوتی لقد فعل جعفر کذا و کذا و قال کذا و کذا یعنی بگو که
بیزار شدم از حول و قوت خدای تعالی و التجا بحول و قوت خود آوردم که جعفر
چنین و چنین کرد و چنین و چنین گفت آن شخص در اول حال ابا کرد و باز در ثانی
الحال بهمین طریق قسم یاد کرد و هنوز تمام ناکرده در جای خود افتاد و بمرد آنگاه
منصور خلیفه با صادق رضی الله عنه گفت تو مبرا و منزهی از آنچه در حق تو گفته‌اند
و عذرخواهی تمام کرد و در وقت رفتن ربیع که خادم خلیفه بود خلعتی فاخر
و جایزهٔ نیکو برداشته همراه صادق رضی الله عنه آمد سالما غانما بمنزل خود
رسانید و این حکایت را نتیجه هیبت بنا بر خوف تطویل بما ورد دیم و نظر این
حکایت مر یحیی بن عبد الله المحض ابن حسن مثنی ابن حسن سبط را واقع شد چنانچه مروی است
که شخصی زبیری سعایت و بدگوئی یحیی نزد هارون الرشید کرد و یحیی گفت قسم یاد
کن و او را بهمین قسم تلقین میکرد و آن شخص زبیری در گفتن توقف و تأنی مینمود

هارون الرشید آنرا نوشته باو داد و یحیی خود متولی آن امر شده و بر اقسم داد
راوی گوید هنوز تمام نکرده بود که مضطرب شد و بیک پهلو افتاد و چون پای او را
کشیدند بیرون آوردند مرده بود هارون الرشید سر انداخته یعنی پرسید یحیی گفت تمجید
و تعظیم خدای تعالی در قسم مانع تعجیل عقوبت میکند و درین صورت چون خالی
از تعظیم است عاجلا عقوبت میفرماید و مسعودی روایت کرده که این قصه برادر
یحیی که ملقب بموسی الجون بود واقع شد که زبیری سعایه وی نزد هارون
الرشید کرد و سخن بمیان ایشان بطول انجامید بعد از آن موسی و بر اقسم داد
بصیغه که مذکور شد بعد از آن موسی گفت الله اکبر خبر داد مرا پدر من از جدم داد
از پدر خود و او از جد خود علی رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هیچ
کس یاد نکند باین صیغه یعنی از حول و قوة خدای تعالی بری شود و در حول و قوة
خود در آید و دران قسم کاذب باشد مگر آنکه خدای تعالی در عقوبت وی تعجیل
فرماید پیشتر از سه روز والله که من دروغ نمیگویم و دروغ با من نگفته اند در باب
نقل ای امیر المومنین کسی را بر من موکل ساز اگر سه روز بگذرد و حادثه به
زبیری نیاید خون من بر تو حلال است آنگاه هارون الرشید کسی را بر وی
گماشت و هنوز عصر همان روز نگذشته بود که زبیری بجذام گرفتار شد و
اعضای او ورم کرد مثل مشکی که پر از باد کرده باشند و در اندک وقتی فوت شد
و چون او را در قبر نهادند قبر او فرو رفت و رایحه مفرط النتن از آن بیرون
می آمد چند خروار خس و خاشاک آورده در آن قبر انداختند باز در مرتبه ثانی فرو رفت
چون این بهارون رشید رسید تعجب وی زیاد شد و هزار دینار طلا جهت موسی
فرستاد

فرستاد و از پس آن سوگند بر سید موسی بن عبد الله صدقی از جد خود علی رضی الله عنه از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم نقل کرده که فرموده ما من احد یحلف بیمین مجد الله
الا استحیی من عقوبته و ما من احد حلف بیمین
کاذبة نازع الله فیها حوله و قوته الا عجل له العقوبة
قبل ثلاث یعنی هیچ کس نیست که سوگند یاد کند و در آن سوگند تمجید و تعظیم خدای تعالی
نماید مگر آنکه خدای تعالی شرم دارد که وی را عقوبت فرماید و هیچ کس نیست که سوگندی دروغ
بخورد و منازعه کند و در آن سوگند مر حول و قوت خدای تعالی را مگر آنکه بزودی خدای تعالی
او را عقاب فرماید قبل از آنکه سه روز بگذرد نقلست که یکی از ظالمان عباسی مولای امام جعفر را
بقتل رسانید امام رضی الله عنه تمام آن شب نماز گذارده در وقت سحر بروی دعا کرد
و همان لحظه فریاد بر آوردند که آن شخص وفات یافت و حاکم بن عباس کلبی در شان عم وی
زید بن علی رضی الله عنهما این شعر گفته بود شعر صلبنا لکم زیدا علی جذع
نخلة و لم تر مهدیا علی الجذع یصلب امام جعفر صادق بشنید
اللهم سلط علیه کلبا من کلابک بار خدایا سگی از سگان را
بر وی مسلط ساز بعد از آن در همان زودی شیری او را پاره پاره کرد و از
جمله مکاشفات صادق رضی الله عنه آنکه ابن عم وی عبد الله محض که شیخ بنی هاشم
بود پسری داشت محمد نام ملقب بنفس زکیه و در اواخر دولت بنی امیه و ضعف ایشان
بنو هاشم میخواستند که بمحمد و برادر وی بیعت کنند و از صادق التماس بیعت کردند
او از بیعت ایشان ابا کرد و مردم تهمت بوی کردند که از روی حسد بیعت نمیکند
صادق رضی الله عنه گفت والله که خلافت نه بمن خواهد رسید و نه بایشان بلکه

خلافت از صاحب قبای زرد خواهد بود و صبیان و غلامان ایشان بآن بازی میکرده
باشند و منصور عباسی در آن روز حاضر بود و قبای زرد پوشیده بود چون این
سخن از صادق شنید همیشه این معنی در خاطر بود تا وقتیکه خلافت بایشان رسید
و والد جعفر محمد باقر رضی الله عنهما نیز قبل از وی از این معنی خبر داده بود که منصور
عباسی مالک شرق و غرب روی زمین خواهد شد و مدة او بطول خواهد انجامید منصور
گفت ما قبل از شما مالک خواهیم شد گفت بلی باز منصور گفت کسی از اولاد من مالک
خواهد شد گفت بلی باز پرسید که مدة ما بیشتر خواهد بود یا مدة بنی امیه گفت مدة شما
و صبیان شما بملک خواهند بازید چنانکه بکره می بازند و این سخن عهدیست که از
پدر خود یاد دارم راوی گوید چون نوبت خلافة بمنصور عباسی رسید از قول امام
محمد باقر رضی الله عنه تعجب کرد و ابو القاسم طبری از طریق ابن وهب روایة کرده
که گفت از لیث بن سعد شنیدم که گفت در سنه ثلاث عشر و مایة باراده گزاردن
حج بمکه معظمه رفتم روزی نماز عصر در مسجد گزارده بکوه قبیس بالا رفتم دیدم که شخصی
بدعا مشغول است و یا رب یا رب چندان گفت که نفس وی منقطع گشت باز یا حی
یا حی چندان گفت تا وقتی که نفس وی انقطاع یافت باز گفت الهی اشتها انگور
دارم بخشان مرا و این دو برد که پوشیده ام هر دو کهنه شده است بپوشان
مرا لیث گوید والله که هنوز کلام او تمام نشده بود که سبدی پر از انگور پدید شد با آنکه
در روی زمین در آن روز انگور نبود و دو برد دیگر دیدم که مثل آن در دنیا ندیده
بودم بعد از آن شروع در انگور خوردن کرد گفتم من نیز شریکم گفت بچه
جهة گفتم برای آنکه تو دعا کردی و من آمین گفتم گفت پیش آی و تناول نمائی

چون پس

چون پیش رفتم انگوری بی دانه خوردم که هرگز بلذت آن انگور نخورده بودم
و من و او هر دو سیر شدیم و سبد همچنان بجای خود بود و با من گفت چیزی از آن ذخیره
مکن و پنهان مساز آنگاه آن دو برد را گرفت و یکی از آنها بمن داد من گفتم احتیاج
باین ندارم بعد از آن یکی را ازار خود ساخت و دیگری ردا و آن دو برد کهنه که پوشیده
بود برداشت و از آن کوه پایین آمد چون بمسعی رسید مردی ملاقی وی شد گفت
بپوشان مرا یا ابن رسول الله از آنچه خدا تعالی ترا پوشانید حالا که من برهنه و عریانم
آنگاه هر دو را بوی داد و من سؤال کردم از آن مرد که این چه کس است گفت این
امام جعفر صادق است از چون تفحص وی نمودم که چیزی از وی بشنوم قدرة بر وی
نیافتم وفات وی رضی الله عنه در سنه اربع و ثمانین و مایة بود و او را نیز مسموم
ساختند مثل پدر و جد وی چنانچه از آن حکایت کرده اند و سن مبارکش شصت
و هشت سال بود و در قبه مذکوره نزد آبای خود مدفون گشت از وی دختری و شش
پسر ماند از آنجمله موسی کاظم بود رضی الله عنه که وارث علم و فضل و کمالات پدر خود
گشت و ویرا کاظم از این جهت گفتند که حلم بسیار داشت و خشم فرو میبرد و از
مردم تجاوز و عفو مینمود و نزد اهل عراق مشهور بود در باب قضاء حوائج نزد
خدا تعالی اعبد و اعلم اهل زمان خود بود و سخاوت وی نیز از همه ایشان
زیادت بود نقلست که هرون رشید ویرا گفت چگونه شما میگوئید که ما ذریت
رسول الله ایم و حال آنکه شما اولاد علی ابن ابی طالب اید امام موسی این آیت
برخواند وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ الی قوله وعیسی چون بنام عیسی
رسید گفت عیسی را علی نبینا و علیه السلام پدر نبود و حال آنکه خدا تعالی او را از ذریت

ابراهیم خواند و ایضا خدای تبارک و تعالی فرمود فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ
الآیة یعنی در وقتیکه خدا تعالی امر فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با نصاری مباهله
کند آنحضرت علیه السلام غیر علی و فاطمه و حسن و حسین را رضی الله عنهم بمباهله نخواند پس
حسن و حسین رضی الله عنهما پسران رسول الله اند صلی الله علیه وسلم باین حجة که گفتیم
و ما ازا اولاد حسین ایم رضی الله عنه و از جمله کرامات ظاهره کاظم رضی الله عنه آنست
که ابن جوزی و رامهرمزی روایة کرده اند از شقیق بلخی که گفت در تاریخ تسع
و اربعین و مایة از هجرت بداعیه حج گذاردن بیرون آمدم ببغداد رسیدم
و مردی دیدم که از مردم جدا شده گوشه گرفته است من با خود گفتم کاین شخص یکی از فقرا
خواهد بود و میخواهد که وبال مردم شود درین راه بروم و او را سرزنش نمایم تا بار
کرد تا نزد وی رفتم قبل از آنکه من حکایتی گویم با من گفت ای شقیق اجْتَنِبُوا
كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ الآیة یعنی پرهیز بدو بگذارید
بسیاری از گمان زیرا که بعضی از گمان بزه کاری و گناه بران مترتب
میشود شقیق گفت چون این آیت از وی شنیدم و وی را شناختم میخواستم
که عذرخواهی کنم و حلیت از وی طلبم فی الحال از نظر من غایب شد و ندیدم مگر در منزلی
دیگر که آنرا واقصه گویند در حالتیکه نماز میگذارد و اعضای او مضطرب و اشک از
چشمهای مبارکش میریخت چون یافت که باعتذار آمده ام تخفیف صلوة نمود
این آیت برخواند وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا
ثُمَّ اهْتَدَى یعنی من بتحقیق آمرزنده ام مرکسی را که توبه کرد و ایمان آورد و اعمال

سوده

سوده کرد و بر راه راست مستقیم و ثابت ماند شقیق گوید باز در منزلی دیگر که
آنرا زباله گفتند وی را بر سر چاهی دیدم که رکوه او در چاه افتاده بود آنگاه دعا
کرد تا آب چاه بالا آمده رکوه خود را برداشت و وضو ساخت و چهار رکعت
نماز گذارد آنگاه بجانب توده ریگ میل نمود و قدری ازان گرفته در رکوه خود
انداخت و آشامید من گفتم از رزقی که خدا تعالی بشما داده نصیب من بده
موسی کاظم رضی الله عنه فرمود که خدا تعالی نعم ظاهری و باطنی بر ما ارزانی فرموده
باید که ظن تو به پروردگار خود نیکو باشد بعد ازان رکوه بدست من داد و چون ازان
نوشیدم از سویق و شکر بود که بلذت و خوشبوئی آن شربت هرگز ننوشیده
بودم چنانچه سیر شدم و چند روز میل طعام و شراب نکردم و دران راه دیگر
باره ندیدم مگر در مکه با وی خدمه و غلامان همراه بودند بخلاف وضعی که در راه
داشت نقلست که چون هارون رشید بحج آمد بعضی از مردم سقایت
و بدگوئی امام موسی کاظم نزد وی کردند و گفتند که از هر جانب اموال از جهة
وی می آورند چنانچه کالائی بسی هزار دینار طلا خرید نموده بنا بر آن هارون
رشید وی را گرفت و نزد امیر خود عیسی بن جعفر بن منصور که والی بصره بود فرستاد
و مدة یکسال وی را حبس نمود آنگاه هارون رشید در باب قتل وی کتابتی بوالی
بصره نوشت او از قتل وی ابا کرد و گفت او دعائی بد ارد و بجان خود دست
و بهارون رشید اعلام نمود که کسی را بفرستند تا امام موسی را تسلیم وی کنم و اگر
کسی را نمی فرستی او را خواهم گذاشت که هر جا که خواهد رود و هارون رشید چون
کتابت وی را دید سندی بن شاهک را فرستاد تا امام موسی را تسلیم او نماید و بفارش

کرده بود که با وی چه کند بعد از آن سم در طعام وی کردند و بعضی بر آنند که سم
در طبق رطب کرده و تب کرده بعد از سه روز وفات یافت مدة عمرش پنجاه و پنج سال
بود و مسعودی آورده که هارون الرشید گفت علی رضی الله عنه را در خواب دیدم که در
دست وی حربه بود و گفت اگر کاظم را نمیگذاری با این حربه ترا خواهم کشت
هارون فزعناک از خواب برخاست و یکی از اعوان خود فرستاد تا او را
بیرون کند و سی هزار درهم جهت وی فرستاد و گفت در اینجا باش اگر خواهی
در اینجا بمقام نماید با تعظیم و تکریم وی میکرده باشیم و اگر خواهد بمدینه رود
چون کاظم نزد هارون آمد هارون با وی گفت چیزی عجب از تو دیدم سر آن را
بگو کاظم رضی الله عنه گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم و چند کلمه
تعلیم من کرد و هنوز از خواندن آن فارغ نشده بودم که خلاص شدم و بعضی
گفته که موسی بن مهدی که ملقب بهادی است در اول حال کاظم را محبوس ساخت
آنگاه علی رضی الله عنه را در خواب دید که این آیت بر وی خواند فَهَلْ عَسَيْتُمْ
اَنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَتُقَطِّعُوا اَرْحَامَكُمْ
یعنی آیا شاید و توقع هست از شما اگر بخود گیرید امور مردمان را یعنی حاکم خلق
شوید آنکه فساد کنید در زمین از روی تکبر و تعظیم و قطع رحم نمایید بنابر تجبر و ظلم
هادی چون از خواب بیدار شد دانست که مراد حبس امام موسی کاظم است
او را رها کرد و باز در زمان هارون رشید هارون وی را دید که نزدیک کعبه نشسته
با او گفت که تویی که در سر از مردم بیعت میگیری کاظم گفت تو امام جسومی
و من امام قلوبم و چون در مدینه مقابل وجه شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم

هر دو حاضر شدند هارون رشید باواز بلند گفت السلام علیک ای پسر عم کاظم
رضی الله عنه گفت ای پدر من هارون از این معنی در هم شد و همین سبب او را همراه خود
ببغداد برد و در آنجا محبوس ساخت و بیرون نیاورد تا وقتیکه وفات یافت در زندان
قیدی که بود و او را در جانب غربی بغداد دفن ساختند بدانکه ظاهر این حکایات
با یکدیگر منافات دارد مگر آنکه حمل بر تعدد حبس کنیم اولاد ذکور و اناث او در وقت وفات
سی و هفت بود

ذکر امام علی ابن موسی الرضا رضی الله عنه

اعلم و اکمل و اجل قدر
بود از باقی اولاد و از این جهت بود که مامون خلیفه تعظیم و اجلال او بسیار نمود
او را ولیعهد ساخت و دختر خود را در نکاح وی در آورد و در مملکت خود
سکه خود ساخت و تفویض امر خلافت بوی کرد و چنانچه در سنه احدی و مأتین
خود عهدنامه نوشت که علی الرضا ولی عهد من است و شهادت جمعی کثیر بران
نوشت لیکن قبل از مامون وفات یافت و مامون تاسف بسیار از موت وی خورد
نقلست که قبل از فوت خود خبر داد که انگور و انار زهر آلود خواهد خورد و کیفیت
فوت وی بود و ایضا خبر داد که مامون بخواهد که او را در عقب هارون رشید دفن
کند لیکن استطاعت آن ندارد و از جمیع آنچه خبر داده بود واقع شد و معروف
کرخی که استاد سری سقطی است بدربست او مسلمان شد و از جمله موالی وی بود
و حاکم روایت کرده که با مردی گفت ای بنده خدای راضی شو بانچه اراده
خدای تعالی است و مستعد چیزی شو که از آن ناچار است و بعد از سه روز آن مرد وفات
یافت و ایضا حاکم روایت کرده از محمد بن عیسی از ابی حبیب که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم در منزلی که حجاج در آنجا نزول

میکردند آنگاه بآنحضرت سلام کردم طبقی دیدم که از نخل مدینه پر خسته بودند پیش آنحضرت
نهاده و خرمای صیحانی داد و آن حضرت بشته خرما از آن بمن داد و من آنرا تاویل
کردم که بعدد این خرما زنده خواهم بود و چون بیست روز ازین حکایت گذشت
ابوالحسن علی الرضا از مدینه آمد و در همان منزل نزول فرمود و مردم مسارعت نموده بسلام
وی می آمدند چون من بحضرت وی رفتم دیدم که در همان موضع که رسول الله صلی الله
علیه وسلم را در خواب دیده بودم نشسته و از طبق مذکور همان نوع از خرما نزد وی
نهاده چون سلام کردم مشتی از آن خرما بمن داده چون شمار کردم همان مقدار
بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خوابم داده گفتم زیاده کن امام علی رضا
گفت اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم زیاده کرده بودی من نیز میکردم و در تاریخ
نیشابور آورده که امام علی بن موسی الرضا چون به نیشابور رسید از نیشابور گذشته
جمیع خلایق جهة زیارت وی بیرون آمدند و امام جهة دفع آفتاب پرده بر سر کشیده بود
که هیچکس وی را نمیدید و از جمله اکابر علما و محدثین شیخ ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم
طوسی در آن شهر بودند ایشان با خلقی بی نهایت از طلبه علوم و اهل حدیث
بخدمت آنحضرت شتافته التماس نمودند که روی مبارک خود را بایشان نماید و
حدیث از آبا و اجداد خود جهة ایشان روایت کند بعد از تضرع بسیار امام قبول
التماس نموده استری که بآن سوار بود باز داشت و غلامان را امر فرمود تا پرده
از روی مبارکش برداشتند و چشم خلایق برویت طلعت خود روشن ساخت و نظر
مردم چون بدو گیسوی وی که بدوش مبارک خود انداخته بود افتاد بتضرع و زاری
در آمدند و بعضی گریه و فریاد مینمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند و بعضی

السر تر می بوسیدند آنگاه علما فریاد بر آورده گفتند ای معاشر الناس زمانی
ساکت باشید چون ساکت شدند شیخ ابو زرعه و محمد ابن اسلم باز اعاده التماس خود
نمودند امام گفت خبر داد مرا پدرم موسی کاظم و او از پدر خود جعفر صادق و او از
پدر خود محمد باقر و او از پدر خود زین العابدین و او از پدر خود حسین و او از پدر
خود علی ابن ابیطالب رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت خبر داد
مرا جبرئیل علیه السلام که گفت از رب العزة جل جلاله که میگفت لا اله الا
الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی
امن من عذابی لا اله الا الله که کلمه توحید است بمنزله حصار
از جانب بار تعالی است این کلمه خالصا لوجه الله گفت در حصار من داخل شد و هر که
در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد از آن امر فرمود تا پرده انداختند
و روان شدند مرویست که عدد جمعی که قلم و دوات آورده این حدیث را نوشتند
قریب به بیست هزار رسید و در روایتی آنکه حدیثی که در آن وقت روایت کرد
این حدیث بود الایمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل
بالارکان واحتمال دارد که دو واقعه بوده باشد از احمد ابن حنبل رحمه الله
منقولست که گفت اگر این اسناد بر مجنونی بخوانند هر اینه از آن مرض خلاص شود
در سنت و بعضی از حفاظ حدیث روایت کرده اند که زنی در ایام متوکل عباسی
دعوی کرد که من سیده ام متوکل گفت کسی میخواهیم که تحقیق این معنی از وی کنیم آنگاه او را
دلالت کردند بر امام رضا رضی الله عنه چون وی را در مجلس خلیفه حاضر کردند خلیفه وی را
بر تخت نشانید در پهلوی خود و التماس نمود که از آن زن سوال فرماید امام گفت

که خدای تبارک و تعالی حرام ساخته گوشت اولاد حسین را بر سباع اگر راست میگوید
باید که ملاقات سباع کند چون این معنی بازن عرض کردند فی الحال خود اعتراف نمود
بعد از آن بچند روز با خلیفه گفتند که تجربهٔ این امر باید نمود خلیفه امر کرد تا سه سباع آورده
در صحن قصر وی رها کردند و کسی بطلب امام رضا فرستاد چون امام تشریف آورده
در آن قصر داخل شد دروازهٔ قصر را بستند و قبل از آمدن امام سباع از نعره و فریاد
کردن و زدن گوش حرم را گرسنه بودند و چون امام آمد نزدیک وی رفتند
و خود را در روی وی مالیدند و از آن نعره و فریاد ساکت شدند و امام باستین خود
ایشان را مسح نمود و بالا رفته ساعتی نزد متوکل خلیفه نشسته و صحبتی داشته و چون
پائین آمد بهمان طریق اول با آن سباع عمل نموده بیرون رفت و متوکل جایزه
نیکو از جهت وی فرستاد و آنگاه بعضی از حضار با متوکل گفتند هم چنانکه ابن عم تو
نسبت با این سباع بفعل آورد باید که تو نیز بفعل آوری متوکل بر آن امر جسارت نمود
و گفت مگر میخواهید مرا بقتل آرید و امر کرد این راز را با کس نگویند مسعودی نقل کرده
که صاحب این قضیه پسر علی رضا بود که علی عسکری باشد و علما قول او را اصوب دانسته
اند چرا که چنانچه امام علی رضا علیه التحیة و الثنا در ایام خلافت مامون فوت شد
و زمان متوکل در نیافت و سن مبارکش پنجاه و پنج سال شد و پنج پسر و یک دختری از وی
ماند و اجل اولاد وی محمد جواد بود رضی الله عنه لیکن ایام صبا او بطون الکتاب
آورده اند بعد از یکسال از فوت پدرش در سن نه سالگی در بعضی از کوچهای بغداد
ایستاده بود و اطفال بازی میکردند در این اثنا مامون خلیفه بآن کوچه گذشت
و جمیع اطفال چون آن شوکت را دیده گریختند و جواد در جائی خود ایستاده بعد

محبت او

محبت او در دل مامون انداخته بوی نزدیک شد و گفت ای پسر باعث چه چیز
بود که تو همراه کودکان نرفتی جواد فی الحال بی تاملی گفت ای امیر المومنین راه
رفتن شما تنگ نبود که من از راه بیرون روم تا گشاده شود و گناهی نداشتم
که ترسیده خود را بکناری بکشم و ظن من بشما نیکو بود و میدانستم که بی گناهی کسی را ضرر
نرسانید مامون از حسن کلام و حسن صورت او تعجب نموده گفت نام تو چیست
و نام پدرت چیست گفت نام محمد است و نام پدرم علی رضا مامون گفت رحمت
خدای بر پدرت باد و اسب راننده از شهر بیرون رفت و بازی چند از شکار همراه
او بود اتفاقا بازی بر دراجی انداخت و از نظر غایب شد چون باز بازآمد ماهیچه
کوچک که حیاتش باقی بود در منقار داشت مامون از دیدن آن ماهی تعجبی
تمام کرد و باز گشت چون بهمان موضع رسید کودکان را بحال خود دید که می بازند
و محمد جواد رضی الله عنه نزد ایشان ایستاده بود و باز چون مامون را دیدند
گریختند مگر جواد بجای خود ماند مامون نزد وی آمده گفت ای محمد این چیست
که در دست منست گفت ای امیر المومنین خدای تبارک و تعالی در بحر قدرة
ماهیان کوچک آفریده که بازهای ملوک و خلفا آنرا صید میکرده باشند و آل مصطفی را
بآن امتحان مینموده باشند مامون گفت تو پسر علی رضائی حقا و تعجبا و او را همراه
خود بخانه برد و در تعظیم و اکرام او مبالغه بسیار نمود و با وجود صغر سن هر روزه
مزید علم و فضل و کیاست و عقل او بر مامون ظاهر میشد و در اشفاق او افزود
تا آنکه عزیمت نمود که دختر خود را ام الفضل در نکاح وی در آرد و لیکن عباسیان
او را از این معنی منع میکردند از ترس آنکه شاید که او را ولی عهد خود سازد چنانکه

برادرش ولی عهد خود ساخته بود و مامون هرچند میگفت که من او را باین واسطه اختیار
کرده ام که علم و حلم و معرفت او از جمیع اهل فضل زیاده است ایشان قبول نمیکردند
آخر مقرر باین شد که شخصی از علما با او بحث کند و امتحان او نمایند و عباسیان
یحیی بن اکثم را بید کرده اموال بسیار قبول نمودند از وی که او را ملزم سازد و بعد از آن
جمیع اکابر و اعیان در مجلس خلیفه حاضر شدند و خلیفه امر فرمود تا فرشهای نیکو جهة محمد
جواد رضی الله عنه انداختند و او را بتعظیم نشانیدند و در آغاز بحث یحیی بن اکثم چند
مسئله از جواد پرسید جواد بنهج واضح جوابات جمیع آن مسایل داد و خلیفه را
ازین معنی بسی خوشحال شد گفت أحسنت أحسنت یا اباجعفر اگر تو نیز سوال
از یحیی کنی و اگر چه یک مسئله باشد بسی خوب خواهد بود امام محمد جواد رضی الله عنه
گفت ای یحیی چه میگوئی در حق مردی که نظر کند در زنی نامحرم در اول روز باز آن
زن در وقت ارتفاع آفتاب بر وی حلال شود باز در ظهر همان روز بر وی
حرام شود باز در عصر همان روز بر وی حلال شود باز در مغرب همان روز بر وی
حرام شود باز در وقت عشا بر وی حلال گردد باز در نصف شب بر وی حرام شود
باز در وقت صبح حلال گردد و بر وی یحیی بن اکثم گفت نمیدانم آنگاه محمد جواد
گفت صورت این مسئله چنانست که مردی باجنبی نظر بکنیزی کند بشهوت
این نظر بر وی حرام است باز در وقت ارتفاع روز او را خرید کرد و در وقت
ظهر او را آزاد کرد و تزویج او نمود و در وقت عصر و در وقت مغرب ظهار کرد با
او و در وقت عشا کفارهٔ آن داد و در نصف شب وی را طلاق رجعی داد و باز در وقت
صبح او را رجعت کرد مامون خلیفه را ازین تقریر وی اعتقاد بیشتر زیاده شد و با عباسیان

کفت

گفت آیا دانستید آنچه انکار آن میکردید و در همان مجلس دختر ام الفضل را در نکاح
وی در آورد و همراه او بمدینه طیبه فرستاد و بعد از مدتی زوجه وی کتابتی نزد
پدر خود فرستاد و شکوه کرد از جواد که او سریه گرفته است مامون پدرش
در جواب گفت که ما تزویج تو با وی از برای این نکرده ایم که حلالی بر وی حرام سازیم
باید که دیگر امثال این سخنان نگوئی بار جواد در سنه عشرین و مائتین در بیست
ششم محرم در زمان معتصم ببغداد آمد و از وی مطالبه مینمود و در آخر ذی القعده
در آنجا وفات یافت و در مقابر قریش عقب جد خود موسی کاظم مدفون گشت
عمرش بیست و پنج سال بود و بعضی گفته اند او را نیز زهر دادند و از وی دو پسر و دو
دختر ماندند و اجل اولاد وی علی عسکری بود که وارث علم و سخاوت پدر خود
گشت و وجه تسمیه او بعسکری آنست که او را از مدینه نبویه بسر من رای بردند
بامر متوکل عباسی و در آنجا ساکن شد و آن شهر بعسکر معروف بود نقلست
که عربی از اعراب کوفه نزد وی آمد و گفت من از جمله کسانی ام که تمسک بولای
جد تو جسته و دینی بر گردن منست و از ادای آن عاجزم و غیر از تو کسی نیست
که از جهت قضاء دینم آورده ام گفت دین تو چند است جواب داد که ده هزار درم
علی عسکری رضی الله عنه گفت اندیشه مکن و نفس خود را خوش دار که قضاء دین
تو خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از آن علی عسکری مسکی نوشته بدست اعرابی
داد که این مبلغ از مال اعرابی در ذمت ویست و اعرابی را گفت که در مجلس عام
بیا و این مبلغ از من طلب نما و غلظت و شدت بمن میکرده باش اعرابی چنان
کرد و عسکری رضی الله عنه سه روز از و مهلت خواست چون این خبر بمتوکل

رسید سی هزار درهم از جهة او فرستاد و عسکری تمام آن زر را باعرابی داد
اعرابی گفت یا ابن رسول الله وین من از ده هزار درهم بیش نیست باقی را در کار
خود صرف فرمائید عسکری رضی الله عنه ابا کرد از انکه سی هزار درهم جزوی بار سناد
الکاه اعرابی مجموع آن در گرفته برفت و میگفت اللّهُ اَعْلَمُ حَیْثُ
یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ و قبل ازین بیان کردیم در قضیه سباع که صواب آنست که علی
عسکری بوده که متوکل او را امتحان کرد نه علی موسی الرضا و ایضا صواب آنست که سباع
نزدیک وی نرفتند بلکه چون وی را دیدند خضوع و خشوع نمودند و ساکن شدند
از غیر ما دیگر که میکردند و موافق این روایتست آنچه مسعودی و غیر او حکایت کرده
اند که یحیی بن عبد الله المحض بن حسن مثنی بن حسن سبط رضی الله عنهم چون فرار نمود
بجانب دیلم هارون رشید او را آورده امر بقتل او کرد و عمال وی یحیی را زنده در برکه
که جانوران گرسنه در انجا کرده بودند انداختند و آن جانوران اصلا او را
نخوردند و متعرض او نشدند و ترسیدند از انکه نزدیک وی نمی بودند بعد از ان بنائی
از گچ و سنگ بر وی بستند هم چنانکه زنده بود و وفات وی رضی الله عنه در جمادی
الآخر سنه اربع و خمسین و مائتین بود و در سر من رای و در خانه خود مدفون
گشت و عمر شریفش چهل سال بود و دختری و چهار پسر از وی ماند افضل و اعلم
و اجل ایشان ابو محمد حسن خالص بود و ابن خلکان او را عسکری گفته
ولادت او در سنه اثنین و ثلاثین و مائتین بود مرویست که در سن طفولیت
روزی گریه میکرد و بعضی دیگر از اطفال بازی میکردند در این اثنا بهلول سید
و گمانش این بود که حسن خالص رضی الله عنه گریه از جهة چیزی که در دست باقی اطفال

بماند

بماند با او گفت اگر خواهی مثل این چیز از برای تو خرید نمایم تا از ان ملعبه خود سازی
حسن رضی الله عنه گفت یا قلیل العقل ما لِلَّعِبِ خُلِقْنَا ای که عقل ما را
از جهة بازی کردن خلق نکرده بهلول گفت پس از جهة چه ما را آفریده اند از کجا این
سخن میگوئی و دلیل قول تو چیست گفت قال الله تعالی اَفَحَسِبْتُمْ
اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ آیا می پندارید شما
از فرط غفلت که شما را آفریده ایم ببازی یا از برای عبادات آفریده ایم و مکافات
شما را مقرر کرده ایم بهلول گفت مرا پندی ده حسن رضی الله عنه بیتی چند موعظه
آمیز خواند تا وقتیکه از پا در افتاد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد بهلول گفت
تو در صغر سنی و هنوز گناهی از تو صادر نشده باعث این بیهوشی چیست حسن
گفت ای بهلول دست از من بدار که مادر خود را دیدم که آتش می افروخت بهیزم
بزرگ و نیک افروخته نمیشد مگر بهیزم کوچک و من میترسم که از هیزم کوچک جهنم
باشم نقلست که سالی در سر من رای قحط افتاد و بواسطه کم بارانی و معتمد بن متوکل
که خلیفه بود امر کرد که مردم جهة دعای استسقا بیرون روند اتفاقات سه روز
متعاقب بیرون رفتند و راهبی همراه ایشان بود که چون دست بجانب آسمان
داشتی باران فرو ریختی باز در روز دوم همین عمل نمود بنا برین شکی
در دل بعضی پیدا افتاد و بعضی از دین مرتد شدند و این امر بر خلیفه دشوار شد
و کس بطلب حسن خالص فرستاد و گفت امت جد خود را دریاب پیش از انکه
هلاک شوند حسن گفت ان شاء الله تعالی صباح بیرون خواهند رفت و ازاله
این شک از مردم خواهد شد و خلیفه را گفت که اصحاب وی را از حبس بیرون آرد

خلیفه تمام ایشان را از حبس آزاد کرد و از جهت استسقا بیرون رفت چون راهب
بهمان طریق معهود دست بجانب آسمان برداشت ابر در آسمان پدید آمد درین اثنا
خالص رضی الله عنه گفت تا دست راهب را بگیرند و آنچه در دست دارد از وی
ستده بیارند چون آنرا آوردند دیدند که استخوان آدمی ست راهب را گفتند
دعا کن چون دست برداشت ابر از آسمان برطرف شد و آفتاب طلوع کرد
و مردم را ازین حال تعجبی تمام دست داد و خلیفه از حسن رضی الله عنه پرسید که
کیفیت قضیه چیست حسن گفت این استخوان پیغمبریست که بدست این راهب
افتاده و مقرریست که هرگاه استخوان یکی از پیغمبران در زیر آسمان بدارند باران
می بارد چون امتحان نمودند همچنان شد که وی گفته بود و شبهه مردم زایل
گشت و حسن خالص عزیز و محترم بخانه خود رفت و از آن تاریخ صلات و عطایای
خلیفه در همه وقتی بوی میرسید تا زمانی که در همان شهر سر من رای وفات یافت
و نزد پدر خود مدفون گشت عمر شریفش بیست و هشت سال بود و هیچ فرزندی
نداشت غیر ابو القاسم محمد حجة که در وقت وفات پدرش پنج سال بود لیکن
در آن سن خدای تعالی حکمت بوی ارزانی داشته و او را قایم و منتظر نیز
میگویند و بعضی گفته اند بواسطه آنکه در آن شهر غایب شد و کسی ندانست که کجا رفت
و قول روافض درین باب که گفته اند او مهدیست و رد قول ایشان و جواب از آن
مبسوط در آیت دوازدهم از آیات داله بر فضایل اهل بیت مذکور ساختیم
باید که رجوع کنی که امری مهم ضروریست **خاتمه کتاب** در بیان اعتقاد اهل
سنت و جماعت در صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و در قتال معاویه با علی

رضی الله

رضی الله عنهما و در حقیقت خلافه معاویه بعد از آنکه حسن رضی الله عنه تفویض
امر خلافت بوی نموده با او صلح کرد و در بیان اختلاف در کفر یزید و اختلاف
در جواز لعن وی و متعلقاتی که متعلق ست بآن و ابتدای این کتاب و ختم این کتاب
بر دعای اصحاب رضی الله عنهم کردیم تا اشارت باشد بآنکه مقصود بالذات ازین
تالیف تنزیه و تبریه اصحاب است از مفتریات اهل غباوه و شقاوه که از دین بیرون
رفته تابع ملاحده شده اند و بنابرین مستحق عظیم عقاب و نکال گشته و در چاه ضلال
افتاده اند نسبت بایشان که بهترین امم سابقه و این امت اند گفته اند اماتنا
الله علی محبة الاصحاب و حشرنا فی زمرتهم آمین
یا رب العالمین بدانکه اجماع اهل سنت برین است که بر هر کس از اهل ملت
واجبست که تزکیه جمیع صحابه کند باثبات عدالت ایشان و کف طعن از ایشان
و ثنای بر ایشان چنانچه خدای تعالی در چند آیت از آیات کتاب خود بر ایشان ثنا
گفته از آن جمله است قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس که
اثبات خیریت بر سایر امم کرده و درین آیت هیچ چیزی برابری بشهادة خدای
تعالی نمیکند زیرا که او جل جلاله اعلم است بحال بندگان خود و اشتمال ایشان
بخیریت و غیر آن بلکه غیر خدای تعالی هیچ کس نمیداند پس هرگاه که خدای تعالی گواهی داد
بآنکه اصحاب رضی الله عنهم بهترین امم اند بر هر کس واجبست که این اعتقاد نماید
و ایمان بآن آرد و اگر اعتقاد نکند و ایمان نیارد تکذیب خدای تعالی کرده است
در اخبار او هیچ شکی نیست که هر کس که تکذیب کند در چیزی از اخبار خدای تعالی یا رسول
او و تکذیب ایشان نماید باجماع جمیع اهل اسلام کافرست و از آنجمله است قوله تعالی

ولذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس
که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در این آیت و آیتی که قبل ازین گذشت مشافهه
مخاطب شده اند بر زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الحقیقه و ایشانرا عدل و
خیارات خوانده تا بر بقیه امم گواهی دهند در روز قیامت و اگر عدل نبودی
چنانکه زعم روافض است خذلهم الله وقبحهم که میگویند ایشان بعد از
وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم همه مرتد شدند مگر شش کس چگونه خدا تعالی
در روز قیامت ایشانرا گواه ساخت بر باقی امم و حکم بعدالت و خیریت ایشان
نمودی و از آنجمله است قول خدا تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین
آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم که در این
آیت خدا تعالی اصحاب پیغمبر را ایمن گردانیده است از خواری و رسوائی روز
قیامت و حال آنکه ایمن ازین نمی شناسد مگر کسانی را که با خشنودی خدا تعالی
و رسول او از عالم رفته باشند پس ایمن ساختن خدا تعالی ایشانرا از خواری
و رسوائی دلیل صریح است بر آنکه ایشان با کمال ایمان و حقایق احسان
از عالم رحلت کرده اند و بر آنکه حق سبحانه وتعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم
همیشه از ایشان راضی و خوشنود اند و از آنجمله است قوله تعالی لقد رضی
الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة که در این
آیت تصریح فرموده است بخشنودی او از جماعتی که در تحت شجر بیعت کردند
بحضرت رسالت پناهی صلوات الله وسلامه علیه و ایشان هزار و چهارصد کس بودند
از کبار اصحاب و هر کس که خدای تبارک و تعالی از وی راضی شد ممکن نیست موت او

بر کفر زیرا که اعتبار رضا بوفات بر اسلام است پس رضای خدا تعالی حاصل نشود
مگر کسی را که عالم است بموت او بر اسلام و اما کسی را که خدا تعالی داند که او بر کفر خواهد
مرد ممکن نیست که بخیر و مدح او انکه از وی راضی است پس معلوم شد که هر یک ازین آیت
و آیت ما قبل این تصریح است در رد مفتریات و شبهات ملاحده معاند منکر قرآن
عزیز زیرا که لازم می آید از ایمان بقرآن ایمان بانچه در قرآنست از اوامر و نواهی
و اخبار و غیر ذلک و از جمله آنچه در قرآنست آنکه اصحاب بهترین امم اند و عدول
و خیار است اند و آنکه خدا تعالی ایشانرا روز قیامت خوار و رسوا نخواهد کرد
و راضی است از ایشان پس هر کس که تصدیق این صفات در ایشان نکند تکذیب قرآن
کرده و هر که تکذیب قرآن کند بخبری که احتمال تاویل نداشته باشد کافر جاحد است
و خارج است از دین و از آنجمله است قوله تعالی والسابقون الاولون
من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم ورضوا عنه چنانچه بیان این آیت در مقدمه رفت و قوله تعالی
یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین
و قوله تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم
واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون
الله ورسوله اولئک هم الصادقون والذین تبوؤا
الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم
ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا ویؤثرون
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه

فأولئك هم المفلحون والذين جاؤا من بعدهم يقولون
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك
رؤف رحيم مترجم گوید این آیات ثلاثه را ترجمه پیش ازین در باب
دوم بتقریب ذکر فضایل شیخین از اکابر اهل بیت رضی الله عنهم مذکور شده اگر در آن
تفکر و تامل نمائی ضلال و خسران کسانی که طعن و افترا بر کبار اصحاب رضی الله عنهم میکنند
بر تو ظاهر خواهد شد و بعد ازان اگر ترک عناد و عصبیت نمائی و از راه انصاف
در آئی و اصحاب پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم بنظر تعظیم و اجلال ببینی چنانچه خدا و رسول
وی بآن امر کرده اند از عقاب و نکال که اهل بدعت و ضلال بآن موعود اند نجات
خواهی یافت جعلنا الله من خدام محبي الاصحاب
وتابعيهم بفضله ومنه وجوده و از جمله آیاتی که مشتمل است بر ثنای
اصحاب رضی الله عنهم قوله تعالی محمد رسول الله والذين معه
اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا
يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم
من اثر السجود ذلك مثلهم في التوراة ومثلهم
في الانجيل كزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ
فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار
وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة
واجرا عظيما و این آیت ثنای عظیم است اولا بر رسول الله صلی الله علیه وسلم

بود محمد رسول الله که بیان آیت سابق است یعنی بقوله هو الذی
ارسل رسوله بالهدی ودین الحق الی قوله شهیدا که شهود و ثانیا
ثنا بر اصحاب آنحضرت بقوله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله
ورضوانا که ایشان را وصف فرمود بشدت و غلظت بر کفار و برحمت
و نیکوئی و مهربانی بر مومنان و خضوع و خشوع با ایشان و بکثرت اعمال صالحه
و سعی و رجا در فضل و رحمت خدا تعالی از جهت طلب فضل و رضوان او جل و علا باز بقول
تو سیماهم فی وجوههم من اثر السجود اظهار را معنی فرمود
که انوار اخلاص و غیر آن از اعمال صالحه در روی ایشان ظاهر و لایح است حتی آنکه
هر کسی که نظر با ایشان کرد حسن سیرت و طریقت ایشان را دانست بمجرد دیدن
آنکه مجالست و مصاحبت ایشان کند و تفحص احوال ایشان نماید چنانچه امام مالک
رضی الله عنه گفته که بما چنین رسیده که زمانی که اصحاب رضی الله عنهم اراده فتح بلاد
شام کردند نصاری چون ایشان را میدیدند میگفتند والله که این جماعت که ما
می‌شنیدیم بهتر اند از حواریین عیسی علیه السلام در آنچه بما رسیده و بتحقیق که سخن ایشان
درین باب راست و درست است زیرا که هیئت تمام اصحاب محمد صلی الله علیه و
سلم در کتب سابقه بلند بوده چنانکه خدا تعالی در آن آیت میفرماید ذلك
مثلهم في التوراة یعنی این وصف که مذکور شد وصف ایشان است
در کتاب موسی علیه السلام یعنی همین صفه در توریت مذکور اند مثلهم في
الانجیل صفه ایشان است در کتاب عیسی علیه السلام همین صفه در انجیل

مذکور اند کزرعٍ اَخْرَجَ شَطْأَهُ یعنی مثل ایشان درین دو کتاب همچون
زراعتی که شاخها بیرون کند فَآزَرَهُ پس قوی گردانید آن یک شاخ را فَا
سْتَغْلَظَ پس سطبر و بلند شود فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ پس راست ایستد بر ساقهای
خود يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بعجب در آرد این قوت و راستی و سطبری و حسن منظر او
از مزارعان را همچنین اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم آنحضرت را تقویت
و تائید و نصرت دادند و ایشان با رسول الله مثل شطاء بودند با زرع که باول
دعوت اسلام ضعیف بود و بعد چند بر آمد قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد
و حق سبحانه و تعالی این تمثیل فرمود لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تا خشم گیرند با صحابه
کافران و امام مالک رحمه الله که در یک روایة از وی حکم کرده بکفر رافضی که بغض صحابه
دارد ازین آیت گرفته است و دلیل باین طریق گفته که هر کسی که بغض صحابه دارد
صحابه خشم و غیظ با و خواهد گرفت و هر کسی که صحابه غیظ و خشم بر وی گیرند کافر است
و این ماخذی نیکو است و ظاهر آیت شاهد اوست و ازین جهة که شافعی رضی الله
عنه در یک قول موافق مالک شده بکفر بغض و مغیظ اصحاب رفته و ایضا جماعتی
از ائمه موافق اند باوی درین مسئله مترجم گوید ظاهر آیت مشعر است بر آنکه هر کسی که
بر اصحاب خشم گیرد کافر است نه هر کسی که اصحاب بر وی خشم گیرند مگر آنکه گوییم خشم
احدهما مستلزم خشم دیگر است والله اعلم دیگر آنکه جمیع اصحاب بعضی از ایشان را
وعده فرموده بمغفرت و اجر عظیم بقول خود درین آیت وَعَدَ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا
عَظِيمًا زیرا که من در منهم بیانیه است و بیان جنس میکند نه از برای تبعیض است و وعده

خدا تعالی حق و صدق است و ازان تخلف وا نیست و ازان تخلف نمیکند لا
مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و احادیث نیز در فضل صحابه
رضی الله عنهم بسیار است و معظم آن در اول این کتاب ایراد کردیم و همین بس
کافیست که خدا تعالی ثنا کرده است بر ایشان در این آیات هم چنانکه یاد کردیم
غیر این آیات و خشنود شد از ایشان علیهم الرحمة و الرضوان لیس لجمیع آیات
مذکوره درین مقام و احادیث کثیره مشهوره که در مقدمه ایراد کردیم معلوم شد
قطعا تعدیل و تزکیه صحابه رضی الله عنهم و هیچ کس از ایشان محتاج نیست بتعدیل
یکی از مخلوقات با وجود تعدیل ایشان و دلالت کند آن حالتیکه ایشان بر آن بودند
از هجرت و جهاد و نصرت اسلام و بذل جان و مال و قتل آبا و اولاد و مناصحت
در دین و قوت ایمان و یقین واجب میسازد قطع و جزم بتعدیل ایشان و اعتقاد
و نزاهت و پاکیزگی ایشان و آنکه ایشان افضل اند از جمیع کسانی که بعد از ایشان
آمدند و خواهند آمد مذهب کافه علما و کسی که اعتمادی بر قول او هست این است
که بیان کردیم اما مخالف شده و ذهبت عضال آن بقول معتمد علیه و ما یلتفت الیه الا مخطئ خود
ابو زرعه رازی که از اجل شیوخ مسلم گفته است اگر کسی را بینی که بغض یکی از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و سلم گوید بدانکه آنکس زندیق است زیرا که رسول الله صلی الله
علیه و سلم حق است و قرآن حق است و آنچه پیغمبر ایمان بآن کرده حق است و تمام
اینها از صحابه بما رسیده است و غیر صحابه کسی دیگر راوی قرآن و حدیث نبوده پس
اگر کسی جرح صحابه کند و حکم بعدم عدالت ایشان نماید ابطال قرآن و حدیث
کرده باشد و کسیکه ابطال قرآن و حدیث کند جرح و عدم عدالت باو الصق و الیق است

و حکم بر وی بزندقه و ضلالت و کذب و عناد اقوام واحق است و ابن حزم گوید جمیع
صحابه از اهل بهشت‌اند قطعاً قال الله تعالی لَا یَسْتَوِی مِنْکُمْ ساوی نیست
از شما ای مومنان مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ کسیکه نفقه کرد پیش
فتح مکه و کارزار نمود با کسانیکه بعد از فتح انفاق و کارزار کنند اُولٰئِکَ
اَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوْا
این گروه منفق و مقاتل پیش از فتح بزرگترند از روی مرتبه از آنانکه نفقه و مقاتله
کنند بعد از فتح مکه وَ کُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی و همه را که نفقه میکنند و قتال
مینمایند پیش از فتح و بعد از فتح وعده کرده است خدای تعالی بهشت اما درجات
ایشان متفاوت است و قال الله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا
الْحُسْنٰی اُولٰئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُوْنَ بدرستیکه آن گروهی که پیشی گرفته است
کرم ایشان را است از ما سابقهٔ نیکو که سعادت و توفیق طاعت است یا بشارت
بهشت آن گروه مخصوص اند از دوزخ دور شدگانند پس چون با آیت اول مخاطب
جمیع اصحاب‌اند و حسنی که مراد بآن بهشت است از برای هر یک از ایشان خواهد بود
باین دلیل ثابت شد که جمیع اصحاب بهشتی خواهند بود و هیچ از ایشان بدوزخ
نخواهد رفت و توهم نکنند که تقیید بانفاق یا قتال که درین آیت است و تقیید
باحسان که در آیه وَالَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُمْ بِاِحْسَانٍ است بیرون میبرد
بعضی اصحاب را که متصف باین صفت نیستند ازین حکم زیرا که میگوییم این قیود
غالبی است و ایشان را مفهوم مخالفی ندارد که بعضی از تحت این حکم خارج باشند
با آنکه مراد کسانی است که متصف باین صفات باشند و اگرچه بالقوه یا بالعزم و ماوردی

مخصوص

مخصوص ساخته است حکم بعدالت را بکسانی که ملازم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده‌اند
و یاری آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده‌اند و شامل کسی که یک روز بخدمت حضرت
رسیده باشد یا از جهة غرضی آمده باشد نمیباشد اما این زعم او موافق قول جمهور نیست
بلکه جمعی از فضلا اعتراض کرده‌اند چنانچه شیخ الاسلام علائی گفته که این قول
غریب است که بسیاری از مشهورین بصحبت رسیده‌اند و روایات از آنحضرت صلعم
بعدالت بیرون میبرد مثل وائل بن حجر و مالک بن حویرث و عثمان بن ابی العاص
و غیر ایشان که نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده‌اند و اقامت نکرده‌اند مگر
قلیلی و باز رفته‌اند و جمهور علما تصریح کرده‌اند بتعمیم و این قول معتبر است انتهی کلامه
و از جمله آنچه رد زعم او در وی میکند آنست که تعظیم صحابه و اگرچه کم بخدمت آنحضرت
رسیده باشند امری مقرر معین بوده نزد خلفاء راشدین و غیر ایشان چنانچه
بصحت رسیده از ابوسعید خدری رضی الله عنه که مردی در حضور وی معاویه را سب کرد
و در آن وقت ابوسعید رضی الله عنه تکیه کرده بود آنگاه بنشست و گفت من
و ابوبکر رضی الله عنهما و مردی از اهل بادیه در سفر و بخانه فرود آمدیم و در آن خانه
زنی حامله بود آن مرد بدوی با آن زن گفت بشارت میدهم ترا آن زن گفت
بلی بدوی گفت اگر گوسفندی بمن دهی پسری تولد خواهد نمود آن زن گوسفندی
بوی داد و آنرا ذبح نمود و بخت و ما خوردیم و ابوبکر رضی الله عنه در خوردن با ما
شریک شد اما ازین قصه خالی ذهن بود و بعد از آنکه این قصه شنید برخاست
و قی کرد و آنچه خورده بود از معده خود بیرون آورد و بعد از مدتی دیدیم که همان
بدوی را نزد عمر رضی الله عنه آوردند که هجو انصار کرده عمر رضی الله عنه گفت اینرا

نوبتی بصحبت آنحضرت رسیدن توانستم که در آن صحبت چه گفت و چه شنید اگر نه او را
این صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودی شر او را از شما کفایت میکردم
پس نظر کن در توقف عمر رضی الله عنه از معاتبت آن صحابی خصوص از معاقبت
او تا ظاهر شود بر تو که این قضیه دلیلی ظاهر و واضح است بر آنکه خلفا دانستندی
با ایشان صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ چیز برابری نمیکرد چنانچه
در صحیح بخاری و مسلم ثابت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که
اگر کسی مثل کوه احد زر انفاق کند در راه خدا تعالی بثواب آن نمیرسد که یکی از
اصحاب من یک مد یا نصف مدی انفاق کند و بتواتر رسیده است از آنحضرت که فرمود
بهترین ناس اهل قرن منند بعد از ان کسانیکه نزدیک با ایشان باشند و بصحبت
رسیدند که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که خدا تعالی گزید اصحاب مرا بر ثقلین
سوی نبیین و مرسلین و در روایتی آنکه فرمود تمام خواهید کرد شما عدد هفتاد
امت که شما بهترین ایشان اید و گرامی ترین ایشان اید نزد خدا تعالی بدانکه
خلافی واقع است میان علما در تفضیل صحابه و کسانیکه بعد از ایشان آمدند از
صلحای این امت ابو عمر و ابن عبد البر برین رفته است که یافته میشود بعد از صحابه
کسانیکه افضل از بعضی صحابه باشند و حجت خود ساخته حدیث طُوبٰى لِمَنْ
رَآنِي وَآمَنَ بِي وَطُوبٰى سَبْعَ مَرَّاتٍ لِمَنْ لَمْ يَرَنِي وَآمَنَ
بِي یعنی خوشی و لذت یا جنت باد مر کسی را که مرا دید و ایمان آورد بمن و
خوشی و لذت یا جنت باد هفت نوبت کسی را که مرا ندیده و ایمان آورد
بمن و حدیثی دیگر که عمر رضی الله عنه روایت کرده که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم

نشسته بودم

نشسته بودم آنحضرت فرمودند آیا میدانید که کدام یک از خلایق افضل اند از روی
ایمان گفتیم ملائکه افضل اند آنحضرت فرمودند افضلیت حق است مر ایشان را بلکه
غیر ایشان مراد من است گفتیم انبیا آنحضرت جواب همین داد بعد از ان فرمود
افضل خلایق از روی ایمان قومی باشند که در اصلاب رجال اند ایمان بمن خواهند
آورد و حال آنکه مرا نخواهند دید ایشان افضل خلق اند از روی ایمان یعنی
بواسطه آنکه مرا نادیده ایمان بمن می آورند و حدیثی دیگر که فرمود مثل امت من
مثل مطر است معلوم نیست که اول آن بهتر است یا آخر آن و حدیثی دیگر که فرمود در
خواهند یافت عیسی علیه السلام را قومی که مثل شما باشند یا بهتر سه مرتبه
و خوار نخواهد شد امتی که من اول آن باشم و مسیح آخر آن باشد و حدیثی دیگر که
فرمود آیا میخواهید امر که مر عاملی را در آن ایام اجر پنجاه کس باشد گفتند یا رسول الله
پنجاه کس از ایشان یا از ما آنحضرت فرمود از شما و ایضا ابو عمر و ابن عبد البر حجت خود
ساخته است آنچه روایت است از عمر عبد العزیز رضی الله عنه که چون والی امر خلافت
شد سالم ابن عبد الله کتابتی نوشت که سیرت عمر رضی الله عنه بنویس و از جهت مرا
بفرست تا بآن عمل میکرده باشم سالم باو نوشت که اگر بسیرت عمر رضی الله عنه بکنی
نوشته ام عمل نمائی افضل از عمر رضی الله عنه خواهی بود زیرا که زمان تو مثل زمان
عمر نیست و مردم زمان تو مثل مردم آن زمان نیست و بفقهای آن عصر جمیعا
نوشت و جواب مثل قول سالم بوی نوشتند ابو عمر گوید پس این احادیث
یعنی احادیثی که بآن استدلال بافضلیت عموم صحابه کرده اند یا عدم تواتر طرق
و حسان آن مقتضی تسویه است میان اول این امت و آخر آن در فضیلت عمل الا بدر و

حدیثی و حدیث خیر الناس قرنی بر عموم خود نیست زیرا که اگر بر عموم حمل کنیم منافقان
واهل کبائر بر ایشان و بر بعضی از ایشان اقامت حدود شده در آن داخل می‌شوند
جواب آنکه احادیثی که ابو عمرو باستدلال آورده حدیث اول در آن شاهدی بر افضلیت
کسی بر اصحاب نیست و حدیث ثانی ضعیف است و حجت نمی‌شود لیکن حدیثی نزد حاکم
بصحت رسیده و نیز و غیر او بدرجه حدیث حسن رسیده که اصحاب گفتند یا رسول الله آیا کسی
از ما بهتر خواهد بود ما باسلام در آمدیم و در خدمت تو جهاد کردیم با تو آنحضرت فرمود
قومی خواهند بود بعد از شما که ایمان آورند بمن و مرا نه بینند و جواب از این حدیث
سیوم که حدیثی حسن است و طرق بسیار دارد و گر بدرجه صحت نمی‌رسد و از حدیث چهارم
که آن نیز حسن است و از پنجم که ابو داود و ترمذی روایت کرده آنست که مفضول
گاه هست که در وی حالتی و مزیتی یافت می‌شود که در فاضل آن مزیت نیست و ایضا
مجرد وجدان آن مزیت مستلزم افضلیت مطلق نیست و ایضا خیریت میان ایشان باعتبار خیریت است
که ممکن باشد در هر دو طایفه جمع شود مثل طاعات که مشترک است میان جمیع مسلمانان و باین
اعتبار دور نیست که کسانی که بعد از صحابه آیند بعضی از ایشان افضل از بعضی صحابه باشند
و اما از آنچه مخصوص است بصحابه رضوان الله علیهم آن مشاهده طلعت و رؤیت ذات
کثیر البرکات حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه باین فایز شده اند هیچ
که عقل یکند آن نیز مشترک نمی‌شوند که این مقدار عمل صالح کند که باین مرتبه خود را نز
رو حضور آنکه مثل ایشان شود و از این جهت بود که چون از عبد الله بن مبارک
رحمة الله که جلالت قدر و کثرت علم او بر اهل علم مخفی نیست پرسیدند که معاویه افضل است
یا عمر ابن عبد العزیز عبد الله گفت غباری که در بینی معاویه رفته است در خدمت رسول

صلی الله علیه

صلی الله علیه وسلم بهتر است از عمر ابن عبد العزیز چندین و چندین بار یعنی
باین لفظ اشارت باین کرده که فضیلت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ چیز
با آن مقاومت و برابری نمی‌تواند کرد و بهمین جواب معلوم شد جواب از استدلال
ابو عمرو بفضیلت عمر عبد العزیز زیرا که علماء زمان او که نوشته اند که تو افضلی از عمر یعنی
نسبت بعمر بن الخطاب یکی بصورت مساوی توان کرد مثل عدل و امثال و اما از جهت صحبت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنچه عمر رضی الله عنه باین فایز گشته از حقایق قرب
و مزایای فضل و علم و دین که آنحضرت باین گواهی داده از برای وی عمر عبد العزیز
و غیر او بذره از ذرات آن نمی‌توانند رسید پس صواب قول جمهور علماء و سلف
و خلف است بدلیلی که بعد از این خواهد آمد و معلوم شد از قول ابو عمرو که اهل بدر و حدیبیه
مستثنی است آنکه کلام او در غیر اکابر صحابه است از آنکسانی که بغیر رؤیة آنحضرت چیزی
دیگر فایز نشده اند و مع ذلک کسانی که بعد از ایشان باشند که هر چند که در عمل کوشش نمایند
ممکن نیست که نیز بایشان در خصوصیة تخصیص آنکه مساوی آن شوند زیرا که
بکسی است که فایز شده است که مجرد رؤیة فقط پس ظن توجه خواهد بود که مشاهده
[illegible] کرده باشند پس در خصوصیات دیگر مثل آنکه در خدمت آنحضرت مقاتله با کفار
کرده باشند یا در زمان آنحضرت مقاتله نموده باشند یا نقل چیزی از شریعت کرده باشند
که بعد از آن حضرت بوده اند نموده باشند یا مال خود در سبب آنحضرت انفاق کرده باشند
پس در خصوصیت هیچ کس اختلاف نیست که کسانی که بعد از صحابه اند هیچ کس بمرتبه یکی از اصحاب
کبار که باین صفات مذکوره موصوفند نخواهد رسید و بنابر تفاوت مرتبه اصحاب است
که حق سبحانه و تعالی نفی تساوی میان ایشان کرده در کتاب مجید میفرماید لا یستوی

مِنْكُم مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ اُولٰئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً
مِنَ الَّذِينَ اَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا چنانچه ترجمهٔ این قبل ازین
گذشت و دلیل قول جمهور علماء سلف و خلف که برین رفته‌اند که اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بهترین خلق‌اند و افضل الناس‌اند بعد از انبیا و خواص ملایکه احادیثی است
که در فضایل و مآثر اصحاب در مقدمهٔ کتاب ایراد کردیم و دیگر احادیث درین باب
بسیار است از آنجمله حدیث صحیحین است که فرمود لَا تَسُبُّوا اَصْحَابِي فَوَ
الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ فَلَوْ اَنَّ اَحَدَكُمْ اَنْفَقَ مِثْلَ اُحُدٍ ذَهَبًا
مَا بَلَغَ مُدَّ اَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ و در یک روایت از بخاری و مسلم فان
اَحَدَكُمْ بکاف خطاب واقع شده و در روایهٔ از ترمذی لَوْ اَنْفَقَ اَحَدُكُمْ
الحدیث و نصیف بفتح نون لغتی است در نصف و بروایهٔ دارمی و ابن عدی مرویست
که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِاَيِّهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ
و از آنجمله است ایضا حدیثی که باتفاق بر صحت آن رفته‌اند که فرمود خَيْرُ الْقُرُونِ
اَوِ النَّاسِ اَوْ اُمَّتِي قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ
يَلُونَهُمْ چنانچه ترجمهٔ این احادیث مکرر درین کتاب مذکور شده و لفظ قرن
اهل زمانی واحد است که متقارب و مشترک باشند در وصفی مقصود و اطلاق بر زمانی
مخصوص میکنند و اختلاف بسیار در قرن کرده‌اند از ده سال تا صد و بیست سال
چنانچه در اول کتاب مذکور شد و اعدل اقوال قول صاحب محکم است که گفته است
قدری متوسط است از اعمار اهل هر زمانی و مراد بقرن پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین
حدیث صحابهٔ آن حضرت‌اند و کسیکه آخر همهٔ ایشان فوت شد علی الاطلاق بی خلاف

ابو الطفیل

ابو الطفیل عامر بن واثلة اللیثی بود چنانچه مسلم در صحیح خود حکم جزم بآن کرده است
وفات او در سنهٔ سبع و مایه و بعضی در سنهٔ عشر و مایه گفته‌اند و ذهبی تصحیح این
قول کرده بواسطهٔ مطابقهٔ او با حدیث صحیح که مرویست که از آن حضرت صلی الله
علیه و سلم که بیکماه قبل از آنکه از عالم رحلت کنند که بر سر صد سال دیگر از کسانی که
امروز بر روی زمین‌اند هیچ احدی نخواهند ماند و در روایت مسلم آنست که فرمود
اَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هٰذِهِ فَاِنَّهُ لَيْسَ مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ
يَأْتِي عَلَيْهَا مِائَةُ سَنَةٍ از این شبی که شما میبینید هیچ نفسی که متولد شود
نخواهد بود که صد سال بر وی بگذرد و ازین عبارت مراد آنحضرت صلوات الله علیه
که قرن منقرض خواهد شد بعد از صد سال از وقت تکلم آنحضرت باین حدیث
و آنچه گفته‌اند که عکراش بن ذویب بعد از واقعهٔ جمل صد سال زنده ماند صحیح نیست
و در تفسیر تنزیل شاید که معنی این قول آن باشد که استکمال صد سال کرده است بعد از
واقعهٔ جمل نه آنکه صد سال بعد از آن مانده چنانکه ائمه گفته‌اند و اما آنچه جماعتی در زمان
رتن هندی و معمر مغربی زعم کرده‌اند ائمهٔ حدیث خصوص ذهبی مبالغه کرده‌اند در
بطلان آن و گفته‌اند هر کس که اندک عقلی دارد قبول این قول نمیکند و قبل ازین
مذکور شد که افضلیت قرن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر قرن دیگران از آن است که تابعین
باشند نسبت بهر فرد است نه بمجموع بخلاف قول ابن عبد البر و هم چنین گفته‌اند
در تابعین و تبع تابعین باز بدانکه صحابه چند صنف‌اند مهاجر و انصار و خلفاء
ایشان و کسانیکه در روز فتح مکه مسلمان شده و کسانیکه بعد از آن مسلمان شده‌اند
و افضل ایشان علی سبیل الاجمال مهاجرین‌اند باز انانکه بعد از ایشان‌اند بترتیب

مذکور و اما علی سبیل التفصیل سابقان انصار افضل اند از جماعتی از متأخرین مهاجر و بعضی
مهاجر افضل اند از سابقان انصار باز ایشان متفاوت اند در تفضیل بسیار متأخر را
باشد مثل عمر رضی الله عنه که افضل باشد از متقدم مثل بلال و ابو منصور بغدادی که از اکابر ائمه
ماست گفته که اجماع اهل سنت و جماعت برین شده که افضل صحابه ابو بکر است باز عمر
باز عثمان باز علی باز بقیه عشره مبشره باز اهل بدر باز باقی اهل احد باز باقی اهل
بیعت الرضوان در حدیبیه بعد از آن بقیه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
تمام شد کلام ابو منصور لیکن قبل ازین اشارتی شد بآنکه اجماع جمیع اهل سنت
نشده باین ترتیب که او نقل کرده نیست عثمان و علی رضی الله عنهما مگر آنکه مراد او باجماع
اجماع اکثر اهل سنت باشد و برین تقدیر قول او در دعوی اجماع صحیح است و از
جمله احادیث داله بر فضایل اصحاب حدیثی است که انصاری از انس رضی الله عنه روایة
کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ای ابو بکر کاشکی من برادران خود را
بدیدمی ابو بکر رضی الله عنه گفت ما برادران شما نیستیم یا رسول الله صلی الله آنحضرت
فرمود که شما اصحاب منید برادران من کسانی خواهند بود که مرا نبینند و تصدیق
من نمایند و دوست دارند مرا چنانکه دوستتر باشم من نزد یکی از ایشان از ولد
او و والد او باز گفتند یا رسول الله ما برادران شما ایم فرمود که شما اصحاب منید
آیا دوست نمیداری ای ابو بکر قومی را که دوست دارند ترا بسبب آنکه من ترا دوست
دارم پس دوست دار ایشان را مادامی که ترا بسبب دوستی من دوست دارند و دیلمی
روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر کسکه خدا را دوست دارد
قرآن را دوست دارد مرا دوست دارد و هر کسکه مرا دوست دارد اصحاب مرا و

و قرابت مرا دوست دارد و حلیمی روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
یا ایها الناس محافظت کنید در باب احباب و اصهار و اصحاب من مطالبه نکنند
خدا تعالی بمظلمه یکی از ایشان چرا که اگر مرتکب مظلمه در باب یکی از ایشان شده اید شما را
نخواهند بخشید و از آن گناهی نیست که در گذرند از آن و مخلص و غیر هم روایت کردند
که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بر منبر بدو تر سید از خدا تعالی در باب اصحاب
من و ایشان را هدف تیر ملامت مسازید بعد از من پس هر کسکه ایشان را دوست دارد مرا دوست
داشته است و هر که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر کسکه ایشان را برنجانید
مرا رنجانیده است و هر کسکه مرا رنجانید خدا تعالی را رنجانیده و هر کسکه خدا تعالی را
رنجانید زود است که او را عقاب خواهد فرمود و این حدیث و آنچه قبل ازین است نازل
منزله وصیتی است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب اصحاب خود فرموده بر سبیل
تاکید و ترغیب در محبت ایشان و اجتناب از عداوت و بغض ایشان و ایضا درین
حدیث اشارتی است که محبت اصحاب رضی الله عنهم ایمان است و بغض و عداوت
با ایشان کفر است زیرا که بغض ایشان هرگاه بغض آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد
بی نزاعی کفر است بدلیل حدیثی دیگر که فرمود لَن یُؤمِنَ احدکم حتی اکون
احب الیه من نفسه مومن نخواهد بود یکی از شما تا وقتیکه مرا از نفس خود
دوستتر دارد و کمال قرب اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز ازین معلوم میشود
بواسطه آنکه ایشان را نازل منزله نفس نفیس خود ساخت چنانکه ایذای ایشان را بنفس
نفیس خود واقع کرده اند و ایضا درین حدیث اشارتی است که محبة کسی که رسول الله
صلی الله علیه و سلم او را دوست دارد مثل آل و اصحاب رضی الله عنهم نشانه محبة رسول الله

صلی الله علیه و سلم است هم چنانکه محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم علامت محبت
خدا تعالی است و هم چنین کسی که عداوت و بغض ایشان دارد و سب ایشان میکند
نشانه عداوت و بغض و سب رسول الله صلی الله علیه و سلم است و عداوت و بغض
و سب آنحضرت علامت عداوت و بغض و سب خدا تعالی است چرا که هر که کسی را دوست
دارد دوست او را نیز دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد چنانکه خدا تعالی
میفرماید لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ
مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یعنی نیابی و نشاید که بیابی قومی را که ایمان بخدا
و رسول آورده اند که مودت ورزند و دوست دارند کسی را که خلاف خدا و رسول
کند پس محبت آل و ازواج طاهرات و ذریت و اصحاب آنحضرت صلوات الله و سلامه
علیه اجمعین واجبات متعینات است و بغض و عداوت ایشان از جمله مهلکات و از جمله
محبت ایشان آنست که توقیر و تعظیم ایشان کنند و احسان و قیام بحقوق ایشان نمایند
و اقتدا بایشان کنند در سنن و آداب و اخلاق و اعمال و اقوال و در حمد و ثنای
ایشان کوشند بقصد تعظیم و تبجیل زیرا که حق سبحانه و تعالی در بسیاری از آیات
قرآنی ایشان را ثنا گفته و اجبست بر هر کس که ثنای آنکس کوید که حق تعالی در شان
او ثنا فرموده باشد و از جمله است استغفار از برای ایشان چنانچه مرویست
بروایت مسلم که عایشه رضی الله عنها فرمود که مامور شده اند بآنکه طلب مغفرت
از برای اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم کنند پس ایشان را سب مینمایند با وجود آنکه
فایده استغفار بیشتر با استغفار کننده میرسد و برا زیادتی ثواب حاصل میگردد
سهل ابن عبدالله تستری گفت مومن نیست و تصدیق رسول الله صلی الله علیه و سلم

نکرده است

نکرده است کسی که توقیر و تعظیم اصحاب آنحضرت نکند و نیز از جمله بعضی که واجبست
آنست که زبان خود را نگاه دارند از اختلافات و محاربات که میان اصحاب
واقع شد و اعراض کنند از اخبار و روایات اهل تواریخ خصوص از روایات
جهال و کمراهان رفضه و شیعه و مبتدعین که مذمت اصحاب مینمایند و قدح
در ایشان میکنند زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اِذَا ذُكِرَ
أَصْحَابِي فَأَمْسِكُوا هرگاه که یاد کرده شوند اصحاب من باید که نگاه دارید
خود را از آنکه چیزی بگویند یا سخنانی که لایق شرف ایشان نباشد بزبان آرید بلکه واجبست
که اگر چیزی در مادهٔ ایشان بشنوند یا در کتابی ببینند بمجرد دیدن در کتاب و شنیدن
از شخص نسبت باصحاب رضی الله عنهم نکنند بلکه تفتیش و تحقیق آن نمایند و در آن
بحث کنند و بر تقدیری که آن مدعا بر ایشان ثابت شود واجبست که آن را
بنیکوترین تاویلی حمل کنند زیرا که ایشان اهلیت و استحقاق آن دارند چنانچه
در مناقب و مفاخر ایشان معروفست و مشهور و منازعات و محاربات که در میان
ایشان واقع شد تاویلات و احتمالات دارد و اما سب و طعن در ایشان
اگر مخالف دلیل قطعی است مثل قذف عایشه یا انکار صحابیت پدرش صدیق رضی الله
عنهما کفر است و اگر مخالف دلیل قطعی نیست فسق و بدعت است و وعید شدید که در مادهٔ
اهل بدعت وارد است چنانچه در اول کتاب مذکور ساختیم و اما محاربات و
منازعاتی که میان علی و معاویه رضی الله عنهما واقع شد اعتقاد اهل سنت و جماعت
آنست که منازعت معاویه با علی رضی الله عنهما از جهت خلافت نبود زیرا که اجماع شده
بر حقیت خلافت علی رضی الله عنه چنانچه ازین پیش بیان کردیم و ازین هم نزاعی نشد بلکه میحان

و نزاع ازبین رفته شد که معاویه رضی الله عنه و اتباع او طلب تسلیم قاتلان عثمان
رضی الله عنه میکردند زیرا که معاویه ابن عم عثمان بود و علی از تسلیم قاتلان عثمان رضی الله
عنهما امتناع نمود بنا بر دعای آنکه اگر فی الفور قاتلان را با کثرت اقارب و عشایر
تسلیم معاویه رضی الله عنه کنم خللی عظیم در لشکر اسلام خواهد شد بواسطهٔ اختلاط
و امتزاج ایشان بعسکر علی رضی الله عنه و منجر باضطراب و تزلزل امر خلافت میشود
و کلمهٔ اسلام از انتظام می افتد خصوص در بدایت امر خلافت که هنوز استحکامی
نیافته پس رای و اجتهاد علی رضی الله عنه باین قرار گرفت که تاخیر تسلیم قتلهٔ
عثمان رضی الله عنه بوارثان وی اصوب است تا در امر خلافت ثابت قدم گردد
و بعد از استقلال و تحقق تمکن در امور و اتفاق اهل اسلام و انتظام امر مسلمانان
آن قتله را فرداً فرداً گرفته تسلیم ایشان نماید از روی تدبیر و دلیل برین قول
آنکه در روز حرب جمل چون علی رضی الله عنه امر فرمود تا منادی کند که قاتلان
عثمان رضی الله عنه از لشکر وی بیرون روند بعضی از ایشان عزیمت نمودند
که بر علی رضی الله عنه خروج کنند و بادی قتال نمایند و ایضا کسانی که ترغیب بر
قتل عثمان رضی الله عنه نموده بودند و اتفاق در آن امر کرده جماعتی کثیر بودند چنانچه
قبل ازین در قصهٔ محاصرهٔ وی بیان کردیم که از اهل مصر جماعتی کثیر بودند بعضی گفته اند
ششصد کس از اهل مصر بودند و بعضی گفته اند هزار کس بودند و بعضی پانصد کس گفته اند
و جماعتی از کوفه بودند و جمعی دیگر از بصره بودند و دیگران نیز از غیر این بلاد گرد
بودند که جمعاً بمدینه آمدند و آن فتنه ساختند چنانچه وارد شده که آن جماعت
با قوم و عشیرت خود قریب ده هزار کس بودند و بنا برین کثرت ایشان بود که تسلیم

نمودن

نمودن ایشان بر علی رضی الله عنه دشوار و متعذر شد و احتمال دارد که علی رضی الله
اجتهاد چنین کرده باشد که قاتلان عثمان رضی الله عنه اهل بغی اند که تاویلی فاسد ایشان را
برین داشته که خون وی مباح دانسته اند مثل آنکه میگفتند مروان که ابن عم وی بود
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم طرد از مدینه اخراج کرده عثمان رضی الله عنه وی را باز آورد
و کاتب خود ساخت و دیگر آنکه اقارب خود بر ولایات عامل گردانید و بر دیگران تقدیم داد و دیگر
قضیهٔ محمد ابو بکر مفصلاً سابقاً بیان کردیم در باب خلافت عثمان رضی الله عنه و این
جماعت بنا بر جهل و خطا گمان کردند که بواسطهٔ این امور قتل وی مباح میشود و بسبب امام
زمان باغی شدند و باغی زمانی که از اطاعت امام عدول کند با آنچه در زمان حرب
تلف کرده مواخذ نیست زیرا که از روی تاویل کرده خواه خون باشد و خواه مال چنانچه
قول صحیح شافعی و جماعتی دیگر است از علما و این احتمال اگرچه ممکن است لیکن قول
اول باعتبار اولی است و آنچه اکثری از علما بنا برین رفته اند آنست که قاتلان عثمان
رضی الله عنه باغی نبودند بلکه اهل ظلم و فساد بودند زیرا که اعتمادی بر شبههٔ ایشان
نبود دیگر آنکه اصرار کردند بر باطل بعد از آنکه کشف شبههٔ ایشان شد و حق برایشان ظاهر
گشت و چنین نیست که هر کسی که شبهه و تاویلی بخود بسته و بدان شبهه و تاویل فاسد
مجتهد میشود در اگر شبهه عارض شد کسانی را که قاصر اند از درجهٔ اجتهاد و این قول
منافاتی ندارد با آنچه مقرر است در مذهب شافعی رضی الله عنه که کسانی که شوکتی دارند
و تاویلی فاسد آنچه در حال قتال تلف آمده میشود مثل اهل بغی زیرا که قتل عثمان
رضی الله عنه در حال قتال نبوده وی نهی کرد از قتال چنانچه ابن عبد البر روایت کرده
از ابو هریره رضی الله عنه که چون وی اراده قتال کرد عثمان رضی الله عنه گفت

از روی جد میگویم تا اگر خشمشان دوست بینند ای ابوهریره رضی الله عنه گفت
تو نفس مرا میخواهی و حال آنکه نفس تو و مرا فدای مسلمانان میکنیم و نمیخواهیم که کسی
از ایشان کشته شود و ایضا اعتقاد اهل سنت و جماعت آنست که معاویه در ایام
خلافت علی رضی الله عنهما خلیفه نبود بلکه از جمله ملوک بود و غایت اجتهاد وی آن
بود که یک اجر داشت در آن اجتهاد و اما علی رضی الله عنه را دو اجر بود و اجر
اجتهاد و اجری دیگر آنکه اجتهاد وی صواب بود بلکه ده اجر داشت بدلیل حدیث پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اِذَا اجتهد المجتهد فاصاب فَلَهُ عَشَرَةُ
اُجُورٍ یعنی هرگاه که مجتهد در اجتهاد صواب کند مر او راست ده مزد و علما را اختلاف
است در امامت معاویه بعد از وفات علی رضی الله عنهما بعضی گفته اند امام و خلیفه
بود چرا که بیعت وی تمام شد و بعضی گفته اند که امام نشد بدلیل حدیثی که ابوداود
و ترمذی و نسائی روایت کرده اَلْخِلَافَةُ بَعْدِی ثَلٰثُونَ سَنَةً ثُمَّ
یصیر ملکا خلافت حقا بعد از من سی سال است باز بملک انتقال خواهد یافت
و سی سال بوفات علی رضی الله عنه تمام شد و ما قبل از این مذکور ساختیم که سی
سال تمام نشد بوفات علی رضی الله عنه و بیان این سخن آنست که وفات وی
رضی الله عنه در ماه رمضان سنه اربعین از هجرت بود و اکثر بر آنند که در هفدهم
آن ماه بود و وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم در دوازدهم ماه ربیع الاول پس
میان ایشان بغیر از سی سال و شش ماه دیگر بود و بمدت خلافت حسن بن علی
رضی الله عنهما سی سال تمام گشت و چون این معنی قرار یافت پس سزاوار آنست
چنانچه بسیاری از محققین گفته اند که حمل کنند قول کسی که با امامت معاویه قایل است

در وقت

در وقت وفات علی رضی الله عنه بقدر نصف سالی بعد از وفات وی در وقتی
که حسن رضی الله عنه خلافت را بوی تسلیم کرد و اما جمعی که منع امامت معاویه میکنند
میگویند که حسن رضی الله عنه امر خلافت را بوی تسلیم نکرد مگر بنا بر ضرورت وقت
بواسطه آنکه پیدا است که او امر خلافت الحسن رضی الله عنه تسلیم میکند و قصد
مقاتله و خون ریزی دارد و جهت خلافت پس اعتبار و اعتدادی بآن تسلیم
نبود زیرا که حسن رضی الله عنه ترک خلافت بلکه از جهت محافظت خون مسلمانان
نمود و آن که نفی او از خلافت اضطراری بود نه اختیاری پس معاویه بنا بر این
قول خلیفه نبوده باشد و تا امیر گشته منع ورد قول این جماعت کنیم باین طریق که
حسن رضی الله عنه امام حق و خلیفه صدق بود و شوکت و عدد لشکر وی این
مقدار بود که با معاویه رضی الله عنه مقاومت کند پس نزول وی از امر خلافت
و تسلیم معاویه کردن از روی اضطرار نبود بلکه از روی اختیار بود چنانچه پیغمبر
دلالت میکند قصد نزول از امر خلافت که قبل از این در باب خلافت حسن
رضی الله عنه بیان کردیم که شروط بسیار کرد بمعاویه رضی الله عنه و وی جمیع
شروط را التزام نمود و بآن وفا کرد و ایضا قبل از این از صحیح بخاری نقل کردیم
که معاویه طلب صلح از حسن رضی الله عنهما کرد پس صلح حسن رضی الله عنه و تسلیم
امر با اختیاری بود و بر این معنی دلالت میکند حدیث بخاری که قبل از این از
ابوبکر روایت کردیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر بود و حسن بن علی
رضی الله عنهما بپهلوی آنحضرت نشسته بود و آنحضرت یک نوبت بوی نگاه
میکرد و نوبتی بمردم و میگفت که این پسر من سید است و امید آن هست که خدای تعالی

بسبب وی میان دو لشکر عظیم از مسلمانان صلح اندازد پس نظر کن در توقع و رجای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مر این صلح را بسبب حسن رضی الله عنه که اگر این صلح موافق حق
نبودی رجا و امید آن نمیداشت و این دلیل است بر صحت نزول حسن رضی الله عنه
از خلافت جهت معاویه و اگر حسن رضی الله عنه بعد از نزول از خلافت بر آن امر
باقی بودی آنحضرت رجای صلح نمیداشت و حسن رضی الله عنه را بآن صلح مدح نمیفرمود
و ایضا اگر فایده شرعی که آن استقلال معاویه و صحت خلافت و انفاذ تصرف
و وجوب اطاعت وی است بر کافه مسلمانان و قیام وی بامر مسلمانان بر این صلح
مترتب نشدی آنحضرت رجای آن نمیداشت بمجرد ترک خلافت حسن رضی الله عنه
بی آنکه فایده شرعی بوده باشد پس در این رجائی و وقوع صلح میان این دو لشکر عظیم
از مسلمانان دلالتی است بر صحت آنچه حسن رضی الله عنه کرده و بر آنکه او در امر محق
بوده و بر آنکه این فواید شرعی که مذکور شد بر این صلح مترتب است پس حق آنست
که خلافت معاویه رضی الله عنه ثابت شد از آن وقت و بعد از آن خلیفه بحق
و امام صادق بود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه ترمذی حدیث حسن از عبد الرحمن
بن ابی عمیره صحابی روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که در حق معاویه رضی الله
عنه گفت اللهم اجعله هادیا مهدیا و امام احمد در مسند خود از
عرباض بن ساریه در حق معاویه رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم گفت اللهم علم معاویة الکتاب والحساب وقه العذاب
بار خدایا تعلیم کن معاویه را علم قرآن و علم دین یا علم کتاب و حساب و نگاه دار او را
از عذاب و ابن ابی شیبه فی المصنف و طبرانی در کبیر از عبد الملک بن عمیر روایت کرده

که معاویه

که معاویه رضی الله عنه گفت همیشه طمع در امر خلافت میداشتم از آن روزی که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مرا گفت ای معاویه اذا ملکت فاحسن یعنی وقتیکه مالک امر
مسلمانان گردی با ایشان نکوئی کن و طریقه عدل و انصاف مرعی دار پس تامل
کن در دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق او که خدای تعالی او را هادی و مهدی گرداند
چنانچه دانستی در حدیث اول که حدیث حسن است و جهت فضل معاویه رضی الله عنه
میشود و هیچ مذمتی و ملامتی بسبب این منازعات و حروب بوی لاحق نمیگردد
چنانچه قبل از این دانستی که صدور این حروب از وی بواسطه اجتهاد بود و اگر چه
یک اجر زیاده ندارد زیرا که مجتهد اگر در اجتهاد خطا کند مذمتی و ملامتی بسبب
این خطا باو عاید نمیشود بواسطه آنکه معذور است و از این جهت است که یک اجر
در نامه اعمال مجتهد مخطی مینویسند و ایضا حدیث دوم که آنحضرت صلوات الله
وسلامه علیه دعای تعلیم کتاب و حساب و وقایت عذاب در حق وی کرد دلالت
بر فضل وی میکند و دعای آنحضرت بلا شک و ارتیاب مستجاب است پس بر معاویه
رضی الله عنه عقابی از این محاربه و منازعت نخواهد بود بلکه او را از بهر اجتهاد
اجری چنانچه مقرر شده خواهد بود و دلیل بر بقاء حرمت اسلام هر دو فرقه
یعنی فرقه معاویه و فرقه علی رضی الله عنهما آنکه ایشان از اسلام بیرون نیامده
اند بجهت این حروب آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم لشکر معاویه را در وصف باسلام
با لشکر حسن رضی الله عنهما مساوی ساخت در صلحی که از صلح میان ایشان خبر داد
چنانچه گذشت پس فسق و نقصی بهیچ یک از این دو فرقه لاحق نمیشود زیرا که
هر یک از ایشان را تاویلی غیر قطعی البطلان بود و فرقه معاویه رضی الله عنه اگرچه

ابی شیبه در مصنف از سعید ابن جهمان روایت کرده که گفت سفینه را گفتم که بنی امیه
زعم این کرده که امر خلافت در میان ایشان است سفینه گفت کَذَبَ
بَنُو الزُّرقاء بَل هُم مُلوكٌ مِن اشرّ الملوك واول الملوك
معاویه یعنی بنو امیه دروغ گفتند بلکه ایشان بدترین ملوک اند واول ملوک معاویه
است ازین کلام توهم این میشود که معاویه رضی الله عنه خلیفه نبود زیرا که معنی این
سخن آنست که خلافت معاویه رضی الله عنه اگرچه صحیح بود ولیکن مشابهه ملک بران
غالب است چرا که در بسیاری از امور از سنن خلفاء راشدین بیرون رفت
پس از حیثیت تفویض امر بوی از جانب حسن رضی الله عنه واجتماع اهل حل
وعقد بروی آن خلافت حق وصحیح بود وازین رهگذر که اجتهادات غیر
مطابق واقع است ازوی صادر شد بآن آثم نمیشود ولیکن موخر میدارد او را از درجه
صاحبان اجتهادات صحیحه مطابق واقع یعنی خلفاء راشدین وحسن رضی الله عنهم
پس هر که اطلاق ملکیت بر ولایت معاویه میکند از رهگذر این اجتهادات مذکوره
است که در اثنای امارت ازوی صادر شد وهر که اطلاق خلافت بروی
میکند از رهگذر تفویض امر است از جانب حسن رضی الله عنه واجتماع اهل حل و
عقد بر او باین اعتبار اطاعت وانقیاد او واجب بود چنانکه اطاعت
وانقیاد خلفاء راشدین واجب بود اگر کسی گوید که بقیه بنی امیه نیز چون
ولی عهد معاویه بودند پس ایشانرا خلیفه توان گفت واطاعت ایشان بهمین
طریق واجب بود وآنچه از ایشان صادر شد از اعمال قبیحه از روی اجتهاد بود
وخطای در اجتهاد ایشانرا آثم نمیکند واز خلافت بیرون نمی برد گوئیم جمعی که

از اهل بغی بودند لیکن بغی ایشان سبب فسق نشد چرا که معاویه رضی الله عنه را تاویلی
بود که اصحاب بغی را بآن تاویل معذور بودند وایضا تامل کن در حدیث ثالث که
معاویه رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل کرده که با وی گفت که چون
مالک امر مردم شوی احسان کن تا ثواب یابی که در حدیث اشارتی هست بصحت
خلافت وی وحقیقت آن بعد از آنکه حسن رضی الله عنه نازل شد از خلافت وتسلیم
وی نمود چرا که امر باحسان که مرتب بر ملک میشود ودلالت بر حقیقت ملک وخلافت
وی میکند وصحت تصرف وی ونفوذ امر وی از حیثیت صحت خلافت بود نه از
رهگذر تغلب زیرا که متغلب فاسق است ومعاقب وفاسق مستحق آن نیست
که او را بشارت دهند وامر باحسان کنند در حینی که بران غالب است بلکه مستحق
زجر وبغض واخبار بقبح افعال وفساد احوال است واگر معاویه متغلب بودی
رسول الله صلی الله علیه وسلم اشارتی باین معنی نمیفرمود تا تصریح بآن مینمود
پس چون اشارت نکرد ومکر تحذیری کرد دال بر حقیقت خلافت وی بود بنا برین
میدانیم که بعد از آنکه حسن رضی الله عنه تسلیم خلافت بوی کرد از آن روز
خلیفه بحق وامام مقتدا بود وکلام امام بن حنبل رحمه الله نیز بهمین معنی است چنانچه
بیهقی وابن عساکر از ابراهیم بن سوید ارمنی روایت کرده اند که گفت از احمد
بن حنبل پرسیدم که خلفا چه کسان بودند گفت ابوبکر وعمر وعثمان وعلی
رضی الله عنهم گفتیم پس معاویه خلیفه نبود گفت در زمان علی هیچکس از علی رضی الله
عنه بخلافه احق نبود وازین کلام مفهوم میشود که بعد از زمان علی وبعد از نزول
حسن رضی الله عنهما هیچکس از معاویه رضی الله عنه بخلافه احق نبود واما آنکه ابن

[illegible]

بعد از معاویه رضی الله عنه بودند از بنی امیه ایشان از اهل اجتهاد نبودند بلکه فسقه و عصاة
بودند پس صحیح نیست که ایشان از جمله خلفا شمارند و در سلک ایشان در آرند
بلکه ملوک بودند بلکه ایشان بدترین ملوک بودند مگر عمر ابن عبد العزیز در میان
بنی امیه که او ملحق است بخلفاء راشدین و هم چنین عبد الله ابن زبیر رضی الله عنه
و اما بعضی از مبتدعه که سب و لعن معاویه رضی الله عنه مباح میدانند قول ایشان
معتمد علیه و ملتفت الیه نیست زیرا که سب و لعن وی و اکثر اصحاب و خلفاء رضی الله
عنهم نمیکنند مگر قومی احمق جاهل غبی که حق سبحانه و تعالی از ایشان بری و بیزار است
و باک نمیدارد از ایشان در هر وادی که هلاک شوند فخذلهم الله
اقبح الخذلان واقام علی رؤوسهم من سیوف اهل
السنة والجماعة وحججهم المؤیدة بما وضح البرهان
ما یمنعهم عن الخوض فی تنقیص هذه الائمة الاعیان
و کافیست از برای شرف معاویه رضی الله عنه یعنی بعد از شرف صحبت رسول الله
صلی الله علیه و سلم آنکه عمر و عثمان رضی الله عنهما ویرا عامل ساختند بر ولایت
شام و بنا این بحث آنکه وقتیکه ابوبکر رضی الله عنه لشکر بجانب شام فرستاد
و معاویه باتفاق برادر خود یزید بن سفیان بآن جانب رفت چون
برادرش یزید وفات یافت او را بر دمشق خلیفه خود ساخته بود و در ایام عمر
رضی الله عنه امارة آن شهر همانکه بود بر وی مقرر داشت باز عثمان رضی الله
عنه نیز ویرا بر جمیع بلاد شام امیر ساخت و در آن بلاد ماند چنانچه مرویست که بیست
سال در آن بلاد امارة کرد و بیست سال خلافت از کعب الاحبار منقول است

که گفت سبحان الملک این امت نخواهد شد این مقدار که معاویه مالک شود و نصی کو بعد
وفات کعب الاحبار قبل از آن بود که معاویه رضی الله عنه خلیفه شود و در اخبار از خلافة
معاویه صادق بود زیرا که بیست سال خلافت کرد که هیچ کس با وی در امر خلافة
منازعت ننمود و در روی زمین بخلافت رفتی که بعد از وی بودند الا آنکه ایشان مخالف
و منازع بود و بعضی از ممالک از تصرف ایشان بیرون رفت انتهی کلامه و بدانکه
در اخبار کعب الاحبار از خلافة معاویه رضی الله عنه دلیل است که خلافت او در
بعضی از کتب منزله بر انبیاء علیهم السلام منصوص علیه است زیرا که کعب الاحبار از
علماء اهل کتاب بود و احاطه و اطلاع کلی بر احکام آن کتب داشت و دیگر آنکه
از علما و احبار ایشان بود و این دلالت بر تنویه و تعظیم شان معاویه
رضی الله عنه و حقیقة خلافت او میکند بعد از نزول حسن رضی الله عنه از خلافت
و استقرار معاویه در آن و این در ربیع الاخر یا جمادی الاول سنة احدی
و اربعین واقع شد و آن سال بعام الجماعت موسوم گشت بواسطه آنکه اجماع
امت بر یک خلیفه شد در آن سال یا زیرا آنکه اهل سنت و جماعت اختلاف
کرده در کفر یزید بن معاویه که ولی عهد او بود بعد از او و طایفه بر آن رفته اند
که او کافر شد بدلیل آنکه سبط ابن الجوزی و غیر او گفته اند که روایة مشهور است
که چون سر مبارک حسین رضی الله عنه نزد او آوردند در میان نهاد و اهل شام
جمع کرد و عصای چوب خیزران که در دست داشت در آن میکوفت
و ابیات ابن زبعری لیت اشیاخی ببدر شهدوا تا آخر
ابیات مشهوره برخواند و بعضی دیگر دو از ابیات بر آن افزود که مشتمل بود بر صریح

کنم و بروایت سبط ابن الجوزی از ابن الجوزی منقول است که گفت عجب نیست از کشتن
ابن زیاد حسین ابن علی رضی الله عنهما بلکه عجب است از خذلان یزید و چوب زدن او
بثنایای حسین رضی الله عنه و باز کردن آل رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل سبایا
بر شتران و فرستادن ایشان بر سر حسین رضی الله عنه در وقتی که منتسب شده بود
بمدینه آنگاه گفت از این افعال هیچ مقصودی دیگر نداشت مگر آنکه ایشان را فضیحت
کنند و سر اشهرت دهند در ممالک و هیچ حال آنکه این فعلی که از وی صادر شد نسبت با آل
پیغمبر جایز نیست که نسبت بخوارج بفعل آرند بلکه اجماع اهل اسلام بر این شده
که خوارج اهل بغی را غسل کنند و نماز گذارند بر ایشان و دفن کنند و اگر لعنه
جاهلیت و حقد بدریه در دل او نبودی مر این تعظیم و احترام آن سر بکردی و چنانکه
نزد وی می‌آوردند و از آن تکفین کرده دفن می‌نمود و نسبت با آل رسول الله صلی الله
علیه و سلم احسان بجای آوردی و بعضی دیگر از علما گفته که یزید کافر نیست زیرا که اسباب
موجب کفر او نزد ما ثابت نشده که حکم بکفر او کنیم و اصل آنست که بر اسلام باقی باشد
تا وقتی که چیزی بر ما ظاهر شود که موجب خروج از اسلام است و روایت مشهور که از وی نقل
کردیم معارضه میکنیم با آنچه از وی حکایت کرده اند که چون سر حسین رضی الله عنه نزد
یزید علیه ما یستحق آوردند گفت رحمک الله یا حسین بدرستیکه تو را کشت کسیکه حق صله
رحم ندانست و نشناخت و انکار بر ابن زیاد کرد و گفت عداوه مر او در دل
بر وی فاجر کاشته و نسا و صبیان و سر مبارک حسین رضی الله عنه را بمدینه فرستاد و بعمال
خود نوشت که سر را آنجا دفن کنند لیکن تو عالم و خبیر بآنکه موجب هیچ کلام
از این دو متعاند مثبوت نپیوسته و اصل آنست که مسلمانست پس این اصل را فر

بلکه

نگذاریم تا زمانی که نزد ما ثابت شود چیزی از وی که موجب خروج از اسلام است
و از این جهت است که جماعتی از محققین گفته اند که طریق قویم ثابت اسلم آنست
که توقف کنند در حق او و اصلا متعرض تکفیر نشوند و امر او بخدای تعالی باز گذارند زیرا که
اطلاع بحقیقت امور و علم بضمایر کسی دیگر غیر او ندارد و بر تقدیری که حکم باسلام
او کنیم چنانکه این جماعت بر این رفته اند در فسق و شر و تکبر و ظلم و فساد او
هیچ سخنی نیست چنانکه بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه
از آن خبر داده است بروایت ابو یعلی در مسند خود باسنادی ضعیف از ابو عبیده
رضی الله عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود لا یزال امر امتی
قائما بالقسط حتی یکون اول من یثلمه رجل من بنی امیه
یقال له یزید یعنی همیشه امر امت من بر پاست بعدل و راستی تا آنکه اول کسی
که در آن رخنه کند مردی باشد از بنی امیه او را یزید خوانند و رویانی در مسند
خود از ابو درداء رضی الله روایت کرده که گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم
شنیدم که میگفت اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیه
یقال له یزید اول کسیکه تغیر و تبدیل کند سنت مرا مردی از بنی امیه
که او را یزید گویند و با ابو هریره رضی الله عنه نیز خبری از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
در شان یزید بود چرا که وی رضی الله عنه همیشه میگفت اللهم انی اعوذ
بک من راس الستین و امارة الصبیان یعنی بار خدایا پناه میگیرم بتو
از امری که در سال شصت از هجرت نبوی حادث خواهد شد و پناه میگیرم
از امارت کودکان راوی گوید که خدای تبارک و تعالی دعاء او را استجابت فرمود قبل

ازانکه اول آن حوادث کشد در سال تسع واربعین وفات یافت ووفات
معاویه رضی الله عنه و ولایت یزید علیه ما یستحق در سال ستین واقع شد پس چون بر
ابوهریره ظاهر شده بود از اخبار آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه که یزید در آن
سال حاکم و والی امر خلافت خواهد شد و اعمال قبیحه فضیحه شنیع ازو صادر خواهد شد
بنابرین ازان پناه بخدا گرفت و در این دو حدیث که قبل ازین مذکور ساختیم
و در دعا ابوهریره رضی الله عنه دلالتی تمام هست بر آنچه ما قبل ازین گفتیم که خلافت
معاویه مثل خلافت باقی بنی امیه نیست چرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داد
ازانکه اول کسی که رخنه و تبدیل در امر خلافه و سنت کند یزید خواهد بود و پس
مفهوم شد که معاویه رخنه نکرد و تبدیل ننمود بواسطه آنکه مجتهد بود و موید این
قول است آنچه امام مهدی عمر ابن العزیز کرد که مردی در حضور او مذمت معاویه
نمود بنابرین آنمرد را سه تازیانه زد و دیگری یزید بن معاویه را امیرالمومنین گفت
او را بیست تازیانه زد چنانچه بعد ازین خواهد آمد پس ملاحظه کن که فرق میان
ایشان چند است و نوفل ابن ابی الفرات گوید نزد عمر ابن عبد العزیز بودم که مردی
نام یزید برد نزد او و گفت امیرالمومنین یزید بن معاویه ناگاه عمر عبد العزیز
گفت تو یزید را امیرالمومنین میگویی امر کرد تا آن مرد را بیست تازیانه زدند
و بواسطه اسراف یزید در معاصی اهل مدینه او را عزل کردند و بنای این سخن آنست
که چون یزید علیه ما یستحق از انواع معاصی هیچ چیز فرو گذاشت نمیکرد ابن امر
مدینه دشوار گشته او را از امارت عزل کردند و بروی خروج نمودند و چون
یزید پلید این سخن شنید در سنه ثلاث وستین لشکر عظیم متوجه مدینه گردانید و امر

بقتال اهل مدینه کرد چون آن لشکر بمدینه آمد اهل مدینه با ایشان مقاتله کردند و شکست بیک
بار شد که از اهل مدینه هیچ کس از دست ظلم جان نبرد و بسیاری از صحابه در آن
واقعه شهید شدند و آن واقعه حره بود در باب مدینه طیبه چنانچه حسن بصری رحمه الله
نوبتی بر سبیل تعجب آنرا ذکر کرده گفت وَمَا أَدْرَاكَ مَا وَقْعَةُ الْحَرَّةِ
و او نقل می از چند طریق اسناد از ابن عبد الله بن حنظله روایت کرده که گفت
والله که ما بر یزید خروج نکردیم مگر چون آنکه ترسیدیم که از آسمان بر ما سنگ باران
شود بواسطه شامت او چرا که او در نکاح جمع بین الامهات والبنات و جمع
بین الاخوات مینمود و شراب خوار و تارک الصلوة بود ذهبی گوید چون یزید
با اهل مدینه کرد آنچه کرد با شرب خمر و اتیان منکرات مردم بروی اشتداد
نموده خروج کردند بر او و خدای تبارک و تعالی از عمر او برکت برداشت انتهی
کل اهل علما بعد از اختلاف در کفر یزید چنانکه گذشت و اتفاق بر فسق و اختلاف
کرده اند در جواز لعن بر او بخصوص اسم بعضی ازیشان تجویز لعن یزید کرده اند
ازان جمله ابن جوزیست که از احمد وغیر او نقل کرده در کتاب مسمی برد بر المتعصب
عنید المانع عن ذم یزید چنین آورده اند که سایلی ازین سوال کرد از حال
یزید بن معاویه گفتم کافیست او را چیزی که با اوست یعنی از زشتی و قبایح اعمال
گفت آیا لعن بروی جایز است گفتم علما و متورع تجویز کرده اند ازانجمله احمد
ابن حنبل است که در حق یزید چیزی گفته که زیاده بر لعن است باز ابن جوزی
از قاضی ابن ابو یعلی فرا نقل کرده که او در کتاب معتمد در اصول از صالح ابن احمد
حنبل روایت کرده که گفت از پدر خود پرسیدم که قومی نسبت میدهند ما را

تولای یزید گفت این چیست پدرم گفت ای پسر آیا تولی یزید میکند کسیکه
ایمان بخدا داشته باشد وچرا لعن نکند بر کسیکه خدا تعالی او را در کتاب خود لعن کرده
گفتم لعن یزید کجاست در کتاب الله گفت قوله تعالی فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ
أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ یعنی آیا شاید و توقع هست از شما
اگر خود گیرید امر مردمان یعنی حاکم خلق شوید آنکه فساد کنید در زمین از روی ستم
وتغلب و قطع رحم نمایید بنا بر ظلم و جبروت أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ
اللَّهُ الآیه آن گروه کسانی اند که رانده است خدا تعالی ایشانرا و از رحمت
خود دور کرده پس کر ساخته ایشان را که در استماع سخن حق نشنوند و کور ساخت
دیدهای ایشانرا تا دلایل قدرة و عبرت نه بینند احمد گوید آیا فسادی اعظم از قتل
هست و در دیگر روایه آنکه گفت ای پسر چه گویم در شان کسی که خدا تعالی او را
لعن کرد در کتاب خود بعد از آن بیان آیتی که اشارتست بلعن وی نمود چنانچه
مذکور شد و نیز ابن جوزی گوید قاضی ابو یعلی کتابی تصنیف کرده و در ان کتاب
ذکر کسانی که مستحق لعن اند کرده یزید را از انجمله دانسته این حدیث روایت
کرده است مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ ظُلْمًا أَخَافَهُ اللَّهُ وَ
عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ هر که
بترساند مردم مدینه طیبه را بقتل و تاراج از روی ظلم بترساند او را خدا تعالی
و بر وی باد لعنت خدای و فرشتگان و جمیع مردمان باز گفت هیچ خلافی
نیست که یزید لشکر بمدینه فرستاد و اخافت اهل مدینه نمود انتهی کلامه و هیچ

که ابو یعلی

که ابو یعلی ذکر کرده راوی آن حدیث مسلم است و منقولست که از لشکر یکه یزید
بمدینه فرستاد قتل و سبی و فساد عظیم واقع شد و اباحت مدینه نمود چنانکه
مشهور است که قریب سیصد دختر ابکارت بردند و همین مقدار صحابه رسول الله
صلی الله علیه وسلم در آن جنگ کشته شدند و از قراء قرآن هفتصد کس بقتل آمدند
و چند روز نماز با جماعت از مسجد نبوی برطرف شد و از خوف آن جماعت
اهل مدینه بقیة السیف که مانده بودند نتوانستند که اقامت جمعه و جماعات
نمایند و در مسجد در آیند چنانکه کلاب و سباع بمسجد در آمده و بر منبر رسول الله
صلی الله علیه وسلم بول کردند بنا بر تصدیق حدیث رسول الله صلی الله علیه
وسلم و امیر آن لشکر راضی نشده مگر بانکه بیعت کنند با یزید بانطور که ملک
او باشند اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد آزاد کند و بعضی از اهل مدینه گفتند
که ما بیعت میکنیم بکتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشانرا
گردن زد و جمیع این قبایح در واقعه حره بنفسها بوقوع انجامید باز همان لشکر
متوجه مکه مشرفه شد بقتال عبد الله ابن زبیر رضی الله عنه و منجنیق بکعبه انداختند
و سوختند پس نظر کن که قباحت ازین بزرگتر چه چیز است که در زمان او وقوع
شد و از وی صادر گشت و این مصداق حدیث سابق است لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي
قَائِمًا بِالْقِسْطِ حَتَّى يَثْلِمَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ يُقَالُ لَهُ
یزید و بعضی دیگر از علما گفته اند که لعن یزید جایز نیست زیرا که نزد ما
چیزی از وی صادر نشده که مقتضی لعن او باشد و امام غزالی رحمه الله فتوی
باین داده و در انتصار او اطالت نموده و این لایق بقواعد ائمه ما است

وآنچه تصریح کرده اند که جایز نیست لعن شخصی واحد بخصوصه مگر آنکه معلوم باشد
که بر کفر مرده مثل ابوجهل و ابولهب و اما کسی که موت او بر کفر معلوم نباشد لعن
او جایز نیست حتی کافری معین که زنده باشد لعن او جایز نیست زیرا که لعن بمعنی راندن
و دور ساختن از رحمت خدای تعالی است و این مستلزم ناامیدیست از رحمت
او جل جلاله و ناامیدی آنست که بر کفر مرده باشد و اما کسی که معلوم نباشد که او بر کفر
مرده است یا کسی که بحسب ظاهر کافر باشد دعا کردن و راندن از رحمت الهی در حق
او نباید کرد که مستلزم ناامیدی باشد زیرا که احتمال دارد که ختم کار او بخیر باشد
و باسلام بمیرد و تصریح کرده اند که لعن مسلمانی معین جایز نیست و اگرچه فاسق
باشد و هرگاه که معلوم که تصریح باین معنی کرده اند پس معلوم است که تصریح بعدم جواز
لعن یزید کرده اند و اگرچه فاسق و خبیث بود و اگر مسلم داریم که امر بقتل حسین
رضی الله عنه کرد و بآن خوشحال شد لیکن شاید که آن از روی استحلال نکرده باشد
یا آنکه بتاویلی کرده باشد اگرچه تاویل او باطل بود پس صدور این امر از وی موجب
فسق میشود نه کفر با آنکه امر بقتل و خوشحالی بآن از وجهی صحیح ثابت نشده بلکه
چنانچه این روایت از وی کرده اند چنانکه قبل ازین بیان کردیم و اما آنچه
امام احمد بن حنبل رحمه الله استدلال بجواز لعن او کرده بقول خدای تعالی أُولَئِكَ
الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ و آنچه غیر او استدلال کرده بقول رسول الله صلی الله
علیه وسلم در حدیثی که مسلم روایت کرده یعنی قوله لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَا
ئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ این آیت و حدیث دلالت بر لعن یزید
بخصوص اسم نمیکند و بحث ما درینست نمیکند و دلالت بر لعن عام میکند زیرا این

خصوص

خصوص بلکه در ضمن این عموم و این جایز است و ازین جهت است که حکایت اتفاق
علما کرده اند بر لعن کسی که قاتل حسین بود رضی الله عنه یا امر بقتل وی کرد یا تجویز آن
کرد یا بآن راضی شد فی آنکه نام یزید بخصوص بر زبان بیاریم چنانکه جایز است شارب
الخمر و مانند آن را بی تعیین شخصی و آیت و حدیث بر همین دلالت میکنند نه بر
خصوص یزید که در آن متعرض لعن شخصی معین نشده بلکه هر کسی که قطع رحم کند و هر که
اخافت مدینه نماید بر وی صادق است پس جایز است باتفاق علما که گویند لعن
خدای بر کسی باد که قطع رحم نماید و بر کسی که اخافت اهل مدینه کند و چون اتفاقاً
این یعنی جایز نیست بواسطه آنکه خصوص شخصی در آیت نیست پس چگونه امام احمد
و غیر او استدلال میکنند بآیت و حدیث بر جواز لعن شخصی معین بخصوصه باوضوح
فرق میان این دو مقام و باین تقریر واضح شد که لعن یزید بخصوصه جایز نیست
و آیت و حدیث بر این معنی دلالت نمیکنند باز بدانکه ابن صلاح که از اکابر ائمه
ماست در فتاوی خود این مسئله آورده است یعنی در جواب کسی که سوال کرد از
جواز لعن یزید بواسطه امر بقتل حسین رضی الله عنه و گفته است که بصحت نرسیده
است نزد ما که یزید امر بقتل حسین رضی الله عنه کرده باشد و محفوظ چنان است
که آنکس که امر بقتال حسین رضی الله عنه کرد و منجر شد بقتل وی عبید الله بن زیاد
بود که در آن وقت ولایت عراق تعلق باو داشت و اما سب یزید و لعن
او از شأن مؤمنان نیست و اگرچه بصحت رسید که او حسین را رضی الله عنه
کشته است یا امر بقتل او کرده و در حدیث محفوظ وارد شد که لعن مسلم همچون
قتل اوست و قاتل حسین رضی الله عنه کافر نمیشود باین قدر بلکه مرتکب امری

عظیم شد لیکن بقتل یکی از انبیا علیه السلام کافر نمیشوند و مردم در باب یزید سه
فرقه اند یک فرقه او را دوست میدارند و فرقه دیگر او را سب و لعن میکنند و فرقه
سیوم میانه دارند در میان این و او را دوست دارند نه او را لعن میکنند بلکه او را از قبیل
سایر ملوک و خلفای اسلام غیر از خلفای راشدین میدانند و این فرقه مصاب اند
و مذهب ایشان لایق است بحال کسانیکه عارفند بسیرت سلف و عالم اند بشریعت
مطهره جَعَلَنَا اللّٰهُ مِنْ خِیَارِ اَهْلِهَا آمین تا اینجا کلام ابن صلاح
لفظا باللفظ تمام شد و کلام او نص است در آنچه قبل ازین ایراد کردیم و در انوار که یکی
از کتب متاخرین ائمه شافعیه است آورده که اهل بغی فاسق نیستند و کافر نیستند
لیکن خطا کرده اند در آنچه کرده اند و بآن رفته اند و جایز نیست لعن یزید و تکفیر
او زیرا که او از جمله مومنان است و امر او در مشیت خدا تعالی است اگر میخواهد او را
عذاب میکند و اگر میخواهد عفو کند و این سخن از غزالی و متولی و غیر ایشان مرویست
و ایضا غزالی و غیر او گفته اند که حرام است بر واعظ و غیر واعظ روایت مقتل
حسین رضی الله عنه و حکایات آن و روایه آنچه میان صحابه رضی الله عنهم گذشته از تشاجر
و تخاصم زیرا که مهیج بغض صحابه است و طعن در ایشان و حال آنکه ایشان اعلام دین
اند و جمیع ائمه دین از ایشان فرا گرفته اند از روی روایه و ما از ائمه فرا گرفته ایم
از روی درایه پس کسیکه طعن در صحابه کند در نفس و دین خود کرده و ابن صلاح و امام
نواوی رحمهما الله گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون از عالم رحلت فرمود صد
و بیست و چهار هزار صحابی داشت که جمیع ایشان عدول بودند و قرآن عزیز و احادیث
مصرح است بعدالت و جلالت ایشان و آنچه میان صحابه واقع شد از مخاصمات محامل و تاویلات

دارد و این کتاب محل بیان آنها نیست انتهی کلامه ملخصا و بدانکه آنچه مذکور شد
از حرمت روایت قتل حسین رضی الله عنه و حرمت ذکر وقایع صحابه رضوان الله تعالی
عنهم منافاتی ندارد با آنچه ما درین کتاب مذکور ساختیم زیرا که درین کتاب بیان
حقی کردیم که واجبست که آنرا اعتقاد کنند مثل جلالت و بزرگی صحابه و براءت
و پاکیزگی و پاکی ایشان از جمیع عیوب و نقص بخلاف آنچه واعظان جاهل میکنند
که اخبار کاذبه موضوعه روایه میکنند و بیان محامل و تاویلات آن و بیان حقی که اعتقاد
بآن واجبست نمی نمایند و ازین جهت عوام الناس در مهلکه بغض و تنقیص اصحاب که
رضی الله عنهم می افتند باز بدانکه انقطاع عمر یزید علیه ما یستحق بواسطه بد فعلی او بود
و دعای پدر شفیق او مستجاب گشت زیرا که در وقتی که معاویه رضی الله عنه یزید را
ولی عهد خود ساخت خطبه خواند و گفت بار خدایا اگر من یزید را ولی عهد خود ساختم
بواسطه فعلی که من مشاهده کرده ام از وی پس او را برسان بامیدی که من از وی دارم
و اعانت کن و اگر محبتی که پدر را باشد مرا بر این داشت پس روح او را قبض کن قبل از آنکه امید
او حاصل شود و آخر چنان شد که پدر شفیق دعا کرده بود که در سنه ستین بحکومت
نشست و در سنه اربع و ستین بمرد و ولد او ابو لیلی معاویه را خود ساخت لیکن جوانی
صالح رشید یعنی معاویه ثانی بود و او را ولی عهد خود ساخت و او همیشه مریض بود و ملاقات
مردم نمیکرد و در نماز امامت مردم نمیکرد و در هیچ امر از امور ملکی دخل نکرد تا وفات
یافت و مدة خلافت او چهل روز بود و بعضی گفته اند دو ماه بود و بعضی
سه ماه گفته اند مدة عمر او بیست و یک سال بود و بعضی بیست سال گفته اند و از جمله
علامات که از وی ظاهر شد آن بود که چون والی امر خلافت شد بر منبر آمد و گفت

این امر خلافت عهد بیست از جانب خدای تعالی و بدرستیکه جد من معاویه نزاع
کرد در این امر با کسی که اهل آن بود و با این امر احق و اولی بود و آن وی علی ابن ابی
طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه و مرتکب امری چند شد که شما آنرا دانسته اید
تا وقتیکه وفات او در رسید و در قبر رهین ذنوب خود گشت باز پدر من متقلد
این امر گشت و اهلیت آن نداشت با پسر دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم منازعت
نمود پس عمر او بکوتاهی رسید و نسل او منقطع شد و امروز در قبر بوبال و نکال گناهان
خود گرفتارست بعد از آن گریه بسیار نمود و گفت از اعظم امور بر ما آنست که سوء
مصرع و قبایح اعمال وی را دانسته ایم قتل عترت رسول الله صلی الله علیه و سلم کرد و اباحت
مدینه نمود و کعبه را خراب ساخت و حلاوت امارت و حکومت نچشید پس من متقلد
مرارت این امر نشوم شما دانید علاج کار خود بکنید والله که اگر دنیا خیر است
ما حظ آنرا یافتیم و اگر شر است آنچه بدر رسید ابوسفیان رسید ایشانرا کافیست آنگاه
در منزل خود منزوی شد تا بعد از چهل روز وفات یافت چنانچه گذشت رحمت خدای
بر وی باد که انصاف داد از پدر خود و مستحق خلافت را اهل آن دانست هم چنانکه عمر
ابن عبد العزیز بن مروان چون خلیفه گشت این معنی را دانست و کمال صلاح
و تقوی و عدل پیش آورد و کسیکه یزید را امیر المومنین گفته بود بیست تازیانه زد
چنانکه گذشت و بنا بر عدل و اخلاق حمیده و احوال جمیله وی بود که سفیان ثوری
رحمه الله گفت بروایة ابو داود از وی در سنن خود که خلفاء راشدین پنج
کس بوده اند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر ابن عبد العزیز رضی الله عنهم اگر گوئیم چرا حسن
ابن علی و عبد الله ابن زبیر رضی الله عنهم را از خلفاء نشمرده با آنکه ایشان صلاحیت آن

داشتند که در شمار خلفا باشند بلکه نص بر این است که حسن رضی الله عنه را از خلفاء
راشدین گوئیم بواسطه آنکه مدة خلافة حسن رضی الله عنه قلیل بود و از برای آنکه نفاذ
حکم ایشان در جمیع بلاد و اجتماع جمیع است بر ایشان تمام نشد هم چنانکه بر عمر ابن عبد العزیز
تمام شد و مرویست از سعید ابن مسیب رحمة الله علیه که گفت خلفاء راشدین سه کس
بوده اند ابو بکر و عمر و عمر و چه گوئید دیگر گفتیم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما را می شناسیم عمر دوم
که گفتی کیست گفت اگر زنده باشی تا زمان او وی را خواهی دید و اگر وفات یافتی او بعد از
تو خواهد آمد با آنکه سعید ابن مسیب قبل از زمان عمر ابن عبد العزیز وفات یافت ظاهر
آنست که این خبر از بعضی خصیصین صحابه مثل ابو هریره و حذیفه رضی الله عنهما که مخبر
صلی الله علیه و سلم ایشانرا از بسیاری اخبار آینده خبر داده بود و با بن مسیب رحمه الله
رسیده باشد و هم چنین است بشارتی که عمر رضی الله عنه از عمر عبد العزیز داده چنانچه
خواهد آمد و مادر وی بنت عاصم بن عمر الخطاب باو بشارت داده گفته است که
مردی از اولاد من که در روی او زخمی شد روی زمین را پر از عدل سازد چنانچه
ترمذی در تاریخ خود آورده و در روی عمر ابن عبد العزیز زخمی بود که در حال طفولیت
حیوانی زده بود و او را پدرش چون خون از روی وی پاک میکرد و میگفت
اگر اشج بنی امیه تو باشی هر آینه از اهل سعادت خواهی بود و ظن پدر در او راست
بود و بروایت ابن سعد مرویست که عمر ابن خطاب رضی الله عنه گفت کاش
می یافتم که از اولاد من چه کس خواهد بود که در روی وی نشانه باشد روی زمین را
از عدل مملو سازد چنانکه از ظلم مملو شده باشد و ایضا ابن سعد از ابن عمر رضی الله
عنه روایت کرده که گفت همیشه میگفتیم که دنیا منقضی نشود تا زمانیکه از آل عمر

مردی پیدا شود که عمل او مثل عمل عمر رضی الله عنه باشد چنانکه بلال ابن عبد الله بن عمر چون
علامتی در روی او بود میگفتند که شخصی موعود او ست تا زمانی که خدا تعالی عمر ابن
عبد العزیز را ظاهر ساخت نقلست از چند طریق اسناد که در ایام خلافت عمر ابن
عبد العزیز رضی الله عنه گرگ با گوسفند هر دو در یک چراگاه میرفتند و گرگ بر گوسفند
تعدی نمیکرد مگر در سالی که عمر ابن عبد العزیز فوت شده بود و بیهقی و غیر او از چند
طریق اسناد و از انس رضی الله عنه روایة کرده اند که گفت نماز نکذاردم بعد
از رسول الله صلی الله علیه وسلم از عقب امامی که بهتر باشد یا افضل باشد ازین
جوان یعنی عمر ابن عبد العزیز در وقتی که از جانب ولید بن عبد الملک بر مدینه
امیر بود زیرا که ولید چون بعهد رشد والی امر شد از تاریخ ست و ثمانین
تا سنه ثلاث و تسعین امارت مدینه را بعمر عبد العزیز تفویض نمود و ابن عساکر
از ابرهیم ابن ابی علیه روایة کرده که گفت در روز عید نزد عمر ابن عبد العزیز
رفتیم و مردم بروی سلام کرده میگفتند تَقَبَّلَ اللهُ مِنَّا وَمِنْكَ یا امیر
المومنین و او رد سلام میکرد و انکار بر ایشان نمی نمود و بعضی از فقهاء متاخر
گفته اند که این نیکوست از برای تهنیت در عید و در سال و ماه انتهی کلامه قال
الشیخ فی الاصل الحجة فقهاء مذکور رهرین رفته اند حقیقة امر خلافت حضرت عمر ابن
عبد العزیز از او عید علم و دین مبین و از جمله ائمه هدی و سالکین راه یقین
بود و هر کسی که مطالعه مناقب جلیله و ماثر علیه و احوال سنیه وی کرده باشد
این معنی بروی ظاهرست و مخفی نیست که بسیاری از مناقب و مفاخر وی ابو نعیم
و ابن عساکر و غیر ایشان ایراد کرده اند و اگر اطالت نبودی ذکر بعضی ازین [illegible]

می نمودم لیکن در اینجا اشارت بیان کرده ام که فیما غیر آن اکر در آن تامل کنی
و باید که کتاب را ختم کنیم بحکایتی جلیله نفیسه که از الجا فوائد غریبه بدیعه حاصل گردد و ان
حکایتی که ابو نعیم باسندی صحیح از رباح بن عبیده نقل کرده است که روزی عمر
ابن عبد العزیز رضی الله عنه جهة نماز بیرون آمد یعنی در وقت امارت مدینه منوره
بر تکیه کرده بود بر دست وی با خود گفتم که این پیری جلف غلیظ القلب خواهد
بود چون از نماز فارغ شد و بمنزل خود در رفت همراه او رفتم و گفتم اصلح الله
الامیر این مرد پیر که بر دست تو تکیه کرده بود چه کس بود عمر عبد العزیز رضی الله عنه
گفت ای رباح تو او را دیدی گفتم بلی گفت نمی پندارم ترا مگر آنکه مردی صالح باشی
آن کس برادرم خضر بود علیه السلام که نزد من آمده بود و مرا گفت که تو والی امر
این امت خواهی شد و من ترا مساعدت خواهم نمود در آن امر رحمه الله و رضی عنه
وَاَنَا اَسْاَلُ الله المنان الوهاب ان یلحقنی بعباده
الصالحین و اولیائه العارفین و احبابه المقربین و ان
یمیتنی علی محبتهم و یحشرنی فی زمرتهم و ان یلهمنی
خدمة جناب آل بیت النبی الهاشمی صلوات الله وسلامه
علیه و اصحابه الکرام المنجلین و ان یمن علی برضاه
و حبه و یجعلنی من الهادین المهتدین و من
اتباع ائمة اهل السنة والجماعة العلماء الحکماء السادة
القادة العاملین انه اکرم کریم و ارحم رحیم دَعْوَاهُمْ
فِیهَا سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ

إن الحمد لله رب العالمين ٥ سبحان ربك رب العزة عما
يصفون ٥ وسلام على المرسلين ٥ والحمد لله رب
العالمين ٥ وصلى الله على سيدنا محمد وآله و
صحبه وسلم ٥ تمّ ترجمه كتاب صواعق محرقه
في الرد على الرافضة والمبتدعة ٥٥٥٥٥٥ ط

بفضله تمام
گردید

م م
م

والحمد لله رب العالمين سبحان ربك رب العزة
عما يصفون وسلام على المرسلين والصلاة على
[illegible] وعلى آله [illegible] سيدنا محمد وآله [illegible]
[illegible] كتاب [illegible]
[illegible] والمستدعة